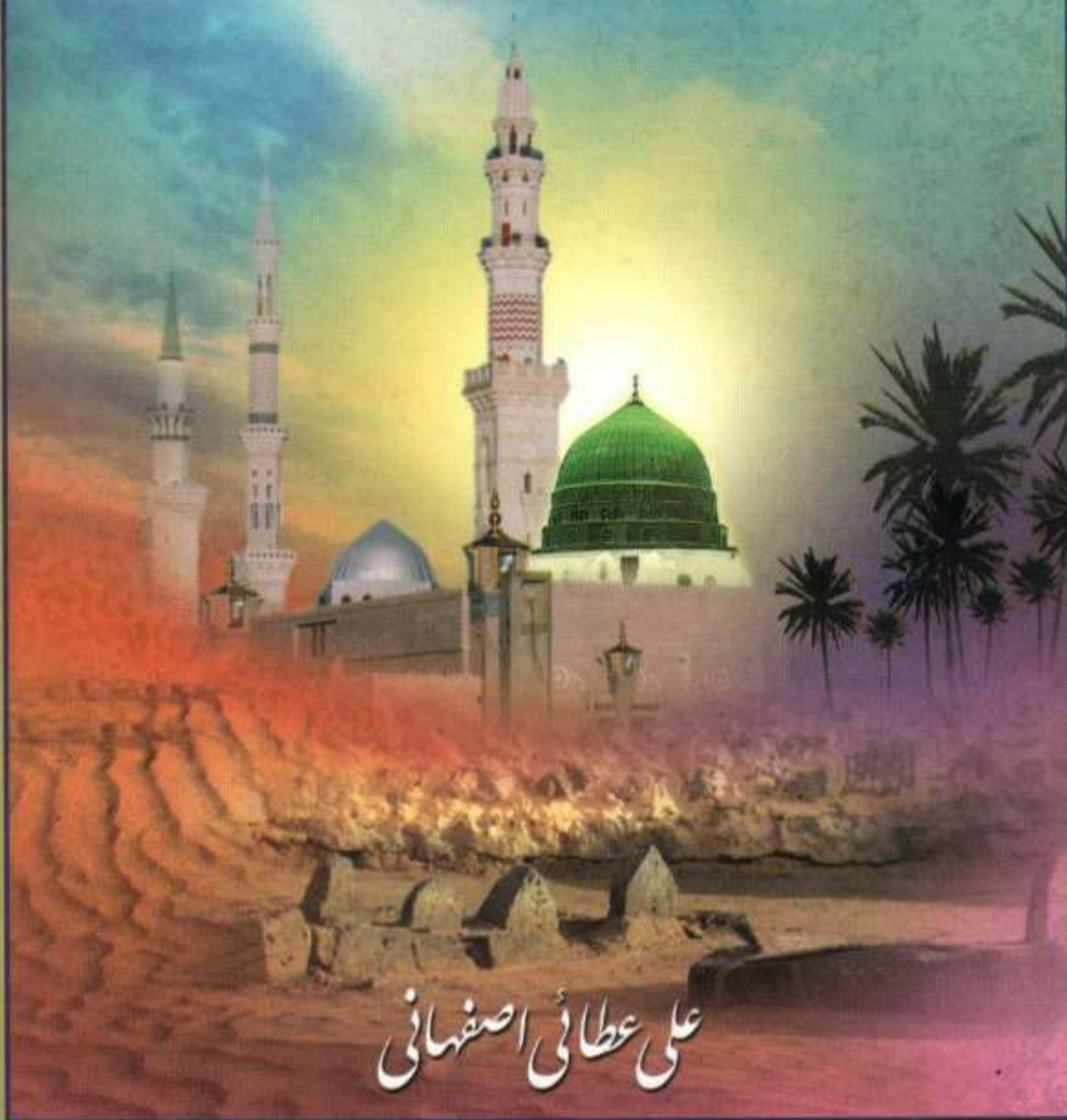
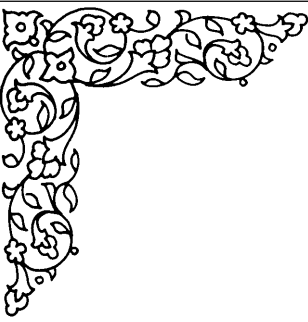


روزنامی مدینه

شامل مناظرات در مکه مکرمه و مدینه منوره



علی عطائی اصفهانی

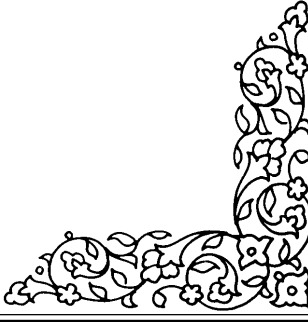
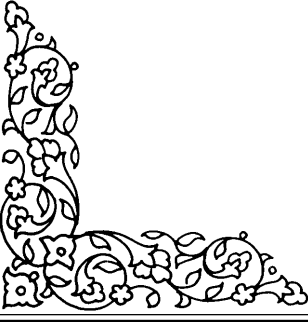


روزنامی مدینه

شامل

مناظرات در مکہ مکرمہ و مدینہ منورہ

علی عطائی اصفہانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عطایی، علی،

روزهای مدینه: شامل مناظرات در مکه و مدینه / علی عطایی . - قم: آیین دانش، ۱۳۹۲.

۱۰۲۴ ص.

ISBN : 978 - 600 - 6384 - 22 - 1

۱۸۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

روزهای مدینه

شامل مناظرات در مکه و مدینه

مؤلف: علی عطایی اصفهانی

ناشر: انتشارات آیین دانش

حروفچینی: سجاد، ۰۶۲۰ ۱۵۱ ۰۹۱۲

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: دانش

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک: ۱ - ۲۲ - ۶۳۸۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - 1 - 22 - 6384 - 600 - 978 ISBN

مرکز پخش:

قم، خیابان خاکفرج، کوی ۷۵

تلفن ۲۷-۶۶۱۶۲۶ و ۶۷۰۶۳۷۲ (۰۲۵۱)

* کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است *

فهرست اجمالی کتاب

- بخش اوّل :
پیدایش شیعه ۱۹
- بخش دوّم :
عقاید شیعه دوازده امامی ۵۴
- بخش سوم :
چرا چراها؟ در ضمن پرسش و پاسخ ۱۴۷
- بخش چهارم :
پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مکه ۴۳۳
- بخش پنجم :
پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مدینه ۴۶۶
- بخش ششم :
توسّل و معنای آن ۵۱۷
- بخش هفتم :
مناظرات در مدینه و مکه ۵۳۴
- بخش هشتم :
پاسخ به جزوه وحدت و شفقت صحابه ۶۸۶
- بخش نهم :
بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم ﷺ ۷۸۴
- یک فرع فقهی :
تقدم پدر و اعظم بودن حق او بر مادر ۱۰۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اَبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا
وَ دَلِيْلًا وَ عَيْنًا حَتّٰى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا
وَ تُمَتِّعَهُ فِيْهَا طَوِيْلًا

این کتاب از سال ۱۳۸۳ به بعد بارها تجدید چاپ شد
و در محرم الحرام ۱۴۴۱، شهریور ۱۳۹۸ به تقاضای
یک نفر از خیرین حفظه الله، پس از مختصر اصلاحاتی
مجدداً به چاپ رسید. والحمد لله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

پیشگفتار^۱

قال الله تبارك و تعالی :

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾^۲
 جز این نیست که خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت برطرف
 نماید و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه نگه دارد.

قال رسول الله ﷺ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
 فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ
 يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

۱. نظر به اینکه : کتابهایی را که در مدینه منوره شروع و نوشتم، اکثراً مورد استفاده قرار گرفت و از
 سویی، برخی مطالب آنها تکرار شده بود، بر آن شدم پس از حذف مکررات، تمام آنها را در یک جلد
 جمع آوری نمایم، و چون عمده مطالب آن و خصوصاً مناظرات، در مدینه منوره جمع آوری و صورت
 گرفت، لذا نام مجموع آن را «روزهای مدینه» گذاشتم. والتوفيق من الله العزيز الحكيم.

۲. الاحزاب / ۳۳.

۳. جامع احادیث الشيعة، مرحوم آية الله العظمى حاج آقا حسين بروجردی رحمته الله، ج ۱، المقدمة،
 چاپ اول، ص ۳۲.

پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیت، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

و قال رسول الله ﷺ:

إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱
همچنین فرمود: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید.

شیعیان در سفر به حج و عمره، برخی اعمال سؤال برانگیز را از برادران اهل سنت مشاهده می‌کنند و مایل هستند منشأ و وجه اختلاف آنها را با عقاید شیعیان و مذهب تشیع بدانند و نوعاً از روحانیون محترم سؤال می‌کنند.
در موسم عمره مفرده سال ۱۳۸۲ هـ. ش مدتی که در مدینه منوره مسؤول پاسخگویی به مسائل شرعی بودم، بعضی از روحانیون از اینجانب خواستند مسائل محلّ خلاف را که چشم‌گیر و مورد توجه عموم است، بررسی و با توضیح کوتاهی در اختیار زوار محترم قرار دهم. که در حد امکان درخواست آنها را اجابت نمودم.
یادآور می‌شوم که اصل این کتاب را در همان مدت که آنجا بودم، در فرصت‌های مناسب نوشتم و از صحاح و مسانید اهل تسنن، تنها صحیح بخاری،^۲ و مسلم^۳ که

۱. جامع احادیث الشیعه، ص ۲۸.

۲. چاپ: مکتبه دار السلام: الرياض: ذوالحجة ۱۴۱۹، الطبعة الثانية.

توجه: روایاتی را که از صحیح بخاری با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

۳. چاپ: دار احیاء التراث العربی: بیروت، لبنان: ۱۴۲۰ هـ، الطبعة الاولى.

آنها این دو کتاب را صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌های خود می‌دانند) نزد این جانب بود و گاهی هم از کتابخانه مسجد النبى و نوشته‌های بن باز (مفتی پیشین اهل تسنن حجاز) استفاده می‌کردم.^۱

چرا تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام لازم است؟

در بیان

آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رضوان الله تعالی علیه در کتاب با عظمت «جامع احادیث الشیعة» فرموده‌اند:

... سزاوار نیست احدی از مسلمانان، شبهه یا شک کند در وجوب پیروی و لزوم تبعیت از عترت طاهره در امور دینی و تکالیف الهی، از فروع عملیه و اصول اعتقادی، و تقدیم فتاوا و روایات آنها بر گفته‌ها و روایات دیگران، - هرچند معتقد به ولایت و خلافت و جانشینی آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور سیاسی و امور دنیوی نباشد - زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امر را در حدیث تقلین بیان کرد و روشن ساخت و آن را محکم و استوار نمود و بر آن تأکید فرمود، حدیث تقلین که شیعه و سنی بر آن اجماع و اتفاق دارند و بزرگان علمای اسلام به آن تصریح نموده‌اند [تا آنکه فرموده است] چرا که رسول

→ توجه: روایاتی را که از صحیح مسلم با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

۱. مطالبی نیز از «صلاة المؤمن» نقل کرده‌ام، این کتاب، تألیف سعید بن علی بن وهف القحطانی است. وی از شاگردان بن باز بوده و در این کتاب اکثراً حرف‌های او را بازگو نموده است و ظاهراً مورد قبول اهل تسنن حجاز است.

توجه: آنچه از این کتاب نقل کرده‌ام از چاپ دوم سال ۱۴۲۴ هجری، مؤسسه الجریسی است.

خدا ﷺ معارف الهیه و واجبات دینی و سنن نبویه و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند به عترت سپرد و نزد آنها ودیعه و امانت گذاشت و به همین جهت عترت را عدل (هم سنگ) قرآن مجید قرار داد و در موارد متعدد و جاهای بسیار سفارش به پیروی آثار آنها فرمود، توصیه به تمسک و اعتصام و اهتدا به هدایت آنها نمود، توصیه به اخذ از علوم و دانش آنها نمود، مردم را از ردّ بر آنها و از تخلف نمودن از آنها نهی فرمود، همان گونه که این مطلب از احادیث متعدده متواتره ظاهر می شود.

یکی از آن احادیث، حدیث معروف به حدیث ثقلین است که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند. چرا که سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده اند و علاوه بر علما و محدثین امامیه بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین آنها در کتاب های صحیح و معتبر خود با سندهای صحیح - نزد خودشان - آن را روایت و ثبت کرده اند.^۱

مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله، پس از این مقدمه - که آن را تلخیص و ترجمه نمودم - حدیث شریف ثقلین را از کتاب های معروف و مورد قبول اهل تسنن نقل کرده است، پس از آن به طور مفصل، معنا و مطالبی که از آن استفاده می شود بررسی و توضیح داده^۲ و در پایان فرموده است.

حاصل آنچه ذکر کردیم این شد که پیامبر اکرم ﷺ بر همه امت واجب فرمود، در امور شرعیه و تکالیف الهیه به عترت طیبیه متمسک شوند و وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام را مؤکد و مشدد و محکم فرمود و با کلمات عدیده و الفاظ

۱. جامع احادیث الشیعه: ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹.

۲. طالبین بیانات پرمحتوای آن عالم عظیم الشأن - اعلی الله مقامه - به کتاب پر ارزش جامع احادیث الشیعه مراجعه کنند.

گوناگون این امر را محکم و استوار نمود، به گونه‌ای که انکار آن ممکن نیست و تأویل آن جایز نمی‌باشد.^۱

مؤلف: حدیث مبارک تقلین را خاصه و عامه از رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند و این حدیث شریف، امامت و خلافت و مرجعیت ائمه معصومین علیهم السلام را ثابت و قطعی فرموده و برای شخص عاقل و با انصاف جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است.

گذشته از حدیث تقلین، احادیث فراوان دیگری وجود دارد که آنها را نیز شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده‌اند و همه آنها حاکی از این است که پیامبر خاتم ﷺ هدایت و سعادت و نجات مسلمانان را منوط به پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنان دانسته‌اند، مانند حدیث سفینه، که اباذر نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.^۲ [و در روایت دیگر به جای «هَلَك» «غَرِق» آمده است].

مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید.

حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله فرموده است:

متجاوز از صد نفر از بزرگان علمای عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده‌اند.^۳

کمال نهایی در پرتو وحدت است

۱. همان، ص ۵۲.

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۸.

۳. همان، ص ۲۸.

مؤلف: لازم به یادآوری است که از اهم امور و اوجب واجبات، بر همه مسلمانان اتحاد و حفظ وحدت و همدلی و در کنار یکدیگر بودن و پرهیز از تفرقه و جدایی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام] چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید و بر لب گودالی از آتش بودید، شما را از آن نجات داد، خدا این گونه، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌سازد تا هدایت شوید.

به مقتضای این آیه شریفه، هر مسلمانی گذشته از آن که موظف است به قرآن و عترت - که بهترین حبل و دستاویز انسان‌هاست - تمسک جوید، باید همراه مسلمانان و در کنار آنان باشد و هماهنگ و با هم به ریسمان الهی اعتصام جویند و هرگز از اتحاد و اتفاق و همدلی که نعمت و ویژه الهی و منشأ رسیدن به کمال نهایی است غفلت نکنند و از خطر اختلاف و دشمنی با همدیگر که همانند حرکت در لبه پرتگاه و گودال آتش است، غافل نشوند و توجه داشته باشند که نزاع و کشمکش موجب سست شدن و از بین رفتن قدرت و شوکت است و خداوند سبCHAN مسلمانان را از آن برحذر داشته است.

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۱

و با یکدیگر نزاع و اختلاف مکنید، که سست می شوید و قدرت و شوکتتان از میان می رود.

همچنین بر همه مسلمانان است که در پرتو وحی الهی، زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و از اختلاف و تفرقه و تشتت که پیروی از گام های شیطان است پرهیز نمایند، زیرا او دشمن آشکار انسان ها است و بارزترین مظهر عداوت او، ایجاد اختلاف و تفرقه و آشوب است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۲

ای اهل ایمان همگی در عرصه تسلیم و اطاعت [از خدا] درآید و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

امام اول ما «شیعیان» حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به همه مسلمانان فرموده است:

إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ.^۳

شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را به تفرقه و اختلاف می کشد و بین شما جدایی می اندازد، همانا پلیدی باطنها و سوء نیتها می باشد.

از سویی اهل بیت علیهم السلام علاقه شدید خود را به عظمت اسلام و سربلندی مسلمانان نشان داده و در گفتار و رفتار، مسلمانان را به وحدت و اتحاد و برادری

۱. سوره انفال / ۴۶.

۲. سوره بقره / ۲۰۸.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ذیل خطبه ۱۱۲.

و همزیستی سفارش کردند، از هرگونه دشمنی و کینه توزی و اذیت و آزار نسبت به یکدیگر نهی و ممانعت فرمودند.

رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خلفایی که قبل از او بر مسند خلافت تکیه زدند فراموش شدنی نیست. و با اینکه خلافت حق مسلم آن بزرگوار بود و حضرت آنان را غاصب می‌شناخت^۱، در عین حال با آنها مماشات نمود و به منظور حفظ وحدت اسلامی و اقتدار مسلمانان بطور شایسته و با کمال بردباری و صبر و حلم و سعه صدر با آن افراد مدارا و مسامحه کرد.

آن بزرگوار، آنچه را در مورد مصالح عالیّه اسلام و منافع مسلمانان بود، بدون سهل انگاری به خلفا تذکر داد. همان گونه که در یکی از سخنانش به عصر پیش از حکومتش اشاره کرده و فرموده است:

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) (در ضمن خطبه شقشقیه) فرموده است: «فَيَا عَجَبًا! بَيْنَمَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ»؛ شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می‌خواست او را رها کنند و عذرش را از خلافت بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد عمر درآورد؟ در منهاج البراعة، شرح نهج البلاغه (ج ۳، ص ۵۷) در شرح این جمله فرموده است: روایت اقاله را جمهور (علمای اهل سنت) نقل کرده‌اند، که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ»؛ (رها کنید مرا، رها کنید مرا، من بهترین شما نیستم و حال اینکه علی (علیه السلام) میان شما است).

این روایت را مجلسی در بحار از طبری در تاریخش و بلاذری در انساب الأشراف و سماعی در فضائل و ابوعبیده در برخی کتابهایش نقل کرده‌اند، و فخر رازی در صحت این روایت خدشه نکرده است، هر چند پاسخهای ضعیفی از آن داده است، و در صحت این روایت همین بس که فخر رازی در آن شبهه نکرده است.

همچنین: روایت «اقیلونی...» را خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید العقائد، مبحث امامت و قوشچی (دانشمند اهل تسنن) در شرح تجرید العقائد، والامامة والسیاسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۱ و دیگران نقل کرده‌اند. (به پاورقی ص ۱۱۱۳ همین کتاب مراجعه شود)

فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْماً أَوْ هَدْماً.^۱

ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم.

بنابراین، عقیده شیعه به پیروی از آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ و به پیروی از ائمه معصومین علیهم‌السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این است که مسلمانان باید نسبت به همدیگر مهربان باشند و همبستگی و وحدت خود را در برابر کفار حفظ کنند، باید در نظر داشته باشند که اقتدار و اتحاد اسلامی بر هر امری مقدم و حفظ آن بر همه و در هر زمان و مکان لازم است.

منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندان

از سویی روشن است که توده مردم، تابع دانشمندان و مبلغان و گویندگانند، اگر آنان همراه و همسو باشند و حقایق را به دور از تعصب و لجاج و عناد و صرفاً به منظور ارشاد و هدایت بازگو کرده و بنویسند، هرگز شکاف و بدبینی در جوامع پدید نمی‌آید، اما چنانچه آنان - خدای ناخواسته - از روی تعصب و عناد سخن گویند و افرادی کینه توز و تشتت طلب باشند، امیدی به اتفاق و اتحاد و اصلاح و رشد جامعه مسلمانان نخواهد بود و امت اسلامی هرگز طعم گوارای وحدت را نخواهند چشید، هرگز هم دلی و صفا و وفا به مشام آنها نخواهد رسید، هرگز به کمال مطلوب و خدایسند دست نخواهند یافت.

از این رو قرآن کریم علما و دانشمندان را قبل از دیگران و بیش از سایرین، سفارش به اتحاد می‌کند و خطر اختلاف را به آنها هشدار می‌دهد و از عذاب

۱. نهج البلاغه دشتی، ذیل نامه ۶۲.

۲. سوره فتح / آیه ۲۹.

روزی می‌ترساند که در آن روز برخی چهره‌ها دگرگون می‌گردد.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۱

و شما [مسلمانان] مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه‌گروه شدند و اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی بزرگ است * در روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه شود، اما آنان که چهره‌هایشان سیاه شده [به آنها گویند] آیا پس از ایمان آوردن کافر شدید؟ پس به کیفر آنکه کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید.

البته قرآن مجید ارائه حق و اقامه برهان و جدال احسن را می‌ستاید و به آن امر می‌کند:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾^۲

بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید.

﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳

و با آنان به بهترین شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز.

ولی اختلاف بعد از علم و روشن شدن واقع را که غرضی جز نیل به هدف پلید نفسانی در آن نیست، زیانبار دانسته و دانشمندان را مسؤول آن اعلام نموده و منشأ تفرقه بعد از علم و آگاهی به حق را ظلم و بغی و تجاوز دانسته است.

۱. سوره آل عمران / ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. سوره بقره / ۱۱۱.

۳. سوره نحل / ۱۲۵.

﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۱

در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شده، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد، و به خاطر برتری جویی در میان خودشان بود.

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۲

گروه گروه نشدند مگر پس از آنکه آگاهی به سویشان آمد [این پراکندگی] به خاطر دشمنی میان خودشان بود.

و بر همگان روشن است که ظلم و تجاوز و تعدی، هرگز موجب سعادت نخواهد بود.

همچنین بر همگان روشن است که سخنان زشت و توهین آمیز سودی نداشته، مشکلی را حل نمی کند، و تنها در پرتو اخلاق و سخن پسندیده است که می توان نتیجه گرفت.

از خوش سخنی لب کسی ریش نشد با خوش سخنان کسی بداندیش نشد
چیزی است کلام خوش که گوینده آن هر چند کرم نمود درویش نشد
بر این اساس لازم است دانشمندان و صاحب نظران برای ایجاد وحدت و استواری پایه های اتحاد و اتفاق و الفت و هماهنگی در بین مسلمانان کوشش نمایند و در عین ارشاد و هدایت و برطرف نمودن شبهات و پاسخ سؤالها و راهنمایی و ارشاد آنها، از آنچه موجب تفرقه و عناد و بدبینی می شود پرهیز کنند. البته این مطلب نباید به معنای اجتناب از گفتن سخن حق و روشن ساختن واقعیت و تبیین حقیقت تلقی شود، زیرا چنانچه حق و حقیقت مخفی بماند و

۱. سوره بقره / ۱۹.

۲. سوره شوری / ۱۴.

بیان نشود موجب از بین رفتن حق بلکه ظلم به حق و سبب گمراهی مردم می‌شود، لذا بر علما و دانشمندان است که بدور از جو سازی و تهمت و افترا حق را بیان کنند و مردم را از گمراهی نجات دهند.

با توجه به مطالب مزبور، در این کتاب سعی شده از الفاظ و عباراتی که موجب تفرقه است دوری شود و در حدّ ارائه واقع و بیان حق و اقامه دلیل و برهان و نهایتاً از باب ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ از کتاب‌های مقبول نزد خودشان مطالب را بازگو و حق را تبیین کرده و پاسخ سؤال‌ها داده شود. در این نوشتار چنانچه خلاف این پیش آمده سهو قلم است که امید می‌رود تذکر داده شود تا اصلاح گردد، در عین حال ﴿وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱؛ «و باید عفو کنند و از مجازات درگذرند، آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را بیامرزد؟».

و ما توفیقی الا بالله. وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

بخش اول

پیدایش شیعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا
وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

اسلام و شیعه^۲

ابتدا به ترجمه و معنای این دو واژه می‌پردازیم.

اسلام:

اسلام به معنای تسلیم و گردن نهادن است «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ»^۳ قرآن کریم

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۸۲، به نقل از ابن عساکر.

۲. در مدینه منوره از اینجانب پرسیدند: شیعه از چه زمانی و چگونه پیدا شد؟ حقیر این خلاصه را
نوشتیم که در دو نوبت چاپ شد. نوبت دوم آن در سال ۱۳۸۳ انجام گرفت.

۳. نهج البلاغه، قصار الحكم، ۱۲۵.

دینی را که به سوی آن دعوت می‌کند از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان در برابر خدای جهان و جهانیان است، که در اثر این تسلیم، عبادت و پرستش نکند جز خدای یگانه را و طاعت نکند جز فرمان او را.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱.

بطور یقین، دین نزد خدا، اسلام است.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۲

و هر که جز اسلام، دینی انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.

قرآن کریم خبر می‌دهد، که خداوند متعال پیروان دین اسلام را مسلمان نامیده است.

هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا^۳.

او (ابراهیم علیه السلام) شما را پیش از این، مسلمان نامید و در این (قرآن هم) به همین عنوان نامگذاری شده‌اید.

شیعه:

شیعه در لغت به معنای پیرو می‌باشد و در عرف مسلمانان، شیعه دوازده امامی به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را حق اختصاصی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصومش علیهم السلام می‌دانند و در معارف و احکام الهی پیرو مکتب اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. آل عمران / ۸۵.

۳. حج / ۷۸.

شیعه پیرو قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است

لازم به یادآوری است که: شیعه دوازده امامی در اصول دین و فروع آن پیرو قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت است. اعتقاد شیعه در فروع و اصول مطابق قرآن و رأی ائمه اطهار علیهم السلام است. اعتماد شیعه در مطالبی که از قرآن و روایات مربوط به اصول و فروع، استفاده می شود، فقط به اهل بیت علیهم السلام است. استفاده فقهای شیعه در مقام استنباط احکام و مسائل شرعی به روایات صادره از این خانواده است. فقهای شیعه دوازده امامی هرگز از طریقه ائمه اهل بیت علیهم السلام عدول نکرده و به جایگزین و بدل راضی نشده و نمی شوند. این روش از بزرگان شیعه در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام تا زمان ما ادامه داشته و دارد. در هر عصر و زمانی و در هر شهر و دیاری، بزرگان علما و فقها و مؤمنین شیعه، اصول و فروع دین را از هر یک از امامان و معصومین علیهم السلام اخذ و حفظ و ضبط نموده و به نسل بعد منتقل کرده اند و این روش در هر نسل و طایفه ای ادامه داشته تا به زمان ما رسیده است. بر این اساس دستورات اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ اسلام مانند خورشید پرتو افکن، درخشیده است و هر کس که مایل بوده و توفیق الهی شامل حالش شده است از روشنی آن بهره مند گشته است. شیعه دوازده امامی عقاید اهل بیت علیهم السلام را از بزرگان صالح و شایسته زمان خود یادگرفته و بازگو می کند، و این روش در همه نسلها تا عصر غیبت صغرا و زمان امام حسن عسکری و امام علی النقی و امام محمد تقی و امام رضا و امام

کاظم و امام صادق و امام باقر و امام زین العابدین و امام حسین و امام حسن و امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیهم اجمعین جریان داشته است. خلاصه اینکه شیعه دوازده امامی در هر عصر و زمان و در هر نقطه‌ای از جهان که بوده و هست پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام معصوم علیهم صلوات الله بوده و هست.

امامان دوازده گانه‌ای که همه، یک مذهب دارند و یک روش را تأیید و توضیح و تقریر فرموده و هیچ یک از آنان مطلبی و سخنی بر خلاف امام قبل از خود، نگفته و در مخالفت با امام یا امامان پیشین خویش چیزی به زبان نیاورده‌اند. بلکه در بسیاری از موارد کلمات آنان عین یا مشابه هم می‌باشد و اختلافی که احیاناً در برخی موارد مشاهده می‌شود از باب تقیه یا مطلق و مقید و مانند آن می‌باشد که بر اهل فن روشن است.

شیعه و تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت

از روایات بسیاری آشکار می‌شود که واژه «شیعه» از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به وسیله آن حضرت در میان مسلمانان شایع شد. علاوه بر روایات موجود در منابع روایی شیعه، روایات فراوانی از طرق اهل سنت آمده که آیه شریفه ﴿أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱؛ «آنها بهترین مخلوقات خدا هستند». توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت تفسیر شده است.

«حاکم حسکانی نیشابوری» که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم

۱. سورة بینه / آیه ۷. (تذکر: خیر البریه، ای هم خیر الخلق، من برأ الله الخلق ای خلقهم، فترکت همزتها. (مجمع البحرین، برأ)

هجری است این روایات را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» با اسناد مختلف نقل می‌کند و تعداد آن بیش از بیست روایت است که بعنوان نمونه چند روایت را از نظر می‌گذرانیم:

۱- «ابن عباس» می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نازل شد پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّينَ، وَ يَأْتِي عَدُوَّكَ غَضَبَانًا مُقْمَحَيْنَ.^۱

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می‌شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می‌شود و با قهر به جهنم می‌رود.

۲- در حدیث دیگری از «ابوبرزه» آمده است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ این آیه را قرائت کرد، فرمود:

هُم أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنِكَ الْخَوْضُ.^۲

آنها تو و شیعیانت هستید، ای علی، و وعده من و شما کنار حوض کوثر است.

۳- در حدیث دیگری از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که ما خدمت پیامبر اکرم ﷺ کنار خانه خدا نشسته بودیم علی علیه السلام به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر ﷺ به او افتاد فرمود: «قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي؛ برادرم به سراغ شما می‌آید». سپس رو به کعبه کرد و فرمود:

وَرَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...^۳

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱۱۲۶.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱۱۳۰.

۳. همان، ص ۳۶۲، ح ۱۱۳۹.

به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند...^۱

۴- در کتاب «الدر المنثور» از «ابن عباس» نیز نقل کرده است که وقتی آیه، ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نازل شد پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّينَ.^۲

آن تو و شیعیان تو در قیامت می باشید که شما از خدا خوشنود هستید و خدا هم از شما خوشنود است.

۵- نامبرده در حدیث دیگری از «ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود:

أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ؟ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ وَوَعْدِي وَوَعْدُكُمْ الْحَوْضُ، إِذَا جِئْتُ الْأُمَمَ لِلْحِسَابِ، تُدْعَوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ.^۳

آیا این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امتها می آیم، شما دعوت می شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید.

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل

۱. «ابن حجر» در کتاب «الصواعق المحرقة»، ص ۹۶ و «محمد شبلینجی» در کتاب «نور الابصار» ص ۷۰ و ۱۰۱ این حدیث را آورده اند.

نیز حدیث مزبور را «جلال الدین سیوطی» در کتاب «الدر المنثور»، ج ۶، ص ۳۷۹ از ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.

۲. الدر المنثور، ج ۶، صفحه ۳۷۹.

۳. همان.

کرده‌اند از جمله: «خطیب خوارزمی» در «مناقب» و «ابونعیم اصفهانی» در «کفایة الخصام» و «علامه طبری» در «تفسیر معروفش» و «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمة» و «علامه شوکانی» در «فتح الغدیر» و «شیخ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودة» و «آلوسی» در «روح المعانی» ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر. کوتاه سخن اینکه حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی‌نظیر برای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت.^۱

پیدایش و نشو و نمای شیعه در اسلام

آغاز پیدایش شیعه، که برای اولین بار به شیعه علی بن ابی طالب (علیه السلام) معروف و شناخته شدند، در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و جریان ظهور و حوادث و رخ دادها و سخنان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سال زندگی آن حضرت موجبات و امور زیادی در بر داشت که طبعاً پیدایش گروهی خاص را در میان اصحاب و اطرافیان رسول خدا ایجاب می‌کرد.

اموری که منشأ پیدایش شیعه شد

امر اول: این بود که: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در اوایل بعثت از طرف خدا مأمور شد بستگان نزدیکش را به اسلام دعوت کند ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲؛ «و خویشان نزدیکت را هشدار ده». رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

۱. نقل و تلخیص از تفسیر المیزان، ذیل همین آیه.

۲. سورة شعراء / ۲۱۴.

ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام، آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام «إِنِّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مراد از این کار یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سر باز زدند جز علی بن ابی طالب علیه السلام - که از همه کوچک‌تر بود - برخاست و عرض کرد:

«ای پیامبر خدا من در این راه یار و یاور توأم».

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر گردن علی علیه السلام نهاد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ»^۱

این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

امر دوم: این بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های مختلف و بطور مکرر می‌فرمود:

علی علیه السلام در قول و فعل خود، از خطا و لغزش مصون است، هر سخنی که گوید و هرکاری که کند، با دعوت دینی مطابقت کامل دارد.

و می‌فرمود:

من شهر دانشم و علی در آن شهر است.

و می‌فرمود: «بهترین حکم‌کنندگان شما علی است».

۱. این قضیه را جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن، همچون، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء و گروهی دیگر نقل کرده‌اند: به کتاب المراجعات و احقاق الحق، ج ۴ مراجعه شود.

(روایات مربوط به این قسمت را به طور مستند در کتاب «بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ» آورده‌ام که در صفحه ۸۶۹ همین کتاب آمده است).

امر سوم: این بود که علی علیه السلام خدمات گرانبهائی انجام داد و فداکاری‌های شگفت‌انگیزی کرد، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب هجرت و فتوحاتی که در جنگهای بدر، احد، خندق و خیبر به دست وی صورت گرفت که اگر در یکی از این جنگها پای آن حضرت در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست مشرکان نابود شده بود. و مسلمانان اینها را شنیده، و یا دیده‌اند و خود بخود شیفته علی علیه السلام شدند.

امر چهارم: سخنان مکرر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که می‌فرمود: علی و شیعیانش «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بهترین مخلوق) هستند. (که قسمتی از آن سخنان را در صفحه ۲۱ نقل کردیم).

امر پنجم: جریان غدیر خم بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا علی علیه السلام را به ولایت و امامت عامه مردم نصب و معرفی کرد و او را مانند خود متولی عموم مسلمانان قرار داد.

بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل منحصر به شخص علی بن ابی طالب علیه السلام به ضمیمه آیه مباهله و حدیث منزلت و مانند اینها که مورد اتفاق همگان بود و علاقه مفرطی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام داشت طبعاً عده‌ای از یاران و علاقه‌مندان سرسخت رسول الله صلی الله علیه و آله را که شیفته‌گان فضیلت و حقیقت بودند بر این واداشت که علی علیه السلام را دوست داشته و به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند، یعنی شیعه او بشوند و از سویی همین امور طبعاً عده‌ای را بر حسد و کینه نسبت به آن حضرت وامی‌داشت.

سبب جدا شدن شیعه از اهل تسنن و بروز اختلاف

هواخواهان و پیروان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان داشت، مسلم می داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن علی علیه السلام می باشد و ظواهر امور و احوال نیز نظر آنان را تأیید می کرد.

ولی بر خلاف انتظار آنان، درست در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش روی زمین بود و اهل بیت و عده ای از صحابه سرگرم لوازم تجهیز و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و در عین حال به سوگواری و ماتم نشسته بودند، خبر یافتند عده ای از مسلمانان که بعداً اکثریت را بردند، با شتاب تمام و بی آنکه با اهل بیت علیهم السلام و نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هوادارانشان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از جانب خود در قیافه خیرخواهی به نفع مسلمانان و اسلام، امیر و (به اصطلاح) خلیفه تعیین نمودند و علی علیه السلام و یارانش را در برابر عملی انجام یافته قرار دادند.

حضرت امیر علیه السلام و هواداران او مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمار و عباس و زبیر پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگزاران آن اعتراض نموده و اجتماعی نیز نمودند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود.

این انتقاد و اعتراض بود که اقلیت پیرو علی علیه السلام (شیعه) را از اکثریت مسلمانان و پیروان خلافت انتخابی جدا کرد و از همین نقطه پیروان علی علیه السلام به نام «شیعه علی» شهرت کامل یافت. و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت، مراقب بود که اقلیت نام برده، به این نام شناخته و معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه سعی می کردند خلافت را

اجماعی وانمود کنند و معترض را متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی هم با تعبیرات ناپسند - مثل کلمه «رافضی»^۱ از آنان یاد می‌کردند. البته شیعه علی علیه السلام همان روزهای نخستین محکوم سیاست وقت شده نتوانست با مجرد اعتراض، کاری از پیش ببرد و حضرت امیر علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان و نداشتن نیروی کافی، اقدامی نکرد و دست به قیام خونین نزد ولی جمعیت معترض و اقلیت مخالف، از جهت عقیده و شناختی که داشت، تسلیم اکثریت نشد و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرجعیت علمی، دینی را حق طلق و بی‌چون و چرای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دانست و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می‌دیدند و به سوی او دعوت می‌کردند.

جانشینی و مرجعیت دینی

شیعه امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبق آنچه از تعالیم عالیه اسلام به دست آورده بود معتقد بود که اولاً آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت قرار دارد روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است، ثانیاً باید حکومت دینی، نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید به طوری که مردم کسی را جز خداوند متعال نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت الهی داشته باشد وگرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم و فتوی قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله، خود از انحراف فکری، یا خیانت مصون و سالم نباشند و تدریجاً ولایت عادلانه آزادی‌بخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک

۱. رافضی: یعنی از دین برگشته، رانده شده و مطرود و رها شده.

کسریایی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بوالهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که - به تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - اعمال و اقوال و روش او با کتاب خدا و سنت پیامبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود.

آری آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی بازداشت ترس از پی آمد ناگوار آن، یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیّه دین بود. اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش‌بینی) را روز به روز روشن‌تر ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر گشت و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدایی انگشت‌شمار خود به هضم اکثریت رفته بود ولی در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود اصرار ورزید، در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی‌کردند و حتی افراد شیعه دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند و شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام در موارد ضروری اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می‌نمود.

روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه

شیعه معتقد است که شریعت آسمانی اسلام که مبانی آن در کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن شده، تا روز قیامت به اعتبار خود باقی است و هرگز قابل تغییر نیست. نیز معتقد بود حکومت اسلام با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید و تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که در شعاع شریعت به حسب مصلحت وقت تصمیماتی بگیرد ولی از جریان بیعت سیاست‌آمیز و همچنین از جریان حدیث قلم و کاغذ که در آخرین روزهای بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند

که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی، محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به سبب اقتضای مصلحت از اجرای آنها صرف نظر نماید.^۱ و این نظر با روایتهای بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد - صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت‌بینی خود اگر به واقع برسند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند - تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از مسلمانان سرشناس (مالک بن نویره) مهمان شد و مالک را غافل‌گیرانه کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد و به دنبال این جنایتهای شرم‌آور، خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد^۲ و همچنین خمس را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم بریدند. و نوشتن احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کلی قدغن شد و اگر در جایی حدیث مکتوب، کشف یا از کسی گرفته می‌شد آن را ضبط کرده می‌سوزاندند و این ممنوعیت در تمام زمان خلفای راشدین تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (از سال ۹۹ تا ۱۰۲ ه. ق) استمرار داشت و در زمان خلافت خلیفه دوم (از سال ۱۳ تا ۲۵ ه. ق) این سیاست روشن‌تر شد و مقام خلافت، عده‌ای از مواد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را در اذان نماز ممنوع ساخت و بیت المال، در میان مردم با تفاوت تقسیم شد که بعداً در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه‌های خونین دهشتناکی به وجود آورد و در زمان وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کسری و قیصر حکومت کرد و خلیفه، او

۱. داستان قلم و کاغذ مربوط به آخرین روزهای زندگی و بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله را از صحیح بخاری و مسلم، در صفحه ۲۳۸ همین کتاب آورده‌ام.

۲. سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۱۴: قصة مالک بن نویره و ج ۲، ص ۶۶۴، ماده «خلد».



را کسرای عرب می‌نامید و متعرض حالش نمی‌شد.

خلیفه دوم به سال ۲۳ هجری قمری به دست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رأی اکثریت شورای شش نفری، که به دستور خلیفه منعقد شد، خلیفه سوم زمام امور را به دست گرفت، وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد. او بنای بی‌بندوباری گذاشته آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقض قوانین جاریه اسلامی پرداخت. سیل شکایتها از هر سو به دارالخلافه سرازیر شد ولی خلیفه که تحت تأثیر خویشاوندان اموی خود و خاصه مروان بن حکم قرار داشت به شکایتهای مردم ترتیب اثر نمی‌داد بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می‌کرد تا بالاخره به سال ۳۵ هجری مردم بر وی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وی را کشتند.

خلیفه سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن از خویشاوندان اموی او، یعنی معاویه، قرار داشت بیش از حد تقویت می‌کرد و در حقیقت، سنگینی خلافت در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دارالخلافه بود جز صورتی در بر نداشت. خلافت خلیفه اول با انتخاب گروهی از صحابه و خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش نفری که اعضا و آیین نامه آن را خلیفه دوم تعیین و تنظیم کرده بود، مستقر شد. و روی هم رفته سیاست سه خلیفه که بیست و پنج سال خلافت کردند. در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص بدهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن بدون این که تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد، خوانده شود و بیانات پیامبر اکرم ﷺ (حدیث) بدون این که روی کاغذ بیاید روایت شود و از حدود زبان و گوش تجاوز نکند. کتابت به

قرآن کریم انحصار داشت و در حدیث ممنوع بود. پس از جنگ یمامه که در سال ۱۲ هجری قمری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که حافظ و قاری قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند، عمر بن خطاب به خلیفه اول پیشنهاد کرد آیات قرآن در یک مصحف جمع آوری شود. وی در پیشنهاد خود گفت: اگر جنگی رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند، قرآن از میان ما خواهد رفت. بنابراین لازم است آیات قرآن را در یک مصحف جمع آوری کرده به قید کتابت دریاوریم.

این تصمیم را در باره قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می شد و از مفاسد نقل به معنا و زیاده و نقیصه و جعل و فراموشی در امن نبود، ولی توجهی به نگهداری حدیث نشد بلکه کتابت آن ممنوع و هر چه به دست می افتاد سوزانده می شد تا در اندک زمانی، کار به جایی کشید که در ضروریات اسلام مانند نماز، روایات متضاد به وجود آمد و در سایر رشته های علوم در این مدت قدمی برداشته نشد و آن همه تقدیس و تمجید که در قرآن و بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بود بی اثر ماند و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش به غنائم فزون از حد که از هر سو به جزیره العرب سرازیر می شد، بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان رسالت که سرسلسله شان علی علیه السلام بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را آشناترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفی کرده بود نشد، حتی در قضیه جمع آوری قرآن (با اینکه می دانستند علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدتی در کنج خانه نشسته و مصحف را جمع آوری نموده است) وی را مداخله ندادند حتی نام او را نیز به زبان نیاوردند. اینها و نظایر اینها اموری بود که پیروان علی علیه السلام را در عقیده خود راسخ تر و نسبت به جریان امور هشیارتر می ساخت و روز به روز بر فعالیت خود می افزودند. علی علیه السلام نیز که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بود به تربیت خصوصی افراد پرداخت.

در این بیست و پنج سال سه تن از چهار نفر یاران علی علیه السلام که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد) درگذشتند ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین، در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلک پیروان علی علیه السلام درآمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم از هر سوی به آن حضرت روی نموده و به هر نحو بود با وی بیعت کردند.

خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روش آن حضرت

خلافت علی علیه السلام در اواخر سال سی و پنج هجری قمری شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. علی علیه السلام در خلافت، رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را معمول داشت و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اول برگردانید و کارگزاران نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار برکنار کرد و در حقیقت خلافت آن حضرت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در بر داشت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت :

آگاه باشید گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیامبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامن گیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده اند، پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی گرفتند، عقب افتند [حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد] اگر باطل بسیار است چیز تازه ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می افتد و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید.^۱

۱. خطبه ۱۶ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.

علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنان که لازمه و طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعی که به خطر می افتد از گوشه و کنار، سر به مخالفت برداشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم، جنگهای داخلی خونینی برپا کردند که تقریباً در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت که به نظر شیعه، مسبب این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم دستاویز عوام فریبانه ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود.

مخالفین آن حضرت می گویند:

وی مرد شجاعت بود نه مرد سیاست زیرا او می توانست در آغاز خلافت خود با عناصر مخالف موقتاً از در آشتی و صفا درآمده آنان را با مدهانه راضی و خوشنود نگهدارد و بدین وسیله خلافت خود را تحکیم کند سپس به قلع و قمع شان بپردازد.

ولی اینان این نکته را نادیده گرفته اند که خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک نهضت عقیدتی، ایمانی و انقلابی بود و نهضت های این چنینی باید از مدهانه و صورت سازی دور باشد.

مشابه این وضع در زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد سازش دادند که آن حضرت به خدایانشان متعرض نشود. ایشان نیز کاری با دعوت وی نداشته باشند ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرفت، با اینکه می توانست در آن روزهای سخت مدهانه و سازش کرده موقعیت خود را تحکیم نماید سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند. اساساً دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی دهد که در راه زنده کردن حقی، حق دیگری تضییع شود یا باطلی را با باطل دیگری رفع نمایند و آیات زیادی در قرآن کریم در این باره موجود است. گذشته از اینکه مخالفین حضرت امیر علیه السلام در راه پیروزی و رسیدن به هدف



خود از هیچ جرم و جنایت و نقض قوانین صریح اسلام - بدون استثناء - فروگذار نمی‌کردند و هر اثری را به نام اینکه صحابی مجتهدند از بین می‌بردند، ولی حضرت علی علیه السلام به قوانین اسلامی پای بند بود.

سبب جنگ اول که جنگ جمل نامیده می‌شود؛ غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم نابرابر بیت‌المال پیدا شده بود.

حضرت امیر علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، مالی در میان مردم بالسویه قسمت فرمود. چنانکه سیرت پیامبر اکرم نیز همان گونه بود و این روش زیبر و طلحه را سخت برآشت و بنای تمرّد گذاشتند و به نام زیارت کعبه از مدینه به مکه رفتند و ام‌المؤمنین عایشه را که در مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم نهضت و جنگ خونین جمل را برپا کردند.

با اینکه همین طلحه و زیبر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند، از وی دفاع نکردند و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علی علیه السلام بیعت کردند و همچنین ام‌المؤمنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم ترغیب می‌کرد و برای اولین بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود.

سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می‌شود و یک سال و نیم طول کشید، طمع بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را برپا کرد و بیش از صد هزار خون ناحق ریخت. البته معاویه در این جنگ حمله می‌کرد، نه دفاع زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی‌گیرد.

پس از جنگ صفین جنگ نهروان درگرفت در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت می‌شد در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران

علی علیه السلام را می‌یافتند می‌کشتند، حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنین‌ها را بیرون آورده سر می‌بریدند.

علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید ولی پس از چندی در مسجد کوفه در حال نماز به دست برخی از خوارج شهید شد.

بهره‌برداری شیعه از خلافت پنج ساله امیرالمؤمنین علی علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع درهم ریخته جامعه اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت مهم موفقیت حاصل کرد.

۱- به واسطه روش عادلانه خود، قیافه جذاب سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد. وی در برابر شوکت کسری و قیصری معاویه، در زین فقر و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی کرد و هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به ناداری و نیرومندی را به ناتوانی ترجیح نداد.

۲- با آن همه گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم‌کننده، ذخایر گرانبهای از معارف الهی و علوم حقه اسلام را میان مردم به یادگار گذاشت.

از امام علی علیه السلام در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده و معارف اسلام را در سخنرانی‌های خود با بلیغ‌ترین و روان‌ترین بیان ایراد نموده و دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد. وی اول کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده و به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرد.

۳- انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اويس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری و ابن عباس وجود دارند که در میان عرفای اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند و عده‌ای از آنان مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می‌باشند.

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام به موجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم، حضرت حسن بن علی علیه السلام امام دوم شیعیان، متصدی خلافت شد، ولی معاویه آرام ننشست، بلکه به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشیده با حسن بن علی علیه السلام به جنگ پرداخت.

وی با دسیسه‌های مختلف و دادن پولهای گزاف تدریجاً یاران و سرداران امام حسن علیه السلام را فاسد کرده و بالاخره آن حضرت را مجبور کرد که به عنوان صلح، خلافت را به وی واگذار کند و حسن بن علی علیه السلام خلافت را به این شرط که معاویه ولی عهد و جانشین برای خود تعیین نکند و به شیعیان تعرض نشود، به معاویه واگذار نمود.

در سال چهل هجری، معاویه بر خلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی خود به مردم اخطار نمود، که:

«من با شما سر نماز و روزه نمی‌جنگیدم بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم» و نیز گفت «پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بستم لغو و زیر پای من است».

معاویه با این سخن اشاره‌ای داشت که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و

نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیامبر خدا.

و از اینجا بود که بعضی از افراد که به حضور وی بار یافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند و خودش نیز در برخی از مجالس خصوصی از حکومت خود با ملک و پادشاهی تعبیر می‌کرد. اگرچه در ملاء عام خود را خلیفه معرفی می‌نمود. و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود خواهد داشت و بالاخره نیز به نیت خود جامه عمل پوشاند و - برخلاف شرطی که با امام حسن علیه السلام نموده بود - پسر خود یزید را که جوانی بی‌بندوبار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت ولایت عهدی داده به جانشینی خود برگزید و آن همه حوادث تلخ و ناگوار به بار آورد.

معاویه با بیان گذشته خود اشاره کرد که نخواهد گذاشت امام حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد. یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که آن حضرت را با سمّ شهید کرد و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت. معاویه با لغو کردن پیمان مذکور نشان داد که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهند و همین امر را نیز جامه عمل پوشاند.

وی اعلام کرد که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد جایزه کافی بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام دشنام دهند - و این دستور تا سال ۱۰۱ ه. ق، زمان

عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی اجرا شد - وی به دستگیری عمال و کارگزاران خود که جمعی از ایشان صحابی بودند، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گرداند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی علیه السلام تکلیف کرد و هر کس خودداری می کرد به قتل می رسید.

سخت ترین روزگار برای شیعه

سخت ترین زمان بر شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان، اشخاص سرشناس و شناخته شده و مارک دار بودند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در زمان معاویه بودند کمترین وسیله ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند، حتی امام سوم که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست به حسب ظاهر تمکن این اقدام را نیز نداشت. (توضیح این مطالب را در کتاب چهارده معصوم علیهم السلام آورده ام).

اکثریت اهل تسنن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باری ها را که به دست صحابه و به ویژه معاویه و کارگزاران انجام یافته است، توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است». ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد، زیرا:

اولاً: معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی برپا خواسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آن را لباس تحقق بخشند و وقتی که به

منظور خود نایل شد یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشد و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ابزاری که بنائی را بر پا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

ثانیاً: این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند.

بنابر آنچه گذشت به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدس قانونی صحابه.

و چنانچه خدای متعال در کلام خود از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او در زمان پیامبر ﷺ کرده اند، اظهار خوشنودی فرماید، معنای آن تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است، نه اینکه در آینده و بعد از رحلت پیامبر ﷺ می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد، بکنند و خدا همچنان از آنها خوشنود باشد.

سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه درگذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت. جوانی بود که حتی



در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی‌کرد و جز عیاشی و بی‌بندوباری و شهوترانی سرش نمی‌شد و در سه سال اول حکومت خود فجایعی به بار آورد که در تاریخ اسلام با آن همه فتنه‌ها که گذشته بود سابقه نداشت.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش با فجیع‌ترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت آن حضرت را به همراه سرهای شهدا در شهرها گرداند و در سال دوم، مردم مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت و سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرده و آتش زد و پس از یزید، آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند. حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراطوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمی‌کرد و در دوره حکومت بنی‌امیه، کار به جایی رسید که خلیفه وقت که به عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می‌شد، بی‌باکانه تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه‌ای بسازد تا در موسم حج در آنجا به خوش‌گذرانی بپردازد.

خلیفه وقت، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور یابی بگو خلیفه مرا پاره کرد. البته شیعه که اساساً اختلاف نظر اساسی‌شان با اکثریت تسنن بر سر دو مسأله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود، در این دوره تاریک، روزگاری تلخ و دشوار می‌گذراند، ولی شیوه بیدادگری و بی‌بندوباری حکومت‌های وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت، آنان را روز به روز در عقایدشان استوارتر ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش امام حسین علیه السلام پیشوای سوم

شیعه در توسعه یافتن تشیع و به ویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک به سزایی کرد.

گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم نگذشته بود، به مناسبت اختلالی که در حکومت اموی پیدا شد، شیعه از اطراف کشور اسلامی پروانه‌وار گرد پیشوای پنجم جمع شده به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی پرداختند. هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از بزرگان، شهر قم را در ایران بنیاد نهاده (توسعه دادند) و شیعه‌نشین کردند ولی در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب، زندگی می‌کردند.

بارها در اثر کثرت فشار، سادات علوی بر ضد بیدادگری‌های حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالأخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی‌پروای وقت در پایمال کردنشان فروگذار نکرد. جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده به دار آویختند و سه سال بر سر دار بود. پس از آن پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند، به نحوی که شیعه معتقد است امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی‌امیه با سمّ به شهادت رسیدند.

فجایع اعمال امویان به حدی فاش و بی‌پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً واجب‌الاطاعة می‌دانستند ناگزیر شده خلفا را به دو دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند (ابوبکر - عمر - عثمان و علی علیه السلام) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می‌شود.

امویان در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی‌بندوباری به اندازه‌ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی، دو پسر وی با جمعی از اعضای خانواده‌اش از دارالخلافه گریختند



و به هر جا روی آوردند پناهِشان ندادند. بالاخره پس از سرگردانی‌های بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن آمدند و به دریوزگی، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در لباس حمالان، عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند.

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری به دنبال انقلابها و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی‌امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت دعوتی نیز به نام اهل بیت پیامبر اکرم علیهم‌السلام در ناحیه خراسان ایران پیدا شده متصدی دعوت، ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود که بر ضد خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت. این نهضت و انقلاب از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می‌گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (سر بسته) بیعت می‌گرفتند.

بالاخره بنی‌عباس به نام اهل بیت علیهم‌السلام خلافت را ربودند و در آغاز کار روزی چند به مردم و علوین روی خوش نشان دادند، حتی به نام انتقام شهدای علوین، بنی‌امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی‌امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند [هرچند این اعمال از نظر اهل بیت علیهم‌السلام مقبول نبود] ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی‌امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی‌بندوباری هیچگونه فروگذار نکردند.

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پس از آزار و شکنجه بسیار با سمّ به شهادت رسید و سادات را دسته دسته گردن زدند یا زنده زنده دفن کردند و یا زیر دیوار گذاشتند.

همچنین ابوحنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور برده شد و شکنجه‌ها دید و احمد ابن حنبل رئیس یکی دیگر از چهار مذهب، تازیانه خورد.

از سویی یک آوازه خوان با خواندن دو بیت شهوت‌انگیز، امین خلیفه عباسی را سر شهوت آورد و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید، آوازه خوان از شادی خود را به قدم خلیفه انداخته و گفت: یا امیرالمؤمنین این همه پول را به من می‌بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت: اهمیتی ندارد، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می‌گیریم.

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت‌المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می‌شد به مصرف هوسرانی و حق‌کشی خلیفه وقت می‌رسید. شمار کنیزان پریوش و دختران و پسران زیاروی دربار خلفای عباسی به هزاران می‌رسید.

وضع شیعه از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی‌عباس کوچکترین تغییری پیدا نکرد جز این که دشمنان بیدادگر تغییر اسم دادند.

شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم، شیعه نفس تازه‌ای کشید و سبب آن اولاً این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند. علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی به استدلال عقلی در مذهب، علاقمند بود و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داد و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده و در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذار نکردند.



و ثانیاً: مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعیان، ولایت‌عهدی داده و در اثر آن علویان و دوستان اهل بیت تا اندازه‌ای از تعرض دولتمردان مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره‌مند بودند ولی دیری نگذشت که دم برنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسی که مخصوصاً با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و شیعیان وی دشمنی خاصی داشت و به دستور وی بود که مزار امام حسین (علیه السلام) را در کربلا با خاک یکسان کردند.

شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری، عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک به سزایی کرد. از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه بود. پادشاهان آل بویه که شیعه بودند کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند و این قدرت قابل توجه، به شیعه اجازه داد که در برابر مدعیان مذهبی خود، که پیوسته به اتکای قدرت خلافت، آنان را در تنگنا قرار می‌دادند، قد علم کرده، آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند. در این قرن، فاطمیین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه‌داری تشکیل دادند. بسیار اتفاق افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زدوخوردهایی میان شیعه و سنی درگرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه کرد و از پیش برد.

شیعه در قرن پنجم تا نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم هجری شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند به وجود آمده از تشیع ترویج نمودند.

در اواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعیلیه در قلعه «الموت» پایه گرفت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در مرکز ایران در حال استقلال کامل زیستند و سادات مرعشی در مازندران سالهای متمادی سلطنت کردند.

شاه خدابنده از پادشاهان مغول، مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و از تشیع ترویج کردند و دامنه حکمرانی شان تا فارس و کرمان کشیده شد و همچنین حکومت فاطمیین نیز سالیان دراز در مصر برپا بود.

البته قدرت مذهبی شیعه با پادشاهان وقت تفاوت می کرد، چنانکه پس از برچیده شدن بساط فاطمیین و روی کار آمدن سلاطین آل ایوب، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات، آزادی مذهبی را به کلی از دست دادند و جمع کثیری از شیعه از دم شمشیر گذشتند. و از آن جمله شهید اول، محمد بن محمد مکی، یکی از نوابغ فقه شیعه در سال ۷۸۶ هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد.

روی هم رفته در این پنج قرن شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده اند و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشد.

شیعه در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری

سال ۹۰۶ هجری، جوان سیزده ساله‌ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای ۷۳۵ هجری) که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و برانداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و پس از جنگهای خونین که با پادشاهان و مخصوصاً با پادشاهان آل عثمان که در آن زمان امپراطوری عثمانی را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه قطعه شده را به شکل یک کشور درآورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد. پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفویه تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند.

خلاصه تاریخچه شیعه

همان گونه که در فصول گذشته روشن شد شیعه همان عده از دوستان و هواداران امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حقوق اهل بیت، در خصوص خلافت و مرجعیت علمی، دینی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم جدا شدند.

شیعه در زمان خلفای به اصطلاح راشدین، پیوسته زیر فشار قرار داشتند و پس از آن در مدت خلافت بنی امیه هرگونه امنیت و مصونیت از جان و مالشان برداشته شد، ولی هر چه فشار ستم و بیدادگری بر ایشان بیشتر می شد، در عقیده خود استوارتر می گشتند و به ویژه از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بیشتر بهره می بردند و از آن پس در اواسط قرن دوم که خلفای عباسی زمام حکومت

اسلامی را به دست گرفتند، شیعه از سستی که در این میان پیدا شد، نفسی تازه کرد ولی با مهلت کمی باز عرصه بر ایشان تنگ شد که تا اواخر قرن سوم هجری روز به روز تنگ تر شد.

در اوایل قرن چهارم با روی کار آمدن سلاطین با نفوذ آل بویه که دارای مذهب تشیع بودند، شیعه قدرتی کسب کرد و تا حدود زیادی آزادی عمل یافت و به مبارزه علنی پرداخت و تا آخر قرن پنجم جریان کار به همین ترتیب بود و در اوایل قرن ششم که حمله مغول آغاز شد در اثر گرفتاریهای عمومی و نیز در اثر ادامه یافتن جنگهای صلیبی، حکومتهای اسلامی چندان فشار به عالم تشیع وارد نمی ساختند و مخصوصاً شیعه شدن جمعی از سلاطین مغول در ایران، و حکومت سلاطین مرعشی در مازندران در قدرت و وسعت جمعیت شیعه کمک به سزایی نمود و در هر گوشه از ممالک اسلامی و خاصه در ایران، تراکم میلیون ها نفر شیعه را محسوس ساخت و این وضع تا اواخر قرن نهم هجری ادامه داشت و در آغازین سالهای قرن دهم هجری در اثر ظهور سلطنت صفویه در ایران پهناور آن روز، مذهب شیعه رسمیت یافت و تا کنون الحمدلله به رسمیت خود باقی است و به علاوه در همه نقاط جهان میلیون ها شیعه زندگی می کنند.

انشعابات شیعه

انشعاب در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی، کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آنها نیز وجود دارد. مذهب شیعه در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیرالمؤمنین علی و فرزندان او امام حسن و امام حسین علیه السلام) هیچ گونه انشعابی نپذیرفت ولی پس از شهادت امام سوم اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن الحسین علیه السلام قائل شدند و اقلیتی معروف به «کیسانیه» پسر سوم حضرت علی علیه السلام «محمد بن حنفیه» را امام

دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنیفه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد.

پس از رحلت امام سجاد علیه السلام اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السلام معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید که پسر دیگر امام سجاد علیه السلام بود گرویدند و به «زیدیه» موسوم شدند.

پس از رحلت امام محمد باقر علیه السلام شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام ایمان آوردند و پس از درگذشت آن حضرت، اکثریت فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حیات پدر بزرگوار خود درگذشت امام گرفتند و از اکثریت شیعه جدا شده به «اسماعیلیه» معروف شدند و بعضی پسر دیگر آن حضرت عبدالله افطح و بعضی فرزند دیگرش محمد را پیشوا گرفتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام اکثریت شیعه فرزندش امام رضا علیه السلام را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به «واقفیه» معروفند.

دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم حضرت مهدی موعود علیه السلام، انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده چند روز بیش نپاییده و خود به خود منحل شده است مانند اینکه جعفر فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود (امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از چند روز متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد. و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی کلامی و فقهی وجود دارد که آنها را انشعاب مذهبی نباید شمرد. فرقه‌های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته‌اند در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده‌اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف مانند یمن و هند و لبنان و جاهای

دیگر زندگی می‌کنند. از این رو تنها به ذکر این دو فرقه اکتفا می‌کنیم.

زیدیه

زیدیه پیروان زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام می‌باشند. زید سال ۱۲۱ هجری بر ضد خلیفه اموی هشام ابن عبدالملک قیام کرد و گروهی با وی بیعت کردند و در جنگی که در شهر کوفه میان او و هواداران خلیفه درگرفت کشته شد. وی پیش پیروان خود امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده می‌شود و پس از وی فرزندش یحیی بن زید که بر ضد خلیفه اموی ولید بن یزید قیام کرد و کشته شد. به عقیده زیدیه، پسر فاطمی نژاد که عالم، زاهد و شجاع باشد و به عنوان قیام به حق، خروج کند می‌تواند امام باشد.

اسماعیلیه

همان گونه که قبلاً اشاره شد، امام صادق علیه السلام فرزند پسری داشت به نام اسماعیل که در زمان حیات آن حضرت فوت نمود و عده‌ای معتقد شدند که امامت، حق اسماعیل بود و با مرگ او به پسرش محمد منتقل شد و جمعی دیگر معتقد شدند اسماعیل با اینکه در حال حیات پدرش درگذشت، امام است و امامت پس از اسماعیل در محمد پسر اسماعیل و در فرزندان او است. فرقه اول منقرض شده‌اند ولی فرقه دوم تا کنون باقی مانده و انشعابات پدید آورده‌اند.

اسماعیلیه به طور کلی در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری، باطنی و بر هر تنزیلی، تأویلی قائلند و معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود و به نظر آنها حجت خدا بر دو گونه است: ناطق و صامت؛ ناطق پیغمبر و صامت ولی و امام است که وصی پیغمبر می‌باشد. و اساس حجت، پیوسته روی عدد هفت

می چرخد، به این ترتیب که یک نبی مبعوث می شود که دارای نبوت (شریعت) و ولایت است و پس از وی هفت وصی دارای وصایت بوده و همگی دارای یک مقام می باشند جز این که وصی هفتمین دارای نبوت نیز هست و سه مقام دارد: نبوت و وصایت و ولایت؛ باز پس از وی هفت وصی که هفتمین آنها دارای سه مقام می باشد و به همین ترتیب...

می گویند: آدم عَلَيْهِ السَّلَام مبعوث شد با نبوت و ولایت، و هفت وصی داشت که هفتمین آنها نوح و دارای نبوت و وصایت و ولایت بود و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصی هفتمین عیسی و محمد بن اسماعیل وصی هفتمین محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این ترتیب: محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی و حسین و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و اسماعیل و محمد بن اسماعیل (آنها حضرت حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَام) را امام نمی دانند) و پس از محمد بن اسماعیل هفت نفر از اعقاب محمد بن اسماعیل که نام ایشان پوشیده و مستور است و پس از آن هفت نفر از ملوک فاطمیین مصر که اولشان عبیدالله مهدی بنیان گذار سلطنت فاطمیین مصر می باشد.

اسماعیلیه معتقدند که علاوه بر حجت خدا، پیوسته در روی زمین دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص و حجت اند وجود دارد ولی بعضی از شعب (دروزیه) باطنیه شش نفر از نقباء را از ائمه می گیرند و شش نفر از دیگران.

شیعه دوازده امامی و فرق ایشان با زیدیه و اسماعیلیه

اکثریت شیعه که اقلیت های نامبرده از آن منشعب و جدا شده اند شیعه امامیه و دوازده امامی نامیده می شوند و چنان که در آغاز گفتیم پیدایش شیعه به عنوان انتقاد و اعتراض در دو مسأله اساسی از مسائل اسلامی پیدا شده اند و آن دو مسأله «حکومت اسلامی» و «مرجعیت علمی دینی» بود که شیعه آن را حق

اختصاصی اهل بیت می دانند.

شیعه می گوید: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوایی معنوی لازمه لاینفک آن است از آن علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام است که به موجب تصریح خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام دوازده تن می باشند و از جانب خدا به معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب برای تعلیمات ظاهری قرآن، و احکام و قوانین شریعت می باشند و در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشتملند دارای اصالت و اعتبارند و تا قیامت فسخ بردار نیستند و این احکام و قوانین را از راه اهل بیت باید به دست آورد و بس. و از اینجا روشن می شود که:

فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است که شیعه زیدی غالباً امامت را مختص به اهل بیت نمی داند و عدد ائمه را به دوازده منحصر نمی بیند و از فقه اهل بیت پیروی نمی کند بر خلاف شیعه دوازده امامی.

و فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی نیز این است که اسماعیلیه معتقدند که امامت به دور «هفت» گردش می کند و نبوت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانع ندارد، بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می دانند و برای وی دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می بینند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند.^۱

۱. مطالب این بخش اکثراً از حق الیقین علامه مجلسی رحمته الله و از تنمة المنتهی، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله و از آثار مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله و مطابق مشهور می باشد و قسمتی از آنها را بطور مستند، در کتاب چهارده معصوم علیهم السلام - که چاپ و منتشر شده است - آورده ام.

بخش دوم

عقاید شیعه دوازده امامی

عقیده شیعه در شناخت اصول دین

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال با اعطای قوه عقل و تفکر، انسان را واداشته که به وسیله این قوه اعطایی، در باره آفرینش او فکر کند و در آثار خلقتش با تأمل و دقت نگاه کند و در عظمت حکمت او که در ایجاد جهان هستی به کار برده بیندیشد و به قدرت و تدبیر او که در خلقت آفاقی و انفسی مشهود است توجه نماید، همانگونه که در قرآن کریم فرموده است:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱

به زودی ما آیات و نشانه‌های خود را در آفاق جهان هستی و در نفوس خود انسان‌ها به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان آشکار شود که وجود و قدرت خداوند حق است.

بر این اساس شیعه باید اصول دین خود را از راه تفکر و تدبّر و به کمک عقل خویش تحصیل کند نه با تقلید از عقاید گذشتگان، چون خداوند متعال کسانی را

که در اصول دین و عقاید، پیرو نیاکان خود باشند مذمت کرده، فرموده است:

﴿قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۱

آنها گفتند ما پیروی آن عقایدی می‌کنیم که پدران ما برای ما گذاردند، آیا اینها احتمال نمی‌دهند که اجدادشان چیزی نمی‌دانستند.

عقیده شیعه این است که در به دست آوردن اصول دین نمی‌توان از ظنّ و گمان خود و دیگران استفاده کرد چون خداوند کسانی را که در اصول دین و عقاید خویش از ظنّ و گمان پیروی کرده‌اند ملامت کرده و فرموده است:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۲

گمراهان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند.

اصول دین تقلیدی نیست

عقیده شیعه دوازده امامی این است که ایمان و اعتقاد به حقایق عالم هستی و پای‌بندی به مسائل اعتقادی و اصول دین باید با دلیل و برهان و کسب علم و یقین باشد، هر کس موظف است در پدیده‌های هستی تفکر و تأمل کند و با رجوع به عقل و فطرت خود، مقدمات ایمان و اعتقاد صحیح را فراهم سازد و پس از آنکه با دلیل و برهان، به وجود آورنده جهان پی برد، به آن اعتقاد پیدا کند و آن را زیربنای اعمال خود قرار دهد.

شیعه معتقد است که برای شناخت خداوند متعال و پیامبران الهی تقلید از دیگران صحیح نیست، هرچند آن دیگری از لحاظ مقام و موقعیت، معروف و

۱. سوره بقره / ۱۷۰.

۲. سوره انعام / ۱۱۶.

بزرگ باشد.

عقیده شیعه این است که انسان باید به حکم فطرت - که خداوند متعال آن را تأیید کرده: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱؛ «رو به دین خالص آر، به همان دینی که خدا مردم را بر آن آفرید.» - در باره اصول دین - توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد - جستجو و تأمل و تفکر کند و آنها را با دلیل و برهان بشناسد و به آنها یقین پیدا کند^۲ تا برای او ایمان و اطمینان و آرامش قلب حاصل شود؛ زیرا:

۱. سوره روم / ۳۱.

۲. چرا اصول دین تقلیدی نیست؟

علّت این است که آیات و روایات دلالت دارند بر این که در اصول دین، ایمان و معرفت و یقین، معتبر و لازم است و ایمان، به معنای اطمینان و سکون قلب و باور باطنی است و این معنا با تقلید حاصل نمی شود.

به عبارت دیگر آن چه انسان را به سعادت دنیا و آخرت می رساند و او را از عذاب و هلاکت نجات می دهد، اعتقاد قلبی و ایمان و باور جزمی است، آن چه انسان را از فواید دین بهره مند می کند تنها باور باطنی و یقین و اطمینان است و این حالت و این معنا از عمل و تقلید و صرفاً مطلبی را به زبان آوردن حاصل نمی شود. خداوند فرموده است: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛ «هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار گردد]، مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است.» (سوره نحل / ۱۰۶)، یعنی اطمینان و اعتقاد راسخ، کارساز و با ارزش است، نه لقلقه لسان.

و نیز فرموده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم، زیرا هنوز ایمان در دلها یتان وارد نشده است.» (سوره حجرات / ۱۴).

همچنین، شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ» (یعنی عرفان و اطمینان لازم است). (به بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶ تا ۹۵ مراجعه شود).

﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾^۱

یقیناً ظن و گمان، به هیچ وجه انسان را از حق بی نیاز نمی کند.

بلکه عقیده شیعه این است که ایمان و تحصیل علم و یقین به اصول دین از فضائل نفسانی است، معرفت و اعتقاد به خدا و صفات کمالیه او، شناخت حجج الهی و وسائط فیض و ولایه امر، کسب علم و یقین به معاد و رجوع الی الله از کمالات انسانی و موجب خروج نفس از رذیله جهل و نادانی است و به حکم عقل، تحصیل این امور مطلوب و پسندیده و لازم است.

اعتقاد به وجود خداوند یگانه

عقیده شیعه دوازده امامی این است که علم و اعتقاد و اقرار به وجود خداوند متعال بدیهی است :

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

آیا در وجود خدایی که آفریننده و پدید آورنده آسمان ها و زمین است می شود شک کرد؟

کفار و مشرکین هم به وجود خدا اقرار داشته اند:

﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّا يُؤْفَكُونَ﴾^۳

و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی، کیست که آسمان و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ میگویند البته خدا، پس با این حال به کجا به دروغ رانده می شوند؟

۱. سوره یونس / ۳۶ و سوره نجم / ۲۸.

۲. سوره ابراهیم / ۱۰.

۳. سوره عنکبوت / ۶۱.

شیعه معتقد است منشأ این اعتراف و پذیرش، سرچشمه این دریافت همان فطرت و قوه درک و فهمی است که خداوند در نهاد و طبیعت هر انسانی قرار داده است:

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱

سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است.

شیعه عقیده دارد که خداوند متعال حقیقت خداشناسی و اعتقاد به وجود خدا را در کمون و سرّ سویدای هر انسانی نهاده است؛ لذا هر کس در اصل خلقت و ذات خود حسّ می‌کند که به خود واگذار نیست، بلکه به یک مبدأ و قدرتی مربوط است که آن مبدأ و قدرت، او را نگهداری می‌کند و به او کمک می‌رساند و مراقب اعمال او است، همان مبدأ و قدرتی که بر سراسر جهان حکمفرما است و همه موجودات به او برپا است.

شیعه عقیده دارد که هر متفکری، درک و باور دارد که همه جهان مطیع نظم و قانون است و او در پرتو همین نظم و قانون، از تمام ذرات عالم بهره‌مند است از هوا نفس می‌کشد، از آب می‌آشامد، از رویدنی‌ها می‌خورد، از اشعه آفتاب استفاده می‌کند و می‌فهمد که همه عالم به یک قوه و از یک مبدأ سرچشمه گرفته و تحت یک اراده، اداره می‌شود و به مقتضای همین فطرت و فهم و درک است که در هنگام حاجت به او استغاثه می‌کند، هنگام سختی به او پناه می‌برد، هنگام نعمت به او امیدوار می‌شود و معلوم است که این احساس و درک مربوط به ضعف و یا جهل و نادانی نیست؛ زیرا انسان از هر طبقه و گروهی که باشد، هرگاه خود را از تمام افکار علمی و عقاید و عادات و رسوم برهنه کند، و خود را موجودی فرض کند که همین ساعت به وجود آمده و هیچ کس را ندیده و هیچ

سخنی نشنیده، آنگاه نظری به خود و نظری به جهان افکند چه خواهد دید؟ خود را موجودی خواهد دید دارای چشم، گوش، فهم و هوش که در گوشه‌ای از جهان بی‌پایان پیدا شده و به هر سو نظر می‌افکند نگاهش به آخر جهان نمی‌رسد، جهان را بسیار بزرگ و خود را بسیار کوچک می‌بیند زیر پای خود زمینی پر از عجایب و بالای سر خود فضایی پر از غرایب می‌یابد، و در جهان آمد و شد و گردش و حرکت مشاهده می‌کند، می‌بیند که آفتاب و ماه طلوع و غروب می‌کنند، شب و روز منظم از پی یکدیگر می‌آیند و می‌روند، ماه‌ها و فصل‌ها به نوبت و با نظم و حساب در گردش‌اند، هنگام شب فضای بالا پر از ستارگان درخشان و زیبا می‌شود، در روی زمین گیاهان و درخت‌هایی می‌بیند که دانه بعضی از آنها در ابتدای امر به اندازه‌ای کوچک است که در لای انگشتان او گم می‌شود و پس از چندی درختی تنومند با شاخه‌های بلند و برگ‌ها و شکوفه‌های رنگارنگ و میوه‌های گوناگون، دارای طعم‌ها و بوهای جان‌پرور مشاهده می‌کند، جانورانی می‌بیند دارای شکل‌ها و حجم‌ها و طبیعت‌ها و غریزه‌های گوناگون، موجوداتی می‌بیند که پیدا می‌شوند و باز از میان می‌روند، زنده می‌شوند و می‌میرند، جریان حیات را از گیاه تا انسان مشاهده می‌کند. عظمت و ریزه‌کاری خلقت خود را می‌بیند، اندام خود، استخوان‌ها و رگ‌های بدن، عجایب استخوان سر، چشم و گوش و صورت و دستگاه گوارش و گردش خون و ضربان قلب و خلقت دست‌ها و انگشتان و کیفیت ترکیب اعضا و جوارح و چگونگی تغذیه و تأمین مواد لازم بدن، دستگاه تولید مثل و نقش قوه عقل و شهوت و خیال و واهمه و سایر قوای نامرئی موجود در جسم خود را مدّ نظر می‌آورد و بی‌اختیار اعتراف می‌کند که :

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین عَلمَت کائنات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

و با زبان بی زبانی می‌گوید:

ای ز وجود تو وجود همه پرتوی از بود تو بود همه
نیست کن و هست کن و هست و نیست غیر تو و صنع تو موجود نیست
آری، در چنین حالی انسان با جان خود یک اراده، یک مشیت، یک حیات،
یک قدرت، یک علم، یک هستی حقیقی و یک حقیقت هستی را که دارای همه
این صفات است و به منزله روح جهان است، به روشنی می‌بیند و او را محیط به
همه موجودات و آگاه از همه آنها و توانا بر همه آنها و گرداننده تمام آنها می‌بیند
و خویشان را نیز با تمام وجود به او وابسته و مربوط می‌بیند اگرچه حقیقت او را
نمی‌تواند دریابد و بر آفرینش جهان و سر خلقت خویش هم نمی‌تواند پی برد،
اما این اندازه می‌فهمد که جهان را صانع باشد به نام «الله» و می‌فهمد که در
فطرت همه موجودات همین ادراک و برداشت وجود دارد و همه با هستی خود
به آن مبدأ یگانه مربوط و وابسته‌اند و همه با تمام وجود به وجود او اقرار و
اعتراف دارند و طبعاً در برابر عظمتش سر تسلیم فرود آورده او را سجده می‌کنند.

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

آنچه در آسمان و زمین است برای خدا سجده می‌کند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي
الْأَبْصَارِ﴾^۲

بطور یقین، در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی
برای صاحبان خرد وجود دارد.

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

۱. سوره رعد / ۱۶.

۲. سوره آل عمران / ۱۹۰.

* * *

مگر می‌کرد درویشی نگاهی بر این دریای پر درّ الهی
کواکب دید چون شمع شب افروز که شب از روی ایشان گشته چون روز
تو گویی اختران استاده اندی دهان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای غافلان بیدار باشید در این درگه دمی هشیار باشید
تو خوش خفتی و ما اندر ره او همی پویم خاک درگه او

* * *

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

* * *

آری صاحب فهم و خرد با اندک توجهی احساس می‌کند که سراسر جهان
هستی پر از حیات و شعور و بینایی و شنوایی است و هر یک از موجودات با
زبان باطن با پدیدآورنده خود در راز و نیاز است و به وجود او اقرار دارد و او را
تسبیح و تقدیس می‌کند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱

کلیه موجودات که در آسمان‌ها و زمین‌اند خدا را به پاکی می‌ستایند، خداوندی که
مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است.

و این جا است که انسان طبعاً متوجه آفریدگار خود و جویای او می‌شود و
نمی‌تواند چنین نباشد، این جا است که در مقام بندگی و اطاعت از او برمی‌آید،
این جا است که هرچند شقی و ستمکار باشد، باز رو به خدا نموده و به درگاه او
می‌نالد و تضرع می‌کند، این جا است که باید باطن انسان‌ها را دید و نباید به
ظاهرشان حکم کرد، که هر چه هم بد و طاغی باشیم اما:



در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

* * *

روز موسی پیش حق نالان شده نیمه شب فرعون هم گریان شده
این جا است که دنبال رسول و پیام آور او می گردد و می خواهد طریقه بندگی
و عبودیت او را از زبان پیامبر الهی فرا گیرد و به او نزدیک شود و به او تقرب
جوید و در مقابل او انجام وظیفه کند و از مخالفتش پرهیز نماید.
بر این اساس بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مبعوث گردید مردم را دعوت به اقرار
و پذیرفتن وجود خدا نکرد بلکه آنها را دعوت به توحید و یگانه پرستی کرد و
فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»؛ «بگویید: نیست خدایی جز خدای یگانه تا
رستگار شوید».

توحید

عقیده شیعه این است که: اصل اول از اصول دین، توحید است. یعنی معتقد
است که خداوند عالم، یگانه ای است که ترکیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد.
عقیده شیعه این است که: آفریدگار جهان هستی از هر جهت یگانه و بی همتاست.
هیچ موجودی از موجودات نظیر او نیستند، او همیشه بوده و هست. او اول
و آخر، دانا، حکیم، عادل، همیشه زنده، توانا، بی نیاز، شنونده هر سخن، و
بیننده همه چیز است.^۱

۱. عقیده شیعه این است که توحید مراتبی دارد:

۱- توحید ذات : هر موجودی مرکب است، به جز ذات خداوند متعال که واحدی است که احدیت عین
ذات او است.

→ ۲- توحید صفات : یعنی صفات ذاتیه خداوند متعال، مانند حیات و علم و قدرت، عین ذات خداست.

۳- توحید در الوهیت : ﴿وَالْهَيْكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (سوره بقره / ۱۶۳) «و خدای شما خدای یکتا است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان».

۴- توحید در ربوبیت : ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أُنْبِغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (سوره انعام / ۱۶۴). «بگو آیا غیر از الله پروردگاری جویم، و حال آن که او پروردگار همه چیز است».

﴿أَزْبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره یوسف / ۳۹). «آیا پروردگاران پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه قهار».

۵- توحید در خلق : ﴿قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره رعد / ۱۶). «بگو الله آفریننده همه چیز، و او یکتای قهار است».

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (سوره نحل / ۲۰). «و آنان را که بجز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند، و خود آنها آفریده می شوند».

۶- توحید در عبادت: که بندگی منحصر به او باشد: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً﴾ (سوره مائده / ۷۶). «بگو آیا جز خدا چیزی را عبادت می کنید که مالک نیست برای شما ضرر و نفعی را».

۷- توحید در امر و حکم : ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (سوره اعراف / ۵۴). «همانا برای اوست خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند که پرورش دهنده عالمیان است».

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (سوره یوسف / ۴۰). «نیست حکم مگر برای خدا».

۸- توحید در خوف و خشیت : ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِي إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سوره آل عمران / ۱۷۵). «پس نترسید از ایشان، و بترسید از من اگر مؤمن هستید».

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوْنِي﴾ (سوره مائده / ۴۴). «پس نترسید از مردم و بترسید از من».

۹- توحید در ملک : ﴿وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (سوره اسراء / ۱۱۱). «و بگو حمد برای خدایی است که نگرفته است فرزندی و نه می باشد برای او شریکی در ملک».

۱۰- توحید در مالکیت نفع و ضرر : ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ (سوره اعراف / ۱۸۸). «بگو : مالک نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را که خدا بخواهد».

عقیده شیعه این است که با آنچه مخلوقات توصیف می‌شوند، نمی‌توان خداوند را توصیف نمود، پس او نه جسم است، نه دارای صورت و شکل است و نه جوهر و نه عرض است، نه دارای وزن و سنگینی و سبکی است، حرکت و سکون برایش متصور نیست، نه در مکانی جای می‌گیرد و نه زمان او را فرا می‌گیرد، (چون مکان برای جسم است و خداوند جسم نیست و زمان هم امتداد طبیعی موجودات است و خداوند امتداد ندارد) نه می‌توان به او اشاره کرد و نه شریک دارد، نه شبیه و نه ضدّ و نه فرزند و نه رفیق، هیچ موجودی از موجودات مجرد و مادی هم شأن او نیستند، دیده‌ها نمی‌توانند او را ببینند ولی او دیده‌ها را می‌بیند، او سبحانه و تعالی از هر نقصی مبرا و منزّه است.

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال:

قادر و عالم و حیّ است و مرید و مدرک

هم قدیم و ابدی هم متکلم صادق

→ ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً﴾ (سوره فتح / ۱۱). بگو پس کیست که مالک باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده کند، یا برای شما نفعی را اراده نماید.

۱۱- توحید در رزق: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ﴾ (سوره سبأ / ۲۴۵). «بگو کیست که از آسمانها و زمین به شما روزی می‌دهد، بگو: الله است». ﴿أَمْنَ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ﴾ (سوره ملک، آیه ۲۱). «آیا کیست که روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را».

۱۲- توحید در توکل: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً﴾ (سوره احزاب / ۳). «و توکل کن بر خدا، و بس است خداوند که وکیل باشد».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (سوره تغابن / ۱۳). «نیست خدایی مگر او، پس باید مؤمنان بر خداوند توکل کنند».

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی، نه محلّ

بی شریک است و معانی^۱ تو غنی دان خالق

به عقیده شیعه دوازده امامی انسان با اندک توجه به خود و به جانداران و کوه و صحرا، به جنگل و دریا، زمین و آسمان، خورشید و ستارگان، شب و روز، و فصل های سال و... و نظام حاکم بر اینها، یقین پیدا می کند که جهان هستی با نظام هماهنگ و شگفت انگیزش مخلوق آفریننده ای یکتا و بی همتا است، چنانچه خود به یگانه بودن خویش گواهی داده است.

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۲

خدا گواهی می دهد که نیست خدایی جز او.

و خود، خویش را به وحدانیت و بی مانند بودن توصیف فرموده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

[ای رسول ما] بگو: خداوند، یکتا و یگانه است. خدایی که از همه عالم بی نیاز و همه عالم به او نیازمند است، نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است، و برای او هیچ گاه شبیه و مانند و همتا نبوده است.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

ای پسر! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی،

۱. مراد از نفی معانی این است که حق تعالی صفات زائد بر ذات، مانند صفات ممکنات، ندارد، بلکه صفات کمالیه او عین ذات او است.

۲. آل عمران / ۱۸.

اما او خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده است.^۱ بلی، این جهان را آفریدگاری است یکتا، حکیم و توانا که هستی و بقا و گردش عالم هستی از اوست، هیچ موجودی از قدرت او خارج نیست، رحمان و رحیم و حلیم است. چیزی را بیهوده نیافریده و از قبیل جسم و ماده نیست. بی همتا و نامحدود است، به همه کس و همه چیز آگاه است، به همه عالم احاطه دارد، همیشه بوده است و خواهد بود و...

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها عقیده شیعه همان است که اولین امام او، امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان فرموده است: سرآغاز دین، خداشناسی است، و کمال شناخت خدا، باور داشتن او، و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست، و کمال توحید اخلاص، و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند او را به چیزی نزدیک کرده [یعنی همتایی برای خدا تصور کرده است] و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده، و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصور نموده و با تصور اجزاء برای خدا او را نشناخته است. و کسی که خدا را شناسد به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی خدا اشاره کند او را محدود کرده و به شمارش آورده و آن کس که بگوید «خدا در چیست؟» او را در چیز دیگری پنداشته است و کسی که بپرسد «خدا بر روی چه چیزی قرار دارد؟» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است. در صورتی که خدا همواره بوده و از چیزی به وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد، و با همه چیز فرق دارد، نه اینکه

۱. وَاعْلَمَ يَا بَنِي آدَمَ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَيْنَكَ رَسُولُهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتَهُ، وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ... (نهج البلاغه صبحی صالح، ذیل نامه ۳۱).

از آنان جدا و بیگانه باشد، انجام دهنده همه کارهاست، بدون حرکت و ابزار و وسیله، بیناست. حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت، یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او انس گیرد، و یا از فقدانش وحشت کند.^۱

دفع تهمت

از مطالب گذشته روشن شد که عقیده شیعه دوازده امامی این است که باید تنها خدای یگانه را عبادت کرد و عبادت غیر خدا حرام و شرک است (توحید در عبادت). و چنانچه کسی در عبادت - مانند نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی - برای خدا شریک قائل شود مشرک است. اگر کسی به عبادت خداوند تظاهر کند و با انجام عمل عبادی، به غیر خدا تقرب جوید، مانند بت پرستان است هر چند اسم او مسلمان باشد.

عدل

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال، عادل و دادگر است، زیرا عدل یکی از صفات کمال است و خداوند عالم همه صفات کمال را دارا است. به عقیده شیعه خداوند متعال ظالم و ستمگر نیست، زیرا ظلم و ستم نقص و

۱. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، [وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ،] وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ «فِيمَ؟» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ «عَلَامَ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَائِنْ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ. مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْأَلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَ لَا يَسْتَوْجِشُ لِفَقْدِهِ. (خطبه اول نهج البلاغه)

نشانه نادانی و ناتوانی و نیاز است و خداوند سبحان از هر صفت نقصی مبرا و به همه چیز دانا و به هر کاری توانا است و به هیچ چیز نیاز ندارد. منشأ ظلم، یا جهل به قبح ظلم و یا عجز از رسیدن به هدف و یا لغو و عبث در کار است و خداوند سبحان از جهل و عجز و سفاهت منزّه است. او - جلّ و علا - کراراً در کلام خود عدل را ستوده و ظلم و ستم را نکوهش فرموده و مردم را به عدالت امر نموده و از ظلم و ستم نهی کرده است و معقول نیست چیزی را امر کند و آن را خوب و زیبا شمارد و خود فاقد آن باشد، یا چیزی را نهی کند و آن را زشت شمارد و خود به آن متّصف باشد.

در قرآن کریم آمده است :

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۱

خدا خود گواهی می‌دهد که جز ذات مقدّس او معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز این چنین گواهی می‌دهند، در حالی که خداوند به عدالت حکم می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^۲

خدا به اندازه ذره‌ای به کسی ظلم نمی‌کند.

﴿وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا﴾^۳

خداوند به هیچ موجودی ستم نمی‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ

۱. سوره آل عمران / ۱۸.

۲. سوره نساء / ۴۰.

۳. سوره كهف / ۴۹.

وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ^۱

به درستی که خدا به عدل و نیکوکاری و اداء حقوق خویشاوندان امر می‌کند و از فحشاء و کارهای زشت و ظلم و ستم نهی می‌کند.

خلاصه اینکه به حکم عقل و از آیات و روایات به طور روشن استفاده می‌شود که خدا عادل است و آنچه را آفریده با نظم و اندازه و حساب معین آفریده و در سراسر جهان هستی تعادل و توازن برقرار است، رسول خدا ﷺ فرمود: «آسمان و زمین به عدالت برپاست».

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست
البته ما از همه جهان آگاهی نداریم و همه موجودات را بررسی نکرده‌ایم و هرگز توان بررسی نداریم ولی بر هر قسمت از جهان که مطلع شده‌ایم در آن قسمت نظم و حساب و اعتدال را می‌بینیم و از اینجا به عادل بودن جهان آفرین یقین پیدا می‌کنیم.

بنابراین خداوند هم در خلقت و هم در حسابرسی روز قیامت عادل است و هر پدیده و هر ثواب و عقاب را در جای خود بر اساس مصلحت و استحقاق آفریده و انجام می‌دهد و در حق هیچ موجودی ظلم نشده و نمی‌شود و آنچه گفته می‌شود از کاستی و زشتی و ضرر و بدی و امثال اینها، به لحاظ مقایسه این امور است با طرف مقابلشان از فزونی و زیبایی و نفع و خوبی و گرنه هر چیزی به جای خود و هر حالتی به موقع و در ظرف خود و در مجموعه عالم، بجا و خیر محض است.

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

خداوند هر کس را مختار آفریده و به او عقل و خرد داده تا خوب و بد را تشخیص دهد و پیامبران را فرستاده است تا او را در تشخیص خوب و بد یاری و کمک نمایند و به سعادت و راههای خیر دعوت و از کارهای زشت و موجبات شقاوت نهی کنند و همه اینها بجا و به صلاح و خیر محض است، و به این حساب چنانچه انسان راه خیر را پیش گرفت مستحق ثواب است و اگر بدی و شرارت را اختیار کرد مستحق عقوبت است و خداوند بر اساس عدالت در روز قیامت نیکوکار را پاداش نیک و بدکار را متناسب با بدی و گناهش کیفر می دهد و این عین عدالت است و ذره ای ظلم به حساب نمی آید.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً﴾^۱

در روز قیامت برای پاداش مردم ترازوهای عدالت برپا می کنیم و به احدی هیچ گونه ستم نمی شود.

و در کلمات بزرگان آمده است که خدا فرمود: «من ظالم هستم اگر از ظالم انتقام نکشم».

پس ای مسلمان، ای معتقد به مبدأ و معاد و ای مؤمن به ثواب و عقاب:

راحت مردم طلب، آزار چیست	جز خجلی مایه این کار نیست
مال ضعیفان به کف آورده گیر	نقل یتیمان به ستم خورده گیر
روز قیامت که بود داوری	عذر بیاور که چه عذر آوری
مال کسان چند ستانی به زور	غافلی از مردن و فردای گور

* * *

نبوت

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال بر انسانها منت نهاده و از جنس خود انسانها افراد شایسته و کاملی را برگزیده و آنان را به عنوان رسالت و نبوت، در جامعه بشریت مبعوث فرموده است تا در هر دوره و زمان به اقتضای حال و استعداد اهل هر دوره‌ای انسانها را هدایت و راهنمایی نموده و طریق سعادت را به آنها ارائه دهند و آنان را بشارت و بیم دهند و از جانب او حجت بر بشر باشند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از جنس خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۲

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند «و بر همه اتمام حجت شود».

* * *

۱. سوره آل عمران / ۱۶۴.

۲. سوره نساء / ۱۶۵.

شرایط نبوت

عقیده شیعه این است که هر کس مدّعی نبوت و پیغمبری است باید شرایطی را دارا باشد:

اول - اینکه معصوم باشد، یعنی از همه گناهان در همه عمر بری و پاک باشد.
دوم - از خطا و سهو و فراموشی و اشتباه و شک مصون باشد.
سوم - به جمیع آنچه امت در امور دینی محتاج است عالم و به زبانشان آشنا و عارف باشد.

چهارم - جمیع اخلاق پسندیده را دارا و از همه اخلاق زشت مبرا و در جمیع کمالات نفسانی از همه افراد امت افضل و اعلی باشد.

پنجم - باید نسب او پاک و حسبش شریف و بدنش از امراض خلقتی و بیماریهایی که موجب نفرت است - مانند برص و جذام و نحو اینها - و همچنین از قباحات منظر خالی باشد، و به طور کلی باید از تمام اموری که موجب تنفر طبع و فرار مردم است، منزّه باشد.

ششم - باید علوم وی موهبتی (و به اصطلاح «لدنی») باشد و از راههای عادی تحصیل و اکتساب نکرده باشد.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۱

و از پیشگاه خود علمی و دانشی ویژه به او آموختیم.

هفتم - دارای معجزه قطعی باشد.

شمار پیامبران

عقیده شیعه این است که خداوند متعال هزاران پیامبر به سوی بشر فرستاده

است که مردم را به سوی خدای یگانه و دین حق دعوت نموده‌اند و طبق روایات وارده، شماره آنان یکصد و بیست و چهار هزار نفر می‌باشد.

پیامبران دو دسته‌اند

عقیده شیعه این است که پیامبران دو دسته‌اند: دسته‌ای از جانب خدا، کتاب آسمانی و شریعت داشته‌اند که ایشان را «أُولُو الْعِزْمِ» می‌نامند و دسته‌ای کتاب و شریعت نداشته، بلکه کتاب و شریعت پیامبران اولوالعزم را ترویج می‌کرده‌اند.

پیامبران اولوالعزم

به عقیده شیعه، پیامبران بزرگ - که همان انبیای اولوالعزم و صاحبان کتاب و شریعتند - پنج تن می‌باشند:

- ۱- حضرت نوح علیه السلام
- ۲- حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۳- حضرت موسی علیه السلام
- ۴- حضرت عیسی علیه السلام
- ۵- حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

۱. وجه نام گذاری این عده به «اولوالعزم» در این روایت آمده است: عَنْ سَمَاعَةَ، عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ فَقَالَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ. قُلْتُ: كَيْفَ صَارُوا أُولَى الْعِزْمِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ نُوحًا بَعَثَ بِكِتَابٍ وَ شَرِيعَةٍ وَ كُلٌّ مِّنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ أَخَذَ بِكِتَابِ نُوحٍ وَ شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ بِالصُّحُفِ وَ بِعَزِيمَةِ تَرْكِ كِتَابِ نُوحٍ لَا كُفْرَانَهُ. فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ أَخَذَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَاجِهِ وَ بِالصُّحُفِ حَتَّى جَاءَ مُوسَى بِالتَّوْرَةِ وَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ بِعَزِيمَةِ تَرْكِ الصُّحُفِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَى أَخَذَ بِتُورَاتِهِ وَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ عِيسَى بِالْإِنْجِيلِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ عِيسَى أَخَذَ بِالْإِنْجِيلِ وَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ فَحَلَّاهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ». (کافی، ج، ص ۱۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرایع، ح ۲) ضمناً روایات دیگری در همین رابطه در همین باب آمده است.

همه انبیاء مخلوق و بنده خدایند

عقیده شیعه این است که همه پیامبران آفریده شده و بشر و بنده خدا هستند و هر چه داشته‌اند از جانب خدا به آنان عطا شده و همه فقیر الی الله بوده و خود مالک چیزی نبوده‌اند.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱

[ای محمد] بگو من به طور حتم و یقین، بشری هستم مانند شما جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است.

همه پیامبران معصوم و محترمند

عقیده شیعه این است که همه پیامبران محترم و از هرگونه گناه و لغزش و خطا مبرا و همه معصوم هستند ولی نظر بر این که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و کامل کننده ادیان پیشین است و آنچه از ادیان پیامبران قبل بوده مورد قبول آن حضرت است و از طرفی قوانین و راهنمایی‌های او بهترین و کامل‌ترین قوانین است، دستورات و وظایف خود را از آن بزرگوار گرفته و به آنها معتقد و طبق آن عمل می‌کند.

خلاصه‌ای از زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله از قبیله قریش و از خاندان هاشم است. پدر آن حضرت، عبدالله فرزند عبدالمطلب و نوه هاشم است. مادرش آمنه خاتون دختر وهب از خاندان بنی زهره، از قبیله قریش است.

عبدالله پس از ازدواج به شام سفر کرد و در بازگشت از سفر شام در مدینه وفات یافت و هم آنجا دفن شد.

خاتم الانبیاء ﷺ پس از چند ماه از وفات پدرش عبدالله، در ماه ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی در مکه معظمه متولد و عالم را روشن ساخت. پس از ولادت، مادرش آن حضرت را به رسم بزرگان مکه به حلیمه سعدیه از قبیله بنی سعد سپرد تا وی را شیر دهد. پیامبر چهار سال نزد حلیمه بود، پس از آن مادرش او را گرفت و همراه خود برای دیدار با بستگان پدرش به مدینه برد، در مراجعت از مدینه مادرش فوت کرد و در ابواء، یکی از منازل میان مدینه و مکه دفن شد، پس از آن جدش عبدالمطلب و بعد از او عمویش ابوطالب پدر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) کفالت او را به عهده گرفتند. در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه که چهل ساله بود ازدواج کرد و مدت بیست و پنج سال با او زندگی کرد تا آن که خدیجه در سن شصت و پنج سالگی وفات یافت.

پیامبر ﷺ در سن چهل سالگی از جانب خدا به نبوت مبعوث شد و قرآن کریم که انس و جن از آوردن مثل آن عاجز و ناتوانند، بر او وحی شد و خدا او را خاتم پیامبران خواند و به مکارم اخلاق ستود.

مدت زندگانی آن حضرت در دنیا شصت و سه سال بود که می‌توان عمر مبارک آن حضرت را به سه قسمت تقسیم نمود: چهل سال از ابتدای عمر مبارکش تا زمان بعثت، سیزده سال از زمان بعثت تا هنگام هجرت به مدینه و ده سال پس از هجرت تا هنگام وفات که بنا بر مشهور در ماه صفر سال یازدهم هجرت در روز دوشنبه در شهر مدینه منوره به جوار رحمت حق شتافت. صلوات الله و سلامه علیه. (توضیح نسبتاً کامل را در کتاب «چهارده معصوم (علیهم السلام)» آورده‌ام، به آنجا مراجعه شود).

حضرت محمد ﷺ و اجد تمام شرایط نبوت بود

عقیده شیعه این است که حضرت محمد ﷺ تمام شرایط نبوت را دارا بود؛ زیرا بر احدی مخفی و پوشیده نیست که آن حضرت در سال ۶۱۱ میلادی، در زمانی که شرک و بت پرستی و آتش پرستی و انحراف، سراسر جهان را فرا گرفته بود، در مکه معظمه ادعای نبوت نمود و تا آخر عمر، مردم را به دین اسلام دعوت فرمود و جمع کثیری دعوت او را پذیرفته به دین اسلام مشرف شدند. همچنین جمیع اخلاق و صفات پسندیده را دارا و در تمام کمالات نفسانی از همه امت افضل و اکمل و اعلی و از جمیع صفات زشت و اخلاق و اعمال ناپسند مبرا بود و دوست و دشمن، آن حضرت را به خصال نیک ستوده و از صفات کمال و اعمال پسندیده آن بزرگوار خبر داده و او را از اخلاق و کردار زشت و سایر موانع نبوت مبرا دانسته‌اند.

مکارم اخلاق و محامد اوصاف و محاسن آداب و همچنین تحولات و انقلاباتی که در عالم بشریت خصوصاً در مردم حجاز و جزیره العرب به وجود آورده، همچنین کلمات شریفه آن حضرت در توحید صفات خدا و احکام و حلال و حرام و مواعظ و نصایح و اخلاقیات و غیر اینها که از آن بزرگوار بروز و ظهور و بازگو شده هر یک صلاحیت آن حضرت را برای منصب نبوت قطعی نموده و برای هر انسان منصفی جای هیچ گونه شک و تردیدی نگذاشته است.

بَلَغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

* * *

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد ﷺ
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد ﷺ

وَعْدَهُ دِيدَارِ هَر كَسِي بِه قِيَامَتِ	لِيلَه اسرَى شَب وَصَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
آدَم وَ نُوح وَ خَلِيل وَ مُوسَى وَ عِيسَى	آمَدَه مَجْمُوعِ دَر ظَلَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
عَرَصَهٗ گِيتِي مَجَالِ هِمَتِ او نِيسَتِ	رُوزِ قِيَامَتِ نَگَرِ مَجَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
آن هَمِه پِيرَايَه بَسْتَه جَنَتِ وَ فَرْدُوسِ	بُو كِه قَبُولِش كَنَدِ بَلَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
شَمْسِ وَ قَمَرِ دَر زَمِينِ حَشَرِ نَتَابِدِ	نُورِ نَتَابِدِ مَگَرِ جَمَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
شَايِدِ اِگَرِ آفَتَابِ وَ مَاهِ نَتَابِدِ	پِيَشِ دُو اَبْرُوى چُونِ هَلَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
چَشَمِ مَرَا تَا بِه خَوَابِ دِيدِ جَمَالِشِ	خَوَابِ نَمِي گِيرِدِ اَز خِيَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ
سَعْدِي اِگَرِ عَاشَقِي كَنِي وَ جَوَانِي	عَشَقِ مُحَمَّدِ بَسِ اسْتِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ

* * *

لَمَّا نَفَذَتْ أَوْصَافُهُ وَ صِفَاتُهُ ﷺ وَلَوْ كَانَتْ الْأَمْلاَكُ وَالنَّاسُ كُتُبًا

معجزات آن حضرت ﷺ

معجزات حضرت محمد ﷺ را می توان در پنج امر خلاصه کرد:
 ۱- معجزه اخلاقی، ۲- معجزه علمی، ۳- معجزه عملی، ۴- معجزه معنوی،
 ۵- معجزه وجودی.

معجزه اخلاقی آن حضرت

پیامبر اسلام ﷺ از زمان جوانی به صدق و امانت معروف و به صبر و شکیبایی و استقامت و کرم و بخشش موصوف بود، در حلم و تواضع نظیر نداشت، در خوش خلقی بی مانند بود ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱؛ «به طور حتم، تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری». در عفو و گذشت یگانه بود، در مقابل ایذا و

۱. سوره قلم، آیه ۴.

سخریه مردم می گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ پروردگارا! قوم مرا ببخش زیرا آنها نمی دانند».

همیشه خیر خواه و دلسوز مردم و نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان بود.

﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

خوش رویی و خوش خویی را از صحابه هرگز دریغ نمی داشت و جویای حال آنان می شد. افراد نیک را نزد خود جای می داد، با فضیلت ترین مردم نزد او کسی بود که خیر خواهی او برای مسلمانان معروف بود، و عزیزترین افراد در نظر او کسی بود که مواسات و معاونت و احسان او نسبت به مردم بیشتر بود، در مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، و اکثراً رو به قبله می نشست، و جای مخصوصی برای خود قرار نمی داد، با مردم چنان معاشرت می فرمود که هر کس را گمان آن بود که گرامی ترین افراد نزد او است، سخن بسیار نمی گفت، و سخن کسی را قطع نمی فرمود مگر آن که باطل گوید، کسی را مذمت نمی کرد، و احدی را مورد سرزنش قرار نمی داد، لغزش های مردم را تفحص نمی فرمود، خُلُقِ عَمِیمَش همگان را فرا گرفته بود، بر سوء ادب غریبان و اعرابیان صبر می فرمود، بر روی زمین می نشست، با فقرا و مساکین می نشست و با ایشان غذای خورده، در خوراک و پوشاک بر مردم معمولی، زیادتى نمی کرد، به هر کس می رسید سلام می کرد و مصافحه می فرمود، هرگز نمی گذاشت کسی در برابر او بایستد، صاحبان علم و صلاح و اخلاق حسنه را گرامی می داشت، از همه کس حکیم تر، داناتر، بردبارتر، عادل تر، شجاع تر و مهربان تر بود، پیران را توقیر، و خردسالان را عطوفت، و غریبان را رعایت می کرد، حتی الامکان به تنهایی چیزی نمی خورد، هنگامی که رحلت فرمود درهم و دیناری نگذاشت.

شجاعت آن حضرت به حدی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گفت:
هر گاه جنگ شدت می یافت به آن حضرت پناه می بردیم.
عفو و گذشتش به مرتبه ای بود که چون مکۀ مکرمه را فتح فرمود، در کعبه را
گرفت و اهل مکۀ را مخاطب قرار داد و فرمود:
مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَمَاذَا تَنْظُنُونَ؟...

در حق خویش چه می گوئید و چه گمان دارید؟
گفتند: سخن به خیر گوئیم و گمان به خیر داریم، برادر کریم و برادر زاده کریم
هستی، بر ما قدرت یافته ای، به هر چه خواهی می توانی.
رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این کلمات رقتی آمد و اشک در چشمانش حلقه زد، اهل
مکۀ چون این حالت را از پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند صدای گریه شان بلند شد و زار زار
گریستند، آن گاه حضرت فرمود: مَنْ أَنَا مِیْ گویم که برادرم یوسف گفت:
﴿لَا تَثْرِبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾^۱
امروز ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و او مهربانترین
مهربانان است.

و از جرم و جنایتشان درگذشت و فرمود:
«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»؛ راه خویش گیرید که شما آزاد شدگانید.

معجزه علمی آن حضرت

با مراجعه به کتب مربوطه که به طور مفصل کلمات و خطابه ها و مواعظ و نصایح
آن حضرت را ضبط و ثبت کرده اند، معجزات علمی آن حضرت واضح و روشن
می شود و چون بنا بر اختصار است، لذا در این باره به چند سطر اکتفا می کنیم.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۲.

از خود آن حضرت ﷺ نقل است که فرمود :
 «أُعْطِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ؛ کلمات جامع [کلماتی که لفظش اندک و معانیش بسیار
 است] به من عطا شده است.»^۱

و فرمودند : خداوند به من پنج چیز عطا فرمود که به هیچ یک از پیامبران نداد :
 ۱- زمین را برای من سجده گاه قرار داد که هر جای آن نماز بخوانم و سجده
 کنم قبول است، همچنین زمین را برای من پاک کننده قرار داد که کف پا و کفش را
 پاک می کند و تیمم بر روی آن صحیح است.

۲- غنائمی که از کفار به دست می آید، بر من حلال است.

۳- خداوند مرا با ایجاد ترس در دل دشمنانم یاری می کند.

۴- کلمات جامع را - که لفظش اندک و معانی آن بسیار است - به من عطا فرمود.

۵- شفاعت از گناه کاران را به من عطا فرمود.^۲

و در این باره همین بس که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَأَنْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ

بَابٍ»^۳؛ پیامبر ﷺ هزار باب علم به من آموخت، پس برای من از هر بابی هزار

باب گشوده شد.

معجزه عملی آن حضرت

باید گفت که اعمال و رفتار پیامبر اکرم ﷺ از آغاز تولد تا هنگام وفات و رحلت،
 همه معجزه است، و با اندک تأمل و تدبیری در محیط زندگی و مردم حجاز و

۱. بعضی از آن کلمات جامعه، همانهایی است که به حضرت امیر علیه السلام و به مسلمانان آموختند، که برخی
 از آنها را در کتاب «چهارده معصوم علیه السلام» آورده ایم.

۲. خصال شیخ صدوق، باب خصلتهای پنجگانه، ح ۵۶.

۳. كشف الغمة: في مناقب امير المؤمنين عليه السلام و خصال، باب بعد الألف، ح ۱۲ تا ۴۳.

روحیات آنها - به ویژه مردم آن زمان - معجزه بودن اعمال او ثابت و آشکار می‌شود. زیرا، گلی در خارستان روید و نه تنها بوی آنها را نگرفت که آنها را تغییر داد، نه تنها تابع محیط و زندگی آنها نشد که محیط و زندگی دیگران را تابع خود ساخت. در مدت بیست و سه سال با آن همه موانع و مشکلات، چهار کار بزرگ و اساسی انجام داد که هر یک از آنها به طور عادی سال‌های متمادی وقت لازم دارد تا صورت خارجی پا بر جا پیدا کند، و آن چهار کار عبارتند از:

۱ - بر خلاف ادیان رایج زمان خود، دین جدید و الهی تأسیس کرد و مردم را به دین خود مؤمن ساخت به طوری که تاکنون نفوذ روحانی او بر دل میلیون‌ها نفر پیروانش مسلط است، مطیع ساختن ظاهر مردم آسان است اما مسخر کردن قلوب مردم، بدون قید و شرط و آنها را از دل و جان فرمانبردار ساختن، کار آسانی نیست، آن هم مردمی متعصب و جاهل.

۲ - از قبیله‌های مختلف که دشمن و خونخواه یکدیگر بودند و دائماً شعله آتش جنگ در میانشان برافروخته بود، یک ملت واحد به وجود آورد و بین آنها عقد اخوت و مساوات و حریت و وحدت کلمه به معنای حقیقی بوجود آورد و پس از چند سال از نژادهای مختلف یک امت محمدی ﷺ تشکیل داد و تا امروز همچنان باقی و رو به فزونی است.

۳ - در میان قبایل متفرق که هر یک برای خود رئیسی داشتند و به خودسری عادت کرده بودند و سابقه قدرت و حکومت مرکزی نداشتند، دولتی تأسیس کرد که حکومت آن بر اساس قوانین و مقررات آسمانی بود و نفوذ و توانمندی‌اش به جایی رسید که در یک روز شش نامه برای پادشاهان زمان خود فرستاد و همه را به اسلام دعوت کرد، پادشاهانی که خود را در اوج قدرت می‌دیدند و عرب را به هیچ می‌گرفتند.

وقتی نامه آن حضرت به دست شاه ایران رسید و خواند که نام حضرت پیش

از نام شاه نوشته شده بود برآشفت و به مأمورین خود دستور داد بروند مدینه و حضرت را نزد او ببرند.

فردوسی از زیان شاه مغرور چنین سروده است:

ز شیر شتر خورده و سوسمار عرب را به جایی رسید است کار
که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

۴- در مدت بیست و سه سال قوانین و دستوراتی وضع و ارائه فرمود که تمام مصالح و حوائج انسان‌ها را در بردارد و تا به امروز و تا قیام قیامت برقرار و عمل به آنها موجب سعادت دنیا و آخرت بشر است و هرگز کهنه و بی‌رونی نخواهد شد همان گونه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «حَالُلٌ مُحَمَّدٍ حَالِلٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال است و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرام است.»^۱ و این قوانین همچنان زنده و جاوید، در حوزه‌های علمیه و توسط فقهای بزرگ به عنوان فقه و فقهات و تحت عنوان وظایف عملی و فروع دین، مورد بحث و تجزیه و تحلیل است.

معجزه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از معجزات پیامبر، ذریه پاک و اهل بیت معصوم آن حضرت است، بدین لحاظ که تنها مقام والای نبوت است که می‌تواند آن گونه دختر و امامانی معصوم تحویل جامعه بشری بدهد. و انسان با انصاف همین که به علوم، زندگی، گفتار و اعمال اهل بیت علیهم السلام نگاه کند، اقرار می‌کند که هر یک از آنان، همانند قرآن کریم، معجزه مستقل و دلیل جداگانه‌ای بر نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند، به طوری که اگر فرضاً هیچ دلیلی بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست

نبود جز وجود مقدس چنین اهل بیتی، همین کفایت می‌کرد و حجت، تمام بود. البته بسط و توضیح این معجزه، از حوصله این کتاب خارج است، خصوصاً که حقیر هم کوچکتر از آنم که بتوانم حتی گوشه‌ای از این واقعیت را مجسم و ارائه کنم.

معجزه معنوی آن حضرت

معجزه جاوید آن حضرت قرآن کریم است، قرآنی که در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد و از آن زمان تا کنون در جوامع گوناگون بشری از جهات مختلف مورد توجه و مطالعه قرار داشته و شگفتی دانشمندان را برانگیخته است و همچنان در طول قرن‌ها، استحکام، و مقام ارجمند خود را حفظ کرده و از هرگونه تحریف و تغییر و کم و زیاد شدن، محفوظ مانده است و هزارها تفسیر و کتاب درباره معانی و الفاظ و حقایق آن نوشته شده است.

«قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است

عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن کریم وحی الهی است که خداوند به حضرت محمد ﷺ نازل فرموده است و معجزه جاودانه آن حضرت است که بشر از آوردن مثل آن ناتوان است.

به عقیده شیعه، این قرآنی که در دسترس است و آن را می‌خوانند، همان قرآن کریم است که به پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچ‌گونه تحریف، یا کم و زیاد و تغییر و تصرفی در آن رخ نداده است. الفاظ و عبارات آن به تواتر قطعی، از زمان آن حضرت تا زمان ما، دست به دست رسیده و هرگز بطلان در آن راه نیافته و نمی‌یابد.

خود بگیر این معجز چون آفتاب صد زبان و نام او اُمّ الکتاب
زهره نی کس را که یک حرفی از آن یا بدزدد یا بیفزاید بر آن

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع، حافظ و نگهدار آنیم.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است.

مصطفی را وعده داد الطاف حق	تو بمیری و نمیرد این سبق
ما کتاب و معجزت را حافظیم	بیش و کم کن را ز قرآن رافضیم
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کفرها را در کشد چون اژدها
تو اگر در زیر خاکی خفته ای	چون عصایش دان هر آنچه گفته ای

حضرت محمد ﷺ خاتم انبیاء است

عقیده شیعه این است که دفتر رسالت و نبوت به وجود مبارک حضرت محمد ﷺ ختم و دین و شریعت و احکام او تا قیامت ثابت و بر قرار است.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۳

محمد ﷺ پدر احدی از مردان شما نیست و لکن رسول خدا و خاتم پیامبران است.^۴

۱. سورة حجر، آیه ۹.

۲. سورة فصلت، آیه ۴۳.

۳. سورة احزاب، آیه ۴۰.

۴. ای ختم پیامبران مرسل	حلوای پسین و ملح اول
ای خاک تو توتیای بینش	روشن به تو چشم آفرینش
سرخیل تویی و جمله خیلند	مقصود تویی، جمله طفیلند

پیامبر اسلام ﷺ افضل همه پیامبران است

عقیده شیعه این است که وجود مقدس حضرت محمد ﷺ بافضیلت تر و برتر از جمیع انبیاء است و در دستگاه آفرینش، مخلوقی کامل تر و الایم مقام تر و بهتر از او آفریده نشده است؛ زیرا به حکم عقل، هرگاه بخواهیم بدانیم دو مخلوق از مخلوقات الهی، کدام یک بر دیگری برتری و ترجیح دارد، باید ملاحظه کنیم آثار وجودی کدام بیشتر است، آن مخلوقی که آثار وجودی اش بیشتر باشد، بر آن مخلوق دیگر رجحان و برتری دارد. بر این اساس، پس از بررسی آثار وجودی انبیای سلف و آثار وجودی پیامبر اسلام صلوات الله و سلامه علیه و مقایسه آنها معلوم می شود هیچ یک از انبیاء، آثار وجودی پیامبر اسلام را نداشته اند و آنچه خوبان همه داشته اند، او با چندین برابر، به تنهایی داشته است.

زیرا دین او کامل ترین ادیان، کتاب او قرآن مجید بهترین کتاب ها، اخلاق او شایسته ترین اخلاق ها، اوصیای او برجسته ترین اوصیاء، ذریه و اهل بیت او بی نظیرترین ذریه ها، تربیت شدگان او برترین تربیت شدگان و امت او بهترین امتها هستند، و خلاصه جمیع آثار وجودی او بیشتر و بهتر از آثار وجودی سایر انبیاء است، لذا به حکم عقل، وجود مقدس آن حضرت بافضیلت تر و بالاتر از جمیع پیامبران و تمام مخلوقات است.

البته قبل از حکم عقل، آیات^۱ و روایات^۲ بسیاری بر افضلیت پیامبر اسلام بر

۱. آیات مبارکه ای که بر برتری پیامبر اسلام بر سایر انبیاء ﷺ دلالت دارند، عبارتند از:

۱- سورة احزاب آیه ۷ و ۴۰، ۲- سورة آل عمران آیه ۵۷، ۳- سورة فرقان آیه ۱، ۴- سورة انبیاء آیه ۱۰۷، ۵- سورة سبأ آیه ۲۷.

در وجه و کیفیت دلالت آیات مشار الیه بر این مطلب به کتاب: کلم الطیب صفحه ۳۱۴ مراجعه شود.

۲. روایاتی که دلالت بر برتری آن حضرت دارند بسیارند، مانند فرمایش منقول از آن حضرت «انا سید

سایر انبیای عظام علیهم السلام دلالت دارند که نقل و بررسی تفصیل آنها از حوصله این کتاب خارج است.

شریعت محمد صلی الله علیه و آله حاوی همه فضائل و عصارة آئین همه انبیا است

شیعه معتقد است که دین اسلام و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله فضائل همه شرایع و ادیان پیامبران اولوالعزم را دارا است. فضائل شریعت حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام را دارا است و در حقیقت آئین محمد صلی الله علیه و آله عصارة آئین همه انبیاء الهی است.

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱

خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح توصیه کرده، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم، به ابراهیم، موسی، و عیسی سفارش نمودیم، که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

شیعیان معتقدند که پس از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دین الهی، تنها، دین اسلام است و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست. شیعیان معتقدند که دین اسلام همان شریعت حقّ الهی است که آخرین شریعت و کامل ترین و جامع ترین و پیشرفته ترین شرایع الهی است و در تأمین سعادت بشر و در بیان مصالح دنیا و آخرت مردم از سایر شرایع جامع تر است.

→ ولد آدم ولا فخر» و مانند «آدم ومن دونه تحت لوائی يوم القيامة» و مانند «كنت نبياً و آدم بين الماء والطّين» و غیر اینها.

طالبین به کتاب بحارالانوار یا به کتاب، حق البقین شبر، ج ۱، صفحه ۱۰۵ مراجعه کنند.

۱. سورة شوری، آیه ۱۳.

و معتقدند: دین اسلام صلاحیت دارد در قرن‌های بی نهایت و در امتداد زمان، تا قیام قیامت، سعادت بشر را تأمین و بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی چراغ هدایت انسانها باشد، زیرا تأمین کننده نیازهای فردی و اجتماعی همه افراد، در همه ادوار است و کوتاه سخن این که، عقیده شیعه دوازده امامی همان گونه که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند، این است که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱؛ حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال است و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرام است.

امامت

به عقیده شیعه دوازده امامی، یکی از اصول دین، امامت است، که ایمان مسلمان کامل نمی‌شود مگر با اعتقاد به امامت، و این اصل نیز - مانند سایر اصول دین - تقلیدی نیست و شخص باید یقین داشته باشد.

همچنین معتقدند وجود امام برای دین و اجتماع مانند وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است و همانگونه که تعیین پیامبر باید از طرف خدا باشد تعیین امام و خلیفه پیامبر که حافظ و بیان کننده دین است باید از طرف خدا باشد و مردم را نباید و نباید که برای پیامبر خلیفه تعیین کنند، و از شئون مردم نیست که برای بیان احکام الهی و شریعت نبوی کسی را تعیین کنند و ادله آن بسیار است که برخی از آنها را به طور خلاصه می‌آوریم:

۱- چنانچه اشاره شد مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت و تالی تلو آن است. بنابراین هر دلیلی بر لزوم ارسال رسل اقامه می‌شود بر لزوم تعیین امام نیز دلالت می‌کند و خلاصه امامت با همان ادله ثابت می‌شود.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷: کتاب الایمان و الکفر، باب الشرائع ح ۲.

۲- بر همه واضح و آشکار است که وجود امام برای دین و قرآن و امت متضمن مصالح بسیار و خالی از هرگونه مفسده است، پس به مقتضای عدل و لطف بر خداوند حکیم تعیین آن حتم و لازم است؛ زیرا در تعیین نکردن آن علاوه بر فوت مصالح دین و مردم، زحمات رسول خدا و دین و شریعت و قرآن مضمحل و همه به فراموشی سپرده می‌شود و این نقض غرض است و نقض غرض بر خدا روا نیست و محال است.

۳- امام باید معصوم و متصف به جمیع فضایل انسانی و منزّه از کلیه رذایل نفسانی و عالم به جمیع آنچه امت محتاجند و قادر بر دفع همه شبهات باشد و بالاخره از هر جهت باید کامل باشد و چون بیشتر این امور، امور باطنی است و کسی غیر از علام الغیوب به آنها احاطه ندارد، لذا تعیین چنین شخصی از عهده بشر خارج است. ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱؛ «خدا می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد.» و مردم هرگز قدرت تعیین او را ندارند و حق دخالت هم ندارند.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۲

پروردگار تو می‌آفریند آنچه را می‌خواهد و برمی‌گزیند هر که را می‌خواهد و برای ایشان اختیاری در این امر نیست.

بنابراین تعیین امام و خلیفه پیامبر شأن خدا است و از عهده مردم خارج است. بر این اساس عقیده شیعه این است که به تعیین و دستور خدا و از جانب رسول اکرم ﷺ دوازده معصوم برای رهبری و امامت معین شده‌اند و پیامبر ﷺ آنان را با نام و مشخصات به مردم معرفی فرموده است. علاوه بر این، حضرت رسول ﷺ در فرصتهای مناسب جانشین خود را که

۱. سوره انعام / ۱۲۴.

۲. سوره قصص / ۶۸.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بالخصوص تعیین و به مسلمانان معرفی فرمود. حضرت علی علیه السلام نیز امام پس از خود را معرفی کرد و همچنین هر امامی امام بعد از خود را به مردم مورد اعتماد معرفی نمود تا حضرت حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام.

زمین از وجود حجت خدا خالی نمی ماند

همچنین عقیده شیعه امامی است که زمین هیچگاه از وجود امام معصوم که مظهر تجلی لطف خدا و حجت الهی است، خالی نمی ماند، و در همه زمانها حجت پروردگار بر مردم تمام است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اَللّٰهُمَّ بَلِّیْ لَا تَخْلُوْا الْاَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ، اِمَّا ظَاهِرًا مَّشْهُورًا وَّ اِمَّا خَائِفًا مَّغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللّٰهِ وَ یَبْتَائَتْهُ.^۱

آری! خداوندا! زمین هیچگاه از کسی که به حجت و دلیل، دین خدا را بر پا دارد، خالی نمی ماند، او یا آشکار و شناخته شده و مشهور است و یا ترسان و پنهان! تا حجت های روشن خدا از بین نرود.

و فرمودند:

شما فتنه ها و آشوبهای تاریک و روزگار مبهم در پیش دارید، که جز «نومه» کسی از آن ماجرا نجات نمی یابد. عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! «نومه» کیست؟ فرمودند: کسی است که مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند، بدانید که زمین از وجود حجت خدا خالی نمی ماند و به زودی خداوند بندگان گناهکارش را به کیفر ظلم و ستم و زیاده رویهای خود می رساند.

وَلَوْ خَلَّتِ الْاَرْضُ سَاعَةً وَّاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللّٰهِ لَسَاخَتْ بِاَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ و کافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹، روایات به این مضمون آمده است.

يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ؛ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.
اگر لحظه‌ای زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنان خود را فرو می‌برد،
حجت خدا همه را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، همان گونه که یوسف
مردم را می‌شناخت ولی مردم او را نمی‌شناختند.

[آنگاه حضرت امیر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند:]

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱
وای بر مردم، هر پیامبری که برای آنها فرستاده می‌شود او را مسخره می‌کنند.^۲
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «مهدی همانند یوسف است، چگونه
یوسف در میان برادرانش بود ولی او را نمی‌شناختند، مهدی نیز در میان مردم است
ولی او را نمی‌شناسند، همان گونه که خداوند در وقت مناسب اجازه داد برادران
یوسف او را بشناسند، آنجا که فرموده است: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ﴾^۳
در وقت مناسب هم اجازه خواهد داد مردم امام زمانشان را بشناسند.^۴
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که از انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

* * *

۱. سورة يس / ۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲.

۳. سورة يوسف / ۸۹: «آیا دانستید با یوسف چه کردید؟»

۴. اکمال الدین شیخ صدوق رحمته الله، باب ۵، ص ۱۱۴، ح ۱۱.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود
 دایماً یکسان نباشد کار دوران غم مخور
 ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
 چون ترا نوحست کشتی بان ز طوفان غم مخور
 هان مشو نومید چون واقف نه از سر غیب
 باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور
 در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید
 هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور
 حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار
 تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

امام باید مثل پیامبر ﷺ معصوم باشد

عقیده شیعه امامی این است که امام باید مثل پیامبر ﷺ، معصوم باشد، یعنی از هرگونه گناه و ظلم و پلیدی منزّه و پاک باشد و بر این امر ادله عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد که برخی از آنها را در کتاب چهارده معصوم آورده ام و عمده دلیل از قرآن این آیه است: ﴿وَإِذْ أُنْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١﴾؛ «و هنگامی که خداوند ابراهیم را به تکالیف [کارهای بسیار مهم و دشوار] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید. پروردگارش [به خاطر شایستگی او] فرمود: من تو را برای مردم پیشوا و امام قرار دادم، ابراهیم گفت: و از دودمانم، خدا فرمود: [که امامت امت] به ستمکاران نمی‌رسد.» که دلالت دارد بر این که، منصب امامت و پیشوایی مردم، به افراد ظالم و ستمکار داده نمی‌شود، و معلوم است که ظلم اعم از ظلم به نفس و ظلم به غیر است و هر گناه و خلاف شرعی - هر چند کوچک باشد - ظلم به نفس است و بر مرتکب آن اطلاق ظالم می‌شود، و در آیات و روایات، بر گناهکار اطلاق ظالم شده است.

﴿مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۲

«ما به آنان ستم نکردیم بلکه خودشان [به خویشان] ستم نمودند».

بر این اساس از آیه شریفه استفاده می‌شود که اشخاصی صلاحیت پیشوایی و امامت امت را دارند که از جمیع گناهان و از همه ظلمها منزه باشند، سابقه شرک و بدنامی و آلودگی نداشته باشند، و مراد از عصمت همین معنا است. همچنین آیه مبارکه:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳

«خدا اراده [قطعی] فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت زدوده و شما را [از جمیع گناهان و زشتیها] پاک گرداند».

دلالت دارد بر این که اهل بیت پیامبر ﷺ که حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در زمره و از

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۸.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

اهل بیت آن حضرت است، از جمیع گناهان - در طول زندگی - پاک و منزّه و دارای عصمت بوده‌اند و در کتابهای مفصل که درباره عقاید نوشته شده (مانند کفایة الموحّدين و کلم الطیب و حق الیقین شبر و مجلسی و...) ثابت و مبرهن گردیده است که این اراده ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ تکوینی است و هرگز از مراد منفک و جدا نمی‌شود.^۱

شأن نزول آیه تطهیر

در اینجا مناسب دیدم به شأن نزول آیه مبارکه تطهیر اشاره‌ای داشته باشم و آن چنین است که: در کفایة الموحّدين و حق الیقین و کتابهای تفسیر مثل مجمع البیان و غیره از ام سلمه نقل کرده‌اند که گفت: روزی رسول خدا ﷺ در خانه من بود، فاطمه علیها السلام حریره‌ای (غذایی) برای آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! شوهر و دوپسرت را صدا بزن بیایند. پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و مشغول خوردن غذا شدند، در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲؛ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

پس از نزول آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله عبائی بر آنها افکند و دست به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ «خداوندا! اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور بدار، و از هر آلودگی پاکشان دار».

۱. ادله وجوب عصمت، بسیار است که در کتابهای اصول عقاید - مانند «تجريد العقاید»، «اوائل المقالات»، «حق الیقین» مرحوم مجلسی، «حق الیقین» مرحوم شبر، «کفایة الموحّدين» و «کلم الطیب» و غیر اینها آمده است.

۲. سورة احزاب، آیه ۳۳.

ام سلمه گوید: من گفتم ای رسول خدا! من هم جزء شما هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛ تو بر خیر و خوبی هستی، (اما در زمره این جمع نیستی).^۱ و در روایت دیگر است که:

از عایشه، در باره جنگ جمل سؤال کردند، گفت: این یک تقدیر الهی بود، سپس از وی در باره علی علیه السلام سؤال کردند، گفت: آیا از من در باره کسی سؤال می‌کنید که محبوبترین مردم نزد رسول خدا بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ﷺ آنها را در زیر عبایی جمع کرد و گفت: خداوندا! اینها خاندان و حامیان منند، پلیدی را از آنها دور و از آلودگیها پاکشان دار. من عرض کردم ای رسول خدا، آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور شو، تو بر خیری (ولی جزء این جمع نیستی) «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: تَنْجِي فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ».^۲

این شأن نزول را اهل تسنن نیز در کتب معتبر خود نقل کرده‌اند. مسلم در صحیحش از عایشه چنین نقل کرده است:

... عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ. قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ، مِنْ شَعَرٍ أَسْوَدَ. فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ. ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا. ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳

عایشه گوید: روزی رسول الله ﷺ [از حجره] خارج شد و عبایی بافته شده از موی سپاه با آن حضرت بود، پس حسن بن علی علیه السلام آمد، رسول الله ﷺ او را

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل آیه مزبور.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل تفسیر آیه مزبور، به نقل از «ثعلبی».

۳. سوره احزاب / ۳۳.

داخل عبا کرد، پس از آن حسین بن علی علیه السلام آمد او را نیز داخل عبا کرد، سپس فاطمه علیها السلام آمد آن حضرت را نیز داخل عبا کرد، پس از آن علی علیه السلام آمد او را هم داخل عبا کرد و در این موقع گفت:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾
خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.^۱

زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند

مسلم در صحیحش نقل کرده است که:

از زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که در حدیث ثقلین است، چه کسانی هستند، آیا زنان آن حضرت هم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؟ زید گفت: لا، وَ أَيْمُ اللَّهِ، إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ أَلْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ. ثُمَّ يُطَلَّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَ قَوْمِهَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ.

نه، سوگند به خدا! زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت پیامبر نیستند، همانا زن مدت زمانی با مرد است، سپس او را طلاق می دهد، و او به خانه پدر و خویشانش برمی گردد، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اصل و رگ و ریشه آن حضرت هستند، آنها کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.^۲

ضمناً در روایات بسیاری آمده است که:

بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه (و در برخی روایات است که مدت نه ماه) هنگام رفتن برای نماز صبح، از کنار خانه حضرت زهرا علیها السلام

۱. صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۴۹، ح ۲۴۲۴.

۲. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، ص ۱۰۴۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ح ۳۷ (۲۴۰۷).

می‌گذشت و صدا می‌زد: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱؛ «هنگام نماز است ای اهل بیت! خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد».

و در مسند احمد بن حنبل (ج ۴، ص ۵۶۸، ح ۱۴۰۴۲) آمده است:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمُرُّ بِبَابِ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ: الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

رسول الله ﷺ صبح که برای نماز به مسجد می‌رفت، مدت شش ماه از درب خانه فاطمه علیها السلام عبور می‌کرد و می‌فرمود: نماز، ای اهل بیت، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

از آیه شریفه و این روایات که در کتابهای معتبر اهل تسنن آمده معلوم و مسلم است که خداوند اراده کرده است آلودگی و پلیدی را از اهل بیت رسول الله ﷺ بزداید و آنان را پاک و پاکیزه گرداند، مضافاً بر اینکه رسول الله ﷺ در حدیث ثقلین اهل بیت را عدل و هم سنگ قرآن کریم قرار داده و هر دو را به عنوان حجت خدا در میان مردم توصیف فرموده است و همان گونه که قرآن از خطا و لغزش مصون و محفوظ است، عدل و قرین آن نیز مصون و محفوظ است و مسلمانان می‌دانند و اعتراف دارند که اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنها حضرت علی علیه السلام حتی لحظه‌ای آلوده به شرک و کفر نبوده و کوچکترین لغزش و خطایی از آنها سر نزده است و بر این اساس شیعه معتقد به عصمت اهل بیت علیهم السلام است. اما کسانی را که اهل تسنن قبول کرده و به آنها دل بسته‌اند هر کدام بطور یقین

۱. کفایة الموحدين، ج ۲، ص ۱۷۵، به نقل از مفسر معروف «حاکم حسکانی» شواهد التنزیل، ج ۲، ص

و آشکار و صد در صد آلودگی و پلیدی داشته‌اند، برخی پلیدی شرک و کفر داشته‌اند، مانند ابوبکر و عمر که مدتی مشرک و بت پرست بوده و بعداً اقرار به شهادتین نموده‌اند.^۱

و برخی در حالی که خود را مسلمان می‌دانستند گناهان بزرگ مرتکب شدند مانند عایشه که بر خلاف امر خدا عمل کرد و با اینکه خداوند امر کرده بود در خانه بنشیند ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۲؛ «ای زنان پیامبر! در خانه‌هایتان قرار و آرام بگیرید». اما او خارج شد و گناه بزرگتر اینکه به جنگ با امام زمان خود، خلیفه رسول الله ﷺ پرداخت و فتنه جنگ جمل را رهبری کرد و هزاران مسلمان را به کشتن داد و اولین جنگ داخلی بین مسلمانان را به وجود آورد، طلحه و زبیر و خصوصاً معاویه نیز همان گونه رفتار کردند که مانند روز برای همه روشن است و اهل تسنن نمی‌توانند این امور را انکار کنند، از سویی نمی‌توانند عصمت اهل بیت (علیهم‌السلام) را که دلیل تقدم آنها بر دیگران است تحمل کنند لذا به شیعیان اعتراض می‌کنند و می‌گویند چرا شما قائل به عصمت آنها هستید.

یادآوری: در صفحه ۸۹۸ همین کتاب راجع به اینکه زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند توضیح بیشتری داده‌ام.

تعیین امام اول

رسول اکرم ﷺ در اولین جلسه‌ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فرا خواند امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند. پیامبر اکرم ﷺ تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می‌فرمود، تا این

۱. به صحیح بخاری، مناقب الانصار، باب اسلام ابی‌بکر، ص ۶۴۷، ح ۳۸۵۷ و باب اسلام عمر بن الخطاب، ص ۶۴۸، ح ۳۸۶۳ مراجعه شود.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

که آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱؛ «خویشان نزدیکت را هشدار ده.» نازل گردید. آن حضرت بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام «إِنِّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سر باز زدند، جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا، من در این راه یار و یاور توأم». پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».

این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

جمعیت از جا برخاستند و در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند، به ابوطالب گفتند: به تو دستور می‌دهد که به فرمان پسر گوش کنی و از وی اطاعت نمایی.

این روایت را جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت همچون: ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء و گروهی دیگر نقل کرده‌اند.^۲

۱. سورة شعراء / ۲۱۴.

۲. به کتاب المراجعات و کتاب احقاق الحق، ج ۴ مراجعه شود.

از این روایت معلوم می‌شود که دعوت به نبوت و امامت همراه هم و در کنار هم صورت گرفته است، معلوم می‌شود همان عنایتی که رسول خدا به نبوت و پذیرش آن داشته به امامت نیز داشته است، معلوم می‌شود قبول نبوت بدون قبول امامت، هدف و خواسته اسلام نیست و نظر رسول خدا را تأمین نمی‌کند. پس از این قضیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در فرصت‌ها و مناسبت‌های مختلف و با بیان‌های گوناگون، امامت حضرت علی علیه السلام را به اطلاع مردم رساند و آیات زیادی نیز در این باره نازل گردید تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و مراسم حج را انجام داد که با آخرین سال عمر آن حضرت مصادف شد و از این جهت آن را حجة الوداع نامیدند، افرادی که در آن سفر با حضرت بوده‌اند تا صد و بیست هزار نفر تخمین زده شده است.

آیه مباهله و اهل بیت علیهم السلام

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱.

هرگاه کسانی بعد از علم و دانشی که به تو عطا شده [باز] در باره عیسی علیه السلام با تو به ستیز و محاجه برخاستند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را دعوت کنیم، شما هم خویشان نزدیکتان را، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بعد از اینکه آیاتی در باره حضرت عیسی علیه السلام نازل شد و فرزند خدا، یا خدا

۱. سوره آل عمران، ۶۱.

بودن او را نفی کرد، گروهی از نصاری نجران آمدند خدمت پیامبر ﷺ و گفتند: آیا ممکن است فرزندی بدون پدر متولد شود؟! در این هنگام این آیه نازل شد. ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾^۱؛ «مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است.»

این آیه دلیل کوتاه و روشن در پاسخ نصارا بود، که اگر حضرت عیسی ﷺ بدون پدر به دنیا آمد جای تعجب نیست و دلیل بر فرزندی خدا، یا خدا بودن او نمی شود، بلکه خلقت حضرت آدم ﷺ، شگفت انگیزتر است، زیرا او بدون پدر و مادر به دنیا آمد. سرانجام پیامبر ﷺ نصارا را به همان گونه که خداوند در آیه مبارکه فرموده بود، دعوت به مباحله کرد، آنها یک روز مهلت خواستند و با اسقف (روحانی بزرگشان) مشورت کردند، وی گفت: فردا نگاه کنید، اگر محمد ﷺ با فرزندان و خانواده اش آمد، از مباحله با او بترسید، اما چنانچه با اصحابش آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا در این صورت معلوم می شود بر حق نیست.

روز بعد دید پیامبر ﷺ با آرامش و وقار، در حالی که حسین ﷺ را در آغوش گرفته و دست حسن ﷺ را در دست دارد و علی ﷺ در کنارش و فاطمه ﷺ پشت سر آن حضرت آمدند.

نصارا در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود جلو آمدند، هنگامی که از نزدیک چشمشان به آن چهره های نورانی و درخشان افتاد متحیر شدند و پرسیدند: این افراد که محمد ﷺ همراه خود آورده است چه کسانی هستند؟ گفتند: آن دو کودک، حسن و حسین ﷺ فرزندان دخترش فاطمه اند، آن جوان، علی بن ابی طالب، پسر عمو و داماد و محبوب ترین خلق خدا نزد او است، و آن

بانوی جوان، دخترش فاطمه زهرا علیها السلام، عزیزترین مردم و نزدیکترین انسانها به قلب اوست.

نصارا به اسقف گفتند: مهیای مباهله باش، گفت: نه، من مردی را می بینم که عزیزترین عزیزانش را، با کمال جرأت برای مباهله آورده است و می ترسم راستگو باشد و چنانچه مباهله کند و به ما نفرین نماید، همه نصارا هلاک شوند. من صورتهایی ملکوتی و آسمانی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهها را از جا برکنند، خداوند چنین خواهد کرد و دعایشان را مستجاب می کند. سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کردند: ما با شما مباهله نمی کنیم و تقاضای مصالحه نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای آنها را پذیرفت.^۱

یادآوری: روایات شیعه در این موضوع، از حد و حصر خارج است، روایات اهل تسنن نیز در باره شأن نزول آیه مباهله و همراه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در کتب معتبر خود نقل کرده اند که فقط به روایتی که مسلم در صحیحش نقل کرده است اکتفا می کنیم.

وی در باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی گویی؟! سعد گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود افتادم، از سب و دشنام او صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود): هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ خدایا اینها خاصان نزدیک من هستند.^۲

۱. به تفاسیر ذیل آیه، و به بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۲ تا ۳۵۶ مراجعه شود. روایات جمع بندی و تلخیص شد.

۲. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ص ۱۰۴۲، باب من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، خ ۲۴۰۴.

آری: آیه مبارکه مباهله سند زنده و روشنی است بر عظمت و افضلیت اهل بیت علیهم السلام و دلیل قاطعی است بر اینکه این بزرگواران بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله افضل انسانها هستند و هرگز نباید ایشان را با صحابه مقایسه نمود و نباید عرشیان را در ردیف فرشیان قرار داد.^۱

آیه مبارکه «مودّت»، «القربی» و اهل بیت علیهم السلام

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲

[ای پیامبر] بگو: از شما هیچ پاداشی جز دوست داشتن نزدیکانم را نمی خواهم. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه منوره شد و اسلام رو به رشد و شکوفایی نهاد و رفت و آمدها در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد گردید، انصار خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: چنانچه مشکلات مالی پیدا شد، اموال ما، بدون هیچگونه قید و شرطی در اختیار شما قرار دارد، وقتی این سخن را گفتند: این آیه نازل گردید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳؛ «بگو من مزدی از شما، در برابر ابلاغ رسالتم نمی خواهم، جز محبت نزدیکانم»، و آیه را برای آنان تلاوت کرد، سپس

۱. در مدینه منوره مسجدی است که نزد شیعیان به مسجد مباهله معروف است، و گفته شده که محل مباهله در جای همین مسجد است ولی نزد اهل مدینه فعلاً مشهور به «مسجد الإجابة» است و در وجه نام گذاری آن به «مسجد الإجابة» نوشته اند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به این مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند و پس از نماز سه چیز از خدا خواست، یکی آنکه امت اسلام را به قحطی هلاک نکند، دوم آنکه دشمن مسلمانان را بر آنها مسلط نکند، سوم آنکه مسلمانان به جان یکدیگر نیفتند، درخواست اول و دوم به اجابت رسید و درخواست سوم به اجابت نرسید (آثار اسلامی مکه و مدینه، نوشته رسول جعفریان، ص ۲۲۶).

۲. سورة شورا / ۲۳.

۳. سورة شورا / ۲۳.

فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید، آنها با خوشحالی از محضر پیامبر ﷺ رفتند.^۱

و در روایات بسیاری است که مراد از «القربی»، اهل بیت و ائمه ﷺ هستند.^۲ در کتب اهل سنت نیز روایات متعددی وارد شده که مراد از «القربی» در آیه مزبور، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ هستند که به نقل یکی از آنها اکتفا می‌کنیم.

احمد حنبل در فضائل صحابه، از سعید بن جبیر نقل کرده است که: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، «قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتُكَ؟ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ، قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا ﷺ، وَقَالَهَا ثَلَاثًا»؛ هنگامی که این آیه نازل شد اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان شما که مودت و دوستی آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آن دو، و این سخن را سه بار تکرار کرد.^۳

سورة «هل اتى» و اهل بیت ﷺ

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۴

۱. به تفاسیر، خصوصاً تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۲ تا ۵۰ مراجعه شود.

۲. به تفاسیر، خصوصاً تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۱ مراجعه شود.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۲.

۴. به طور یقین، نیکوکاران از جامی می‌نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [سرد و سفید و معطر]

۲- مفسران - شیعه و سنی^۱ - در ذیل این آیات روایت کرده‌اند که آیات فوق، یا تمام سوره «هل اتی» در حق اهل بیت علیهم‌السلام نازل گردید، و سبب آن این بود که حسن و حسین علیهم‌السلام بیمار شدند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جمعی از صحابه به عیادتشان رفتند و به حضرت امیر علیه‌السلام پیشنهاد دادند که برای شفای حسنین علیهم‌السلام نذری کند، امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما‌السلام و فضه - که در خدمت آنها بود - نذر کردند چنانچه آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند، و در برخی روایات است که حسن و حسین علیهم‌السلام نیز گفتند ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم.

طولی نکشید که هر دو شفا یافتند، و این در موقعی بود که مواد غذایی نداشتند. حضرت امیر علیه‌السلام سه من جو قرض کرد و فاطمه علیه‌السلام یک سوم آن را آرد نمود و نان پخت، هنگام افطار فقیری بر در خانه آمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ سلام بر شما ای خاندان محمد! من مسکینم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی بدهد، آنها همگی فقیر را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار همان نان جو را سر سفره گذارند، یتیمی بر در خانه صدا زد، آن روز نیز ایثار کردند و نان خود را به او دادند و با آب افطار نمودند و روز سوم باز روزه گرفتند و هنگام افطار اسیری در خانه آمد، باز همگی غذای خویش را به او دادند. هنگامی که صبح شد، علی علیه‌السلام

→ است، آن جام از چشمه‌ای است که همواره پندگان خدا از آن می‌نوشند، و آن را به دلخواه خود هرگونه که بخواهند جاری می‌سازند، آنان (نیکوکاران) همواره به نذرشان وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش (گزندش) گسترده است می‌ترسند، و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند [و می‌گویند: ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچگونه پاداش و سپاسی از شما نداریم.

۱. مثل تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۷۰ و تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۳.

دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید، مشاهده کرد از گرسنگی بی تاب و لرزانند! فرمود: این چه حالی است که در شما می بینم و نگران شد و برخاست و با آنها وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله دید فاطمه علیها السلام در محراب ایستاده در حالی که از گرسنگی چشمانش به گودی فرو رفته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در این هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین اهل بیتی به تو تبریک می گوید، سپس سورة «هل اتی» را بر آن حضرت تلاوت کرد. در برخی نقلها آمده است که از آیه «إِنَّ الْأُبْرَارَ» تا آیه «كُنَّ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است، در این موقع نازل گشت.^۱

مفسران و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا تمام این سوره در ماجرای فوق نازل شده است و همگی این واقعه و نزول این آیات را یکی از فضائل مهم و بی نظیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دانسته اند. و در الغدیر^۲ از سی و چهار نفر از علمای معروف اهل سنت نام برده که این واقعه را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتابها و شماره صفحه).

و خلاصه این واقعه و این فضیلت در میان اهل تسنن مشهور و معروف است، تا آنجا که محمد بن ادریس شافعی، یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن در شعر معروفش گفته است: «إِلَى مَ، إِلَى مَ، وَ حَتَّى مَتَى؟ أَعَاتَبُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى! وَ هَلْ زُوِّجَتْ فَاطِمٌ غَيْرَهُ؟ وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى هَلْ أَتَى؟!»، «تاکی، تاکی و تاچه زمانی مراد در محبت این جوانمرد (علی علیه السلام) سرزنش می کنید؟! و آیا فاطمه علیها السلام به غیر او تزویج شد؟ و آیا «هل اتی» در باره غیر او نازل شده است؟!»^۳

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۱ که به طور خلاصه نقل کردم.

۲. همان.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۸.

ضمناً «زمخشری» نیز در «تفسیر کشاف» شأن نزول آیات سوره مبارکه را در مورد نذر اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است.^۱

آری، این آیات سندی گویا و روشن است بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام و برتری آنها نسبت به سایر خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران و صحابه آن حضرت و بدون شک این آیات مقام شامخ و باعظمت اهل بیت علیهم السلام را نشان می‌دهد و بر همه آشکار می‌سازد.

گفته نشود که چگونه می‌توان سه روز گرسنه ماند و تنها با آب افطار کرد، زیرا افرادی برای برخی معالجات پزشکی، گاهی تا بیست روز تمام، تنها با آب گذرانده‌اند و اصلاً غذا نخورده‌اند، و این امساک از غذا باعث درمان بیماری آنها شده است، حتی یک پزشک غیر مسلمان، کتابی در باره آب درمانی نوشته است.^۲

اهل بیت علیهم السلام کشتی نجاتند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي، كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۳؛ «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد».

ضمناً از روایات شأن نزول آیه تطهیر و آیه مباحله و حدیث ثقلین و غیر اینها معلوم شد که مراد از اهل بیت، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و در روایات دیگر است که همه ائمه علیهم السلام مشمول این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، و تماماً کشتی نجاتند. صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

۱. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۷۰.

۲. به کتابهایی که در باره فواید روزه نوشته شده، مراجعه شود.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۸ و سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۸۵. و راحة الروح نهاوندی، ص ۴ تا ۱۱، نقل از معانی الاخبار و امالی صدوق (ره). ضمناً: مَثَلٌ - به معنای «نظیر»، و مَثَلٌ به معنای «شبیه» است.

خلاصه جریان غدیر خم

پس از پایان مراسم حج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همراهان ایشان راه مدینه را در پیش گرفتند، وقتی به سرزمین «غدیرخم» رسیدند، جبرئیل امین نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان توقف داد و از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان دستور توقف داده شد، کاروانیان از توقف ناگهانی در منطقه گرم و بی آب و گیاه شگفت زده شدند و با خود گفتند: حتماً از جانب خدا فرمان مهمی رسیده است، در این هنگام این آیه نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است کاملاً [به مردم] برسان و اگر انجام ندهی رسالت او را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از [خطرات] مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

مؤذن، مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، پس از نماز ظهر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه مردم را برای شنیدن پیام الهی فراخواند و منبری از جهاز شتران ترتیب داده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز آن قرار گرفت و بعد از حمد و سپاس پروردگار فرمود: «من به همین زودی از میان شما می روم، من مسؤولم شما هم مسؤول هستید... [تا آن که فرمود] اکنون بنگرید با این دو چیز گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد».

یکی ثقل اکبر کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از آن برندارید تا گمراه نشوید، دومین یادگار گرانقدر من، خاندانم می باشند خداوند لطیف خبیر به من خبر داده

۱. سوره مائده، آیه ۶۷.



که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد. ناگهان مردم دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد و همین که چشمش به علی علیه السلام افتاد دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند، در این جا رسول اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند و رسا فرمود:

چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر است؟

گفتند: خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دانانترند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم [سپس فرمود:] «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم علی علیه السلام مولا و رهبر او است»». [و این سخن را سه یا چهار مرتبه تکرار کرد. بعد فرمود:]

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اْدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ».

خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس که با او دشمنی کند، یارانش را یاری کن، کسانی را که یاری اش نکنند یاری شان مکن و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن».

خطبه حضرت - که خلاصه ای از آن نقل شد - به پایان رسید و در همین هنگام این آیه نازل گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] برایتان پذیرفتم.

در این هنگام شور و غوغایی مردم را فراگرفت و پیامبر ﷺ امر فرمود خیمه‌ای در مقابل خیمه آن حضرت نصب کنند و دستور داد حضرت امیر ﷺ در آن بنشیند و مسلمانان گروه گروه بروند و این منصب را به آن جناب تبریک بگویند و او را امیرالمؤمنین بخوانند، و مسلمانان امر پیامبر ﷺ را اطاعت نمودند، سپس رسول خدا ﷺ به همسران خود و زنان مسلمانان امر فرمود تا آنها نیز مانند مردها عمل کنند، ایشان هم امر آن حضرت را اطاعت کرده این منصب را به امیرالمؤمنین ﷺ تبریک گفتند و آن جناب را امیرالمؤمنین خواندند، در این موقع ابوبکر و عمر نیز در حضور مردم آن حضرت ﷺ را مخاطب قرار داده گفتند:

«بَخِّ بَخٍّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»؛ آفرین، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.^۱

نیز در پایان خطبه رسول خدا ﷺ، حسان بن ثابت با کسب اجازه از رسول خدا ﷺ اشعاری سرود که یکی از اشعارش این است:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاتَّبَنِي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا
پس پیامبر ﷺ به علی ﷺ گفت: ای علی به پا خیز، همانا من پسندیدم که بعد از من تو امام و هادی و رهبر باشی.

این بود خلاصه‌ای از حدیث غدیر خم که علاوه بر علمای شیعه جمع کثیری از اهل تسنن نیز آن را در کتب خود نقل کرده‌اند که جمعی از آنها را در صفحه ۹۰۴ تا ۹۱۳ همین کتاب آورده‌ام.

۱. کشف الغمة، ج ۱، ذکر حجة الوداع، ص ۲۳۷.

خلفای بر حق پیامبر ﷺ دوازده نفرند

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خلفا و جانشینان بر حق پیامبر اکرم ﷺ دوازده نفرند، اول آنها حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آخر آنها حجة بن الحسن العسکری علیه السلام. دلیل بر این عقیده، دو دسته روایت است، دسته اول روایات بسیاری است که به طور کلی تصریح کرده‌اند بر لزوم وجود امام و خالی نبودن زمین از حجت و اینکه جانشینان پیامبر ﷺ دوازده نفرند. این قبیل روایات دلالت دارند که در هر زمان، باید امام به حق وجود داشته باشد تا حجت الهی بر مردم تمام شود و انسانها با توجه به او دچار جهالت و ارتداد و انحراف نشوند.

دسته دوم روایاتی است که در آنها تعداد و هویت جانشینان پیامبر ﷺ را بیان و معرفی نموده‌اند و از طرق و سندهای مختلف، حدود سیصد روایت در این باره نقل شده است که در آنها بر عدد دوازده نفر تصریح و تأکید شده و فرموده‌اند: امامان معصوم با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مجموعاً دوازده نفرند. روایات دسته اول در کتب معتبر نزد اهل تسنن نیز آمده است و ما فقط از صحیح بخاری و مسلم - که صحیح‌ترین کتابهای آنان است - نقل می‌کنیم.^۱ صحیح بخاری از پسر عمر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ إِثْنَانِ»^۲؛ «همواره این امر (امامت) در قریش است،

۱. روایاتی را که از بخاری نقل می‌کنم، از چاپ «دارالسلام الریاض، مکتبة دارالسلام، تاریخ چاپ: ذوالحجة ۱۴۱۹» است.

روایاتی که از صحیح مسلم نقل می‌کنم، از چاپ «دار احیاء التراث العربی، چاپ بیروت - لبنان، چاپ اول، تاریخ چاپ: ۱۴۲۰ هـ» است.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب: الْأَمْرُ مِنْ قُرَيْشٍ، ص ۱۲۲۹، ح ۷۱۴۰ و کتاب المناقب: باب مناقب قریش، ص ۵۸۹، ح ۳۵۰۱.

مادامی که دو نفر از آنان باقی باشند.»

همچنین : دو روایت از جابر بن سمره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱؛ «دوازده نفر امیرند که همه از قریشند.»
مؤلف : تعجب از بخاری است که برای سایر بابها عنوان روایات را ذکر کرده، ولی این باب را بدون عنوان آورده و فقط نوشته است «باب» و سپس دو روایت را در ضمن یک روایت نقل کرده است.

در صحیح مسلم: «باب: النَّاسُ تَبِعُوا لِلْقُرَيْشِ وَالْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ»؛ در این رابطه روایات متعددی از پیامبر ﷺ نقل کرده است و آنها عبارتند از:

۱- از شخصی به نام عبدالله نقل کرده است که گفت: من شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ، مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»^۲؛ «همواره این امر (امامت) در قریش است مادامی که دو نفر از مردم باقی باشند.»

۲- از جابر بن سمره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قُرَيْشٍ»^۳؛ «این امر (امامت و خلافت) پایان نخواهد یافت، تا اینکه دوازده نفر در مردم خلافت کنند که همگی آنها از قریشند.»

۳- روایت دیگر با دو سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۴؛ «همواره امر مردم می‌گذرد، مادامی که دوازده مرد از قریش متولی و عهده‌دار ولایت و امامت آنها باشند.»

۱. همان، ص ۱۲۴۴، ح ۷۲۲۲ و ۷۲۲۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب الإمارة، باب ۱، ص ۸۲۱، ح ۱۸۲۰.

۳. همان، ح ۵ این باب.

۴. همان، ح ۶ آن باب.

۴- در روایت دیگر با سه سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزاً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱؛ «همواره این امر (امامت و ولایت بر مردم) عزیز است، مادام که دوازده خلیفه که همه از قریشند، خلافت کنند.»

۵- در روایت دیگر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِيْعاً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲؛ «همواره این دین عزیز و محکم و شکست‌ناپذیر است تا وقتی که دوازده نفر که از قریشند، خلافت کنند.»

۶- روایت دیگر با دو سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِماً حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۳؛ «همواره دین، استوار و سر پا است تا قیامت، تا اینکه دوازده نفر که از قریشند، بر شما خلافت و حکومت کنند.»

مؤلف: در آخر همه این روایات است که پیامبر ﷺ فرمود: «دوازده نفر خلیفه از قریشند» و روشن و بدیهی است که استواری دین و عزت اسلام و بر پا بودن شریعت محمد ﷺ ممکن نیست مگر با خلافت و امامت افراد واجد شرایط، خلافت و امامتِ امامان معصوم، عادل، عالم و... و بر همه دانشمندان با انصاف و حق‌گو و روشنفکر واضح است، این روایات با این خصوصیات بر هیچ دوازده نفر از مدعیان خلافت، که از قریش باشند، صدق نمی‌کند، جز بر امامان دوازده‌گانه شیعیان که همگی از قریش و از نسل هاشم‌اند.

البته به لحاظ اختصار، از نقل روایاتی که در سایر کتب اهل تسنن است، صرف‌نظر شد.

۱. همان، ح ۷، همان باب.

۲. همان، ص ۸۲۲، ح ۸.

۳. همان، ص ۸۲۲، ح ۹.

همچنین در کتاب شریف اصول کافی، سیزده باب در باره معرفی ائمه علیهم السلام با نام و مشخصات آنان وجود دارد که در آنها یکایک امامان دوازده گانه علیهم السلام با نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و تصریح امام پیشین، تعیین و منصوب و به مردم معرفی شده‌اند.^۱ که به خاطر اختصار، از نقل آنها صرف نظر شد و تنها به نام ائمه علیهم السلام اکتفا می‌کنیم.

اسامی مبارک امامان معصوم علیهم السلام

بعد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، یازده فرزند آن بزرگوار، امامان معصوم می‌باشند و نامهای مبارکشان به ترتیب چنین است:

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام، حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام، حضرت امام محمد باقر علیه السلام، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام، حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام، حضرت امام حسن بن علی العسکری علیه السلام، حضرت امام حجة بن الحسن المهدی علیه السلام، که امام دوازدهم و هم اکنون زنده و از نظرها غایب است. و روزی به امر پروردگار ظهور می‌فرماید و حکومت عدل جهانی را برپا و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. (اللَّهُمَّ عَجِّلْ فِي فَرَجِهِ الشَّرِيفِ).

حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت

طبق روایات صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله و بر اساس گفتار و رفتار آن حضرت با فاطمه زهرا علیها السلام و با توجه به تصریحات امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، عقیده شیعه است که حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت بوده و سیّدۀ همه

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، ص ۲۸۶ تا ص ۳۲۹.

زنان دو جهان است، آن حضرت صدیقه، شهیده و الگو و اسوه همه انسانها در همه زمانها است. و طبق آیه مبارکه «تطهیر» دارای مقام عصمت و از معصومین می باشد که قول و فعل و تقریرش حجت است، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا و پیامبر ﷺ است. اذیت او اذیت پیامبر ﷺ و موجب لعنت خدا است. پیامبر ﷺ فرمود :

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»^۱

فاطمه پاره وجود من است، آنچه او را به خشم آورد، مرا خشمگین می سازد.

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنَّمَا ابْنَتِي فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِيبُنِي مَا رَابَهَا وَ يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا»^۲

و فرمود : فقط دختر من پاره وجود من است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و آزار می دهد مرا، آنچه او را آزار دهد.

و خداوند سبحان فرموده است :

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۳

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است.

این عده (یعنی دوازده امام و حضرت زهرا علیها السلام) را که نام بردیم اهل بیت و

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، بابُ مَنْاقِبِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ بِسُنَّتِ النَّبِيِّ، ح ۳۷۱۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶، بابُ فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِسُنَّتِ النَّبِيِّ عَلَیْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، ح ۲۴۴۹.

۳. احزاب / ۵۷.

عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشند که دارای اوصاف آن حضرت هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها سفارش آنان را فرمود و آنها را قرین قرآن قرار داد و به مردم خطاب کرد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ
يُفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیت، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

ضمناً این حدیث شریف صریح در این است که قرآن و عترت برای مسلمانان مکمل یکدیگرند، یعنی تمسک به هر دو موجب هدایت و نجات است و تمسک به یکی از آنها برای جلوگیری از گمراه شدن کافی نیست.

جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند) صریح در این است که هرگاه کسی میان این دو فرق بگذارد، یعنی به یکی معتقد شود و به دیگری اعتقاد نداشته باشد، یا به هیچ یک از آن دو چنگ نزنند و متمسک نشود، هدایت نشده و نخواهد شد و چنین فردی، هر چند ظاهراً مسلمان است ولی در واقع اسلام نیاورده و مسلمان واقعی نمی باشد.

این جمله تکان دهنده است، زیرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان هشدار

۱. جامع احادیث الشیعة، مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲ و معجم فقه السلف عرته و صحابة و تابعین، تألیف: محمد المنتصر الکتانی - استاد جامعه ام القرای، مکه معظمه - (راجع به این کتاب و گفته این استاد به صفحه ۹۴۷ همین کتاب مراجعه کنید).

می‌دهد که اگر بعد از من به این دو با هم معتقد نباشید و از هر دو اطاعت و به هر دو عمل نکنید گمراه خواهید بود و اگر معتقد باشید ولی اطاعت و عمل نکنید باز هم گمراهید.

آل عبا

از آنچه گذشت معلوم شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام همگی معصوم هستند و چهارده معصوم نامیده می‌شوند ولی از میان این چهارده نفر پنج نفر نخست - یعنی نبی اکرم و حضرت علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام - «آل عبا» و «اصحاب کسا» نامیده شده‌اند، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی عبایی (کساء) بر سر کشید و آن چهار نفر را با خود در زیر عبا جمع کرد و گفت: خدایا اینها اهل من هستند و خدای متعال آیه مبارکه تطهیر را در حقشان نازل فرمود.

خلاصه‌ای از وضعیت عمومی ائمه اطهار علیهم السلام

به استثنای پنج سال زمان خلافت ظاهری امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و شش ماه که امام حسن علیه السلام پس از پدر بزرگوار خود متصدی امر خلافت بود، سایر ائمه هرگز نتوانستند به طور کامل، مردم را رهبری کنند و در تمام مدتی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم بودند هیچ گونه آزادی عمل نداشتند و زیر فشار و تحت مراقبت شدید خلفای معاصر خود قرار داشتند؛ خودشان و شیعیان‌شان از هیچ گونه شکنجه و آزار آسوده و ایمن نبودند و گاهی این شکنجه‌ها در زندان‌های تنگ و تاریک انجام می‌گرفت. با این همه، در انجام وظیفه امامت و پیشوایی خود کوتاهی نکرده، از هدایت مردم و پیروان خود دمی آرام نگرفتند و در نشر معارف اسلام و بیان حقایق احکام دین خدا لحظه‌ای غفلت نورزیدند.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام)

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) در بیست و پنج سال خلافت خلفای سه گانه، خانه نشین بود و پنج سال بعد متصدی خلافت ظاهری و گرفتار جنگ‌های داخلی شد. در عین حال با بیانات شیوای خود، جهان اسلام را از حقایق و معارف پر کرد و گروهی از رجال علم - مانند کمیل و میثم و مالک و ابن عباس و دیگران - را پرورش داد و اساس تشیع و واقع‌بینی را به طوری استوار کرد که خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در مدت ششصد سال حکمرانی و فرمانروایی خود، با نهایت کوشش و جدیتی که برای از بین بردن آن نمودند، نتوانستند بنیاد آن را واژگون سازند. سال‌ها به امر معاویه و سایر خلفای بنی‌امیه - تا زمان عمر بن عبدالعزیز - در منابر، از آن حضرت بدگویی کرده، ناسزا گفتند، ولی طولی نکشید که ذکر مناقب و خدمات دینی آن حضرت، جای سب و دشنام را گرفت و حتی دشمنان آن حضرت، ناگزیر به فضایل وی اعتراف نمودند.

امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام)

امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) با این که بعد از پدر بزرگوار خود، گرفتار معاویه بودند و در تاریک‌ترین روزگاری که به اهل بیت و شیعیانشان گذشته، زندگی کردند و توانایی نشر حقایق دین را نداشتند ولی با رفتار پاک و اخلاق و اعمال شایسته خود، مردم را به راه راست هدایت کردند. امام حسن (علیه‌السلام) بیست و پنج بار پیاده به زیارت خانه خدا رفت و دوبار، تمام مال خود را با فقرا قسمت نمود، حتی از کفش‌های خود، جفتی به فقرا داد و جفتی برای خود نگاه داشت. آن حضرت حلم و عفو و صبری داشت که حیرت‌انگیز بود؛ اگر کسی به او



ناسزا می‌گفت، او را می‌بخشید و در مقابل، نسبت به او لطف و مهربانی می‌کرد. وقتی آن حضرت در بستر مرگ بود و بر اثر سمّی که همسرش به تحریک معاویه به وی داده بود، آخرین لحظات زندگانی را می‌گذرانید، از وی تقاضا کردند که قاتل خود را معرفی فرماید ولی آن حضرت خودداری فرمود. امام حسین علیه السلام در دستگیری از فقرا و سر و سامان دادن به کار مستمندان از هیچ کوششی دریغ نفرمود و با این که معادل صدها دینار طلا به مستمندی می‌داد، عطای خود را کم شمرده، روی خود را از او می‌پوشانید. او مانند پدر و برادر خود شب‌ها شخصاً به درِ خانهٔ مستمندان می‌رفت و به آن‌ها کمک می‌کرد.

امام سجاد علیه السلام

در واقعهٔ جانگداز کربلا، حضرت سیدالشهداء علیه السلام و هفتاد و دو تن از خویشان و یارانش را با دلخراش‌ترین وضعی شهید کردند و خاندان آن حضرت را - که امام سجاد نیز در میان آنان بود - اسیر کرده، با سرهای شهدا به شام بردند. از این رو که بنی‌امیه چیره شده بودند در حق اهل بیت از هیچ ستمی باک نداشتند؛ کم‌ترین بهانه‌ای به آنان حق می‌داد که خون امام چهارم علیه السلام را بریزند و حتی یک تن از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را باقی نگذارند. از این جهت، حضرت سجاد علیه السلام پس از مراجعت از کربلا به طوری در مدینه رفتار کرد که کوچک‌ترین بهانه‌ای به دست بنی‌امیه ندهد و در عین حال، در نهایت تقیه و احتیاط، به وظیفهٔ امامت خود و هدایت مردم قیام فرمود.

آن حضرت، مانند ائمهٔ سابق، نمونهٔ کاملی از اخلاق پسندیدهٔ اسلامی بود؛ با افتادگان می‌نشست و شب‌ها شخصاً به درِ خانهٔ مستمندان رفته، غذا و مایحتاج برای آنان می‌برد.

گوشه‌ای از آثار و خصوصیات امام سجاد (علیه‌السلام)^۱

- ۱- صحیفه کامله، که عروة الوثقیای شیعیان است و به اخت القرآن و زیور آل محمد (علیه‌السلام) ملقب است.
 - ۲- جمع شدن نجابت عرب و عجم در آن حضرت به اعتبار پدر و مادر بزرگوارش که به این لحاظ به «ابنُ الخیرتین» ملقب شد.
 - ۳- انتشار اولاد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آن حضرت، لذا او را «آدم بنی‌الحسین» گویند.
 - ۴- رئیس البکائین بحساب آمد، زیرا وارد شده که بکائین (بسیار گریه کننده‌ها) پنج نفر بوده‌اند، حضرت آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه زهرا و امام زین‌العابدین (علیه‌السلام).^۲
- بیست سال بر پدر بزرگوارش گریست و نزد آن حضرت غذایی نگذاشتند مگر آنکه گریه کرد تا آنکه یکی از خادمان آن حضرت عرض کرد: ای آقای من! وقت آن نشده است که اندوه شما بر طرف شود؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دوازده پسر داشت، خداوند سبب آن یکی از آنها را از او پنهان کرد، آن قدر بر او گریست تا چشمانش از کثرت گریه نابینا شد و از بسیاری حزن و اندوه بر پسرش موهای سرش سفید و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا

۱. جای بسی تأسف است که بعضی افراد از روی بی توجهی و نادانی امام سجاد (علیه‌السلام) را به عنوان بیمار کربلا مطرح و طوری وانمود می‌کنند که گویا آن حضرت یک شخص ناتوان، بی حال، افسرده و ناکار آمد بوده است.

بلی، مصلحت الهی ایجاب کرد که آن حضرت در روز عاشورا در شدت تب و بیماری و ضعف جسمی قرار گیرد ولی پس از آن بلافاصله عارضه برطرف گردید و حضرت هر چند گرفتار ضعف جسمی و طبعاً لاغر اندام بود اما این وضع منافات با قدرت و توان روحی و شجاعت ذاتی و واجد صفات مقام امامت و ولایت بودن نداشت. شاهد گویای این حقیقت سخنان آن حضرت در کوفه و خطبه‌اش در شام و سایر سخنانش در طول سفر تا مراجعت به مدینه است.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹، باب حزن علی بن الحسین (علیه‌السلام) و بکائه، ح ۲.

زنده بود و من به چشم خود دیدم پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را که شهید گشته و جسد‌های نازنین ایشان بر زمین افتاده بود، پس چگونه اندوه من برطرف شود؟^۱

۵- صوت مقدس آن حضرت در تلاوت قرآن مجید، از تمام مردم، نیکوتر بود، به قدری صدایش نیکو و دل نشین بود که سقاها بر در خانه آن حضرت می‌ایستادند و قرائت آن جناب را گوش می‌کردند.^۲

۶- مکارم اخلاقش چشم گیر و سازنده بود.

«روزی به عده‌ای گذشت که به غیبت آن حضرت مشغول بودند، آن بزرگوار ایستاد و به آنان فرمود: اگر در این عیبه‌ها که برای من می‌گویید، راست می‌گویید، خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویید خدا شما را بیامرزد.»^۳

و «هرگاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می‌آمد می‌فرمود: «مَرْحَباً بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آن گاه می‌فرمود: به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می‌رود، پای خود را نمی‌گذارد بر هیچ تر و خشکی از زمین، مگر اینکه تا زمین هفتم برای او تسبیح می‌کنند.»^۴

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه‌السلام

در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه‌السلام کشمکش‌ها و جنگ‌های

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۱۶، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، حدیث ۱۱.

۳. منتهی الآمال، فصل دوم، مکارم اخلاق حضرت سجاد علیه‌السلام.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۸، ابواب العلم، باب ۱، ح ۱۶.

مؤلف: اگر هیچ تشویقی برای طلاب علوم دینی نبود جز همین برخورد و فرمایش امام زین العابدین علیه‌السلام برای آنها بس بود.

داخلی، حکومت‌های معاصر را به خود مشغول نموده بود. این دو امام فرصت کافی برای نشر معارف اسلامی پیدا کرده، در تعلیم و تربیت مردم کوشش فراوانی نمودند و جمعیت انبوهی را پرورش دادند و در بخش‌های مختلف معارف اسلامی سخن گفتند؛ به طوری که مذهب شیعه «مذهب جعفری» نامیده شد.

امام کاظم (ع)

حضرت موسی بن جعفر (ع) پس از پدر بزرگوار خود با چهار تن از خلفای عباسی^۱، معاصر بود و در دوران زندگی خود - مخصوصاً در قسمت اخیر آن - پیوسته زیر فشار و شکنجه سخت زندگی کرد و با آن که سال‌های متمادی به امر هارون زندانی بود و از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌شد، در هیچ حال از نشر معارف دین و تعلیم و تربیت مردم کوتاهی نکرد و در هر محیط و با هر شرایطی که زندگی می‌کرد عده‌ای را هدایت فرمود.

آن حضرت به اندازه‌ای آرام و بردبار و خطاپوش بود که مردمی را که به وی بدی می‌کردند و برای قتلش می‌کوشیدند، نزد خود می‌خواند و به آنان مال فراوان می‌بخشید. آن حضرت از کثرت عفو و اغماض و آرامش نفس، به «کاظم» (فروبرنده خشم) معروف شد.

امام رضا (ع)

امام رضا (ع) بعد از پدر بزرگوارش چندی، با هارون، خلیفه عباسی و پس از آن با مأمون، پسر وی که دانشمندترین و باهوش‌ترین خلیفه عباسی شمرده می‌شد، معاصر بود و به همین جهت، حضرت رضا (ع) گرفتار یک سیاست شوم

۱. به نام‌های: ۱- منصور، ۲- مهدی، ۳- هادی، ۴- هارون الرشید.

و خطرناکی گردید که هیچ کدام از ائمه علیهم السلام گرفتار چنین سیاستی نشده بودند و آن این بود که مأمون به فکر افتاد سیاست خلفای پیشین را در مورد اهل بیت - که سیاست فشار و اختناق بود - به مهر و محبت ظاهری تبدیل کند و آن حضرت را به خود نزدیک کرده، دامن پاکش را با خلافت آن روز، آلوده سازد تا بدین وسیله اولاً: آن حضرت را کاملاً تحت مراقبت درآورد و ثانیاً، دل های پیروان اهل بیت را از آن حضرت برگرداند. البته پس از وصول به این غرض، از بین بردن امام علیه السلام برای مأمون اشکالی نداشت. از این رو امام را خواه ناخواه به پذیرفتن ولایت عهدی وادار کرد. آن حضرت، چنان که شرط کرده بود، در امور خلافت و عزل و نصب دولتی هیچ گونه مداخله نکرد؛ بلکه به واسطه نفوذی که پیدا کرده بود بیشتر به درد دردمندان رسیده، در واقع در رفع حوایج مستمندان قیام می نمود و در مجالس علمی که خلیفه برپا می کرد و ارباب ملل و ادیان مختلف و دانشمندان جهان را در آنها جمع می کرد، معارف اسلام و حقایق دین را با بیانی بسیار عالی، روشن می ساخت؛ به سادگی با مردم آمیزش می کرد و بسیار متواضع بود. وقتی که غذا میل می نمود، همه زيردستان و غلامان خود را در سر سفره، کنار خود می نشاند. از این جهت، مأمون به خطای سیاست خود پی برده، نقشه قتل آن حضرت را کشیده، مسمومش نمود.

امام جواد علیه السلام

پس از شهادت امام رضا علیه السلام، پسر ارجمندش - با وجود کمی سن - به امامت نایل شد. آن حضرت با اینکه تحت مراقبت شدید خلفای وقت می زیست، به نشر معارف دین و مباحثه با ارباب مذاهب مختلفه پرداخت و ذخایر دینی زیادی به دست پیروان خود سپرد. آن حضرت در جود و بذل، معروف بود و به همین سبب به «جواد» شهرت یافت.

امام هادی و امام عسکری (علیهم‌السلام)

پس از حضرت امام جواد، فرزند ارجمندش امام هادی و پس از او، فرزند گرامی‌اش امام عسکری به امر امامت قیام فرمودند. این دو بزرگوار در سامرا سکونت داشتند و به واسطه تعلیم و تربیت ایشان، جمعیت زیادی از علمای شیعه به وجود آمدند و کتب و مؤلفات زیادی که مشتمل بر ذخایر علوم اهل بیت است نوشته شد و چهار بزرگوار^۱ که بعد از غیبت حضرت امام عصر، نواب خاص آن حضرت بودند، از اصحاب این دو امامند.

امام زمان حجة بن الحسن المهدی (علیه‌السلام)

آن حضرت فرزند امام حسن عسکری (علیه‌السلام) است که در سال ۲۵۶ هجری قمری متولد شد، نام مبارکش، نام مبارک پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (محمد) است. در سن پنج سالگی پدرش، امام حسن عسکری (علیه‌السلام) به شهادت رسید و آن حضرت به مقام امامت نائل گردید. همان گونه که نبوت به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ختم شد، وصایت نیز به وجود آن بزرگوار ختم شد.

حضرت حجت (علیه‌السلام) هم اکنون زنده است و از نظرها غایب می‌باشد و روزی به امر پروردگار عالم ظهور می‌کند و با برپا نمودن حکومت عدل جهانی، دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید.

روز ظهور پر برکتش را هیچ کس جز خدا نمی‌داند و مسلماً حیات و بقای آن حضرت در مدت طولانی معجزه‌ای است که خداوند برای او قرار داده است.

۱. به نام‌های عثمان بن سعید، ۲. پسر او محمد بن عثمان بن سعید، ۳. حسین بن روح، ۴. علی بن محمد سمّری. به شرحی که در کتاب چهارده معصوم (علیهم‌السلام) نوشته‌ام.

مجموع روایات مربوط به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه

در اینجا مناسب است فهرست روایاتی که از طریق شیعه و سنی در باره حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه رسیده بیاوریم:

۱- روایاتی که می‌گویند ائمه علیهم السلام دوازده تن هستند و اول آنان علی علیه السلام و آخر آنان مهدی است: ۹۱ روایت.

۲- روایاتی که می‌گویند مهدی علیه السلام از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است: ۳۸۹ روایت.

۳- روایاتی که می‌گویند مهدی علیه السلام از دودمان علی علیه السلام است: ۲۱۴ روایت.

۴- روایاتی که آن حضرت را از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام دانسته: ۱۹۲ روایت.

۵- روایاتی که او را نهمین فرزند از اولاد حسین علیه السلام می‌داند: ۱۴۸ روایت.

۶- روایاتی که او را فرزند امام سجاد دانسته: ۱۸۵ روایت.

۷- روایاتی که او را پسر امام حسن عسکری می‌داند: ۱۴۸ روایت.

۸- روایاتی که او را امام دوازدهم و آخرین امام می‌داند: ۱۳۶ روایت.

۹- روایاتی که در مورد ولادت آن حضرت رسیده است: ۲۱۴ روایت.

۱۰- روایاتی که در مورد عمر طولانی او رسیده است: ۳۱۸ روایت.

۱۱- روایاتی که می‌گویند دارای غیبت طولانی است: ۹۱ روایت.

۱۲- روایاتی که بشارت به ظهور آن حضرت داده است: ۶۵۷ روایت.

۱۳- روایاتی که می‌گویند شخص مهدی جهان را پر از عدل و داد می‌کند:

۱۲۳ روایت.

۱۴- روایاتی که می‌گویند دین اسلام به وسیله او جهانگیر می‌شود: ۴۷ روایت.

مجموع اینها دو هزار و نهصد و پنجاه و سه روایت است.^۱

دعا و خواست همه شیعیان چنین است:

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغَبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْاِسْلَامَ وَاَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَاَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيْهَا مِنَ الدُّعَاةِ اِلَى طَاعَتِكَ، وَالْقَادَةِ اِلَى سَبِيْلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ، اٰمِيْنَ يَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ.^۱

معاد

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال انسانها را پس از مرگ، در روز موعود، در خلقت جدیدی برمی انگیزاند تا نیکوکاران را پاداش دهد و گناهکاران را مؤاخذه و عذاب نماید.

به عقیده شیعه زندگی انسان به واسطه مرگ خاتمه نمی یابد، بلکه پس از این جهان، جهان دیگری هست که انسانها در آنجا پاداش و سزای اعمال و کردار خویش را خواهند دید.

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا اَعْمَالُهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲

در آن روز مردم به صورت گروه های پراکنده [از قبرها] خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود، پس هر کس، هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس، هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند.

آری، بعد از معرفت خدا و وسایط فیض، تنها چیزی که نفس سرکش انسان

۱. دعای افتتاح.

۲. سوره زلزله / ۶ و ۷.



را از شرارت و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران باز می‌دارد اعتقاد به معاد است. تنها امری که بشر را از شهوترانی و فواحش و منکرات و بدی‌ها منع می‌کند پذیرفتن روز حساب و مجازات است، تنها پلیس مخفی که در آشکار و پنهان مراقب کردار و رفتار او می‌باشد همانا اعتقاد به روز جزا و دار مکافات است و در قرآن مجید هرجا وصف ایمان و مؤمنین را می‌نماید اساس و پایه ایمان را روی دو امر (اعتقاد به مبدأ و اعتقاد به معاد) استوار فرموده و پس از آن لوازم این ایمان را که تقوا و عمل صالح است متذکر می‌شود.

بلکه اعتقاد به معاد لازمه اعتقاد به مبدأ است و هر کس به مبدأ اعتراف و اقرار کند از اعتقاد به معاد ناگزیر است و بر این اساس همه ادیان الهی و همه کسانی که پیرو یکی از انبیاء هستند معاد را پذیرفته‌اند.

خلاصه اینکه، براهین عقلی و نقلی، از آیات قرآن و روایات متواتره و ضرورت ادیان بر اثبات معاد قائم است و هر کس خدا را قبول دارد معاد، یعنی حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را قبول دارد و همان طور که اشاره شد آیات و روایات، ایمان به خدا را ملازم با ایمان به معاد قرار داده است، اعتقاد به مبدأ و اعتقاد به معاد را قرین هم و بر یک پایه استوار فرموده است.

بنابراین همان ادله و براهینی که ما را ملزم به پذیرش چهار اصل دین نموده، به طور قطع و یقین ما را ملزم به پذیرش معاد می‌کند و به حکم همان ادله و براهین، معتقد به روز قیامت می‌شویم و آن را عین حکمت و عدالت پروردگار می‌دانیم.

شناخت فروع دین

عقیده شیعه این است که به حکم عقل، دانستن فروع دین بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا سعادت انسان در زندگی دنیوی و اخروی ارتباط کامل با عمل به دستورات و فروع دین دارد و بدون دانستن و آگاهی از چگونگی آنها توانایی

بر انجام و عمل، حاصل نمی‌گردد و سعادت تأمین نمی‌شود.

از سویی عناوین و کلیات برخی از دستورات و فروع دین بدیهی و روشن است و برای همگان معلوم می‌باشد مانند واجب بودن نماز، روزه، حج، خمس، زکات و امثال اینها، ولی دانستن اکثر فروع دین و مسائل آنها جنبه تخصصی دارد و انسان می‌تواند از دو راه اقدام به فراگیری آنها نماید:

اول: اجتهاد، دوم: تقلید.

اجتهاد

اجتهاد یعنی قدرت و توان بررسی و استنباط مسائل شرعی و دستورات دینی از منابع اصلی (یعنی کتاب خدا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام و اجماع و عقل، به شرحی که در کتب مربوطه بیان شده است) با آگاهی دقیق و عمیق از منابع مربوط به اصول و قواعد استنباط و اطلاع از دیدگاههای علما و فقهای پیشین و در نهایت متخصص و صاحب نظر شدن در فهم فروع دین و وظایف شرعی. و باب اجتهاد به روی عموم مسلمانان - چه مرد، یا زن - باز است و هر کس می‌تواند تلاش و کوشش پی‌گیر و فراوان کند و فروع دین و مسائل آنها را از منابع اصلی - همانها که اشاره شد - به دست آورد و عمل نماید - هر چند طی این طریق امر سهل و آسانی نیست - و چنانچه کسی - زن یا مرد - این مرحله را طی کرد و به مرتبه اجتهاد رسید، یعنی قدرت استنباط و فهم احکام و فروع دین را پیدا کرد، واجب است طبق فهم و نظر خود عمل کند و عمل کردن به نظر دیگران برای او جایز نیست - زیرا که او جاهل نیست -.

تقلید

تقلید یعنی رجوع کردن جاهل به عالم، رجوع کردن نادان به متخصص و دانا،

تقلید در فروع و مسائل دین یعنی رجوع کردن به مجتهد واجد شرایط - همان شرایطی که در ابتدای توضیح المسائل مراجع بیان شده است - . خلاصه اینکه تقلید یعنی رجوع افرادی که آگاهی لازم از هر یک از فروع دین را ندارند و نمی‌توانند احکام شرعی را از منابع اصلی آن استخراج کنند، به مجتهد و صاحب نظر و کارشناس، همان گونه که همه مردم در کارهای روزمره خود در رشته‌ای که تخصص ندارند به متخصص و کارشناس مورد اطمینان مراجعه می‌کنند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که - در ذیل روایتی - فرمود :

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۱.

«فقیه و مجتهدی که در برابر هواهای نفسانی، خویش‌نقد، در مرزبانی از حریم دین و حفظ آیین پایدار، با امیال نفسانی و هواهای شیطانی در حال ستیز و در برابر فرمانهای پروردگار مطیع و فرمانبردار است، بر عوام (مردمی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند) واجب است از چنین فقیه و مجتهدی تقلید کنند.

عمل به احتیاط

عقیده اکثر شیعه این است که عمل به احتیاط در فروع دین جایز است و مکلف می‌تواند اعمال را به نحوی انجام دهد که یقین کند مطابق وظیفه خود عمل کرده است - مثلاً روز جمعه هم نماز ظهر بخواند و هم نماز جمعه - ولی شرط عمل به احتیاط این است که کیفیت عمل به احتیاط را از طریق اجتهاد یا تقلید بدانند، علاوه بر این عمل به احتیاط دشوار است و برای همه افراد میسر نیست.^۲

۱. وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۰، ح ۲۰.

۲. مسأله جواز عمل به احتیاط از فروع فقهیه و محل خلاف است، لذا کسی که بخواهد احتیاط کند باید مجتهد باشد یا لااقل در این مسأله تقلید کند.

شیعه واقعی کیست؟

عقیده شیعه این است که شیعه بودن، تنها به «تَوَلَّى» - یعنی دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام - نیست، بلکه شیعه واقعی و حقیقی کسی است که علاوه بر دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام، اعمال صالح و دستورات دینی را انجام دهد و محبت را با عمل توأم کند.

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود:

يَا جَابِرُ اَيُّكُنِي مَنِ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَ اَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا اَهْلَ الْبَيْتِ قَوْلَ اللهِ مَا شِيعَتُنَا اِلَّا مَنْ اتَّقَى اللهَ وَاَطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ يَا جَابِرُ اِلَّا بِالتَّوَضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالْاَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللهِ وَالصُّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِاَلْوَالِدَيْنِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ اَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَالْغَارِمِينَ وَالْاَيْتَامَ وَصَدَقِ الْحَدِيثُ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ اِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا اُْمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبْ بِكَ الْمَذَاهِبَ حَسَبَ الرَّجُلِ اَنْ يَقُولَ أُحِبُّ عَلِيًّا وَ اتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا فَلَوْ قَالَ اِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللهِ فَرَسُولُ اللهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ اِيَّاهُ شَيْئًا فَاتَّقُوا اللهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللهِ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ اتَّقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ وَاللهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ تَعَالَى اِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ مَا تَسْأَلُ

وَلَا يَتُّنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ^۱

ای جابر! آیا کسی که خود را شیعه می‌داند به همین اکتفا می‌کند که بگوید ما اهل بیت پیغمبر ﷺ را دوست می‌داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خدا ترس و مطیع و فرمانبردار او باشد و شیعه شناخته نمی‌شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و نماز خواندن و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بودن.

جابر گوید که گفتیم: یا بن رسول الله امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی‌شناسم. حضرت فرمود:

ای جابر! فریب این حرفها را که می‌زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی عليه السلام را دوست می‌دارم و در عین حال عمل نداشته باشد؟ و اگر کسی بگوید من رسول الله ﷺ را دوست دارم و او افضل از علی عليه السلام است و در عین حال از پیغمبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی‌دهد، پس از خدا بترسید و به آنچه فرموده است عمل کنید خداوند با کسی خویشی ندارد، بهترین بندها نزد خدا پرهیزکارترین و مطیع‌ترین افراد هستند. ای جابر! سوگند به خدا، نزدیک به خدا نمی‌توان شد مگر به سبب اطاعت و بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند با خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.

۱. کافی: ج ۲، ابواب ایمان و کفر، ص ۷۴، باب «الطاعة والتقوى»، ح ۳.

تبری از ظلم و ظالم

عقیده شیعه این است که مسلمان اولاً نباید ظلم و ستم کند، نباید با ظالم همکاری و همراهی و دوستی نماید، ثانیاً باید از ظلم و ظالم تبری جوید، باید از ستمگر، یعنی از هر کس که ظلم و ستم نموده یا می نماید بیزاری جوید.

عقیده شیعه این است که متجاوزین - در هر عصر و زمان و با هر اسم و رسم و موقعیتی که دارند - مورد غضب و لعن و نفرین و معذب به عذاب الهی می باشند و جا دارد آنها را لعن و نفرین نمود و از آنان تبری و بیزاری جست.

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱

گمان مبر که خدا از آنچه ظالمان انجام می دهند، غافل است، [نه] بلکه [کیفر] آنان را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن روز به خاطر ترس و وحشت از حرکت باز می ایستند.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲

روزی که عذرخواهی ظالمان، سودی به حالشان نمی بخشد، و لعنت خدا برای آنها، و خانه [و جایگاه] بد نیز برای آنان است.

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳؛ «ای لعنت خدا بر ظالمان باد».

خلاصه اینکه خداوند متعال در قرآن کریم حدود سیصد آیه در باره

۱. سوره ابراهیم / ۴۲.

۲. سوره غافر / ۵۲.

۳. سوره هود / ۱۸.



زشتی ظلم و لعن و نفرین بر ظالمان و عذاب و مؤاخذة آنان نازل فرموده است.^۱ و فرقی بین ظالمان نگذاشته و مقتضای عدلش نیز همین است که همه ظالمان و ستمگران را در عرض هم و هر ظالمی را به تناسب ظلمش کیفر نماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقام بیان زشتی ظلم و ستم و تبرّی جستن از ظالم فرموده است:

وَاللّٰهُ لَآنَّ أَبَيْتَ عَلَىٰ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِنَ الْخَطَا.^۲

سوگند به خدا، اگر شب را بر روی خارهای سعدان^۳ بیدار به سر برم و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم.

وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ.^۴

به خدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد.

۱. به معجم المفهرس، واژه «ظَلَمَ» مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۱۵.

۳. سعدان گیاهی است دارای خارهای سر تیز.

۴. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۱۵.

نیز به دو فرزندش فرمود :

كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا.^۱

دشمن سرسخت ظالم و یاور و همکار مظلوم باشید.

بر این اساس عقیده شیعه این است که پرهیز از ظلم و تبرّی جستن از ظالم وظیفه هر مسلمان است، بیزاری جستن از ستمگران و لعن و نفرین ظالمان وظیفه هر مسلمان است، خصوصاً کسانی که به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ظلم نموده و به جای دوستی و مودت، ستم نمودند و حقوق آنان را غصب و خون آنان را ریختند.

عقیده و مرام شیعه این است که علاوه بر وجوب تولّی، یعنی دوستی اهل بیت ﷺ و اعمال صالحه، تبرّی از ظلم و ظالم نیز واجب است و از خداوند متعال می خواهد و می گوید:

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰى ذٰلِكَ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنَهُمْ جَمِيعًا.

شیخ صدوق رحمه الله در رابطه با ظلم و ظالم و وجوب تبرّی از ظالمان فرموده است:

اعتقاد ما «شیعه دوازده امامی» در باره ظالمان آن است که آنها ملعونند و تبرّی از آنها واجب است. خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَمَا لِظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۲ برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

و نیز فرموده است :

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ لَيْكَ يُعْرِضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. سوره بقره / ۲۷۳.

الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١﴾

چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟ آنان [روز رستاخیز] بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان [پیامبران و فرشتگان] می‌گویند: اینها همانهایی هستند که به پروردگارشان دروغ بستند. ای لعنت خدا بر ظالمان باد، همانها که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند، و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند، و به سرای آخرت کافرند.

ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید:

مراد از راه خدا در این مواضع علی بن ابی طالب و ائمه علیهم‌السلام هستند.

و در کتاب خدا دو نوع امام مذکور است، امام هدایت و امام ضلالت، حق تعالی فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.

و فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ اللَّهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴾^۳

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. و در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آنان قرار دادیم و روز قیامت از زشت‌رویانند.

۱. سوره هود / ۱۹ - ۲۰.

۲. سوره انبیاء / ۷۳.

۳. سوره قصص / ۴۱.

و چون این آیه نازل شد:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۱

و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد... (بلکه همه را فرا می گیرد).

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود :

کسی که غضب کند از علی (علیه السلام) این جایگاه مرا، بعد از وفات من، پس گویا نبوت مرا و نبوت انبیای پیش از مرا، انکار نموده و هر کس دوست و پیرو ظالمی شود ظالم است.

خداوند متعال فرموده است :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید پدرانتان و برادرانتان را دوست خود مگیرید، اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان و کسانی از شما که دوست می گیرند آنها را، آن کسان حقا که ظالمانند.

[تا آنکه فرموده است:] و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش، پس هر که ادعای امامت نماید و امام نباشد ظالم و ملعون است، و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهد ظالم و ملعون است.

و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است :

هر که انکار امامت علی کند بعد از من، انکار نبوت من نموده و هر که انکار نبوت من کرد، انکار خداوندی خدا را نموده است.

۱. سورة انفال / ۲۵.

۲. سورة توبه / ۲۳.

و همچنین فرمود:

یا علی! تویی مظلوم بعد من و هر که تو را ظلم نموده مرا ظلم کرده و هر که تو را انصاف داد، مرا انصاف داده و هر که تو را انکار کرد، مرا انکار نموده و هر که دوستی با تو کرد، دوستی با من کرده و هر که دشمنی با تو نمود، دشمنی با من نموده، و هر که فرمان تو را برد، فرمان مرا برده و هر که نافرمانی تو کرد، نافرمانی من کرده است.

و اعتقاد ما «شیعیان» در باره کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه اطهار علیهم السلام بعد از آن حضرت نمود، آن است که مانند کسی است که انکار نبوت جمیع انبیاء علیهم السلام نموده است. و اعتقاد ما در باره کسی که اقرار به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و انکار یکی از امامان ما بعد آن جناب کرده به منزله کسی است که اقرار به همه انبیاء نموده ولی منکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بوده باشد.

و حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

منکر آخر ما مثل منکر اول ما است.

و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان علی بن ابوطالب و آخرشان مهدی قائم عجل الله تعالی فرجه است. اطاعت امر ایشان اطاعت امر من است و نافرمانی امر ایشان، نافرمانی امر من است، هر کسی انکار یکی از ایشان نمود، انکار من کرده است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هر کس شک نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما، کافر است.^۱

۱. کتاب اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله، باب سی و هشتم.

سب و دشنام ممنوع و حرام است

باید توجه داشت که: لعن غیر از سب است، لعن به معنای نفرین و طلب دور شدن از رحمت خداوند است.

سب، به معنای دشنام و ناسزا گفتن است. و به طور کلی سب و ناسزاگویی و دشنام دادن حرام است و قرآن صریحاً از آن نهی کرده و فرموده است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱

به بت هایی که کافران به جای خدا می پرستند، دشنام ندهید؛ که آنان هم از روی دشمنی و نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.

اهل بیت علیهم السلام نیز از این موضوع نهی کرده و اصحاب و پیروان خود را از ارتکاب آن منع فرموده اند، از باب نمونه به نقل یک مورد اکتفا می کنیم:

در جنگ صفین، برخی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به پیروان معاویه دشنام دادند، حضرت امیر علیه السلام خطاب به آنان فرمودند:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ...»^۲؛

من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را بازگو و توصیف کنید و حالات آنان را یادآور شوید، به حق و درستی نزدیک تر و برای اتمام حجت، بهتر است.

۱. سوره انعام / ۱۰۸.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۰۶.

پیدایش چهار مذهب اهل تسنن و علت انحصار مذاهب به این چهار مذهب^۱ و مذهب جعفری

بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان غیر شیعه، به صحابه رجوع می کردند و فروع دین خود را از آنها جویا می شدند و عمل می کردند، صحابه تا اواخر قرن یکم از دنیا رفتند و مسلمانان غیر شیعه به تابعین^۲ مراجعه کرده، مسائل خود را از آنها اخذ و عمل کردند. در میان تابعین هفت نفر به عنوان فقیه شهرت داشتند و مرجع اهل سنت بودند، به این قرار:

۱- سعید بن مسیب که او را سیدالتابعین می گفتند.

۲- قاسم بن محمد ملقب به دیباج.

۳- عروة بن زبیر برادر عبدالله زبیر.

۴- خارجه بن زید بن ثابت.

۵- ابو ایوب سلیمان بن یسار.

۶- ابوبکر بن عبدالرحمن.

۷- عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ.

بعد از این افراد، علاوه بر ابوحنیفه، انس بن مالک، شافعی و احمد حنبل، افراد دیگری نیز دارای مذهب مستقل بوده و هر یک پیروانی داشته اند، مثل:

۱- عمر بن عبدالعزیز، ۲- شعبی، ۳- حسن بصری، ۴- اعمش، ۵- اوزاعی،

۶- سفیان ثوری، ۷- لیث، ۸- سفیان بن عیینه، ۹- اسحاق، ۱۰- ابی ثور، ۱۱- داود

ظاهری، ۱۲- محمد بن جریر.

۱. مذهب در اینجا به معنای رأی و عقیده است.

۲. تابعین نسل بعد هستند و به افرادی گفته شده که پیامبر ﷺ را درک نکردند و دانش خود را از صحابه گرفته و از آنها پیروی و تبعیت کردند.

برخی هم مذاهب دیگری نقل کرده‌اند، مثل: مذهب عبدالله بن اباض، مذهب عایشه، مذهب ابن عمر، مذهب ابن مسعود و مذهب ابراهیم نخعی.^۱

همزمان در مدینه منوره امام جعفر صادق علیه السلام در عصر خود، بزرگ مرجع عالم اسلام شناخته شد و شاگردان بسیاری از محضرش کسب علم و دانش کردند و ابوحنیفه و مالک بن انس نیز از شاگردان آن حضرت بودند.

در این حال! خبر سیادت و بزرگواری و شهرت و عظمت امام جعفر صادق علیه السلام و بسیاری شاگردان آن حضرت به اطلاع خلیفه وقت، منصور دوانقی رسید و وی را به وحشت انداخت که نکند خلافت به امام صادق علیه السلام منتقل شود، لذا درصدد چاره‌جویی برآمد و بهترین راه چاره را این دید که از شاگردان خود امام علیه السلام علیه امام استفاده کند. در همین راستا ابوحنیفه و مالک بن انس را احضار نمود و به آنها گفت: از جعفر بن محمد علیه السلام فاصله بگیرید و خود در مقابل او مذهبی مستقل و آرائی مخصوص به خودتان مطرح کنید و به قیاس و استحسان و اجتهاد عمل نمایید و طبق نظر خویش برای مردم فتوا دهید.

طولی نکشید که این دو نفر دارای مذهب و پیروانی شدند و علاوه بر سایر مذاهب، این دو مذهب هم شهرت یافت. و گروهی هم به عنوان حنفی و گروهی هم به اسم مالکی شناخته شدند.

در این اوضاع و احوال، شیعیان تمام توجهشان به امام جعفر صادق علیه السلام بود و هر کس از آنها سؤال می‌کرد که امام شما کیست و به مذهب و رأی چه کسی عمل می‌کنید؟ می‌گفتند: امام ما جعفر بن محمد علیه السلام و مذهب ما مذهب جعفری است - در مقابل مذهب حنفی و مالکی و سایر مذاهب - و شیعیان در زمان خود حضرت صادق علیه السلام به جعفری، و مذهبشان به مذهب جعفری شهرت یافت و امام صادق علیه السلام به عنوان رئیس مذهب شیعه معروف گردید، تا آنجا که خود

۱. الامام الصادق علیه السلام والمذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۵۴.

حضرت گاهی از شیعیان به جعفری تعبیر کرده است.

در اصول کافی از زید شحام نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود:

سلام مرا به کسانی که از من اطاعت می‌کنند و از من حرف شنوی دارند
برسان... [تا آنکه فرمود:]

«...فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَ
حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيُسَرَّنِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ
السُّرُورَ...»^۱

«هرگاه یکی از شما شیعیان پرهیزکار، راستگو و امین باشد و با مردم با خلق
نیکو و رفتار پسندیده برخورد کند، گفته می‌شود: این شخص جعفری است و
این امر مرا مسرور و شاد می‌کند...»

و سید حمیری که در بدو امر به مذهب کیسانیه بود، پس از آنکه به راهنمایی
امام صادق علیه السلام مذهب تشیع را اختیار کرد، در اشعارش خود را جعفری خواند و
رسماً اعلام کرد که من مذهب جعفری دارم، نه کیسانی. «تَجَعَفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ
وَاللَّهُ أَكْبَرُ»؛ «با استعانت از خدا من جعفری شدم، الله اکبر»^۲.

در هر حال، پس از مدتی، محمد بن ادريس شافعی و احمد بن حنبل از
ابوحنیفه و مالک تبعیت کردند و مذهبی مستقل به وجود آوردند و پیروانی پیدا
کردند. پس از به وجود آمدن این دو مذهب، آراء و مذاهب دیگر نیز به وجود
آمد و فتوا دهندگان زیاد شدند به طوری که ضبط آنها غیر مقدور شد.

از سویی با توجه به کیفیت استنباط احکام و استفاده از قیاس و استحسان و
اجتهاد، فتاوا و آراء مختلف و گاهی بر ضد یکدیگر بود. قضات هم هر کدام طبق

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴.

مذهب خود حکم صادر می‌کردند و از همه بدتر اینکه مردم به جان هم افتاده، پیروان یک مذهب، با پیروان مذهب دیگر نزاع می‌کردند و هر گروهی، گروه دیگر را باطل می‌دانستند، و حتی در مسجد الحرام و مسجد النبی، گاهی چهار امام جماعت با چهار مذهب مختلف اقامه نماز می‌کردند.

این اختلافات دامن جامعه اسلامی را گرفته بود و حکومت هم نمی‌توانست دخالت کند و این وضع تا سال ۳۶۵ ه. ق (زمان خلافت القادر بالله) ادامه داشت. در منتخب التواریخ آمده است که: در این تاریخ، مذاهب چهارگانه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی به رسمیت شناخته شد.

مرحوم سید علم الهدی رحمته الله، با القادر بالله - خلیفه عباسی - قرار گذاشت تا شیعیانی که مذهب جعفری دارند صد هزار اشرفی به او بدهند تا مذهب شیعه جعفری نیز مانند مذاهب چهارگانه اهل تسنن به رسمیت شناخته شود و شیعیان بتوانند بدون تقیه به وظایف شرعی خود عمل کنند.

مرحوم سید از دارایی خود هشتاد هزار اشرفی فراهم کرد و قرار شد سایر شیعیان بقیه آن را فراهم کنند، ولی شیعیان به خاطر کمی عدد و عدم قدرت مالی، توان پرداخت پیدا نکردند.

در هر حال اختلاف مذاهب و آراء گوناگون و متضاد موجب سردرگمی قضات و مردم شده و مرتب به اختلافات مذهبی دامن زده می‌شد تا در سال ۶۴۵ ه. ق وزیر معتصم عباسی، استاد های مدرسه مستنصریه را دعوت کرد و از آنها خواست آراء خود را مطرح نکنند و مردم را به مذاهب پیشین دعوت نمایند

۱. سید مرتضی علم الهدی (برادر سید رضی، صاحب نهج البلاغه) از بزرگان علمای شیعه و زنده کننده آثار اهل بیت علیهم السلام بوده است. در عظمت آنجناب همین بس که هرگاه خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله، در درسش نام آن بزرگوار را می‌برده، می‌گفته است: صلوات الله علیه. (سفینه البحار، ج ۶، باب العین بعده الام)

(تا لااقل بر تعداد مذاهب افزوده نشود) و در همین تاریخ، والی مصر هم چهار نفر از قضات که مذهبشان حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بود انتخاب کرد و پست قضاوت را به آنان واگذار نمود و امر کرد فقط طبق چهار مذهب خودشان حکم صادر کنند و گفت: هیچ کس حق ندارد به غیر این چهار مذهب حکم صادر کند، و این برنامه را به صورت بخشنامه به تمام بلاد اسلامی ابلاغ کرد و دستور داد تنها از استاد و امام جماعت و خطیبی دعوت شود و به کار گمارده شود که پیرو یکی از این چهار مذهب باشد. و پیروان سایر مذاهب را از مزایا محروم کرد و سرانجام فقهای آنان فتوا دادند به وجوب پیروی از خصوص یکی از چهار مذهب و حرمت پیروی از سایر مذاهب، و هرگاه کسی نام سایر مذاهب را می‌برد، به بدعت‌گزار، منحرف، مشرک و خارج از اسلام متهم می‌شد. سرانجام با سختگیری‌ها و فشارهای خلفای عباسی در تاریخ ۶۴۵ ه. ق، مذاهب رسمی اهل تسنن منحصر به چهار مذهب شد و سایر مذاهب به فراموشی سپرده شدند و پیروان آنها منقرض گردیدند. اما شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در برابر همه سختگیری‌ها، ثابت قدم ماندند و تمام ناراحتی‌ها، شکنجه‌های روحی و جسمی را تحمل کردند و همچنان به مذهب و رئیس مذهب خود وفادار ماندند و مذهب جعفری درخشان و جاوید مانده و خواهد ماند. ان شاء الله.^۱

شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن

اول: ابوحنیفه، به نام: نعمان بن ثابت بن فردوس از اهل کابل طخارستان، متولد سال ۸۰ ه. ق، متوفای سال ۱۵۱ ه. ق، مدفون در بغداد (امام حنفی‌ها)

۱. به کتاب «الامام جعفر الصادق علیه‌السلام والمذاهب الاربعة»، ج ۱، ص ۱۴۱ تا ۱۷۴، تألیف «اسد حیدر» و «منتخب التواریخ»، فصل هفتم، ص ۴۸۰ مراجعه شود.

دوم: مالک بن انس مدنی، فرزند انس بن ابی عامر صاحب «الموطأ» (غیر از انس بن مالک صحابی) متولد ۹۵ هـ. ق، متوفای ۱۷۹ هـ. ق، مدفون در قبرستان بقیع. (امام مالکی‌ها)

سوم: شافعی، به نام: محمد بن ادريس قرشی، متولد ۱۵۱ هـ. ق، متوفای ۲۱۴ هـ. ق، مدفون در مصر. (امام شافعی‌ها)

چهارم: احمد بن حنبل مروزی، متولد ۱۶۴ هـ. ق، متوفای ۲۴۱ هـ. ق، مدفون در بغداد. (امام حنبلی‌ها)

این چهار نفر، دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم.^۱

صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی و عجم بوده‌اند

صاحح ششگانه اهل تسنن را ایرانیان و عجم - که خود سنی و معتقد به خلفا بوده‌اند - نوشته‌اند.^۲

۱. خلاصه زندگی چهار امام اهل سنت در منتخب التواریخ، باب هشتم، از ص ۴۸۱ تا ص ۴۸۸ آمده است. و نیز در مقدمه «موطأ مالک» مشروح حال مالک نقل شده است و زندگی احمد بن حنبل در بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۶۱ آمده است.

۲. صاحب ششگانه آنها عبارتند از:

۱- صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل، اهل سمرقند بخارا، متولد ۱۹۴ و متوفای ۲۵۶ هـ. ق، محل دفن: سمرقند.

۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری، اهل نیشابور، متولد ۲۰۴ هـ. ق و متوفای ۲۶۱ هـ. ق، محل دفن: نیشابور

۳- سنن ابو داود، تألیف سلیمان بن اشعث ابو داود اهل سیستان (سیستان یا سیستان)، متولد ۲۰۲ و متوفای ۲۷۵ هـ. ق.

۴- سنن ترمذی، تألیف محمد بن عیسی ترمذی، اهل ماوراءالنهر، متولد ۲۰۹، متوفای ۲۷۹ هـ. ق.

۵- سنن نسائی، تألیف احمد بن شعیب نسائی، اهل شهرهای خراسان، متولد ۲۱۵، متوفای ۳۰۳ هـ. ق.

۶- سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید ابن ماجه، اهل قزوین، متولد ۳۰۹ هـ. ق و متوفای ۳۷۳ هـ. ق.



کتابهای درجه دوم اهل تسنن را نیز ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مانند: مستدرک حاکم نیشابوری، حلیۃ الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، سنن بیهقی... .

کتابهای عقاید اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: عقاید نسفیه، شرح موافق سید شریف جرجانی، شرح مقاصد تفتازانی، شرح تجرید قوشچی (نام وی علاء الدین علی بن محمد متوفی به سال ۸۷۹ است).

بزرگترین تفسیر اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری مازندرانی آملی، کشاف زمخشری، انوار التأویل قاضی بیضاوی. مفصل‌ترین کتابهای تاریخی اهل تسنن را ایرانیان سنی نوشته‌اند. مثل: تاریخ طبری مازندرانی آملی.

بنابراین متهم کردن شیعیان ایران به این که برای فرار از سلطه خلفا شیعه شده‌اند، کذب محض است و کسی این حرف را می‌زند و می‌نویسد که از تاریخ اسلام و از وضع ایران اطلاع ندارد، یا مغرض و مزدور است.

پیدایش و عقاید وهابیون

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتابهایی هم نوشته‌اند.

ابن تیمیه معتقد بود پیرایه‌هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که احداث بنا بر قبور بدعت است.

شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای

اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد.

محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد. در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان گزار آن مرام بود و وهابی (پیروان عبدالوهاب) خوانده می شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

برهمن اساس در سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ ه. ق به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ ه. ق با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین علیه السلام و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ ه. ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.^۱

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین رحمته الله مراجعه شود.

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی منطق هستند و بجای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی بطور جدی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می‌دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده نباشد مباح و حلال می‌دانند.^۱

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته‌اند. در موسم حج و عمره افرادی را که غالباً افغانی و بزبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می‌کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمتها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می‌خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشَرَّف می‌شوند سراغ آنها می‌روند و کتابهای مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتابهایی بر ضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می‌دهند، از ورود کتابهایی مانند الغدير، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می‌کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می‌شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستانهای مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته‌اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می‌خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند.

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، تألیف سید محسن امین رحمته الله مراجعه شود.

بخش سوم

چرا چراها؟ در ضمن پرسش و پاسخ

کیفیت وضو و تفاوت ما با آنها

پرسش ۱: چرا ما «شیعیان» در وضو - پس از شستن صورت - دستها را از بالا به پایین می شوئیم و با آب وضو که در کف دست مانده است جلوی سر را مسح می کنیم و روی پا را نیز با آب وضو که در دست مانده است مسح می کنیم ولی اهل تسنن مانند ما وضو نمی گیرند و عده ای از آنها تمام سر را با گوشها مسح می کنند و پاهایشان را بجای مسح می شویند؟

پاسخ: به طور قطع و یقین، وضوی پیامبر ﷺ مطابق وضوی اهل تسنن نبوده است، و اگر چنین بود، عترت پیامبر ﷺ که اهل بیت و نزدیک ترین افراد به آن حضرت بودند، آن را نقل می کردند، بلکه عترت پیامبر ﷺ کیفیت وضوی پیامبر ﷺ را بر خلاف وضوی اهل تسنن بیان کرده اند، و بر حسب حدیث «تقلین»، پس از کتاب خدا باید سنت و عمل عترت پیامبر ﷺ، الگوی مسلمانان باشد، و لازم است واجبات و شرایط و کیفیت انجام همه عبادات را از طریق روایات اهل بیت علیهم السلام به دست آورد، و مسائل فقهی و فقه را از قول و فعل عترت



اخذ و عمل نمود. و وضو از عبادات است و شرایط و چگونگی انجام آن را، عترت پیامبر ﷺ بیان فرموده‌اند و شیعه دوازده امامی طبق روایات عترت، وضوی خود را مثل وضوی پیامبر ﷺ می‌گیرد، و بر این اساس، وضو در فقه شیعه با وضو در مذهب اهل تسنن، از جهاتی متفاوت است.

۱- در فقه شیعه واجب است صورت را از بالا به پایین بشویند، ولی اهل تسنن گفته‌اند: از بالا به پایین شستن مستحب است.^۱

۲- در فقه شیعه، شستن دستها از بالا به پایین واجب است ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: شخص مخیر است دستها را از پایین به بالا یا به عکس بشوید و اتفاق نموده‌اند بر اینکه از پایین (از سر انگشتها) به بالا شستن مستحب است.^۲

۳- در فقه شیعه مسح کردن جلوی سر واجب است ولی اهل تسنن در مسح سر اختلاف دارند.

مالکی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر واجب است.

حنبل‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر با گوشها واجب است. - گوشها را از سر و جزء آن دانسته و روایتی نیز بر این مطلب نقل کرده‌اند.^۳

حنفی‌ها گفته‌اند: مسح یک چهارم سر واجب است.

شافعی‌ها گفته‌اند: مسح بعضی از سر - هر مقدار که باشد - واجب است.^۴

۱. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۳۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۴، صلاة المؤمن، القحطانی، ج ۱، ص ۴۱ و ص ۴۲.

۲. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۳۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۵، مبحث بیان عدد السنن و غیرها...؛ صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۱-۴۲.

۳. صلاة المؤمن: علی بن وهف القحطانی؛ ج ۱، ص ۴۵.

۴. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۳؛ صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

و برخی از آنها هم گفته‌اند: اگر بجای مسح، سر را بشویند یا به آن آب بپاشند کفایت می‌کند.^۱

۴- در فقه شیعه، مسح روی پا واجب است، ولی اهل تسنن با هم اختلاف دارند، ائمه چهار مذهب گفته‌اند: باید پاها را شست^۲ و سایر علمای آنان طور دیگر گفته‌اند که در عبارت ذیل آمده است.

عبارت «عمدة القاری» در باره مسح پا

در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری» (ج ۱، ص ۶۵۷) چنین آمده است: در وظیفه مسح یا شستن پاها، چهار مذهب وجود دارد، اول: مذهب ائمه چهارگانه اهل سنت که گفته‌اند: وظیفه شستن است، دوم: مذهب شیعه امامیه که گفته‌اند وظیفه مسح است، سوم: مذهب حسن بصری و محمد بن جریر طبری و ابوعلی جبائی که گفته‌اند: وظیفه تخییر بین شستن و مسح است، چهارم: مذهب اهل ظاهر که گفته‌اند: وظیفه جمع بین شستن و مسح است.

در عمدة القاری، بعد از این، روایاتی نقل کرده است مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ پاها را می‌شست، و روایاتی نیز نقل کرده است مبنی بر اینکه آن حضرت پاها را مسح می‌کرد.

مثل روایت جابر بن انصاری و عمر و اوس بن اوس و ابن عباس و عثمان، [سپس از رفاعه بن رافع] روایت کرده است که: «غَسَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ پیامبر ﷺ صورت و

۱. الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۳؛ صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

۲. الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، مبحث بیان عدد السنن و غیرها...، ص ۶۵؛ و صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

دستهایش را تا آرنج شست و سر و پاهایش را مسح کرد.
 [بعد از نقل این روایت گفته است:] ابوعلی طوسی و ترمذی و ابوبکر بزاز
 این روایت را نیکو شمرده‌اند و حافظ بن حبان و ابن حزم آن را صحیح دانسته‌اند.^۱
 همچنین ابن جریر طبری در تفسیرش (ج ۱، ص ۵۹) گفته است:
 «الْصَّوَابُ عِنْدَنَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ الرَّجُلَيْنِ بِالْمَاءِ فِي الْوُضُوءِ كَمَا
 أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ الْوُجْهِ بِالتُّرَابِ فِي التَّيَمُّمِ».
 صحیح در نزد ما این است که خدا امر کرده است پاها را در وضو مسح کنند
 همانگونه که امر کرده است در تیمم صورت را با خاک مسح کنند.^۲

نماز در سه وقت یا پنج وقت؟

پرسش ۲: چرا ما شیعیان نمازهای یومیه را در سه وقت می‌خوانیم ولی اهل
 تسنن در پنج وقت می‌خوانند؟

پاسخ: در فقه اهل بیت علیهم‌السلام برای نمازهای واجب یومیه، پنج وقت فضیلت
 وجود دارد و در عین حال برای درک فضیلت اوقات نماز لازم نیست بین نماز
 ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء فاصله انداخت، بلکه هر چه به اول وقت
 نزدیکتر خوانده شود بهتر و ثواب بیشتری دارد، و خلاصه مشهور و مستفاد از
 روایات اهل بیت علیهم‌السلام این است که وقتی ظهر شد وقت فضیلت نماز ظهر و عصر
 (وقت فضیلت هر دو) داخل می‌شود، منتهی وقت فضیلت نماز ظهر ممتد است
 تا موقعی که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود و وقت فضیلت نماز
 عصر ممتد است تا سایه شاخص به اندازه دو برابر شاخص شود، همچنین،
 وقتی که مغرب شود، وقت فضیلت نماز مغرب و عشاء داخل می‌شود، وقت

۱. الحدائق الناضرة، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. همان.

فضیلت نماز مغرب تا موقعی است که سرخی طرف مغرب تمام شود، وقت فضیلت نماز عشا ممتد است تا یک سوم از شب.

وقت فضیلت نماز صبح از اول صبح صادق است تا موقعی که هوا روشن شود. بنابراین چنانچه نماز ظهر را اول وقت بخوانیم و بلافاصله نماز عصر را بخوانیم (همان گونه که در نماز جماعت شیعیان مرسوم است) هر دو نماز در وقت فضیلت واقع شده و هر چه به اول وقت نزدیکتر خوانده شود ثواب بیشتری دارد، همچنین در صورتی که بعد از نماز مغرب، بلافاصله نماز عشاء خوانده شود، در وقت فضیلت خوانده شده و ثواب بیشتری دارد، البته اگر نافله‌ها خوانده شود و پس از آن نماز عصر و عشا را بخوانیم بهتر است.^۱

ولی اکثر اهل تسنن گفته‌اند: کسی که مسافر نیست واجب است نمازها را در پنج وقت بخواند و حکم به وجوب فاصله انداختن نموده‌اند، و حال اینکه پیامبر اکرم ﷺ در مواردی نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را نیز با هم و پشت سر هم خوانده‌اند و [علاوه بر روایات شیعه] طبق روایاتی که در صحیح مسلم^۲ و بخاری^۳ آمده و مفتی پیشین عربستان نیز به آنها اشاره کرده است^۴ (البته به گفته ابن عباس که راوی روایات آنهاست) منظور رسول الله ﷺ از با هم

۱. به «العروة الوثقی» (فصل: فی اوقات الیومیة و نوافلها) و (اوقات الیومیة، م ۸ و ۹) و (اوقات الرواتب، م ۱۳، الحادی عشر) مراجعه شود.

ضمناً، فضیلت نماز اول وقت و اهمیت آن را در کتاب «آداب الأعمال» نوشته‌ام و مؤمنان سعی کنند فضیلت نماز اول وقت را از دست ندهند.

۲. باب الجمع بین الصلوتین، ح ۷۰۵، ص ۳۱۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب المواقی، باب تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳ و باب الوقت المغرب، ح ۵۶۲ و ابواب التطوع باب ۳۰، ح ۱۱۷۴.

۴. تحفة الاخوان بأجوبة مهمة تتعلق بأركان الاسلام، تألیف. عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، مفتی عام المملكة العربية السعودية، ص ۱۲۴.

خواندن نمازها این بوده که مسلمانان در زحمت و مضیقه و مشقت قرار نگیرند. در صحیح مسلم یک باب تحت عنوان «باب: الجمع بین الصلاتین فی الحضر» مطرح است، و مسلم در این باب شش روایت، مربوط به جمع بین نمازها در حضر نقل کرده است، یکی از آن روایات این است:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَمَعَ فِي الْمَدِينَةِ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ وَلَا سَفَرٍ. (قَالَ الرَّائِي) «قُلْتُ: لِابْنِ عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِهِ».

از ابن عباس روایت است که: «رسول الله ﷺ در مدینه نماز ظهر و عصر را با هم خواند و نماز مغرب و عشا را با هم خواند و این در حالی بود که نه ترسی وجود داشت و نه باران می آمد و نه مسافر بود.» راوی گوید: از ابن عباس سؤال کردند چرا رسول الله ﷺ نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خواند؟ ابن عباس گفت: رسول الله ﷺ خواست احدی از امتش در زحمت و مشقت قرار نگیرد. و در یک روایت است که ابن عباس گفت: «كُنَّا نَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ «ما در عهد پیامبر ﷺ بین دو نماز جمع می کردیم.»^۱

مؤلف: این تعبیر ابن عباس گویای این است که جمع بین نمازها متعارف و استمرار داشته است (لفظ: كُنَّا) و این همان شیوه شیعیان است. برخی از بزرگان اهل سنت هم این مسأله را پذیرفته و کتاب مستقلی در این زمینه نوشته اند.^۲

اذان قبل از طلوع فجر

پرسش ۳: چرا ما «شیعیان» قبل از طلوع فجر اذان نمی گوییم ولی اهل تسنن

۱. صحیح مسلم: باب ۶، صلاة المسافرين، ص ۳۱۴، ح ۷۰۵.

۲. مانند: کتاب ازالة الحظر عن جمع بین الصلواتین فی الحضر، تألیف غمادی و قره العین فی الجمع بین الصلواتین تألیف شاکر التیمی.

حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می‌گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می‌گویند؟

پاسخ: همانگونه که در پاسخ پرسش ۱ اشاره شد، در فقه شیعه همه عبادات و مقدار و چگونگی آنها برگرفته از قرآن کریم و از دستور و عمل رسول الله ﷺ است که توسط اهل بیت معصوم آن حضرت ﷺ به دست فقهای عظام رسیده است و به عبارت دیگر، عبادات توقیفی است^۱ و منوط به جعل و تعیین از ناحیه شارع مقدس اسلام است و هیچ کس نمی‌تواند از پیش خود و از روی سلیقه و دلخواه، عملی را به عنوان عبادت اختراع و پیشنهاد کند. و در فقه شیعه ثابت نشده که رسول الله ﷺ و یا ائمه ﷺ دستور گفتن اذان قبل از طلوع فجر را داده باشند لذا ما گفتن آن را بدعت و حرام می‌دانیم ولی اهل تسنن طبق روایتی که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند، اذان قبل از طلوع فجر را مشروع می‌دانند، و آن چنین است: عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود:

«لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدُكُمْ أَذَانَ بِلَالٍ مِنْ سُحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ لِيَرْجِعَ قَائِمُكُمْ وَلِيُنَبِّئَهُ نَائِمُكُمْ»

اذان و ندای بلال شما را از خوردن سحری باز ندارد، چونکه او اذان می‌گوید [یا ندا می‌دهد] تا نماز شب‌خوان برخیزد و خواب مانده بیدار شود.^۲

۱. توقیفی است، یعنی حدود و صورت و کیفیت آن از طرف شارع مقدس اسلام معین شده و تخلف از آن جایز نیست، مانند نماز که تمام جزئیات و شرایط و موانع آن معین شده و کسی حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند.

۲. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱ و صلاة المؤمن، تألیف: سعید بن علی بن وهف القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۹ و الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، شروط الأذان، ص ۳۱۴ و صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب بیان ان الدخول فی الصوم يحصل بطلوع الفجر، رقم: ۱۰۹۳، و صلاة المؤمن...

یادآوری: این روایت اذان قبل از فجر را مخصوص مسجد ندانسته و مطلق است و ظاهراً مربوط به ماه مبارک رمضان بوده است، ولی در مکه معظمه و مدینه منوره در طول سال و آن هم فقط در مسجدالحرام و مسجدالنبی حدود یک ساعت قبل از طلوع فجر گفته می‌شود.

شهادت به ولایت در اذان و اقامه

پرسش ۴: چرا ما «شیعیان» در اذان و اقامه بعد از «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ وَلِيَّ اللَّهِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن نمی‌گویند و به ما هم اعتراض می‌کنند و سؤال می‌کنند که «علی ولی الله» (علی علیه السلام ولی خدا است) یعنی چه؟ مگر خدا ولی دارد؟

پاسخ: در فقه شیعه روایاتی وجود دارد مبنی بر این که هرگاه شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد ﷺ دادید، شهادت به ولایت حضرت علی علیه السلام نیز بدهید و از مجموع روایات استفاده می‌شود که شهادت و اقرار به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا و ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام از یکدیگر جدا نمی‌باشند و بین آنها تلازم وجود دارد و غیر قابل انفکاک است، و این که در خصوص روایات اذان و اقامه به آن تصریح نشده و متعرض آن نشده‌اند ظاهراً از جهت وجود مانع بوده است، نه از جهت عدم مقتضی.

در هر حال، شهادت به ولایت از شعارهای بارز شیعه بوده و از قدیم شیعه اثنی عشری را با این شعار می‌شناخته‌اند.

لیکن همان گونه که در توضیح المسائل مراجع آمده است، شهادت به ولایت حضرت امیر علیه السلام به عنوان جزء اذان و اقامه گفته نمی‌شود و شیعه آن را به قصد جزئیت نمی‌گوید بلکه در هر یک از اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت، یک بار به قصد تیمن و تبرک، شهادت به ولایت نیز می‌دهد و می‌گوید «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ» و معنای آن این است که علی علیه السلام از طرف خدا بر مردم امامت و ولایت دارد، همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله از طرف خدا بر مردم رسالت دارد.^۱ ولی اهل تسنن با اصل امامت و ولایت آن حضرت مخالفت کرده و همچنان بر مخالفت خود اصرار می ورزند و هرگز حاضر نیستند «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَوَلِيُّ اللَّهِ» را به زبان بیاورند بلکه عده‌ای از آنان از گفتن این جمله و هر کلام دیگری که دال بر فضیلت حضرت امیر علیه السلام باشد ابا دارند و سعی می کنند به هیچ وجه نام مقدس حضرت امیر علیه السلام را نیاورند حتی در مواردی که «علی» به عنوان صفت خدای سبحان مطرح است و در قرآن مجید هم آمده است: «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۲، که شیعه در پایان تلاوت قرآن می گوید: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» آنها از گفتن لفظ «علی» امتناع کرده و می گویند: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ».

یک اذان کامل در مسجد النبی

یکی از علمای بزرگ ایران، در مسجد النبی روی سجاده نشسته بود و بعد از نماز جماعت اهل تسنن به مؤذنش فرموده بود مانند ایران اذان بگو تا نماز بخوانیم؛ در حالی که عده‌ای از دوستان ایشان هم پشت سر او برای نماز نشسته بودند. مؤذن اذان را شروع و با صدای بلند می گوید: «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ» مأمورین او را دستگیر می کنند که ببرند، آن عالم عظیم الشأن اشاره می کند که من گفتم بگوید، او را رها کنید، مأمورین می گویند چرا این جمله را گفتید؟ فرموده بود به رئیس و بزرگتان بگویید بیاید تا جوابش را بدهم. بزرگشان می آید و اعتراض می کند، در جواب او می فرماید:

۱. راجع به شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به کتاب «چهارده معصوم علیهم السلام»، ص ۳۱۶ که اخیراً به چاپ رسیده مراجعه شود.

۲. سوره بقره / ۲۵۵

ما «شیعیان» فقه مستقل داریم و طبق فقه خود عمل می‌کنیم و در فقه ما است که هر گاه شهادت به رسالت حضرت محمد ﷺ دادید بولایت و امامت حضرت علی ﷺ تیمناً و تبرکاً نیز شهادت دهید و ما طبق فقه خود عمل کردیم شما نیز در اذانه‌ای خود بعد از شهادت به رسالت محمد ﷺ بگویید «أشهد أن فلان یا فلان کذا»!

آن مسئول با شنیدن این جواب خنده‌اش گرفته بود و به مأمورین گفته بود متعرض اینها نشوید و رفته بودند.

یک مناظره

در مسجد النبی یک نفر از اهل تسنن مصر به اینجانب گفت: آیا شما «شیعیان» می‌گویید «علی ولی الله» (علی ولی خداست)؟ گفتم: بلی، مگر چه اشکالی دارد؟ گفت: مگر خدا ولی می‌خواهد؟ گفتم: مگر شما نمی‌گویید: «محمد رسول الله ﷺ»؟ (محمد رسول خدا است) در فکر فرو رفت و گفت: بلی می‌گوییم، گفتم: مگر خدا رسول می‌خواهد؟ گفت: معنای آن این است که «محمد ﷺ از طرف خدا رسالت [بر مردم] دارد» گفتم: معنای «علی ولی الله» نیز این است که «علی ﷺ از طرف خدا ولایت و امامت [بر مردم] دارد» بعد به او گفتم: نظیر این عبارت در کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری» است که عمر بن خطاب به علی بن ابی طالب ﷺ و عباس عموی رسول الله ﷺ گفت: من ولی ابوبکر هستم، «فَكُنْتُ أَنَا وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ»^۱ و معلوم است که ابوبکر مرده بود و ولی نمی‌خواست، پس معنای گفته عمر این است که من از طرف ابوبکر ولایت بر مردم دارم، سپس به او گفتم: البته باید از عمر و ابوبکر سؤال

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ص ۵۱۳، ذیل ح ۳۰۹۴ (در عین حال جهت روشن شدن معنای این جمله می‌توان به شرح بخاری مراجعه کرد).

شود که مگر اختیار مردم با آنها بود که برای آنان ولی تعیین کنند؟ ابوبکر چگونه می توانست برای مردم تصمیم گیری و برای مسلمانان، ولی تعیین کند؟

در هر حال شیعیان معتقد هستند که علی علیه السلام از طرف خدا و توسط رسول الله صلی الله علیه و آله برای امامت و ولایت و رهبری مردم تعیین شده است، لذا می گویند «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» و در مقابل، شما اهل تسنن طبق گفته خود عمر، باید بگویید «اشهد ان عمر ولی ابوبکر» و نباید بگویید عمر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است و الا عمر را تکذیب کرده اید، لبخندی زد و چون این مطلب را از «صحیح بخاری» نقل کردم و نمی توانست انکار کند. اندکی سکوت کرد و گفت: شما به چه دلیل می گویند علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خدا بر مردم ولایت دارد؟

گفتم: ادله این امر - عقلاً و نقلاً - فراوان است و از باب نمونه یکی از ادله آن این آیه شریفه است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

تنها ولی و سرپرست شما، خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

در تفاسیر شیعه و عده زیادی از اهل تسنن آمده است که مراد از ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ در این آیه مبارکه علی بن ابی طالب علیه السلام است و تصریح نموده اند که علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و این آیه شریفه در شأن او نازل شد.^۲

و شما می توانید به «الغدیر» مرحوم علامه امینی، یا به کتاب «المراجعات»

۱. سورة مائده / ۵.

۲. به تفسیر در المنثور و احکام القرآن جصاص و تفسیر بیضاوی و تفسیر طبری و غیر اینها در ضمن تفسیر این آیه مبارکه مراجعه شود.

مراجعه کنید و یا به تفاسیر خودتان در ذیل آیه مزبور مراجعه و تحقیق کنید، سپس اضافه کردم: علاوه بر این آیه، ادله زیادی بر ولایت و امامت علی علیه السلام موجود است و یکی از آنها داستان غدیر خم است که در «الغدیر» بیان شده است.

پیدایش «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»

پرسش ۵: چرا ما در اذان صبح «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» نمی‌گوییم ولی اهل تسنن می‌گویند؟

پاسخ: اذانی که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می‌شد، قطعاً مشتمل بر این جمله نبوده است و اگر چنین بود، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل بیت و نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت بودند، آن را بیان می‌کردند. و بر حسب حدیث «ثقلین»، پس از کتاب خدا - در مواردی که چیزی در کتاب خدا بیان نشده - باید سنت و عمل عترت علیهم السلام الگوی مسلمانان باشد، و عبادات و اجزاء و شرایط آنها را از طریق روایات اهل بیت علیهم السلام به دست آورد. و در فقه شیعه که برگرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام است، این جمله وجود ندارد لذا گفتن آن به قصد جزء اذان جایز نیست و بدعت است. ولی اهل تسنن این جمله را در اذان صبح می‌گویند، و طبق نقل «مالک بن انس»، در زمان حکومت عمر بن خطاب روزی مؤذن برای نماز صبح نزد عمر آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؛ (نماز بهتر از خواب است). عمر بیدار شد و گفت: این جمله را در اذان صبح قرار دهید.^۱ و در کتاب «الاذان» تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ آمده است که این جمله را عمر بن الخطاب و پسرش عبدالله به اذان اضافه کردند.^۲

۱. الموطأ، تألیف مالک بن انس، فقیه مدینه، متوفای ۱۷۹ هـ. ق، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی النداء للصلاة، ح ۸.

۲. به کتاب الاذان، تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ مراجعه شود.

و این در حالی است که خود اهل تسنن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».^۱

پرهیزید از امور حادث شده [که سابقه دینی نداشته و از دین نبوده است] همانا هر چیز تازه و اختراع شده [که به دلخواه و طبق سلیقه افراد بوجود آید] بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است. بنابراین:

آیا اضافه کردن این جمله به اذان از امور محدثه نیست؟ بدعت و ضلالت نیست؟ یا در این روایت، بدعت عمر بن خطاب استثنای شده است؟ بعلاوه، این جمله با جمله‌های دیگر اذان هماهنگی ندارد و روشن است که از اذان نماز بیگانه و اجنبی است.

لازم به یادآوری است که «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که از معتبرترین کتابهای آنها است در روایات اذان این جمله را نقل نکرده‌اند.^۲

مذاهب اربعه اتفاق دارند که این جمله در اذان صحیح مستحب است.^۳

حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ در اذان و اقامه

پرسش ۶: چرا ما در اذان و اقامه «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن این جمله را اصلاً نمی‌گویند؟

پاسخ: از پاسخ سؤال قبل روشن شد که شیعه تابع سنت و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. شیعه کیفیت عبادات را از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و از طریق اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته و به صورتی که آنها فرموده‌اند عمل می‌کند و آنها

۱. فتاوی مهمه لعموم الامة... عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

۲. به صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب صفة الأذان، ح ۳۷۹ و به صحیح بخاری، کتاب الأذان مراجعه شود.

۳. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، الفاظ الاذان، ص ۳۱۲.

فرموده‌اند: در اذان واقامه دو مرتبه بگویید «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» یعنی بشتاب برای بهترین عمل که نماز است.

اهل تسنن نیز روایاتی نقل کرده‌اند که در زمان رسول خدا ﷺ «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان واقامه گفته می‌شده است و در کتاب «معجم فقه السلف عترة و صحابة و تابعين» از پسر عمر بن خطاب و ابی امامة نقل کرده است که «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را در اذان می‌گفتند و ابن حزم گفته است: این روایت صحیح است و آن را بی‌هقی نقل کرده است.^۱ ولی دیگران مدعی هستند که آن روایات ضعیف است^۲ لذا این جمله را نمی‌گویند.

چرت زدن را مبطل وضو نمی‌دانند

پرسش ۷: گاهی اهل تسنن، قبل از نماز، در حالی که نشسته‌اند، چرت می‌زنند، وقتی نماز بر پا می‌شود بدون تجدید وضو مشغول نماز می‌شوند، آیا چرت زدن و خواب را مبطل وضو نمی‌دانند؟

پاسخ: در فقه شیعه، خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، مبطل وضو است، هر چند انسان بطور کامل خواب نرفته باشد، ولی در فقه اهل تسنن، خواب در صورتی که کامل باشد، یعنی تمام وجود انسان را فرا بگیرد، مبطل وضو است.^۳ اما چرت زدن که خواب کامل نیست، به نظر آنها موجب بطلان وضو نمی‌شود، لذا تجدید وضو نمی‌کنند.

۱. معجم فقه السلف، تألیف محمد المنتصر الکتانی، ج ۲، ص ۹۲.

۲. کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۵۴-۶۰.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، نواقض الوضوء، ص ۵۱ «فاما النوم فينقض المستغرق منه على

الصحيح».

پلیس و ادار به بستن مغازه‌ها می‌کند

پرسش ۸: چرا وقتی اذان گفته می‌شود، پلیس آنها در خیابانها مردم را وادار به بستن مغازه‌ها و رفتن به مسجد می‌کنند و حال اینکه ما «شیعیان» چنین نیستیم؟

پاسخ: طبق مذهب عده‌ای از آنها، بر مردها واجب است نمازهای پنجگانه را به جماعت بخوانند.

حنبلیه‌ها گفته‌اند:

بر مرد، چه حاضر باشد، چه مسافر، واجب است نمازهای پنج وقت را به جماعت بخواند.^۱

«القحطانی»، شاگرد (بن باز)، در کتاب «صلاة المؤمن» (ج ۱، صلاة الجماعة، ص ۴۱۰) گفته است:

حضور در جماعت بر مردها، در نمازهای پنجگانه واجب عینی است.

و ادله بسیاری بر وجوب عینی بودن آن اقامه کرده است و از بن باز - مفتی پیشین عربستان - نیز همین نظر را نقل نموده است، ولی در «الفقه علی المذاهب الاربعة»^۲ (کتاب الصلاة)، آمده است که:

حنبلیه‌ها حضور در جماعت را واجب عینی می‌دانند اما سایر مذاهب با آنها مخالفت نموده و ادله آنها را رد کرده‌اند.

بنابراین اینکه مأمورین آنها مردم را وادار به بستن مغازه‌ها و رفتن به مسجد می‌کنند به لحاظ این است که عده‌ای از آنها نماز جماعت را بر مردها واجب می‌دانند و به اصطلاح امر به معروف می‌کنند.^۳

۱. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، مباحث الامامة فی الصلاة، حکم الامامة فی الصلوات الخمس و دلیله.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، نواقض الوضوء، ص ۵۱ «فاما النوم فینقض المستغرق منه علی الصحيح».

۳. راجع به نماز اول وقت و فضیلت نماز جماعت در کتاب «آداب الأعمال» بحث کرده و روایات مربوط به آن را نقل کرده‌ام و در هر حال بر مؤمنان است که از شرکت در نماز جماعت غفلت نکنند.

چرا بعد از اذان مقداری صبر می‌کنند؟

پرسش ۹: چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می‌شود شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می‌خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می‌گویند مقداری صبر می‌کنند، بعد از آن اقامه می‌گویند و نماز می‌خوانند، آیا آن وقت که اذان می‌گویند وقت شرعی نشده است یا علت دیگری دارد؟

پاسخ: صبر کردن آنان بعد از اذان برای خواندن نماز نافله و جمع شدن نمازگزاران است و شیعیان نیز در مواردی که نافله‌ها را می‌خوانند اول نافله می‌خوانند و بعد از گذشت مقداری از اول وقت، نماز واجب را می‌خوانند. به هر حال اهل تسنن نسبت به اوقات شرعی دقت و مواظبت کافی را انجام می‌دهند. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند آیا به اذان آنها اعتماد کنیم؟ حضرت فرمودند: بلی آنها نسبت به اوقات شدیداً مواظبت دارند (فَانَّهُمْ أَشَدُّ شَيْءٍ مُّوَاطَّئَةً عَلَيَّ الْوَقْتِ)^۱.

بنابراین همین که اذان صبح یا ظهر را گفتند وقت شرعی شده و ما می‌توانیم نماز صبح و ظهر را بخوانیم و برای روزه هنگام شروع اذان صبح آنها نباید چیزی بخوریم، بلی نسبت به مغرب بین شیعه و آنها اختلاف وجود دارد. وقت نماز مغرب و افطار به نظر آنها غروب آفتاب است، لذا به محض اینکه آفتاب غروب می‌کند اذان می‌گویند و افطار می‌کنند اما نظر مشهور فقهای شیعه براین است که مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد. به این لحاظ، وقتی آنها اذان مغرب را می‌گویند طبق نظر مشهور فقها و مراجع تقلید، ما شیعیان نمی‌توانیم نماز مغرب را بخوانیم یا افطار کنیم بلکه باید حدود دوازده دقیقه صبر کنیم و در هر حال باید

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۷۸، ب ۳، ابواب الاذان والاقامة، ح ۱.

مطمئن شویم که وقت نماز و افطار شده است.

ایستادن در یک صف و وجوب جماعت به نظر آنها

پرسش ۱۰: چرا ما «شیعیان» اگر با وجود جا در صفهای جلو، در صف بعد بایستیم یا مستقل و تنها بایستیم اهل تسنن اعتراض می‌کنند و گاهی مأموران آنها ممانعت می‌نمایند، و خود آنها همیشه در کنار افراد دیگر و با هم می‌ایستند و تنها نمی‌ایستند؟

پاسخ: اولاً: در فقه شیعه ثابت و حتمی است که اگر در صفهای جماعت جا باشد تنها ایستادن مکروه و موجب کم شدن ثواب نماز است همچنین مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه‌های آنان ردیف یکدیگر باشد و اهل سنت برخی از این امور را واجب می‌شمارند و رعایت می‌کنند لذا به نظر برخی از آنها اگر کسی تنها بایستد و داخل صف قرار نگیرد نمازش باطل است.

ثانیاً: باید توجه داشت که عقیده و نظر حنبلی‌ها این است که بر مردها واجب است نمازهای یومیه را در مساجد به جماعت بخوانند و گفته‌اند کسی که بدون عذر - مانند بیماری یا بارندگی - از شرکت در جماعت خودداری کند مستحق عقوبت است^۱. (بطوری که نقل شده، معمولاً وهابیها خود را حنبلی می‌دانند). لذا چنانچه کسی در جماعت آنها تنها بایستد شبیه در عدم شرکت در نماز جماعت می‌شود و جایز نمی‌دانند.

بنابر آنچه بیان شد، بر مؤمنین است که آداب نماز را رعایت کنند و از عملی که

۱. تحفة الاخوان، ص ۹۶ و الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۴۰۵ حکم الإمامة فی الصلوات الخمس و دلیله.

موجب کم شدن ثواب نماز و موجب وهن مذهب و نشانه جهل شیعه به مسائل و آداب شرعی است پرهیز کنند و با وجود جای خالی در صف‌های جلو صف جدا تشکیل ندهند و تنها هم نایستند.

شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند

از آنچه نقل کردیم معلوم شد که حنبلی‌ها و وهابیون که معمولاً خود را حنبلی می‌دانند شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند و به علاوه نسبت به آداب آن اهتمام خاصی دارند و شرکت نکردن در جماعت از روی استخفاف و بی‌اعتنائی را از گناهان کبیره می‌دانند لذا بر شیعیان و زوّار محترم است که سعی کنند برای نماز اول وقت در مساجد خصوصاً مسجد الحرام - که نماز در آن معادل یک میلیون نماز است - و یا مسجد النبی - که نماز در آن معادل ده هزار نماز است^۱ - حاضر شوند، و وقتی اذان گفته می‌شود و همه مردم به سمت مسجد حرکت می‌کنند آنها هم به مسجد بروند و در خیابان و بازار رفت و آمد یا توقف نکنند یا از مسجد خارج نشوند و اگر به هر جهتی نمی‌خواهند در جماعت شرکت کنند لااقل در هتل و مسکن و دور از دید آنها بمانند.

چرا «بسم الله» نمی‌گویند

پرسش ۱۱: چرا ما «شیعیان» در نمازها در ابتدای حمد و سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن و امام جماعت آنها یا اصلاً نمی‌گویند و یا برخی از آنها که می‌گویند آهسته می‌گویند؟

پاسخ: بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، بعضی از آنها با شیعه امامیه هم

۱. به عروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة مسأله ۴، مراجعه شود.

قول و هم عقیده هستند و بسم الله را جزء سورة حمد می‌دانند^۱ ولی بعضی از آنها گفته‌اند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سورة نیست - مگر در سورة نمل - لذا آن را نمی‌گویند یا آهسته و به عنوان مستحب بودن، می‌گویند و مالکی ها قائل هستند که در نماز واجب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را اصلاً نباید بگویند، نه بلند و نه آهسته^۲. و از بعضی کتابها نقل شده که مالکی ها گفتن بسم الله الرحمن الرحيم را در نمازهای واجب مطلقاً مکروه می‌دانند.

نتیجه اینکه: بین اهل تسنن و مذاهب اربعه آنان اختلاف وجود دارد، مالکی ها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در نماز نمی‌گویند، حنفی ها یا نمی‌گویند یا آهسته می‌گویند، شافعی ها بلند می‌گویند، حنبلی ها بلند نمی‌گویند.^۳

۱. به کتاب: المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ذیل تفسیر سورة حمد مراجعه شود.

۲. همان.

۳. صحیح مسلم، از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان، نماز خواندم پس آنان «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹).

همچنین از او نقل کرده که گفت پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم و آنان در اول سورة حمد «بسم الله الرحمن الرحيم» نخواندند، در آخر آن هم نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹)

و بن باز، مفتی معروف عربستان، گفته است: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه ای مستقل است و جزء سورة حمد و دیگر سوره ها نیست، به جز سورة نمل، و گفته است: خداوند «بسم الله الرحمن الرحيم» را نازل کرد تا بین سوره ها فاصله باشد. (صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۹۴، باب صفة الصلاة).

ضمناً در همین صحیح مسلم، بعد از نقل روایات فوق بابی باز کرده تحت عنوان:

باب ۱۴ - حجة من قال: البسملة آية من اول كل سورة سوى براءة.

و در این باب از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ

بنابراین چنانچه ما در جماعت آنها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بگوییم بر خلاف تقیه عمل نکرده و با اعتراض آنها مواجه نمی‌شویم.

چرا دست بسته نماز می‌خوانند؟

پرسش ۱۲: چرا شیعه با دست باز نماز می‌خواند ولی اهل تسنن دستها را روی هم می‌گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه دوازده امامی، دست روی دست گذاشتن در حال نماز، اگر به قصد خضوع و ادب و تعظیم برای خدا باشد، بدعت است و جایز نمی‌باشد و اهل بیت (علیهم‌السلام) از آن نهی کرده و فرموده‌اند: «وَلَا تُكْفِّرُ فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ»؛ «دست روی دست نگذار؛ زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهد»^۱.

→ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهی است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت امتم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از امتم از آن باز گرفته می‌شود (منع می‌شود). پس می‌گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تدری ما أَخَذْتُ بَعْدَكَ] (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰)

مؤلف: همان گونه که ملاحظه می‌کنید، این روایت صریح در آن است که «بِسْمِ اللَّهِ» جزء سوره است و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن را در ابتدا قرائت فرموده است.

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی‌کنند که بعد از رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) صحبت می‌کنیم می‌گویید آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً! اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می‌شوند؟ وجه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

۱. وسائل، باب ۱۵ ابواب قواطع الصلاة، ح ۳.

و خلاصه آنچه مسلم و قطعی و مورد اتفاق همه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) است، این است که نماز با دست باز صحیح و بدون شبهه و اشکال است، اما نماز با دست روی دست گذاشتن - به طوری که اهل سنت انجام می دهند - محل خلاف است و خالی از شبهه بدعت و حرام بودن و موجب باطل شدن نماز نیست، لذا - از باب احتیاط هم که باشد - لازم است نماز با دست باز خوانده شود.^۱

در عین حال، اکثر اهل تسنن، این عمل را مستحب دانسته و استناد کرده اند به یک روایت که در صحیح بخاری^۲ و صحیح مسلم^۳ آمده است و در این روایت هم نیامده که پیامبر ﷺ چنین دستوری داده است، بلکه در آن آمده که: «به مردم امر می شد که در نماز دست راست را روی ذراع دست چپ بگذارند» لذا سنیهای مالکی که پیرو مذهب «مالک» هستند، آن را قبول نکرده و مثل شیعه، با دست باز نماز می خوانند.^۴

۱. جناب مستطاب آیه الله آقای سید محمد رضا سیستانی، فرزند حضرت آیه الله العظمی آقای سیستانی مدظله، در کتابشان به نام: «بحوث فقهیه» این مسأله را مطرح و به طور کامل بررسی کرده و روایات و اقوال شیعه و سنی و منشأ پیدایش آن را تبیین فرموده و روشن ساخته اند که احدی از مسلمانان قائل به وجوب آن نشده است و حتی در استحباب یا عدم استحباب هم، بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، اکثر آنها آن را مستحب دانسته اند، و از گروهی دو قول نقل شده، و برخی هم گفته اند: چون از جانب پیامبر ﷺ به آن امر نشده، مشروع نیست و بدعت است.

امامیه آن را بدعت و حرام دانسته اند و تنها به ابن جنید و ابی الصلاح حلبی و محقق حلی در معتبر، نسبت داده شده که قائل به کراهت شده اند و محدث کاشانی و صاحب حدائق و سبزواری در کفایه این قول را اختیار کرده اند. (بحوث فقهیه، صفحه ۴۸۵ تا ۵۱۹)

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۲۰، باب ۸۷، ۷۴۰، وضع الیمنی علی الیسری فی الصلاة: «عن ابی حازم عن سهل ابن سعد قال: کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل یدیه الیمنی علی ذراعیه الیسری فی الصلاة، قال ابو حازم: لا اعلمه الا ینمی ذلک الی النبی ﷺ و قال اسماعیل: ینمی ذلک و لم یقل ینمی». در صحیح مسلم نیز مشابه این روایت در «کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، حدیث ۴۰۱» آمده است.

۳. در صحیح مسلم نیز مشابه روایت پیشین در «کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، حدیث ۴۰۱» آمده است.

۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، همان، ص ۲۳۱.

ضمناً: اهل سنتی که آن را مستحب می‌دانند، در کیفیت آن اختلاف دارند، برخی تنها در حال قرائت دست راست را روی دست چپ می‌گذارند، برخی بعد از رکوع هم چنین می‌کنند، برخی دستها را روی سینه، برخی روی شکم، و برخی زیر شکم می‌گذارند.^۱ و خلاصه با هم اختلاف شدید دارند که در مسجدالحرام و مسجدالنبی اختلافشان مشهود است. و بعضی از آنان گفته‌اند: دست به سینه گذاشتن در غیر نماز و برای غیر خدا جایز نیست.^۲

چرا بعد از حمد «آمین» می‌گویند

پرسش ۱۳: چرا شیعیان بعد از تمام شدن سوره حمد «آمین» نمی‌گویند و اهل تسنن می‌گویند؟

پاسخ: احکام اسلام توقیفی است، یعنی باید به همان کیفیتی که شارع مقدس دستور داده است انجام داد و جایز نیست چیزی کم و زیاد کرد. و یقیناً پیامبر ﷺ در نمازش «آمین» نگفته است، چون اگر گفته بود عترت آن حضرت که اهل بیت و نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا ﷺ بودند، آن را بیان می‌کردند، و همان گونه که قبلاً گفته‌ایم، در مواردی که در کتاب خدا، جزء یا شرطی برای عبادت بیان نشده، بر حسب حدیث «ثقلین» باید به سراغ عترت و روایات آن بزرگواران رفت، و گفتن «آمین» از این قبیل است و اهل بیت از گفتن آن نهی فرموده‌اند.

توضیح اینک: سوره حمد هرچند مشتمل بر دعا است ولی همه مسلمانان مکلفند آن را به عنوان قرآن و به قصد حکایت کلام خدا بخوانند نه به قصد دعا و

۱. تحفة الاخوان بن باز، ص ۸۲، سؤال ۲۵.

ولی در الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، «وضع الید الیمنی علی الیسری» اقوال را بگونه دیگر نقل کرده است.

۲. کتاب: فضل المدینة، تألیف عبدالمحسن بن حمد العباد، ص ۴۳.

نباید بعد از حمد آمین بگویند. زیرا شیعه و سنی بالاتفاق نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم فرمود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» و «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^۱ نماز بدون فاتحه‌الکتاب نماز نیست و کسی که فاتحه‌الکتاب را نخواند برایش نماز نیست. علاوه بر این، در روایت معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَقَرَأَ الْحَمْدَ وَفَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهَا فَقُلْ أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَا تَقُلْ آمِينَ.»^۲

«هرگاه پشت سر امام جماعت نماز می‌خوانی و او سوره حمد را خواند بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «آمین» نگو.»

لذا در فقه شیعه آمین جزء نماز نیست و گفتن آن بعد از حمد به قصد جزئیت بدعت و بنابر مشهور موجب بطلان نماز است، البته چنانچه از روی سهو یا از جهت تقیه یا به خاطر جهل به مسأله آمین بگویند یا در جای دیگر نماز - مثلاً در قنوت - بگویند نماز باطل نمی‌شود.^۳

اهل سنت نیز به مقتضای همان روایت که قبلاً ذکر شد قبول دارند که سوره حمد به عنوان فاتحه‌الکتاب و قرآن خوانده می‌شود الا این که روایتی از ابوهریره نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه پیامبر اکرم فرمود وقتی امام جماعت آمین گفت شما هم آمین بگویید.^۴ و اینکه آمین می‌گویند - نه به خاطر این است که سوره حمد

۱. وسائل الشیعة، باب ۲، ابواب القراءة فی الصلاة و باب ۲۸ همان، و صحیح بخاری، باب وجوب القراءة فی الصلوات و صحیح مسلم، ص ۲۰۲، باب وجوب قراءة الفاتحة فی کل رکعة.

۲. وسائل الشیعة، باب ۱۷ من ابواب القراءة فی الصلاة، ح ۱.

۳. العروة الوثقی، فصل فی مبطلات الصلاة، العاشر، قول آمین متعمداً.

۴. صحیح بخاری، کتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰ و تفسیر ابن کثیر، ضمن تفسیر سوره حمد.

۵. عن ابی هريرة: إنَّ النبی ﷺ قال: إذا أَمَّنَ الإمام فَأَمَّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينَهُ تَأْمِينُ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ. قال ابن شهاب: وكان رسول الله ﷺ يقول: «آمین». المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر

ابن کثیر، ضمن تفسیر سوره حمد و صحیح بخاری، کتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰.

مشمول بر دعا است و برای استجابت دعا بگویند بلکه صرفاً بخاطر روایت ابوهریره می گویند - .

ضمناً «آمین» به تخفیف میم به معنای «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا» است، یعنی «خدایا دعاهای ما را مستجاب کن». لذا چنانچه در جاهای دیگر نماز به قصد دعا گفته شود اشکال ندارد.^۱

چرا مأمومین در جماعت سوره حمد را می خوانند

پرسش ۱۴: چرا ما شیعیان وقتی نماز را به جماعت می خوانیم فقط امام جماعت سوره حمد را می خواند و مأمومین سوره حمد را نمی خوانند ولی بعضی از اهل تسنن حمد را می خوانند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که قرائت امام جماعت کفایت از قرائت مأموم می کند و بین فقهای شیعه در این مسأله اختلافی وجود ندارد ولی بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد. عبدالله بن باز - مفتی پیشین عربستان - گفته است:

در نماز جماعت بر مأموم واجب است سوره حمد را بخواند و فرقی بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح نیست. و گفته است: مأموم حمد را در موقعی بخواند که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند - مثلاً بعد از تمام شدن سوره حمد که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند مأمومین سوره حمد را بخوانند - و اگر سکوت نکند در حال قرائت امام بخوانند.^۲

شافعی ها نیز گفته اند: بر مأموم واجب است حمد را پشت سر امام جماعت بخواند. حنفی ها گفته اند: قرائت مأموم کراهت دارد. مالکی ها گفته اند: قرائت،

۱. به عروة الوثقی، مبطلات الصلاة، «العاشر: قول تعمد آمین» مراجعه شود.

۲. تحفة الاخوان، ص ۹۸. «والمشروع ان یقرأ بها فی سکنات الإمام فإن لم یکن له سکتة قرأ بها ولو کان الإمام یقرأ ثم أنصت.

یعنی خواندن حمد برای مأموم در نمازهای ظهر و عصر مستحب است و در نمازهای مغرب و عشا و صبح مکروه است. حنبلی‌ها گفته‌اند: در نماز ظهر و عصر مستحب است و در نماز مغرب و عشا و صبح در حال سکوت امام مستحب است و در حال قرائت او مکروه است.^۱ و در «صحیح بخاری» از رسول الله ﷺ نقل کرده که فرمود:

«لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^۲.

کسی که در نماز، سورۀ حمد را نخواند، برایش نماز نیست. (یعنی مثل آن است که نماز نخوانده است).

در صحیح مسلم نیز - روایات متعددی نقل کرده مبنی بر این که خواندن حمد در هر رکعت از نماز، واجب است.^۳ و فرقی بین نماز فرادا و جماعت نگذاشته‌اند. این اختلافی که بین فرق اهل تسنن وجود دارد منشأ این شده که در نماز جماعت آنها، بعضی حمد را بلافاصله و گاهی بلند می‌خوانند و برخی در حال سکوت و بعد از تمام شدن حمد امام جماعت، می‌خوانند و عده‌ای هم اصلاً نمی‌خوانند.

یادآوری

کسانی که به هر جهت اقتدا نمی‌کنند، می‌توانند با آنها وارد نماز شوند و همانند آنها حمد را - حتی در نمازهای جهریه - بلند بخوانند و خلاف تقیه مرتکب نشده و نمی‌شوند و مورد اعتراض هم قرار نمی‌گیرند. و در مواقعی که آنها سوره را طولانی می‌کنند، ذکر بگویند یا قرآن بخوانند یا گوش به قرائت آنها بدهند.

۱. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، الفرض الرابع من فرائض الصلاة، ص ۲۲۸.

۲. صفحه ۱۲۲، کتاب الأذان: باب وجوب القراءة للامام والمأموم في الصلوات كلها في الحضر والسفر وما يُجهرُ فيها وما يخافت: ح ۷۵۶

۳. کتاب الصلاة، ص ۲۰۲، باب ۱۱، وجوب قراءة الفاتحة في كل ركعة... - ح ۳۹۴ تا ح ۳۹۷.

چرا در نماز سورة کامل نمی خوانند؟

پرسش ۱۵: چرا ما شیعیان در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سورة تمام می خوانیم ولی اهل تسنن غالباً سورة کامل نمی خوانند و به چند آیه اکتفا می کنند؟

پاسخ: شیعه، طبق ظاهر چند روایت و اجماع فقها، مکلف است در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سورة تمام بخواند ولی اهل تسنن مدعی هستند که از روایات وجوب خواندن یک سورة تمام ثابت نیست و استفاده کرده اند که خواندن مقداری از قرآن - یک سوره یا کمتر و حتی یک آیه - کفایت می کند^۱. لذا گاهی یک سوره می خوانند و گاهی چند آیه از یک سوره.

چرا گاهی نماز جماعت را طول می دهند؟

پرسش ۱۶: ائمه جماعات شیعیان نمازها را طول نمی دهند ولی امام جماعت مسجد النبی، نمازها را طولانی می کند دلیل آن چیست؟

پاسخ: در روایات اهل بیت علیهم السلام سفارش شده که امام جماعت رعایت حال مأمومین را بکند، علاوه در صحیح بخاری و مسلم نیز، روایات متعددی است در رابطه با وظایف امام جماعت و لزوم رعایت حال مأمومین مثل روایات ذیل:

در صحیح بخاری است که:

رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جماعت را کوتاه و سبک انجام می داد و می فرمود: باید امام جماعت رعایت حال مأمومین را بکند، زیرا در بین مأمومین، پیرمرد، طفل، بیمار، ضعیف و صاحب حاجت وجود دارد^۲.

۱. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، «قراءة السورة أو ما يقوم مقامها بعد الفاتحة، ص ۲۵۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب تخفیف الاما فی القيام، ح ۷۰۲ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب امر الأئمة بتخفیف الصلاة فی تمام، م ۴۶۶.

نیز در صحیح بخاری و مسلم آمده است.

در موردی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند، یکی از ائمه جماعات، نمازش را طول داده است، حضرت غضب کرد و خطاب به مسلمانان، فرمود: برخی از شما مردم را از شرکت در جماعت باز می‌دارند و فراری می‌دهند، پس هر کس امام جماعت شد باید نماز را کوتاه و سبک برگزار کند «فَأَيُّكُمْ أَمَّ النَّاسَ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَلِكَ حَاجَةٌ»^۱

همچنین در صحیح بخاری و مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أُرِيدُ أَنْ أَطُولَ فِيهَا، فَاسْمَعْ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَاتَّجَوَّزْ (الْتَجَوَّزْ فِي الْأَمْرِ: التَّخْفِيفُ وَالتَّسْهِيلُ) فِي صَلَاتِي كِرَاهَةً أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّهِ.»

من اراده می‌کنم نماز را طولانی برگزار کنم ولی صدای گریه طفل را می‌شنوم لذا نمازم را کوتاه انجام می‌دهم چون کراهت دارم که مادرش به مشقت بیفتد.^۲

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا أَمَّ أَحَدُكُمْ النَّاسَ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَالْمَرِيضَ (وَذَا الْحَاجَةُ) فَإِذَا صَلَّى وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ^۳.

هر گاه یکی از شما امام جماعت مردم شد باید نماز را سبک و کوتاه بگیرد چون در بین نمازگزاران صغیر و کبیر و ضعیف و بیمار و صاحب حاجت - که کار دارد و می‌خواهد به کارش برسد - وجود دارد و آنگاه که شخص نمازش را

۱. همان.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب من أخف الصلاة عند بكاء الصبي، ح ۷۰۷ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب: أمر الأئمة بتخفيف الصلاة في تمام، ح ۴۷۰.

۳. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب اذا صلى لنفسه فليطول ما شاء، ح ۷۰۳ و صحیح مسلم کتاب الصلاة، باب، امر الأئمة بتخفيف الصلاة في تمام ح ۴۶۷ و اللفظ للمسلم.

فرادامی خواند هر گونه که مایل بود بخواند. (طولانی یا کوتاه).

در روایت دیگر است که فرمود:

إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِي النَّاسِ الضَّعِيفُ وَالسَّقِيمُ وَذَا
الْحَاجَةِ^۱.

آنگاه که یک نفر از شما برای مردم امام جماعت شد نماز را سبک انجام دهد،
زیرا در بین مردم افراد ناتوان و بیمار و صاحب حاجت وجود دارد.

روایات به این مضمون در کتابهای نامبرده و غیر آن در حد تواتر است ولی
آنان رعایت نمی کنند و خصوصاً نمازهای صبح را طولانی می کنند و حال اینکه
بعضی حتی در بین نماز خوابشان می برد.

یک نفر از ایرانیها گفت: ما اینجا که آمدیم قدر امام جماعتمان را دانستیم و
می گفت: من در نماز صبح از بس روی پایم ایستادم علاوه بر خستگی چرتم برد،
و اگر در ایران بخواهند نمازها را اینطور طولانی و خسته کننده بخوانند هیچ کس
به مسجد نمی رود.

آری، با وجود این روایات، امام جماعت مسجدالنبی گاهی نماز صبح را
بسیار طولانی می خواند به طوری که برخی مأمومین ایستاده، خوابشان می برد،
برخی از جهت بیماری و یا درد پا وسط قرائت امام می نشینند، گاهی گریه اطفال
فضای مسجد را پر کرده ولی امام جماعت همچنان می خواند.

سجده بر مهر و زمین یا بر فرش؟!۱

پرسش ۱۷: چرا ما شیعیان بر مهر یا سنگ و زمین و حصیر سجده می کنیم ولی
اهل سنت بر فرش سجده می کنند؟

۱. صحیح مسلم، باب: امر الائمة بتخفيف الصلاة، ح ۴۶۸.

پاسخ: فقهای شیعه از فرمایشات و عمل رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام استفاده کرده و فتوا داده‌اند که، شرط است چیزی که بر آن سجده می‌شود، یا زمین باشد یا چیزهایی که از زمین می‌روید به شرط اینکه خوراکی و پوشاکی و چیزهای معدنی نباشد، و خلاصه این که، فرش و کلیه ملبوسات و مأكولات و معادن، از مظاهر دنیا و مورد علاقه نوع بشر است و سجده بر آنها از خلوص و خضوع می‌کاهد، لذا طبق روایت معتبر، سجده بر آنها صحیح نیست.^۱

شخصی به نام هاشم بن الحکم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده، بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر آنچه زمین آن را می‌رویاند، جز رویدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد. هاشم بن الحکم به آن حضرت گفت: فدایت شوم علت این که سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها جایز نیست چیست؟

فرمود: علتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه أبناء دنیا - دنیا پرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجل را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیا پرستان مغرور، قرار دهد. بر این اساس فقهای شیعه سجده بر فرش را صحیح نمی‌دانند و اینکه بر مهر

۱. محمد بن علی بن الحسین باسناده عن هاشم بن الحکم أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام أخبرني عما يجوز السجود عليه وما لا يجوز، قال: السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض، إلا ما أكل أو لبس، فقال له: جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال: لأن السجود خضوع لله عز وجل فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل ولبس، لأن أبناء الدنيا عبيد ما يأكلون ويلبسون، والساجد في سجوده في عبادة الله عز وجل، فلا ينبغي أن يضع جبهته في سجوده على معبود أبناء الدنيا الذين اغتروا بغرورها، ... (وسائل الشيعة: أبواب ما يسجد عليه، باب ۱، ح ۱).

سجده می‌کنند، مهر خصوصیت ندارد بلکه منظور سجده نمودن بر زمین است ولی به جهت رعایت نظافت و سهولت جابجا نمودن و همراه داشتن، خاک را در اندازه‌های مختلف بصورت مهر در می‌آورند تا در نماز بر آن سجده کنند. و لازم نیست سجده بر خصوص مهر باشد، بلکه سجده بر سنگ مرمر و سنگ سیاه و بر چوب و بر حصیر و بر دستمال کاغذی و بر کاغذ و بر تسبیح گلی یا چوبی و مانند اینها، صحیح است، البته در سجده بر تسبیح باید دانه‌های آن به قدری باشد که پیشانی لااقل به اندازه یک دو ریالی روی دانه‌های آن قرار گیرد.^۱ ولی اهل تسنن معتقدند که سجده بر هر چیزی، هرچند فرش کثیف باشد صحیح است. بلی آنها هم می‌گویند که محلّ سجده شرایطی دارد مثلاً می‌گویند: شرط است محلّ سجده خشک باشد و همچنین شرط است که سُست نباشد.^۲ لذا سجده بر چیز تر و بر چیز سست که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد را صحیح نمی‌دانند.

سجده بر زمین و حصیر طبق روایات اهل سنت

صحیح بخاری: رسول خدا ﷺ بر زمین سجده می‌کرد

۱- «صحیح بخاری» [کتاب الأذان (ص ۱۳۲)] باب: السُّجُودَ عَلَى الْأَنْفِ فِي الطَّيْنِ. ذیل حدیث (۸۱۳):

... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «فَصَلَّيْنَا بِالنَّبِيِّ ﷺ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطَّيْنِ وَالْمَاءِ عَلَى جَبْهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...».

ابو سعید خدری گفت: به امامت رسول خدا ﷺ نماز خواندیم تا اینکه من اثر گل و آب را در پیشانی پیامبر اکرم ﷺ دیدم.

۱. به عروة الوثقی: فصل فی السجود، مسأله ۱ مراجعه شود.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، «الفرض السادس من فرائض الصلاة» السجود - شروطه ص ۲۳۲.

۲- «صحیح بخاری» [کتاب الأذان] باب: من لم یمسح جبهته و انفه حتی صلی. حدیث (۸۳۶):

ابو سعید الخدری قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ.

ابو سعید خدری گفت: دیدم رسول خدا ﷺ در آب و گل سجده می کرد و اثر گل را در پیشانی آن حضرت دیدم.

۳- «صحیح بخاری» [کتاب التیمم] باب: ۱ - حدیث (۳۳۵):

... قال رسول الله ﷺ: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا».

پیامبر ﷺ فرمود برای من زمین، محل سجده، و تیمم قرار داده شده است.

رسول خدا ﷺ روی سجاده حصیری نماز می خواند

۱- «صحیح بخاری» [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصَّلَاةُ عَلَى الْحَصِيرِ. حدیث (۳۸۰):

... قال انس: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا قَدْ اسْوَدَّ مِنْ طَوْلٍ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ صَفَقْتُ أَنَا وَ الْيَتِيمَ وَ رَأَاهُ، وَ الْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفَ.

انس گفت: حصیری که داشتیم و چرک و سیاه شده بود با آب شستم پس پیامبر ﷺ ایستاد و من و یتیم پشت سر آن حضرت صف بستیم و پیر زن پشت سرما (ایستاد) و بامامت رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواندیم، پس آن حضرت رفت.

۲- «صحیح مسلم» [کتاب المساجد (ص ۲۹۵)] حدیث (۶۵۸) همین حدیث را آورده است.

۳- «صحیح بخاری» [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصلاة على الخُمرة.
حدیث (۳۸۱) :

«... عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ»^۱

میمونه (همسر رسول خدا ﷺ) گفت: پیامبر اکرم ﷺ روی سجاده‌ای که از شاخه خرما درست شده بود نماز می خواند.

۴- همچنین «سمهودی» در همان کتاب جزء ۲، ص ۴۵۰، آورده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَطْرَحُ حَصِيرًا كُلَّ لَيْلَةٍ إِذَا انْكَفَتِ النَّاسُ عَنْهُ، وَرَاءَ بَيْتِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ثُمَّ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ.

شبهه که مردم به خانه‌های خود می رفتند رسول خدا ﷺ حصیر می آورد و پشت خانه حضرت علی علیه السلام پهن می کرد و نماز شب می خواند.

یادآور می شوم که در «صحیح بخاری» [کتاب الاذان، (ص ۱۰۴)]، باب: الاذان للمساقرین اذا كانوا جماعة [ذیل حدیث (۶۳۱)] آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

... صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي

نماز را همان گونه که من می خوانم بخوانید.

طبق این روایات سجده نمودن ما «شیعیان» بر زمین و بر سجاده حصیری مطابق عمل و نماز رسول الله ﷺ است و این اهل تسنن هستند که باید مانند ما

۱. الخمرة، سجادة صغيرة تعمل من سعف النخل و ترمل بالخيوط. (عمدة القاری، شرح البخاری، ج ۱، فی شرح هذا الحديث)

خمره، سجاده کوچکی است که از شاخه خرما درست شده و با نخ به هم پیوسته شده است. در مدینه منوره معنای «الخمره» را سؤال کردم، شخصی که با اطلاع و ملایم بود شرح بخاری را آورد، وقتی معنای «الخمره» را خواند خندید و گفت: «الخمره» همان سجاده ایرانیها است که در مسجد پهن و روی آن نماز می خوانند.

گفتم: الحمد لله حجت بر شما تمام است، شما هم سجاده حصیری تهیه کن. باز لبخند زد و حرفی نزد.

روی سجاده حصیری یا روی زمین و تربت سجده کنند نه اینکه ما مانند آنها بر فرش سجده کنیم و این ما هستیم که باید به آنها اعتراض کنیم که چرا روی این فرشها سجده می‌کنید نه آنها.

سجده بر زمین و حصیر

طبق نقل «محمد البانی» محدث معروف آنها

در مدینه منوره کتابی به دستم رسید به نام «صِفَةُ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ التَّكْبِيرِ إِلَى التَّسْلِيمِ كَأَنَّكَ تَرَاهَا»، تألیف: محمد ناصرالدین الألبانی^۱.
در این کتاب، کیفیت و چگونگی نماز پیامبر اکرم ﷺ را از تکبیر الاحرام تا تسلیم نماز، طبق روایات معتبر خود اهل سنت بررسی و بیان کرده است.
روی جلد و در مقدمه آن، از پیامبر اکرم ﷺ روایتی نقل کرده که آن حضرت فرمود:

صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي

نماز را همان گونه که من می‌خوانم بخوانید.

در مقدمه آن تأکید کرده که، مسلمانان باید به گونه‌ای که پیامبر ﷺ نماز خوانده است، نماز بخوانند.^۲
مؤلف این کتاب در کیفیت و چگونگی سجده پیامبر اکرم ﷺ چنین گفته است:

۱. محل چاپ و نشر: مکتبة المعارف للنشر والتوزيع لصاحبها سعد بن عبد الرحمن الراشد، الرياض.

۲. در مقدمه کتاب نوشته است: (این کتاب بارها افست و تجدید چاپ شده و حتی در برخی کشورها با مختصر تصرفی در آن، بدون اطلاع من، آن را تجدید چاپ نموده و از فروش آن سود فراوانی برده‌اند. یادآور می‌شوم: یک نفر از علمای شیعه عربستان کتاب مزبور را ملاحظه کرد و گفت: نویسنده این کتاب از محدثین معروف و مورد قبول اهل تسنن عربستان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر اوقات بر زمین سجده می کرد، و اصحاب آن حضرت در شدت گرما با آن جناب نماز می خواندند و هرگاه یکی از آنان (به خاطر داغی زمین) نمی توانست پیشانی خود را بر زمین بگذارد، لباسش را پهن می کرد و بر لباسش سجده می کرد.^۱

و آن حضرت می فرمود: «زمین برای من و برای امتم محلّ سجده و محلّ تیمّم قرار داده شده است» و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی اوقات روی زمین گل آلود سجده می کرد، و این در ماه رمضان اتفاق افتاد که باران آمد و از سقف مسجد آب جاری شد».

ابو سعید خدری می گوید: «من اثر آب و گل را بر پیشانی و بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم».^۲

۱. عین عبارت او چنین است:

و كان يسجد على الأرض كثيراً.*

و «كان أصحابه يصلون معه في شدة الحرّ، فإذا لم يستطع أحدهم أن يمكن جبهته من الأرض؛ بسط ثوبه فسجد عليه».*

* لأن مسجده عليه السلام لم يكن مفروشاً بالحصير ونحوه، و يدل لهذا أحاديث كثيرة جداً، منها الحديث الذي يعقب هذا، و حديث أبي سعيد الآتي.
* مسلم و أبو عوانة.

۲. و كان يقول: «... و جعلت الأرض كلها لي و لأمتي مسجداً و طهوراً، فأينما أدركت رجلاً من أمتي الصلاة، فعنده مسجده، و عنده طهوره، [و كان من قبلي يعظمون ذلك، انما كانوا يصلون في كنائسهم و بيعهم]».*

و كان ربما سجد في طين و ماء، و قد وقع له ذلك في صبح ليلة إحدى و عشرين من رمضان؛ حين أمطرت السماء، و سال سقف المسجد، و كان من جريد النخل، فسجد ﷺ في الماء و الطين، قال أبو سعيد الخدري: «فأبصرت عيناى رسول الله ﷺ و على جبهته و أنفه أثر الماء و الطين».*
* أحمد و السراج و البيهقي بسند صحيح.
* بخارى و مسلم.

و برنامه پیامبر ﷺ این بود که برخی اوقات بر حصیر و بر چیزی که از شاخه خرما و از رویدنی زمین [گیاه، مانند ساق گندم و سایر چیزهایی که از زمین می‌روید] بافته شده بود، نماز می‌خواند.^۱

همچنین مؤلف کتاب مزبور، نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ برخی اوقات بر «خُمره» نماز می‌خواند و در ذیل صفحه، به نقل از «نهایه»، «خُمره» را چنین معنا کرده است: «خُمره» قطعه حصیر بافته شده از شاخه خرما، و مانند شاخه خرما از رویدنی (النبات) است که هنگام سجده، صورت را بر آن می‌گذارند.

تذکر: هدف از آوردن عبارات و روایات اهل تسنن این است که، روشن و مبرهن شود که پیامبر اکرم ﷺ بر زمین و حصیر و بر گیاه و چیزی که از گیاه بافته شده، سجده می‌کرده است، اصحاب آن حضرت نیز بر زمین سجده می‌کرده‌اند، مگر در موقعی که از جهت داغی زمین نمی‌توانسته‌اند بر زمین سجده کنند که در چنین موردی بر لباسشان سجده کرده‌اند.

بر این اساس، اصل اولیه این بوده که پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب آن حضرت بر زمین سجده می‌کردند.

و با توجه به مطالب یاد شده، معلوم گردید که سجده شیعیان بر زمین سنگ‌فرش مسجد و بر حصیر، صددرصد مطابق عمل پیامبر ﷺ و روایات است، همچنین

۱. «وكان يصلي على الخُمره» * أحياناً، و «على الحصير» أحياناً، وصلى عليه - مرة - و قد اسود من طول ما لبس» **

* البخاری و مسلم. «الخُمره»: مقدار ما يضع الرجل عليه وجهه في سجوده؛ من حصير أو نسيجة خوص و نحوه من النبات، ولا يكون خُمره إلا في هذه المقدار. «نهایه».

** البخاری و مسلم، وفي الحديث دليل على أن الجلوس على شيء ما؛ هو لبس له، فبدل على تحريم الجلوس على الحرير؛ لثبوت النهي عن لبسه في «الصحيحين» و غيرهما، بل ورد فيهما النهي الصريح عن الجلوس عليه، فلا تغتر بمن أباحه من الكبار.



معلوم شد، سجده کردن شیعیان بر مهر و تربت و بر تسبیح سنگی و گلی و چوبی، سجده بر زمین و بر چیزی است که از زمین می‌روید، صد در صد صحیح است و این شیعیان هستند که مثل پیامبر ﷺ نماز می‌خوانند نه آنان که بر فرش سجده می‌کنند.

مضافاً بر اینکه فرشهای فعلی از مواد نفتی و حدود ۵۰ سال قبل درست شده و طبق معنایی که خود اهل تسنن برای بدعت نموده‌اند بطور قطع سجده بر فرشهای فعلی از مصادیق بارز بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.

عبدالله بن باز، مفتی پیشین عربستان در کتاب «فتاوی مهمه لعموم الامه...» شماره ۱۱، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».

و در صفحه ۳۱ گفته است:

الْبِدْعَةُ كُلُّ مَا أُحْدِثَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ سَابِقٍ.

بدعت، هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

برخی از آنان در مقام توجیه عمل خود - در سجده بر فرش - گفته‌اند: این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود نداشت و الا آن حضرت بر آنها سجده می‌کرد.

ولی این توجیه از جهات متعددی باطل و غیر قابل قبول است، زیرا:

اولاً: این توجیه تنها یک ادعای بدون هیچگونه دلیلی است و بیشتر به غیب‌گویی شباهت دارد نه به منطق و برهان، لذا هیچ ارزشی ندارد.

ثانیاً: عبادات و شرایط آنها توقیفی است که باید از ناحیه پیامبر ﷺ و با دلیل معتبر ثابت بشود و با اگر و مگر چیزی ثابت نمی‌شود، و الا تمام بدعتها با این‌گونه توجیه‌ها حل می‌شد و جایی برای بدعت و حرمت آن باقی نمی‌ماند.

ثالثاً: باتوجه به این که در حدیث «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً» سجده بر زمین و تیمم بر آن در یک سیاق و در کنار هم قرار داده شده است، و چنانچه گفته شود: اگر این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود داشت، آن حضرت بر آنها سجده می‌کرد، باید گفته شود: اگر این فرشها در آن زمان وجود داشت آن حضرت بر آنها تیمم می‌کرد و حال اینکه هرگز چنین نگفته و نمی‌گویند.^۱

رابعاً: پیامبر اکرم ﷺ با فرموده خود، «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً» معین فرمود که اصل در سجده این است که بر زمین انجام شود و به منظور توسعه بر امت، در برخی اوقات بر حصیر و خمره و رویدنی از زمین، سجده کرد و اصحاب آن حضرت هم، تنها در صورت عدم تمکن از سجده بر زمین، بر لباس سجده کرده‌اند نه مطلقاً.

خامساً: - طبق مبنای اهل تسنن، که تنها سنت و عمل پیامبر اکرم ﷺ را ملاک صحت عبادات می‌دانند، می‌توان به آنان گفت - اشتغال یقینی برائت یقینی لازم دارد و چنانچه بر زمین و حصیر و مانند آن سجده انجام گیرد، برائت یقینی حاصل می‌شود ولی با سجده بر فرش برائت یقینی حاصل نمی‌شود.

برخی دیگر از آنان - که باید گفت بیش از حدّ عوام هستند - در مقام توجیه عمل خود می‌گویند: «فرشها هم از زمین است».

۱. در کتاب (الفقه علی المذاهب الاربعة)، کتاب الطهارة أركان التيمم، (ص ۱۵۷) چنین آمده است:

و أما أركانها: فمنها: النية ... ومنها: الصعيد الطهور، و در ذیل آمده است:

۱- الشافعية، قالوا: ان المراد بالصعيد الطهور: التراب الذي له غبار، ومنه الرمل اذا كان له غبار، فإن لم يكن لهما غبار فلا يصح التيمم بهما.

۲- الحنابلة، قالوا: ان المراد بالصعيد هو التراب الطهور فقط.

۳- الحنفية، قالوا: ان الصعيد الطهور هو كل ما كان من جنس الارض، فيجوز التيمم على التراب والرمل والحصى والحجر... ولا يجوز التيمم على الاشجار والزجاج والمعادن المنقولة...

۴- المالكية، قالوا: المراد بالصعيد ما صعد، أي ظهر من اجزاء الارض فيشمل التراب... والرمل والحجر.

ولی پاسخ آنها نیز واضح است، زیرا در عرف خودشان، زمین و فرش دو مقوله و دو حقیقت متباین هستند و می‌گویند: «ارض مفروش» زمین فرش شده، و در عبارت «اللبانی» که در همین جزوه گذشت، آمده است:

«اصحاب پیامبر ﷺ وقتی نمی‌توانستند پیشانی خود را بر زمین بگذارند، لباسشان را پهن می‌کردند و بر آن سجده می‌نمودند». «فَإِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدُهُمْ أَنْ يُمَكِّنَ جَبْهَتَهُ مِنَ الْأَرْضِ، بَسَطَ ثَوْبَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ».

و این عبارت به وضوح گویای این است که زمین چیزی است و آنچه روی آن پهن می‌کنند چیز دیگری است.

همچنین در کتاب «مُخْتَصَرُ صِفَةِ صَلَاةِ النَّبِيِّ» تألیف «الالبانی» (ترجمه فارسی، صفحه ۵۵) چنین نوشته‌اند:

سجده بر زمین و همچنین بر چیزهایی مانند: لباس، فرش، حصیر و مانند اینها، که بین زمین و پیشانی مانع باشند جایز است.

به طوری که ملاحظه می‌کنید، خودشان تصریح کرده‌اند که لباس و فرش زمین نیست بلکه اینها مانع رسیدن پیشانی بر زمین است.

و خلاصه به فرش، زمین گفته نمی‌شود و الاً باید بگویند تیمم بر فرش هم صحیح است و نمی‌گویند.

مناظره

یک نفر از اهل سنت در مسجد النبی گفت: چرا ایرانیها برای نماز، در آن قسمت که سنگ فرش است جمع می‌شوند مگر بهشت آنجا است؟

گفتم: اولاً تنها ایرانیها آنجا نمی‌روند بلکه تمام شیعیان، طبق فقه و به فتوای فقها و علمایشان وظیفه دارند بروند آنجا که سنگ فرش است و الاً نمازشان صحیح نیست، ثانیاً شما هم باید بروید آنجا که سنگ فرش است چون طبق

روایتی که در «صحیح بخاری» آمده^۱ رسول الله ﷺ فرمود:

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً.

برای من زمین محلّ سجده و تیمّم قرار داده شده است.

نیز در صحیح مسلم «كتاب الصلاة، باب متابعة الامام والعمل بعده» ح ۴۷۴ آمده است که: رسول الله ﷺ در سجده پیشانی خود را بر زمین می گذاشت «يضع جبهته على الارض».

و این فرشها زمین نیست و حدود پنجاه سال قبل درست شده و مصنوعی و از مستحذات است و پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت، یقیناً روی چنین فرشهایی سجده نکرده اند.

و شما به دستور رسول الله ﷺ عمل نمی کنید، بطوریکه رسول الله ﷺ نماز می خواند نماز نمی خوانید به علاوه این فرشها زیر پای این مردم کثیف شده و غیر بهداشتی است و تسبیح چوبی دستم بود به او گفتم من هرگز روی این فرشها سجده نمی کنم و همیشه روی این تسبیح سجده می کنم شما هم روی این فرشها سجده نکن، خندید و گفت: من نمی دانم، ولی در فقه ما سجده بر فرش صحیح است.

گفتم: اگر این فرشها تر باشد، روی آن سجده می کنی؟

گفت: خیر می روم جایی که خشک باشد.

گفتم: چرا جای دیگر می روی مگر اینجا که تر است جهنّم است و آنجا که خشک است بهشت است؟ خندید و گفت: در فقه ما سجده بر چیز تر صحیح نیست. گفتم: در فقه شیعه نیز سجده بر فرش صحیح نیست، لذا می روند روی سنگ فرش و آنجا نماز می خوانند.

۱. صحیح بخاری: کتاب التیمّم، باب ۱، ح ۳۳۵.



گفت: پس چرا بعضی از شیعیان روی فرشها سجده می‌کنند؟ با لبخند گفتم: از ترس شما، لبخند زد و گفت: بنابر حرف شما نماز این افراد که روی فرش سجده می‌کنند باطل است؟

گفتم: خیر، همان گونه که بین مذاهب اربعه اهل تسنن در فتاوی و مسائل فقهی اختلاف وجود دارد، بین فقهای شیعه نیز در بعضی از مسائل اختلاف وجود دارد و عده‌ای از فقهای شیعه (به عنوان تقیه مداراتی) فرموده‌اند که در مانند مسجد النبی که محل اجتماع مسلمانان است و اهل سنت طبق مذهبشان بر فرش سجده می‌کنند، به منظور حفظ وحدت و جلب دوستی و مودت و برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف و بدبینی نسبت به یکدیگر، هنگامی که در صف جماعت آنها قرار گرفتید و تقیه ایجاب کرد، سجده بر فرش صحیح است و این افراد که روی فرش سجده می‌کنند از آن عده، تبعیت می‌کنند و نمازشان صحیح است.

با این توضیح خوشحال شد و گفت: من وهابی نیستم، مالکی هستم، و مایل بودم چگونگی امر را بدانم که روشن شدم، سپس از وهابیون ابراز تنفر کرد و گفت اینها آدمهای متعصب و خشنی هستند و خود را سلفی می‌دانند و پس از تشکر خدا حافظی کرد.

جلسه استراحت

پرسش ۱۸: چرا ما بعد از سجده دوم - درجایی که تشهد واجب نیست - مقداری می‌نشینیم، سپس برای رکعت بعد بر می‌خیزیم (جلسه استراحت) ولی اهل تسنن پس از سجده دوم «الله اکبر» گویان برای رکعت بعد بلند می‌شوند؟

پاسخ: همان گونه که قبلاً اشاره شد، شیعه به کیفیتی که پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام نماز خوانده و فرموده‌اند، نماز می‌خواند و در مورد سؤال - جلسه استراحت - روایات معتبره است که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام بعد از سجده دوم

مقداری می‌نشسته‌اند بعد بلند می‌شده‌اند، لذا ما به تبعیت از آن حجج الهی مقداری می‌نشینیم بعد برمی‌خیزیم، و برخی از فقها فتوی به وجوب و برخی هم فتوی به استحباب آن داده‌اند، ولی اهل تسنن جلسه استراحت را رعایت نمی‌کنند با اینکه در کتابهای معتبر خودشان نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از سجده دوم می‌نشست و پس از آن می‌ایستاد.^۱ همچنین عبدالله بن باز که مفتی بزرگ عربستان محسوب می‌شده است، فتوا داده که جلسه استراحت خفیف (سبک و کوتاه) بر امام و مأموم و در نماز فرادا مستحب است و گفته است:

ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سجده دوم می‌نشسته است و پس از آن می‌ایستاده است.^۲

همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» جلد اول، صفحه ۲۲۱، جلسه خفیفه را از مستحبات نماز شمرده است.

با همه اینها ملاحظه می‌شود که اهل سنت، سنت رسول خدا را رعایت نمی‌کنند، هَذَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ وَاتِّبَاعِ سُنَّةِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قنوت در تمام نمازها

پرسش ۱۹: چرا ما شیعیان در تمام نمازها قنوت می‌خوانیم ولی اهل تسنن نمی‌خوانند؟

پاسخ: در کتب شیعه روایات معتبری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۳۳، باب ۱۴۳، ح ۸۲۴. و إذا رفع رأسه عن السجدة الثانية جلس واعتمد على الارض ثم قام. و در ص ۱۱۰ همین کتاب، ح ۶۷۷ نیز همین مضمون به عنوان کیفیت نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. تحفة الاخوان، ص ۳۸.

بر استحباب و فضیلت قنوت در تمام نمازها و ما شیعیان طبق آن روایات عمل می‌کنیم و قنوت را مستحب می‌دانیم و چون فضیلت بسیار دارد لذا در تمام نمازها قنوت می‌خوانیم ولی اهل تسنن با اینکه در کتابهایی که نزد خودشان صحیح و معتبر است روایاتی وجود دارد که رسول خدا ﷺ در نمازها خصوصاً در نماز مغرب و عشاء قنوت می‌خوانده است.^۱ و مالکی‌ها و شافعی‌ها نیز طبق همان روایات حکم به استحباب قنوت در نماز صبح و غیر آن به مناسبت پیش آمده‌ای ناگوار نموده‌اند^۲، در عین حال قنوت نمی‌خوانند و از فضیلت آن محروم هستند.

صلوات در نماز و غیره

پرسش ۲۰: چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می‌فرستیم ولی اهل تسنن نمی‌فرستند؟

پاسخ: آنها نیز به مقتضای روایات قطعی خودشان در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده‌هایشان و در زیارت رسول الله ﷺ - اگر زیارت کنند - صلوات می‌فرستند، به این صورت:

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب الوتر، باب ۷ القنوت... ح ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۴.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، عَدَّ سنن الصلاة مجتمعة.

۳. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة علی

النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵ - ۴۰۶ و کتاب صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۵۷.

البته در نماز بر مرده‌هایشان بعد از تکبیر دوم این صلوات را می‌فرستند^۱ و در زیارت رسول الله ﷺ نیز همین صلوات را به عنوان زیارت می‌خوانند^۲ ولی خیلی آهسته صلوات می‌فرستند. همچنین گفته‌اند:

از اسباب اجابت دعا این است که در آخر آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود.^۳

و اینکه در سؤال آمده است ما «شیعیان» در غیر تشهد نیز صلوات می‌فرستیم ولی آنها معمولاً نمی‌فرستند، باید گفت:

بلی خوشبختانه چنین است و صلوات بر محمد و آل محمد از شعائر شیعه است و شیعه را با همین قبیل شعائر الهی می‌شناسند و همان گونه که قبلاً بیان شد، شیعه به مقتضای آیه شریفه که خداوند متعال امر به صلوات فرموده و با توجه به روایات فراوان، به هر مناسبتی خصوصاً بعد از نمازها صلوات می‌فرستند، چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است:

إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءُ الزَّكَاةِ - يَعْنِي: الْفِطْرَةَ - كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ، لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَلَمْ يُؤِدِّ الزَّكَاةَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا، وَلَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ.^۴

۱. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۴۳؛ و کتاب صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۷.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۳۹۴.

۳. اسباب اجابة الدعاء: ... سادساً: خاتمة الدعاء بالصلاة على النبي ﷺ: اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد. (تفسير العشر الأخير من القرآن الكريم: محمد بن سليمان الأشقر، ص ۱۱۹، چاپ چهارم).

۴. وسائل الشيعة، كتاب الزكاة، ابواب زكاة الفطرة، باب ۱، ح ۵.

همانا از تمامیت و کمال روزه، پرداخت زکات فطره است، همان گونه که صلوات بر پیامبر، از تمامیت و کمال نماز است، چون کسی که روزه بگیرد و زکات فطره اش را عمداً نپردازد، برای او روزه نیست، و کسی که بعد از نماز، صلوات بر پیامبر را ترک کند، پرايش نماز نیست.

یعنی روزه در صورتی کامل است که زکات فطره پرداخت شود و نماز وقتی کامل و با ارزش است که همراه آن صلوات باشد. و همان حضرت فرمودند:

«إِذَا ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى الْعَبْدِ لِمَصَلَاةٍ اللَّهِ عَلَيْهِ وَصَلَاةٍ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَزَعْجْ فِي هَذَا فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرَّيَ اللَّهَ مِنْهُ وَرَسُولُهُ وَاهْلُ بَيْتِهِ»^۱.

چون نام پیامبر ﷺ برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر پیامبر ﷺ فرستاد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد برای اینکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند، پس او نادان و مغرور است و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند.

تذکر: صلوات خدا، آمرزش و رحمت است و صلوات فرشتگان دعا و از خدا طلب فرو فرستادن رحمت است.

اما بسیاری از اهل تسنن از فیض عظیم صلوات محروم هستند و ظاهراً توفیق این منزلت و مرتبت از آنان سلب شده است.

۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۴۹۲، ح ۶.

چرا ما در صلوات «آل» را می آوریم؟

پرسش ۲۱: چرا ما شیعیان بر «آل محمد ﷺ» صلوات می فرستیم و می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» ولی اهل سنت مقید به صلوات بر آل محمد نیستند و اکثراً بر «آل محمد ﷺ» صلوات نمی فرستند و فقط می گویند: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ»؟

پاسخ: این که شیعه در صلوات، «آل محمد ﷺ» را می آورد به لحاظ روایات کثیره‌ای است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، به این مضمون که از رسول خدا ﷺ سؤال شد، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود:

بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

و شافعی که یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن است در اشعارش گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ^۱

ای اهل بیت رسول خدا ﷺ، حب و دوستی شما - از طرف خدا در قرآن واجب شده است.

در عظمت قدر شما همین بس که - هرکس بر شما صلوات نفرستد نماز برایش نیست.

آری شیعه به لحاظ روایات کثیره که به بعضی از آنها از قول اهل تسنن، اشاره شد می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» ولی اهل تسنن به خاطر همین روایات که در صحاح خودشان آمده است تنها در موارد فوق الذکر در صلوات «آلِ مُحَمَّدٍ» را می آورند اما در غیر این موارد کمتر دیده و شنیده شده است. که در نوشته‌ها و کتابهایشان یا در مکالمات و صحبت‌هایشان «آلِ مُحَمَّدٍ» را

۱. الصّواعق المحرقة، ص ۸۸ و صفحات آخر کتاب اثنی عشریه.

بگویند و بنویسند و تعجب است که چگونه احادیث صحیحۀ خود را نسبت به اهل بیت علیهم السلام نادیده می گیرند و حتی اکثراً نسبت به حضرت زهرا علیها السلام بی اعتنا و بی توجه هستند با اینکه، مسلم بن حجاج، صاحب «صحیح مسلم»، ظاهراً عنایت خاصی به حضرت زهرا علیها السلام داشته و برای او، نسبت به سایر اقربا و زوجات و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، احترام و امتیاز خاصی قائل بوده است، وی در کتابش «صحیح مسلم» فضائل صحابه را بیان کرده و هر یک را تحت عنوان مخصوص به او با جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» یا «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» آورده است اما نسبت به حضرت زهرا علیها السلام عبارت ذیل را آورده است:

باب: فَضَائِلُ فَاطِمَةَ، بِنْتِ النَّبِيِّ، عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^۱

یعنی، تعبیر به «الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ» نموده و این تعبیر را فقط برای حضرت زهرا علیها السلام بکار برده است و ظاهراً بلحاظ فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: «فاطمه پاره تن من است».

و از سویی خدا فرموده است:

«بر رسول الله صلی الله علیه و آله صلوات بفرستید».

پس صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله صلوات بر پاره تن او نیز می باشد، خلاصه این که به مقتضای آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ و با توجه به قول رسول الله صلی الله علیه و آله «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» گفته است: «فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ، عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ».

با این همه، برخی از اهل تسنن حاضر نیستند اهل بیت علیهم السلام را مطرح و اشاره ای به آنها بکنند و در مواردی که ناچار هستند «آل محمد» را بیاورند آنقدر آهسته می گویند که خودشان هم نشنوند یا در خطبه نماز جمعه که آل محمد صلی الله علیه و آله

۱. کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶ (۱۴) (۱۵).

را می آورند صحابه رسول اکرم ﷺ را نیز می آورند^۱ و به نحوی بیان می کنند که آل محمد ﷺ تحت الشعاع قرار گیرد. با اینکه قبولی نمازهایشان را و مستجاب شدن دعاهايشان را مشروط و منوط بر صلوات بر «محمد و آل محمد» می دانند یعنی قبولی عبادات و مستجاب شدن دعاها و آمرزش امواتشان را در گرو توجه به «محمد و آل محمد» می دانند، بعلاوه در صحیح بخاری و مسلم روایات متعددی است که پیامبر ﷺ فرمود: صلوات را با «آل» بفرستید.

۱- «صحیح بخاری» [کتاب التفسیر، (ص ۸۴۴)] باب: قوله ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ (سوره احزاب/۵۶). حدیث (۴۷۹۷):

... عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»

به حضرت رسول گفته شد: ای رسول خدا ﷺ دانستیم چگونه بر شما سلام کنیم، بفرما چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۲- «صحیح بخاری» [در همان باب و همان صفحه] حدیث (۴۷۹۸):

... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّيْ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ.»

۱. که این خود بدعتی از بدعتهای آنها است.

ابوسعید خدری گفت: به رسول خدا ﷺ گفتیم: سلام به شما این است که می‌دانیم، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ»

۳- «صحیح بخاری» [کتاب الدعوات (ص ۱۱۰۴)] باب: الصلاة على النبي ﷺ. حدیث (۶۳۵۷):

... سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: لَقِيتَنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ: أَلَا أَهْدِي لَكَ هَدِيَّةً؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ نُصَلِّيْ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ».

از رسول خدا ﷺ سؤال شد که چگونه بر شما صلوات بفرستیم، فرمود بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۴- «صحیح بخاری» حدیث (۶۳۵۸) ضمن دو روایت صلوات را مانند عبارت بالا نقل کرده است.

۵- «صحیح مسلم» [کتاب الصلاة، (ص ۲۰۸)] باب: الصلاة على النبي ﷺ بعد التشهد. حدیث (۴۰۵):

... عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ؛ قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ فِي مَجْلِسِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ. فَقَالَ لَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. حَتَّى تَمَنَّيْنَا أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ. كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ. وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ

عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ.»

ابو مسعود انصاری گفت: ما در مجلس سعد بن عبادہ بودیم، رسول خدا ﷺ تشریف آورد، بشیر بن سعد به آن حضرت گفت: ای رسول خدا ﷺ، خدا به ما امر کرده که بر شما صلوات بفرستیم؟

پیامبر ﷺ جواب او را نداد، و سکوت کرد. تا اینکه ما آرزو کردیم کاش از حضرت این سؤال را نمی‌کردیم، پس از آن پیامبر اکرم ﷺ فرمود بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۶ و ۷- «صحیح مسلم» [همان باب و همان صفحه] حدیث (۴۰۶ و ۴۰۷) در دو روایت دیگر صلوات را مانند عبارت بالا نقل کرده است. «صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۲۲۵ و ترمذی در صحیحش، ج ۲، ص ۲۱۲ و احمد حنبل در مسندش، ج ۵، ص ۳۵۳ و نسائی در صحیحش، ج ۱، ص ۱۹۰، و ابن ماجه در صحیحش و دیگر معروفین آنها صلوات را با «وعلى آل محمد» نقل کرده‌اند.

تذکر: در صحیح بخاری و مسلم بعد از نام مبارک پیامبر اکرم ﷺ، «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» نوشته‌اند، با توجه به اینکه این روایات را خودشان آورده‌اند در عین حال «آل» را در صلوات نیاورده‌اند، واقعاً تعجب است! ولی ما در پی نام آن حضرت همان صلوات کامل را بر خلاف این کتابها نوشته‌ایم. و بهر حال، طبق این روایات، چنانچه اهل تسنن بخواهند به آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ﴾ و به دستور و سنت رسول الله ﷺ عمل کنند لازم است طبق روایات دو کتاب معتبرشان بگونه‌ای که رسول خدا ﷺ بیان فرموده است صلوات بفرستند، مانند ما شیعیان صلوات بفرستند و از این دو کتاب دلیلی ندارند که صلوات به عبارت «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» صحیح و عمل به آیه و سنت است، و می‌توان گفت: طبق روایات معتبر نزد خودشان صلوات فرستادن با عبارت

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ناقص است.

بنابراین پرسش ما از سنی‌ها این است که چرا مثل شیعه صلوات نمی‌فرستند؟ چرا طبق دو کتاب معتبر خودشان عمل نمی‌کنند؟ چرا نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ کم لطفی می‌کنند؟

بلی در نماز بر مرده‌هایشان و در تشهد تمام نمازهایشان «آل» را می‌آورند و صلوات بر محمد و آل می‌فرستند، چون طبق روایاتشان صحت نماز مرده و صحت نمازهای واجب و مستحب، منوط بر صلوات بر محمد و آل محمد است.

فضیلت صلوات در کتب اهل تسنن

در مدینه منوره کتابی در فضیلت صلوات بدستم رسید که نویسنده آن از علمای اهل تسنن است^۱، او در کتابش یکصد و شش روایت با ذکر سند از کتابهای خودشان در فضیلت صلوات جمع آوری نموده است، بعلاوه کلمات برخی از علمای خودشان را درباره معنا و اهمیت صلوات نقل کرده است. ما در اینجا برخی از آن روایات را می‌آوریم، امید است آنها متوجه شوند و به فرستادن صلوات اهمیت بدهند. ان شاء الله.

در کتاب مزبور، چهارده روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که پیامبر اکرم ﷺ در مناسبتهای مختلف فرمود:

«کسی که یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند ده صلوات بر آن کس می‌فرستد و ده درجه او را بالا می‌برد.»^۲

۱. فضل الصلاة على النبي (صلى الله عليه وسلم)، للامام القاضي أبي اسحاق إسماعيل بن اسحاق، متولد ۱۹۹ هـ. ق و متوفی ۲۸۲ هـ. ق، طبع دوم، سال ۱۴۲۱ هـ. ق، دار المدينة المنورة للنشر و التوزيع.

۲. قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَقَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ وَاحِدَةً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا، وَ رَفَعَهُ عَشْرَ درجات».

«کسی که صلوات بفرستد، جبرئیل بر آن کس صلوات می فرستد.»^۱

«خداوند برای هر صلواتی ده حسنه می نویسد.»^۲

«کسی که صلوات بفرستد ملائکه بر آن کس به مقداری که صلوات فرستاده

است، صلوات می فرستند پس هر کس خواست کم صلوات بفرستد و هر کس

خواست زیاد بفرستد.»^۳

در پنج روایت آمده است که:

پیامبر اکرم ﷺ بالای منبر رفت و روی پله اول فرمود: «آمین» روی پله دوم باز

فرمود: «آمین» روی پله سوم نیز فرمود: «آمین» اصحاب عرض کردند: بر چه

چیز آمین گفتی؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و همین که بر پله اول منبر بالا

رفتم گفت: ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که نام تو نزد او برده شود و بر

تو صلوات نفرستد»، پس من گفتم: «آمین» همین که بر پله دوم بالا رفتم گفت:

«ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که پدر و مادرش را درک کند و [پدر و

مادرش زنده باشند و بتواند به آنها خدمت کند و خوشنودشان نماید و موجبات

آمرزش خود را فراهم کند، ولی کوتاهی کرده و در نتیجه [داخل بهشت نشود]

من گفتم: «آمین». همین که بر پله سوم بالا رفتم گفت: «ذلیل باد (از رحمت خدا

دور باد) کسی که ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود» من گفتم: «آمین».^۴

۱. قال رسول الله ﷺ: «أتاني جبريل قال: من صلى عليك صليتُ عليه، و من سلم عليك سلّمتُ عليه. فسجدت لله شكراً.»

۲. قال رسول الله ﷺ: «هذه سجدةٌ سجدتها شكراً لربي فيما آتاني في أمتي. من صلى عليّ صلاةً، كتب الله له عشر حسنات.»

۳. قال رسول الله ﷺ: «ما من عبدٍ يُصَلِّي عَلَيَّ، الا صلت عليه الملائكة ما صَلَّى عَلَيَّ. فليُثَلِّ من ذلك، أو يُكثِر.»

۴. سلمة بن وردان، قال: سمعتُ أنس بن مالك رضي الله عنه:

يقول: ارتقى النبي ﷺ على المنبر درجةً فقال: «آمین» ثم ارتقى الثانية فقال: «آمین»، ثم ارتقى الثالثة

شش روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «افضل روزهای شما روز جمعه است... پس در روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، بدرستی که صلوات شما بر من عرضه می شود.»^۱

دو روایت نقل کرده است که :

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا هر کجا باشید صلوات شما به من می رسد.»^۲

هشت روایت با سند و با عبارات مختلف نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همانا بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد.»^۳

→ فقال: «آمین»، ثم استوى فجلس.

فقال أصحابه رضى الله عنهم: على ما أمَّنت؟

فقال ﷺ: «أتانى جبريل عليه السلام فقال: رَغِمَ أَنْفُ امرئٍ ذُكِرَتْ عنده، فلم يُصَلِّ عليك، فقلت: آمين.

فقال: رَغِمَ أَنْفُ امرئٍ أدرك أبويه، فلم يَدْخُلِ الجنة، فقلت: آمين.

فقال: رَغِمَ أَنْفُ امرئٍ أدرك رمضان، فلم يُغْفَرْ له، فقلت: آمين.»

عن كعب قال قال رسول الله ﷺ: «احضروا المنبر» فحضرنا. فلما ارتقى الدرجة قال: «آمين» ثم

ارتقى الدرجة الثانية فقال: «آمين»، ثم ارتقى الدرجة الثالثة، فقال «آمين»، فلما فرغ نزل عن المنبر.

قال: فقلنا له: يا رسول الله! لقد سمعنا منك اليوم شيئاً ما كُنَّا نسمعه؟!

قال ﷺ: «إنَّ جبريل عرض لي فقال: بَعْدَ مَنْ أدرك رمضان، لم يُغْفَرْ له. فقلت: آمين.

فلما رَقِيتُ الثانية قال: بَعْدَ مَنْ ذُكِرَتْ عنده، فلم يُصَلِّ عليك. فقلت: آمين.

فلما رَقِيتُ الثالثة قال: بَعْدَ مَنْ أدرك أبويه الكبَر، أو أحدهما، فلم يَدْخُلِ الجنة. فقلت: آمين.

سه حديث دیگر نیز به همین مضمون با اندک تفاوتی در عبارت نقل کرده است.

۱. أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ... فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنْ صَلَّاتُكُمْ

معروضة عَلَيَّ.» پنج روایت دیگر به همین مضمون و با کمی اختلاف در عبارت نقل کرده است.

۲. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «... وَ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَّاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ.»

۳. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِنَّ الْبَخِيلَ لَمَنْ ذُكِرْتُ عَنْده، فلم يُصَلِّ عَلَيَّ.»

نه روایت با سند نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت را گم می‌کند.»^۱

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا صلوات شما پاکی شما است.»^۲

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز جمعه بسیار بر من صلوات بفرستید.»^۳

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر ﷺ به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «وقتی داخل مسجد شدی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْفِرْ لَنَا، وَسَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»^۴

دو روایت نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بر من صلوات بفرستد روز قیامت شفاعت او بر من حتم می‌شود.»^۵

دو روایت نقل کرده است که:

۱. قال رسول الله ﷺ: «من نسي الصلاة عليّ، خطيئ طريق الجنة.»

قال رسول الله ﷺ: «من ذُكرتُ عنده فلم يُصلِّ عليّ، خطيئ طريق الجنة.»

۲. قال رسول الله ﷺ: «صلوا عليّ، فإن صلاتكم عليّ زكاة لكم.»

۳. قال رسول الله ﷺ: «أكثرُوا عليّ من الصلاة يوم الجمعة.»

۴. عن فاطمة عليها السلام قالت: قال لي رسول الله ﷺ: «إذا دخلت المسجد فقولِي: بِسْمِ اللَّهِ، و السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لَنَا وَ سَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»

۵. قال رسول الله ﷺ: «من صلى عليّ، أو سأل لي الوسيلة؛ حَقَّتْ عليه شفاعتي يوم القيامة.»

رسول اکرم ﷺ فرمود: «جمع نشدند قومی در مجلسی که خدا را یاد نکردند و بر پیامبرشان صلوات نفرستادند مگر اینکه روز قیامت آن مجلس برای آنها حسرت و اندوه خواهد بود، چنانچه خدا بخواهد عفوشان می‌کند و اگر بخواهد ایشان را مؤاخذه می‌نماید.»^۱

شانزده روایت از «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد حنبل» و غیر اینها نقل کرده است که:

از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود: بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...»

در آخر کتاب نام چند نفر از علمای اهل تسنن را برده و گفته است که هر یک از آنان در فضیلت صلوات کتاب نوشته‌اند.

اکنون پرسش ما «شیعیان» این است که اهل تسنن با وجود این همه روایت که در کتابهای خودشان نقل شده چرا و چگونه است که حتی در مسجد النبی وقتی مؤذن در اذان و اقامه با صدای بلند می‌گوید «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» صلوات نمی‌فرستند، خود مؤذن هم صلوات نمی‌فرستد و چنانچه ما با صدای بلند صلوات بفرستیم اعتراض می‌کنند؟

البته این امر چندان تعجب ندارد، زیرا نقل است که:

عبدالله زبیر در زمان حکومتش چهل روز در خطبه‌هایی که برای مردم

۱. قال رسول الله ﷺ: «ما جلس قومٌ مجلساً لم يذكروا الله، و لم يُصلوا على نبيهم ﷺ؛ الا كان مجلسهم عليهم ترةً يوم القيامة. إن شاء عفا عنهم، و إن شاء أخذهم [تره از وَتَرَ بر وزن عَدَه به معنای نقص و ملامت است، مجمع البحرين].»

می خواند نام پیامبر اکرم ﷺ را نبرد و صلوات نفرستاد [حتی «صلی الله علیه و سلم» هم نگفت] مردم به او اعتراض کردند، گفت: پیامبر اکرم ﷺ، اهل بیت [العیاذ بالله] ناشایست دارد و چنانچه آن حضرت را یاد کنم آنها خوشحال می شوند و احساس سربلندی می کنند و من نخواستم آنها به این وسیله خوشحال شوند.^{۱*}

۱. سفینه البحار، عبّد.

* یادآور می شوم: روایات اهل بیت: درباره صلوات بسیار است و علمای شیعه کتابهای متعددی در فضیلت صلوات نوشته اند.

در عروة الوثقی [کتاب الصلاة - فصل ۳۷] یک فصل تحت عنوان «فصل فی الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله» باز نموده و فرموده است:

«تستحب الصلاة علی النبی ﷺ حیث ما ذکر او ذکر عنده و لو کان فی الصلاة و فی أثناء القراءة بل الا حوط عدم ترکها لفتوی جماعة من العلماء بوجوبها».

مستحب است هر وقت کسی نام پیامبر اکرم ﷺ را برد یا شنید صلوات بفرستد هر چند در نماز و در وسط حمد باشد، بلکه احتیاط آن است که صلوات ترک نشود چون جمعی از علما فتوا به وجوب آن داده اند.

در رساله های عملیه، ضمن بیان مستحبات بعد از نماز، یک فصل درباره استحباب صلوات و برخی آداب و احکام آن آمده است.

چون بنا بر اختصار است از نقل روایات صرف نظر شد، خصوصاً که قسمتی از روایات ما «شیعیان» همان روایاتی است که از کتب عامه نقل کردم، تنها ترجمه یک روایت را می آورم:

از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

شب معراج در سیر آسمانی خود فرشته ای را دیدم که هزار دست داشت و در هر دست او هزار انگشت بود، مشغول حساب کردن بود و با انگشتانش شماره می کرد.

به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست و چه چیزی را حساب می کند؟

گفت: این فرشته موکل بر قطرات باران است و حساب می کند چند قطره باران از آسمان بر زمین فرود آمده است.

حضرت به او فرمود: آیا تعداد قطرات باران را که از ابتدای آفرینش بر زمین باریده می دانی؟

صلوات با صدای بلند

پرسش ۲۲: چرا ما «شیعیان» صلوات را با صدای بلند می‌فرستیم ولی اهل تسنن صلوات را با صدای بلند نمی‌فرستند و ما را هم منع می‌کنند؟

پاسخ: اینکه شیعه صلوات را با صدای بلند می‌فرستد به لحاظ روایتی است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ»؛ «صدای خود را به صلوات بر من بلند کنید زیرا که آن نفاق را برطرف سازد».^۱

البته باید توجه داشت که اگر بلند فرستادن صلوات موجب حواس‌پرتی دیگران شود و آنها را از توجه به نماز و دعا و قرآن باز دارد، یا آرامش و نظم را بر هم زند و مزاحمت ایجاد کند، در چنین مواردی لازم است رعایت شود. و اینکه اهل تسنن صلوات را بلند نمی‌فرستند - اگر صلوات بفرستند - علت آن از پاسخ

→ عرض کرد: قسم به خداوندی که تو را به حق به سوی آفریدگانش فرستاده است نه تنها می‌دانم چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده است بلکه تفصیل آن را هم می‌دانم که چند قطره در دریا و چند قطره در خشکی و چند قطره در آبادی و چند قطره در باغ و چند قطره در شوره زار و چند قطره در گورستان فرود آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از حفظ و یادآوری او تعجب کردم، و او که چنین دید عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! با همه این قدرتی که از نظر دستها و انگشتان و حفظ و یادآوری دارم از محاسبه یک چیز ناتوانم.

سؤال کردم: حساب کدام چیز است؟ عرض کرد:

«قوم من أمتک يحضرون مجمعا فيذكر اسمك عندهم فيصلون عليك، فأنا لا أقدر على حصر ثوابهم.» عده‌ای از امت شما که در محلی اجتماع کرده باشند و چون نام مبارک شما برده شود بر شما صلوات فرستند، من از شمارش ثواب آنها عاجزم. (مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۸) و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

۱. وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أبواب الذکر، باب ۳۹، ح ۱ و اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۳.

سؤال قبل روشن می‌شود و اما اینکه شیعه را از بلند فرستادن صلوات منع می‌کنند دو جهت دارد:

یکی اینکه می‌گویند: جایز نیست نزد رسول الله ﷺ صدا را بلند کنند (فریاد بزنند) و آیه مبارکه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾^۱ را دلیل می‌آورند و دیگر اینکه، می‌گویند: ذکر و دعا خواندن به طور هم صدا و هم آهنگ (همخوانی) مشروع نیست و بدعت است^۲ لذا ممانعت و از آن جلوگیری می‌کنند. همچنین مستحب می‌دانند که ذکر و دعا با صدای آرام و آهسته انجام گیرد. و در صحیح مسلم^۳، «باب استحباب خفض الصوت بالذكر»، چند روایت نقل کرده که مردم با صدای بلند تکبیر می‌گفتند، رسول الله ﷺ فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اِرْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ.

ای مردم، به خود آید، شما ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید، شما شنوا و نزدیک را می‌خوانید و او با شما است.

تذکر: آداب دعا را در صفحه ۴۴۰ همین کتاب ملاحظه فرمایید.

یک مناظره مفصل

از مناظره‌ای که اینجانب در همین راستا با یکی از آنها داشتم بی‌اساس بودن جهت اول و دوم روشن می‌شود و آن چنین بود:

در مسجد النبی ﷺ شاهد بودم که یکی از مسئولین محترم ایران وارد مسجد

۱. سورة حجرات / ۳.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء، ص ۱۱۴۳، باب ۱۳، ح ۲۷۰۳.



شد. ایرانیها که او را دیدند صدا به صلوات بلند کردند، مأمورین آنها را محاصره و از فرستادن صلوات جلوگیری نمودند، یک نفر از آنها به اینجانب گفت: این عمل حرام است، چرا جلوگیری نمی‌کنید و نمی‌گویید؟

گفتم: نگو حرام است، بگو موجب حواسپرتی نمازگزاران می‌شود، موجب برهم خوردن نظم و آرامش سایرین می‌شود، و ما «روحانیون» تذکر داده‌ایم که در چنین مکانهای عمومی و شلوغ - که هر کس به حال خود و مشغول عبادت و دعا و قرآن و زیارت است - چنین اعمالی صحیح نیست و باید رعایت کنند. گفت: نه این عمل و اینگونه صلوات فرستادن خلاف شرع و حرام است، زیرا که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۱

آنان که با صدای آرام و آهسته نزد رسول خدا سخن گویند، آنها هستند که در حقیقت خدا دل‌هایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده است.

گفتم: اولاً: این آیه مبارکه در مقام بیان امر اخلاقی است و خداوند متعال مسلمانان را ترغیب می‌کند به رعایت ادب نسبت به رسول الله ﷺ و اینکه اشخاص نادان و بی‌ادب با داد زدن آسایش آن حضرت را سلب نکنند و مربوط به جایی است که افراد در مقابل رسول اکرم ﷺ مجادله و گفت و گو و داد و فریاد می‌کردند و گاهی صدای خود را در مقابل نبی اکرم ﷺ بطور بی‌ادبانه بلند می‌کردند اما صلوات فرستادن، تکریم رسول خدا است نه مجادله با او. لذا این آیه شامل صلوات فرستادن نمی‌شود.

ثانیاً: اگر این آیه دلالت بر حرمت داد زدن و صدا بلند کردن دارد چرا شما

رعایت نمی‌کنید؟ ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱؛ «آیا مردم را به کار نیک امر می‌کنید، و خود را [در انجام آن] فراموش می‌کنید؟»

گفت: ما رعایت می‌کنیم و آهسته دعا می‌خوانیم و آهسته حرف می‌زنیم. گفتیم: خیر، رعایت نمی‌کنید، مگر نیست که مرتباً مؤذن با چند بلندگو فریادمی‌زند، خصوصاً وقتی اقامه می‌گوید و وقتی که می‌گوید «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ» (نماز بر مرده‌ها)، همچنین امام جماعت و مأمومین با صدای بلند آمین می‌گویند بطوری که صدای شما در خارج از مسجد هم می‌رود و حال اینکه می‌توانید همه اینها را آهسته بگویید.

گفت: ما دعا می‌کنیم.

گفتم: اولاً: برای نماز مرده‌ها یثان داد می‌زنید «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ»؛ «نماز بر مرده‌ها» و این عبارت، دعا نیست.

ثانیاً: اگر «آمین» دعا است و مانعی ندارد، صلوات نیز دعا است.

ثالثاً: طبق آیات قرآن و روایات، مناسب است که دعا را آهسته بخوانند و شما با گفتن «آمین» برخلاف آیات قرآن و برخلاف دستور رسول الله ﷺ عمل می‌کنید.

گفت: ما برخلاف کدام آیه و روایت عمل می‌کنیم؟

گفتم برخلاف آیه مبارکه:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲

خدای خود را به تضرع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خداوند هرگز تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.

۱. سوره بقره / ۴۴.

۲. سوره اعراف / ۵۵.

و بر خلاف آیه مبارکه:

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ﴾^۱

یادکن خدای خود را در دل خود، با تضرع و زاری و پنهانی و بی آنکه صدا بلند
کنی و در صبح و شام یاد کن.

نیز در کتابهای مورد قبول شما روایت است که: مردم با صدای بلند دعا
می خواندند و ذکر می گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ، بخود آیید (فکر
کنید) ناشنوا و غایب را که نمی خوانید، بلکه کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک
و با شما است^۲ یعنی ای مردم آهسته دعا کنید، خداوند ناشنوا نیست، خداوند
دور و غایب نیست.

در روایات شیعه نیز آمده است که حضرت فرمود:

بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین
روزی آن است که به اندازه کفاف باشد^۳.

گفت: من اینها را نمی دانم، فقط می دانم که رسول الله ﷺ دستور داده است
«آمین» را با صدای بلند بگویید.

گفتم: یعنی رسول الله ﷺ بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف دستور خودش که
فرمود: «آهسته دعا کنید، خدا کر و غایب نیست» دستور داده است؟ همچنین
مفتی بزرگ شما «عبدالله بن باز» که عموماً قبولش دارید مگر در کتابش نگفته

۱. سورة اعراف / ۲۰۵.

۲. صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذكر، ح ۳۷۰۳ -
والمصباح المنیر، ص ۴۸۱ نقلاً عنه وعن فتح الباری.

۳. خیر الدعاء (الذکر) الخفی وخیر الرزق ما یکفی: (نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۱).

است: ذکر گفتن با صدای بلند و دسته جمعی بدعت است^۱؟ اکنون بگو بدانم، آیا این همه داد زدن‌ها با بلندگوهای متعدد و این گفتن آمین با صدای بلند و دسته جمعی بدعت نیست؟ برخلاف آیات قرآن و برخلاف سنت و دستور رسول الله ﷺ نیست؟ برخلاف گفته مفتی خودتان، بن باز نیست؟ اما صلوات فرستادن دسته جمعی شیعیان بدعت و برخلاف قرآن و سنت است؟ صحبت که به اینجا رسید با ناراحتی دستش را از دست من کشید و از بین جمعیت با سرعت خارج شد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ناگفته نماند که برخی افراد ما شلوغ هستند و اگر آنها را به حال خود بگذرانند همه چیز را بر هم می‌زنند و هیچ اعتنایی به حال و وضع دیگران نمی‌کنند و لازم است به آنها تذکر بدهند. (ولی اهل تسنن رعایت می‌کنند و در مساجد خصوصاً هنگام نماز با صدای بلند حرف نمی‌زنند).

چرا در تشهد انگشت را حرکت می‌هند؟

پرسش ۲۳: چرا ما، در حال تشهد دستها را روی رانها می‌گذاریم و انگشتها را به یکدیگر می‌چسبانیم - بدون حرکت - ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را در حال تشهد حرکت می‌دهند؟

پاسخ: ما شیعیان آداب و مستحبات نماز را از روایات اهل بیت علیهم السلام و عمل آنها گرفته و به طوری که فرموده و عمل کرده‌اند عمل می‌کنیم و دستها و انگشتها را آن گونه که مطابق دستور پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است قرار می‌دهیم ولی اهل تسنن برخلاف این عمل می‌کنند و استنادشان به دو روایت است که رسول الله ﷺ در تشهد نماز با انگشت سبابه اشاره کرد - و اشار بأصبعه

۱. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

السَّبَابَةُ -^۱ و در توجیه و مقصود از آن اختلاف دارند و در کیفیت آن نیز با هم اختلاف دارند.

مالکی ها گفته اند: در حال تشهد مستحب است انگشت سبابه را به طور مکرر حرکت دهند.

حنفی ها گفته اند: در آخر تشهد در حال گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» انگشت را به طرف بالا ببرند و در حال گفتن «إِلَّا اللَّهُ» پایین بیاورند، یعنی نمازگزار به وسیله زبان، با گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی الوهیت از غیر خدا می کند و با اشاره به وسیله انگشت نیز نفی الوهیت از غیر خدا می کند و با گفتن «إِلَّا اللَّهُ» اثبات الوهیت برای خدا می کند و با پایین آوردن انگشت اشاره به الوهیت برای خدا می کند. [بالا بردن، اشاره به نفی است و پایین آوردن اشاره به اثبات. هماهنگ کردن قول و فعل و اعتقاد].^۲

حنبلی ها گفته اند: هنگام تلفظ نام خدا با انگشت سبابه اشاره کنند. شافعی ها گفته اند: هنگام گفتن «إِلَّا اللَّهُ» انگشت سبابه را بالا ببرند و در تشهد اول تا وقت ایستادن و در تشهد آخر تا سلام نماز همچنان انگشت را بدون حرکت بالا نگهدارند.^۳

چرا هنگام سلام نماز صورت را از قبله برمی گردانند؟

پرسش ۲۴: چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است سلام نماز را می دهیم ولی اهل تسنن صورتشان را به سمت راست و چپ برمی گردانند و دو سلام می دهند؟

۱. صحیح مسلم: کتاب المساجد، ص ۲۶۶، باب صفة الجلوس في الصلاة و كيفية وضع اليدين على الفخذين، ح ۵۷۹ و ۵۸۰.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۲۲۴.

۳. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة في التشهد» ص ۲۶۵.

پاسخ: در فقه شیعه - که برگرفته از فرمایشات و عمل رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ است - ثابت و مسلم است که نماز گزار حتی در حال سلام نباید صورتش را از قبله برگرداند و الاً نماز باطل می شود ولی اهل تسنن با توجه به روایتی که در کتابهایشان نقل شده است^۱ مستحب می دانند که نماز گزار هنگام سلام صورتش را به سمت راست برگرداند و سلام دهد و باز صورت را به سمت چپ برگرداند و یک سلام دیگر بدهد.^۲ ضمناً بعضی از آنها گفته اند یک سلام کفایت می کند ولی اکثرشان هر دو سلام را واجب می دانند و در عین حال اتفاق دارند که اگر کسی فقط یک سلام گفت نمازش باطل نیست.^۳

آری اگر فرضاً نماز آنها از جهات دیگر باطل نبود برای بطلان آن همین بس بود که عمداً صورت از قبله برمی گردانند و این است نتیجه و جزای کسی که از اهل بیت رسول الله ﷺ رو گردانده و به بیگانه رو آورده و به او دل بسته است.

تذکر: در فقه شیعه نیز آمده است که:

مستحب است نماز گزار - چه جماعت، چه فردی، هنگام گفتن «السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» با گوشه چشم یا ابرو و غیر آن به طوری که صورت از قبله بر نگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و سلام نماز را بدهد (ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست).

لازم به یاد آوری است که بنا بر احتیاط واجب با گفتن «السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ

۱. صحیح مسلم: کتاب المساجد، باب: السلام للتحلیل من الصلاة، ح ۵۸۲.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة فی التشهد» ص ۲۶۵.

۳. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۱۱۲.

اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و با اشاره به سمت راست و چپ، نباید قصد کنند که حقیقتاً به کسی سلام می‌کنند، بلی در نماز فردای می‌توانند به قلبشان خطور دهند که به دو ملک نویسنده اعمال، سلام می‌کنند و در نماز جماعت، امام می‌تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو ملک نویسنده اعمال و به مأمومین سلام می‌کند و مأموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و مأمومین سلام می‌کند.^۱

چرا ما بعد از سلام نماز در حال بالا بردن دستها تکبیر می‌گوییم؟

پرسش ۲۵: چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می‌گوییم و موقع گفتن تکبیر دستها را بالا می‌بریم ولی اهل تسنن این کار را نمی‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه مستحب است بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر گفته شود و مستحب است هنگام گفتن هر تکبیر دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرند، همانگونه که مستحب است هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را بالا ببرند ولی اهل تسنن تکبیر گفتن بعد از سلام نماز را مستحب نمی‌دانند و نمی‌گویند و لذا دستهایشان را هم بالا نمی‌برند، البته هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیر قبل از رکوع و بعد از رکوع و هنگام برخاستن برای رکعت دوم مستحب می‌دانند دستها را بالا ببرند.^۲

بن باز مفتی پیشین اهل تسنن عربستان گفته است: در غیر این چهار مورد بالا بردن دست مشروع نیست و تصریح می‌کند که بالا بردن دستها بعد از سلام نماز نیز مشروع نمی‌باشد.^۳

۱. به مسأله ۵ و ۶ فصل فی التسلیم «عروة الوثقی» مراجعه شود.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، رفع الیدین، ص ۲۴۹ و صلاة المؤمن الفحطانی، ص ۲۵۲.

۳. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز، ص ۹۰.

و ظاهراً در این تصریح نظرش به عمل شیعه بوده است و همین حرف سبب شده که وقتی آنها می بینند که شیعیان بعد از سلام نماز دستها را بالا می برند ناراحت می شوند زیرا گمان می کنند شیعه خلاف شرع مرتکب شده است. لازم به یاد آوری است که: در صحیح بخاری (کتاب الأذان باب الذكر بعد الصلاة، ح ۸۴۲) و صحیح مسلم (باب الذكر بعد الصلاة ح ۵۸۳) روایاتی آمده مبنی بر اینکه مردم در نماز جماعت، تمام شدن نماز پیامبر ﷺ را بوسیله شنیدن تکبیر باخبر می شده اند و از این روایات معلوم می شود که طبق فقه آنها نیز بعد از نمازها تکبیر گفته می شده است.

هَدَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ بِمَا جَاءَ بِهِ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

از جلوی نماز گزار عبور نکنیم

پرسش ۲۶: چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی شویم و عکس العمل نشان نمی دهیم ولی اهل تسنن گاهی در حال نماز - حتی با تندی و خشونت - از عبور اشخاص از جلوی خود ممانعت و جلوگیری می کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که اگر مکان نماز گزار در معرض عبور و مرور مردم باشد مستحب است چیزی - ولو مثل تسبیح - جلوی خود بگذارند که میان نماز گزار و عابرین حائل گردد و نماز گزار بیش از این وظیفه ای ندارد، لذا چنانچه در حال نماز کسی از جلوی ما عبور کند، مانع نمی شویم و عکس العملی نشان نمی دهیم ولی برخی از اهل تسنن مثل حنفی ها و مالکی ها به مقتضای

روایاتی که در کتابهای معتبرشان وارد شده است^۱ عبور از جلوی نمازگزار را حرام می‌دانند و بعضی موارد موجب بطلان نماز دانسته و گفته‌اند: نمازگزار در همان حال نماز باید به هر نحو ممکن جلوی عابر را بگیرد و خود آنها نیز رعایت می‌کنند. و شافعی‌ها در بعضی از موارد حرام می‌دانند و حنبلی‌ها مکروه می‌دانند و گفته‌اند: بهتر است با اشاره، جلوی عابر را گرفت^۲.

با توجه به آنچه نقل کردیم، بر مؤمنین است که رعایت کنند و اعتقادات فقهی آنان را محترم شمارند و موجب ناراحتی آنها نشوند و در حال نماز از جلوی آنها عبور نکنند و بدانند که اگر بعضی از آنها با خشونت جلوی عابر را می‌گیرند از روی غرض و عناد نیست بلکه مستند به فقه آنان می‌باشد.

لازم به ذکر است که گفته‌اند: مسجد الحرام به لحاظ کثرت جمعیت از این حکم استثنا شده و مسجد النبی نیز در مواقع شلوغ و قبل از شروع و در اثنای نماز که شخص برای پیدا کردن جا در بین صفها عبور می‌کند و بعد از نماز جماعت که مردم در حال خروج از مسجد هستند و شلوغ است، عبور و مرور را جایز دانسته‌اند^۳.

چرا ما در مسجد النبی کمتر قرآن می‌خوانیم؟

پرسش ۲۷: چرا «شیعیان» در مسجد النبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می‌شوند ولی اهل تسنن به طور چشمگیری قرآن می‌خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ابواب ستره المصلی، باب ۱۰۰ و باب ۱۰۱.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، «حکم المرور بین یدی المصلی».

۳. تحفة الاخوان، ص ۸۸.

پاسخ: این امر علل مختلفی دارد و در مجموع باید اعتراف کرد که متأسفانه ایرانی‌ها آنگونه که شاید و باید و انتظار است به خواندن قرآن مبادرت نمی‌ورزند و تا حدودی کوتاهی می‌کنند و در واقع آن مقدار که در مراکز زیارتی و حرماًها به زیارات و سایر امور اهمیت می‌دهند و وقت صرف می‌کنند برای خواندن قرآن چنین نیستند که امید است این کمبود برطرف گردد. ان شاء الله تعالی. و به هر حال علت این امر ظاهراً چند چیز است:

الف - از تشکیل جلسه برای قرائت قرآن توسط شیعیان «ایرانی» جلوگیری می‌کنند و می‌گویند ممنوع است (داخل مسجد از هرگونه اجتماع ایرانی‌ها ممانعت می‌کنند).

ب - شیعیان «ایرانی» که فارس زبان هستند اکثراً از فهم حتی ظاهر آیات قرآن محروم هستند و لذتی که باید نمی‌برند و تنها برای ثواب، قرآن می‌خوانند و در مدینه منوره و مسجد النبی از زیارات بیشتر لذت و بهره می‌برند خصوصاً که می‌گویند قرآن همه جا همراه ما وجود دارد اما زیارت رسول الله ﷺ و فاطمه علیها السلام و ائمه بقیع علیهم السلام حضوراً در غیر اینجا به دست نمی‌آید لذا بیشتر به زیارات مشغول می‌شوند.

ج - از همه مؤثرتر اینکه اهمیت و ارزش خواندن قرآن، آن هم در مرکز نزول قرآن و در مسجد النبی برای آنها تبیین نشده و چه بسا قدر آن را نمی‌دانند بلکه اهمیت حضور و تشرّف در مسجد النبی را نمی‌دانند و به آن توجه ندارند لذا مشاهده می‌شود که برخی از افراد در فرصتهای مناسب و قبل و بعد از نمازها به حرفهای غیر مفید سرگرم می‌شوند با اینکه لااقل می‌توانند به ذکر و صلوات و خواندن نمازهای نافله و نماز قضاهاایی که معمولاً به ذمه دارند مشغول شوند. اما اینکه اهل تسنّن به خواندن قرآن عنایت دارند - و حق هم همین است - ظاهراً چند جهت دارد.

الف - عرب زبان و اهل لسان هستند و معنای ظاهری آیات قرآن را متوجه می‌شوند و از خواندن آن لذت می‌برند لذا با رغبت به خواندن آن مشغول می‌شوند.

ب - آنها بعد از نمازهایشان مانند شیعه دعایی ندارند لذا به جای آن به خواندن قرآن مشغول می‌شوند.

ج - برخی آنها اصولاً برای زیارت رسول الله ﷺ و غیر آنحضرت آن طور که باید و شاید اهمیتی قائل نیستند خصوصاً عده‌ای از آنها.

دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر ﷺ

پرسش ۲۸: چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول ﷺ می‌رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنن اعتراض می‌کنند و می‌گویند برای دعا کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید و کمتر دیده شده که آنها رو به قبر مطهر دست به دعا بردارند و دعا کنند؟

پاسخ: در کتب روایی شیعه آمده است که اهل بیت رسول الله ﷺ فرموده‌اند: زائر پس از خواندن زیارت رو به قبله کند و دست به دعا بردارد و حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد که دعا به این کیفیت سزاوار و لایق به اجابت است.^۱

۱. در روایت است که امام صادق علیه السلام کیفیت زیارت حضرت رسول ﷺ را بیان کرد تا آنکه فرمود: و اگر تو را حاجتی باشد قبر مطهر را در پشت دو کتف خود قرار بده و رو به قبله کن و دو دست خود را بالا ببر و حاجت خود را طلب کن، بدرستی که سزاوار است حاجت تو برآورده شود ان شاء الله. (وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۶، ح ۱).

و در روایت دیگر است که حضرت سجاد علیه السلام پس از خواندن زیارت رو به قبله کرد و گفت: اللهم إلیک الجأت ظهري.... (همان). همچنین شهید در کتاب دروس فرموده است: پس از آنکه زائر حضرت را زیارت کرد رو به قبله کند و دعا کند به آنچه می‌خواهد. (جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۴).

بنابر این مستحب است زائران محترم پس از زیارت رو به قبله دست به دعا بردارند و دعا کنند و حاجات خود را از خداوند متعال طلب کنند و این امر اختصاص به زیارت حضرت رسول ﷺ ندارد بلکه نسبت به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام و دیگر مشاهد مشرفه نیز جاری است. البته چنانچه زائری رو به قبله نکند و رو به قبر شریف دست به دعا بردارد خلاف شرعی مرتکب نشده است و تنها مستحبی را ترک کرده است.

ولی عده‌ای از اهل تسنن «به طوری که از کتابهایشان ظاهر است» بر این عقیده هستند که زائر پس از زیارت وقتی می‌خواهد برای حاجات خود دست به دعا بردارد لازم است رو به قبله کند. و آنان دست به دعا بلند کردن را در حالی که شخص رو به قبر باشد مشروع و جایز نمی‌دانند.^۱ لذا وقتی می‌بینند کسی - هر چند غیر شیعه - رو به قبر دست به دعا برداشته است منع و جلوگیری می‌کنند و چون اینگونه دعا کردن را به زعم و گمان خود منکر می‌دانند، نهی از منکر می‌کنند.

امید است شیعیان و فقهم الله این امر مستحب را رعایت کنند تا به اجابت نزدیکتر باشد و با اعتراض اهل تسنن نیز مواجه نشوند ان شاء الله.

پشت بقیع نماز نخوانیم

پرسش ۲۹: چرا بعضی از ما که پشت دیوار بقیع نماز می‌خوانیم مورد اعتراض اهل تسنن قرار می‌گیریم؟

پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن نماز خواندن در کنار قبر را بدعت و موجب

۱. کتاب: صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۱.

شرک می‌دانند^۱ و ظاهراً نماز خواندن پشت بقیع را نماز در کنار قبر و در قبرستان تلقی می‌کنند و حتی «بن باز» فتوا داده که هرگاه در مسجدی قبر وجود داشته باشد نماز در آن مسجد صحیح نیست^۲ و گفته است: اگر کسی در کنار قبر نماز بخواند واجب است منعش کنند و جلوی او را بگیرند.^۳

البته نمی‌دانم در مسجد النبی که سه قبر وجود دارد و در مسجد الحرام که آن همه قبر از انبیاء علیهم‌السلام و غیر انبیاء می‌باشد چگونه نماز خواندن ممنوع نشده است بلکه نماز طواف واجب شده و آن همه ثواب برای نماز در آن دو مسجد بیان فرموده‌اند؟ همچنین چه می‌گویند درباره عایشه که طبق تواریخ خودشان چندین سال در حجره خودش در مسجد النبی در کنار قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آن دو نفر نماز می‌خوانده است؟^۴

به هر حال برخی از آنها نماز خواندن در کنار بقیع و قبرستان احد را جایز نمی‌دانند و لازم است مؤمنین رعایت کنند و به جای اینکه نماز زیارت را در کنار بقیع بخوانند که موجب اتهام ناروا از جانب آنها شود. نماز را در مسجد النبی بخوانند که ثواب آن معادل ده هزار نماز در خارج از مسجد النبی است.

در چه ساعات و کجا نماز نخوانیم؟

باید توجه داشت که برخی از اهل تسنن مدعی هستند که در ساعاتی از روز از خواندن نماز نهی شده و نباید کسی در آن ساعات نماز بخواند، یکی از آن ساعات بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب است، و دیگری بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب است.^۵ و کسانی که نوعاً پشت بقیع در این دو موقع نماز

۱ و ۲. تحفة الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

۴. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۵. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۲۷ - الأوقات التي نهى الشارع عن الصلاة فيها.

می خوانند از دو جهت مورد اتهام و اعتراض قرار می گیرند:
یکی از جهت نماز خواندن در کنار قبور که به گفته آنها حرام و موجب شرک است.

دوم از جهت نماز خواندن در وقتی که نهی از نماز شده است، لذا بر علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام است که با اعمال خود سبب اهانت به اهل بیت علیهم السلام نشوند و کاری نکنند که گفته شود اینها جعفری هستند و مسائل شرعی را رعایت نمی کنند یا به دید مشرک به شیعه نگاه کنند و خلاصه زائرین محترم باید از اهل علم سؤال کنند که چگونه و چه وقت و کجا نماز بخوانند.^۱

همچنین دیده می شود که در مسجد النبی، عده ای بعد از تمام شدن نماز جماعت، بلافاصله بر می خیزند نماز صبح خودشان را می خوانند و حال اینکه عده ای از اهل تسنن - همان گونه که قبلاً گفته شد - می گویند کسی که نماز صبح را خواند نباید تا طلوع آفتاب نماز بخواند و آن را خلاف شرع می دانند.
لذا بر مؤمنین است که رعایت کنند و چنانچه بخواهند احتیاط کنند، قبل از نماز جماعت نمازشان را بخوانند و پس از آن همان نماز را به جماعت هم بخوانند که موجب سوء ظن و بدبینی نشود و ثواب بیشتری نیز ببرند.

۱. مرحوم سید علیه السلام: در عروة الوثقی - فصل فی اوقات الرواتب، مسأله ۱۸ - می گوید: عده ای فرموده اند: خواندن نماز مستحبی (غیر از نافله های وارده) در پنج وقت کراهت دارد:
۱ - بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. ۲ - بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب. ۳ - از طلوع خورشید تا برآمدن آفتاب. ۴ - نزدیک ظهر تا زوال (اول ظهر). ۵ - قبل از غروب خورشید.
[پس از آن فرموده است] و نزد من در ثبوت کراهت نماز مستحبی در این اوقات ذکر شده، اشکال است.

مؤلف: در وسائل الشیعه: ابواب المواقیت، باب ۳۸ و غیر آن، روایاتی نقل شده که ظهور در کراهت نماز خواندن در اوقات مزبور دارند، ولی درسند و دلالت وجهت صدور آنها خدشه است، مضافاً بر وجود معارض، خصوصاً که کراهت در عبادت به معنای کمی ثواب است. واللہ العالم.

البته کسی که بعد از نماز جماعت وارد مسجد می‌شود و نماز صبح نخوانده است یا می‌خواهد نماز تحیت مسجد بخواند از این حکم استثنا شده و اشکال نمی‌کنند.

علت بی‌اعتنایی ما به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا (ع)

پرسش ۳۰: چرا ما شیعیان نسبت به برخی از صحابه بی‌تفاوت و بی‌اعتنا هستیم ولی اهل تسنن اظهار علاقه می‌کنند تا جایی که امام جمعه مسجد النبی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه (۸۲/۵/۱۷) با گریه از او تعریف می‌کرد؟

پاسخ: شیعیان نسبت به صحابه‌ای بی‌اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا (ص) بوده و غضب حق نموده‌اند که دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و در اینجا به برخی از علل بی‌اعتنایی - که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» که اهل تسنن این دو کتاب را بعد از قرآن کریم، صحیح‌ترین کتابها می‌دانند و صد درصد مورد اعتماد و قبول آنهاست - اشاره می‌کنم: الف - در «صحیح بخاری» با سندهای متعدد آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه (ع) پاره تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.^۱

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه (ع) بعد از رحلت رسول الله (ص) از ابوبکر مطالبه ارث

۱. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب النبی (ص)، باب ۱۲: مناقب قرابة رسول الله (ص) [و منقبه فاطمة (ع)]. ح ۳۷۱۴: قال رسول الله: (فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني) و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

و آنچه از رسول الله ﷺ به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: کسی از ما ارث نمی برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است، پس فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک نمود و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود. عایشه گفت: فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که سهمش را از ترکه پیامبر ﷺ از خیبر و فدک و صدقات مدینه بپردازد ولی ابوبکر خودداری کرد و چیزی به آن حضرت نداد.^۱

ب - در «صحیح مسلم» است که رسول الله ﷺ بالای منبر (در حضور مسلمانان) فرمود:

دختر من پاره تن من است ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند.^۲

اکنون سؤال می کنیم که چه اذیتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه علیها السلام را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیهما السلام نزد ابوبکر شهادت داد^۳ در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول الله ﷺ را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلق به رسول الله ﷺ بود در اختیار علی علیهما السلام و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول الله ﷺ را از فدک و خیبر تحویل نداد.^۴

۱. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة علیها الصلاة والسلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول الله ﷺ: فَأَنَا ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِينِي مَا رَأَيْتُهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا.

۳. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب التبی ﷺ، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشهد علی».

۴. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.



آری این امر نشان می‌دهد که صحت ادعای حضرت فاطمه علیها السلام را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال آن حضرت را رد کرد، و بر فرض که چنین نباشد و آن روایت که ابوبکر نقل کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله باشد چه می‌شد که لا اقل مقداری از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار پاره تن او قرار می‌دادند. آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه علیها السلام بدهند؟ آیا فاطمه علیها السلام این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول الله صلی الله علیه و آله این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه علیها السلام تحویل شود؟ آیا مسلمان می‌تواند اینها را بداند و باز به مسبب و عامل و حامی آن اعتنا و رغبت داشته باشد؟ العیاذ بالله. و اما اینکه اهل تسنن نسبت به برخی از صحابه اظهار محبت و حتی برای او گریه می‌کنند (لابد گریه شوق) این است که آنها قضایا را با یک چشم می‌نگرند و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است می‌نگرند در صورتی که اگر لا اقل آنچه را در کتابهای صحیح خودشان از ناحیه برخی از خلفا نسبت به فاطمه علیها السلام - طبق خبر عایشه - وارد شده مطالعه کنند و مورد توجه قرار دهند آنها نیز مانند شیعیان تغییر موضع داده و به جای گریه شوق بر او، بر مظلومیت فاطمه علیها السلام گریه می‌کنند.

تهدید و هتک حرمت زهرا علیها السلام توسط خلیفه

پس از آن که ماجرای سقیفه بنی ساعده به پایان رسید، بلافاصله تصمیم گرفتند از حضرت امیر علیه السلام و افرادی که در سقیفه حضور نداشتند، بیعت بگیرند. گروهی از مهاجران که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، در خانه حضرت زهرا علیها السلام متحصن شدند.

دستگاه خلافت بر آن شد که به هر قیمت که شده، تحصّن ایشان را بر هم بزند و به اجبار از آنان بیعت بگیرد.

ابن ابی شیبیه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است، این رویداد را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو می پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوب ترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما یید، ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند! عمر این جمله را گفت و رفت.

حضرت زهرا (علیها السلام) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آن چه را که قسم خورده انجام می دهد.^۱

هم چنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری - متوفای ۲۷۰ - نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله [آتشزا] حرکت کرد و در مقابل در خانه با فاطمه (علیها السلام) روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است!^۲

۱. مصنف ابن ابی شیبیه: ۵۷۲/۸: (نقل از راهنمای حقیقت، ص ۴۳۶).

۲. انساب الاشراف ۵۸۶/۱، ط دار معارف، قاهره. (همان)

محمد بن جریر طبری - متوفای ۳۱۰ -، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می کند:

أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ لِلَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصْلِتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ.

عمر بن خطاب در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش می کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیاید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.^۱

این عبارات از سه نفر از بزرگان اهل سنت است و به همین مقدار اکتفا می کنیم و از آن چه در کتاب های معتبر بزرگان شیعه و در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، صرف نظر کردیم. اکنون پرسش شیعیان این است که آیا محبت، با ارباب و هتک حرمت جمع می شود؟

آیا بیعت گرفتن با تهدید و ارباب ارزش و اعتبار دارد؟

آیا تهدید به سوزاندن خانه پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این که از مهاجرین اولین بوده، و در غم و اندوه پدر بزرگوارش به سر می برد، جایز و سزاوار بوده است؟ آیا هتک حرمت خانه ای که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مدت ها آستانه آن را می گرفت و می فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲، اهمیت نداشت؟

۱. تاریخ طبری: ۴۴۳/۲، چاپ بیروت. (از همان ص ۴۳۸)

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

آیا ارباب و ترساندن دختر پیامبر ﷺ که رنج‌های مکه و سختی‌های مهاجرت و مصائب جنگ‌های پدر و شوهرش علی علیه السلام را تحمل کرده است، با ادعای فرط محبت صحابه با اهل بیت منافات ندارد؟ آیا این رفتار ناپسندانه با آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ سازگار است؟ باید دانست که رفتار آنان با دختر پیامبر ﷺ آن قدر ناگوار و ناراحت کننده بوده است که خلیفه هم هنگام مرگ از آن رویداد شرمنده بود و آرزو می‌کرد که ای کاش! چنان بی‌حرمتی نمی‌شد.

اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ

طبرانی در معجم کبیر آورده است:

ابوبکر به هنگام مرگ آرزو کرد که: ای کاش! سه چیز را انجام نمی‌دادم و ای کاش! سه چیز را انجام می‌دادم و ای کاش! سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم.

سپس درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید: فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ.^۲

اما آن سه چیزی که آرزو می‌کنم که انجام نمی‌دادم، یکی از آن‌ها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی‌کردم و رها می‌کردم.

ما در این جا از نقل و ترجمه بقیه این ندامت نامه خودداری می‌کنیم و به نقل کلام دانشمند خبیر و شهیر مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی علیه السلام» اکتفا می‌کنیم.

او در کتاب ارزشمند خود چنین می‌نویسد:

۱. سورة شوری، آیه ۲۳.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر: ۱ / ۶۲، شماره حدیث ۶۲، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید و گر نه خانه را با ساکنانش به آتش می‌کشم. گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! او بی‌پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.

سپس در را کوبید و وارد شد، علی را یافت، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا علیها السلام به پدرش نبود که از دست یکی از یارانش به وی که در نزدیکی خفته بود، شکایت می‌برد....^۱

جای تأسف است که محمد حافظ ابراهیم قصیده عُمَرِیّه خود را که در مدح عمر بن خطاب سروده و تصمیم وی را بر هتک خانه زهرا علیها السلام از فضایل عمر شمرده است، و می‌گوید:

وَقَوْلُهُ لِعَلِّي قَالَهَا عُمَرُ	أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُتْلِقِهَا
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِشَ عَلَيْكَ بِهَا	إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفْؤُهُ بِهَا	أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانٍ وَحَامِيهَا ^۲

سخنی که عمر به علی علیه السلام گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت! گفت: خانه‌ات را به آتش می‌کشم، و تو را زنده نمی‌گذارم! اگر بیعت نکنی، هرچند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در این خانه است.

جز ابوحفص - عمر - کسی نمی‌تواند این سخنان را در برابر یکه‌سوار عدنانیان و پاسدار آنان - علی علیه السلام - به زبان آورد.^۳

۱. الامام علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۴.

۲. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲ / ۱.

۳. نقل از «راهنمای حقیقت» نوشته حضرت آیت الله سبحانی.

خواننده محترم، لطفاً آن چه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته‌اند با دقت مطالعه کن، آن چه را هم که برخی سنی‌ها در جزوه‌هایشان به عنوان محبت و شفقت و وحدت نوشته‌اند، و در مدینه منوره، در سطح وسیعی پخش می‌کنند، ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آن چه واقع شده است پی ببر، و از نهایت مظلومیت اهل بیت پیامبر ﷺ، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱؛ «آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجا است». و ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ «ای لعنت خدا بر ظالمان».

علیؑ فاطمه را شبانه دفن کرد

(به نقل از بخاری)

«صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱):

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً...».

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدَتْ^۳ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ

۱. سورة شعراء، آية ۲۲۷.

۲. سورة هود، آية ۱۸.

۳. وَجَدَ: وَجَدَ عَلَيْهِ: غَضِبَ - المنجد في اللغة ٤ - وَجَدَ يَجِدُ وَجَدًا عَلَيْهِ، بر او خشم گرفت، بر او غضب کرد - منجد الطلاب -

أَشْهَرُ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا، وَ كَانَ لَعَلِّي مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجْوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ مُبَايَعَتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهَرُ... فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ فَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ فَقَالَ أَنَا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَ لَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ...

عایشه نقل کرده است: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه علیها السلام نماز خواند و تا فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، بطوری که گویی او را نمی شناسند.

تذکر: در این روایت و روایت قبل آمده است که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی از دنیا رفت (و همین است معنای «مَاتَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِ» و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.^۱

۱. بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند. (کتاب الأدب، (۶۲)، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷).

با اینکه طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن دربارهٔ ادامه قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر بدست و پا افتاده و جواب قانع کننده‌ای ندارند.

بلی، بخاری بعد از باب فوق در همان کتاب و همان صفحه، باب دیگری منعقد کرده است تحت عنوان:

(۶۳) «بَابُ مَا يَجُوزُ مِنَ الْهَجْرَانِ لِمَنْ عَصَى»؛ باب جواز قهر کردن با کسی که معصیت کرده است.

و روایت ۶۰۷۸ را در این باره آورده که از آوردن آن صرف نظر شد. منظور از آوردن این چند روایت از صحیح‌ترین کتابهای آنها این است که هر گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم کسی که فاطمه علیها السلام را خشمناک کرد پیامبر را خشمناک نموده است و کسی که پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با او قهر کرده و قهر بوده است. شخص مسلمان نمی‌تواند نسبت به چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. ﴿مَنْ يَعْمَلْ سَوْءً يُجْزَ بِهِ﴾؛ «هرکس عمل بدی انجام داد طبق همان پاداش داده می‌شود». (سوره نساء/ ۱۲۳)

→ «مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است.

حدیث (۲۵۶۰)، از ابویوب انصاری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»

حدیث (۲۹۶۱) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است.

حدیث (۲۹۶۲) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ». (صحیح مسلم،

کتاب البر والصلة والآداب (۸)، باب تحریم الهجر فوق ثلاث...، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲)

طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است:

حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت قهر با

ابوبکر را ادامه داد.

یادآوری: روایت گذشته که بخاری از عایشه نقل کرده است صریح در این است که: تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی طبق این روایت حضرت امیر علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر بیعت نکرد و او را به عنوان حاکم نشناخت، (وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ) و ظاهر و لحن عبارت روایت این است که پس از شش ماه هم علی علیه السلام با میل و رغبت بیعت نکرد، بلکه چون بعد از رحلت حضرت زهرا علیها السلام مردم به دید دیگری به آن حضرت نگاه می کردند، از جهت جو حاکم و از روی ناچاری بیعت کرد، و عبارت عایشه گویای این است که اگر فاطمه علیها السلام رحلت نکرده بود علی علیه السلام همچنان بیعت نمی کرد، (فَلَمَّا تُوفِّيتَ فَاطِمَةُ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجُوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ) و از این روایت معلوم می شود بین حضرت و ابوبکر خصومت بوده که حضرت (طبق این روایت) خواستار مصالحه با ابوبکر شد.

البته برخی از این ها از نظر شیعه غیر قابل قبول و محل تأمل است که از طرح آنها معذورم.

«سمهودی» از سلمی همسر ابورافع نقل کرده که گفت:

اشْتَكَّتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَصْبَحَتْ يَوْمًا كَأَمَثَلِ مَا كَانَتْ تَكُونُ، وَخَرَجَتْ عَلَيَّ فَقَالَتْ: يَا أَمَتَاهُ أُسْبِكِي لِي غَسْلًا، ثُمَّ قَامَتْ فَأَغْتَسَلَتْ كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ: هَاتِ ثِيَابِي الْجَدْدُ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَلَبَسَتْهَا ثُمَّ جَاءَتْ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ فَقَالَتْ: قَدِمِي الْفِرَاشَ إِلَيَّ وَسَطِ الْبَيْتِ، فَقَدَّمْتُهَا فَأَضْطَجَعَتْ وَاسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ وَوَضَعَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَمَتَاهُ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ اغْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ، قَالَ: فَقَبِضْتُ مَكَانَهَا، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَخْبَرْتَهُ...^۱

فاطمه (علیه السلام) دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) از بیماری رنج می برد، یک روز که حالش سخت تر از روزهای دیگر بود به من فرمود: برای من آب گرم کن، پس از آن خود را بهتر از همیشه شست و شو داد، سپس فرمود: لباسهای نو مرا بیاور، لباسهای آن حضرت را حاضر کردم، آنها را پوشید و آمد در اطاق خود و فرمود: زیر انداز مرا وسط اطاق بپنداز، پس به پهلو، رو به قبله خوابید و دستش را زیر صورتش گذاشت و گفت: ای سلمی الآن من از دنیا می روم و من خود غسل کردم، احدی مرا برهنه نکند.

سلمی گوید: پس در همان مکان که خوابیده بود قبض روح شد و از دنیا رفت، پس از آن علی (علیه السلام) آمد، جریان را برای او بازگو کردم.

همچنین «سمهودی» در صفحه ۹۰۴ همان کتاب از ام جعفر نقل کرده است که:

أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: يَا أَسْمَاءُ، إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُضْنَعُ بِالنِّسَاءِ إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْأَةِ الثَّوْبَ فَيَصِفُّهَا، قَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أُرِيكَ شَيْئاً رَأَيْتُهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ؟ فَدَعَتْ بِجَرَائِدَ رَطْبَةٍ فَحَنَّتْهَا ثُمَّ طَرَحَتْ عَلَيْهَا ثَوْباً، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا أَحْسَنَ هَذَا وَأَجْمَلَ؟ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرْأَةَ مِنَ الرَّجُلِ، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَأَغْسِلْنِي أَنْتِ وَعَلِيٌّ، وَلَا تُدْخِلِي عَلَيَّ أَحَداً.

فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اسماء بنت عُمیس گفت: ای اسماء من زشت می دانم آن گونه که پارچه ای روی جنازه زن می اندازند به طوری که حجم بدن او را نشان می دهد. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیا نشان بدهم به شما چیزی را که در حبشه درست می کنند؟ پس شاخه های تر و تازه ای طلبید و آنها را آماده کرد (و بصورت عماری «نعش» در آورد) و پارچه ای روی آن انداخت، پس فاطمه (علیه السلام) گفت: چه قدر این (عماری) خوب و زیبا است؟ [جنازه] زن از مرد شناخته نمی شود، پس زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی مرا غسل دهید و احدی بر من وارد نشود.

نیز در صفحه ۹۰۵ همان کتاب، آورده است که:

وَقَدْ خَرَجَ الدُّوْلَابِيُّ مَعْنَى ذَلِكَ مُخْتَصِراً، وَفِيهِ أَنَّهَا لَمَّا أَرَتْهَا النَّعْشَ
تَبَسَّمتْ، وَ مَا رُؤِيتْ مُتَبَسِّمَةً - يَعْنِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا
يَوْمَئِذٍ.

«دولابی» داستان - نعش - عماری درست کردن اسماء بنت عُمَیس را برای
حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده و گفته است: وقتی اسماء عماری را درست کرد و
فاطمه علیها السلام آن را دید، لبخند زد (تبسم کرد) و حال اینکه دیده نشده بود او لبخند
زده باشد - یعنی بعد از پدرش لبخند زده بود - مگر آن روز که عماری را دید.

مناظره

شخصی از اهل تسنن از اینجانب پرسید چرا شیعیان نسبت به بعضی از
صحابه بی اعتنا و حتی بدبین هستند؟

گفتم: لا، نعم، (خیر، بلی) گفت: یعنی چه؟ گفتم: آن صحابه‌ای که برای شما
تعریف شده و معرفی کرده‌اند که مردی با ایمان، بی آزار، رحیم و مهربان و خیرخواه
بوده است، شیعیان هرگز نسبت به چنین صحابه‌ای بی اعتنا نیستند بلکه او را مدح
و ثنا می‌گویند، اما صحابه‌ای را که فاطمه علیها السلام را آزرده و به غضب درآورده به طوری
که تا زنده بود با او حرف نزد و در جوانی و خیلی زود بعد از پدرش از دنیا رفت.
بلی چنین صحابی را دوست نمی‌دارند و نسبت به او بی اعتنا هستند. شما هم به
عنوان یک مسلمان باید مانند شیعیان باشی، خصوصاً با توجه به آیه مبارکه:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز دوستی نزدیکانم را نمی‌خواهم.

آن مرد گفت: اذیت فاطمه علیها السلام جایز نیست ولی چنانچه کسی او را اذیت کند مجوز بدبینی و بی اعتنائی به او نمی شود. در جواب گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمود: هر کس فاطمه علیها السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است؟ گفتم: آری، این مطلبی است که صحیح بخاری نقل کرده است.

گفتم: آیا خداوند نفرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۱

آنان که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور می فرماید و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

چرا زنان را از زیارت بقیع منع می کنند؟

پرسش ۳۱: چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می روند ولی اهل تسنن از ورود زنها به قبرستان بقیع و حجون (ابوطالب) جلوگیری می کنند و بین زن و مرد فرق می گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر اینکه بی صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر فرقی بین زن و مرد نیست ولی بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد.

حنبل‌ها و شافعی‌ها گفته اند:

زیارت اهل قبور برای زنها مکروه است مطلقاً - چه سالمند باشند و چه جوان - مگر اینکه رفتن آنها به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است. حنفی ها و مالکی ها گفته اند:

برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، زیارت مستحب است و برای زهای جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است.^۱ از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی اهل تسنن وجود دارد معلوم می شود آنها دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند. ولی بن باز مفتی پیشین عربستان و به تبع او پیروان وی گفته اند: زیارت اهل قبور برای زنها جایز نیست و حرام است.^۲ دلیل بن باز بر عدم جواز، روایتی است که در کتابهای غیرمعروف آنها نقل شده، به این مضمون که:

رسول الله ﷺ لعن کرد زنهایی را که قبرها را زیارت کنند.^۳

اما این روایت از چند جهت مردود و غیر قابل عمل است: الف - چهار مذهب اصلی اهل تسنن به این روایت عمل نکرده و طبق آن فتوا نداده اند و از آن اعراض کرده اند و این امر نشان می دهد که روایت از جهت سند و دلالت تمام نبوده است. ب - «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که به گفته آنها صحیح ترین کتابها، بعد

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة في زيارة القبور».

۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۳. ترمذی در کتاب الجنائز، ح ۱۰۵۶ و ابن ماجه نیز در کتاب الجنائز، ح ۱۵۷۶ از ابی هریره و غیره نقل کرده اند که: لعن رسول الله ﷺ زوَّارات القبور.

ضمناً کیفیت استدلال بن باز به این روایت، در کتاب وی «مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴» و در کتاب «صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۵» آمده است.

از قرآن عزیز و از کتب دست اول اهل تسنن است این روایت را نقل نکرده‌اند.
ج - در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که صحیح‌ترین کتب آنهاست روایاتی وجود دارد دال بر اینکه در زمان رسول خدا ﷺ زنها به زیارت اهل قبور می‌رفته‌اند.
در یکی از آن روایات است که عایشه می‌گوید:

شبی رسول الله ﷺ به گمان اینکه من خواب رفته‌ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا کرد و برگشت من با عجله برگشتم منزل [تا آنکه گوید] به رسول الله ﷺ گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟ فرمود: بگو:

«السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ
الْمُسْتَفْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأَخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآحِقُونَ»^۱.

در روایت دیگر است که:

رسول الله ﷺ عبور می‌کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می‌کند. حضرت به آن زن فرمود: «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است و آن زن رسول الله ﷺ را نمی‌شناخت و وقتی رسول الله ﷺ رفت به زن گفتند این شخص رسول الله بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ شما را نشناختم، حضرت فرمود: صبر نزد صدمه، اولی است «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»^۲ [روایت را تلخیص کردم].

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است.^۳

۱. صحیح مسلم: کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.

۲. صحیح بخاری: کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳.

۳. کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶. روایت طبق نقل صحیح بخاری چنین است: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ عِنْدَ قَبْرِ وَهْيَ تَبْكِي، فَقَالَ: اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي [إِلَى أَنْ قَالَ الرَّوْی] فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳).

از این روایت نیز معلوم می‌شود که زمان رسول الله ﷺ زنها، کنار قبر می‌رفته و گریه می‌کرده‌اند و حضرت به آن زن نفرمود چرا کنار قبر آمدی و او را نهی نکرد بلکه او را امر به صبر و تقوی نمود. همچنین در کتابهای اهل تسنن است که: فاطمه زهرا علیها الصلاة والسلام در زمان پدرش رسول الله ﷺ و بعد از آن حضرت به زیارت قبر حمزه و شهدای احد می‌رفت و نماز و دعا می‌خواند و گریه می‌کرد.^۱

در وسایل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۱۲، ضمن روایتی است که: فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رسول الله ﷺ هر هفته دو مرتبه به زیارت شهدای احد می‌رفت، دوشنبه و پنجشنبه.

نیز اهل تسنن نقل کرده‌اند که:

فاطمه علیها السلام پس از دفن رسول الله ﷺ مقداری از خاک قبر رسول الله ﷺ را برداشت و بویید و این اشعار را قرائت فرمود.

مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَاً
صَبَّتُ عَلَى مَصَابِيْبُ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتُ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَاً^۲
بر آن کسی که تربت پیامبر ﷺ را بویید، چه باک اگر در همه زندگی خویش عطری نبوید.

آنقدر غم و اندوه بر جان من فرو ریخت که اگر بر روزها می‌ریخت چون شبِ تار می‌گشتند.

نیز نقل کرده‌اند که:

عایشه در مکه مکرمه قبر برادرش را زیارت می‌کرد.^۳

۱. السنن الکبری: تألیف: عبدالرازق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

۲. التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

همچنین نقل کرده‌اند که عایشه در حجره‌ای که رسول الله ﷺ و ابوبکر مدفون بودند به سر می‌برده [و قهراً کنار قبرها نماز و دعا می‌خوانده] تا اینکه عمر را در آنجا دفن کردند پس از دفن عمر، عایشه بین قبرها و خودش دیواری بنا کرد^۱ و از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

همیشه در حجره مقنعه و پوشیده‌ام را بر می‌داشتم «صورت‌م را باز می‌گذاشتم» و به لباس کم اکتفا می‌کردم تا اینکه عمر را دفن کردند، پس از دفن عمر دائماً خودم را به لباس محفوظ می‌داشتم [روسی و پوشیده و لباسم را به طور کامل می‌پوشیدم] تا وقتی که بین خودم و بین قبور دیواری بنا کردم.^۲

همچنین احمد حنبل نقل کرده که عایشه گفت:

هنگامی که داخل حجره‌ام که رسول الله و پدرم در آن دفن شده بود، می‌شدم، لباسم را در می‌آوردم و می‌گفتم اینها شوهرم و پدرم می‌باشند ولی آنگاه که عمر با آنها دفن شد، پس به خدا قسم داخل حجره‌ام نشدم مگر این که لباسم را به خودم می‌پیچیدم به خاطر حیا از عمر.^۳

از این قضیه که خود اهل تسنن نقل کرده‌اند معلوم می‌شود عایشه زائر تمام وقت قبور بوده است، چون زیارت حضور عند المزمور یعنی حضور در کنار قبر است پس معلوم می‌شود نماز و عبادت نزد قبر شرک و نامشروع نیست و اینکه

۱. التاريخ القويم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. قالت «عائشة» ما زلت اضع خماری و اتفضل في ثيابي حتى دفن عمر، فلم ازل متحفظة في ثيابي حتى بنيت بيني وبين القبور جداراً. (التاريخ القويم، ج ۱، ص ۱۹۳).
والخمار بالكسر: غطاء الوجه. ومعنى اتفضل في ثيابي اى اقتصر في لباسي... (پایان عبارت التاريخ القويم، ج ۱، ص ۱۹۳).

۳. عن عائشة قالت: كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله و أبى و انى واضعة ثوبى و اقول انما هو زوجى و ابى فلما دفن عمر معهما فوالله ما دخلته الا و انا مشدودة على ثيابى حياء من عمر. (همان، ص ۲۰۸).

عایشه دیوار کشیده به خاطر این بوده که عمر نامحرم بود و عایشه نمی توانست آزادانه وبدون حجاب زندگی کند.

البته عمر تا زنده بود نامحرم بود و بر عایشه لازم بود خود را از او بپوشاند نه بعد از مردن و دفن شدن او، و این کار عایشه مبنای شرعی نداشته و ندارد و زن باید از مرد نامحرم زنده شرم و حیا کند و خود را بپوشاند ولی طبق این روایت، عایشه می خواهد بگوید من آنقدر مقدّس و پرهیزکار هستم که حتی از مرده نیز حیا می کنم و سر و صورتم را می پوشانم.

اما از عایشه سؤال نشد که چرا از مرده آن هم دفن شده حیا می کنی و خود را می پوشانی ولی بر خلاف صریح آیه مبارکه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ از خانه خارج و سوار بر شتر و همراه مردان نامحرم تا بصره می روی آن هم به منظور جنگ با خلیفه رسول الله ﷺ و در جنگ پرهیز نمی کنی و چنین منکری بین را مرتکب می شوی؟ ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱.

همچنین در صحیح بخاری^۲ است که:

حسن بن حسن بن علی علیهما السلام، از دنیا رفت، زن او خیمه ای روی قبر او زد و تا یکسال آن خیمه سر پا بود، پس از یک سال خیمه برچیده شد پس شنیدند، ندا دهنده ای ندا داد که آیا گمشده شان را یافتند؟ ندا دهنده دیگری پاسخ داد، بلکه نا امید شدند، پس بازگشتند.

از این روایت معلوم می شود که در صدر اسلام حتی یک زن، آن هم از

۱. ضمناً از این روایت معلوم می شود که عایشه قبول داشته که انسان بعد از مرگ و دفن شدن - هر چند سال هم بگذرد - از وضع و حال زنده ها آگاه است و بر رفتار و کردار زنده ها نظارت دارد، یعنی عایشه معتقد بوده که پدرش و عمر به او توجه دارند - هر چند مرده و در زیر خاک مدفونند - لذا از عمر حیا می کرده و لباسش را در نمی آورده است.

۲. کتاب الجنائز: ص ۲۱۲ ذیل ح ۳۲۹.

نزدیکان رسول الله ﷺ به مدت یک سال شبانه روز در کنار قبر و روی قبرستان به سر برده و آن را حرام نمی‌دانسته و صحابه و خلفا نیز او را نهی نکرده‌اند. در هر حال راجع به جواز زیارت اهل قبور برای زنها، گذشته از آنچه بیان شد، و اکثر اهل تسنن خود نوشته و پذیرفته‌اند، هم اکنون همه مسلمانان شاهد هستند که زنان مانند مردان به زیارت قبر رسول الله ﷺ مشرف می‌شوند. به زیارت قبر حضرت زهراء (ع) در مسجد النبی ﷺ در کنار حجره آن حضرت و در روضه مبارکه می‌روند و در زمان فعلی (سال ۱۳۹۱ هـ ش) شبانه روز دو نوبت مسجد و قسمتی از روضه مبارکه را برای زیارت زنها اختصاص می‌دهند و حتی زنان غیر شیعه ظاهراً دو خلیفه را نیز زیارت می‌کنند و برای آنها زیارت‌نامه می‌خوانند، همچنین زنان شیعه و سنی به طور مرسوم و متعارف و بدون هیچ شک و شبهه‌ای برای زیارت قبور ائمه بقیع (ع) و سایر مدفونین در قبرستان بقیع پشت بقیع حاضر و مانند مردها زیارت می‌خوانند. همچنین به زیارت شهدای احد می‌روند.

اکنون از اهل تسنن که معتقدند رفتن زنها به زیارت اهل قبور جایز نیست و اجازه ورود آنها را به قبرستان بقیع و قبرستان حجون (ابوطالب) در مکه نمی‌دهند و می‌گویند رسول الله ﷺ زنانی را که به زیارت قبور بروند لعن کرده است سؤال می‌کنیم آیا رسول الله ﷺ این حکم را به دختر و همسرش نفرموده بود؟ آیا آنها حکم را می‌دانستند و مخالفت می‌کردند؟ آیا العیاذ بالله رسول الله ﷺ دختر و همسر و تمام زنهایی را که به زیارت او یا به زیارت مدفونین در بقیع و شهدای احد رفته و می‌روند مورد لعن قرار داده است؟ هرگز. خداوند همه مسلمانان را از سخت گیری‌های افراد کوتاه‌بین و بی‌دانش و بی‌توجه به تمام آنچه در تاریخ اسلام رخ داده است نجات دهد آمین رب العالمین.

حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف مسلمانان

پرسش ۳۲: چرا ما «شیعیان» با «اهل تسنن» اختلاف پیدا کرده‌ایم و سرچشمه اختلاف کجا و از چه زمانی شروع شده است؟

پاسخ: سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول الله ﷺ در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عده‌ای از رجال که در بین آنها عمر بن خطاب نیز بود، نزد آن حضرت جمع بودند.

در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول الله ﷺ در آن حال بیماری فرمود: بیایید و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله ﷺ بنویسد و برخی حرف عمر را می‌زدند و همه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: همه مصیبت‌ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول الله ﷺ چیزی بنویسد و بین آنحضرت و آنچه می‌خواست بنویسد حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱- در کتاب «العلم»^۱ با جمله: قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حُسْبُنَا، فَأَخْتَلَفُوا... آمده است.

۱. باب كتابة العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴.

۲- در کتاب «الجهاد و السیر»^۱ آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳- در کتاب «الجزية و المودعة»^۲ آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴- در کتاب «المغازی»^۳ آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵- در کتاب «المغازی»^۴ آمده و شبیه روایت دوم است.

۶- در کتاب «المرض»^۵ آمده است.

۷- در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنة»^۶ آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می آورم.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ. اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا

۱. باب جوائز الوفاء، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

۲. باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۳. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

۴. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

۵. باب قول المريض، قوموا عني ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

۶. باب كراهة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

اللَّغَطُ^۱ وَ الْاِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُومُوا عَنِّي» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَ لَعَطِهِمْ»^۲

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیاوید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می‌گفت: بدرستی که مصیبت و همه مصیبت‌ها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه و سر و صدای آنها.

این روایات در صحیح‌ترین کتابهای اهل تسنن است و در مقدمه آن نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب الله اجل کتب اسلام است «هُوَ اَجَلُ کُتُبِ الْاِسْلَامِ بَعْدَ کِتَابِ اللَّهِ اِطْلَاقاً وَ اَعْظَمُهَا شَأْنًا».

همچنین ابن جوزی حنفی نقل کرده است که:

لَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَبْلَ وَفَاتِهِ يَسِيرُ اِثْنُونِي بِدَوَاةٍ وَ بَيَاضٍ لَا كُتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَخْتَلِفُوا فِيهِ بَعْدِي فَقَالَ عُمَرُ دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ.

۱. اللَّغَطُ: همه و سر و صدای مبهم، (اقرّب الموارد).

۲. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب کراهية الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

پیامبر ﷺ کمی قبل از رحلتش فرمود: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از من با یکدیگر مخالفت نکنید. پس عمر گفت: این مرد را واگذارید، همانا او یاوه می‌گوید.^۱

مؤلف: این روایات به چند مطلب بسیار مهم و غیر قابل انکار دلالت دارد: اول اینکه: رسول الله ﷺ کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همهٔ مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. «لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول الله ﷺ نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون طبق فرمودهٔ آن حضرت، آنچه آنها را از گمراهی نجات می‌داد همان نامه بود که نوشته نشد.

سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فَاخْتَلَفُوا». نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

چهارم اینکه: حرف عمر و سرو صداهای پس از آن، چنان رسول الله ﷺ را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، و فرمود: «قُومُوا عَنِّي».

پنجم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می‌دانست و می‌فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می‌کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می‌شود

۱. تذکرة الخواص، ص ۶۲.

ناراحت است و تصریح می‌کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول الله ﷺ و بین نوشتن آن حضرت بوجود آمد.

ششم اینکه: طبق نقل ابن جوزی، عمر اولاً رسول خدا ﷺ را به عنوان «رجل» (مرد) نام برد، ثانیاً آن حضرت را متهم به هذیان‌گویی و یا وه‌سرایی کرد، که این هر دو، توهین آشکار به مقام والای پیامبر اکرم ﷺ و بر خلاف آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱؛ «سخن از روی هوا و غیر واقع نمی‌گوید» است.

بنابراین، سرچشمه همه اختلافات، خصوصتها، جنگهایی که بین مسلمانان رخ داد از همین جا سرچشمه گرفت و باعث همه مصائب آن شخص بوده است.^۲

۱. سورة نجم / ۳.

۲. علامه مجلسی رحمه الله فرموده است:

شهرستانی - از علمای عامه - در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی به سجود آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان به طرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک همه آن است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزه‌ها را تر کرد و به روایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود. گفتند: کدام است روز پنجشنبه؟ گفت: شدید شد و جع و آزار رسول خدا ﷺ، پس گفت کتفی بیاورید و به روایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه‌ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ. یعنی این مرد هذیان می‌گوید و به روایت دیگر گفت: رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید. و به روایت دیگر گفت: چه می‌شود این مرد را آیا هذیان می‌گوید استفهام کنید چه می‌گوید و به روایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست پس است ما را.

ابن عباس گفت: پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا ﷺ است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد. حضرت فرمود: برخیزید از نزد من و

به این مناظره توجه فرمایید

روزی یک نفر از سلفی‌ها بطور اهانت آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است، که منشأ اختلاف بوده و آن را به وجود آوردند.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی و اختلاف بین مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان و منشأ اختلاف شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟
گفت: البته که حاضرم.

گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می‌دانی؟
گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح‌ترین کتابها می‌دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است.

گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ در همان بیماری که از دنیا رفت، به عده‌ای که دور بسترش جمع بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول الله غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می‌کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام

→ بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن. پس ابن عباس گفت: مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را به همین نحو و زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است. (حق الیقین، ص ۲۲۰).



رسول الله ﷺ فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبری جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول الله ﷺ در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته‌اید. گفت: رسول الله ﷺ می‌توانست بعد از رفتن آن عده، کاغذ بطلبد و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟

گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول الله ﷺ بعد از رفتن آن عده، نامه‌ای می‌نوشت، می‌گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول الله ﷺ این نامه را در حال عادی «و العیاذ بالله» در کمال عقل ننوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

مناظره دیگر

با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را رافضی و گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگانتان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول الله ﷺ جلوگیری کرد و بجای اینکه به او بد بگویید و از او بیزاری بجویید به او دل بسته و مرتب مدح و ثنایش می‌گویید و به شیعه تهمت می‌زنید و ناسزا می‌گویید؟

گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذراختلاف
بپاشد. اینجانب نیز آمین گفتم. سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قَوْلِ
مَرِيضٍ» «قَوْمُوا عَنِّي» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول الله ﷺ
چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول الله ﷺ نامه‌ای که
می‌خواست بنویسد، ننوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟

در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به
سنت رسول الله ﷺ عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است.

گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید
به کتاب خدا و به سنت رسول خدا - که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و
محرز شده - عمل کرد، ولی این حرف بر خلاف حرف عمر است که گفت
«حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، یعنی نیازی به نوشته
رسول الله ﷺ نداریم.

ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف
بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟
مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ نبود؟ مگر طلحه و
زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول الله ﷺ نبود؟ مگر
رسول الله ﷺ قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا - قرآن - کفایت
می‌کرد، پس چرا شما به سنت رسول الله عمل می‌کنید و خود را اهل سنت
می‌دانید.

گفتند: بالاخره هر چه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر
اسلام بد بگوییم چون آنها مسلمان و گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
بوده‌اند.

گفتم: اگر بدگویی به گوینده لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می‌گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟ گفتند: این تعبیرها مربوط به گروه خاصی است و ما از آنها متنفر و بیزار هستیم.

گفتم: بالأخره شما اهل تسنن شیعیان را گمراه می‌دانید و مرام آنها را قبول ندارید. و نفرین باد بر کسی که سبب ضلالت و دو دسته‌گی و اختلاف شده است، چه شما که پیرو اهل بیت نیستید یا ما که پیرو قرآن و سنت رسول الله ﷺ که توسط اهل بیت آن حضرت ثابت و به دست ما رسیده است. سرشان را زیر انداختند و پس از کمی تأمل یکی از آنها گفت: هر چه باشد شما اصلاً ایرانی و مجوس بوده‌اید و نباید از این حرفها ناراحت شوید. گفتم: هر چه باشد شما هم عرب و مشرک و بت پرست بوده‌اید و بلافاصله گفتم: بگویید بدانم آیا در قرآن کریم آیه‌ای در مذمت ما ایرانیها و بقول شما، ما مجوسیها نازل شده و وجود دارد؟ کمی فکر کردند و گفتند: ما نمی‌دانیم. گفتم: ولی من می‌دانم که در مذمت عده‌ای از اعراب آیاتی نازل شده است مانند:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱

برخی از اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید، اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است.

و مانند:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

اعراب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه را خدا بر رسولش نازل کرده، نمی‌دانند سزاوارترند، و خدا دانای حکیم است.

گفتند: این آیات مربوط به اعراب بادیه نشین است و باید به تفسیر مراجعه کرد، گفتم قبول ولی این آیه را چه می‌گویید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا يَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۲

و برخی از اعراب که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند.

وقتی این آیه را خواندم سخت ناراحت شدند و گفتند: در مراد و فهم این قبیل آیات باید به تفسیر رجوع کرد و نباید به ظاهر آنها نگاه کنیم.

گفتم: شما هم نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهب‌تان جایز نیست و نباید فوراً حکم به شرک و کفر شیعه بکنید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست، شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را مشرک و کافر می‌خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه‌ها و جوانها تعلیمات ضد

۱. سوره توبه / ۹۸.

۲. سوره توبه / ۱۰۱.

شیعه می دهند، بطوری که وقتی ما را می بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بما نگاه می کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانیها می بینید دلیل و وجه آنرا سؤال نمی کنید؟

در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و در فهم آیات هم باید به شأن نزول آنها مراجعه کرد.

گفتم: پس بدانید اگر بنا باشد به ظاهر نگاه کرد و قضاوت نمود ما هم می توانیم به ظاهر نگاه کنیم و حرف بزنیم.

بعد گفتم: آیاتی که خواندم یقیناً در مذمت اعراب بادیه نشین نازل شده است و باید قبول کنید که تمام آیاتی که در مذمت کفار و منافقین است قدر متیقن آنها اعراب هستند، سوره منافقین قطعاً درباره اعراب مدینه نازل شده است.

اما نه تنها آیه ای در مذمت ما ایرانیها نازل نشده است بلکه در مدح ایرانیها آیه نازل شده است.

در صحیح مسلم است که:

وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول الله ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند [برانگیخت] و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

مردی از حاضران گفت: یا رسول الله ﷺ مراد از مردمی دیگر، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟

«فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا

لَنَا لَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ»^۱

پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها به آن دست می یابند.

توضیح اینکه: آیه قبل از این آیه چنین است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲؛ «اوست که در میان مردم بی سواد پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنها را پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، آنان قطعاً پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

خداوند در ادامه فرموده است: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳؛ «و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند [برانگیخت] و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است».

در این موقع که پیامبر ﷺ دو آیه را خواند، یکنفر از حاضران پرسید: مردمی دیگر که خدا پیامبر ﷺ را بر آنان برانگیخت، چه کسانی و از چه قومی هستند؟ پیامبر ﷺ دست بر سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها [از فارس] به آن دست می یابند.

بنابراین: آیه مبارکه ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ...﴾ نظر به مردم فارس دارد و این امتیاز مزده و بشارتی با اهمیت و بزرگ است که باید قدرش را بدانیم و به آن افتخار کنیم.

علاوه بر این آیه، در همین کتاب از ابو هریره نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارَسٍ (او قال) مِنْ أَبْنَاءِ فَارَسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ»

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۶.

۲. سوره جمعه / ۲.

اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد.^۱

گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است.

گفتم: پس ایرانیها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند و رسول الله ﷺ هستند اما برخی از اعراب پس حرفش را نزن، خندیدند و گفتند: همه اینها صحیح است اما ایرانیها کارهایی می‌کنند که در دین نیست و نباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن، شمع روشن کردن، دخیل بستن و...

گفتم: اولاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام، لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می‌دهند، چرا شما همه حمله‌ها و تهمتها را متوجه شیعه و ایرانیها نموده‌اید؟

گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آنطور که هست نمی‌گویند و تنها همین کارهای شیعه را که فقط در فقه گروهی خاص بدعت و حرام محسوب شده به مردم می‌گویند.

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۷.

چرا گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» را شرک می دانند؟

پرسش ۳۳: چرا ما «شیعیان» وقتی می گوییم یا رسول الله ﷺ و یا علی علیه السلام و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می کنند و می گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و فقط گفتن یا الله بی اشکال است؟

پاسخ: منشأ و اصل این اعتراض و این تهمت، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته اند: صدا زدن و خواندن اموات شرک و کفر است: «وَدَعَاءُ الْأَمْوَاتِ... مِنْ الشِّرْكِ بِاللَّهِ وَالْكَفْرِ بِهِ»^۱ ولی اولاً ملاک اسلام و مسلمان بودن انسان گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد مسلمان است و جان و مالش محترم می باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی شود.

در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَمَنْ قَالَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عَصَمَ مِنِّي مَالُهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۲

رسول الله ﷺ فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت، مال و جاننش مصون است مگر کاری بکند که مستحق مجازات شود. [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه]. و حساب او با خدا است.

همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ آمده است.^۳

ثانیاً در صحیح بخاری است که:

۱. رسالة، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه ص ۱۲. (استنجاد: استمداد و کمک خواستن). و تحفة الاخوان، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب استتابة المرتدين، باب قتل من ابى قبول الفرائض صفحه ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب الامر بقتال الناس حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، صفحه ۷۳، ح ۲۰-۲۳.

«إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ فَقَذَفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ... ثُمَّ مَشَى وَتَبِعَهُ أَصْحَابُهُ... حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيْسَرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَانَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»^۱

رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنها را به اسم و اسم پدر صدازد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان آیا مسرور نمی‌شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می‌نمودید؟ بدرستی که ما حقانیت آنچه را خدا بما وعده داده بود یافتیم، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستید. [یعنی همانگونه که شما زنده‌ها صدای مرا می‌شنوید آنها نیز می‌شنوند]

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده که:

«ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُمْ الْآنَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ».

رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنها الآن آنچه من می‌گویم می‌شنوند.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

همچنین رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنها فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْآثَرِ»^۱

نیز نقل کرده‌اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ»^۲

ثالثاً همهٔ مسلمانان در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ...» یعنی: سلام بر تو یا رسول الله ﷺ. اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی ﷺ، یا حسن ﷺ و یا حسین ﷺ و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر بشود باید گفته شود اینکه پیامبر ﷺ کشته‌های قریش را صدا زد، و یا اهل قبور را صدا زد و گفت: «السلام عليك يا اهل القبور» صحیح نبوده و نباید انجام می‌داد. عبدالله عمر که گفت یا رسول الله ﷺ یا ابابکر، یا ابتاه، و آنها را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

همچنین همهٔ مسلمانان که در تشهد نمازها از دور و نزدیک رسول الله ﷺ را مخاطب قرار می‌دهند و به او سلام می‌کنند، و می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» سلام بر تو یا رسول الله ﷺ همه العیاذ بالله مشرک و کافر هستند.

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق والایضاح، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، صفحه ۱۳۹۵ و مجموع فتاوی بن باز کتاب الحج والعمرة، ج ۹، ص ۲۸۹.

تحریف و تغییر بجای تسلیم و قبول

قبلاً بر سر در حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در سمت باب البقیع) با خط درشت و زیبا نوشته بود: «یا محمد صلی الله علیه و آله»، و نیز نوشته بود: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» و نیز بر سر در حجره‌هایی که می‌گویند قبر ابوبکر و عمر در آن واقع است، نوشته بود: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» و «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمَرُ»، یعنی همان عبارتی را که عبدالله پسر عمر گفته بود، نوشته بودند، ولی پس از اینکه نوشته‌های ما به دستشان رسید و پاسخ نداشتند، بجای اینکه قبول کنند و خود را اصلاح نمایند، دست به تحریف و تغییر نوشته‌ها زدند و در سال ۱۳۸۹ هـ. ش. ملاحظه کردم: «یا مُحَمَّد صلی الله علیه و آله» را «یا حَمِيدٌ» و (یا) در «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» را حذف کرده و نوشته‌اند: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» و نیز (یا) در «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ وَ يَا عُمَرُ» را حذف کرده و نوشته‌اند: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عَلَى عُمَرُ» و با اینکه تنها دلیل و مدرک آنها بر سلام بر ابوبکر و عمر همان عبارت عبدالله پسر عمر است (که در صفحه قبل آوردم) در عین حال آن را هم تحریف و تغییر دادند.

مناظره کوتاه

در صحن مسجد النبی صلی الله علیه و آله بعد از نماز صورت به سمت مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، یک نفر کنارم بود، گفت: چرا با این فاصله زیاد یا رسول الله صلی الله علیه و آله گفتی؟ از فاصله زیاد، صدا زدن و یا رسول الله صلی الله علیه و آله گفتن جایز نیست؟

گفتم: مگر تو همین جا در تشهد نمازت نگفتی، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟
گفت: آری.

گفتم: آیا معنای یا رسول الله ﷺ با معنای یا ایها النبی فرق می‌کند؟ کمی فکر کرد و گفت: خیر فرقی نمی‌کند.

گفتم: پس چرا اعتراض کردی؟ چرا گفتمی جایز نیست؟ چرا چیزی را که نمی‌دانید می‌گویید؟

گفت: ببخشید و رفت.

البته گاهی می‌گویند اموات نمی‌شنوند، گاهی می‌گویند صدا زدن آنها عبادت آنها است، ولی پاسخ همان است که از فعل رسول الله ﷺ و از کتابهای معتبر نزد خودشان نقل کردم و هرگز کسی با گفتن یا رسول الله ﷺ و یا علی علیه السلام و مانند اینها قصد عبادت و پرستش آنان را ندارد.

از همه اینها گذشته اهل تسنن، حتی خود ابن تیمیه و بن باز اعتراف کرده‌اند که اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بازمی‌گرداند تا جواب سلام زائرین خود را بدهند.^۱

در عین حال همین ابن تیمیه و بن باز در جای دیگر گفته‌اند: صدا زدن اموات، عبادت اموات است و موجب شرک و کفر است.^۲

اما همان گونه که قبلاً گفته شد کدام مسلمان است که اموات را عبادت کند؟ کدام مسلمان است که رسول الله ﷺ یا علی علیه السلام یا دیگر ائمه علیهم السلام را بعنوان خالق، رازق، شفا دهنده و ربّ و معبود، صدا بزند و او را بخواند؟ خلاصه باید به آنها گفت: مگر ملاک توحید و شرک، دهان و زبان شما است که هر چه را شرک نامیدید شرک باشد؟ معنای شرک این است که کسی را در عرض و ردیف خدا بدانی، دو شریک در عرض هم هستند، اما کسی که در طول دیگری کار می‌کند، مثل شاگرد نسبت به استاد، شریک او محسوب نمی‌شود.

۱. مجموع فتاوی بن باز ج ۱۳، صفحه ۲۳۵ و صلاة المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۱.

۲. رسالة، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور ابن تیمیه، صفحه ۱۵ و تحفة الاخوان بن باز صفحه ۱۲.

در خارج مسجد النبی شنیدم یک نفر از آنها (ظاهراً افغانی بود و در مدارس مدینه درس می خواند) به یک نفر ایرانی می گفت: شما می گوید «یا علی (علیه السلام)» و علی (علیه السلام) را خدا می دانید و از او چیز می خواهید، ایرانی دستش را به سمت آسمان بالا برد و اشاره کرد و گفت: آن علی که بگویند من خدا هستم، من چنین علی را اصلاً قبول ندارم.

مناظره مفصل

یک نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول الله ﷺ و ائمه بقیع (علیهم السلام) را عبادت می کنند و رو به قبر آنها می ایستند و دست به دعا بلند می کنند و از آنها حاجت می طلبند، شفای بیمارانشان را می طلبند، و سایر حاجاتشان را از آنها می خواهند. گفتیم: شیعیان می گویند: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «به طور یقین، نماز و عبادتم و زندگی و مرگم، همه، برای پروردگار جهان است».

نیز شب های جمعه دعای کمیل می خوانند و می گویند: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من! جز تو چه کسی را دارم که رفع گرفتاری و توجه در کارم را از او درخواست کنم». همچنین در ضمن دعاهايشان آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲؛ «[آیا معبودان شما بهترند] یا آنکه وقتی در مانده ای او را بخواند، اجابت می کند و گرفتاری اش را برطرف می سازد؟» می خوانند.

و تو چگونه چنین تهمتی را به شیعه می زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه کن

۱. آمَنَ : در اصل، آمَنَ بوده: آمَنَ برای استفهام و مَنْ، موصوله است که در هم ادغام گردیده.

این آیه مبارکه ادامه آیات قبل است و خطاب به بت پرستان است و سؤال از آنان شده که: آیا بتها و معبودهای شما مشرکان بهترند، یا کسی که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را برطرف می کند؟

۲. سوره نمل / ۶۲.

مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضا علیه السلام ساخته شده و در تمام اوقات نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می ایستند در حالی که قبر مقدس امام رضا علیه السلام پشت سر آنها قرار گرفته است.

هرگز شیعه امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی کند و اینکه گاهی رو به قبر آنها دست به دعا بر می دارند. اولاً در کتابهای زیارتی آمده که مستحب است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بردارند، ولی توجه ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از خدا حاجات خود را می طلبند و اگر هم از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از ائمه علیهم السلام بخواهند، بعنوان واسطه و وسیله می خواهند، یعنی از آنها می خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام معتقد نیستند که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام حاجتشان را برآورده می کند یا بیمارشان را شفا می دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات بدست خداوند متعال است.

گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می دادند

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱

آنانکه غیر خدا را [چون بتان] بدوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آن بتان را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گردانند.

و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می دهند که آنان را بخدا نزدیک کنند. گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «وَمَا



نَعْبُدُهُمْ» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می کرده اند. و شرک آنها بجهت عبادت کردن بتها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی کنند، روزه نمی گیرند، نذر نمی کنند و

بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهی شیعه را می دیدی هرگز چنین حرفی نمی زدی، زیرا در تمام کتابها و رساله های عملی شیعیان است که نماز باید قربةً الی الله خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت و لِلَّهِ انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته های آنها را می بینیم و بما هم گفته اند، شیعیان بجای یا الله، یا علی می گویند و بجای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می طلبند.

گفتم: اولاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلل و تعظیم در برابر غیر است بقصد اینکه او ربّ و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعا های شیعیان می فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابو حمزه می خوانند، شبهای قدر دعای جوشن کبیر می خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می گویند: «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغُوثُ الْغُوثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است.

گفت: بما گفته اند شیعیان خلفای راشدین را سب و لعن می کنند، آیا این حرف صحیح است؟

گفتم: در روایات شیعه از شتم و سب و لعن مؤمن نهی شده است و ائمه ما «شیعیان» فرموده‌اند: اگر کسی شخصی را لعن کند، آن لعن می‌رود به سمت آن شخص، پس چنانچه لعن او بجا و بمورد بوده و او استحقاق لعن داشته است مانعی ندارد «صَدَرَ مِنْ أَهْلِهِ وَ وَقَعَ فِي مَحَلِّهِ» ولی اگر لعن آن شخص بجا نبوده و او استحقاق نداشته است، لعن بر می‌گردد به خود لعن کننده^۱ و لذا این مسائل موجب حکم خاص و اعتراض و چون و چرا نمی‌شود.

گفت: خیر، سب و لعن خلفای راشدین از شرک و کفر بدتر است و آنها اهل بهشت هستند و هر کس آنها را سب و لعن کند مؤاخذه می‌شود و باید جلوی او را گرفت.

گفتم: اولاً شیعیان هیچ گاه اهل بهشت را سب و لعن نکرده و نمی‌کنند، ثانیاً بگو بدانم آیا علی بن ابیطالب (علیه السلام) از خلفای راشدین و از اهل بهشت هست یا خیر؟ گفت: البته که او از اهل بهشت و از خلفای راشدین است.

گفتم: پس چرا معاویه او را دشمن می‌داشت، چرا با او جنگ کرد و چرا معاویه بن ابی سفیان مردم را بخاطر اینکه علی بن ابیطالب (علیه السلام) را سب نمی‌کردند مؤاخذه می‌کرد و امر می‌کرد که آن حضرت را سب کنند. در صحیح مسلم است که:

«أَمَرَ معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسبَّ أبَا التراب؟»^۲

همچنین چرا آل مروان که حاکم مدینه منوره شدند به صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) امر می‌کردند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) را شتم و لعن کنند.

۱. عن الصادق (علیه السلام) قال: انَّ اللعنة إذا خرجت من صاحبها، ترددت بينه وبين الذي يلعن فان وجدت مساعاً والّا رجعت الى صاحبها وكان احق بها فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فيحلّ بكم». وسائل الشيعة، ج ۸؛ کتاب الحج، ص ۶۱۳؛ أبواب أحكام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱ و ۲.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام)، صفحہ ۱۰۴۲، ح ۲۴۰۴.

در صحیح مسلم است که:

«أُسْتَعْمَلُ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ: قَالَ: فَدَعَا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ. فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِذَا أَبَيْتَ فَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ. فَقَالَ سَهْلٌ...»^۱

آیا سب و لعن علی علیه السلام از شرک و کفر بدتر است یا نیست؟
ثالثاً: در کدام آیه آمده است که لعن از شرک و کفر بدتر است؟ بلی آنچه مسلم و قطعی است سب و لعن مؤمن و اهل بهشت حرام است و هیچ مسلمانی حاضر به سب و لعن اهل بهشت نمی شود و لذا شیعه معاویه و آل مروان را به همین جهت که سب و لعن علی علیه السلام را نمودند و با او دشمنی کردند، قبول ندارد و نسبت به آنها بدبین است.

گفت: چنین روایتی نیامده که معاویه سب کرده باشد، یا آل مروان چنین امر و دستوری داده باشند.

گفتم: صحیح مسلم را مطالعه کن تا به تو ثابت شود.
گفت: نگاه می کنم ولی صحت این مطلب خیلی بعید است. گفتم: در جایی که در بصره با آن حضرت جنگ کردند، در صفین با او جنگ کردند در نهروان با او جنگ کردند و سرانجام هم در مسجد او را شهید کردند سب و لعن او بر آنها امری سهل و غیر مستبعد است.

در اینجا سر به زیر انداخت و گفت: من این مسأله را حتماً پی گیری می کنم.
گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بُزْ زَرْد رنگی را می آورند و دورش حلقه می زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می کنند، این داستان تا چه اندازه صحت دارد؟

گفتم: یکی از تهمت‌هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته‌اند همین مطلب است که من هم در کتابهای ضدّ شیعه دیده‌ام ولی روح شیعه از چنین قضیه‌ای اطلاع ندارد و می‌توانی از هر ایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است. بعد گفتم: البته شیعیان نسبت به اعمال و رفتار عایشه حساس هستند و رفتار دوگانه او برای شیعه سؤال برانگیز است.

گفت: چطور؟ او هر چه باشد همسر رسول الله ﷺ و دختر خلیفه و ام المؤمنین بوده و بر همه مسلمانان است که حرمت او را مراعات کنند. گفتم: صحیح است ولی هر کس اول باید خودش حرمت خودش را حفظ کند تا دیگران حرمت او را نگهدارند و این جهت را عایشه نسبت به خودش رعایت نکرده است.

مثلاً امام احمد حنبل نقل کرده که:

«عَائِشَةُ قَالَتْ: كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنِّي وَاضِعَةٌ ثَوْبِي وَأَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَأَبِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ مَعَهُمَا قَوْلَ اللَّهِ مَا دَخَلْتُهُ إِلَّا وَأَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَى ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرُ»

عایشه گفت: من تا وقتی که رسول الله ﷺ و پدرم ابوبکر در حجره‌ام دفن بودند، داخل حجره‌ام می‌شدم و لباسم را زمین می‌گذاشتم و می‌گفتم رسول الله ﷺ شوهرم است و ابوبکر پدرم، اما پس از آنکه عمر با آنها دفن شد به خدا قسم هر وقت داخل حجره‌ام شدم لباسم را بخود می‌پیچیدم چون از عمر حیا می‌کردم.^۱

اکنون طبق این روایت، عایشه چطور از مرد نامحرمی که مرده و دفن شده

۱. التاریخ القویم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۲۰۸ و در ص ۱۹۳، ایضاً به عبارت مشابهی از عایشه نقل شده است.



است حیا می‌کند و حجابش را حفظ می‌کند ولی روزی، سوار شتر می‌شود و در وسط میدان جنگ حاضر و در بین آن همه مرد نامحرم با خلیفه رسول الله ﷺ، امام مسلمانان جنگ می‌کند و حرمت خود را می‌شکند، حرمت رسول الله ﷺ را می‌شکند، آیه شریفه «وَقَزْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را نادیده می‌گیرد؟

گفت: اینها در تاریخ است و بهتر است ما چیزی نگوییم و شما هم نادیده بگیرید. گفتم: مانعی ندارد ولی چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفت: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خدا حافظی کردیم و رفتیم.

روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال پرسی اولین سؤال آنها این بود: چرا شیعیان از خاک کربلا شفا می‌طلبند و آنرا برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفا بخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟ گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آنرا دوی درد و موجب شفای بیمار قرار دهد؟ گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است.

گفتم: چه اشکالی دارد همان خدایی که در غسل شفا قرار داده است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ «از شکم آنها نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.» همان خدایی که در پیراهن حضرت یوسف عليه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آنرا ببرند و روی چشمان

پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود: ﴿اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۱؛ «این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.» ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۲؛ «چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او [یعقوب] افکند در آن حال به بینائی بازگشت.» همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾^۳؛ «و یاد آور زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد گاوی را ذبح کنید.» و همان خدایی که در عصای حضرت موسی (علیه السلام) اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آنرا برای بیمار شفابخش قرار دهد.

سپس گفتم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید و در نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین (علیه السلام) شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید.

البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند: ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امام‌هایشان نذر می‌کنند و می‌گویند نذر امام حسین (علیه السلام) یا نذر امام رضا (علیه السلام) و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد.

۱. سوره یوسف / ۹۳.

۲. سوره یوسف / ۹۶.

۳. سوره بقره / ۶۷.

گفتم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین علیه السلام یا هدیه به امام رضا علیه السلام باشد و الا نذر باید لله و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم به عربی «لله علی ان افعل کذا» یا به فارسی «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم» لازم است و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خدا حافظی کردند و رفتند و الحمد لله.

چرا ما متهم به شرک می‌شویم؟

پرسش ۳۴: چرا ما «شیعیان» بخاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم ائمه علیهم السلام و نذر کردن و مانند این امور متهم به شرک می‌شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می‌دهند، متهم به شرک نشده و نمی‌شوند؟

پاسخ: همه اهل تسنن ما را متهم نمی‌کنند بلکه عده‌ای از آنان چنین تهمتهایی را می‌زنند و تهمتهای آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه دیگر اهل تسنن را که عقاید آن عده را نپذیرفته‌اند نیز به چنین اتهاماتی متهم می‌کنند و ابن تیمیه در رساله (زِیَارَةُ الْقُبُورِ وَالْاِسْتِجَادُ بِالْمَقْبُورِ) به همه مسلمانان تهمت زده ولی نسبت به شیعیان بیشتر.

حرف آنها این است که می‌گویند: شیعیان، اهل قبور را عبادت می‌کنند و برای اهل قبور نماز می‌خوانند و از اهل قبور شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را می‌طلبند و برای اهل قبور نذر می‌کنند و مانند این امور و مدعی هستند که این اعمال بدعت و شرک است.^۱

۱. به تحفة الاخوان، تألیف بن باز صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۸، (البته در این قسمت اسمی از خصوص شیعه نبرده ولی در صفحه ۱۵، گفته است: این کارها نزد قبر حسین علیه السلام انجام می‌شود.) و به زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبر، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۱ به بعد مراجعه شود.

و به همین لحاظ با شیعیان عناد و بدرفتاری می کنند. البته گاهی هم می گویند، شیعیان فلان و فلان را سب می کنند و این امر نیز باعث عداوت آنها می باشد. اکنون به خلاصه ای از حرفها و ادله آنها در این رابطه اشاره می کنیم و سپس پاسخ آنها را با توضیح مختصری بیان می کنیم:

چیزهایی را که بدعت و موجب شرک می دانند

در رابطه با سرچشمه تهمتها و نسبتها تنها به خلاصه ای از عبارت بن باز، اکتفا می کنم. وی گفته است:

از بدعتهایی که سبب شرک اکبر است، نماز و قرآن خواندن در کنار قبور است، چون رسول الله ﷺ فرموده است: «خدا لعنت کند یهود و نصارا را، آنها قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند»^۱

و نیز گفته است:

آن حضرت خطاب به مسلمانان فرموده است: «آگاه باشید، آنان که قبل از شما بودند قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار دادند، مراقب باشید که شما قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از چنین عملی نهی می کنم».^۲

بن باز پس از نقل این دو روایت نتیجه گیری کرده و گفته است:

از این دو روایت استفاده می شود که نماز و قرآن خواندن در کنار قبور و ملازم شدن و ماندن نزد قبور و چیز ساختن روی قبور از اسباب شرک و غلو نسبت به اهل قبور است و این کارها را یهود و نصارا انجام دادند و جهال این امت نیز همان کارها را انجام دادند تا آنجا که اهل قبور را عبادت کردند، برای اهل قبور

۱. «لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد».

۲. «ألا وإن من كان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد، ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فإني أنهاکم عن ذلک». (به کتاب تحفة الإخوان او، ص ۱۰ تا ۱۸ مراجعه شود).

قربانی کردند، به آنها استغاثه کردند، برای آنها نذر کردند، از آنها شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را خواستند و این کارها نزد قبر حسین (علیه السلام)... انجام می شود - تا آنکه گفته است: - و رسول الله (صلی الله علیه و آله) نهی کرده است از بنا و گچ کاری قبور و و نشستن روی قبور و گنبد ساختن روی قبور و نوشتن روی قبور.^۱ و این نهی نیست مگر از جهت اینکه این کارها تشبیه به یهود و نصاری و سبب شرک اکبر است.^۲

چرا این نسبتها تهمت است؟

اکنون که بطور خلاصه ادله آنها بررسی شد و ضمناً هم معلوم گردید که نظر آنان عمدتاً شیعیان و ائمه شیعه علیهم السلام هستند، می گوییم: ما فعلاً در مقام این نیستیم که روایات مورد استدلال آنها را از جهت سند و دلالت و جهت صدور، بررسی و صحت و سقم آنها را تأیید یا تضعیف کنیم بلکه فرض را بر صحت آنها می گذاریم و می گوییم: شیعیان در تکبیرهای افتتاحیه تمام نمازها چه نماز، واجب باشد چه مستحب، در هر کجا و هر وقت که نماز می خوانند چه مسجد باشد، چه حرم ائمه (علیهم السلام) یا غیر آن مستحب می دانند جمله های ذیل را بعد از تکبیرات افتتاحیه و قبل از شروع به حمد بخوانند:

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
خَافِئاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۳

۱. «انه نهی عن تجصيص القبور والقعود عليها والبناء عليها والكتابة عليها».

۲. تحفة الاخوان، تأليف عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، ص ۱۳ تا ۱۵.

۳. عروة الوثقى، في تكبيرة الاحرام، مسأله ۱۲.

من با ایمان خالص رو بسوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است و وجودم از لوث شرک و عقاید مشرکان منزّه است و مسلمان هستم و من هرگز با عقیده جاهلانۀ مشرکان موافق نخواهم بود، همانا نماز و طاعت و کلیۀ اعمال من - قربانی و غیر آن - و حیات و مرگ من، همه برای خدا است که پروردگار جهانیان است، او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من مطیع و تسلیم امر خدا می باشم.

این عبارت و این کیفیت نماز خواندن و این عقیده و ایمان خالص، پاسخی روشن و قاطع به تمام یاوه سراییهای آن کسانی است که شیعه را متهم به شرک می کنند.

در عین حال برخی از ادعاها و اتهامات آنها را مطرح و بطور خلاصه پاسخ روشن و گویا می دهیم ان شاء الله.

الف) گفته اند: نماز خواندن در کنار قبور عبادت و پرستش اهل قبور است و از اسباب شرک می باشد و عمدتاً نظر آنها به شیعیان است که در حرم ائمه علیهم السلام و گاهی کنار بقیع نماز می خوانند و همچنین بعد از زیارت، نماز زیارت می خوانند.

پاسخ: اولاً شیعیان هرکجا و هر نمازی که بخوانند چنانچه بخواهند نیت نماز را به زبان بیاورند می گویند: «نماز می خوانم قربۀ الی الله» و هرگز به ذهنشان هم خطور نمی کند که - العیاذ بالله - «نماز می خوانم قربۀ الی صاحب القبر» و نماز زیارت نیز که می خوانند همین گونه نیت می کنند و نماز را «قربۀ الی الله» می خوانند و ثواب آنرا به صاحب قبر هدیه می کنند، همان گونه که مثلاً در دعای بعد از نماز زیارت امام حسین علیه السلام می گویند:

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَخَدَعْتُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا يَكُونُ إِلَّا لَكَ....، اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ

هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.^۱

بار پروردگارا! نماز خواندم و رکوع کردم و برای تو سجده نمودم، تو یگانه هستی و شریک برای تو نیست، چون نماز و رکوع و سجود برای غیر تو نیست، بار پروردگارا! این دو رکعت نماز من هدیه‌ای است از این جانب به آقا حسین بن علی علیهما السلام.

بنابراین شیعیان نماز را برای خدا می‌خوانند و ثواب آنرا هدیه می‌کنند و هرگز برای صاحب قبر نماز نمی‌خوانند و او را عبادت و پرستش نمی‌کنند. ثانیاً اگر کنار قبور نماز خواندن شرک است چگونه از صدر اسلام تاکنون در مسجد الحرام که قبور انبیاء علیهم‌السلام و غیر انبیاء - مانند هاجر مادر حضرت اسماعیل علیه‌السلام و فرزندان او - وجود دارد نماز خوانده و می‌خوانند؟ در مسجد النبی و اطراف قبور رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوبکر و عمر و بقولی قبر حضرت زهرا علیها‌السلام نیز که در مسجد می‌باشد^۲ - نماز می‌خوانند؟ چندین سال عایشه در کنار قبور زندگی کرده و نماز خوانده است؟ آیا اینها قبر نیستند یا دلیلی بر خروج اینها وجود دارد و آیا فرقی بین قبور می‌باشد؟

همچنین طبق گفته اهل تسنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از:

۱. حضرت اسماعیل علیه‌السلام و مادرش هاجر و دخترهای او که شوهر نرفته بودند

۱. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمته‌الله، زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام.

۲. در کتاب: التاريخ القويم - لمكة وبيت الله الكريم: تأليف محمد طاهر الكردي المكي: المجلد الأول: ص ۲۴۳ ضمن توضیح حجره و قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (مقصود قبر النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چگونه حجره حضرت زهرا علیها‌السلام را توضیح داده و از بتنونی نقل کرده که: داخل حجره آن حضرت ضریحی وجود دارد و ضریح بر مکانی قرار دارد که بنا بر گفته جمع کثیری فاطمه زهرا علیها‌السلام در آن مکان (وسط حجره شریفه) دفن شده است «قد اقيم فيما بين البابين ضريح على المكان الذي دفنت فيه السيدة فاطمة على قول الكثيرين».

و قبور آنان در حجر اسماعیل است.^۱

۲. حضرت نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام و قبور آنان بین زمزم و حجر است.^۲

۳. نود و نه پیغمبر که قبورشان بین رکن و مقام، تا زمزم است.^۳

(ب) ادعای برخی دیگر از آنها این است که گفته‌اند: در کنار قبور قرآن خواندن شرک است.

پاسخ: ما می‌گوییم: اولاً در روایاتی که بن باز به آنها تمسک کرده است اسمی از خواندن قرآن نیست، ثانیاً این همه قرآن خواندن در مسجد الحرام و حجر اسماعیل و مسجد النبی خصوصاً در روضه مبارکه شرک است؟ آیا عایشه در حجره‌اش، کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر قرآن نمی‌خواند؟ گذشته از اینها، ابن تیمیه که از پیشتازان افکار ضد تشیع (بلکه اکثر مسلمانان) بوده گفته است:

به اتفاق رؤسای مذاهب، میّت از نماز، روزه، قرائت قرآن، صدقه و مانند اینها که زنده انجام می‌دهد بهره می‌برد.^۴

ابن قیم که یکی دیگر از بزرگان آنها است گفته است:

مسلمانان برای اموات طلب مغفرت کنند، صدقه بدهند، حج بجا آورند روزه

۱. ولقد ذکر اکثر العلماء أن اسماعیل علیه السلام و امه هاجر مدفونان بالحجر و كذلك عذاری بنات اسماعیل، كما رواه الامام الازرقی، (به کتاب التاریخ القویم، لمکة و بیت الله الکریم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۲، ص ۵۸۰ مراجعه شود.)

۲. فقد ورد في الحديث «كان النبي من الأنبياء اذا هلك امته لحق بمكة فيتعبد فيها و من معه حتى يموت فيها فمات بها نوح و هود و صالح و شعيب و قبورهم بين زمزم و الحجر» (همان، ص ۵۷۹).

۳. و عن عبدالرحمان بن سابط يقول: سمعت عبدالله بن خمره السلولى يقول: ما بين الركن الى المقام الى زمزم قبر تسعة وتسعين نبياً، جاؤوا حجاً فماتوا فقبروا هنا لك. (همان.)

۴ و ۲. صلاة المؤمن، تألیف وهف القحطانی، ص ۱۳۷۹.

بگیرند، نماز و قرآن و ذکر انجام دهند، ثوابش به اموات می‌رسد و [گفته است]:
جمهور سلف بر این مطلب اتفاق دارند.^۱

خود بن باز در کتاب دیگرش گفته است:

ثواب صدقه، حج و عمره، ادای دیون میت، دعا و استغفار، به میت می‌رسد ولی
افضل و بهتر این است که قرآن و نماز و طواف برای میت انجام ندهند.^۲

در «الفقه على المذاهب الاربعة» در زیارت قبور است که:

يُنْبَغِي لِلزَّائِرِ الْأَشْتِغَالُ بِالِدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ الْإِعْتِبَارِ بِالْمَوْتِ وَ قِرَاءَةِ
الْقُرْآنِ لِلْمَيِّتِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُ الْمَيِّتَ عَلَى الْأَصَحِّ

سزاوار است زائر قبور، دعا و تضرع کند و از مرده‌ها عبرت بگیرد و برای میت
قرآن بخواند که بنابر اصح، میت از قرآن خواندن زائر منتفع و بهره‌مند می‌شود.^۳

با توجه به اینکه عموم اهل تسنن و حتی تندروها و خود بن باز در برخی از
کتابهایش، قرآن خواندن برای میت را تجویز و گفته‌اند میت از آن نفع می‌برد،
چرا بن باز در کتاب تحفة الاخوانش گفته است خواندن قرآن در کنار قبور شرک
است؟ آنهم شرک اکبر!

و اصولاً معلوم نیست با چه جرأتی حکم به شرک خواننده قرآن در کنار قبور
کرده و پاسخ خداوند را چه خواهد داد؟

ج) از تهمتهای دیگر عده‌ای از آنان به شیعیان این است که می‌گویند شیعیان
برای اهل قبور نذر می‌کنند - مثلاً برای امام حسین (علیه السلام) نذر می‌کنند - و نذر برای
غیر خدا شرک است.

ولی اگر آنها لااقل به یکی از کتابهای فقهی شیعیان مراجعه می‌کردند،

۲. مجموع الفتاوی، تألیف عبدالله بن باز، ج ۱۳، ص ۲۵۹ و صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۲.

۳. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة في زیارة القبور».

بخودشان اجازه نمی‌دادند چنین تهمتی را بزنند و عوامشان را نسبت به شیعیان بدبین کنند.

از باب نمونه، تحریرالوسیله حضرت امام علیه السلام، کتاب النذر، در تعریف نذر فرموده است:

النَّذْرُ هُوَ الْإِلْتِزَامُ بِعَمَلٍ لِلَّهِ تَعَالَى... وَلَا يَنْعَقِدُ بِمُجَرَّدِ النِّيَّةِ بَلْ لَا بُدَّ مَنْ الصَّيْغَةِ... بِأَنْ يَقُولَ: لِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصُومَ أَوْ أَنْ أَتْرُكَ...

نذر این است که انسان ملتزم شود کاری را برای خدا انجام دهد، و نذر به مجرد نیت منعقد نمی‌شود، بلکه باید صیغه نذر خوانده شود، و صیغه نذر به این است که بگوید: برای خدا بر عهده من است که روزه بگیرم، یا فلان کار را ترک کنم.

و در توضیح المسائل مراجع - احکام نذر - (مسأله ۲۶۴۰) فرموده‌اند:

نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

بنابراین فقه شیعه و عقیده شیعیان این است که در ماهیت و حقیقت نذر «لله» بودن مدخلیت دارد و اگر لله (برای خدا) نباشد نذر نیست، بلی نذر کننده می‌تواند ثواب کاری را که نذر کرده، پس از انجام، به هر کس که خواست هدیه کند مثلاً می‌گوید: «لِلَّهِ عَلَى أَنْ أَذْبَحَ شَاةً» یا به فارسی می‌گوید: برای خدا بر عهده من است که یک گوسفند قربانی کنم و گوشت آنرا به مصرف فقرا برسانم و ثواب آن را هدیه مولایم آقا امام حسین علیه السلام کنم.

شیعیان وقتی می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام یا نذر حرم، مقصودشان همین است که ملتزم شوند کار خیر را برای خدا بجا آورند و ثواب آنرا هدیه امام علیه السلام یا حضرت ابوالفضل علیه السلام یا غیره نمایند.

و ظاهراً وهابی‌ها خیال کرده‌اند، اینکه شیعیان می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا حضرت ابوالفضل علیه السلام نمودم. مقصودشان نذر برای غیر خدا است، لذا چنین

تهمت ناروا را زده‌اند که باید این آیه مبارکه را برای آنها خواند:

﴿لَا تَقْفُ^۱ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ^۲﴾

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

امید است متنبه شوند و زبان از تهمت زدن و دست از نوشتن تهمت به مسلمانان باز دارند و توبه کنند.

۵) عده‌ای از آنان ساختمان و گنبد و گلدسته درست کردن روی قبر را شرک و کفر می‌دانند و می‌گویند: بنا و گنبد به منزله بت است که در زمان جاهلیت با سم و شن و صنم وجود داشته و اسم آنرا تغییر داده‌اند و تغییر نام، بت را از بت بودن و بت‌پرستی خارج نمی‌کند و همان گونه که مردم جاهلیت بت‌ها را عبادت می‌کردند، بناها و مشاهد نیز عبادت می‌شوند، بلکه شرک اینها اعظم از بتها است و باید ساختمانها و تمام مشاهد و گنبد و گلدسته‌ها تخریب و نابود شود.^۳

بر اساس همین دید و عقیده در سال ۱۳۴۳ ه. ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند و روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند.

بن باز - مفتی پیشین اهل تسنن حجاز - گفته است:

بنا و ساختمان و گنبد بالای قبور از اسباب شرک است و سبب غلو نسبت به اهل قبور می‌باشد و یهود و نصاری چنین کاری کرده‌اند.^۴

۱. «تقف» از ماده «قَفَوَ يَقْفُو» به معنای دنباله روی از چیزی است (در قفا و پی کسی رفتن).

۲. سوره اسراء / ۳۶.

۳. کشف الارتیاب صنعانی، ص ۲۸۶ و زاد المعاد ابن قیم، ص ۶۶۱.

۴. تحفة الاخوان بن باز، ص ۱۵.

ولی ما «شیعیان و بلکه همه مسلمانان بجز گروهی خاص» می‌گوییم: اولاً: اگر حرف این عده صحیح باشد، از زمانی که رسول الله ﷺ را در حجره وی دفن کردند تا زمان حاضر همه مسلمانان و حتی خود آن گروه که آنحضرت و ابوبکر و عمر را زیارت کرده‌اند، عموماً مشرک و کافر بوده و هستند، همه آنها نسبت به رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر غلو کرده‌اند، چون از وقتی که رسول الله ﷺ را دفن کردند حجره طاهره و بنا وجود داشته است، حجره حضرت زهرا (ع) وجود داشته و زیارت آنها عبادت بت و عبادت ساختمان بوده است، نمازهایی که در مسجدالنبی به سمت قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و قبر حضرت زهرا (ع)، خوانده شده و می‌شود همه اینها حرام و بر خلاف دستور رسول الله ﷺ و شرک و کفر است.

خلاصه اینکه اگر قرار است ساختمان روی قبر به منزله بت و وثن و صنم باشد و ساختمان عبادت می‌شود، فرقی بین قبور بقیع و أحد و مسجدالنبی نیست، اگر نماز خواندن به سمت قبور، نهی شده است فرقی بین قبور بقیع و أحد و مسجدالنبی نیست، اگر مشاهد و گنبد ائمه (ع) العیاذ بالله بت هستند و اگر ساختمان روی قبور سبب غلو نسبت به اهل قبور است، فرقی بین قبور بقیع و مشاهد ائمه (ع) و قبور مسجدالنبی و ساختمان و گنبد های متعدد مسجدالنبی نیست. البته معلوم نیست مقصود بن باز از غلو چیست؟

اگر ساختمان روی قبر شرک و بت است فرقی بین ساختمان قبل از دفن و بعد از دفن نیست.

عایشه سالهای زیادی در حجره، روی قبر و یا کنار قبور زندگی کرده، نماز و قرآن خوانده است^۱. و از آن زمان تاکنون حجره و بنا روی قبور داخل مسجد وجود داشته و در چند نوبت حجره شریفه را تجدید بنا کرده‌اند و در سال ۶۷۸ (ه. ق)

۱. به التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳ مراجعه شود.

بالای آن گنبد ساختند.^۱

همچنین اگر سخن وادله آن گروه صحیح باشد، ساختمان‌هایی که روی قبور انبیاء علیهم‌السلام در اطراف بیت المقدس وجود دارد، مانند قبور حضرت داود علیه‌السلام، ابراهیم علیه‌السلام، اسحاق علیه‌السلام، یعقوب علیه‌السلام و یوسف علیه‌السلام که قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلام در زمان خلافت عمر بن الخطاب، همچنان باقی مانده^۲ باید گفت همه اینها بت بوده و عمر بن الخطاب دستور تخریب آنها را نداده و بتها را ابقاء کرده است و مردم همچنان بت پرست و مشرک باقی مانده‌اند؟ یا للعجب؟ پس فتح چه معنا داشته است؟

نیز در قرن دوم هجری، هارون الرشید خلیفه عباسی روی قبر امیر المؤمنین علی علیه‌السلام ساختمان و قبه احداث کرد.

مأمون بالای قبر پدرش ساختمان و حجره ساخت و حضرت رضا علیه‌السلام را در همان قبه هارونی دفن کردند.

ساختمانهای بزرگ و تاریخی روی قبور ائمه علیهم‌السلام و حتی روی قبور بزرگان اهل تسنن احداث شده که همه آنها در تاریخ اسلام ثبت و ضبط است، و اگر حرف آن گروه معدود درست باشد باید گفت بعد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه مسلمانان مشرک و بت پرست بوده و بجای عبادت خدا عبادت ساختمانها و قبور و مشاهد را نموده‌اند.

بنابراین باید در این قبیل روایات که مورد استدلال آنها قرار گرفته از جهت سند و دلالت و جهت صدور دقت و بررسی شود و معلوم شود که اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلفای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چگونه بر وفق اینها عمل نکرده‌اند؟

۱. کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۴۰۰.

۲. کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۳۸۴.

در اینجا چند روایت را که بر خلاف روایات مورد استدلال وهابیها است، می‌آوریم و قضاوت را به عهده شما می‌گذاریم:

در صحیح بخاری (که صحیح‌ترین کتابها و مقدم بر صحیح مسلم است) آمده که:

قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمُعَانِ. دختری از رسول الله ﷺ فوت کرد، رسول الله ﷺ روی قبر او نشست و اشک از چشمان آن حضرت جاری بود.^۱

و در همین کتاب است که:

وَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ضَرَبَتْ إِمْرَأَتُهُ الْقَبْرَةَ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً ثُمَّ رَفَعَتْ، فَسَمِعُوا صَائِحًا يَقُولُ: أَلَا هَلْ وَجَدُوا مَا فَقَدُوا؟ فَأَجَابَهُ آخَرٌ: بَلْ يَسْئُوا فَأَنْقَلَبُوا.

هنگامی که حسن بن الحسن بن علی رضی الله عنهم از دنیا رفت زن او قبه‌ای [ظاهراً مراد خیمه است] روی قبر او زد و تا یکسال آن قبه سر پا بود. پس از یکسال قبه را بر چیدند و [همین که عازم بازگشت به منزل بودند] ندای غیبی شنیدند که گفت: آیا گمشده خود را یافتید؟ [یکسال سر قبر ماندید آیا عزیز از دست رفته شما زنده شد؟] و به دنبال آن، ندای غیبی دیگری شنیدند که گفت: خیر، عزیز آنها زنده نشد بلکه ناامید شدند پس به منزلشان بازگشتند. [نقل به معنی شد].^۲

از این دو روایت معلوم می‌شود اولاً روی قبر و کنار قبر نشستن نه تنها شرک نیست بلکه مانعی ندارد، ثانیاً رفتن زنها بر سر قبور و حتی ماندن آنها در کنار قبور اشکال ندارد، ثالثاً زدن قبه روی قبر نه تنها بت و بت پرستی نیست بلکه منع

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، ح ۱۲۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۲، ذیل ح ۱۳۲۹.

شرعی ندارد و اگر اشکال شرعی داشت و به گفته و هابیها شرک و بت پرستی بود خلفا و صحابه رسول الله ﷺ نهی می کردند و نمی گذاشتند قبه روی قبر، آنهم تا یکسال برقرار باشد از همه اینها گذشته، این عمل از جانب اقرای رسول الله ﷺ صورت گرفته و آنها از جهاتی عالمتر به معنای شرک و بت پرستی و دستورها و اوامر و نواهی رسول الله ﷺ بوده اند که: اهل البيت ادری بما فی البيت.

بلکه می توان گفت: ساختن بنا و مسجد بر مزار اولیای خدا، ریشه قرآنی دارد. در قرآن کریم خداوند ضمن سرگذشت اصحاب کهف فرموده است:

﴿فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۱

پس گفتند: ساختمانی به روی [جایگاه] آنان بنا کنید، پروردگارشان به آنها داناتر است، ولی آنان که پیروز شدند گفتند: مسلماً بر روی [جایگاه] آنان مسجدی بنا خواهیم کرد.

در تفسیر این آیه گفته اند: عده ای گفتند: بر روی قبر آنان ساختمانی بنا کنید و در مقابل، مؤمنین گفتند: ما بر قبور آنان مسجدی می سازیم و در آن نماز می گذاریم.^۲

ظاهراً در این قسمت بیش از این نیاز به بحث نیست و از اینجا معلوم شد که

۱. سورة کهف / ۲۱.

۲. در تفسیر خازن (لباب التأویل) آمده: قال ابن عباس فقال المسلمون نبی علیهم مسجداً یصلی فیہ الناس لانهم علی دیننا. در تفسیر جلالین و کشاف و ابوالسعود نیز نظیر همین مقال در ذیل این آیه آمده، در تفسیر نیشابوری (غرائب القرآن) است که: الذین غلبوا علی امرهم المسلمون و ملکهم المسلم لانهم بنوا علیهم مسجداً یصلی فیہ المسلمون و یتبرکون بمکانهم و کانوا اولی بهم و بالبناء علیهم حفظاً لتربیتهم.

نقل از کتاب پژوهش درباره حدیث و فقه، تألیف: استاد کاظم مدیرشانه چی، ص ۱۳۸

چرا و به چه اسم و انگیزه‌ای قبور ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام و قبور شهدای احد و قبرستان ابوطالب (حجون) را تخریب و به صورت فعلی در آوردند. ضمناً در صفحهٔ ۲۶۵ اعمالی که به نظر وهابی‌ها بدعت و حرام است، بیان کرده‌ام.

ما را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و حال اینکه خودشان...

پرسش ۳۵: چرا عده‌ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و خویش را مبرّای از آن می‌دانند. آیا واقعاً آنها بدعت در دین نگذاشته‌اند؟

پاسخ: باید گفت: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ بدعت از سر تا پا و بالا و پایین آنها می‌بارد که اهل خبره با اندک توجهی به بدعت‌های بی‌شمار آنها پی می‌برد، که در اینجا ابتدا به معنای بدعت و سپس به برخی از بدعت‌های آنها اشاره می‌کنیم:

معنای بدعت

«الْبِدْعَةُ الْاَحَدُ فِي الدِّينِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ اَصْلٌ فِي كِتَابٍ وَلَا سُنَّةٍ وَ اِنَّمَا سُمِّيَتْ بِدْعَةً لِانَّ قَائِلَهَا اِبْتَدَعَهَا عَنْ نَفْسِهِ»^۱.

بدعت به معنای اختراع تازه و نوظهور است. بدعت در دین اختراع تازه و ابداع چیزی است که جزء دین نبوده و آن را بدین نسبت دهند و به عنوان دین انجام دهند.

مثلاً در روایت است: کسی که در وضو، صورت یا دستها را سه مرتبه بشوید

۱. مجمع البحرین، ماده (بدع).

بدعت گذاشته است، یعنی خلاف سنت و دستور پیامبر عمل کرده است.^۱ همچنین در قرآن است: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾^۲، «أَيُّ أَحَدُثُوهَا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» رهبانیت که نوعی زهدگرایی و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا است، جزء آئین حضرت مسیح علیه السلام نبود و پیروان وی بعد از آن حضرت، آن را اختراع کردند. همچنین نماز تراویح که اهل سنت در شبهای ماه رمضان می‌خوانند، جزء دین نبود و شخص عمر آن را اختراع کرد و خودش گفت: «بدعت است و خوب بدعتی است» (توضیح آن در صفحه ۳۱۸ آمده است)^۳

۱. همان.

۲. سوره حدید / ۲۷.

۳. یادآوری: برخی بدعتها و کارهای تازه و نوظهور، ریشه و اصل دینی دارند و پایه و اساس آنها در قرآن و سنت موجود است و از اختراعات نیک و پسندیده محسوب می‌شوند و به همین لحاظ میان مردم متدین رایج شده و به عنوان سنت حسنه انجام می‌دهند، بدون اینکه آنها را جزء دین بشمارند و به دین نسبت دهند. مانند تأسیس بناهای خیریه، بیمارستان، مدارس و امثال اینها، و مانند تشکیل مجالس سوگواری در عزای سیدالشهدا و سایر معصومین علیهم السلام و یا سر پا کردن مجلس جشن و سرور در اعیاد مذهبی و تولد ائمه علیهم السلام و مانند اینها، که تماماً ریشه و اصل قرآنی و سنتی دارد و از مصادیق بارز تعظیم شعائر است و حُسن ذاتی دارند و فوائد و برکات بسیاری بر آنها مترتب می‌شود، و در عین حال کسی آنها را جزء دین قرار نمی‌دهد.

همچنین رهبانیتی را که پیروان حضرت مسیح احداث و اختراع کردند، اصل دینی و حسن ذاتی داشته و از مصادیق زهد و ترس از خدا بوده است، چون «رهبانیت» از ماده «رَهَبَ» به معنای ترس و دل‌نیستن به دنیا است، که در اصل دین آمده و ممدوح است، ولی جزء آئین مسیح علیه السلام نبوده و نیست. توصیه به مؤمنین ایدهم الله

سفارش حقیر به مؤمنین این است که سعی کنند اعمالشان صد در صد مطابق قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات اهل بیت علیهم السلام باشد و از کارهایی که مدرک معتبر ندارد و حتی بوی بدعت می‌دهد پرهیز کنند، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «قَلِيلٌ فِي سُنَّةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ» عمل کمی که مطابق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت

بن باز (مفتی پیشین اهل تسنن حجاز) نیز گفته است:

«الْبِدْعَةُ هِيَ كُلُّ مَا أُخْدِثَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ سَابِقٍ»^۱

بدعت هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

بر این اساس باید گفت: بدعتهایی که گروهی از اهل تسنن مرتکب می شوند دو قسم است:

اول: بدعتهایی است که طبق آیات قرآن و فقه و حرفهای خودشان بدعت است و مرتکب می شوند،
دوم: بدعتهایی است که طبق فقه شیعه بدعت است.

بدعتهای برخی از آنها طبق قرآن مجید و طبق فقه خودشان

عده‌ای از آنان مدعی هستند هر عملی که در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه نبوده و انجام نداده‌اند نباید انجام داد و بطور کلی هر عمل دینی که بعد از رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت، رایج شده و حادث و تازه است، بدعت و حرام است و موجب شرک و کفر و خروج از دین است. و به این روایت تمسک کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرموده است:

إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتُ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ.^۲

پرهیز کنید از چیزهایی که تازه (به نام دین) پیدا می شود، یقیناً هر چیز تازه و نوظهور، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.

→ است. (وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۱، ح ۱)

ضمناً: توضیح بیشتر این مطلب در تفاسیر، ذیل آیه ۲۷ سوره حدید و موارد بدعت و مذمت بدعت و بدعت‌گذار در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۳، و ج ۷۲، ص ۲۱۶ آمده است.

۱. فتاوی مهمه لعموم الامة، من اجوبة عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۱.

۲. فتاوی مهمه لعموم الامة...، عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

طبق این معنا که برای بدعت نموده‌اند و به مقتضای این روایت که از رسول الله ﷺ نقل کرده و آنرا پذیرفته‌اند، اموری را که ذیلاً یادآور می‌شویم بدعت است، زیرا در زمان رسول الله ﷺ و صحابه چنین اموری وجود نداشته و از چیزهایی هستند که در زمانهای بعد حادث و رایج شده است ولی گروهی از آنان با جدیت تمام آنها را انجام داده و می‌دهند، و آنها عبارتند از:

۱- نمازهای جهریه را با صدای بسیار بلند خواندن و نمازهای اخفاتیه را با صدای بسیار آهسته خواندن.

خداوند سبحان خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است :

﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۱

و تو [ای پیامبر] در نماز، نه صدا را بسیار بلند و نه بسیار آهسته گردان بلکه حدّ وسط را اختیار کن.

این دستور الهی به شخص پیامبر اکرم ﷺ - که رعایت اعتدال در جهر و اخفات است - از دو جهت به مسلمانان دید و فهم و درک و وظیفه شناسی می‌دهد: اول این که می‌آموزد عبادات خود را در نهایت ادب، خضوع و خشوع انجام دهید و هر چه بهتر شکوه و ادب و ابّهت و عظمت نماز و عبادت خود را به نمایش بگذارید.

دوم این که باید برای همه عبادات و اعمال، از هر گونه افراط کاری و تندروی پرهیز کنید.

۲- نسبت شرک و کفر دادن به مسلمانان.

در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه چنین امری وجود نداشته و با اینکه گاهی اختلاف نظر داشته و بقول خود وهابیه‌ها صحابه گاهی برخلاف یکدیگر

اجتهاد می‌کرده‌اند و حتی در مواردی با هم جنگ کرده و در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند، و حتی خود صحابه و مسلمانان مدینه عثمان را - که به قول آنان خلیفه رسول الله ﷺ بود - سه روز محاصره کردند و او را کشتند و جنازه‌اش را پس از چند روز در جایی که یهود دفن می‌شدند دفن کردند. در عین حال یکدیگر را تکفیر نکرده، نسبت شرک و کفر بهم نداده‌اند ولی این گروه تندرو به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می‌کند و با آنها هم عقیده نمی‌شود او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می‌کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می‌شوند.

مضافاً بر اینکه این عمل آنها بر خلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۱

ای مسلمانان بآن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید.

بنابراین یکی از بدعت‌های مسلم آنان این است که مسلمانان را به اندک چیزی متهم به شرک و کفر می‌کنند و بر خلاف آیه شریفه و روایتی که خود نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

۳- اموری که نسبت به قبرستانهای بقیع، احد و حجون (ابوطالب) مرتکب شده و می‌شوند:

الف) برای قبرستانها درب و دیوار قرار دادن بدعت است.

ب) درب قبرستانها را در شب و ساعاتی از روز بستن و مانع زیارت اهل قبور شدن، بدعت است.

ج) تابلو داخل قبرستان و خارج آن نصب کردن و چیزهای غیر مربوط بر آنها نوشتن بدعت است.



د) مأمور گذاشتن و زائران را در مضیقه قرار دادن، بدعت است.
 زیرا در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه هیچ یک از امور نامبرده وجود نداشته و همه این امور از بدعتها و مستحدثات صد ساله اخیر است که ابداع و بوجود آورده‌اند و الا در صحیح بخاری است که:
 رسول الله ﷺ در نیمه‌های شب که ظاهراً عایشه به خواب می‌رفته است برای زیارت اهل قبور به بقیع می‌رفته است.^۱

و در صحیح مسلم است که:

گاهی مرده‌ها را شب دفن می‌کرده‌اند و رسول الله ﷺ روز بعد به قبر آنها نماز می‌خوانده است.^۲

بدعت آشکارتر بلکه از همه ناگوارتر اینکه، دور قبور شهدای احد را دیوار کشیده و از ورود زائران محترم - که از کشورهای اسلامی می‌آیند - به قبرستان احد ممانعت کرده و علاوه بر نصب تابلوها و نوشته‌ها، بلندگو نیز نصب کرده و در ساعاتی که زائران می‌خواهند لااقل از پشت دیوار و در فاصله زیاد، زیارت اهل قبور بخوانند، بلندگوها سر و صدا راه می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند مسلمانان که شاید در عمر یک مرتبه به زیارت شهدای احد موفق شده‌اند، با آرامی و حضور قلب و حواس جمع زیارت اهل قبور بخوانند.

عجبا!! آیا این اعمال بدعت نیست؟ آیا این گونه با زائران مسلمان رفتار کردن و این سخت‌گیری‌ها بدعت نیست؟ آیا اینها سنت رسول الله ﷺ و پیروی از سلف صالح است؟

۴ - نماز بر مرده خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی است که بعد از

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۴، ح ۱۳۴۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، ح ۹۷۴.

نمازها معمولاً یک یا چند جنازه را داخل مسجد الحرام و مسجد النبی می‌آورند و بر آنها نماز می‌خوانند و اصل و منشأ آن تنها یک روایت است.

یادآوری: در صفحه ۴۰۰ همین کتاب، نماز بر مرده‌ها در مسجد النبی را مطرح و توضیح داده‌ام.

بدعت‌های آنان در مورد مساجد طبق گفته‌های خودشان

برخی از بدعت‌های آنها - طبق فقه و ادعاهای خودشان - در مورد مساجد، خصوصاً مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا به قرار ذیل است:

اول: ساخت مناره‌های متعدد و سر به فلک کشیده.

دوم: ساخت گنبد‌های متعدد خصوصاً بالای درب ۲۱ مسجد النبی (باب الملک فهد) که هفت گنبد در کنار هم و همانند ساخته‌اند.

سوم: تزیین در و دیوار و سقف مساجد خصوصاً مسجد النبی با انواع نقش و نگار و با چراغهای متعدد و گوناگون.

چهارم: نوشته‌هایی به درب و دیوارهای مساجد.

پنجم: بنای کتابخانه‌های متعدد در داخل مسجد النبی.

ششم: سفره انداختن و چیز خوردن در مسجد الحرام و مسجد النبی خصوصاً در ماه مبارک رمضان که معمولاً هنگام نماز مغرب سفره‌های متعدد پهن می‌کنند و همچون سالن غذاخوری مشغول غذا خوردن می‌شوند.

هفتم: مرده‌ها را مرتب داخل مسجد آوردن و بعد از نمازهای یومیه بر آنها نماز خواندن - به شرحی که قبلاً بدعت بودن آنرا متعرض شدیم -.

هشتم: راه دادن زنها هر روز در دو نوبت برای زیارت قبور در مسجد النبی - که خودشان رفتن زنها را به زیارت اهل قبور بقیع و سایر گورستانها، بعنوان

بدعت منع و حرام می دانند^۱ -.

نهم: فرش کردن مسجد به فرشهای مصنوعی و رنگارنگ و سجده بر آنها با اینکه این فرشها از مظاهر دنیا هستند. و با اینکه رسول الله ﷺ بر زمین و بر حصیر سجده می کرد: (به صفحه ۱۷۴ و ۱۷۶ همین کتاب مراجعه شود).
دهم: نماز خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی که قبرهای متعدد وجود دارد و بر خلاف ادعا و فتوای بن باز، مفتی پیشین و مورد قبول آنها می باشد. که گفته است:

در مسجدی که قبر وجود داشته باشد نماز صحیح نیست و موجب شرک و غلو نسبت به اهل قبور است.^۲

اینها برخی از بدعتهای آنها در خصوص مساجد است و اگر دقیقاً بررسی شود شاید بیش از آن باشد که ذکر شد و بدعت بودن آنچه ذکر شد بر حسب ادله و حرفهای خود آنها است، بعلاوه از بعضی از آنها صریحاً نهی شده و نباید انجام دهند و ما در اینجا به برخی روایات از کتابهای مورد قبول خودشان اشاره می کنیم.
ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

مَا أَمَرْتُ بِتَشْيِيدِ الْمَسَاجِدِ.^۳

امر نشدم به محکم ساختن و بالا بردن بنای مساجد.

۱. گفته نشود راه دادن زنهار به منظور زیارت مسجد النبی ﷺ است (نه زیارت قبور) چون زنهار معمولاً داخل مسجد النبی ﷺ مستقرند و پس از خروج مردها، آنها به قصد زیارت، هجوم می برند.
۲. عبارت بن باز چنین است: «إذا كان في المسجد قبر فالصلاة فيه غير صحيحة سواء كان خلف المصلين أو أمامهم أو عن أيانهم أو عن شمائلهم... ولأن الصلاة عند القبر من وسائل الشرك والغلو في أهل القبور فوجب منع ذلك...» تحفة الاخوان، ص ۶۸.

۳. تشييد، (رفع البناء و تطويله)، صلاة المؤمن القحطاني، ص ۴۹۸.

۴. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۴۹۸ به نقل از سنن ابی داود.

نیز ابن عباس از آینده مسلمانان خبر داده و گفته است:

لَتُزَخَرَفُنَّهَا كَمَا زَخَرَفَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى.

مساجد را نقش و طلاکاری خواهید نمود، همان گونه که یهود و نصاری می‌کنند.^۱

نیز، عمر بن الخطاب مردم را از رنگ آمیزی مساجد بر حذر داشت «ایاک آن تُحَمَّرَ او تُصَفَّرَ».^۲ از سویی نقل کرده‌اند که:

إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبْنِ وَ سَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَ عُمْدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَ زَادَ فِيهِ عُمَرُ وَ بَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبْنِ وَ الْجَرِيدِ وَ أَعَادَ عُمْدَهُ خَشَبًا ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً وَ بَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَ الْقَصَّةِ (گچ) وَ جَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ وَ سَقْفَهُ بِالسَّاجِ.^۳

در عهد رسول الله ﷺ دیوار مسجد النبی از خشت و ستون‌های آن از تنه درخت خرما و سقف آن از شاخه‌های خرما بود، در عهد ابوبکر نیز چنین بود. پس از آن، عمر بن الخطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرد به همان کیفیت زمان رسول الله ﷺ ولی عثمان مسجد را توسعه داد و دیوارهای آن را با سنگهای رنگی و گچ بنا کرد و ستونهای آنرا نیز از سنگهای رنگی بالا برد و سقف آنرا از چوبهای مخصوص [که از هند می‌آوردند] پوشاند.

ضمناً بن باز مفتی معروف آنها، گفته است:

در زمانی که مردم خانه‌های زیبا بنا می‌کنند و از بناهای قدیمی دوری می‌کنند چنانچه مساجد را مانند قدیم بحال خود بگذارند مردم از اجتماع و نماز در

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ص ۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث ۴۴۵.

۲. همان.

۳. همان، ح ۴۴۶. (الساج، نوع من الخشب معروف، یؤتی به من الهند، صلاة المؤمن القحطانی، ص ۴۹۹).

آنها خودداری می‌کنند و در چنین زمانی مانعی ندارد که مساجد را با سنگهای رنگی و گچ بسازند مانند آنچه عثمان ساخت تا مردم به رفتن مسجد رغبت کنند.^۱

اکنون ما دربارهٔ صحت و سقم این روایات و حرفها بحث نمی‌کنیم بلکه صحبت این است که چه شده که عده‌ای و در رأس آنها بن‌باز، در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا و بدعتهایی که در این مساجد اعمال شده و می‌شود، به این روایات که در صحیح‌ترین کتابهای آنها آمده، اعتنا نمی‌کنند؟ به حرف عمر و ابن عباس توجه نمی‌کنند؟ به کلام رسول الله ﷺ نسبت به بالابردن ساختمان مساجد ترتیب اثر نداده و نمی‌دهند؟

آری، تزیین و چراغانی و نقش و نگار مساجد و ساختن مناره‌ها و گنبدهای آنچنانی بدعت و خلاف سنت نمی‌باشد و قابل توجیه است اما ساختن قبور بزرگان اسلام و تجدید بناهای تخریب شده توسط آنها بدعت و حرام و شرک و کفر است!! نظافت و تمیز کردن اطراف قبور ائمهٔ بقیع علیهم السلام و شهدای احد با آنهمه زائر بدعت و خلاف شرع و موجب شرک و کفر است!!

بدعتهای اهل تسنن طبق فقه شیعه

برخی از بدعتهای اهل تسنن را طبق فقه و مذهب و روایات مورد قبول خودشان ارائه کردیم، اکنون برخی از بدعتهای بارز و آشکار آنها طبق فقه شیعه:

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۵۰۰، نقلاً منه اثناء تقریره.

۲. در الفقه علی المذهب الاربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «الكتابة علی جدران المسجد... واغلاقه فی غیر اوقات الصلاة» است که: به در و دیوار مسجد چیز نوشتن و درب مسجد را در غیر اوقات نماز بستن مکروه است و مذاهب اربعه در این مسأله اتفاق نظر دارند. و در صفحه ۲۵۵ آمده است: چیز خوردن در مساجد مکروه است.

اول: اذان گفتن قبل از طلوع فجر که گفتن آن بعنوان دستور شرع بدعت و حرام است.

دوم: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» که گفتن آن در اذان صبح، به عنوان جزء اذان، بدعت و حرام است.

سوم: با دست بسته نماز خواندن که (بنابر مشهور بین فقها) بدعت و حرام و مبطل نماز است.

چهارم: نگفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در اول سوره حمد بدعت و مبطل نماز است.

پنجم: گفتن «آمین» بعد از خواندن سوره حمد «به قصد جزء نماز» بدعت و حرام و مبطل نماز است.

ششم: در نمازهای واجب آیه سجده را خواندن و در وسط رکعت، سجده کردن بدعت و حرام و مبطل نماز است.

هفتم: نخواندن یک سوره کامل بعد از سوره حمد، ناقص کردن نماز و موجب بطلان نماز است.

هشتم: سجده بر فرش بدعت و حرام و مبطل نماز است.

نهم: در حال سلام دادن نماز، صورت را از سمت قبله برگرداندن بدعت و حرام و موجب بطلان نماز است.

دهم: عدم رعایت اتصال صفها در نماز جماعت بدعت و مبطل نماز است.
یازدهم: نافله‌های شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت خواندن به نام (نماز تراویح) بدعت و حرام است.

دوازدهم: حذف برخی از فصول اذان و اقامه به عنوان اینکه اذان و اقامه بدون آن فصول است بدعت و حرام است.

سیزدهم: روز جمعه برای نماز جمعه دو اذان گفتن بدعت و حرام است.

چهاردهم: در نماز بر اموات به چهار تکبیر اکتفا کردن بدعت و موجب بطلان نماز است.^۱

(البته برخی از اینها بطور مطلق بدعت و حرام و مبطل نیستند یا محل بحث می باشند که در صورت نیاز به کتاب عروة الوثقی، فصل مبطلات نماز و غیر آن مراجعه شود).

عقد موقت و مشروعیت آن

پرسش ۳۶: چرا ما «شیعیان» بمنظور محرمیت و غیره ازدواج موقت (عقد متعه) را مشروع و صحیح می دانیم ولی اهل تسنن مدعی هستند که حرام است و به ما نیز اعتراض می کنند و می گویند دلیل مشروعیت آن چیست؟

پاسخ: قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل تسنن دلالت بر مشروعیت و جواز آن دارد:

از قرآن این آیه در باره مشروعیت متعه نازل شده است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۲

و از هر کدام از زنان به عقد متعه و نکاح موقت برخوردار شوید اجرت او را که واجب مالی است بپردازید.

۱. بعد از تکبیر اول سوره حمد می خوانند، بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند (به همان عبارتی که در تشهد نمازشان می خوانند) بعد از تکبیر سوم برای میت دعا می کنند، بعد از تکبیر چهارم می گویند: «السلام علیکم ورحمة الله» و کمی می ایستند و متفرق می شوند. و از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت در نماز بر اموات پنج تکبیر می گفته است. صلاة المؤمن القحطانی ص ۱۲۸۹ تا ص ۱۲۹۸. ولی بگونه ای که حضرت امیر علیه السلام نماز بر اموات می خوانده، نمی خوانند.

۲. سوره نساء / ۲۴.

در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این گونه قرائت کرده‌اند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است.^۱

از عبارات تفسیر ابن کثیر که از معتبرترین تفاسیر اهل تسنن است معلوم می‌شود که شأن نزول این آیه مبارکه، ازدواج موقت است و دلالت آن بر مشروعیت متعه قطعی است.

نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُسْأَلُ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ فَرَخَّصَ»^۲.

و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبدالله و از سلمة بن الأكوع است که رسول الله ﷺ اجازه متعه داد «قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا فَاسْتَمْتَعُوا»^۳

همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: در عهد رسول الله ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می‌شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.

«جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: كُنَّا نَسْتَمْتَعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالْدَّقِيقِ، الْيَوْمَ

۱. المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الرياض، ص ۲۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعة، ص ۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

۳. همان.

عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عُمَرِ بْنِ حُرَيْثٍ^۱

جابر بن عبدالله گوید: ما در عصر پیامبر ﷺ و ابوبکر، با یک مشت خرما و آرد متعه می‌کردیم تا اینکه عمر در پیشامد عمر بن حرث از آن نهی کرد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

... عَنْ ابْنِ نَضْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ الزُّبَيْرِ اخْتَلَفَا فِي الْمُتَعَتَيْنِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَعَلْنَا هُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا.^۲

ابن نضره گفت: من نزد جابر بن عبدالله بودم، شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در متعه نساء و حج تمتع اختلاف دارند، جابر گفت: ما هر دوی اینها را در زمان پیامبر ﷺ انجام دادیم، پس از آن عمر ما را از آنها نهی کرد و دیگر انجام ندادیم.

و در همین کتاب است که اباذر گفت:

لَا تَصْلُحُ الْمُتَعَتَانِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً، يَعْنِي مُتْعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتْعَةَ الْحَجِّ^۳.
متعه نساء و متعه حج مخصوص ما است.

همچنین در این کتاب از جابر بن عبدالله نقل کرده که:

قَالَ عُمَرُ... وَ ابْتُئِيَ نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أُوتِيَ بِرَجُلٍ نِكَحَ امْرَأَةٍ إِلَى أَجَلٍ، إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.^۴

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

۲. همان.

۳. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۴.

۴. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی المتعه بالحج و العمرة، ص ۵۲۷، ح ۱۲۱۷.

عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می‌کنم.

همچنین مسلم به سه طریق از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت:

كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ. فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي؟ فَهَنَّا عَنْ ذَلِكَ. ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكَحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوبِ إِلَى أَجَلٍ. ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (سورة مائده/ ۸۷).

ما در یکی از جنگها با رسول خدا ﷺ بودیم و زنان ما همراه ما نبودند، به آن حضرت گفتیم: آیا ما خود را اخته نکنیم؟ رسول خدا ﷺ ما را از این کار نهی کرد، سپس به ما اجازه داد که با زنی در مقابل یک قطعه لباس به مدتی ازدواج کنیم.

عبدالله بن مسعود آنگاه این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ...﴾؛ «ای کسانی که ایمان آوردید چیزهای پاکی را که خدا بر شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و از حدود و قوانین الهی تعدی و تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزین را دوست ندارد.»^۱

مؤلف: ظاهراً غرض ابن مسعود از خواندن این آیه در این مورد تعریض و انتقاد از کسانی است که با ازدواج موقت مخالفت و آن را تحریم نموده‌اند و می‌خواهد بگوید ازدواج موقت از جمله طیبات و جزء قوانین و حدود اسلام است و تا ابد باید پایدار باشد و حکم به تحریم آن تجاوز به قوانین و حدود خداوند است.

نیز در صحیح مسلم است که:

۱. «صحیح مسلم»، [کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، (ص ۵۹۹)، (۱۵) حدیث (۱۴۰۵):

... قَالَ عَطَاءٌ: قَدِمَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُعْتَمِرًا. فِجَنَّاهُ فِي مَنْزِلِهِ. فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ عَنْ أَشْيَاءَ. ثُمَّ ذَكَرُوا الْمُتْعَةَ. فَقَالَ: نَعَمْ. اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ.

عطاء گفت: جابر بن عبدالله در حالی که عمره گذارده بود وارد منزلش شد. ما در منزل او نزدش آمدیم. عده‌ای سؤال‌هایی از او نمودند، سؤال از متعه نمودند. جابر گفت: بلی، ما در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر متعه نمودیم.^۱

روایاتی نیز نقل کرده که رسول الله ﷺ در فتح مکه از متعه نهی کرد.^۲ از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می‌شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می‌گرفته است و بعد اختلاف بوجود آمده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» (ج ۴، «النکاح المؤقت او نکاح المتعه»، ص ۹۰) آمده است که:

مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی‌توانسته‌اند تشکیل زندگی و عائله بدهند و درگیر جنگ و مشکل اقتصادی بوده‌اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریع شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی‌شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و این عباس قائل به جواز بوده، ولی تعزیر می‌شود.

از این عبارت - که تلخیص شد - معلوم می‌شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول دارند، نیز از مجموع روایات و گفتار

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص ۶۰۲، ح ۱۴۰۷ و ۱۴۰۶.

۲. همان

معلوم می‌شود که سبب تشریع نکاح موقت ضرورت بوده است. از سویی با وجود اختلاف در روایاتی که از آن نهی شده که برخی نهی را مستند به رسول الله ﷺ در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن خطاب دانسته‌اند، با وجود چنین اختلافی نمی‌توان از آیه شریفه رفع ید نمود و بطور کلی حکم به حرمت و عدم صحت آن نمود، خصوصاً از روایات و کلمات خود عامه استفاده می‌شود که تشریع نکاح موقت به جهت ضرورت بوده است.

و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشد نمی‌توان گفت او حق تحریم داشته است، زیرا «حَالُلٌ مُحَمَّدٌ حَالِلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آنهم بخاطر اتفاقی که افتاده است بوده همانطور که در یکی از روایات صحیح مسلم آمده بود: نهی عمر از متعه به لحاظ پیش آمدی است که نسبت به عمر و بن حریث بوجود آمد. «نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ»^۱.

نیز از روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَنْسِيِّ» [وَفِي رِوَايَةٍ] «الْأَهْلِيَّةِ»^۲

رسول الله ﷺ از متعه و گوشت الاغ اهلی نهی فرمود.

به لحاظ وحدت سیاق و مکروه بودن «گوشت الاغ» - اگر این روایت صحیح باشد - معلوم می‌شود نهی رسول الله ﷺ نهی کراهتی بوده نه تحریمی. به هر حال علاوه بر آیه شریفه و روایات کثیره معتبره از طریق اهل بیت

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۶۰۲، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

رسول الله ﷺ روایات اهل تسنن نیز دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی وجود نداشته باشد همان اصل اول حاکم است و روایاتی که اهل تسنن برای منع از آن نقل کرده‌اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی‌تواند آیه شریفه و اصل مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

مضافاً بر اینکه روایات معارض و صریح بر خلاف روایات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام است که:

«لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ»^۱

اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود جز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی‌شد.

نیز نقل شده که عمر بن الخطاب روی منبر گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثُ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنْهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمَهُنَّ وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ وَهِيَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

ای مردم سه چیز در زمان رسول الله ﷺ بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعه زنان» و «متعه حج» و گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» است.^۲

علامه مجلسی رحمته الله در کتاب حق البیقین در ضمن طعن سوم از مطاعن عمر فرموده است: عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره، روایت کرده‌اند که عمر بر منبر به آواز بلند می‌گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعه النساء و متعه الحج».

در جواهر الکلام - ج ۳۰ - ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهي عنهما و احرمهما و اعاقب علیهما:

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء، آیه ۲۴.

۲. شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج ۳، ص ۱۶۷ (الطعن الثامن).

متاع الحج و متعة النساء» و في لفظ آخر «ثلاث كن على عهد رسول الله انا انهي عنهن واحرمهن و أعاقب عليهن و هي متعة النساء و متعة الحج و حي على خير العمل».

در وسائل الشیعه - ابواب اقسام الحج، باب ۳ روایاتی است حاکی از این که عمر از به جا آوردن حج تمتع منع می کرد و می گفت بجای آن حج افراد انجام دهید.

در این رابطه به الغدیر، ج ۳، ص ۳۲۹، و ج ۶، صفحات ۱۹۸ - ۲۴۰ مراجعه شود.

معنای حج تمتع

حج تمتع این است که شخص، در یکی از سه ماه (شوال، ذی قعدة و ذی حجه) از یکی از میقاتها به نیت عمره تمتع احرام می بندد سپس وارد مکه می شود و پس از طواف و سعی، تقصیر کرده و از احرام خارج می شود یعنی چیزهایی که در حال احرام بر وی حرام بود حلال می گردد تا اینکه از مکه احرام دیگری برای حج می بندد و اعمال حج تمتع را انجام می دهد.

علّت اینکه این نوع حج را حج تمتع می گویند این است که در این نوع حج «متعّه» یعنی لذت بردن و استفاده کردن از محرّمات احرام پس از انجام اعمال عمره تمتع تجویز شده است زیرا همان گونه که اشاره شد در فاصله دو احرام (احرام عمره و احرام حج) کارهایی که در حال احرام حرام است حلال می گردد و شخص می تواند از آنچه در حال احرام عمره، حرام بود - بعداً در حال احرام حج نیز حرام خواهد گردید - لذت ببرد و متمتع گردد.

این حکم با نصّ صریح قرآن مجید و با گفتار و روش پیامبر اسلام ﷺ ثابت گردیده است و قرآن در این باره می گوید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ سورة بقره / ۱۹۶.

هر کس پس از انجام دادن عمره به اعمال حج پردازد هر چه میسر شود قربانی کند و هر کس قربانی نیابد سه روز در ایام حج و هفت روز پس از مراجعت از سفر حج روزه بگیرد که این، ده روز تمام است، این عمل برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام نباشد، از خدا بترسید و بدانید که خداوند [در صورت مخالفت] به شدّت کیفر می دهد.

تشریع حج تمتع و مبارزه با افکار جاهلیت

رسول اکرم ﷺ با تشریع حج تمتع قدم دیگری در مبارزه با روشهای دوران جاهلی برداشت و اعمال عمره را که قبل از اسلام انجام دادن آن در این سه ماه از بزرگترین گناهان شمرده می شد،



جزء اعمالی قرار داد که مسلمانان در این سه ماه انجام بدهند.

بخاری و مسلم از ابن عباس نقل می‌کنند که: مردم قبل از اسلام، انجام دادن عمره را در ماههای حج از «افجر فجور» بزرگترین گناهان در روی زمین می‌پنداشتند و می‌گفتند چون ماه صفر تمام شد انجام دادن اعمال عمره حلال می‌گردد.

ابن عباس اضافه می‌کند که رسول خدا ﷺ و اصحابش صبح چهارم ذی حجه در حالی که برای حج احرام پوشیده بودند وارد مکه شدند، رسول خدا دستور داد که این احرام را تبدیل به عمره کنند و از احرام خارج شوند ولی [پذیرفتن] این دستور برای اصحاب، سنگین بود لذا عرضه داشتند با خارج شدن از احرام کدام یک از محرمات برای ما حلال می‌گردد؟ رسول خدا فرمود: همه محرمات بر شما حلال است.

عن ابن عباس قال: كانوا يرون ان العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور في الارض و يجعلون المحرم صفرأ و يقولون إذا برأ الدبر وعفا الاثر وانسلخ صفر حلت العمرة لمن اعتمر. قدم النبي ﷺ و اصحابه صبيحة رابعة مهلين بالحج فامرهم ان يجعلوها عمرة فتعاضم ذلك عندهم فقالوا يا رسول الله ائى الحل؟ قال: حل كله. (صحيح بخاری، كتاب الحج، ص ۲۵۴، باب التمتع و القران و الافراد، ح ۱۵۶۴ و صحيح مسلم كتاب الحج، ص ۵۳۹، باب جواز العمرة في اشهر الحج، ح ۱۲۴۰).

ولی این دستور چون بر خلاف روش آنان و بر عکس معمول بود پذیرفتن آن هم در مرحله اول برای یک عده از مسلمانان مشکل و سنگین بود و این دستور پیامبر با مخالفت آنان روبرو گردید. خلاصه اینکه بعقیده عده‌ای از تازه مسلمانان، با سابقه ذهنی که از دوران جاهلی داشتند هر کس در ماههای حرام احرام بست و داخل مکه گردید حق نداشت یکی از محرمات احرام را بجا بیاورد و مخصوصاً با زنان نزدیکی کند مگر اینکه اعمال حج را به پایان برساند و از احرام حج خارج گردد.

تحریم حج تمتع توسط خلیفه

بطوری که اشاره گردید بر خلاف تمایل عده‌ای از مسلمانان، حج تمتع طبق آیه قرآن و دستور خود پیامبر اکرم ﷺ عملی گردید و این حکم در دوران حکومت دو ساله ابوبکر نیز به همان صورت که رسول خدا دستور داده بود انجام می‌پذیرفت.

تا اینکه در دوران حکومت عمر از این نوع حج منع و جلوگیری بعمل آمد و مخالفین، به مجازات شدید تهدید گردیدند و در این مورد، احادیث فراوان در صحاح و سنن اهل تسنن نقل

گردیده و در کتب تاریخ و رجال بصراحت آمده است که ما به نقل چند حدیث در این مورد که در صحیحین آمده است اکتفا می‌کنیم.

۱- عمران بن حصین می‌گوید: آیه متعه حج در قرآن نازل گردید و رسول خدا نیز این نوع حج را به ما دستور داد، سپس نه آیه‌ای که آیه متعه را نسخ کند نازل گردید و نه رسول خدا از آن نهی نمود تا اینکه از دنیا رحلت نمود بعدها مردی به هوای نفس خود آنچه می‌خواست در این باره گفت. قال عمران بن حصین: نزلت آیه المتعة في كتاب الله (يعني متعة الحج) و امرنا بها رسول الله ﷺ ثم لم تنزل آیه تنسخ آیه متعة الحج و لم يسنه عنها رسول الله حتى مات قال رجل برياه ماشاء. (صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۴، ح ۱۲۲۶ (طریق ۱۷۲)). لازم به یاد آوری که صحیح بخاری در کتاب التفسیر، سوره البقرة، باب ۳۳، ص ۷۶۷، ذیل آیه مربوط به حج تمتع این روایت را با مختصر تفاوتی آورده است.

۲- در صحیح مسلم از ابی نضره چنین آمده است که: من نزد جابر بن عبد الله بودم مردی وارد گردید و گفت: اینک ابن عباس و ابن زبیر درباره متعتین (متعه حج و متعه نکاح) با هم اختلاف و بگو و مگو دارند، جابر در پاسخ وی گفت: آری ما در دوران پیامبر هر دو متعه را انجام دادیم ولی بعدها که عمر از آنها نهی کرد ما دیگر انجام ندادیم. (اصل این روایت و محل نقل آن در متن آمده است).

۳- در حدیث دیگری مسلم با اسناد از مطرف چنین آورده است: عمران بن حصین در روزهایی که بیمار بود و با همان بیماری از دنیا رفت مرا نزد خود خواست و گفت: اینک مرگ من مسلم و قطعی گردیده است، چند موضوع را به تو می‌گویم شاید بعد از من برای تو مفید باشد ولی اگر زنده ماندم اینها را مکتوم و مخفی بدار و اگر با این بیماری از دنیا رفتم و خواستی به مردم بگویی مانعی ندارد و بدان که پیامبر ﷺ حج و عمره را در یکسال جمع نمود و آیه‌ای در جلوگیری از آن نازل نشد و پیامبر ﷺ از آن نهی نکرد ولی مردی درباره آن آنچه می‌خواست از پیش خود گفت. (عن مطرف قال بعث الی عمران بن حصین في مرضه الذي توفي فيه فقال اني كنت محدثك باحادیث لعل الله ان ينفعك بها بعدی فان عشت فاکتم عني و ان مت فحدث بها ان شئت انه قد سلم علی واعلم ان نبی الله ﷺ قد جمع بین حج و عمره ثم لم ينزل فیها کتاب الله و لم یسنه عنها نبی الله ﷺ قال رجل فیها برأیه ماشاء.) صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۶، (طریق ۱۶۸).

همچنین مسلم از ابو موسی نقل کرده که او به متعه حج فتوا می داد، مردی بدو گفت در بعضی از این فتواها عجله نکن مگر نمی دانی که بعدها امیر المؤمنین (عمر) در اعمال حج چه تغییراتی داده است تا اینکه خود ابو موسی با عمر ملاقات و جریان را از وی سؤال کرد عمر در پاسخ چنین گفت: «آری می دانم که رسول خدا و اصحابش حج تمتع را انجام داده اند ولی برای من خوشایند نیست که مسلمانان در زیر [درخت] اراک با همسران خویش هم بستر شوند و در حالی که آب غسل از سر و صورت آنان می ریزد بسوی اعمال حج حرکت کنند». (عن ابی ابراهیم بن ابی موسی عن ابی موسی انه كان يفتي بالمتعة فقال له رجل رويدك ببعض فتياك فانك لاتدري ما احدث امير المؤمنين في النسك بعد، حتى لقيه بعد، فسأله فقال عمر: قد علمت ان النبی ﷺ قد فعله و اصحابه ولكن كرهت ان يظلموا معرسين بهن في الاراك ثم يروحون في الحج تقطر رؤوسهم) صحيح مسلم، كتاب الحج، باب في نسخ التحلل، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۲.

مؤلف: ولی پاسخ این اظهار نظرها و اعمال سلیقه ها را خداوند سبحان داده است. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»؛ «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که هرگاه خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند، برای آنان در کار خودشان اختیار باشد، و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به طور آشکار گمراه شده است.» (سوره احزاب / ۳۶).

حج تمتع در دوران عثمان

بخاری و مسلم از مروان بن حکم چنین نقل می کنند که عثمان بن عفان را دیدیم از حج تمتع نهی و جلوگیری می نمود ولی چون علی بن ابیطالب علیه السلام نهی او را دید برای عمره و حج احرام بست و گفت: من هیچگاه قانون خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را بجهت گفتار یک نفر ترک نخواهم نمود.

«عن مروان بن الحكم قال شهدت عثمان و علياً و عثمان ينهى عن المتعة و ان يجمع بينهما فلما رأى عليّ، اهلّ بهما لبیک بعمره و حجة قال ما كنت لادع سنة النبي لقول احد». (صحيح بخاری، باب التمتع والقران و الافراد، ص ۲۵۴، ح ۱۵۶۳).

باز در صحیحین اختلاف عثمان و امیر المؤمنین علی علیه السلام را، از سعید بن مسیب بدین صورت نقل کرده است که: علی بن ابیطالب و عثمان در عسفان بهم دیگر رسیدند که عثمان از متعه یا عمره جلوگیری می کرد علی بن ابیطالب به وی گفت: عثمان، تو جز این هدفی نداری که از امر و فرمان رسول خدا جلوگیری کنی.

عثمان گفت: ما را به حال خودمان واگذار، امیرالمؤمنین فرمود نمی توانم تو را به حال خودت واگذارم. [راوی گوید:] ولی چون علی علیه السلام وضع را این چنین مشاهده نمود خودش به اعمال عمره و حج احرام بست.

عن سعید بن مسیب قال: اختلف علی و عثمان بعسفان فی المتعة فکان عثمان ینهی عن المتعة والعمرة فقال علی: ما تريد الی امر فعله رسول الله تنهی عنه؟ فقال عثمان: دعنا منك فقال: انی لا أستطیع ان ادعک فلما ان رای علی ذلك اهلّ بهما جمیعاً. صحیح بخاری، باب التمتع والقران والافراد ص ۲۵۵، ح ۱۵۶۹ و صحیح مسلم، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۳ (طریق ۱۵۹). مسلم مطلب بالا را از عبد الله بن شقیق نیز نقل نموده است و در آن روایت این جمله نیز وجود دارد که: «فقال عثمان لعلی كلمة» یعنی عثمان در این باره سخن تندی به علی علیه السلام گفت.

حج تمتع در دوران معاویه

بررسی احادیث نشان می دهد که در دوران معاویه نیز کشمکش و اختلاف در موضوع حج تمتع ادامه داشته و معاویه مصمم بود که در این مورد روش خلیفه دوم و سوم حفظ شود ولی عده ای از مسلمانان با روش آنان مخالفت نموده و زیر بار فرمان معاویه نرفته اند. در صحیح مسلم است که: سعد می گفت: ما حج تمتع را هنگامی انجام دادیم که معاویه هنوز به خدای عرش کفر می ورزید. «قال غنیم: سئلت سعد بن ابی وقاص عن المتعة، قال: فعلناها و هذا کافر بالعرش یعنی معاویه». (صحیح مسلم، کتاب الحج باب جواز التمتع ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۵). مؤلف: از این روایت و روایت مشابه که در صحیح مسلم و غیر آن، نقل شده، معلوم می گردد که اختلاف در مسأله حج تمتع در دوران معاویه نیز وجود داشته است.

سرانجام، دستور خلیفه دوم به فراموشی سپرده شد

کوشش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سعی و تلاش عده ای از مسلمانان موجب شد که سرانجام حج تمتع همانند زمان رسول الله انجام شود و تدریجاً نهی خلیفه دوم در بوتۀ فراموشی قرار گیرد و بالأخره فقهای اهل تسنن نیز بر خلاف فتوای عمر فتوا صادر کردند. شافعی ها گفته اند: شخص، مخیر است حج افراد یا تمتع یا قران انجام دهد و افضل افراد است، پس از آن تمتع افضل است. (الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الحج، «مبحث القران والتمتع والافراد»).

مالکی ها گفته اند: افضل افراد است و پس از آن قرآن. (همان، ص ۶۹۰).
 حنبلی ها گفته اند: افضل تمتع است پس از آن افراد. (همان، ص ۶۹۲).
 حنفی ها گفته اند: قرآن افضل است، پس از آن تمتع (همان، ص ۶۹۳).
 الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۲۰۶ نیز متعرض شده است.

اسلام دین کامل است

همه مسلمانان معتقد هستند و پذیرفته اند که دین مقدس اسلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسخگوی تمام نیازهای بشر باشد، از سویی همه می دانند که احکام شرع و اوامر و نواهی دین اسلام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی به هر کاری امر کرد و اجازه انجام آن را داد، به خاطر مصلحتی است که در آن کار وجود دارد، و از هر کاری نهی کرد و فرمود انجام ندهید، به خاطر مفسده ای است که در آن کار وجود دارد.

با توجه به این مطلب، می گوییم:

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از گناه و بمنظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاً چنانچه دو مرد که زن هر یک از آنها به مرد دیگر نامحرم است و می خواهند در یک منزل زندگی کنند یا با هم مسافرت کنند که قهراً چشم هر یک از آن مردها به زن مرد دیگری می افتد و مرتکب گناه می شوند، بمنظور جلوگیری از وقوع در معصیت قهری چنانچه هر یک دختر بچه ای داشته باشد می توانند او را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می شود محرم شود - به شرحی که در رساله توضیح المسائل بیان شده - و دیگر در مضیقه و یا گرفتار گناه نشوند.

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از زنا، استمنا، و یا خدای ناکرده

لواط و یا حتی بیماری است، مثلاً جوانی که تنها در کشوری رفته یا محصل است و قدرت ازدواج دائم ندارد و غریزه جنسی او را آرام نمی‌گذارد، و امر دایر است زنا کند یا استمنا یا - العیاذ بالله - لواط و بدین طریق آتش شهوت را فرو نشاند یا در چنین حالی اگر بتواند با عقد موقت جلوی چنین گناهان بزرگی را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می‌کند؟ آیا اگر شرع مقدس همه راه‌ها را بر روی این جوان و این مسلمان مسدود کند چنین شرع و دینی کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریع متعه نکند دین ناقص نیست؟

و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟ آیا ضرورتی که زمان رسول الله ﷺ وجود داشت و مجوز اذن در نکاح موقت شد در زمانهای بعد و خصوصاً در زمان حاضر با وضع موجود زنان، ضرورت پیش نمی‌آید؟

نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی بهر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به عقد دائم خود در آورد، زن هم مأیوس شده ولی آرزوی شوهرداری و لو موقت و آرزوی بچه داشتن و لو از شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی حاضر است هر چند مدتی کوتاه به عقد مردی در آید شاید دارای فرزندی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقدس اجازه عقد موقت را هم به او ندهد و همه درها را بر روی او ببندد، روح و روان این زن چه می‌کشد؟ آیا چنین دینی کامل است؟ آیا منع آن زن از ازدواج موقت سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه‌های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض «الیوم اکملت لکم دینکم» معنا دارد؟

اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهد مردی، زنی را به مدت کوتاهی عقد کند و پس از گذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟ می‌گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقد دائم هم ممکن است جریان



پیدا کند. مانند اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کنند و نیت آنها این باشد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مدتی کوتاه طلاق دهد، آیا کسی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظاهر دائم است، باطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

پاسخ امام علیه السلام به تحریم متعه

در کشف الغمه - ضمن بیان مناقب امام باقر علیه السلام - نقل کرده است که: عبدالله بن معمر به امام باقر علیه السلام عرض کرد، به من خبر رسیده است که شما فتوا به حلال بودن متعه داده‌اید؟ حضرت فرمود: «خداوند متعال آن را حلال کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سنت قرار داده است و صحابه به آن عمل کرده‌اند»، عبدالله گفت: عمر از متعه نهی کرده است، حضرت فرمود: «تو بر قول صاحبیت باش و من بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله».

عبدالله گفت: شما را خوش آیند است که کسی زنان شما را متعه کند؟ حضرت فرمود: «ای نادان (ای احمق) اینجا، جای مطرح کردن زنان نیست، خدا که آن را در قرآن بر بندگان حلال کرده است غیورتر است از تو و از آن که آن را از روی تکلف نهی کرده است، آیا تو را خوش می‌آید که برخی از زنان خانواده‌ات را به عقد جولاهای یثرب درآوری؟» عبدالله گفت: خیر. حضرت فرمود: «چرا حرام می‌کنی چیزی را که خدا حلال کرده است، چرا راضی نمی‌شوی برخی زنان خانواده‌ات را به جولاهای^۱ بدهی؟» عبدالله گفت: حرام

۱. جولاه به کسانی گفته می‌شود که شغلشان بافندگی است، و در آن زمان، افرادی که به این شغل مشغول بودند، بی‌ارزش و بدون شخصیت اجتماعی محسوب می‌شدند.

نمی‌دانم ولی آنها کفو ما نیستند، حضرت فرمود: «خداوند متعال کار جولاه‌ها را می‌پسندد و حورالعین را همسر آنها قرار می‌دهد، آیا تو به آنچه خدا رغبت دارد، بی‌رغبت هستی؟ آیا از کسی که کفو حورالعین است، ننگت می‌آید و از جهت تکبر به آن بی‌رغبت هستی؟»

عبدالله خندید و گفت: سینه‌های شما محل روییدن درختهای علم است که میوه آنها از شما است و مردم از برگهای آن استفاده می‌کنند.

مناظره‌ای در باره عقد موقت

اینجانب در مدینه منوره کراراً با پرسش از مسأله متعه مواجه بوده‌ام. یک نفر از آنها گفت: چگونه اسلام اجازه بدهد مردی زنی را به مدت کوتاهی متعه کند و او را رها کند و برود؟

گفتم: آیا اسلام اجازه داده است مردی زنی را به عقد دائم خود در آورد و نیت مرد و زن این باشد که پس از مدتی کوتاه او را طلاق دهد و از هم جدا شوند؟ فکری کرد و گفت: بلی شرعاً اشکالی ندارد و صحیح است.

گفتم: آیا این ازدواج دائم با این نیت، واقعاً همان موقت نیست جز اینکه اگر متعه بود در پایان مدت، خود بخود از هم جدا می‌شدند اما اگر عقد دائم باشد در پایان مدتی که نیت کرده و تصمیم بر جدا شدن می‌گیرند باید با طلاق - صیغه طلاق و با شرایط خاصی - از هم جدا شوند.

گفت: بلی نتیجه یکی است اما اگر متعه کرد و بچه پیدا کردند، آن بچه تکلیفش چیست؟

گفتم: فرقی بین بچه‌ای که از متعه پیدا می‌شود با بچه‌ای که از عقد دائم پیدا می‌شود نیست و پدر باید تمام نیازهای بچه را تأمین کند و از حیث مسکن، لباس،



نفقات، توارث و جمیع احکام، با طفلی که از زن دائم پیدا می‌کند، مساوی هستند. بعلاوه می‌توانند در عقد متعه بطوری رفتار کنند که موجب حمل زن و بچه دار شدن نشوند، می‌توانند شرط عدم دخول یا انزال منی کنند.

گفت: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد موقت مردی در آوری؟
گفتم: اولاً اختیار او با من نیست و اگر برای او ضرورت پیش آمد و حاضر شد من حق منع کردن او را ندارم، شرع اسلام هم او را منع نکرده و خود مختار است. ثانیاً بر فرض اینکه من مایل نباشم و حتی ناراحت شوم، این دلیل عدم جواز و عدم صحت عقد موقت نمی‌شود، زیرا انسان طبعاً از امور موقتی مانند اجاره‌نشینی ناراحت است، از ماشین اجاره‌ای، مغازه اجاره‌ای بیزار است اما اگر ناچار شد چه بسا یک اطاق یا منزل یا مغازه اجاره می‌کند تا خود صاحب منزل ملکی و دائمی شود و این ناراحتی در نظایر این امور، امری است طبیعی.

بعد رو کردم به اطرافم، مردی سالمند و سیاه چهره و کریه المنظر را دیدم، به او گفتم: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد دائم این مرد در آوری؟ در حالی که قرآن و سنت رسول الله ﷺ بر عقد و ازدواج دائم تأکید کرده و مهر او را من تقبل می‌کنم. سمت دیگرم جوانی بنگلادشی و سیاه و کثیف و بد قیافه بود، گفتم: حاضری خواهرت را به عقد دائم این جوان در آوری؟ این جوان مسلمان و غریب و بی زن است و اسلام تأکید بر ازدواج دارد.

در اینجا چهره‌اش را در هم کشید و نگاهی به آنها کرد و گفت: خیر، نه من حاضر نه خواهرم، نه فامیلم.

گفتم: چرا؟ مگر این خلاف شرع است؟

گفت: خیر، ولی طبع ما چنین ازدواجی را نمی‌پذیرد.

گفتم: خوب طبع ما هم ازدواج موقت را نمی‌پذیرد، اما این دلیل عدم جواز آن نمی‌شود.

حرف شیعه این است که ازدواج موقت در موارد ضرورت و به منظور جلوگیری از مفاسد و گناه اشکال شرعی ندارد و چنانچه کسی ناچار شد و به هر جهت چه زن، چه مرد، به آن اقدام نمود، خلاف شرع مرتکب نشده و تعزیر و عقاب ندارد. او ضمن تشکر گفت: من در این مسأله به کتابهایمان مراجعه و بیشتر فکر می‌کنم و خدا حافظی کردیم. و الحمدلله.

تحریف روایت «متعّه» به نقل از آیه الله خوئی رحمته الله

مرحوم آیه الله العظمی خوئی رحمته الله فرموده است: جمع کثیری از محدثین و مفسرین و فقها، روایت «متعّه» را از صحیح بخاری به این صورت نقل کرده‌اند:

«كُنَّا نَعْرِضُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوبِ إِلَى أَجَلٍ.
ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾»

ولی در صحیح بخاری که فعلاً متداول و در دست مردم است، در جزء ششم، صفحه ۵۳، همین روایت را آورده‌اند، اما این روایت با آنچه آن عده عظیم و بسیار، نقل کرده‌اند از دو جهت اختلاف دارد:

- ۱- کلمه «ابن مسعود» از سند روایت حذف شده و حال اینکه در نقل اول که اکثراً نقل کرده‌اند، «ابن مسعود» وجود دارد و او نقل کرده است و چون ابن مسعود قائل به مشروعیت متعه بوده، و این قرینه است که مراد از نکاح، نکاح «متعّه» بوده است نه نکاح دائم و حذف او برای از بین بردن این قرینه است.
- ۲- کلمه «الی اجل» را از آخر روایت حذف کرده‌اند، چون این کلمه صریح در

این است که مراد از نکاح، «متعّه» است نه دائم، همان گونه که شرح کنندگان بخاری از آن همین معنا را فهمیده‌اند... [تا آنکه فرموده است:] «لیس معنا نساء» نیز قرینه است بر اینکه روایت مربوط به «متعّه» است، و در این روایت تصرف کرده و تحریفش کرده‌اند و به آن صورت که در اصل صحیح بخاری بوده است نقل نکرده‌اند... [سپس فرموده است:] «أَلَا قَاتِلَ اللَّهِ التَّحْرِيفَ وَ أَهْوَاءَ الْمُحَرِّفِينَ»؛ «خدا نابود کند تحریف و هواهای نفسانی تحریف‌کنندگان را».

[پس از آن فرموده است:] محدثین و مفسرین و فقهای که روایت را به طور صریح - و برخلاف نسخهٔ اخیر - نقل کرده‌اند عبارتند از:

- (أ) البیهقی: فی سننه، الجزء ۷، الصفحة ۲۰۰، طبعة حیدرآباد.
 - (ب) السیوطی: فی نفسیره، الجزء ۲، الصفحة ۲۰۷، المیمنیة بمصر.
 - (ج) الزیلعی: فی نصب الراية، الجزء ۳، الصفحة ۱۸۰، طبعة دارالتألیف بمصر.
 - (د) ابن تیمیة: فی المنتقى، الجزء ۲، الصفحة ۵۱۷، طبعة الحجازي بمصر.
 - (هـ) ابن القيم: فی زاد المعاد، الجزء ۴، الصفحة ۸، طبعة محمد علی صبیح بمصر.
 - (و) القنوجی: فی الروضة الندية، الجزء ۲، الصفحة ۱۶، طبعة المنيرية بمصر.
 - (ز) محمد بن سلیمان: فی جمع الفوائد، الجزء ۱، الصفحة ۵۸۹، طبعة دار التألیف بمصر.
- و لهذه الرواية مصادر أخرى وهي:

- (ح) مسند أحمد: الجزء ۱، الصفحة ۴۲۰، طبعة مصر ۱۳۱۳.
- (ط) تفسیر القرطبی: الجزء ۵، الصفحة ۱۳۰، طبعة مصر ۱۳۵۶.
- (ي) تفسیر ابن کثیر: الجزء ۲، الصفحة ۸۷، طبعة مصر علی البابي.
- (ک) أحكام القرآن: الجزء ۲، الصفحة ۱۸۴، طبعة مصر ۱۳۴۷.
- (ل) الاعتبار للحازمي: الجزء - الصفحة ۱۷۶، طبعة حیدرآباد.^۱

۱. البیان فی تفسیر القرآن للامام الخوئی، ص ۵۴۶.

حُسن خُلُق شیعیان

پرسش ۳۷: چرا ما «شیعیان» با روی خوش و با حسن خلق و کمال مهربانی با اهل تسنن برخورد می‌کنیم ولی آنها نوعاً با دید عناد و دشمنی و لجاج با ما برخورد می‌کنند و حتی برخی از آنان نسبت شرک و تهمت قبر پرستی بما می‌زنند، منشأ و علت این گونه برخوردها چیست؟

پاسخ: مکتب تشیع در راستای پیروی از قرآن کریم و به تبعیت از سنت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آنحضرت روشی جز مهر و محبت و خوش خلقی نسبت به همه مسلمانان، نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد و در واقع مقتضای مکتب و نشان شیعه بودن شخص، خوش رفتاری و خوش زبانی با دیگران است، به طوری که فقها و مراجع تقلید فرموده‌اند: شایسته است شیعیان در نماز جماعت اهل تسنن شرکت کنند و با حضور خود تألیف قلوب نمایند و از آنچه موجب تفرقه و بدبینی است پرهیز کنند. (البته در چگونگی نماز با آنها و اینکه اقتدا است یا صوری باید هر کس به مرجع تقلید خود مراجعه و طبق فتوای او عمل کند).

ولی از بین اهل تسنن، عده‌ای با دید دیگری به شیعه و خصوصاً به ایرانیها نگاه می‌کنند و مبلغین آنها در بین مردم وانمود کرده‌اند که شیعیان، اعمال شرک‌آمیز انجام می‌دهند و حتی در مدارس و در رسانه‌های گروهی و در خطبه نمازهای جمعه علیه شیعه برنامه دارند و شیعیان را متهم می‌کنند که بدعت‌گذار و مشرکند و همین تبلیغات و تهمتها موجب بدبینی آنها نسبت به شیعه شده است. البته گاهی اعمال عوامانه‌ای از ایرانیها می‌بینند و آنها را دلیل و مدرک تهمتهای خود قرار می‌دهند که ما باید مراقب باشیم و بهانه دست آنها ندهیم و سبب وهن مذهب و بدنامی شیعه نشویم، از ریختن نامه در بقیع یا ریسمان و پارچه بستن به پنجره‌های بقیع یا شمع روشن کردن و خاک از بقیع برداشتن و یا



پشت دیوار بقیع نماز خواندن و مانند این امور، پرهیز کنیم.

سال گذشته شبها که حضور در پشت بقیع آزاد بود متأسفانه برخی از عوام پشت بقیع شمع روشن می کردند که دیوار سیاه می شد، پارچه و ریسمان و قفلهای متعدد به پنجره ها می بستند نامه های مختلف با عباراتی، خطاب به ائمه بقیع علیهم السلام، به فاطمه زهرا علیها السلام، به امام زمان علیه السلام داخل بقیع می ریختند.

صبح که مأمورین می آمدند و آن وضع را می دیدند، آن قفلها و ریسمانها و نامه ها را مشاهده می کردند، شروع به بدگویی و توهین به شیعیان می کردند و انواع فحش و سب و لعن و نسبتهای ناروا به شیعه و به ایرانی نثار می کردند.

یکی از آنها ریسمانها و کهنه ها را با چاقو می برید و با غیظ و غضب رو به اینجانب گفت: شما می گوید ما مسلمان و جعفری هستیم، اگر مسلمان و شیعه جعفر بن محمد علیه السلام هستید، این کارها چیست که انجام می دهید؟ این قفلها و این نامه ها چیست؟ چرا حاجات خود را از خدا نمی طلبید؟ چرا بجای دعا و خواندن قرآن به این کارها رو می آورید؟

به او گفتم: آیا دیده ای یک نفر از اهل علم و خردمند و فهمیده چنین اعمالی انجام داده باشد یا در کتابی دستور این قبیل اعمال را در اینجا داده باشند؟

گفت: نمی دانم ولی هر چه هست کار شما است و غیر ایرانیها اینجا نیستند و چنین کارهایی نمی کنند و نامه ها هم به فارسی نوشته شده است.

گفتم: این کارها از جانب افراد نادان و بی سواد سر می زند و روحانیون مرتب تذکر می دهند ولی آنها گوش نمی دهند، بعد گفتم: این اعمال را نباید انجام دهند ولی در عین حال مجوز تهمت و ناسزاگویی به آنها نمی شود، اینها شرک و کفر نیست، در نهایت اشتباه است و از روی جهالت انجام داده اند. این را گفتم و رفتم و او همچنان بدگویی می کرد. خداوند همه ما را بوظائف دینی و اخلاقی آگاه فرماید و از آنچه موجب توهین به شیعه و مذهب حق جعفری می شود بر کنار دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا
وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَقَبِّحِ الْقَوْلَ».

آبروی ما باشید و ما را زشت و بد جلوه ندهید و نسبت به مردم خوش زبان
باشید و زیانتان را حفظ کنید و از حرفهای بی فایده و زشت خودداری کنید^۱.

در هر حال، حرف آن گروه خاص به شیعیان و سایر مسلمانان این است که
می‌گویند: هر عمل دینی که رسول الله صلی الله علیه و آله یا صحابه آن حضرت انجام داده‌اند،
مشروع و جایز است و آنچه نبوده و انجام نداده‌اند و بعد از آنها رایج شده است
بدعت و حرام و موجب شرک و خروج از دین است، چون اگر در این کارها که
بعداً رایج شده، خیر و مصلحت بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه در انجام آن بر ما
پیشی می‌گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده‌اند معلوم می‌شود خیر و مصلحت در
انجام آنها وجود ندارد.

روایتی نیز نقل کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان را از انجام کارهایی که
سابقه ندارد بر حذر داشته و فرموده است:

از اموری که تازگی دارد پرهیز کنید بدرستی که هر امر تازه (که در دین سابقه
نداشته) بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.^۲

بر این اساس مدعی هستند که بعضی اعمال چون در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و در
زمان صحابه انجام نشده و سابقه ندارد، بدعت و حرام است و برخی از آنها
شرک اکبر و مرتکب آن کافر است، و حتی اینکه ابن تیمیه گفته است:

۱. سفینة البحار، باب الشین بعده الباء: الشیعة واوصافهم.

۲. نقل از کتاب، فتاوی مهمة لعموم الامة، تألیف عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲ و تحفة الاخوان او،

هر کس برخی از این کارها را انجام دهد توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.^۱ (یعنی باید او را کشت و خونش هدر است) و آن اعمال که به نظر آن گروه بدعت و موجب شرک و کفر است، بقرار ذیل می‌باشد.

برخی اعمال دیگر که به نظر عده‌ای از آنان بدعت و حرام است

علاوه بر کارهایی که قبلاً نقل کردم، کارهای دیگری را نیز بدعت و حرام می‌دانند و آنها عبارتند از:

۱. سفر کردن به قصد زیارت قبر رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام و کلیه اماکن مقدسه و مساجد، جز مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی.
۲. گنبد و بارگاه و گلدسته و هرگونه بنایی روی قبر ساختن. - قبر هر کس که باشد -.
۳. چیز روی قبر نوشتن.
۴. روی قبر یا کنار آن قرآن خواندن.
۵. ضریح و منبر رسول الله ﷺ و ضریح و سایر آثار متعلق به ائمه علیهم السلام و اعتبار مقدسه آنان را بوسیدن و دست کشیدن و صورت بر آنها نهادن.
۶. بوسیدن و دست کشیدن به ارکان کعبه و صورت نهادن به دیوار کعبه و مقام ابراهیم علیهِ السلام و هر جمادی از جمادات، جز حجر الأسود.

۱. ابن تیمیه در رساله زیارت القبور و الاستنجاد بالمقبور، ص ۱۹ گفته است: «و اما من یأتی الی قبر نبی او صالح... و یسأله ویستنجده فهذه علی ثلاثة درجات، احدها ان یسأله حاجته مثل ان یسأله ان یزیل مرضه او مرض دوابه او یقضى دینه او ینتقم من عدوه او یعافی نفسه و اهله و نحو ذلک ممّا لا یقدر علیه الا الله عزوجل، فهذا شرک صریح یجب ان یستتاب صاحبه فان تاب و الا قتل» و در صفحه ۵۹ گفته است: هر کس به غیر خدا استغاثه کند و از غیر خدا مدد بجوید کافر است و توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

۷. توسل به انبیاء و اولیای خدا و آنان را بین خود و خدا واسطه قرار دادن و دعای توسل خواندن و یا رسول الله ﷺ و یا علی علیه السلام و یا حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام و مانند اینها گفتن.
۸. نذر کردن برای مشاهد مشرفه و برای تعمیر و روشنایی آنها، شمع روشن کردن و نذر گوسفند و قربانی برای زوار و مانند اینها. - که مدعی هستند این قبیل نذرها برای غیر خدا است و بدعت و حرام است -.
۹. کار خیر انجام دادن و ثوابش را به دیگری که زنده است هدیه کردن.
۱۰. از رسول الله ﷺ و سایر انبیاء و اولیای خدا طلب شفاعت نمودن.
۱۱. در حالی که زائر رو به قبر رسول الله ﷺ یا سایر قبور ایستاده است، دست به دعا بلند کردن.
۱۲. روی قبر و کنار آن نماز خواندن و دعا کردن. - قبر هر کس که باشد -.
۱۳. به غیر خدا استغاثه نمودن.
۱۴. برای غیر خدا خم شدن.
۱۵. دور قبر گردیدن. (طواف قبور)
۱۶. جلوی کسی بلند شدن.
۱۷. در موالید و اعیاد مذهبی جشن گرفتن.
۱۸. مجلس عزاداری تشکیل دادن.
۱۹. برای کسی که فوت کرده مجلس ختم و فاتحه گرفتن و اطعام کردن.
۲۰. به غیر خدا قسم یاد کردن.
۲۱. هم خوانی و هم آهنگ چیز خواندن، اعم از قرآن یا دعا و شعر و حتی صلوات دسته جمعی فرستادن.
۲۲. «اللَّهُمَّ بِحُرْمَةِ فُلَانٍ عِنْدَكَ» گفتن.



و غیر اینها از کارهایی که به اسم دین و به عنوان عبادت انجام می‌شود و می‌گویند: در صدر اسلام چنین اعمالی نبوده و انجام نداده‌اند و همه اینها را بدعت و شرک دانسته و می‌گویند هر کس یکی از اینها را انجام دهد از دین خارج است.^۱

آری آنها طبق این طرز تفکر مدعی هستند که اعمال نام برده بدعت و موجب شرک است و انجام آنها حرام می‌باشد و می‌دانند و می‌بینند که برخی از این امور در کتابهای شیعیان موجود است و نیز توسلات و دعاهاى دسته جمعی و ندورات و زیارت رفتن شیعیان را می‌بینند و برای آنها از همه ناگوارتر زیارت عاشورا است که مشتمل بر لعن است و توسط شیعه تکثیر و خوانده می‌شود، از سویی بی اعتنائی به دو خلیفه در مسجد النبى و به عثمان در بقیع و شدت علاقه شیعه را به ائمه بقیع و ام البنین مادر ابوالفضل العباس (علیه السلام) را مشاهده می‌کنند و این جهات همه دست بهم داده و سبب تندى و خشونت آنها نسبت به شیعه می‌باشد. از همه اینها گذشته، عده‌ای از آنان ذاتاً تندخو و حتی در بین خودشان نسبت به یکدیگر کم عاطفه و احیاناً بی رحم هستند و از کوزه همان برون تراود که در اوست. و شاید این خوی ناپسند را از خلیفه دوم به ارث برده و می‌برند.

خشونت عمر به نقل از بخاری

سعد بن عباد بیمار شد، رسول الله ﷺ با عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عباد دور او جمع و او را احاطه کرده بودند رسول الله ﷺ احوال او را پرسید و شروع کرد به گریه کردن، همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول الله ﷺ شروع به گریه کردند، سپس

۱. درباره بدعت بودن امور نام برده به رساله «زیارت القبور والاستنجاد بالمقبور» ابن تیمیه، و به کتاب «تحفة الاخوان» بن باز، و «فتاوی مهمه» بن باز و «صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۱۳۶، مراجعه شود.

رسول الله ﷺ فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه بواسطه زبان که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند که] بدرستی که میت به سبب اینکه اهلش بر او گریه می‌کند، عذاب می‌شود. و عمر بن الخطاب این گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید.

«وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَا وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَيَحْثِي بِالتُّرَابِ»^۱.

مؤلف: ظاهر این روایت این است که سیره مستمر و اخلاق ذاتی عمر این بوده که هر کس بر مرده‌اش گریه می‌کرده است با چوب و سنگ و خاک او را از گریه باز می‌داشته و ساکت می‌کرده است، مثلاً اگر زنی فرزند جوانش را از دست داده و در مصیبت و عزای او گریه می‌کرده است داروی آرام بخش او چوب و سنگ و خاکی بوده که از دست این خلیفه نثارش می‌شده است و همانجایی که رسول الله ﷺ اشک می‌ریخته، او چوب و سنگ و خاک بکار می‌برده است ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا، یعنی درست در نقطه مقابل و ضد «رحماء بینهم» و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ضمناً اگر این روایت در صحیح بخاری - که می‌گویند، بعد از قرآن صحیح‌ترین و معتبرترین کتابها است - نبود، جرأت نقل آن نبود. در هر حال، جایی که رفتار آنها در جامعه خودشان آن گونه بوده است، توقع رفتار مناسب و انسانی از آنها نسبت به شیعه آنها ایرانی بی وجه است.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب الجنائز «باب البكاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.



شخصی از آنان، در مقام تفاخر، به یک ایرانی گفته بود، خداوند بما عنایت خاصی دارد و دلیل آن این است که، رسول الله ﷺ را در بین ما فرستاده است. شخص ایرانی به او گفته بود، بلی، معلوم است که تعمیرکار را برای ماشین خراب و معیوب می فرستند، برای ماشین سالم و بی عیب که نمی فرستند.

مناظره مرحوم آیه الله خویی با عالم حجازی

مرحوم آیه الله العظمی خویی رحمته الله مرقوم فرموده است:

در سال ۱۳۵۳ ه. ق برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند - به نام شیخ زین العابدین - در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می کرد مهر او را می گرفت. به او گفتم: آیا رسول الله ﷺ تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟

گفت: بلی حرام کرده است.

گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لا اله الا الله» و «محمد عبده و رسوله» می دهند؟
گفت: اینها مشرک هستند و مهر را بت قرار داده و برای مهر سجده می کنند (نه برای خدا).

گفتم: حاضر هستی درباره این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد. شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذرخواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شبها مجلس برقرار می شد و صحبت کردم و عده ای از مذاهب مختلف حاضر می شدند و در پایان ده شب، آن

دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بیزاری جست و عذرخواهی کرد و به من قول داد صحبت‌های مرا در روزنامه «ام القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر بر ایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آنرا چاپ و منتشر کند.^۱

ظاهراً این شخص از آن گروه تندرو نبوده است و الا آنها حاضر به مذاکره با علمای شیعه نیستند و اگر هم ببینند عالمی شیعی با یک نفر سنی صحبت می‌کند می‌گویند ممنوع است و از صحبت جلوگیری می‌کنند.

این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده‌ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می‌کشند و گاهی آنرا ضایع می‌کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می‌کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف صالح و پیرو سنت رسول الله ﷺ می‌دانند اما آیا سلف صالح و اصحاب رسول الله ﷺ با مسلمانان، با مهمانان رسول الله ﷺ، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می‌گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این گونه رفتار می‌کردند؟ آیا سنت رسول الله ﷺ چنین است؟

یک گفتگو

به یکی از آنها - که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد ناجوانمردانه و خشن و بی ادبانه بود - گفتم: مگر شما سنت و دستور رسول الله ﷺ را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن کریم نمی‌دانید؟ گفتم: چرا ما چنین هستیم.

۱. البیان فی تفسیر القرآن، للامام السید الخوئی قدس سره، ص ۵۳۲.

گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود:
 من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس هر
 کس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مال و جاننش از جانب من مصون و محفوظ است
 مگر بحقیقش [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند] و حساب او با خدا
 است.^۱

صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است.^۲
 به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه
 می‌دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول الله ﷺ به کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»،
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ می‌گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است،
 اینگونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آنرا به زور بگیرید و ضایع
 کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول الله ﷺ هستید؟
 او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه
 درگیری نشود و موفق به زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام
 شوند، این بی ادبی‌ها و بدرفتاری زشت شما را تحمل می‌کنند و اگر این جهت
 نبود هرگز این رفتار شما را تحمل نمی‌کردند و این اعمال را بی پاسخ
 نمی‌گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه
 نمی‌دهد مسلمانان با کسی این گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خدا حافظی
 نمود.

اضافه می‌کنم که این گونه برخوردهای زشت و دور از انسانیت، مخصوص

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ص ۲۲۵، ح ۱۳۹۹ و کتاب استتابة المرتدين و المعاندین و قتالهم، باب قتل من ابی قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.
 ۲. صحیح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ، ص ۷۲، ح ۳۲.

داشتن سجاده و امثال آن نیست بلکه بارها، جوانانی را که در مدارس مخصوص ضد تشیع تربیت کرده و آنها را معتقد کرده‌اند که شیعه مشرک است، در مسجد النبی و غیره، در حال عبور و مرور، به اینجانب تنه می‌زدند و حرفهای بسیار زشت و توهین‌آمیز می‌زدند و با سرعت می‌گذشتند.

ننگین‌تر از این قضایا واقعه‌ای بود که در سال ۱۳۷۹ اتفاق افتاد و آن چنین بود که در مسجد النبی یک پیرمرد بسیار خبیث در کمین بود و متوجه شد یک نفر ایرانی برای سجده کردن سر روی بادبزن که حصیر بود گذاشت، آن پیرمرد رفت و پایش را گذارد روی سر و گردن آن ایرانی و به شدت فشار داد بطوری که وقتی پایش را برداشت و آن ایرانی سرش را بلند کرد بی اختیار شد و چند لحظه از حال طبیعی خارج شد و به لحاظ اینکه بین دولت ایران و سعودی روابط حسنه نبود، کسی نمی‌توانست حرف بزند آنها هم جری بودند لذا آن مرد تحمل کرد، البته الآن هم بد رفتاری دارند.

در این حادثه به یاد آوردم هنگامی را که رسول الله ﷺ در مسجد الحرام نماز می‌خواند و همین که سر مقدس خود را برای سجده به زمین گذاشت، یک نفر از مشرکین پا روی سر آن حضرت گذارد و سخت سر او را به زمین فشار داد.

بلی سرچشمه همه این ظلمها و اهانتها همان ظلم و ستمی است که بر رسول الله ﷺ و بعد بر اهل بیت مظلوم آن حضرت رواداشتند و همچنان بر شیعیان آنها نیز روا داشته و می‌دارند.

امید است هر چه زودتر منتقم الهی بیاید و جبران کند ان شاء الله تعالی. و فعلاً ما یبیم و فرموده آنان که «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً».

نماز تراویح و پیدایش آن

پرسش ۳۸: چرا ما «شیعیان» نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار نمی‌کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت و حرام است و فرقی بین نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان و غیر آن نیست ولی اهل تسنن در ماه مبارک رمضان نماز شب را به جماعت و با اسم نماز تراویح^۱ برگزار می‌کنند. در زمان پیامبر ﷺ و حکومت ابوبکر و اوائل حکومت عمر، نماز تراویح خوانده نمی‌شد. مدتی از حکومت عمر گذشته بود، شبی از شبهای ماه رمضان وارد مسجد شد، مشاهده کرد که مردم گوشه و کنار مشغول نماز شب هستند و در گوشه‌ای هم چند نفر نماز شب را به جماعت می‌خوانند، عمر گفت: اگر همه مردم نافله‌ها را به جماعت برگزار کنند، بهتر و چشمگیرتر است و تصمیم گرفت و امر کرد که مردم نافله‌ها را به جماعت بخوانند.

شب بعد وارد مسجد شد، دید نافله‌ها را به جماعت برگزار می‌کنند، گفت: نافله‌ها را به جماعت خواندن بدعت است ولی بدعت خوبی است. «نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ»^۲. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، مباحث صلاة التراویح» آمده است که نماز تراویح در ابتدا بیست رکعت نبود و بعداً بر آن افزوده‌اند.

۱. به آنها نماز تراویح می‌گویند چون بعد از هر چهار رکعت، کمی استراحت می‌کنند. (صلاة المؤمن القحطانی، ص ۳۴۶) و ظاهراً این معنا از روایتی استفاده شده که عایشه گفته است: رسول الله ﷺ در ماه رمضان بیش از یازده رکعت، نماز شب نمی‌خواند، مانند غیر ماه رمضان و چهار رکعت نیکو و طولانی می‌خواند و با کمی فاصله، چهار رکعت دیگر می‌خواند (ثم یصلی اربعاً) باز با فاصله سه رکعت دیگر می‌خواند (ثم یصلی ثلاثاً)، (صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۳).
۲. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲، و صحیح مسلم باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶.

شرکت در نماز تراویح جایز نیست

بطور مسلم، نماز تراویح در قرآن نیامده و همچنین، بطور قطع و یقین، پیامبر ﷺ نماز تراویح نخوانده و به آن امر نکرده است، بلکه از آن نهی فرموده و اجازه اقامه آن را نداده است. و بدیهی است، عبادت و نماز خاصی که در کتاب خدا نیامده، اگر شخص مسلمان بخواهد انجام دهد، بر حسب حدیث «تقلین» باید برود سراغ عترت پیامبر ﷺ که اهل بیت آن حضرت و عدل کتاب خدا هستند، و طبق روایات موجود، عترت نه تنها نماز تراویح نخواندند و در آن شرکت نکردند، بلکه از انجام آن نهی فرمودند. بر این اساس، اقامه نماز تراویح بدعت و شرکت در آن حرام است، و علاوه بر روایات عترت که در کتب شیعه موجود است، اهل سنت نیز نقل و اعتراف کرده‌اند که در عصر پیامبر اکرم ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و در ابتدای حکومت عمر، نافله‌ها به صورت افراد برگزار می‌شده و نمازی به نام «نماز تراویح» وجود نداشت و خوانده نمی‌شد و طبق روایات آنها، عمر بود که دستور داد نافله‌ها را در ماه رمضان به جماعت برگزار کنند و او بود که این بدعت را پایه‌ریزی و ترویج کرد و خودش هم به بدعت بودن آن اعتراف کرد.

از سویی، در کتاب‌های خود اهل سنت است که: پیامبر اکرم ﷺ از بدعت نهی کرده و فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (هر بدعتی گمراهی است) و فرقی بین بدعت عمر و غیر عمر نگذاشته است، و بدعت عمر را استثنا نکرده است. مضافاً بر این در «صحیح مسلم» است که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) خبر داده که پیامبر اکرم ﷺ چهار کلمه برای او بیان فرموده است، و آن چنین است:

عَنْ عَلِيٍّ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ دَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحَدِّثًا، لَعَنَ اللَّهُ

مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ^۱

لعنت خدا بر کسی باد که حیوان را بدون بردن نام خدا ذبح کند، لعنت خدا بر کسی باد که کاری کند که مردم پدر و مادرش را لعنت کنند، لعنت خدا بر کسی باد که از بدعت و بدعت‌گزار حمایت کند، لعنت خدا بر کسی باد که نشانه‌ها و علامت‌ها را تغییر دهد.

بر این اساس، اقامه نماز تراویح و شرکت در آن جایز نیست، زیرا علاوه بر این که بدعت و ضلالت است، حضور و شرکت در آن حمایت و تأیید عملی بدعت و بدعت‌گزار است و طبق روایت (مسلم) حامی بدعت، مورد لعن پروردگار است. گذشته از این‌ها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند: آیا صحیح است نمازهای نافله ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه‌اش رفت و تا سه شب این قضیه تکرار شد، روز بعد آن حضرت تشریف آورد و رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم نماز شب نافله و مستحب است، و در ماه رمضان نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید که گناه است.^۲

امام صادق علیه السلام در ادامه فرموده است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد در حالی که می‌فرمود: قَلِيلٌ فِي سُنَّةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ؛ عمل اندک مطابق سنت، بهتر است از عمل زیاد که بدعت است.

۱. (صحیح مسلم) ج ۶، ص ۸۵ و (مسند احمد) ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب نافله شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱.

بر این اساس برگزاری نافله‌ها به جماعت، توسط اهل سنت، به نام نماز تراویح، آن هم با اضافه کردن ۹ رکعت به نافله‌ها و با تقیّد به خواندن یک ختم قرآن در مجموع آنها و برگزاری آن در اول شب و شرکت زنان در آن، نه تنها برخلاف عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخلاف روایات معتبر عترت آن حضرت است، که خود آنان هم طبق روایاتشان، قبول دارند که این عمل بدعت است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین دستوری را نداده و چنین عملی را انجام نداده است و دلیلی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بر صحت و مقبولیت آن ندارند.

البته در برخی روایات آنها است که رسول الله صلی الله علیه و آله دو سه شب نافله شب را در مسجد خواند و عده‌ای نمازها را با آن حضرت خواندند، شب سوم یا چهارم جمعیت زیاد شد، رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز نافله از منزل خارج نشد و بعد از نماز صبح فرمود:

من متوجه اجتماع شما شدم و اینکه نیامدم، ترسیدم نافله شب را به جماعت خواندن بر شما واجب شود و تا رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود نافله‌ها به جماعت برگزار نشد.^۱

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة»^۲، مضمون همین روایات را بازگو کرده و می‌گوید:

مستحب است به جماعت برگزار شود، ولی بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه اضافه کردند و بیست رکعت می‌خواندند، و در حکومت عمر بن عبدالعزیز باز اضافه کردند و سی و شش رکعت می‌خواندند ولی مشروع همان

۱. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراويح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ص ۲۲۳، ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان وهو التراويح، ص ۳۳۵، ح ۷۶۱.

۲. ج ۱، مباحث صلاة التطوع «صلاة التراويح»، ص ۳۴۰.

بیست رکعت است و مستحب است تمام قرآن را در نماز تراویح تا پایان ماه رمضان بخوانند. [و برای اضافه کردن و بدعت گذاری عمر و غیر او توجیهاتی نموده است].

لازم به یادآوری است که، اولاً در این چند روایت - که پیامبر ﷺ دو سه شب نافله‌ها را در مسجد خواند - نیامده است که این عمل در ماه رمضان اتفاق افتاده است.

ثانیاً: بیش از یازده رکعت نخواند، ثالثاً عمر بن الخطاب تصریح کرد که این عمل بدعت است، یعنی ساخته و پرداخته سلیقه شخص او بوده و سابقه نداشته است و از تعبیر او معلوم می‌شود استناد به عمل رسول الله ﷺ نکرده است، رابعاً حتی عمر نگفته است بیست رکعت بخواند و نگفته است یک ختم قرآن در آنها خوانده شود.

آری بدعت می‌گذارند و به سلیقه شخصی عمل می‌کنند و بعد هم توجیه می‌کنند که اجتهاد کرده‌اند ولی اگر ببینند شیعه مثلاً در اذان و اقامه بقصد تیمن و تبرک شهادت به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌دهد فوراً حکم به بدعت بودن و کفر و شرک شیعه می‌کنند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱

در هر حال، از خداوند سبحان می‌خواهیم که آنها و همه مسلمانان را به اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم ﷺ و عترت، یعنی اهل بیت آن حضرت هدایت فرماید، زیرا تنها طریق نجات و رسیدن به سعادت، اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و عمل کردن به سنت و روش آن بزرگواران و پرهیز از تعصب و دنباله‌روی جاهلانه از غیر آنان است.

خداوند سبحان فرموده است:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱

هر کس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

و نیز فرموده است:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲

و از خدا و پیامبر اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَفُتُّوا»^۳.

من دو چیز گران وزن در میان شما می گذارم، کتاب خدا و اهل بیت، به آن دو جنگ زنید تا گمراه نشوید.

دو تذکر

۱- چنانچه مؤمنان - ایدهم الله تعالی - هنگام برگزاری نماز تراویح در مسجدالحرام، یا مسجدالنبی یا غیر آن حضور داشتند می توانند گوشه ای بنشینند و قرآن بخوانند، یا مشغول دعا و ذکر بشوند و خلاف تقیه هم مرتکب نمی شوند، چون اهل سنت نماز تراویح و شرکت در آن را واجب نمی دانند.

۲- علت طرح نماز تراویح در اینجا، همان علت است که صاحب وسائل الشیعه رحمته الله را وادار کرده آن را طرح و روایات مربوط به آن را بیان کند، بدیهی است، در ماه

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۲.

۳. جامعه احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، ص ۳۲.

مبارک رمضان نماز تراویح در گوشه و کنار مطرح می‌شود، همچنین زائران ایرانی در ماه رمضان در مکه و مدینه نماز تراویح را می‌بینند و از پیدایش و کم و کیف آن سؤال می‌کنند و در بازگشت مطرح می‌کنند و می‌پرسند و روحانیون هم فرصت مراجعه به کتب مربوطه را ندارند، و این کتاب به منظور تأمین خواسته‌های مشروع مسلمانان نوشته شد.

مضافاً بر اینکه اهل سنت نیز این کتاب را می‌خوانند و لازم است بدانند که نماز تراویح سنت رسول الله ﷺ نیست - و نباید به عنوان سنت و دستور پیامبر ﷺ بخوانند - بلکه از مخترعات بعد از پیامبر اکرم ﷺ است، و امید می‌رود با مطالعه این کتاب، مصداق این آیه مبارکه قرار گیرند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱

به بندگانم مژده ده، آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند.

همه چیز دین، حتی نماز هم ضایع شد

صحیح بخاری (کتاب مواقیات الصلاة، باب ۷: «فی تضييع الصلاة عن وقتها»، ح ۵۳۹) روایت کرده است که انس بن مالک گفت:

مَا أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، قِيلَ: «الصَّلَاةُ؟» قَالَ: «الْبَيْسَ صَنَعْتُمْ مَا صَنَعْتُمْ فِيهَا».

آنچه را در عهد رسول خدا شناخته بودم، فعلاً نمی‌شناسم (همه چیز عوض شده است). به او گفته شد: نماز چطور (آیا نماز هم عوض شده)؟ گفت: آیا نکردید آنچه را در نماز کردید؟

در همین باب (حدیث ۵۳) با دو سند روایت کرده است که زهری گفت:

در دمشق وارد شدم بر انس بن مالک، دیدم او گریه می‌کند، گفتم چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: آنچه را «از دین» درک کرده و شناخته بودم، نمی‌بینم مگر این نماز را «این نماز هم ضایع شده است».

مؤلف: از بخاری تعجب است که این دو روایت را که بیانگر تضييع همه چیز دین و حتی نماز است، چرا تحت عنوان تضييع نماز از وقت آن آورده است، با این که ربطی به وقت نماز ندارد.

در هر حال، تضييع احکام دین و حتی نماز، با اندک تأمل و بررسی معلوم می‌گردد و ضایع شدن نماز - چه فریضه و چه نافله - برای اهل علم و دانش آشکار است و نمونه بارز آن، نماز تراویح است.

ما دعاهای مفاتیح را می‌خوانیم

پرسش ۳۹: چرا ما «شیعیان» دعاهای مفاتیح الجنان را می‌خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می‌گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن دعاهای آن جرم است؟

پاسخ: اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به دعا و زیارات چندان اهمیت نمی‌دهند و اصولاً دعاهای وارده از معصومین - علیهم السلام - را ندارند و طعم ولذت دعا و مناجات و زیارات را نچشیده‌اند و حال اینکه اگر به دعای کمیل که تماماً در رابطه با توحید و عذرخواهی از گناهان در پیشگاه خداوند است توجه کنند، یا مناجات خمس عشرة یا دعای ابو حمزه و مانند اینها را بخوانند دیدشان عوض می‌شود ولی از آنها سلب توفیق شده است که جادارد در باره برخی از آنان این آیه خوانده شود: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ

غِشَاوَةٌ^۱؛ «خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمها پرده‌ای و برای آنان عذابی بزرگ است».

در هر صورت، حساسیت آنها، خصوصاً گروه تندرو، نسبت به زیارت عاشورا است که در مفاتیح آمده و آن هم نسبت به لعن اول و دوم و سوم است. و همچنین از جهت لعن به ابوسفیان و معاویه که در این زیارت است و در نتیجه آن‌گونه برخورد می‌کنند.

مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا

در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که -مأمور بود و از جزئیات مطلع بود - آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورده گفت: اول و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را شناسد چگونه او را لعن می‌کند؟ گفتم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ آیا مغضوب علیهم و ضالین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند.

گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه از خدا می‌خواهند آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند.

گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید لعن اصحاب رسول الله ﷺ گناه و حرام است؟

گفتم: اولاً جنگ با اصحاب و با خلیفه رسول الله ﷺ گناهش بزرگتر از سب و لعن است و همه می دانند که معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را به شهادت رسانده بود، همان گونه که پسرش یزید حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه لعن برخی افراد و بر شخص معاویه را از معاویه یاد گرفته اند.

گفت: معاویه کجا و چه کسی را سب و لعن کرده که از او یاد گرفته اید؟
گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب کند و سعد گفت: من هرگز علی علیه السلام را سب نمی کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول الله ﷺ برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب تر از شتر قرمز رنگ بود (شتر قرمز نزد اعراب اشرف اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود:

۱- رسول الله ﷺ عازم سفر برای جنگ بود، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله ﷺ مرا با زنها و بچه ها می گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا خوشنود نمی شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟

۲- شنیدم رسول الله ﷺ در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدیم که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول الله ﷺ فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید، علی علیه السلام را آوردند در حالی که چشمش درد می کرد، رسول الله ﷺ آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد.

۳- وقتی آیه مبارکه ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۱ نازل شد، رسول الله ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند.

نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب شد، او از سهل بن سعد خواست که علی را سب کند، سهل از سب آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سب علی خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعَنَ اللَّهُ أبا تراب» (العیاذ بالله).^۲

بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی را نسبت به رسول الله ﷺ و جهاد علی را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سب و لعن امیرالمؤمنین علی، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن و سب کند منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند گفت: آنها اجتهاد کرده‌اند، گفتم: شیعه نیز اجتهاد کرده است و این اجتهاد را نیز از معاویه یاد گرفته است.

بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی؟
گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳

خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

۳. سوره نساء / ۹۵.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱

خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.

و مجاهد بودن علی علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است.

لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی علیه السلام را بر دیگران ثابت می‌کند.

بعلاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است و همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از دیگران است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است.

علی ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

گفت: بلال و فلان نقل کردند که... فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من

می‌گویم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده‌اند، تو می‌گویی بلال و فلان!!

ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله را رها نمی‌کنیم و حرف فلان

و فلان را بپذیریم - سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند

هیچ عذری نداری و السلام علی من اتبع الهدی و از جا حرکت کردم و از

یکدیگر جدا شدیم.

گریه ما بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

پرسش ۴۰: چرا ما «شیعیان» بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و بر مصائبی که بر آنها وارد شده گریه می‌کنیم؟ چرا در مدینه منوره بر ستم‌هایی که بر حضرت زهرا علیها السلام روا داشته‌اند گریه می‌کنیم؟ ولی اهل تسنن چنین نیستند و گاهی هم دیده شده که در کنار بقیع می‌ایستند و ما را مسخره می‌کنند؟

پاسخ: منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً در مدینه منوره بر حضرت زهرا علیها السلام و بر امام حسن مجتبی علیه السلام^۱ معلوم

۱. ابن عباس گوید روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن آمد و چون او را دید گریست و سپس فرمود نزد من نزد من ای پسر من و او را بخود نزدیک کرد تا بر زانوی راست نشاند سپس حسین آمد و چون او را دید گریست و گفت بیا بیا پسر جانم و او را هم نزدیک کرد تا بر زانوی چپ خود نشاند سپس فاطمه آمد و او را هم بخود نزدیک کرد و برابر خود نشاند و سپس امیر المؤمنین علیه السلام آمد او را هم که دید گریست و نزدیک خود طلبید و در پهلوی راست خود نشاند... [تا آن که فرمود] اما حسن که پسر من و فرزندانم و پاره تنم و نور دیده‌ام و روشنی دلم و میوه قلبم هست و او سید جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر امت امرش امر من است و قولش قول من. هر که پیرویش کند از منست و هر که نافرمانیش کند از من نیست و چون او را دیدم بیادم آمد آنچه از اهانت پس از من بیند و تا آنجا که با زهر ستم بکشندش. در اینجا فرشتگان هفت آسمان بمرگش بگریند و همه چیز تا پرنده هوا و ماهیان دریا بر او گریند چشم کسی که بر او بگرید نابینا نباشد روزی که چشمها نابینایند و هر که بر او محزون شود در رزوی که دلها همه محزونند دلش محزون نباشد و هر که در بقیع او را زیارت کند قدمش بر صراط بر جاماند روزی که همه قدمها بلغزند. [تا آن که فرمود:]

و اما دخترم فاطمه که بانوی زنان جهانیان است از اولین و آخرین و پاره تن منست و نور دیده منست و میوه دل منست و روح منست که درون منست و حوراء انسیه است هر وقت در محراب خود برابر پرودگارش جل جلاله بایستد نورش بفرشتگان آسمان بتابد چنانچه نور ستارگان بر زمین بتابد و خدای عزوجل بفرشتگانش فرماید فرشتگانم ببینید کنیزم فاطمه بانوی کنیزانم را برابر من ایستاده و دلش از ترسم می‌لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشید که شیعیانش را از آتش امان دادم و چون او را

و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است. اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً عدۀ تندرو و حتی گریه نکردن آنها در مرگ وابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می کرده و گاهی هم می گفته است، رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده است. در صحیح بخاری است که عمر بن الخطاب، با زدن عصا و با پرتاب سنگ و پاشیدن خاک، جلوی گریه کنندۀ بر اموات را می گرفت. (روایت در صفحه ۳۱۳ گذشت).^۱

همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میت نهی می کرد و می گفت:

→ دیدم بیادم افتاد آنچه پس از من با وی می شود گویا می بینم خواری بخانه اش راه یافته و حرمتش زیر پا رفته و حقش غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنین او سقط شده و فریاد می زند یا محمده و جواب نشنود و استغاثه کند و کسی به دادش نرسد و همیشه پس از من غمگین و گرفتار و گریان است یکبار یاد آور شود که وحی از خانه اش بریده و بار دیگر یاد جدائی من کند و شب که آواز مرا نشنود بهراس افتد آوازی که من با تلاوت قرآن تهجد می کردم و خود را خوار بیند پس از آنکه در دوران پدر عزیز بوده در اینجا خدای تعالی او را با فرشتگان مأنوس سازد و او را بدانچه به مریم بنت عمران گفتند ندا دهند و گویند ای فاطمه خدایت گزید و پاک کرد و بر زنان جهانیان برگزید ای فاطمه قنوت کن بر پروردگارت و سجود و رکوع کن با راکعان سپس بیماری او آغاز شود و خدا مریم بنت عمران را بفرستد او را پرستاری کند و در بیماری او انیس او باشد اینجا است که گوید پروردگارا من از زندگی دلتنگ شدم و از اهل دنیا ملولم مرا بپدرم رسان خدای عزوجل او را به من رساند و اول کس از خاندانم باشد که بمن رسد، محزون و گرفتار و غم دیده و شهیده بر من وارد شود و من در اینجا بگویم خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده و کیفر ده هر که حقش را غصب کرده و خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا سقط جنین کرده و ملائکه آمین گویند... (کتاب، امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۴، ذیل حدیث ۲، و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۸، ح ۱۶).

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴.

رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می شود.

قال عمر: «قال رسول الله ﷺ الميت يعذب في قبره بمنايح عليه»^۱.

از عبدالله عمر نیز همین روایت نقل شده است.^۲

آنها طبق این دو سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول الله ﷺ متأثر نمی شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می گیرند و حتی برای مرده های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده هایشان از شدت حزن و اندوه در حال انفجار هستند اما جلوی خود را می گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت ناپسند و مذموم و مردود است:

۱ - جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطف و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی انسان است.

از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود:

مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.^۳

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الميت یعذب ببكاء اهله علیه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

۲. همان.

۳. سفینه البحار، ماده بکی، و تحف العقول، مواعظ النبی ﷺ و حکمه با مختصر تفاوتی.

چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است، ۱- خشکی چشم، ۲- سختی دل، ۳- حرص بر دنیا، ۴- اصرار بر گناه.

نیز به اباذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَلْيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، بدرستی که دل سخت از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید.^۱

روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است.^۲ خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً - چه از خوف خدا، چه بر اموات - ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً نقل می‌کنیم وجهی ندارد که بخاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است.

۲- روایات کثیری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول الله صلی الله علیه و آله و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص اباعبدالله الحسین علیه السلام از افضل قربات است.

۱. سفینه البحار، ماده بکی، و بحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹.

۲. به سفینه البحار ماده بکی، مراجعه شود.

گریه بر هر درد بی درمان دواست	چشم گریان چشمه فیض خدا است
چون خدا خواهد که غفاری کند	میل بنده جانب زاری کند
حبذا چشمی که او گریان بود	وی همایون دل که او بریان بود
گریه بزداید ز دل زنگ ملال	دل شود مرآت حسن لایزال

۳- در قرآن کریم است که حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف علیه السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد.

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱
و گفت: دریغا بر یوسف! و در حالی که از غصه رنج می برد دو چشمش از اندوه سپید [نابینا] شد.

در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتابهای تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا﴾ آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام از کثرت گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ».

۴- در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا».
اشک جاری می شود و قلب محزون می گردد ولی حرفی نمی زنم مگر آنچه خدا راضی است.^۲

ب) در هنگام عیادت از سعد بن عبادہ

«فَبَكَى النَّبِىُّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَكَوْا، فَقَالَ: أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزَنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ».^۳

۱. سوره یوسف / ۸۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبیان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، ح ۹۲۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه کرد و همراهان حضرت وقتی گریه رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند گریه کردند و رسول الله فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌کند بلکه بخاطر زبان [که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند] عذاب می‌کند.

(ج) در صحیح مسلم است که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي... أَنْ أَزُورَ قَبْرَ أُمِّي فَأَذِنَ لِي»^۱ وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: «زَارَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبْكَيْ مَنْ حَوْلَهُ...»^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.

۵- در صحیح مسلم است که:

پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه کسی عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافر را بخاطر گریه اهلش زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند. در آنجا که فرموده است:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۳

هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد.^۴

نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است:

«وَاللَّهُ أَضْحَكَ وَأَبْكَيْ» خدا می‌خنداند و می‌گریاند.^۵

۱ و ۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی صلی الله علیه و آله به عزّ وجل فی زیارة قبر أمه، ح ۹۷۶.

۳. سوره فاطر / ۱۸.

۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹.

۵. همان، ح ۹۳۰.

در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادّعی عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن رسول الله ﷺ را نفهمیده‌اند.^۱

در صحیح بخاری نیز آمده است:

به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر بواسطه گریه اهلش عذاب می‌شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله ﷺ فرمود: میت بخاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می‌شود و حال اینکه اهلش بر او گریه می‌کنند.^۲

۶- در صحیح بخاری است که:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى جَعْفَرًا وَ زَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَبَرُهُمْ وَ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ»^۳
قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول الله ﷺ از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود.

نیز در همین کتاب است که:

«دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ٱلْأَعْلَىٰ إِبْنَتَهُ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاَهَا فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ...»^۴
عایشه می‌گوید: رسول الله ﷺ در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام را طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه علیها السلام گریه کرد، مجدداً بطور سری به او مطلبی فرمود، این بار فاطمه علیها السلام خندید.

۱. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ح ۳۶۳.

(تذرفان، آئ تجریان الدمع، ضمناً این روایت صریح است که رسول الله ﷺ خبر غیبی داده‌اند).

۴. صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابة رسول الله ﷺ و منقبه فاطمة علیها السلام، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۵.

نیز در همین کتاب است که:

«فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، [يَجْرِي الدَّمْعُ] فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: يَابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ، ثُمَّ اتَّبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: أَنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ».^۱

رسول الله ﷺ در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد، بحضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می کرد فرمود: اشک چشم جاری می شود و قلب محزون می شود ولی چیزی نمی گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.

در صحیح مسلم نیز گریه رسول الله ﷺ را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است.^۲

همچنین در صحیح بخاری است که:

وقتی خبر رحلت رسول الله ﷺ منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را روی جنازه رسول الله ﷺ انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فَقِيلَ لَهُ وَ بَكِي».^۳

و در همین کتاب است که:

در رحلت رسول الله ﷺ، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه می کردند که صدای گریه آنها شنیده می شد. «فَتَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ؛ مردم متشنج و گریان شدند».^۴

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی ﷺ انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبيان و العيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۷۵۷، ح ۴۴۵۲.

۴. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۶۸.

باز در همین کتاب است که:

ابن عباس می‌گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای؟ و سپس به قدری گریه می‌کرد که ریگها از اشک چشمش تر می‌شد.^۱

در کتابهای دیگر اهل تسنن نیز آمده است که:

گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب غضب خداوند شود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای مرده انجام ندهند.^۲

۷- در کتابهای تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول الله ﷺ شدیداً گریه کردند.

در کتاب «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»^۳ است که:

در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه علیها السلام گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سر رسول الله ﷺ در دامن من بود که قبض روح شد، سر حضرت را روی بالش گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم.

«ثُمَّ وَضَعْتُ رَأْسَهُ عَلَيَّ وَسَادَةً وَقُمْتُ أَلْتَدِمُ (أَيَّ، أَضْرِبُ صَدْرِي) مَعَ النِّسَاءِ وَأَضْرِبُ وَجْهِي».

نیز در همین کتاب است که:

بعد از وفات رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر رفتند نزد ام‌ایمن، ام‌ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز با او گریه کردند.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸. (متن روایت در پاورقی صفحه ۲۴۲ گذشت)

۲. به کتاب «صلاة المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

۳. تألیف محمد طاهر الکردی المکی. ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳.

اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه

همچنین در این کتاب آمده است:^۱

بلال مؤذن رسول الله ﷺ بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول الله ﷺ را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در زمانی بود که فاطمه علیها السلام از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهرا علیها السلام را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه علیها السلام صیحه ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول الله ﷺ به رسول الله ﷺ ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای مأذنه و اذان بگو، گفت: بعد از رسول الله ﷺ اذان نمی گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیر و جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول الله ﷺ می خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» همه مردم صیحه زدند و گریه کردند «صَاخُوا وَ بَكَوْا جَمِيعاً» همین که گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مردم ضجه زدند «ضَجُّوا جَمِيعاً» وقتی گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صیحه کشید، دختران باکره از پوشش های خود خارج شده و گریه کردند «وَخَرَجَتْ الْعُذَارَى وَالْأَبْكَارُ مِنْ خُدُورِهِنَّ يَبْكِينَ وَصَارَ كَيَوْمِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى فَرَغَ مِنْ أَذَانِهِ»

و مانند روزی که رسول الله ﷺ رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد. سپس بلال به مردم گفت: بشارت می دهم شما را، چشمی را که بر رسول الله ﷺ بگرید، آتش آن چشم را نمی سوزاند و آن را مس نمی کند، «قَالَ

۱. التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.



أُبَشِّرُكُمْ أَنَّهُ لَا تَمَسُّ النَّارُ عَيْنًا بَكَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک مرتبه می آمد مدینه و اذان می گفت و برمی گشت. همچنین نقل کرده که، همه اصحاب رسول الله ﷺ هر وقت رسول الله ﷺ را یاد می کردند گریه می کردند. همچنین نقل کرده که:

در عهد ولید بن عبدالملک، وقتی دستور تخریب حجره های رسول الله ﷺ را به منظور توسعه مسجد النبی ﷺ داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بُكَوْا بُكَاءً عَظِيماً فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ».

اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه گریه بر رسول الله ﷺ مستحب و دارای اجر و پاداش است، و معلوم شد که عمل و نهی عمر و پسرش عبدالله مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت بوده است. بر این اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می کنید، بی وجه است، توهین و مسخره کردن گریه کنندگان، بر خلاف شرع و بر خلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می باشد، و این گونه رفتارها نشان جهل و بی اطلاعی آنان از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

مناظره

به سمت بقیع می رفتیم، یک نفر از آنها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَر قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾^۱

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.

وقتی این آیه را خواندم، گفتم: این گریه و داد و شیون زدن‌ها از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید.

گفتم: ایرانی‌ها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول الله ﷺ و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما سنی‌ها هستید که مدینه و اهل بیت رسول الله ﷺ را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانی‌ها گرفته‌اید و بقول خودتان که می‌گویید ایرانی‌ها مجوس هستند، شما دین و مذهب‌تان را از مجوسی‌ها آموخته و به کتابهای آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما کجا چنین هستیم؟ گفتم: شما اهل تسنن عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیح‌ترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الأصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخاری (ازبکستان) متولد شده و قبر او نیز همانجاست، نوشته است و بخاری از ایران و محمد بن اسماعیل فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه شود - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از توابع خراسان و ایران و فارس



می‌باشد، - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه شود -.

بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانیها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث ثقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود. گفت: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول الله ﷺ را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم.

گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول الله ﷺ فرمود: کتاب خدا و اهل بیت را بین شما می‌گذارم و در این دو کتاب حتی یک مورد و یک روایت نیامده و وجود ندارد که رسول الله ﷺ فرموده باشد: کتاب خدا و سنت را بجا می‌گذارم، بنابراین شما طبق دستور رسول الله ﷺ و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده عمل نمی‌کنید، - بعد گفتم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم. و در همین دو کتاب است که رسول الله ﷺ سر قبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدینه و حتی ابوبکر و عمر گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول الله ﷺ رسیده است قبول ندارید لا اقل طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است، عمل کنید.

گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟

گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول الله ﷺ وارد شده است، بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها و به زوار آنها ظلم می‌شود گریه می‌کنیم.

گفت: فاطمه علیها السلام چه مظلومیتی داشت و چه ظلمی به او شد؟

گفتم: در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده که:

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رفت و ارش را مطالبه نمود و ابوبکر حرف او را رد کرد و چیزی از ارث و ترکۀ پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله را به او نداد و فاطمه علیها السلام غضب کرد.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عایشه گفت: فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود و در این مدت با ابوبکر قهر بود و تا از دنیا رفت با او حرف نزد.

اکنون بگو بدانم آیا رد کردن حرف فاطمه علیها السلام و به غضب در آوردن او آنهم در ایامی که تازه پدر بزرگوارش را از دست داده بود، مظلومیت نیست؟ اهانت به او نیست؟ آیا ترکۀ پدرش را گرفتن و او را محروم کردن ظلم و مظلومیت نیست؟ و این گذشته از مصائب دیگر است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر او وارد شده و در کتب معتبر نزد شیعه ثابت شده است.

گفت: شما شیعیان نسبت به ابوبکر اظهار عداوت می کنید و حال اینکه او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان است، شما شیعیان، علی بن ابیطالب را افضل از ابوبکر و عمر می دانید در صورتی که آنها افضل از علی علیه السلام هستند و باید آنها را دوست داشته باشید نه اینکه بد بگویید و دشمنی کنید.

گفتم: اولاً شما به عنوان یک مسلمان چنانچه بدانی کسی فاطمه علیها السلام دختر و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله را رنجانده و ناراحت کرده است، آیا چنین کسی را دوست می داری؟ آیا کسی را که فاطمه علیها السلام تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری می کرد، مورد علاقه و محبت قرار می دهی؟

ثانیاً اینکه گفتم، شیعیان علی علیه السلام را افضل از ابوبکر و عمر می دانند، باید بگویم بلکه شیعیان همه آل رسول الله صلی الله علیه و آله را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان می دانند و شما اهل تسنن هم در عمل آنها را مقدم بر ابوبکر و عمر

می‌دانید بدلیل اینکه در تشهد تمام نمازهایتان و در نماز بر مرده هایتان می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و آل محمد را کنار شخص محمد ﷺ قرار می‌دهید و حال اینکه اگر ابوبکر و عمر افضل بودند باید می‌گفتید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ» یا «وَعَلَى عُمَرَ» همچنین خود شما در خطبه‌های نماز جمعه و در خطبه‌های اول کتابهایتان می‌گویید و می‌نویسید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و آل را مقدم بر صحابه، که ابوبکر و عمر هم از صحابه هستند، قرار می‌دهید و این امور صحت عقیده شیعیان را ثابت می‌کند.

اما افضل بودن خصوص علی علیه السلام از ابوبکر و عمر، پس باید بدانی که این امر چیزی نیست که فقط شیعیان بگویند و معتقد باشند بلکه هر کس قرآن را قبول دارد باید علی علیه السلام را افضل از همه مسلمانان بداند. زیرا در صحیح مسلم که مورد قبول همه اهل تسنن است روایت کرده که:

وقتی آیه شریفه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...»

نازل شد رسول الله ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را

طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند^۱.

در این آیه مبارکه خداوند متعال علی علیه السلام را نفس رسول الله ﷺ و جان او قرار داده است، پس علی علیه السلام نفس و جان رسول الله ﷺ است و همان گونه که شخص رسول الله ﷺ افضل از همه است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله ﷺ است افضل از همه است و باید قبول کنی که علی علیه السلام، ز بعد محمد ﷺ ز هر که هست به است.

بحث که به اینجا رسید و عده‌ای هم دور ما جمع شده بودند، دو نفر از

۱. باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۱ ح ۲۴۰۴

مأمورین متوجه شده و به سوی ما آمدند، آن شخص سنی همین که دید مأمورها آمدند موقعیت را به نفع خود دید و گفت: من این حرفها را نمی دانم، تو صریحاً بگو بدانم ابوبکر افضل است یا علی بن ابیطالب؟ گفتم: از حرفهای قبل معلوم شد «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»، گفت: عقیده تو چیست؟ گفتم: افضل بودن و اعتقاد به آن از اصول و فروع دین نیست و شب اول قبر از کسی سؤال نمی کنند که علی بن ابیطالب علیه السلام افضل است یا فلان و فلان بلکه از توحید و سایر عقاید حقه و از اعمال سؤال می کنند و روایتی نیامده است که از افضل بودن کسی سؤال می کنند، در این موقع مأمورین ما را از ادامه بحث منع کردند، و الحمد لله.

سجده در اثنای نماز صبح جمعه

پرسش ۴۱: چرا ما «شیعیان» در نمازها، در اثنای رکعات به سجده نمی رویم ولی اهل تسنن معمولاً در اثنای رکعت اول نماز صبح جمعه به سجده می روند و پس از آن بر می خیزند و بقیه سوره را می خوانند؟

پاسخ: اهل تسنن به مقتضای روایتی که در صحیح بخاری^۱ و مسلم^۲ است خواندن سورة سجده دار را در نماز جایز می دانند لذا غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه سورة سجده دار (سورة سی و دوم - اَلَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ) می خوانند و در اثنای قرائت که آیه سجده را می خوانند به سجده می روند، ولی در فقه شیعه و روایات اهل بیت - علیهم السلام - خواندن چهار سوره ای که سجده واجب دارد^۳ در نمازهای واجب جایز نیست و نباید بخوانند.

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الجهر فی العشاء، ح ۷۶۶ و باب القرائة فی العشاء بالسجدة، ح ۷۶۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب سجود التلاوة، ح ۵۷۸.

۳. چهار سوره که سجده واجب دارند عبارتند از: ۱. سورة سی و دوم «سجده» ۲. سورة چهل و یکم «فصلت» ۳. سوره پنجاه و سوم «نجم» ۴. سوره نود و ششم «علق».



بر این اساس، هر گاه شیعیان محترم با آنها نماز بخوانند، چنانچه تبعیت کنند و همراه آنها به سجده بروند، احتیاط واجب است که نماز را اعاده کنند.

دو یاد آوری

۱. غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه، سوره سجده دار می خوانند و مناسب است روحانیون محترم، شبهای جمعه زوار را در جریان امر قرار دهند تا اشتباه رخ ندهد و سرگردان نشوند و چنانچه توجه داشته باشند می توانند با آنها بایستند ولی تکبیرة الاحرام را نگویند و مشغول نماز نشوند، همین که آنها آیه سجده را خوانند با آنها سجده کنند و پس از آنکه بر می خیزند تکبیرة الاحرام را بگویند و وارد نماز شوند که در این صورت نمازشان بی اشکال است و نیاز به اعاده نیست.

۲. عده ای از نمازگزاران توجه و اطلاع ندارند و وقتی آنها به سجده می روند، اینها بجای رفتن به سجده، به رکوع می روند که در چنین فرضی اگر برگردند و مجدداً با جماعت به رکوع بروند رکن زیاد کرده و نمازشان باطل می شود و در این صورت اگر منافیاتی - مثل حرف زدن یا صورت از قبله برگرداندن - انجام دهند و مجدداً تکبیرة الاحرام بگویند و نماز را از اول شروع کنند بی اشکال است.

پوشیدن عبا و عمامه

با یک نفر مصری بحث مفصلی داشتم تا اینکه گفت: این لباس که شما در بردارید به چه معنا است و به چه منظور با عبا و عمامه رفت و آمد می کنید؟
گفتم: این لباس نشان مسئولیت و کار ما است، علامت این است که ما از مسائل دینی، اعتقادی مسلمانان اطلاع داریم و عالم دینی هستیم و کسانی که سؤال مذهبی دارند با این لباس ما را می شناسند و نزد ما می آیند و مسأله شرعی خود را

سؤال می‌کنند^۱ و این امر اختصاص به ما روحانیون ندارد بلکه، ارتشی، نظامی، مأمور انتظامی، مأمور آتش نشانی، مأمور شهرداری، مأمور نظافت مسجد و امثال اینها هر یک لباس مخصوصی در بر می‌کنند که مردم آنها و مسئولیت آنان را با همان لباس بشناسند و به حرفشان ترتیب اثر بدهند. و در هنگام نیاز به آنها مراجعه کنند.

هدف ما از شرکت در نماز آنها

پرسش ۴۲: چرا ما «شیعیان» با اینکه نماز اهل تسنن را از جهات متعدد باطل می‌دانیم، در عین حال در جماعت آنها حاضر می‌شویم که برخی از آنها تصور

۱. عمامه در اسلام و کشورهای اسلامی

در کتاب: التاریخ القویم: لمكة وبيت الله الكريم: جلد سوم، جزء ششم ص ۱۹۹- لبس العمامة والعقال في الحجاز - آمده است که رسم مردم حجاز این بود که عمامه بر سر می‌گذاشتند، وقتی عبد العزیز بن عبدالرحمن آل سعود به حکومت رسید در سال ۱۳۵۰ هـ ق اراده کرد و دستور داد همه کارکنان دولت عبا بپوشند و بجای عمامه دستمال - شُطَّافَه - روی سرشان ببندازند و روی دستمال عقال - بند کلفت - بگذارند و از آن تاریخ تاکنون مردم روی سر دستمال می‌اندازند و از آن تاریخ عمامه بر سر گذاشتن از بین رفت.

سپس روایاتی در فضیلت عمامه نقل کرده است، از ترمذی و نسائی و دیلمی نقل کرده که رسول الله ﷺ عمامه سیاه بر سر می‌گذاشت و یک طرف آنرا به مقدار چهار انگشت روی شانه چپش آویزان می‌کرد.

همچنین نقل کرده که وقتی پیامبر ﷺ علی بن ابیطالب (ع) را (برای جنگ) به سوی خیبر فرستاد، عمامه سیاه بر سر او بست و یک طرف آنرا به مقدار چهار انگشت روی شانه چپ او آویزان نمود. از معاذ بن جبل نقل کرده که: پیامبر ﷺ فرمودند عمامه بر سر گذارید زیرا عمامه سیمای ملائکه و تاج عرب است «علیکم بالعمائم فانها سیماء الملائكة و تیجان العرب...».

از عایشه نقل کرده که عمامه رسول الله ﷺ در سفر سفید بود و در حضر سیاه بود.

نیز نقل کرده که جبرئیل (ع) با عمامه بر پیامبر ﷺ نازل شد.

از ابن عباس و حضرت امیر (ع) نقل کرده که سیمای ملائکه در جنگ بدر با عمامه‌های سفید بود.

کنند حضور ما دلیل حقانیت و صحت اعمال آنها است؟

پاسخ: هدف از شرکت شیعه در جماعت آنها یکی به لحاظ روایاتی است که ائمه معصومین علیهم السلام فرموده‌اند: در جماعت آنها شرکت کنید و با آنها به نماز بایستید و همراه آنها نماز بخوانید و برای آن ثواب زیادی بیان فرموده‌اند^۱ و

۱. تذکر: نظر عده‌ای از مراجع عظام این است که در حال تقیه، در نماز با عامه، اقتدا کنند و نماز را به جماعت بخوانند ولی نظر عده‌ای دیگر این است که اقتدا نیست بلکه نماز با آنها و حضور در صف جماعت آنها بحسب ظاهر و صورتاً اقتدا است بطوری که آنها خیال کنند به آنان اقتدا شده است لذا اقتدا صوری است و باید قرائت را ولو آهسته، به نحو حدیث نفس بخوانند. بنابر این لازم است مقلدین هر یک از مراجع عظام در نماز خواندن با اهل تسنن طبق فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند.

مؤلف: حضور و شرکت در جماعت آنها مطلوب است و نماز خواندن در صف جماعت و همراه آنان، ثواب نماز جماعت را دارد، خواه قصد اقتدا بکنیم یا قصد نکنیم، همان گونه که نماز خواندن در مسجد، ثواب نماز در مسجد را دارد، خواه قصد نماز در مسجد را بکنیم یا قصد نکنیم. ففی صحیحة حفص بن الیختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ - وَإِنْ كُنْتَ لَا تَقْتَدِي بِهِمْ - مِثْلُ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ مَنْ تَقْتَدِي بِهِ» وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۹، کتاب الصلاة، ابواب صلاة الجماعة، ب ۵، ح ۳.

مضافاً بر اینکه: نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله - هر چند فرادا خوانده شود - به مراتب با ارزش تر و ثواب بیشتر دارد از نمازی که در غیر آن دو - ولو به جماعت و با جماعت بسیار - خوانده شود. (به شرحی که در کتاب «کیفیت نماز» بیان کرده‌ام).

ضمناً در کتاب: التنقیح چنین آمده است:

و مما ينبغی أن ینبه علیه فی المقام، هو أن الصلاة معهم لیست كالصلاة خلف الامام العادل، وإنما هی علی ما یستفاد من الروایات صورة صلاة یحسبها العامة صلاة و ائتماماً بهم، و من هنا لم یرد فی الروایات عنوان الاقتداء بهم، بل ورد عنوان الصلاة معهم، فهو یدخل الصلاة معهم و يؤذن و یقیم و یقرأ لنفسه علی نحو لا یسمع همسه فضلاً عن صوته.

ولا دلالة فی شیء من الروایات علی أنها صلاة حقیقة، وقد ورد فی بعضها: ما هم عنده صلی الله علیه و آله إلا بمنزلة الجدر (الوسائل ۸: ۳۰۹، ابواب صلاة الجماعة ب ۱۰، ح ۱) إذن لا تكون الصلاة معهم كالصلاة خلف

دیگر به منظور حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه و دو دستیگی بین عموم مسلمانان است.

اما اینکه فکر کنند حضور ما دلیل صحت و حقانیت آنها است، باید به آنها گفت: اولاً، حضور ما بمنظور درک ثواب و به جهت تألیف قلوب و نشان دادن وحدت مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام و مسلمین است.

ثانیاً حضور ما دلیل بر حقانیت آنها نیست، زیرا رسول الله ﷺ نیز تا سال دوم هجرت به سمت بیت المقدس - قبله یهودیها - نماز می خواند، یهودی هایی که در مدینه و اطراف آن بودند گفتند: دین ما یهودیها حق است و محمد ﷺ دین یهود را قبول دارد و دلیل آنها این بود که رسول الله ﷺ به سمت بیت المقدس نماز می خواند، ولی طولی نکشید که خداوند با آیه شریفه ﴿فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۱ بطلان ادعای یهود را ثابت کرد و حرف اینها نیز شباهت به حرف آنها دارد.

به عبارت روشن تر، حضور در جماعت اهل سنت و با آنها در یک صف ایستادن عمل به سفارشات اهل بیت ﷺ است، در جماعت با آنها حاضر شدن در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان است، به منظور کسب ثواب و درک فضیلت نماز در مسجد و نماز در اول وقت است. به منظور اخذ به مشترکات و نفی کفر جهانی است، همان گونه که خداوند به رسول الله ﷺ امر می کند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً﴾^۲

→ الامام العادل، بل إنما هي صورة الائتتمام لتحسبوها كذلك من دون أن يسقط القراءة والاقامة ولا غيرهما، لأنهم ليسوا إلا كالجدر. (التنقيح، في شرح العروة الوثقى، تقريراً لأبحاث آية الله العظمى الخوئي، الطهارة - الجزء الخامس، ص ۲۷۱).

۱. سوره بقره / ۱۴۴.

۲. سوره آل عمران / ۶۲.

به اهل کتاب بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است با هم باشیم و در یک صف بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم.

پس بهر جهت که شده لازم است همه مسلمانان در یک صف بایستیم. و در برابر دشمنان اسلام با هم باشیم.

نصیحت و ارشاد

در مسجد النبی، جوانی با لباس عربی پهلویم نشست، مقداری قرآن خواند و سپس با زبان فارسی صحبت کرد. گفتم: اهل کجا هستی؟ گفت: اهل ازبکستان هستم، سؤال کردم که زائری؟

گفت: خیر آمده‌ام در دانشگاه دینی مدینه درس می‌خوانم، گفتم: چرا نیامدی ایران درس بخوانی؟ گفت: آمدم تهران و مشهد، آنجا همه شیعه هستند. فهمیدم او سنی است، گفتم: خیلی خوب همانجا می‌ماندی و در مکتب اهل بیت رسول الله ﷺ درس می‌خواندی، حق را می‌فهمیدی و عالم دین اسلام می‌شدی و در ایران مدارس مخصوص اهل تسنن نیز وجود دارد و آزادانه تحصیل علم می‌کنند، و در عمل به فقه خود آزادند. و مقداری نصیحتش کردم که مسلمان باید دنبال حق برود، تحقیق کند، اصول اعتقاد، تقلیدی نیست و نباید سرسری گرفت، گفت: صحیح بخاری و مسلم صحیح‌ترین کتاب‌ها است و همه چیز در این دو کتاب وجود دارد، به آنها عمل می‌کنیم.

گفتم: اگر اهل تسنن تنها به صحیح مسلم عمل می‌کردند همه آنها مانند شیعه از اهل بیت رسول الله ﷺ تبعیت می‌کردند. در صحیح مسلم است که:

رسول الله ﷺ فرمود: «وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ... وَأَهْلُ بَيْتِي» (ح ۲۴۰۸).

گفت: ابوبکر و عمر چنین و چنان بوده‌اند، ایران و کشورهای دیگر را فتح کردند و اسلام را به آنجا آوردند.

گفتم: آنها هر چه بوده و هر چه کرده‌اند بجای خود، ولی اسلام به برکت قرآن و حقانیت خودش همه جا نفوذ کرد و کشورها به دست مسلمانان و رهنمودهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام فتح شد، بعلاوه، کشورگشایی مسأله‌ای است و احکام دین و مرجع اخذ حلال و حرام خدا، مسأله دیگری است و در دو کتاب معتبر شما، صحیح بخاری و مسلم، حتی یک مورد نیامده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده باشد من کتاب خدا و ابوبکر و عمر را بین شما می‌گذارم بلکه فرموده است: کتاب خدا و اهل بیت را می‌گذارم.

گفت: من درست نمی‌دانم ولی استادهای ما می‌گویند: شیعیان اعمال مشرکان را انجام می‌دهند، مقابل قبر رسول الله صلی الله علیه و آله دست به دعا بلند می‌کنند و از آن حضرت چیز می‌طلبند، در بقیع و کنار بقیع نماز می‌خوانند و برای امامهایشان نذر می‌کنند و یا علی و یا حسین می‌گویند و مانند این چیزها و همه اینها موجب شرک و از اعمال مشرکان و موجب شرک است و آنها ظاهر اعمال شما را می‌بینند و طبق همان ظاهر نظر می‌دهند و ما را نسبت به شیعه بدبین می‌کنند.

گفتم: همه مسلمانان قبول دارند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۱ و استادهای شما آیا از نیت شیعیان خبر دارند، آیا می‌دانند که شیعیان وقتی روبروی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله دست به دعا بر می‌دارند از چه کسی حاجت می‌طلبند؟ آیا می‌دانند نماز و نذرشان برای کیست و به چه نیتی انجام می‌دهند که آنها را متهم به شرک می‌کنند؟

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الوحي، باب كيف كان بدء الوحي الى رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱ و صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب قوله صلی الله علیه و آله: انما الأعمال بالنية، ح ۱۹۰۷.

گفت: خیر، آنها یقیناً از نیت شیعیان اطلاع ندارند ولی ظاهر اعمال شیعه را می بینند.

گفتم: بنابراین، اگر استادهای شما سجده ملائکه را بر آدم می دیدند، لابد می گفتند همه ملائکه مشرک شدند و حق را به شیطان می دادند.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۱

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس - که سر باز زد - [همه] سجده کردند.

همچنین اگر سجده حضرت یعقوب علیه السلام و همراهانش را برای حضرت یوسف علیه السلام می دیدند لابد می گفتند همه مشرک شدند:

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾^۲

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و همه برای او به سجده افتادند.

چون ظاهراً سجده آنها برای حضرت آدم علیه السلام و برای حضرت یوسف علیه السلام بوده است.^۳ و وقتی که دست به دعا بلند کردن در برابر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله شرک باشد، سجده که اعظم عبادات است، اگر برای غیر خدا انجام شود، یقیناً موجب شرک است.

گفت: خوب است شما بیایی در «الجامعه» و این مطالب را در آنجا بگویی تا معلوم شود.

گفتم: آنها اجازه ورود و صحبت به ما نمی دهند و حاضر نیستند با ما حرف بزنند و اگر شما می توانید اجازه بگیرید من با کمال میل می آیم.

۱. سوره بقره / ۳۴.

۲. سوره یوسف / ۱۰۰.

۳. در تفسیر این کثیر است که: كانت الطاعة لله و السجدة لآدم، ذیل آیه ۳۴ سوره بقره، ص ۵۲.

گفت: من جرأت اظهار چنین پیشنهادی را ندارم بلکه اگر بفهمند من با شما صحبت کرده‌ام اخراج می‌کنند ولی دوست دارم معنا و حقیقت سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام و سجده حضرت یعقوب علیه السلام بر حضرت یوسف علیه السلام را بدانم، چنانچه ممکن است برایم توضیح دهید.

گفتم: بلی فرق اینجا و ایران یکی همین است که تو در اینجا حتی جرأت پیشنهاد و یا صحبت کردن با دیگران را نداری ولی در مدارس علمی ایران چنین نیست و همه آزادانه حرف خود را می‌زنند و اظهار نظر می‌کنند.

اما راجع به سجده ملائکه و حضرت یعقوب علیه السلام، اولاً باید توجه داشت که حقیقت سجده این است که انسان پیشانی خود را بقصد تعظیم و تذلل بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد «وَحَقِيقَتُهُ وَضْعُ الْجَبْهَةِ»^۱ و چون سجده غایت خضوع و تذلل و تعظیم است اختصاص به خدا دارد که تنها او در غایت کبریا و عظمت است و سجده با این قصد برای غیر خدا حرام است.^۲ و در فقه شیعه ثابت است که سجده ملائکه، بر حضرت آدم علیه السلام نبوده است بلکه سجده آنها برای خدا بوده و آدم علیه السلام قبله آنان بوده است.

همچنین، سجده حضرت یعقوب علیه السلام و همراهانش، برای حضرت یوسف علیه السلام نبوده است، بلکه برای خدا سجده شکر کرده‌اند، باین معنا که وقتی دیدند خداوند مُلک و سلطنت به حضرت یوسف علیه السلام عطا فرموده است، برای خدا سجده شکر کردند.^۳ پس از این توضیح به آن جوان گفتم:

بنابراین کسی حق ندارد به محض اینکه دید شخصی عملی انجام داد که

۱. به عروة الوثقی، فصل فی السجود، مراجعه شود.

۲. به عروة الوثقی، فصل فی السجود، مسأله ۲۳ و ۲۴ مراجعه شود.

۳. به عروة الوثقی «فصل فی السجود» مراجعه شود.



ظاهر آن با اسلام سازگار نیست او را مشرک بخواند و شیعه هرگز برای غیر خدا نماز نمی خواند، برای غیر خدا نذر نمی کند، از غیر خدا چیزی نمی طلبد.

این توضیحات را که دادم گفت: ای کاش شما می آمدی در «الجامعه» - دانشگاه دینی مدینه - و این مطالب را آنجا و در جمع ما می گفتی، گفتم: آنها حاضر نیستند حق را بشنوند و توفیق لازم است که از آنها سلب شده است اما شما می توانی بیایی ایران و آنجا عالم حقیقی شوی که برای خود و اسلام و مسلمین مفید باشی. آهی کشید و گفت: دعا کنید بتوانم بیایم و با هم خداحافظی کردیم. و الحمد لله رب العالمین.

تذکر: آنچه راجع به سجده ملائکه و یعقوب علیه السلام نقل شد مطابق «عروة الوثقی» است ولی برخی فرموده اند: ظاهر آیات شریفه این است که مسجود ملائکه و یعقوب علیه السلام و همراهانش، آدم علیه السلام و یوسف علیه السلام بوده اند و ملائکه برای تعظیم و اجلال آدم علیه السلام، به آدم علیه السلام سجده کردند و همچنین یعقوب علیه السلام و همراهانش برای تکریم و احترام یوسف علیه السلام، به یوسف علیه السلام سجده کردند.

در توضیح این مطلب گفته اند: سجده بر دو قسم است سجده تعبیدی و سجده تعظیمی و آنکه منافی با توحید است سجده تعبیدی است، باین معنا که سجده بقصد عبادت مسجود باشد، چنانچه مشرکین که به بت و امثال آن سجده می کردند، بقصد عبادت بود. و اما سجده تعظیمی منافی با توحید نیست بلکه احترام مسجود است و اگر خدا به آن امر کند واجب می گردد، مانند سجده ملائکه به آدم که به امر الهی واجب بود و اگر از سجده تعظیمی نهی شود، حرام و انجام آن گناه است نه کفر و شرک.

بنابراین سجده ملائکه به آدم به امر الهی واقع شد و عبادت و اطاعت امر پروردگار بود. ضمناً، ظاهر تفسیر ابن کثیر هم همین معنا است، و الله العالم.

نوشته‌های روی تابلو در بقیع

پرسش ۴۳: در قبرستان بقیع، روی تابلو عبارت‌های ذیل نوشته شده است.

«كَانَ مِنْ هُدَى النَّبِيِّ ﷺ. (از راهنمایی رسول الله ﷺ است که):

۱- زِيَارَةُ الْمَقَابِرِ بِقَصْدِ الْإِعْتِبَارِ وَالْإِتْعَازِ لِقَوْلِهِ ﷺ «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمُ الْمَوْتَ»

مقصود از زیارت قبور عبرت و پند گرفتن است، برای اینکه رسول الله ﷺ فرمود: قبرها را زیارت کنید، بدرستی که آنها مردن را به یاد شما می‌آورند.

۲- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْمَقَابِرَ سَلَّمَ عَلَى أَهْلِهَا فَقَالَ: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَهْلَ دَارِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ...» رواه مسلم.^۱

پیامبر ﷺ وقتی داخل گورستان شد، بر اهل قبور سلام کرد و گفت: سلام بر شما اهل خانه گروه مؤمنان، ما به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد، خدا رحمت کند آنان را که از ما و شما پیشی گرفتند و آنها که بعد از ما، به ما ملحق می‌شوند، برای خودمان و شما از خدا طلب عافیت می‌کنیم، بار پروردگارا! محروم مکن ما را و اجر آنها را.

۳- نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ إِلَى الْقُبُورِ أَوْ الْجُلُوسِ عَلَيْهَا، بِقَوْلِهِ: «لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا» (رواه مسلم).

رسول الله ﷺ از نماز خواندن به سمت قبور و از نشستن بالای قبور نهی کرده است، و فرموده است: بالای قبرها ننشینید و به سمت قبرها نماز نخوانید.

۱. این زیارت به نحوی که نوشته شده در صحیح مسلم نیست. کتاب الجنائز، باب: «ما يقال عند دخول القبور والدعاء لاهلها» ح ۹۷۴، مراجعه شود.

۴- نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ دُعَاءِ الْمَوْتَى وَ سُؤْلِهِمْ لِيَجْلِبَ نَفْعٌ أَوْ دَفْعُ ضَرَرٍ، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۱ و قال النبي ﷺ: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَ إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» (رواه الترمذی)

رسول الله ﷺ از خواندن اموات و از آنها سؤال جلب نفع یا دفع ضرر نمودن را نهی فرموده است.

خداوند متعال فرموده است: و کسانی را که به جای او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خویشان را یاری دهند، و رسول الله ﷺ فرمود: وقتی سؤال می کنی از خدا سؤال کن و وقتی کمک و استعانت می جویی از خدا کمک و استعانت بجوی.

اکنون پرسش این است که منظور آنان از نوشتن عبارت شماره چهارم چیست؟ خواندن اموات که رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده، به چه معنا است؟ معنای سؤال جلب نفع یا دفع ضرر از اموات چیست که رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده است؟ و مخاطب آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ چه کسانی هستند؟ و آیا مقصود کسانی که این تابلوها را نوشته و نصب نموده اند، زائران هستند و می خواهند زوار قبور ائمه بقیع علیهم السلام را از مصادیق آیه شریفه قلمداد کنند؟ می خواهند با این عبارات مسلمانان را ارشاد کنند؟

پاسخ: اولاً، باید توجه داشت که این تابلوها و نوشته ها از ناحیه گروه خاصی است و ارتباط به عامه اهل تسنن ندارد.

ثانیاً، منظورشان کنایه زدن به عموم مسلمانان است نه خصوص شیعیان.
ثالثاً، مشابه این تابلوها و نوشته ها پشت دیوار مرقد شهدای احد و در مدخل

قبرستان حجون (در مکه معظمه) نیز وجود دارد.

رابعاً، غرض آنها تخطئه مسلمانان است که از کشورهای مختلف به زیارت می‌آیند و به ائمه بقیع علیهم‌السلام و شهدای احد و سایر اولیای خدا در این اماکن مقدسه ابراز علاقه و عرض احترام و ادب می‌کنند، نویسندگان آن تابلوها (که وهابیون هستند) می‌خواهند بگویند زیارت همان چند جمله‌ای است که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و نظر آنان این است که زیارت نامه‌های مفصل خواندن، گریه کردن، ایستادن، و نشستن کنار قبور بر خلاف سنت است و بدعت محسوب می‌شود و شما مسلمانان که رعایت این امور را نمی‌کنید بدعت گذار هستید، گمراه هستید. می‌خواهند بگویند مخاطب قرار دادن ائمه بقیع علیهم‌السلام و شهدای احد و اولیای خدا و خواندن آنها با عبارات، یا حسن بن علی علیه‌السلام یا علی بن الحسین علیه‌السلام و امثال اینها، خواندن اموات است و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است. می‌خواهند بگویند آیه شریفه، خواندن اموات را نهی کرده است. می‌خواهند بگویند توسل و بین خود و خدا واسطه قرار دادن، شرک است، استعانت و کمک خواستن از غیر خدا شرک است.

بن باز گفته است:

توسل به جاه و بحق رسول الله صلی الله علیه و آله، یا بجاه و به حق انبیاء و صالحین بدعت و از اسباب شرک است چون اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین کاری را نکرده‌اند.^۱

نیز گفته است:

حاجت خواستن از میت موجب خروج از اسلام است و گفتن اتوسلُ إِلَیکَ پَنَبِیکَ: بدعت است هر چند موجب خروج از اسلام نیست.^۲

۱. تحفة الاخوان، ص ۲۰.

۲. مجموع فتاوی این باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

نیز گفته است:

گمان اینکه دعا نزد قبور مستجاب است یا افضل از دعا کردن در مسجد است بدعت و از منکرات است.^۱

ولی پاسخ همه اینها از آنچه قبلاً گفته شد روشن می‌شود، زیرا مسلمانان از میت حاجت نمی‌طلبند و از میت استعانت و کمک نمی‌طلبند، و اما توسل پیدا کردن و واسطه قرار دادن، بدعت و حرام نیست و دلیلی بر منع، وجود ندارد بلکه دلیل بر جواز و مشروعیت وجود دارد و ما از روایات اهل بیت رسول الله ﷺ نقل نمی‌کنیم - زیرا جواز توسل و واسطه قرار دادن اولیای خدا نزد شیعه بدیهی است، و حتی دعا کردن و طلب حاجت، نزد قبر پدر و مادر از مستحبات است.^۲ بلکه از صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتابهای آنها است نقل می‌کنیم: در دو جای این کتاب، با دو سند آمده است:

«عن انس: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقُونَ»^۳

در سالهایی که قحطی و کم آبی می‌شد عمر بن الخطاب برای طلب باران متوسل به عباس عموی رسول الله ﷺ می‌شد و می‌گفت: خدایا ما متوسل می‌شدیم به تو، به نبی‌مان [رسول الله ﷺ] پس باران نازل می‌کردی و ما را سیراب می‌نمودی و [اکنون که رسول الله ﷺ در بین ما نیست] متوسل

۱. مجموع فتاوی ابن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۲. به عروة الوثقی، فی مستحبات الدفن، السادس و الثلاثون، طلب الحاجة عند قبر الوالدین، مراجعه شود.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰ (راجع ۱۰۱۰).

می‌شویم به تو، به عموی پیامبر، پس ما را سیراب کن [راوی حدیث گوید] پس سیراب می‌شدند. یعنی توسل عمر و دیگران به عباس اثر داشت و خدا باران نازل می‌کرد.

اگر بگویند: عمر به شخص زنده متوسل می‌شده است و شیعیان متوسل می‌شوند به کسانی که از دنیا رفته و از اموات هستند. می‌گوییم: اموات خصوصاً اولیای خدا زنده و شنوا هستند و حتی وهابیون هم قبول کرده‌اند که اهل قبور، سلام زائر خود را می‌شنوند و خدا روح آنها را بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.

ابن تیمیه، و شاگردش ابن القیم، و ابن کثیر در تفسیرش، و شنیطی در اضواء البیان و بن باز در مجموع فتاوی جلد ۱۳، صفحه ۳۳۵ تصریح کرده‌اند که: اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.^۱

ثانیاً، عمر مگر نمی‌توانست خودش از خدا بخواهد که باران بفرستد و چرا عباس را واسطه بین خود و خدا قرار داد؟ و آیا این عمل عمر برخلاف حدیثی که روی تابلو نوشته‌اند، - (که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن. «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ») - نیست؟

ثالثاً، عمر چرا از غیر خدا کمک خواست و از غیر خدا استعانت جست؟ و حال اینکه در همان روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی استعانت می‌جوید از خدا استعانت بجوئید؟ «وَإِذَا اسْتَعْنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ».

البته اصل این مطلب صحیح نیست و قبلاً توضیح داده‌ام و آیات شریفه مانند ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ و غیر آن و اینکه مقتضای خلقت انسانها احتیاج

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۲.

۲. سورة بقره / ۴۵.

به یکدیگر و استعانت از همدیگر است، مثلاً نانا در زندگی روزمره خود نیاز به خیاط دارد و بالعکس، بازاری نیاز به کشاورز دارد و بالعکس، بیمار نیاز به پزشک دارد و... و همه در زندگی از یکدیگر کمک می‌گیرند، پس معنای حدیث، بر فرض صحت، این است که کسی از غیر خدا به عنوان استقلال در تأمین خواسته خود چیزی نطلبد و استعانت نجوید که این گونه دعا و خواستن، شرک است و معلوم است که کسی با چنین دیدی به اولیای خدا نگاه نمی‌کند و از آنها چیزی نمی‌طلبد. و اما آیه شریفه که روی تابلو نوشته‌اند ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۱ مربوط به مشرکان است که بت‌ها را عبادت می‌کردند.

ابن کثیر در تفسیرش گفته است:

این آیه از طرف خدا، انکار بر مشرکان است که بجای عبادت خدا، عبادت اصنام و اوثان را می‌کردند، اصنام و اوثانی که مالک چیزی نیستند و قدرت بر نفع رساندن یا ضرر زدن به عبادت کنندگان‌شان را ندارند بلکه اینها جماد هستند، سپس خداوند فرموده است: «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ نَصْرًا» ای لعابدهم «وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ» یعنی: «وَلَا لِأَنْفُسِهِمْ يَنْصُرُونَ مِمَّنْ أَرَادَهُمْ بِسُوءٍ كَمَا كَانَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْسُرُ أَصْنَامَ قَوْمِهِ...»

سپس ابن کثیر داستان اهانت کردن به بتها و آلوده کردن آنها را به نجاست توسط مسلمانان نقل کرده و می‌گوید:

مشرکان خدا را عبادت نمی‌کردند، بلکه بتها را عبادت می‌کردند و از آنها استعانت می‌جستند.^۲

۱. سورة اعراف / ۱۹۷.

۲. المصباح المنیر فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، طبع دارالسلام، الرياض، ص ۵۱۹.

بنابراین طبق تفسیر صد در صد معتبر نزد عموم اهل تسنن، مقصود و معنای «یدعون» در این آیه صدا زدن و خواندن نیست بلکه معنای آن عبادت کردن است و پر واضح است که هیچ مسلمانی اموات و اولیای خدا را عبادت نمی‌کند و لذا باید به آنها - که این آیه را در آنجا نوشته‌اند و تعریض به مسلمانان کرده که شما (العیاذ بالله) اولیای خدا را عبادت می‌کنید - گفت: این برداشت تفسیر به رأی و از بدعتها و از تهمتهایی است که نزد خداوند متعال پاسخ ندارید.

در هر حال شرک این است که انسان نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی را برای غیر خدا انجام دهد و معلوم و بدیهی است. مسلمانی که در ابتدای نمازش می‌گوید: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» هرگز عبادت اموات و اولیای خدا را نمی‌کند.

از این بیان معلوم شد که گفتن، یا رسول الله ﷺ، یا علی، یا حسن و یا حسین علیهم‌السلام و مانند اینها صدا زدن است نه عبادت، همچنین توسل به رسول الله ﷺ و سایر اولیای خدا عبادت نیست بلکه واسطه قرار دادن است همانطور که خدا امر کرده مسلمانان نزد رسول الله ﷺ آمده و او برایشان طلب مغفرت کند.^۱ و همان گونه که عمر، عباس عموی رسول الله ﷺ را برای آمدن باران وسیله و واسطه قرار داد.

سفر زیارتی را بدعت می‌دانند

وهاپیون (پیروان عبدالوهاب) اصل آمدن مسلمانان از کشورها به قصد زیارت رسول الله ﷺ و زیارت ائمه بقیع علیهم‌السلام و سایر اولیا و شهدا را جایز نمی‌دانند و روایتی از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که فرموده است:

۱. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

«لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِي هَذَا
وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۱.

بار سفر نبند مگر به سوی سه مسجد، مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی.^۲

ولی بر فرض صحت این حدیث و معنایی که آنها از آن برداشت کرده‌اند. باید گفت، پس هیچگونه مسافرتی جایز نیست، نه زیارتی، نه سیاحتی، نه برای صله رحم، نه برای کسب علم و نه برای جهاد فی سبیل الله و نه برای منی و عرفات و نه برای جحفه و احرام از آنجا و نه برای مسجد قبا و نماز در آنجا، در صورتی که ضروری اسلام و صریح آیات و روایات است که سفر برای جهاد فی سبیل الله و برای طلب علم و برای بز و صله والدین و خویشاوندان و سایر سفرها، همه و همه واجب و مشروع و مستحب یا جایز است و همه بر خلاف این روایت است لذا یا این روایت اصلاً صحیح نیست و رسول الله ﷺ چنین چیزی نفرموده است یا معنای آن چنین است که: سفرکردن به سوی مساجد رجحان شرعی ندارد مگر سه مسجد: ۱- مسجد الحرام. ۲- مسجد النبی. ۳- مسجد الاقصی. و این دلالت بر عدم جواز یا عدم رجحان سفر به سوی غیر مساجد ندارد و اگر این معنا مورد قبول واقع نشود می‌گوییم: در نهایت معنای این روایت مبهم و غیر قابل فهم است و علم آن به خود حضرت رد می‌شود. ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳؛ «و اگر در باره چیزی نزاع و اختلاف داشتید، آن را، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید، این ارجاع دادن، برای شما بهتر و از جهت عاقبت نیکوتر است».

۱. صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و

المدينة، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب لا تشد الرحال الا الى ثلاث مساجد، ح ۱۳۹۷.

۲. به کتاب صلاة المؤمن، القحطانی، ص ۱۳۹۲ مراجعه شود.

۳. سوره نساء / ۵۹.

گذشته از همه اینها، مگر در صحیح مسلم^۱ نیامده است که پیامبر ﷺ به قصد زیارت قبر مادرش سفر کرد و کنار قبر مادر محترمه اش گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند. (روایت در صفحه ۳۳۵ گذشت) آیا این رفتن به زیارت، آنهم از مدینه تا ابواء^۲، سفر نبود؟

چرا تشهد نماز را طول می دهند؟

پرسش ۴۴: چرا امام جماعت اهل تسنن در برخی نمازها، تشهد نماز را بیش از اندازه طول می دهد [و حال اینکه امام جماعت‌های ما «شیعیان» چنین نیستند] آیا قبل از سلام نماز چیزی می خوانند یا بی جهت مردم را معطل می کنند؟

پاسخ: بلی، گاهی تشهد طولانی می خوانند و ساکت نمی نشینند زیرا در روایات ما و آنها ضمن بیان مستحبات تشهد، آمده است که نمازگزار [چه امام جماعت باشد یا مأموم یا فردی] در تشهد نماز عبارات و دعاهای مخصوصی که دستور داده شده و طولانی است بخواند.^۳ و امام جماعت مسجد النبی معمولاً طبق روایات خودشان، عبارات طولانی را می خواند و رعایت حال مأمومین را نمی کند ولی ائمه جماعات ما معمولاً به مقدار واجب اکتفا می کنند و رعایت حال مأمومین را می نمایند.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی در رکعت چهارم نماز نشستی می گویی: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، ح ۹۷۶.

۲. ابواء محلی است تقریباً میان مکه و مدینه. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۷۴.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، باب صفة الصلاة، ص ۲۲۵.

السَّاعَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ التَّحِيَّاتُ لِسَلَامَةٍ وَ الصَّلَوَاتُ
 الطَّاهِرَاتُ الطَّيِّبَاتُ الزَّكَايَاتُ الْغَادِيَاتُ الرَّائِحَاتُ السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ لِلَّهِ مَا طَابَ
 وَ زَكَا وَ طَهَّرَ وَ خَلَصَ وَ صَفَا فَلِلَّهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَشْهَدُ أَنَّ
 رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ وَأَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ
 اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا
 اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا
 صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا
 تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ وَآمِنْ عَلَى بِالْجَنَّةِ وَعَافِنِي مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ
 اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ - وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا
 تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا».

پس از آن بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى
 أَنْبِيَائِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ السَّلَامُ عَلَى جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ السَّلَامُ عَلَى
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»،
 پس از آن سلام نماز را بگو»^۱.

بنابراین ما نیز می‌توانیم تشهد مزبور را بخوانیم که قهراً تشهد ما هم مانند
 تشهد آنها طولانی می‌شود.



۱. وسائل الشیعه: ابواب التشهد، باب ۳، کیفیة التشهد: ح ۲.

پرسش ۴۵: چرا امام جماعت اهل سنت بعد از سلام نماز بطرف مأمومین بر می‌گردد و مقداری پشت بقبله و رو به مأمومین می‌نشیند؟

پاسخ: اهل سنت روایت کرده‌اند که «پیامبر اکرم ﷺ بعد از نماز صورت مبارکش را به طرف مأمومین برمی‌گرداند.»^۱

و اهل تسنن طبق این روایت این عمل را مستحب می‌دانند و به آن عمل می‌کنند. برخی از آنان گفته‌اند: وجه این عمل این است که، امام جماعت بخاطر حق امامت، پشت به مأمومین می‌کند و همینکه نماز جماعت تمام می‌شود این حق نیز تمام می‌شود و بمنظور رفع توهم ترفع و برتری جویی امام بر مأموم، امام به مأمومین رو می‌کند و مقداری به طرف آنها می‌نشیند.^۲

ولی در دو روایت از روایات آنها آمده است که «پیامبر اکرم ﷺ به طرف مأمومین توجه فرمود و برای آنها چند جمله صحبت کرد.»^۳

بعد از اذان از مسجد خارج نشوید

پرسش ۴۶: چرا گاهی که ما «شیعیان» بعد از اذان و قبل از نماز جماعت از مسجد النبی خارج می‌شویم مورد اعتراض قرار می‌گیریم و می‌گویند چرا نماز نخوانده می‌روی؟

پاسخ: «القحطانی»، شاگرد (بن باز) در کتاب «صلاة المؤمن»، (ج ۱، صلاة الجماعة، ص ۴۱۹) گفته است: «خروج از مسجد بعد از اذان حرام است، مگر برای تجدید وضو و یا از روی ضرورت، مانند خون دماغ شدن». مضافاً بر اینکه عده‌ای از آنان خواندن نماز را به جماعت واجب می‌دانند، لذا

۱. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب: يستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۵.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۶۲۶.

۳. صحیح بخاری: کتاب الأذان، باب: يستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۶ و ۸۴۷.



می‌گویند: نباید کسی از مسجد خارج شود.
و ائمه معصومین علیهم‌السلام خارج شدن از مسجد را بعد از اذان منع فرموده‌اند.^۱ لذا خارج شدن از مسجد بعد از اذان بدون جهت مکروه است، و مؤمنین حتی الامکان خارج نشوند.

وقتی جماعت برقرار می‌شود نافله نخوانید

پرسش ۴۷: چرا وقتی نماز جماعت برقرار می‌شود، مأمورین آنها از خواندن نماز مستحبی یا غیرمستحبی در گوشه و کنار مسجد جلوگیری می‌کنند؟
پاسخ: «القحطانی» (در صفحه ۴۵۵، همان کتاب) مدعی شده که:
وقتی نماز جماعت بر پا می‌شود نباید کسی نماز مستحبی بخواند و همه باید نماز واجب را به جماعت بخوانند.

لذا مأموران و حتی برخی از نمازگزاران، بعنوان امر به معروف و نهی از منکر از خواندن نماز مستحبی نهی می‌کنند، و بر ما است که این جهات را رعایت کنیم، خصوصاً که در روایت اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که:
«وقتی اقامه نماز جماعت شروع شد سزاوار نیست کسی نماز مستحبی بخواند.»^۲

تا در صف جلو جا هست تنها نایستید

پرسش ۴۸: چرا اگر کسی پشت صفها تنها بایستد مانع می‌شوند و مأمورین او را به صفهای جلو راهنمایی می‌کنند؟
پاسخ: عده‌ای از آنها گفته‌اند:

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ابواب احکام المساجد، ص ۵۱۳، باب ۳۵، ح ۱.
۲. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب الأذان و الإقامة، باب ۴۴: کراهة التنفل بعد الشروع في الإقامة للجماعة.

با وجود جا در صفهای جلو، تنها ایستادن جایز نیست و موجب بطلان نماز می شود.^۱

در فقه شیعه، تنها ایستادن با وجود جا در صف جلو مکروه است و ثواب نماز کم می شود.

چرا امام جماعت مسجد النبی سکوت می کند؟

پرسش ۴۹: چرا امام جماعت مسجد النبی در برخی از جاهای نماز مقداری سکوت می کند؟ و گاهی سکوت او طولانی می شود؟

پاسخ: در موارد ذیل، بمنظوری که یادآور می شوم سکوت می کند:

۱. بعد از تکبیر الاحرام دعاهایی وارد شده که ظاهراً برخی از آن دعاها را آهسته می خوانند.

از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده اند که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز می ایستاد این دعا را می خواند:

وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَاعْفُ عَنِّي لِذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَأَصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۲، الامامة في الصلاة، ص ۵۷۹.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، تَبَارَكَتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.^۱

۲. در نماز مغرب و عشا و صبح، امام جماعت بعد از حمد مقداری سکوت می‌کند و ظاهراً منظور او این است که مأمومین در حال سکوت او سوره حمد را بخوانند.^۲

۳. سکوت مختصر، بعد از حمد و سوره - بمقداری که نفس تازه شود - مستحب است.^۳ و معمولاً به این مستحب عمل می‌کنند.

۴. مستحب می‌دانند بعد از رکوع بایستند و بگویند: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». پس از آن در حالی که ایستاده‌اند بگویند: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، مِلْءَ السَّمَوَاتِ، وَمِلْءَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا...».^۴

۵. در تشهد که گاهی طولانی می‌شود، سکوت نمی‌کنند بلکه برای تشهد عبارات مختلفی نقل کرده‌اند که برخی از آنها طولانی است. مانند این عبارت:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلَى آلِ اِبْرَاهِيْمَ، وَطَيَّبْتَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ، اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ] وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

پس از آن می‌گویند:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلَى آلِ اِبْرَاهِيْمَ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ] وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

۱. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب صلاة النبي ﷺ و دعائه بالليل، ح ۷۷۱ و صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، صفة الصلاة، ص ۱۹۲.

۲. اهل تسنن در حکم خواندن سوره حمد در نماز جماعت اختلاف دارند. به شرحی که در صفحه ۱۷۰ گذشت.

۳. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۰۷.

بَارَكْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ.^۱

و این تشهد را به کیفیت مذکور کامل ترین تشهد می دانند که در نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.^۲

یادآور می شوم که در روایات ما «شیعیان» نیز وارد شده است که قبل از تکبیرة الاحرام دعا خوانده شود، بعد از تمام شدن حمد و سوره مقداری بایستند بعد به رکوع بروند، بعد از رکوع مقداری بایستند و در حال آرامش بدن بگویند «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و در رفتن به سجده عجله نکنند، خصوصاً در نماز جماعت^۳ و همچنین تشهد طولانی وارد شده که مستحب است خوانده شود (در صفحه ۳۶۷، دعای قبل از تکبیرة الاحرام و تشهد طولانی را آوردم) ولی امام جماعت های ما غالباً به خاطر رعایت حال مأمومین دعاهایی را که از ائمه علیهم السلام نقل شده است نمی خوانند.

برخی از مستحبات نماز به نظر آنها

مناسب دیدم به طور خلاصه برخی از آنچه را که اهل تسنن در نماز مستحب می دانند یادآور شوم که بدانیم اگر رعایت نکردیم برخلاف تقیه عمل نکرده ایم:

۱. اهل تسنن گفتن اذان را مستحب می دانند جز حنبلیها که آن را در نمازهای پنج گانه بر مردها واجب می دانند، بلی بنظر آنها در جماعت یک نفر که اذان بگوید کفایت می کند.^۴

۱. صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب: حدثنا موسى بن إسماعيل، ح ۳۳۷۰.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، صفة الصلاة، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳. قال ابن بابويه: ان من المأمومين من لا صلاة له، وهو الذي يسبق الإمام في ركوعه وسجوده ورفعته، ومنهم من له صلاة واحدة، وهو المقارن له في ذلك، ومنهم من له أربع وعشرون ركعة، وهو الذي يتبع الإمام في كل شيء فيركع بعده ويسجد بعده ويرفع منهما بعده. (نقل از «مدارك الأحكام»، ج ۴، ص ۳۶۲)

۴. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. اقامه را نیز مستحب مؤکد می‌دانند جز مالکیها^۱ و بن باز که گفته‌اند:
در نماز فردای گفتن اقامه واجب است.^۲
۳. مستحب می‌دانند در حال گفتن تکبیر، - چه تکبیره الإحرام یا غیر آن -
دستها را تا مقابل گوش بالا ببرند.^۳
۴. قحطانی (شاگرد بن باز) گفته‌است:
در هر رکعت از نماز، گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ مستحب است.^۴
۵. اکثر آنها نماز خواندن با دست بسته را مستحب می‌دانند^۵ و برخی هم
دست بسته بودن را لازم نمی‌دانند. (به شرحی که در صفحه ۱۶۶ آورده‌ام).
۶. گفتن آمین را بعد از حمد مستحب می‌دانند بطوری که در نمازهای جهریه
بلند و در اخفاتیه آهسته گفته شود.^۶
۷. به نظر آنها مستحب است قرائت در نماز ظهر و عصر (به طور کامل)
آهسته خوانده شود و روایت نقل کرده‌اند که:
كَانُوا يَعْرِفُونَ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، بِاضْطِرَابٍ لِحَيْثِهِ.^۷
قرائت پیامبر اکرم ﷺ در نماز ظهر و عصر به قدری آهسته بود که از حرکت
ریش آن حضرت از قرائتش آگاه می‌شدند.
۸. مستحب می‌دانند بعد از حمد یک سوره، یا چند آیه خوانده شود.^۸

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة: حکم الاذان و حکم الاقامه.

۲. تحفة الاخوان، ص ۷۸.

۳. صلاة المؤمن، ج ۱، سنن الصلاة، ص ۲۵۲.

۴. همان، ص ۲۲۰.

۵ و ۶. همان، ص ۲۵۳.

۷. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب القرائة فی العصر، ح ۷۶۱ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۸. صلاة المؤمن القحطانی، صفة الصلاة، ص ۲۲۰ تا ۲۵۶.

۹. جلسه استراحت را پیش از برخاستن برای رکعت دوم و چهارم، مستحب می‌دانند.^۱ و روایتی هم از بخاری نقل کرده‌اند.^۲ ولی فعلاً به طوری که ما در مکه و مدینه دیده و می‌بینیم به آن عمل نمی‌کنند. (در صفحه ۱۸۶ این مطالب را متعرض شده‌ام).

۱۰. مستحب می‌دانند در تشهد، انگشت سبابه را حرکت دهند، برخی هم مستحب می‌دانند آن را به سمت بالا نگه دارند، تا سلام نماز را بدهند، برخی هم مستحب نمی‌دانند.^۳ (شرح این مطلب در صفحه ۲۰۷ آمده است).

۱۱. قحطانی گفته است: «بعد از سلام نماز مستحب است تکبیر بلند گفته شود».^۴ و از ابن عباس روایت آورده که گفت: «كُنَّا نَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالتَّكْبِيرِ»؛ «ما تمام شدن نماز رسول خدا ﷺ را به وسیله تکبیر متوجه می‌شدیم».

و این روایت را «صحیح بخاری» در (کتاب الاذان، باب: الذکر بعد الصلاة، ح ۸۴۲)، و «صحیح مسلم» (کتاب المساجد، باب: الذکر بعد الصلاة، ح ۵۸۳)، با سه سند آورده است.

تذکر: بنابراین چنانچه ما بعد از نماز تکبیر بگوییم علاوه بر روایات خودمان طبق این روایت نیز عمل کرده‌ایم و کاری بر خلاف تقیه انجام نداده‌ایم.

۱۲. در حال سلام، مستحب می‌دانند صورت را به سمت راست و چپ بگردانند.

۱۳. مستحب می‌دانند در نماز صبح روز جمعه در رکعت اول سورة (السجده) خوانده شود و در رکعت دوم سورة (هل اتی). (روایتی هم در این باره نقل کرده‌اند).^۵

۱ و ۲ و ۳ و ۴. صلاة المؤمن القحطاني، صفة الصلاة، ص ۲۲۰ تا ۲۵۶.

۵. «بخاری»، کتاب الجمعة، باب: ما یقرأ فی صلاة الفجر یوم الجمعة، ح ۸۹۱ و «مسلم»، ح ۸۷۹.

قنوت و محل آن به نظر اهل سنت

پرسش ۵۰: چرا اهل تسنن گاهی بعد از رکوع رکعت سوم نماز مغرب قنوت می‌خوانند و چرا همیشه نمی‌خوانند؟

پاسخ: آنها در اصل و محل قنوت اختلاف دارند، و به طور کلی قنوت را واجب نمی‌دانند، بلی می‌گویند: هر گاه برای مسلمانان امر مهم و مصیبت سخت و حادثه‌ای ناگوار به وجود آید مستحب است قنوت خوانده شود، پس اگر در جماعت باشد در رکعت سوم نماز مغرب بعد از رکوع، دست‌ها را مقابل صورت بالا آورند و امام جماعت بلند دعا کند و مأمومین آمین بگویند. و پس از رفع گرفتاری و حادثه، قنوت را ترک می‌کنند.

در نماز وتر - رکعت آخر نماز شب - همیشه و در هر حال قنوت را مستحب می‌دانند.

در رکعت آخر نماز تراویح (نمازهایی که شبهای ماه رمضان به جماعت می‌خوانند) بعد از رکوع رکعت دوم، گاهی قنوت طولانی می‌خوانند و آمین می‌گویند. ضمناً، خواندن قنوت را پیش از رکوع صحیح می‌دانند ولی می‌گویند بعد از رکوع افضل است.^۱

بنابراین چنانچه ما «شیعیان» در نمازها قبل از رکوع قنوت بخوانیم مانعی ندارد و آن را نیز صحیح می‌دانند.

تذکر: عده‌ای از فقهای ما «شیعیان» بلند کردن دست را در قنوت، شرط نمی‌دانند^۲ و آنان هم که شرط می‌دانند، این شرط را در حال تقیه لازم الرعایه نمی‌دانند، بنابراین چنانچه کسی بخواهد در نماز با آنها، قنوت را بخواند

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صلاة التطوع، ص ۳۲۹ تا ۳۳۴.

۲. عروة الوثقی، فصل فی القنوت.

می‌تواند بدون بالا بردن دست آن را بخواند و صحیح است.

هلال فلزی بالای مناره‌ها

پرسش ۵۱: چرا بالای مناره‌های مساجد مکه و مدینه و بالای گنبد مرقد مطهر رسول خدا ﷺ هلال‌های فلزی نصب شده است؟ این هلال فلزی بچه معنا است؟

پاسخ: در کتابهایی که در اختیارم بود چیزی در این باره ندیدم. از چند نفر نیز سؤال کردم، اظهار بی‌اطلاعی کردند، از امام جماعت مسجد (شهدای احد) سؤال کردم، گفت:

این هلال‌ها شعار مساجد و محل عبادت مسلمانان است، مقابل صلیب که شعار نصارا است و زمان حکومت عثمانیها رسم شد.

سؤال کردم در چه کتابی متعرض این مطلب شده‌اند؟ گفت: جایی ندیده‌ام، فقط شنیده‌ام.

ولی اینجانب پس از توجه به کیفیت ساخت و نصب آنها به این نتیجه رسیدم که هر یک از اینها جهت قبله را نشان می‌دهد.

مثلاً هلال‌های گنبد و مناره‌ها و هلال‌های داخل مسجد النبی همه یک نواخت و مستقیم به سمت قبله نصب شده است. مسجد قبا و مسجد شجره و هر مسجدی که داخل آن قبله مستقیم است، هلال روی مناره آن نیز به طور دایره کامل و مستقیم نصب شده است.

ولی بر مناره‌های برخی مساجد، به طور نیم هلالی ساخته شده و به سمت شرق و برخی به سمت غرب نصب شده است، آن هم با تفاوت، یعنی انحراف بعضی از آنها کم است و بعضی زیاد.

خلاصه، این کیفیت ساخت و نصب جهت قبله داخل مسجد را نشان می‌دهد و اگر قبله انحراف داشته باشد مقدار انحراف را نشان می‌دهد، لذا کسی که بخواهد خارج مسجد نماز بخواند طبق همان هلالها جهت قبله را شناسایی و نماز می‌خواند. (البته جهت اصلی قبله فی الجمله معلوم است) ضمناً هلالهای روی مناره‌های مسجد الحرام به سمت کعبه معظمه نصب شده است.

اتصال صفها را شرط نمی‌دانند

پرسش ۵۲: چرا بیرون مسجد می‌ایستند و اقتدا می‌کنند با اینکه اتصال وجود ندارد، داخل مسجد هم عده‌ای اقتدا می‌کنند بدون رعایت اتصال؟

پاسخ: آنها در نماز جماعت اتصال صفها را شرط نمی‌دانند و می‌گویند:

همین که زیر یک سقف اجتماع کنند اقتدا صحیح است، عده‌ای از آنها هم می‌گویند خارج مسجد یا روی بام مسجد اقتدا صحیح است به شرط اینکه جلوتر از امام جماعت نایستند و صدای امام جماعت را ولو به وسیله بلندگو بشنوند.^۱

نماز جمعه را واجب عینی می‌دانند

پرسش ۵۳: چرا نماز جمعه آنها شلوغ‌تر از سایر نمازهایشان می‌شود؟

پاسخ: علت آن این است که همه مذاهب چهارگانه اهل تسنن نماز جمعه را بر مردها واجب عینی می‌دانند و تنها برکسی که مسافر است، واجب نمی‌دانند.^۲

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، مباحث الجمعة، حکم الجمعة و دلیله و صلاة المؤمن القحطانی، ج

۲، حکم صلاة الجمعة، ص ۷۴۵.

چرا در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟

پرسش ۵۴: چرا اهل تسنن در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟

پاسخ: آنها روایاتی نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز بر اموات چهار تکبیر گفته است.^۱ لذا چهار تکبیر می‌گویند، ولی در «صحیح مسلم» است که برخی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز بر میت پنج تکبیر می‌گفته‌اند و نسبت می‌داده‌اند به پیامبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت نیز پنج تکبیر می‌گفته است.^۲ همچنین بخاری نقل کرده است که:

امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه در نماز بر جنازه سهل بن حنیف شش تکبیر گفت.^۳

هفت تکبیر و نه تکبیر نیز نقل کرده‌اند و اکثر علمای آنها پنج یا شش تکبیر گفتن را صحیح می‌دانند ولی در مقام عمل به چهار تکبیر اکتفا می‌کنند.^۴

کیفیت نماز میت طبق فقه اهل تسنن

کیفیت نماز میت طبق فقه آنها چنین است: هنگام گفتن تکبیر دستها را بالا می‌برند و الله اکبر می‌گویند، پس از آن، عده‌ای از آنها مستحب می‌دانند دستها را روی سینه - دست راست را روی دست چپ - بگذارند، پس از آن آهسته می‌گویند:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

۱. بخاری، ح ۳۱۷ و ح ۱۳۴۵ و مسلم، ح ۹۵۱ و ح ۱۵۲.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الصلاة على القبر، ح ۹۵۷.

۳. صحیح بخاری، ح ۴۰۰۴.

۴. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۹۸.

سپس سوره حمد را آهسته می خوانند، بعد از آن مستحب می دانند یک سوره کوچک یا چند آیه خوانده شود.

پس از آن، در حالی که دستها را بالا می برند تکبیر دوم را می گویند (بعضی از آنها بالا بردن دستها را فقط در تکبیر اول مستحب می دانند ولی اکثراً مستحب می دانند در هر چهار تکبیر دستها را بالا ببرند و روایاتی نیز در این رابطه نقل کرده اند)^۱ و می گویند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۲

پس از آن تکبیر سوم را می گویند و برای میت دعا می کنند و دعاهای مختلف، با عبارات کوتاه یا طولانی می خوانند، مانند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تُضِلُّنَا بَعْدَهُ»

و یا: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَغَافِرِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَآكْرِمْ نَزْلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاغْسِلْهُ بِالماءِ وَالتَّلْجِ وَالبَرْدِ... وَابْدِلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ».

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۳، ص ۱۲۹۲.

۲. الدروس المهمة، تأليف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحيح مسلم، كتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة على

النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵-۴۰۶.

و غیر این از دعا‌های دیگر.^۱ پس از آن در حالی که دستها را بالا می‌برند تکبیر چهارم را می‌گویند و بدون اینکه چیزی بخوانند مقدار کمی می‌ایستند. بعد در حالی که صورت را به سمت راست خود بر می‌گردانند می‌گویند: «الَسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ» و نماز تمام می‌شود.^۲

برخی از آنها مستحب می‌دانند بعد از تکبیر چهارم و قبل از سلام نیز مقداری برای میت دعا کنند.^۳

شرکت ما در نماز بر اموات آنها

پرسش ۵۵: چرا ما «شیعیان» در نماز میت آنها شرکت کنیم؟ و چنانچه شرکت نمودیم چگونه نماز بخوانیم؟

پاسخ: هر چند نماز بر میت را واجب کفایی می‌دانند (یعنی یک نفر که مشغول نماز شد از دیگران ساقط می‌شود و همراهی دیگران را لازم نمی‌داند) و چنانچه کسی نخواند مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد. - همان گونه که عده‌ای از خودشان هم برای نماز میت صبر نمی‌کنند - ولی مناسب است شیعیان به منظور ایجاد تفاهم و جلب محبت و پرهیز از بدبینی، در نماز بر اموات آنها شرکت کنند و همراه آنها نماز را بخوانند.

کیفیت نماز بر اموات آنها طبق فقه شیعه

به طور کلی نماز میت پنج تکبیر دارد، پس در نماز بر اموات آنها چنانچه نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کفایت می‌کند:

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۹۵.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

۳. همان.

پس از تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»
 پس از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»
 پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»
 پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

سپس تکبیر پنجم را بگوید و تکبیر پنجم پایان نماز است و نیازی به سلام نیست.

دو یادآوری :

۱- همان گونه که قبلاً نقل کردم، اهل تسنن تکبیر پنجم را نمی‌گویند ولی چنانچه کسی آن را بگوید صحیح می‌دانند، لذا ما «شیعیان» در حال سکوت آنها، دعای بعد از تکبیر چهارم را (که چند جمله بیش نیست) می‌خوانیم و تکبیر پنجم را می‌گوییم و نماز را تمام می‌کنیم.

۲- در نماز بر میت نمازگزار می‌تواند بین تکبیرها، علاوه بر دعاهایی که نقل شد، دعا‌های دیگر نیز بخواند، برای مؤمنین دعا کند یا قرآن بخواند و جایز است سوره حمد را که مشتمل بر حمد و ثنای الهی و دعا است بخواند و خلاصه چنانچه آنها نماز را طولانی کردند ما هم می‌توانیم حتی بعد از تکبیر اول، علاوه بر دعایی که ذکر شد سوره حمد را بخوانیم و اشکال ندارد.

چرا غروب اذان می‌گویند و افطار می‌کنند؟

پرسش ۵۶ : چرا اهل تسنن به محض غروب آفتاب هم زمان با اذان، افطار می‌کنند و صبر نمی‌کنند نماز مغرب خوانده شود؟

پاسخ : آنها می‌گویند: روز از طلوع فجر صادق است تا غروب آفتاب و از

پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرموده است: «در افطار کردن عجله کنید.»^۱ لذا مستحب می‌دانند به محض اینکه آفتاب غروب کرد با عجله افطار کنند.^۲ یادآور می‌شوم، در این عمل - علاوه بر اینکه وقت افطار مغرب است نه غروب^۳ و افطار کردن قبل از مغرب شرعی موجب بطلان روزه است - چند مستحب را ترک می‌کنند و چند مکروه را مرتکب می‌شوند:

۱- مستحب می‌دانند بعد از اذان مغرب دو رکعت نماز نافله بخوانند و آن را ترک می‌کنند، چون حدود یازده دقیقه بعد از اذان، اقامه گفته می‌شود و فرصت خواندن نافله را ندارند.

۲- مستحب است قبل از غذا و بعد از آن دستها شسته شود و در این مورد آن را ترک می‌کنند.

۳- مستحب است غذا آهسته خورده شود و خوب جویده شود و نشستن سر سفره طول داده شود و اینها را رعایت نمی‌کنند (چون وقت ندارند).

۴- مستحب است قبل از نماز دهان شسته شود و نمی‌شویند.

۵- در مسجد چیز خوردن مکروه است، کثیف کردن مسجد مکروه است و این امر رعایت نمی‌شود.

خلاصه در مقام عمل به یک مستحب، مستحباتی را ترک و مکروهاتی را

۱. بخاری، کتاب الصوم، ص ۳۱۵، باب تعجیل الافطار، ح ۱۹۵۷، عن سهل بن سعد، ان رسول الله ﷺ قال: «لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر»

۲. الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، کتاب الصیام، تعریف الصیام و ما یستحب للصائم.

۳. غروب، موقعی است که قرص خورشید در افق پنهان شود.

مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب پیدا می‌شود، از بالای سرانسان بگذرد. یادآورم می‌شوم: به طور معمول، فاصله بین غروب و مغرب حدود دوازده دقیقه است، ولی در زمین‌های مسطح بسیار وسیع، فاصله کمتر است و سرخی زودتر از دوازده دقیقه از بالای سر می‌گذرد.

مرتکب می‌شوند، گاهی هم به منظور درک ثواب افطاری دادن، به ما نیز اصرار می‌کنند افطار کنیم ولی اینجانب با جمله «یکره الأکل فی المسجد» «چیز خوردن در مسجد مکروه است»، یا با جمله «هنا مسجد لا مطعم» «اینجا مسجد است نه محل غذا خوردن»، خود را از دست آنها نجات می‌دادم و مشغول نماز تحیت مسجد می‌شدم. و در مدینه منوره، صبر می‌کردم بعد از افطار آنها وارد مسجد می‌شدم.

چرا ریش را بیش از حد بلند می‌گذارند؟

پرسش ۵۷: چرا برخی از اهل تسنن ریش خود را می‌گذارند بلند می‌شود و گویا اصلاً اصلاح نمی‌کنند؟

پاسخ: عده‌ای از آنها، خصوصاً وهابیها و بن باز - مفتی پیشین اهل تسنن عربستان - تراشیدن و کوتاه کردن و حتی گرفتن کمی از ریش را در تمام اوقات حرام می‌دانند و می‌گویند: واجب است ریش را به حال خود وا گذاشت و در این باره روایاتی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.^۱

بر این اساس افرادی که می‌خواهند متدین باشند و به فتوای بن باز عمل کنند یا مأمور امر به معروف و نهی از منکر هستند یا در مدارس دینی مشغول می‌باشند و یا مشاغل مذهبی دارند، ریش خود را به حال خود می‌گذارند و چیزی از آن را کوتاه نمی‌کنند.

۱. و اما اللحية فيحرم حلقها و اخذ شيء منها في جميع الأوقات، بل يجب اعفاؤها و توفيرها. (التحقيق و الأيضاح، تأليف: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، طبع ۳۳، ص ۱۷). صحيح بخاری، كتاب اللباس، باب اعفاء اللحي، ح ۵۸۹۳. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۳، سنن الفطرة.

چرا برخی توالتهای آنها به سمت قبله است؟

پرسش ۵۸: چرا در عربستان برخی از توالتهای ساختمانها به سمت قبله نصب شده است؟ مگر اهل تسنن رو، یا پشت به قبله نشستن در حال تخلی را حرام نمی دانند؟

پاسخ: صحیح بخاری در دو باب نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگام تخلی رو به قبله و پشت به قبله نباشید بلکه به سمت مشرق یا مغرب باشید.»^۱

و این روایت صریح در این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از رو به قبله یا پشت به قبله بودن در حال تخلی مطلقاً نهی فرموده است، در عین حال سه مذهب از مذاهب چهارگانه اهل تسنن (مالکیها، حنبلیها و شافعیها) گفته اند: پشت به قبله و رو به قبله، تخلی نمودن، چنانچه در ساختمان باشد حرام نیست و فقط در صحرا حرام است.

و تنها «حنفیها» گفته اند: مطلقاً جایز نیست.^۲

لذا در نصب توالتها در ساختمانهایشان این جهت را رعایت نمی کنند. اما وظیفه ما «شیعیان» این است که اگر متوجه شدیم، رعایت کنیم ولی لازم نیست به دیگران که توجه ندارند بگوییم چون ارشاد جاهل در موضوعات واجب نیست.^۳

۱. عن ابی ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا أتى أحدكم الغائط فلا يستقبل القبلة ولا يؤلفها ظهره، شرقاً أو غرباً». (صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: لا تستقبل القبلة ببول ولا غائط، ص ۳۰،

ح ۱۴۴ و کتاب الصلاة، باب قبله اهل المدينة و اهل الشام، ص ۶۹، ح ۳۹۴).

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الطهارة، مبحث آداب قضاء الحاجة.

۳. عروة الوثقی، فصل فی أحكام التخلی، مسألة ۱۵.

تهمت تحریف قرآن چرا؟!

پرسش ۵۹: چرا اهل سنت - خصوصاً در مدینه منوره - به ما «شیعیان» تهمت می‌زنند که شما قائل به تحریف^۱ قرآن هستید و به برخی کتابها، یا روایاتی که در کتابهای روایی ما آمده است استناد می‌کنند؟

پاسخ: اولاً، عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن موجود که فعلاً در دست مسلمانان است عیناً همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است، همانگونه که پیشوای محدثین شیعه، مرحوم شیخ صدوق^۲ یکی از عقاید شیعه را اعتقاد به عدم تحریف قرآن شمرده و فرموده است:

إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ وَهُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ...^۲

ثانیاً، اگر بنا است، صرف وجود و ملاحظه عبارت یا روایتی، مجوز تهمت زدن باشد، ما نیز می‌توانیم مقابله به مثل کنیم، زیرا در کتابهای معتبر نزد آنها، مانند «صحیح بخاری» و «مسلم» و «تفسیر ابن کثیر» و غیر اینها روایات و عباراتی وجود دارد حاکی از اینکه در قرآن تحریف صورت گرفته است.

روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است

اکنون برخی از روایات و عبارات موجود در کتابهای اهل تسنن را که حاکی از

۱. مقصود از «تحریف» در اینجا کم و ناقص کردن است، بدین معنا که گفته شود قرآن موجود مشتمل بر تمام آنچه بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده نمی‌باشد و قسمتی از آن در موقع جمع آوری قرآن یا در دوران‌های بعد، از بین رفته است.

۲. رساله اعتقادات شیخ صدوق^{رحمته}.

تحریر قرآن مجید است می آورم تا در گفتگوها مطرح و ارائه دهیم و چنانچه آنها را توجیه کنند.

می گوئیم: روایات موجود در برخی از کتابهای شیعه نیز بر فرض صحت، قابل توجیه است.

لذا وجهی ندارد که به «شیعیان» تهمت بزنند و قول به تحریر را به آنان نسبت دهند. در هر حال برخی از روایات و عبارات آنها که ظهور در تحریر - یعنی ناقص و کم شدن قرآن - دارد، بدین قرار است:

تحریر قرآن طبق گفته عمر

عمر: آیه رجم بر محمد ﷺ نازل شد

«صحیح بخاری»^۱ [کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)] (۳۱) باب رجم الحبلی فی الزنا اذا احصنت. [ذیل] حدیث (۶۸۳۰):

[ما در اینجا قسمتی از این حدیث را که مربوط به تحریر است می آوریم و قسمتی دیگر را در ادامه تحت عنوان «بیعت ابوبکر لغزش و فلتنه بود» می آوریم، و آن چنین است:]

از ابن عباس نقل کرد که گفت:

فجلس عمر علی المنبر... ثم قال: ان الله بعث محمداً ﷺ بالحق، وأنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها وعیناها، رجم رسول الله ﷺ ورجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك

۱. روایاتی که از صحیح بخاری نقل می کنیم، از صحیح بخاری چاپ «مکتبه دار السلام، الرياض، الطبعة الثانية، ذوالحجة ۱۴۱۹» می باشد.

فَرِيضَةً أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحَبْلُ أَوْ الْإِعْتِرَافُ، ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، أَوْ إِنْ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ....

عمر بالای منبر چنین گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل نمود و از آیاتی که خداوند نازل نمود آیه رجم است که ما آن را خواندیم و فهمیدیم و بر طبق همان آیه بود که رسول خدا ﷺ زناکننده را سنگسار نمود و بعد از وی ما نیز همین روش را پیش کشیدیم ولی می ترسم که دورانی بر این امت بگذرد که گوینده ای بگوید: به خدا سوگند آیه رجم را در قرآن پیدا نمی کنم، و به وسیله ترک نمودن حکمی که خدا فرستاده است به ضلالت بیفتند. عمر آن گاه گفت: آری، حکم رجم در کتاب خدا برای هر مرد و زنی که با داشتن همسر زنا کند ثابت است و از آیاتی که ما در قرآن می خواندیم این آیه بود «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۱ یا بدین صورت بود که: «إِنْ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۲.

همچنین «صحیح بخاری» [کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة (ص ۱۲۶۱)] باب: ما ذکر النبی ﷺ و حضّ علی اتفاق اهل العلم...، ذیل حدیث (۷۳۲۳) نقل کرده است که:

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أَنْزَلَ آيَةَ الرَّجْمِ.

عمر گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث نمود و بر او کتاب نازل کرد و در آنچه نازل کرد آیه رجم بود.

۱. از پدران اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۲. بدرستی که کفر شما این است که از پدران اعراض کنید.

همچنین: بخاری این مضمون را در کتاب الحدود، «باب الاعتراف بالزنا، ص ۱۱۷۶، ح ۶۸۲۹» آورده است.

«صحیح مسلم» [کتاب الحدود (ص ۷۵۹)]

(۴) - باب: رجم الثیب فی الزنی. ۱۵ - حدیث (۱۶۹۱)، قسمتی از این حدیث را که مربوط به رجم و آیه مربوط به آن می باشد، از ابن عباس با سه سند نقل کرده است.

طبق این روایات - که هم «بخاری» و هم «مسلم» نقل کرده اند -، و به گفته و ادعای عمر، آیه ای در رابطه با رجم (سنگسار نمودن گناهکار) بر پیامبر ﷺ نازل شده و جزء آیات قرآن کریم بوده است، نیز طبق ادعای عمر آیه «لا ترغبوا» در قرآن بوده و عمر می خوانده است و حال اینکه در قرآن فعلی وجود ندارد.

اکنون سؤال ما (شیعیان) این است که آیه «رجم» و آیه «لا ترغبوا» چه شد و چرا در قرآن وجود ندارد؟ آیا این حرف به معنای اعتقاد عمر به تحریف قرآن نیست؟^۱

۱. در کتاب «رحمة الباری» ترجمه مختصر «صحیح بخاری» به لغت فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب ۵، سنگسار کردن محسن، ح ۲۲۱۷، قسمت آخر حدیث مزبور را که از ابن عباس نقل کردیم آورده و آن را بدین گونه ترجمه کرده است.

از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: خداوند متعال محمد صلی الله علیه و سلم را به دین حق خود مبعوث نمود و قرآن را بر او نازل ساخت، و از چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. [مراد از آیه رجم این است که (الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما)، یعنی: اگر مرد و زن محسن زنا کردند آنها را رجم نمایید، (و گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است).] پایان ترجمه بخاری. مؤلف: به طوری که ملاحظه فرمودید، مترجم بخاری، خبر داده که «گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است».

سؤال ما «شیعیان» از این توجیه این است که منسوخ شدن، یعنی برداشتن آیه، آیا به معنای اسقاط پاره ای از آیات قرآن نیست؟ آیا اعتقاد به نسخ، اعتقاد به تحریف نیست؟ آیا به جای کلمه (تحریف) کلمه (نسخ) آوردن، حقیقت را تغییر می دهد؟

تحریف قرآن طبق گفته عایشه

«صحیح مسلم» [کتاب الرضاع (ص ۶۲۸)] (۶) باب: التحريم بخمس رضعات.
۲۴- حدیث (۱۴۵۲): با سه سند نقل کرده است:

... عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ؛ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ فِيْمَا أُنْزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرُ رَضَعَاتٍ
مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ. ثُمَّ تُسَيِّخُنَ بِخَمْسِ مَعْلُومَاتٍ. فَتُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
وَ هُنَّ فِيْمَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ.

عمره از عایشه نقل می‌کند که وی گفت: این آیه جزء آیات قرآن بود: «عَشْر

→ آیا روایتی که بخاری از ابن عباس آورده که عمر روی منبر در حضور مسلمانان گفت: (از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم، این آیه بود «لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم...» دلالت ندارد که قرآن ناقص شده و برخی آیات آن در قرآن فعلی موجود نیست؟
آیا این روایات نمی‌گویند که عمر قائل به تحریف قرآن بوده است.

لازم به ذکر است که، استاد (جامعه ام القرى) مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، در جزء نهم «معجم فقه السلف» عتره و صحابه و تابعین، ص ۱۰۹، مدعی شده و نوشته است که (صحیح بخاری اصح کتابها بعد از کتاب الله تعالی) است و بین صحاح ششگانه اول کتاب می‌باشد. در مقدمه صحیح بخاری نیز همین ادعا نوشته شده است.

بنابراین، کسانی که مدعی هستند تمام روایات بخاری معتبر و صحیح است خواه ناخواه معتقد به تحریف قرآن نیز هستند.

همچنین این روایت را مسلم نیز نقل کرده و اعتقاد به صحت تمام روایات صحیح مسلم مستلزم اعتقاد به تحریف قرآن است.

تعجب است که اهل تسنن قول به تحریف را به شیعه نسبت می‌دهند، خصوصاً در مدینه که به اندک چیزی به ما «شیعیان» اعتراض و می‌گویند: شما معتقد به تحریف قرآن هستید، در صورتی که علما و فقها و محدثین بزرگ ما «شیعیان دوازده امامی» تصریح کرده‌اند که (عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن فعلی همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچگونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است).

تفصیل این مطلب در کتاب (البيان في تفسير القرآن) مرحوم آية الله العظمى خويي رحمه الله آمده است.

رضعات معلوماتٍ یُحرَمَن»^۱ سپس با آیه «خمس معلوماتٍ»^۲ نسخ شد^۳ و هر دو آیه حتی بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، تا مدتی در کنار سایر آیات قرآن خوانده می شد.

تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر

«المصباح المنیر» فی تهذیب تفسیر ابن کثیر (طبع دارالسلام الریاض، ص ۲۸۶).

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (سوره نساء/ ۲۴)

پس آنچه از زنها بهره برداری می کنید مزدشان را که لازم (تعیین) شده است بپردازید.

... ان ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، قرأوا، ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

ابن کثیر در تفسیرش - که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است - نقل کرده که ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه مزبور را این گونه قرائت کرده اند:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

طبق این تفسیر و ادعا، جمله ﴿إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ از قرآن کریم، حذف گردیده است.

۱. ده بار شیر خوردن، که معلوم و حتمی باشد، موجب محرمیت می شود.

۲. پنج بار شیر خوردن، که معلوم باشد، موجب محرمیت می شود.

۳. «نسخ» به معنای برداشتن است، و مرادشان در اینجا این است که خداوند اول ده بار شیر خوردن را سبب محرم شدن قرار داد، بعداً این حکم را برداشت و فرمود: پنج بار شیر خوردن موجب محرم شدن می شود.

تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی

الثعلبی فی تفسیره:

عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: أَعْطَانِي ابْنُ عَبَّاسٍ مُصْحَفًا فَقَالَ: هَذَا عَلَى قِرَاءَةِ أَبِي فَرَأَيْتُ فِي الْمُصْحَفِ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ: أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ النِّسَاءِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى. فَقَالَ: أَمَا تَقْرَأُ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ قُلْتُ: لَا أَقْرُؤُهَا هَكَذَا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ هَكَذَا أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّهُ قَرَأَ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۱.

ثعلبی (ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم المحدث النیشابوری) در کتاب تفسیرش از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که گفت: ابن عباس مصحفی (قرآنی) به من داد و گفت: این مصحف طبق قرائت ابی می باشد، پس من در آن دیدم ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

و باز ثعلبی با سند نقل کرده که ابی نضره گفت: از ابن عباس از متعه سؤال کردم؟ گفت: آیا سوره نساء را نخوانده ای؟

گفتم: چرا، پس گفت: آیا نخوانده ای ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ گفتم: اینگونه آن را قرائت نکرده ام، ابن عباس گفت: به خدا قسم، خداوند آیه را این گونه نازل کرد، و سه مرتبه این قسم و عبارت را تکرار نمود.

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲، ذیل تفسیر آیه مزبور.

نیز نقل کرده که سعید بن جبیر آیه را این گونه قرائت می کرد ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.

در پایان این قسمت باز تکرار می کنم که منظور از نقل این روایات و گفتار این است که بسیاری از اوقات به ما «شیعیان» تهمت می زنند که شما قائل به تحریف قرآن هستید و به برخی کتابها و یا روایاتی که در کتابهای روایی ما است استناد می کنند.

ما نیز می توانیم متقابلاً به آنها بگوییم شما قائل به تحریف هستید و در کتابهای معتبر شما مانند: «صحیح بخاری» و «مسلم» و «تفسیر ابن کثیر» و غیر اینها روایات و عباراتی آمده که حاکی از تحریف قرآن عزیز است و این روایات و عبارات را به آنها ارائه دهیم و بگوییم:

هر توجیهی برای روایات و کتابهای خودتان دارید، لااقل احتمال همان توجیه را نسبت به آنچه در کتابهای ما آمده است نیز بدهید و زبان از تهمت زدن به ما «شیعیان» باز دارید.

در مدینه منوره بارها با اینجانب مسأله تحریف را مطرح کردند، که پس از پاسخ شفاهی می رفتم هتل و کتاب «البیان» مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمه الله را می بردم و با مدرک، واقع مطلب را ثابت و آنان را قانع می نمودم.

داستان سقیفه به نقل عمر

و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شر بود

پرسش ۶۰: شخصی از اهل مدینه گفت: چرا شما «شیعیان» خلافت ابوبکر را قبول ندارید؟

گفتم: به خاطر آنچه برخی از مسلمانان صدر اسلام بیان کردند و در کتابهای معتبر شما آمده است و آن چنین است:

در «صحیح بخاری» روایتی بطور مفصل نقل شده که در آن آمده است. برخی از مسلمانان گفتند:

به خدا سوگند بیعت با ابوبکر لغزش، سهو و خطا بود (نسنجیده انجام شد) و تمام شد. «قَوْلُ اللَّهِ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فَلَئَةً^۱ فَتَمَّتْ». و خلاصه داستان طبق نقل بخاری چنین بوده است که: ابن عباس گفت:

در آخرین حجی که عمر انجام داد، در منی من با گروهی از مهاجرین جمع بودیم، عبدالرحمن بن عوف نیز با ما بود، وی گفت: امروز نزد عمر بودم، مردی به عمر گفت: فلان شخص اظهار داشت که هرگاه عمر مُرد، من با فلان شخص بیعت می‌کنم، و سوگند یاد کرد که بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و پایان یافت.

عمر وقتی این خبر را شنید غضب کرد و گفت: من همین امروز در جمع مردم حاضر می‌شوم و کسانی را که می‌خواهند امورشان را غضب کنند بر حذر می‌دارم و تهدیدشان می‌کنم.

عبدالرحمن گفت: من به عمر گفتم در منی که محل اجتماع عموم مردم است، صلاح نیست صحبت کنی، این امر را بگذار تا در مدینه که دارالهیجرة و محل اجتماع دانشمندان است مطرح کنی، عمر حرف مرا پذیرفت و سوگند یاد کرد که به محض رسیدن به مدینه این مطلب را پی‌گیری کند.

ابن عباس گفت: بعد از مراسم حج به مدینه برگشتیم و من روز جمعه به مسجد رفتم و عمر نیز وارد مسجد شد، به کسی که کنارم نشسته بود گفتم: امروز عمر حرفهایی خواهد زد که از ابتدای خلافتش تا کنون نروده است. عمر روی

۱. فَلَئَةً: لغزش، سهو، خطا. (فرهنگ نوین)

منبر نشست. همین که مؤذن اذان را تمام کرد، ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: امّا بعد، من مطالبی را که برایم مقدّر شده است برای شما می‌گویم، و نمی‌دانم، شاید مرگ من برسد، پس هر کس حرفهای مرا فهمید حفظ کند و به دیگران بگوید و هر کس حرفهای مرا فهم نکرد، بازگو نکند و بر من دروغ نبندد که من حلالش نمی‌کنم.

سپس گفت: آگاه باشید که خدا پیامبر را به حق مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل فرمود و از چیزهایی که نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آن آیه را خواندیم و معنای آن را فهمیدیم و حفظش کردیم، پیامبر ﷺ هم سنگسار کرد و ما هم بعد از پیامبر ﷺ سنگسار کردیم و من ترس آن دارم که با گذشت زمان، گوینده‌ای بگوید: ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس مردم به خاطر ترک واجبی که خدا در کتابش نازل کرده است گمراه شوند، و رجم (سنگسار) مجازات کسی است که زنای محصنه^۱ مرتکب شود، خواه مرد باشد یا زن، و این مجازات بعد از آن است که زنا با بینه، یا اقرار و یا حمل زن ثابت شود.

همچنین ما از آنچه از کتاب خدا می‌خواندیم این بود که «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۲ یا بدین صورت بود که: «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۳.

[تا آنکه گفت:] آگاه باشید، به من گزارش داده‌اند که یکنفر از شما قسم یاد کرده است که وقتی عمر مرد با فلان شخص بیعت کند، متوجه باشید، مبادا کسی شما را فریب دهد، به اینکه بگوید: بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و تمام شد، آری یقیناً بیعت با ابوبکر اشتباه و لغزش و خطا بود، ولی خدا شرش را

۱. زنای محصنه آن است که زن شوهردار، یا مردی که زن دارد، زنا کند که حدّ آن سنگسار است.

۲. از پدرانان اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۳. بدرستی که کفر شما این است که از پدرانان اعراض کنید.

حفظ کرد. «أَلَا وَ إِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا».

[تا آنکه گفت:] کسی که بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، بیعت کننده و کسی که با او بیعت شده است، هر دو به قتل خواهند رسید.
[ابن عباس گوید: سپس عمر جریان سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر را بازگو کرد و گفت:]

جریان کار این بود که بعد از رحلت پیامبر ﷺ، انصار با ما مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، همچنین علی ع و زبیر و افرادی که با این دو نفر بودند، با ما مخالفت کردند، «وَ خَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ وَ مَنْ مَعَهُمَا...». ولی مهاجرین به سوی ابوبکر رفتند (متوجه او شدند) و گرد او را گرفتند، من به ابوبکر گفتم: برویم نزد انصار و سرانجام همین که در سقیفه بنی ساعده جمع شدیم، من دیدم مردی در گلیم پیچیده، در مقابل انصار است، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است، گفتم: چرا خود را در گلیم پیچیده است؟ گفتند: تب دارد و بیمار است.

پس از آنکه ما در سقیفه مستقر شدیم، سخنگوی انصار به صحبت پرداخت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ما انصار خدا و ستون اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک هستید که از قوم و قبیله خود جدا شده اید، [عمر گوید:] با این سخنان معلوم شد که انصار می خواند ما را کنار بزنند و از امارت بازدارند. هنگامی که سخنان سخنگوی انصار پایان یافت و ساکت شد، من سخنانی شگفت انگیز آماده داشتم و خواستم بیان کنم، ابوبکر گفت: ساکت باش، من مخالفت ابوبکر را دوست نداشتم و ساکت ماندم، پس خود ابوبکر، که از من بردبارتر و محترم بود، به سخن پرداخت - و به خدا سوگند چیزی فروگذار نکرد و آنچه من می خواستم بگویم او بهتر از من گفت - و به انصار گفت: آنچه شما از فضائل خود گفتید حق است و اهل آن هستید، ولی این امارت و ریاست، هرگز

شناخته نشده است مگر برای قبیله قریش، زیرا قبیله قریش از حیث نسب و خاندان، اوسط عرب هستند و من برای شما انصار می‌پسندم که با یکی از این دو مرد بیعت کنید. [عمر گوید:] ابوبکر دست مرا به یک دستش گرفت و دست ابوعبیده بن جراح را به دست دیگر و گفت: با هر کدام از این دو نفر که می‌خواهید بیعت کنید، و این در حالی بود که ابوبکر میان ما دو نفر نشسته بود. و سوگند به خدا من راضی نمی‌شدم و دوست نداشتم بر مردمی امارت کنم که ابوبکر در میان آنها باشد، پس در این گیر و دار مردی از انصار گفت: ما تنه و شاخه‌های آن هستیم. سپس گفت: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَكَثُرَ اللَّغْطُ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ حَتَّى فَرَقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فَقُلْتُ: ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ....»

از ما انصار یک نفر امیر باشد، از شما قریش هم یک نفر، و سر و صدا و فریاد بالا گرفت، [عمر گوید:] من از اختلاف ترسیدم، لذا به ابوبکر گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، ابوبکر دست داد و من با او بیعت کردم. بعد مهاجرین با او بیعت کردند و پس از آنها انصار. [عمر گوید در این گیر و دار:]

«وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ» و ما جستیم روی سعد بن عبادۀ، [او را زیر لگد گرفتیم] یکنفر از آنها گفت: سعد بن عبادۀ را کشتید، من گفتم: خدا او را بکشد.

ابن عباس گوید: عمر در پایان گفت: به خدا قسم، ما امری با ارزش‌تر از بیعت با ابوبکر نیافتیم، چون از این خوف داشتیم که اگر اجتماع سقیفه بهم بخورد و بدون اخذ بیعت، انصار بروند، آنها بعد از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و در آن صورت ما ناچار می‌شدیم با کسی بیعت کنیم که دلخواه ما نبود، یا مخالفت کنیم که منجر به فساد می‌شد. [عمر در پایان منبر و خطبه‌اش گفت:] آگاه باشید، کسی که بدون مشورت با مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت نکرده است مگر

اینکه خودش و کسی که او را فریب داده است، هر دو کشته خواهند شد.
 «فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ
 تَغَرَّةَ أَنْ يُقْتَلَ»^۱.

بخاری در جای دیگر داستان سقیفه را به طور خلاصه اینگونه نقل کرده
 است:

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر به مردم گفت: آگاه باشید! محمد ﷺ رحلت
 کرد... «فَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ». مردم به شدت متشنج و گریان شدند. [راوی خبر
 گوید] پس انصار همراه سعد بن عباد و ابوبکر بنی ساعده شدند و گفتند: «مِنَّا
 أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» یک نفر از ما امیر باشد یک نفر هم از شما، در این بین ابوبکر و
 عمر و ابوعبیده بن جراح وارد سقیفه شدند، و سرانجام ابوبکر گفت: «نَحْنُ
 الْأَمْراءُ وَأَنْتُمْ الْوُزراءُ»؛ ما رئیس باشیم و شما وزیر، حُباب بن منذر گفت: نه! به
 خدا قسم! ما نمی پذیریم و «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» ابوبکر گفت: خیر! امیر ماییم و
 شما وزیر هستید. سپس گفت: با عمر بن خطاب بیعت کنید یا با ابوعبیده، عمر
 به ابوبکر گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم و دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت
 کرد.^۲

مؤلف: این روایت که داستان سقیفه را از زبان عمر نقل کرده است - در بخاری
 در ابواب متعدد نقل شده و کامل آن همین است که ترجمه کردیم و برخی
 جمله های آن را که دخالت در مطلب نداشت ترجمه نکردیم - نکاتی در بر دارد
 و پرسشهایی را به وجود می آورد.

۱. «صحیح بخاری»، کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰. ضمناً
 قسمتی از این روایت در صفحه ۳۸۳ به مناسبت تحریف قرآن گذشت.

۲. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۱۵، باب ۵، ح ۳۶۶۸.

اولاً، تعجب از «بخاری» است که روایتی را که مربوط به سقیفه و تعیین سرنوشت مسلمانان و در رابطه با انتخاب حاکم و امیر و بیعت با او است و با این طول و تفصیل نقل شده، آن هم از زبان عمر بن خطاب، چرا آن را تحت عنوان مستقل مطرح نکرده است؟ بلکه در باب سنگسار زن زناکار قرار داده است؟ همچنین چرا «صحیح مسلم» چنین روایتی را به طور کامل نقل نکرده و آن را در کتاب الحدود (باب: رجم الثیب فی الزنا، ح ۱۶۹۱، با سه سند) به آن گونه که قبلاً در صفحه ۳۸۵ نقل شد، آورده است؟

ثانیاً، طبق این روایت، عمر پذیرفته است که بیعت ابوبکر «فَلْتَهُ» یعنی عملی نسنجیده و لغزش و اشتباه بوده و گفته است: بانی و اساس خلافت ابوبکر من بودم، و اول کسی که پیشنهاد این اشتباه را داد من بودم.

ثالثاً، لازمه حرف عمر این است که او پذیرفته و قبول کرده که بیعت ابوبکر و امیر شدن او شر بود ولی مدعی شده که خداوند امت اسلام را از شر آن حفظ کرد. رابعاً، در آخر این روایت است که عمر مسلمانان را برای آینده از بیعت با فردی بالخصوص بدون مشورت و نظرخواهی از مسلمانان منع کرده و گفته است اگر کسی چنین کند، هم بیعت کننده و هم کسی که با او بیعت شود به قتل خواهند رسید یعنی تهدید به قتل کرد.

فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُهُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ.

خامساً، طبق این روایت و اعتراف صریح عمر، ابوبکر امیر منتخب او و مردم بود نه از جانب پیامبر ﷺ، بنابراین او را خلیفه رسول خدا ﷺ خواندن صحیح نیست.

اکنون برخی پرسشها که از این روایت و داستان به وجود می آید عبارتند از:



- ۱- در طول چهارده قرن آن همه اختلاف که بین مسلمانان رخ داد، آیا از همان جا و همان اختلاف سقیفه بنی ساعده سرچشمه نگرفت؟
- ۲- آیا جنگ صفین و نهروان و جمل و کربلا و جنگ بنی العباس و بنی الامیه از همان بیعت سرچشمه نگرفت؟ آیا اینها شر نبود و نیست؟
- ۳- آیا خدا شرّ آن بیعت را حفظ و امت اسلام را از ابتلائی به آن نگاه داشت؟
- ۴- اهل تسنن در موارد بسیاری برای تصحیح و شرعی بودن خلافت ابوبکر استناد می‌کنند به اینکه رسول خدا ﷺ در مرض موت خود، ابوبکر را برای نماز جماعت به جای خود فرستاد، و این کار اشاره به صلاحیت ابوبکر برای خلافت بوده و در نتیجه خلافت ابوبکر با اشاره رسول خدا ﷺ صورت گرفته است. البته این مطلب که رسول خدا ﷺ او را به جای خود فرستاد، صحت ندارد و دلیل معتبری بر آن ندارند، ولی بر فرض صحت این قضیه، این سؤال مطرح می‌شود که: اگر نظر آن حضرت این بوده که ابوبکر خلیفه باشد، چرا صریحاً اعلان نکرد؟ چرا با اشاره فهماند، از اینها گذشته اگر این عمل از طرف رسول خدا واقع شده و اشاره به خلافت ابوبکر بوده است، چه نیازی به سقیفه بوده است؟ چه نیازی به بیعت بوده است؟ چرا علی علیه السلام و زبیر و کسانی که با آنها بوده‌اند مخالفت کردند؟ چرا انصار گفتند «منا امیر و منکم امیر» چرا عمر در مقام رد مخالفان به اشاره رسول خدا استدلال نکرد؟
- ۵- اگر تعیین خلیفه و امیر، باید با مشورت مسلمانان صورت بگیرد چرا ابوبکر بدون مشورت با مسلمانان، عمر را به عنوان خلیفه تعیین کرد؟ چرا عمر بعد از خود تعیین خلیفه را به عهده تنها شش نفر موکول کرد؟ خلاصه چرا چراها که از این روایت نشأت گرفته و می‌گیرد بسیار است و چنانچه تتمه این روایت و تهدیدهای عمر نسبت به مخالفین و لزوم تعیین امیر و حاکم با مشورت مسلمانان که در این روایت آمده، مورد توجه و نقد و ترجمه

قرار گیرد، حقایق، بر طالبان حق و حقیقت روشن می‌شود ولی این کتاب ظرفیت بیش از این را ندارد و آنچه به این مطالب ارزش می‌دهد این است که این روایت در صحیح بخاری، از زبان عمر، در روز جمعه، روی منبر، در خطبه نماز جمعه، در حضور نمازگزاران جمعه، اتفاق افتاده است.^۱

چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی‌کنند؟

پرسش ۶۱: چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی‌کنند؟

پاسخ: عدم اعتماد به آنها علل متعددی دارد، یکی از آنها عناد و بی‌اعتنایی بخاری و مسلم به اهل بیت علیهم‌السلام است. به منظور اطلاع از عناد و تعصب آن دو نفر، عبارت ذیل را از کتاب «سیری در صحیحین»^۲ می‌آورم و به آن اکتفا می‌کنم.

خواننده ارجمند لازم می‌دانیم نکته دیگری نیز بر این بحث اضافه کنیم تا تعصب شدید «بخاری» و «مسلم» و عناد و عداوت آنان با خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر و بیجا بودن اعتذار ابن تیمیه روشن و بر ملا گردد: مراجعه و دقت در این دو کتاب نشان می‌دهد که مؤلفان این دو کتاب «بخاری» و «مسلم» که از بیش از دو هزار و چهار صد تن حدیث نقل نموده‌اند (منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۳) و تعداد زیادی از این افرادی که در طریق حدیث آنان قرار گرفته ناصبی و دشمنان خاندان پیامبر و یا افرادی مجهول بوده‌اند این دو مؤلف یا اصلاً حاضر نگردیده‌اند از عترت پیامبر و فرزندان رسول خدا حدیثی نقل کنند و یا اگر احیاناً حدیثی هم از آنان نقل کرده باشند افتراها و حدیثهای دروغ و ساخته شده‌ای بوده است بر علیه خود خاندان عصمت و برای اینکه

۱. «صحیح» بخاری کتاب الحدود، باب ۳۱، رجم الحُبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰، ص ۱۱۷۶.

۲. اثر جناب آقای محمد صادق نجمی، چاپ چهارم، ص ۹۰. (ضمناً در آن کتاب، عبارت این گونه است: «عداوت اشکار بخاری و مسلم با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» که به جهتی این تعبیر تغییر داده شد).

این جعلیات و افتراها در خواننده بیشتر اثر بگذارد و جنبه حق به جانب به خود بگیرد به خاندان عصمت نسبت داده و از خود آنان نقل نموده‌اند.

لذا می‌بینیم «بخاری» و «مسلم» از بیست و شش تن راوی به نام حسن حدیث نقل نموده‌اند به جز ریحانه رسول خدا حسن مجتبی (ع) و از بیست و سه تن راوی به نام موسی حدیث نقل نموده‌اند به جز فرزند زاهد پیامبر خدا امام موسی بن جعفر (ع) و از سی و نه تن راوی به نام علی حدیث نقل نموده‌اند به جز فرزند دیگر پیامبر علی بن موسی الرضا (ع) که علم و فضل وی دوست و دشمن را به تقدیر و تحسین واداشته است. آری «بخاری» و «مسلم» نه از امام حسن مجتبی و نه از حضرت موسی بن جعفر و نه از حضرت رضا و نه از حضرت امام جواد و امام هادی و نه از امام حسن عسکری (ع) که با بخاری معاصر و هم زمان بوده است (وفات امام حسن عسکری (ع)، ۴ سال بعد از وفات بخاری بوده است) حتی یک حدیث هم نقل ننموده‌اند و همچنین از فرزندان ائمه مانند شهید زید بن علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنی و ده‌ها تن از فرزندان به نام ائمه که از راویان حدیث و دارای تألیفات و کتابهای حدیث بوده‌اند حتی به عنوان نمونه یک حدیث هم نقل ننموده‌اند.

تنها شاهکاری که بخاری و مسلم در نقل حدیث از ائمه اهل بیت (ع) به خرج داده‌اند این است که حدیثهای دروغین و ساختگی را به سید الساجدین، امام زین العابدین (ع) نسبت داده‌اند و از زبان او نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان (ع) و فاطمه زهرا (ع) برای نماز بیدار نمی‌شدند و رسول خدا آنان را بیدار نمود و علی به رسول خدا جمله‌ای گفت: که رسول اکرم در مقام انتقاد این آیه را خواند ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ و در حدیث دیگری نیز از زبان حضرت سجاد (ع) داستانی نقل کرده‌اند مبنی بر مشروب خوردن و مست شدن حضرت حمزه و مثل اینکه به عقیده بخاری و مسلم از خاندان عصمت غیر از این دو حدیث، حدیث صحیح دیگری نقل نگردیده است! و از خاندان پیامبر غیر از این دو مطلب علمی! هیچ حکم و مطلب دیگری به یادگار نمانده است!! که

برادر پیامبر خدا علی (ع) و بضعه و جگر گوشه او فاطمه زهرا (ع) بخوابند و برای نماز بیدار نگردند و هارون این امت، پدر شبیر و شیر و باب مدینه علم رسول (ص) «أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا» معرفی شود، و یا سیدالشهداء، اسدالله و اسد الرسول - کسی که رسول اکرم با هفتاد تکبیر بر جنازه اش نماز خواند - گوشت میته را با مشروب از دست زن آوازه خوانی بخورد و بد مستی کند.

در صفحه ۸۹، همان کتاب آمده است:

«بخاری» و امام صادق (ع)

در بحث رجال صحیحین این مطلب روشن گردید، که در صحیحین از خوارج و ناصبها و افرادی که دشمنی و عداوتشان با خاندان عصمت مسلم است، احادیث فراوان نقل گردیده است. مخصوصاً بخاری از اشخاصی مانند عمران بن حطان، که از رؤسای خوارج، و از فقها و خطبای آنان بود، نقل حدیث نموده است، ولی در مقابل این همه افراد معلوم الحال و شناخته شده، ایمان و ورع بخاری اجازه نداده است که از امام صادق (ع) حتی یک حدیث هم نقل نماید!! این مطلب وقتی کاملاً روشن می شود، و پرده از تعصب شدید بخاری بر می دارد؛ که به نکاتی از نظر زمان، و محیط و شخصیت امام صادق (ع) و بخاری توجه داشته باشیم:

۱- بخاری از نظر زمان با امام صادق (ع) نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از آن حضرت فوت نموده است (وفات امام صادق در سال ۱۴۸ و وفات بخاری در سال ۲۵۶ واقع گردیده است).

۲- بخاری شش سال در حجاز، که مرکز نشر علم امام صادق (ع) بوده برای اخذ حدیث اقامت نموده است، و به مرکز شیعه (بغداد و کوفه) آمد و رفت زیادی نموده است، بحدی که تعداد سفرهایش را به این دو شهر خودش نیز فراموش نموده بود و آن روز تعداد شاگردان امام صادق (ع)، در حجاز و عراق بیش از

حد احصاء و فزون از شماره بوده است، شهرت فضل و دانش آن حضرت آنچنان بود که به گوش تمام محدثین اهل سنت، در دورترین نقاط مملکت وسیع اسلامی رسیده بود، و کسی نمی توانست ادعای فقه و حدیث کند، ولی از موقعیت علمی امام بی اطلاع باشد.

۳- بخاری از عده زیادی که از امام صادق نیز اخذ حدیث نموده اند مانند عبدالوهاب ثقفی و خاتم بن اسماعیل، مالک بن انس و وهب بن خالد، اخذ حدیث نموده و اینها از مشایخ حدیث بخاری هستند (به «الجمع بین رجال الصحیحین»، مراجعه شود)، اما حدیثهایی را که آنان از امام علیه السلام نقل نموده اند بخاری ترک نموده و نقل نکرده است.

نماز بر مرده ها در مسجد النبی و مسجد الحرام

پرسش ۶۲: چرا اهل تسنن در مسجد النبی و مسجد الحرام بر مرده ها نماز می خوانند؟ دلیل آن چیست؟

پاسخ: در صحیح مسلم روایت است که:

عایشه دستور داد جنازه سعد بن ابی وقاص را از مسجد عبور دادند و عایشه بر آن نماز خواند، مسلمانان اعتراض کردند و عایشه را بر این عمل سرزنش کردند، عایشه گفت: مردم چه زود فراموش کردند که رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد بر جنازه سهیل نماز خواند.^۱

در صحیح بخاری که آن را صحیح ترین کتاب و مقدم بر صحیح مسلم

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۴، ح ۹۷۳- و روایت چنین است:

«عائشة أمرت أن يمرّ بجنازة سعد بن أبي وقاص في المسجد فتصلي عليه فأكر الناس ذلك عليها فقالت: ما أسرع ما نسي الناس ما صلى رسول الله صلی الله علیه و آله على سهيل بن البيضاء الا في المسجد». و في لفظ «عابوا علينا أن يمرّ بجنازة في المسجد».

می‌دانند این حدیث و نماز خواندن بر میت در مسجد نیامده و مطرح نشده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» ج ۱، «مباحث صلاة الجنازة: هل يجوز الصلاة علی الميت فی المساجد» چنین آمده است.

آیا نماز بر میت در مساجد جایز است؟ سپس گفته است: نماز بر میت در مساجد مکروه است هر چند جنازه خارج مسجد باشد، همان گونه که حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند. و وارد کردن جنازه در مسجد قبل از آن که بر آن نماز خوانده شود مکروه است، ولی حنبلی‌ها گفته‌اند: نماز بر میت در مسجد مباح است و شافعی‌ها گفته‌اند: مستحب است.

اکنون ملاحظه می‌کنید که آوردن جنازه در مسجد و نماز بر آن ظاهراً تنها به استناد یک روایت است و از آن روایت هم معلوم می‌شود، آوردن جنازه داخل مسجد و نماز خواندن بر آن در زمان رسول الله ﷺ معمول نبوده و اگر این روایت صحیح باشد تنها یک مرتبه، آن هم یک جنازه آن هم ظاهراً در غیر وقت نماز، داخل مسجد آورده و رسول الله ﷺ بر آن نماز خوانده است، بعد هم یک جنازه و یک نماز توسط عایشه خوانده شده است. و معلوم می‌شود در زمان صحابه نیز جنازه‌ها را داخل مسجد نمی‌آورده‌اند و در یک مورد هم که به دستور عایشه یک جنازه را به مسجد آوردند، مسلمانان اعتراض کردند و از این قضیه معلوم می‌شود مسلمانان، کارها و اعمال خودسرانه عایشه را قبول نداشته و مشروع نمی‌دانستند، و عایشه در مقام دفاع از خود به عمل رسول الله ﷺ استناد کرد.

البته از مجموع آنچه از منابع معتبر اهل تسنن بدست آمد معلوم شد که آنها در نماز بر مرده‌هایشان پنج بدعت که برخی از آنها بر خلاف قرآن کریم و بر خلاف سنت رسول الله ﷺ است، مرتکب می‌شوند و آنها به این قرار است:

اول: بر فرض صحت روایتی که می‌گوید رسول الله ﷺ و عایشه در مسجد بر میت نماز خوانده‌اند این مورد در مسجد النبی بوده است و هیچ دلیلی بر جواز و

صحت آن نسبت به مسجد الحرام ندارند، پس بردن جنازه در مسجد الحرام و نماز بر آن در آنجا طبق گفته و ادعای خود آنان بدعت است. مگر این که بگویند فرق نمی‌کند و در این صورت باید بگویند نماز بر میت در تمام مساجد جایز و مشروع است.

دوم: در روایت مزبور است که تنها یک جنازه در زمان رسول الله ﷺ و یکی هم در زمان عایشه داخل مسجد آورده و بر آن نماز خواندند، نه جنازه‌های متعدد و آن هم در هر شبانه روز گاهی پنج نوبت و گاهی پس از یک نماز، جنازه دیگر می‌آورند که گاهی در شبانه روز شش نماز یا بیشتر می‌خوانند.

سوم: در آن روایت نیست که نماز بر اموات بعد از نماز جماعت برگزار شده بلکه نماز عایشه قطعاً بعد از نماز نبوده است.

چهارم: از همه اسف‌انگیزتر این که مردم را از انجام تعقیبات و خواندن نافله بازداشتن و گاهی دو نماز میت خواندن با این که تأکید شده بعد از نماز به تعقیبات و نافله‌ها مشغول شوند ولی مردم ناچار می‌شوند معطل شوند تا نماز میت خوانده شود و چه بسا برای نماز بر یک طفل آن همه جمعیت را از تعقیبات باز می‌دارند.

پنجم: مؤذن با بلندگو و با صدای بلند در کنار رسول الله ﷺ داد می‌زند: «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ» و این عمل و داد زدن به گفته خودشان در موارد دیگر، بر خلاف این آیه شریفه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾^۱.

از همه اینها گذشته لازم است جنازه را هر چه زودتر دفن کنند ولی آنان طبق این برنامه که باید نماز بر میت در مسجد، آن هم بعد از نمازهای جماعت خوانده شود، مثلاً، چنانچه جنازه‌ای آماده دفن شده و نتوانستند آن را برای نماز، بعد از نماز صبح به مسجد برسانند، این جنازه باید روی زمین بماند تا بعد از نماز ظهر

بر آن نماز بخوانند و این تأخیر دفن خود بدعت و منکر است که مرتکب می‌شوند.
یادآوری- در کتاب «صلاة المؤمن» تألیف «القحطانی» شاگرد «ابن باز» در صفحه ۱۲۷۷ «الصلاة علی المیت» آمده است که :
 دلیل جواز برگزاری نماز میت در مسجد، حدیث عایشه است که بر جنازه سعد نماز خواند، و از این حدیث استفاده جواز کرده‌اند.
مؤلف: از این بیان ظاهر می‌شود که دلیل قابل ذکری برای این عمل جز روایت عایشه وجود ندارد.

حقیقت بندگی و عبودیت

پرسش ۶۳: حقیقت عبودیت و بندگی به چه معنا است و چگونه حاصل می‌شود؟ و آیا روشی که اهل سنت پیش گرفته و خود را بنده خالص خدا می‌دانند صحیح است.

پاسخ: پاسخ این پرسش در این روایت آمده است:

عنوان بصری گوید: چندین سال به منظور کسب علم نزد مالک بن انس می‌رفتم، پس از آن خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و خواستم از محضر آن بزرگوار کسب علم کنم. آن حضرت فرمود: من کارهایی دارم و علاوه بر آن مرا از عبادت و ذکر خدا باز مدار و همان گونه که نزد مالک بن انس می‌رفتی و از او کسب علم می‌کردی، اکنون هم نزد او برو.

عنوان بصری گوید: من بسیار اندوهگین شدم و از خدمت حضرت رفتم، فردای آن روز به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدم و دو رکعت نماز خواندم و از خدا خواستم قلب امام صادق علیه السلام را به من مهربان کند و مرا از علمش بهره‌مند سازد، و پس از آن دیگر نزد مالک بن انس نرفتم، و محبت امام صادق علیه السلام در قلبم جا گرفته بود. سرانجام صبرم تمام شد و ناراحت بودم تا این که روزی بعد از نماز



عصر به درب خانه امام صادق علیه السلام رفتم و اذن دخول خواستم. خادم آن حضرت گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: می‌خواهم خدمت امام علیه السلام برسم. گفت: آن حضرت مشغول عبادت است. من مقداری نشستم، تا این که خادم آمد و گفت: با عنایات الهی داخل شو، من وارد شدم و سلام کردم، حضرت پس از پاسخ، برایم دعا کرد و فرمود: حاجتت چیست؟ عرض کردم، از خدا خواستم قلب شما را به من مهربان کند تا از علم شما بهره‌مند شوم.

امام صادق علیه السلام فرمود: علم، یاد گرفتنی نیست، بلکه نور است که واقع می‌شود در قلب هر کس که خداوند او را هدایت فرماید.^۱

سپس فرمود: چنانچه خواهان علم هستی، اول تحصیل عبودیت و بندگی کن و پس از آن از خدا بخواه، فهم علم را به تو مرحمت می‌کند.

گفتم: حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟

حضرت فرمود: حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول: آن که بنده، خود را مالک چیزی نداند، و هر چه در دست اوست ملک خدا بداند، و در این صورت است که مالش را فقط در راهی که خدا فرموده است، مصرف می‌کند و اتفاق آن بر او آسان می‌شود.

دوم: آن که بنده، خود را صاحب تدبیر در امور نداند و بداند هر چه پیش می‌آید از جانب خداست، که در این صورت مصائب و مشکلات بر او آسان گردد.

سوم: آن که تمام کارهایش در راستای اطاعت از خدا باشد و از محرمات الهی پرهیز کند، و به مراء و جدال و فخر فروشی به مردم سرگرم نشود، که در نتیجه این سه خصلت، دنیا در نظر او بی ارزش می‌شود، و برای تفاخر و زیاد کردن مال، از شیطان اطاعت نمی‌کند، و وقت و عمرش را ضایع نخواهد کرد، و

۱. لیس العلم بالتعلم، اَما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی أن یمیده.

این موقعیت اول درجه تقوا است، خداوند متعال فرموده است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین برتری و تسلط [بر دیگران] و هیچگونه فساد را نمی‌خواهند، و سرانجام برای پرهیزکاران است.

به آن حضرت عرض کردم، مرا نصیحت فرما.

فرمود: «تو را به نه چیز سفارش می‌کنم، سه چیز در تهذیب اخلاق، و سه چیز در حلم و سه چیز در علم، این نه چیز را حفظ کن و آنها را بکار ببر و از آنها غفلت مکن که اینها سفارشهای من به کسانی است که خواهان حرکت به سوی خدا هستند.»^۲

اما آن سه چیز که مربوط به تهذیب اخلاق و تربیت نفس است، عبارتند از:

اول: از خوردن چیزی که به آن میل نداری، خودداری و پرهیز کن، زیرا خوردن از روی بی‌میلی باعث حماقت و سفاهت می‌شود.

دوم: چیزی نخور مگر هنگام گرسنگی.

سوم: غذای حلال بخور و هنگام خوردن غذا نام خدا را ببر، و یاد آر حدیث پیامبر ﷺ را که فرمود: «آدمی پر نمی‌کند ظرفی را که بدتر از شکمش باشد»، و آنگاه که لابد از غذا خوردن شدی، یک سوم شکمت را برای غذا قرار ده، و یک

۱. سورة قصص / ۸۳.

۲. قال: اوصيك بتسعة اشياء فانها وصيتي لمريدي الطريق الى الله تعالى، والله أسأل ان يوفقك لاستعماله، ثلاثة منها في رياضة النفس و ثلاثة منها في الحلم، و ثلاثة منها في العلم، فاحفظها و اياك والتهاون بها، قال عنوان: ففرغت قلبي له.



سوم را برای آب، و یک سوم را برای نفس کشیدن.^۱

اما آن سه چیز که در حلم است :

اول : اگر کسی به تو بگوید: «اگر یک کلمه بد به من بگویی، ده کلمه بد به تو خواهم گفت»، بگو: «اگر ده کلمه بد بگویی، یک کلمه بد نخواهم گفت.»
دوم : اگر کسی به تو دشنام دهد، بگو اگر راست می‌گویی، خدا مرا بیامرزد، و اگر دروغ می‌گویی خدا تو را بیامرزد.

سوم : اگر کسی به تو وعده بدگویی و دشنام بدهد، تو به او وعده نصیحت و دعاگویی بده.^۲

و اما آن سه چیز که در علم است :

اول : آنچه را نمی‌دانی، از علما سؤال کن، و مبادا به قصد آزمایش و امتحان سؤال کنی و باعث رنجش آنها شوی.
دوم : مبادا در امری به رأی خود عمل کنی، و در هر امری به احتیاط عمل کن و از فتوا دادن گریزان باش و فرار کن، همان گونه که از شیر گریزانی و فرار می‌کنی.
سوم : گردن خود را برای مردم پل قرار مده.^۳

۱. فقال: أما اللواتي في الرياضة: فإياك أن تأكل مالا تشتهي فانه يورث الحماقة والبله، و لا تأكل إلا عند الجوع، و إذا أكلت فكل حلالاً و سم الله، و اذكر حديث الرسول ﷺ: ماملأ آدمي وعاءاً شراً من بطنه فان كان ولا بد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه.

۲. و اما اللواتي في الحلم: فمن قال لك: إن قلت واحدة سمعت عشرة فقل: إن قلت عشرة لم تسمع واحدة، و من شتمك فقل له: إن كنت صادقاً فيما تقول فأسأل الله أن يغفر لي، و إن كنت كاذباً فيما تقول الله أسأل أن يغفر لك، و من وعدك بالخني فعده بالنصيحة والرعاة.

۳. و أما اللواتي في العلم: فأسأل العلماء ما جهلت، و إياك أن تسألهم تعنتاً و تجربةً و إياك أن تعمل برأيك شيئاً، و خذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلاً، و اهرب من الفتيا هربك من الأسد، و لا تجعل رقيبك للناس جسراً. قم عني يا أبا عبد الله فقد نصحت لك و لا تفسد عليّ وردي، فإني امرء ضنين بنفسي، والسلام على من اتبع الهدى. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶).

یعنی: کار خلاف انجام نده که مردم به تو نگاه کنند و انجام دهند و گردن تو به منزله پلی شود برای به جهنم رفتن مردم.
پس از آن، امام صادق علیه السلام فرمود: «برخیز، من تو را نصیحت کردم، وقت مرا تلف مکن و مرا از اذکارم باز مدار، زیرا من نسبت به جان و وقتم بخیلیم»^۱.

وجوب خمس و ادله آن

پرسش ۶۴: در کتابهای شیعیان آمده است که مسلمان با وجود شرایطی باید خمس درآمد و فواید اضافی خود را بدهد، دلیل آن چیست؟
پاسخ: در قرآن کریم، خداوند متعال در دو آیه مسلمانان را امر به پرداخت خمس فرموده است.

آیه اول:

قال الله تبارك و تعالی : ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَافُتِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

بدانید هر گونه بهره و غنیمتی به دست آورید خمس آن، (یک پنجم آن) خاص خدا و پیامبر و نزدیکان (امامان علیهم السلام) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند) می باشد - اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق مداران از اهل باطل، روز درگیری دو گروه، (با ایمان و بی ایمان) نازل کردیم، ایمان آورده اید - و خداوند بر هر چیزی توانا است.

این آیه مبارکه یکی از ادله وجوب خمس است.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

در این آیه روی سخن به عموم مؤمنان است و خطاب به گروه خاصی نیست.

آیه دوم

آیه دوم که در باره خمس نازل شده، این آیه است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾^۱

آن چه را خداوند از این آبادی ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و مستمندان، و در راه ماندگان است.

این آیه نیز همان مصارفی را که در آیه پیش آمده است، آورده و فرموده است: مصرف این ها که به رسول خدا ﷺ بازگردانده می شود، همان شش مصرفی است که در آیه اول معرفی و معین شدند.

علاوه بر این دو آیه روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی درباره خمس وارد شده است، در این جا تنها روایاتی که اهل تسنن در معتبرترین کتاب هایشان آورده اند می آورم.

روایات خمس در بخاری

در «صحیح بخاری»، یک باب وجود دارد، تحت عنوان «باب: اداء الخمس من الدین» (پرداخت خمس از دین است).

«بخاری» در این باب و ابواب دیگر، هفت روایت آورده است.

۱- از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«هیأت اعزامی (نمایندگان) قبیله عبدالقیس خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، بین ما و تو کفار قبیله مُضَرّ قرار دارند و ما نزد تو نمی آییم

مگر در ماه حرام (که مردم از امنیت عمومی برخوردارند) پس به ما دستوری بده تا به آن عمل کنیم و به آنان که با ما نیامده و پشت سر ما هستند (از ما حرف شنوی دارند) بیاموزیم.

پیامبر اکرم ﷺ آنها را به چهار چیز امر کردند، و از چهار چیز نهی فرمودند، امر کردند که به خدای یگانه ایمان بیاورند، و از آنها پرسیدند: «آیا می‌دانید که معنای ایمان آوردن به خدا چیست؟ گفتند: خدا و رسول او دانا هستند، فرمودند: معنایش این است که بگویی: خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد پیامبر او است، و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه گرفتن ماه رمضان، و اینکه خمس آنچه را به دست می‌آورید، بپردازید.»

و آنها را از چهار چیز نهی فرمودند: از شرابی که در خُم، و در کدو، و در تنه درخت خرما و شرابی که در ظرف جلا داده شده، و یا ظرف قیراندود تهیه شده باشد. [اینها ظرفهایی بوده که در آن زمان در آنها شراب تهیه می‌کردند.^۱]^۲.

۲ - همچنین دو روایت از ابوهریره نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«وَفِي الرِّكَازِ الْخُمْسُ».^۳ (در گنج خمس است).

۱. بخاری: ح ۵۳، و ح ۸۷ و ۵۲۳، و ۱۳۹۸ و ۳۰۹۵ و ۳۵۱۰ و ۴۳۶۸ و ۴۲۶۹ و ۲۱۷۶ و ۷۲۶۶ و ۷۵۵۶. ترجمه از کتاب (رحمة الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۰).

۲. باب: أداء الخُمُس من الدِّين.

۳۰۹۵ - حدثنا أبو النعمان: حدثنا حماد عن أبي جمرَةَ الضَّبْعِي قال: سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يقول: قدم وفد عبد القيس فقالوا: يا رسول الله، إنا هذا الحي من ربيعة بيننا وبينك كفار مُضَرّ، فلسنا نصل إليك إلّا في الشهر الحرام، فمرنا بأمر نأخذ به ونَدْعُو إليه مَنْ وراءنا، قال: «أمرکم بأربع وأنّها کم عن أربع: الإيمان بالله، شهادة أن لا إله إلا الله - وعقد بيده - وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصيام رمضان، وأن تؤدّوا لله خُمُس ما غنمتم، وأنّها کم عن الدِّبَاء، والنَّقِير، والحَنَتم، والمزفت» (راجع: ۵۳). صحیح بخاری: کتاب فرض الخمس، باب ۲، ص ۵۱۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الزكاة، ص ۲۴۴ باب ۶۶: فی الرِّكَازِ الْخُمْسُ، ح ۱۴۹۹.

۳- باز از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گنج خمس قرار داد:

«أَنَا جَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي الرَّكَازِ الْخُمْسُ».^۱

۴- نیز از ابن عباس نقل کرده که او از شخصی به نام «حسن» بازگو کرده است که وی گفته است:

«در عنبر و لؤلؤ خمس است، [سپس ابن عباس گفته است:] ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گنج خمس قرار داده است.» «وَقَالَ الْحَسَنُ: فِي الْعَنْبَرِ وَاللُّؤْلُؤِ الْخُمْسُ فَإِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي الرَّكَازِ الْخُمْسُ».^۲

۵- همچنین در «بخاری»^۳ از مالک و ابن ادريس نقل کرده که این دو نفر گفته اند:

«الرَّكَازُ دَفْنُ الْجَاهِلِيَّةِ فِي قَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ الْخُمْسُ».

«گنج، پنهان شده زمان جاهلیت است، در کم و زیاد آن خمس است.»

۶- در ذیل همین روایت از شخصی به نام «حسن» نقل کرده که وی گفته است:

«چنان چه چیزی را در زمین دشمن پیدا کردی در آن خمس است.» «وَإِنْ وَجَدْتَ اللَّقْطَةَ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ فَفِيهَا الْخُمْسُ».

۷- مالک بن انس نیز، در کتاب «الموطأ» با سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«فِي الرَّكَازِ الْخُمْسُ» (در گنج خمس است).^۴

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، ص ۲۴۳، باب ۶۵، ما يستخرج من البحر، ذیل ح ۱۴۹۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۴۴، باب ۶۶، فی الرکاز الخمس، ذیل ح ۱۴۹۸.

۴. الموطأ، کتاب الزکاة، باب ۴، زکاة الرکاز، ص ۱۸۳، ح ۹.

اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج

در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسة»، ص ۱۸۶ آمده است که: حنفی ها گفته اند: خمس معدن واجب است، کم باشد یا زیاد.

همچنین نقل کرده است که، مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته اند: خمس گنج واجب است، کم باشد یا زیاد.

نیز در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» (کتاب الزکاة) (المعادن والركاز)، آمده است که: حنفی ها گفته اند: گنج و معدن، مثل طلا و نقره و مس و آهن و سایر فلزات و آنچه در زمین مدفون بوده و بدست آید، خمس دارد و واجب است خمس آنها را بدهند.

مالکی ها و شافعی ها گفته اند: خمس طلا و نقره که از زمین استخراج شود، واجب است، گنج، چه طلا باشد یا نقره، یا غیر اینها، باید تخمیس شود، خمس آنچه از مردم جاهلیت بدست آید - کم باشد یا زیاد - واجب است. از مجموع این روایات و گفته ها معلوم شد که دلیل وجوب خمس تنها یک آیه نیست.

نیز روشن شد که خمس اختصاص به غنائم جنگی ندارد و کلمه «غنمتم» در آیه شریفه کلی و عام است و شامل هر درآمدی می شود، و لا اقل آیه مبارکه دلالت بر نفی خمس در غیر غنائم جنگی ندارد.

همچنین ثابت و مبرهن شد که در کتب اهل تسنن نیز روایات بسیاری وجود دارد که غیر غنائم جنگی هم خمس دارد. و علمای مذاهب چهارگانه آنان نیز گفته اند: خمس معادن و گنج... واجب است.

نیز روایات از طریق اهل بیت علیهم السلام متواتر است مبنی بر این که معنا و مراد از

«غنتم» در آیه شریفه، هر گونه بهره و فایده‌ای است که بدست می‌آید.^۱
بر این اساس باید به اهل سنت گفت: چرا به آیات قرآن کریم و به روایاتی که در کتاب‌های معتبر خودتان آمده و به فتوای جمعی از علمای خودتان عمل نمی‌کنید؟ چرا خمس نمی‌دهید؟ چرا خمس را انکار می‌کنید؟ آیا انکار خمس، انکار قرآن کریم نیست؟ ردّ قرآن و روایات نیست؟ آیا ردّ قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟ آیا ردّ آیات و روایات و ردّ قول پیامبر صلی الله علیه و آله ردّ بر خدا و شرک به خدا نیست؟

و اما اینکه به ما می‌گویند: چرا خمس می‌گیرید و گویا گمان می‌کنند گرفتن خمس و آنرا به مصرف شرعی آن رساندن خلاف شرع و عیب است. پس باید بدانند که چنین نیست بلکه شرعاً مطلوب و بسیار مفید و پسندیده است تا آنجا که خداوند متعال به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله امر می‌کند که از اموال مؤمنان صدقه (بدهی مالی) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و به آنها (هنگام گرفتن بدهی مالی) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است» ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲.

بنابر این گرفتن بدهی مالی مردم و آنرا به مصرف شرعی رساندن عیب نیست. خلاصه اینکه وجوب خمس اجمالاً مسلم و از ضروریات اسلام است و انکار آن انکار قرآن و سنت قطعی رسول الله و موجب کفر است و کسی

۱. از باب نمونه بخشی از یک، روایت را می‌آورم:

صحيح على بن مهزيار ... «فأما الغنائم و الفوائد فهي واجبة عليهم في كل عام، قال الله تعالى ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ فالغنائم و الفوائد يرحمك الله فهي الغنيمة يغنمها المرأ...» وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۳۴۹، باب ۱۸ از ابواب ما يجب فيه الخمس، ح ۵.

۲. سوره توبه / ۱۰۴.

نمی تواند اصل وجوب خمس را زیر سؤال ببرد هر چند در متعلق و مصرف آن اختلاف وجود دارد.

آیا همه زنان و صحابه پیامبر ﷺ بهشتی هستند؟

پرسش ۶۵: آیا می توان گفت زنان پیامبر اکرم ﷺ یا صحابه آن حضرت بهشتی نیستند؟

پاسخ: خداوند متعال در باره زن حضرت نوح و لوط فرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ﴾^۱

«خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده صالح ما بودند ولی در امر دین و دین داری به آنها خیانت کردند و نفاق ورزیدند و آن دو پیامبر الهی با وجود مقام نبوت چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و سرانجام به آن دو زن گفته شد که با دوزخیان داخل دوزخ شوید.»

همچنین درباره زن فرعون فرموده است:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲

«خداوند برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت: پروردگارا برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و از گروه ستمگر نجاتم بده.»

۱. سوره تحریم، آیه ۱۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۱۱.

این دو آیه بیانگر این است که:

پیامبران خدا نیز دارای زنانی بوده‌اند که ایمان نداشته و طبق حکم خدا و دستور شوهرشان که پیامبر بودند، عمل نکردند، و با این که از هر کس دیگر به آنها نزدیک‌تر بودند و شبانه‌روز با آنها به سر می‌برده، هم خواب آنان بودند، در عین حال به خاطر این که با آنان موافقت نکردند، مستحق جهنم شده و به آن زن‌ها گفته شد با سایر کفار داخل جهنم شوید. و معاشرت و انس و هم‌صحبتی آنها با پیامبران الهی به آنها سودی نبخشیده و جایگاهشان جهنم است. و چه بسا زنی مؤمن که اوامر الهی را اطاعت کرده و از نواهی خدا پرهیز کرده است و جایگاهش بهشت است و حال اینکه شوهر او در جهنم است، مثل زن فرعون. و همین است معنای آیه شریفه:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۱ «هر کس در گرو عمل خود می‌باشد.»

و هیچ کس از آن استثنا نشده است. و در همین راستا خداوند سبحان، زنان پیامبر اکرم ﷺ را مخاطب قرار داده و فرموده است:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا﴾^۲

«ای زنان پیامبر ﷺ هر یک از شما گناه و عمل ناشایست آشکاری را مرتکب شوید. عذابتان افزوده و دو برابر می‌شود و آن بر خداوند سهل و آسان است.»

همچنین درباره حضرت نوح و فرزندش فرموده است:

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۳

۱. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۰.

۳. سوره هود، آیه ۴۶.

«ای نوح او [فرزندت] هرگز با تو اهلیت ندارد زیرا او [مظهر] عمل ناشایست است.»

همچنین از قضایای خارجی روشن می شود که چه بسا برادری مؤمن و در راه راست و مطیع اوامر الهی است، خواهر همان برادر در نقطه مقابل قرار دارد، مثل محمد پسر ابوبکر که در جنگ جمل در رکاب امام زمانش امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی خواهرش عایشه در مقابل امام زمانش، در حال جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

مسلم است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از یکی آنها راضی و از دیگری ناراضی بود. خلاصه از این نمونه ها بسیار و غیر قابل انکار است. و اکنون پرسش از سنی ها این است که:

با توجه به چنین آیات و داستان ها، چگونه می گوید: هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و با آن حضرت مصاحبت داشته است، صد در صد اهل نجات و بهشتی است؟ چگونه می گوید: از آن چه میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و افرادی که با او جنگ کردند سخن نگوئید و سکوت کنید؟ و حال این که خداوند از نظایر و مانند آن سخن گفته و آیاتی نازل فرموده است؟

و آیا میان پیامبران الهی تفاوتی وجود دارد؟ آیا میان صحابه و فرزندان و همسران انبیاء الهی فرق و تفاوت وجود دارد؟

و آیا پدر زن بودن، یا داماد بودن، یا همسر بودن، یا فرزند بودن دلیل خوبی یا بدی می شود؟

آیا پسر نوح، و زن نوح و لوط، چون وابسته به دو پیامبر بزرگ خدا بودند، خوب بودند؟

آیا اگر حضرت لوط برای حفظ آبرو و برای جلوگیری از تجاوز کفار به مهمانانش و برای دفع افسد به فاسد، دخترانش را به ازدواج قوم تبه کار بی دین

درمی آورد، دلیل خوبی قوم یا بدی (العیاذ بالله) حضرت لوط می شد؟
اگر چنین باشد پس آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱ و آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۲ و امثال این ها چه می شد؟

چرا شیعیان به همه صحابه احترام نمی گذارند؟

پرسش ۶۶: با این که خداوند سبحان از اصحاب پیامبر ﷺ اعلان رضایت فرموده و آنها را بهشتی دانسته است، چرا شیعیان به همه آنان احترام نمی گذارند و نسبت به برخی از آنها خوش بین نیستند و آیات را چه پاسخ می دهند؟
پاسخ: احترام صحابه و سایر مسلمانان، به مقدار عمل به دین و تمسک به سنت پیامبر ﷺ و تقوای آنان است، نه صرف صحابی بودن. و حدیث ثقلین سنت قطعی است و نزد شیعیان، تمسک به آن ملاک و محور احترام و محبت است، بعلاوه، مگر صحابه برای عثمان بن عفان - که از صحابه و از مهاجران بود - احترام قائل شدند؟ مگر محمد پسر ابوبکر با گروهی از مسلمانان او را نکشتند؟ مگر جنازه او را با بی حرمتی و با خفت در «حش کوکب»^۳ (قبرستان یهود) دفن نکردند؟ گذشته از اینها، خداوند متعال در سوره فتح، آیه ۱۰ فرموده است:
﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. «حش کوکب» که عثمان را در آن دفن کردند، قبرستان یهود و در کنار بقیع (محل دفن مسلمانان) قرار داشت. و بین آن و بقیع دیواری حائل بود، تا آنکه معاویه در عصر حکومتش دستور داد دیوار را خراب کردند و آن را به بقیع متصل نمودند. (جزئیات داستان قتل و دفن عثمان، در تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵، «ذکر الخبر عن قتل عثمان»، ص ۷۷۵ و «ذکر الخبر عن الموضع الذی دفن فیه عثمان»، ص ۷۸۵ آمده است، و قسمت مزبور از همین منبع ذکر گردید.

يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١﴾.

«ای پیامبر مؤمنانی که با تو بیعت کردند، در حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنها است، پس از آن هر کس نقض بیعت کند، بر زیان و هلاک خود اقدام کرده است و هر کس به عهده‌ی که با خدا بست وفا کند به زودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد فرمود.»

ابن کثیر در تفسیرش این بیعت را «بیعة الرضوان» نامیده و گفته است: سبب این بیعت این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عمر بن خطاب خواست که برود مکه و به سران قریش بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ نیامده است، بلکه برای زیارت خانه خدا آمده است.

عمر گفت: یا رسول الله من بر جانم می‌ترسم و در مکه کسی را ندارم که مرا در پناه بگیرد^۱، برای این مأموریت عثمان بن عفان را بفرست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عثمان را فرستاد، در این میان خبر آمد که عثمان کشته شد، وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید مسلمانان را دعوت به بیعت فرمود. مسلمانان زیر درختی که در آن سرزمین (حدیبیه) بود با حضرت بیعت کردند که تا پای مرگ ایستادگی کنند و فرار نکنند، و شمار مسلمانان که بیعت کردند هزار و چهارصد نفر بودند. «عن جابر قال: كنا يوم الحديبية ألفاً و اربع مائة، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انتم خير اهل الأرض اليوم»؛ «جابر گفت ما هزار و چهارصد نفر بودیم و پس از بیعت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما امروز بهترین مردم روی زمین هستید.» و از بخاری نقل کرده که هزار و پانصد نفر بودند که بیعت کردند^۲.

۱. «قال عمر: يا رسول الله اني اخاف على نفسي و ليس بمكة من بني عدی بن كعب من يمنعي.»

۲. المصباح المنير، فی تهذيب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض، ص ۱۲۸۶ (عبارت را تلخیص نمودم).

تذکر: در روایت جابر است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «امروز بهترین مردم زمین هستید» و این دلیل نمی شود که تا پایان عمرشان و برای همیشه، آنها بهترین مردم باشند، زیرا آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾^۱ و آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۲ با بهتر بودن این گروه به طور مطلق و در تمام عمر سازش ندارد.

نیز این افراد بیعت کردند که تا پای جان بایستند و فرار نکنند، و خداوند هم از پیمان شکنی آینده آنها در جنگ حنین عالم است و در ذیل همین آیه به آنها گوشزد کرده که بیعت شکنی بر زیان بیعت شکن است. ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾.

بنابراین، از این آیه معلوم شد که «بیعت رضوان» آن گاه «رضوان» است که بیعت کنند تا آخر، پای بیعتشان ایستادند. همچنین خداوند سبحان فرموده است:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۳

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خوشنود شد؛ خدا آن چه را در دل هایشان نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی نصیب آنها فرمود.»

در این آیه مبارکه خداوند متعال خوشنودی خود را از خصوص مؤمنینی که بیعت کردند (المؤمنین) اعلام فرموده است، پس چنان چه افراد منافقی در آن

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. سوره فتح، آیه ۱۸.

جمع بوده، یا ایمان در دل‌هایشان رسوخ نکرده بود، مشمول این آیه نیستند و مرضی الهی نبوده و نمی‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: هر کس در آن روز بیعت کرده است مرضی الهی بوده است.

نیز از این آیه استفاده می‌شود که این رضوان الهی مربوط به مردان جنگی و مجاهدان است، نه افراد ترسو و فراری، که در جنگ حنین فرار کردند، و شاهد آن ذیل همین آیه و آیات بعد است.

نیز در سورهٔ مبارکهٔ توبه، آیه ۱۰۰ آمده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!»

ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که «شعبی» گفته است:

مراد از ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ کسانی هستند که در حدیبیه، با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند. و از سعید بن مسیب و محمد بن سیرین و حسن و قتاده، نقل کرده که مراد از «السَّابِقُونَ» کسانی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ به دو قبله نماز خوانده‌اند.^۱

مؤلف: اولاً گفتهٔ شعبی و سعید و ابن سیرین و غیر این‌ها در بیان مراد از آیه مبارکه چه حجیتی دارد؟ ثانیاً از اختلاف این‌ها معلوم می‌شود که در مراد و

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۵۸۸.



مقصود و مصداق آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ اختلاف وجود دارد، و کسی نمی تواند به طور قطع بگوید: آیه مزبور، ناظر به اشخاصی است که در حدیبیه بیعت کردند، خصوصاً که محتمل است سوره توبه و این آیه پیش از سوره فتح و پیش از انجام بیعت حدیبیه نازل شده باشد.

به علاوه در آیات سوره فتح، رضایت خدا از بیعت کنندگان منوط به ایمان و عدم نقض بیعت بود، نه مطلقاً، که: هزار نکته باریک تر از مو این جا است: به علاوه، در این آیه ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ عطف شده به ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ و مسلّم و قطعی است که تابعین آنها بطور مطلق و در هر صورت بهشتی و مرضی الهی نیستند. واللّٰه العالم.

اکنون پرسش هایی از سنی ها مطرح است.

از آن سنی هایی که با استناد به آیه مبارکه ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ همه صحابه پیامبر ﷺ را صد در صد بهشتی می دانند.

از آن سنی هایی که با استناد به آیه بالا و آیه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾ علیه سایر مسلمانان حکم صادر و فتوای می دهند.

از آن سنی هایی که اصلاً به معنا و مفاد و قیود آیات توجه نکرده و از پیش خود معنا و مصداق، برای آیات تعیین می کنند و اهل بحث و منطق نیستند و حاضر به مطالعه کتب دیگران نیز نمی باشند.

از چنین سنی هایی سؤال می شود:

آیا صحابه پیامبر ﷺ، خودشان نسبت به هم دیگر چنین اعتقادی را داشته اند؟

آیا افرادی که در حدیبیه بیعت کردند، طبق بیعت و تعهدشان عمل کردند؟

آیا جنگ حنین بعد از بیعت حدیبیه نبود؟ آیا در جنگ حنین فرار نکردند؟

خداوند متعال در سوره توبه، آیه ۲۵ فرموده است:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

«خدا شما مسلمانان را در مواقع بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که رو به فرار نهادید.»

در تفسیر ابن کثیر است که:

در جنگ حنین دوازده هزار نفر از مهاجرین و از انصار و تازه مسلمانان حضور داشتند، ولی هنگامی که دشمن از کمین خارج شد و حمله کرد، مسلمانان پشت به جنگ کرده و فرار کردند، و رسول خدا ﷺ در میدان جنگ ماند و حدود صد نفر و برخی هم گفته‌اند هشتاد نفر، با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند و رسول خدا در آن حال صدا می‌زد «إِلَيَّ عِبَادُ اللَّهِ إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ؛ ای بندگان خدا به سوی من بازگردید، به سوی من بیایید من رسول خدایم»، و می‌فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا إِبْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ؛ من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلب هستم.»^۱

اکنون با توجه به آیه ۲۶ سوره فتح - که در ابتدا بررسی شد - و با توجه به این که مهاجر و انصار قبل از جنگ حنین بیعت کردند که تا پای جان بایستند و فرار نکنند، ولی نقض بیعت کرده و فرار را بر ثبات و استقامت ترجیح دادند، آیا این بیعت‌شکنان همچنان از مصادیق (رضی الله عنهم و رضوا عنه) و از مصادیق ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾ هستند؟

آیا جایز است به آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ تمسک کرد و هر کس نقطه ضعفی از مهاجر و انصار مطرح کرد، با خواندن آیه مزبور، او را نکوهش و



توهین کرد؟ حکم به کفر و نفاق او کرد؟

آیا عثمان بن عفان از صحابه و از مهاجرین و به قول شما از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ نبود؟ آیا مسلمانانی که در مدینه، خانه عثمان را محاصره کرده و پس از سه روز او را کشتند، از آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ یا از معنای آن اطلاع نداشتند؟

آیا سلف صالح شما، مثل طلحه و زبیر و عبدالله عمر، در آن موقع، در مدینه نبودند؟ یا خبر نداشتند؟ یا از آیه و معنای آن آگاه نبودند؟ یا عثمان را از مصادیق ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ نمی دانستند؟ که به هیچ وجه از او دفاع نکردند؟ نهی از منکر نکردند؟ و حتی پس از کشته شدنش جنازه اش را برنداشتند و سرانجام پس از سه روز او را در کجا و به چه کیفیتی دفن کردند؟ (که از شرح آن معذورم و داستان مفصل آن در تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵، ص ۷۷۵ و ۷۸۵ آمده است و همچنین مختصری از آن در صفحه ۴۱۶ همین کتاب گذشت).

آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) با آن قدرت و شجاعتش نمی توانست از عثمان دفاع و مسلمانانی را که برای کشتن او جمع بودند پراکنده کند؟
آیا عایشه که اُمّ المؤمنین است و مادر عثمان نیز به حساب می آمد، نباید در مدینه از او حمایت کند؟

آیا گناه کشتن عثمان بزرگ تر است، یا گناه فرضاً کلمه ای توهین آمیز به او گفتن؟
آیا سلف صالح، که شما خود را پیرو آنها می دانید، حکم به کفر قاتلان عثمان کردند؟

آیا طلحه و زبیر و عایشه با علی (علیه السلام) که امیر المؤمنین و خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از مصادیق بارز و قطعی ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ بود، جنگ نکردند؟ آیا معاویه و عمرو عاص با علی (علیه السلام) جنگ نکردند؟

آیا معاویه دستور سب و ناسزاگویی به علی (علیه السلام) داد؟ آیا آل مروان امر به سب

و لعن علی بن ابی طالب علیه السلام نکردند؟^۱

این ها پرسش هایی است که طبق کتاب های معتبر سنی ها مطرح است و سنی هایی که آن همه توهین و بدگویی به شیعیان می کنند باید پاسخ دهند.^۲

تقیه و دلیل آن

پرسش ۶۷: در میان شیعیان تقیه، و تقیه کردن معروف است. دلیل آن چیست؟
پاسخ: تقیه به معنای این است که انسان کاری بکند که جان و آبرویش از شرّ و شرارت دشمن محفوظ بماند و در حقیقت تقیه سپر است در مورد ترس از دشمن.^۳

۱. روایت مربوط به این مطلب را از صحیح مسلم، در ص ۱۰۱ همین کتاب آوردم.

۲. قال السید ابن طاووس رحمه الله فی جواب من اعترض علی الإمامیة بتعرضهم للصحابه و اما ما ذکرتم من تعرض من اشرتم الیه بدم بعض الصحابة فأنتم تعلمون ان كثيرا من الصحابة استحل بعضهم دماء بعض فی حرب طلحة والزبیر و عائشة لمولانا علی علیه السلام و فی حرب معاویه له علیه السلام ایضا واستباحوا اعراض بعضهم لبعض حتی لعن بعضهم بعضا علی منابر الإسلام فأولئك هم الذین طرّقوا للناس اللعن علیهم و بهم اقتدی من ذمهم او نسب القبح الیهم فان کان لهم عذر فی الذی عملوه من استحلال الدماء واستباحة الأعراض فالذین اقتدوا بهم اعذروا بعد من ان تنسبواهم الی سوء التعصب. انظر كشف المحجة للسید علی بن طاووس فی الفصل التاسع والسبعون، ص ۷۵، ط ایران، سنة ۱۳۰۶.

۳. تقیه به معنای این است که شخص با گفتار و کردار خود، دشمن و مخالف خود را به اشتباه بیندازد بطوری که او خیال کند آن شخص با او موافق و هم عقیده است، و آن طور که فکر می کرده نیست و در نتیجه دست از عداوت و اذیت او بردارد. و مورد اصلی آن جایی است که شخص ترس و وحشت داشته باشد یعنی، جایی است که انسان ترس جان یا آبروی خود یا مسلمان دیگری را داشته باشد، یا ترس توهین به مذهب یا توهین به مقدسات دین یا هتک ائمه علیهم السلام را داشته باشد، در چنین مواردی تقیه واجب است، یعنی انسان باید با گفتار و عمل خود، دشمن را به اشتباه بیندازد تا از شر او در امان بماند. بلی گاهی تقیه مداراتی مطرح شده که عمدتاً جنبه اخلاقی دارد و رعایت آن واجب نمی باشد

تقیه امری است فطری و غریزی و اختصاص به شیعیان ندارد بلکه هر انسانی در هنگام خوف از دشمن در صورتی که نمی‌خواهد با او درگیر شود یا قدرت دفاع از خود را ندارد، از راه تقیه، دشمن را دفع می‌کند، و در صدر اسلام یکی از طرق نجات مسلمانان از شرّ مشرکان و کفار تقیه بوده است. خداوند سبحان در قرآن کریم در باره تقیه فرموده است:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۱

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند و هر کس چنین کند هیچگونه پیوند و رابطه‌ای با خدا ندارد، مگر اینکه بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید، خدا شما را از [عذاب] خود برحذر می‌دارد و بازگشت به سوی خدا است.

خداوند متعال در این آیه مبارکه مؤمنان را از دوستی با مشرکان نهی فرموده

→ خصوصاً در مواردی که انسان را متهم به نفاق و به عنوان منافق معرفی می‌کنند.

ضمناً فرق تقیه و نفاق این است که تقیه اولاً و بالذات در مورد خوف از دشمن و شرّ و شرارت است ولی در معنای نفاق و در مورد آن خوف وجود ندارد، دشمن و شرّ و شرارت مطرح نیست بلکه شخص منافق می‌خواهد طرف را فریب‌دهد و برای اغراض خاصی که دارد خود را بر خلاف آن گونه که در واقع و در باطن هست، نزد طرف جلوه و نشان دهد.

توریه این است که شخص لفظ و عبارتی بگوید که معنای آن ظاهر است و طرف همان معنای ظاهری آن را می‌فهمد ولی آن شخص معنای ظاهری آن را اراده نمی‌کند، بلکه معنای خلاف ظاهر را اراده می‌کند ولی طرف متوجه نمی‌شود مانند سؤال از این که خلفای راشدین چند نفرند؟ و پاسخ این که اربع، اربع، اربع، که شنونده گمان می‌کند اربع دوم و سوم تأکید است ولی گوینده اراده تأسیس کرده است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

است مگر این که از شر آنها در امان نباشند که در این صورت می توانند تقیه کنند.
ابن کثیر در تفسیرش، در معنای ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ گفته است:

«أَيُّ إِلَّا مَنْ خَافَ فِي بَعْضِ الْبُلْدَانِ أَوْ الْأَوْقَاتِ مِنْ شَرِّهِمْ، فَلَهُ أَنْ يَتَّقِيَهُمْ بِظَاهِرِهِ لَا بِبَاطِنِهِ وَنِيَّتِهِ، كَمَا حَكَاهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: أَنَّهُ قَالَ: أَنَا لَنَكْشِرُ^۱ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَقُلُوبُنَا نَلْعَنُهُمْ، وَقَالَ الْبُخَارِيُّ: قَالَ الْحَسَنُ: أَلْتَقِيَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۲

«مگر این که مؤمن در بعضی از شهرها یا در برخی اوقات، از شر آنها بترسد که در این صورت برایش جایز است که به حسب ظاهر از آنها تقیه کند، نه در باطن و نیت، همان گونه که بخاری از ابو الدرداء حکایت کرده است که او گفت: ما با گروه‌ها و اقوامی مواجه می‌شویم که در ظاهر با آنها لبخند می‌زنیم ولی در باطن و در دل آنها را لعنت می‌کنیم. و همچنین بخاری نقل کرده است که حسن گفت: تا روز قیامت تقیه وجود دارد و برقرار است.

همچنین خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۳

مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است.

نیز ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است:

این آیه درباره کسی نازل شده که در گفتار، با مشرکان موافقت کرد، چون او را تکم می‌زدند و اذیت می‌کردند، ولی قلبش برخلاف زبانش بود، قلبش اِبا داشت از آن چه به زبان جاری می‌کرد.

۱. نکشر: ای تنبسم و نضحک.

۲. المصباح المنیر، فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الریاض، ص ۲۱۳.

۳. سورة نحل، آیه ۱۰۶.

ابن کثیر پس از آن، سبب نزول آیه را بیان کرده و گفته است:

این آیه دربارهٔ عمار یاسر نازل شد و آن چنین بود که مشرکان، عمار را اذیت و شکنجه می‌کردند که از رسول الله ﷺ بیزاری جوید و به او کافر شود و سرانجام اظهار براءت و کفر کرد و پس از آن نزد رسول الله ﷺ آمد و داستان را بازگو نموده و عذرخواهی کرد، در این هنگام آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ نازل شد.

و روایت دیگری نقل کرده که:

عمار یاسر رسول الله ﷺ را سب کرد و رسول الله ﷺ به او فرمود: اگر مشرکان باز اذیت کردند تو باز مرا سب کن «فَقَالَ إِنْ غَادُوا فَعُدُّ»^۱.

در این مورد که عمار مورد عذاب قرار گرفته و باز ترس اذیت از ناحیه مشرکان وجود دارد، رسول الله ﷺ به او فرمود:

بر خلاف عقیده‌ات عمل کن و آنها را به اشتباه انداز تا خیال کنند با آنان همراه و هم عقیده شده‌ای و به این وسیله خودت را از شرّ و اذیت آنها حفظ کن.

اکنون که این دو آیه و این روایات، از معتبرترین کتاب‌های تفسیری و روایی اهل تسنن آورده شده می‌گوییم:

آیا برای جواز و مشروعیت تقیه، همین دو آیه و همین روایات کفایت نمی‌کند؟ آیا تقیه‌ای که شیعه می‌گوید غیر از آن چیزی است که از این آیه‌ها و روایات استفاده می‌شود؟

شأن نزول این آیه به نقل مفسران شیعه

مفسران شیعه نقل کرده‌اند که آیه مبارکه ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در دست مشرکان مکه گرفتار شدند و آنها را وادار به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند. این افراد

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، اعداد جماعة من العلماء، طبع الرياض، ص ۷۴۶.

گرفتار «عمار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «بلال» و «صهیب» و «خباب» بودند.

پدر و مادر عمار در این ماجرا مقاومت کردند و به طرز فجیعی کشته شدند، ولی عمار به گفته مشرکان عمل کرد و آنچه آنها خواستند به زبان آورد. این خبر در میان مسلمانان پخش شد و برخی از آنان عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام خارج شد و کافر گردید و به جمع مشرکان پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نیست «إِنَّ عَمَّاراً مَلَأَ إِيمَانًا مِنْ قُرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِدَمِهِ وَ لَحْمِهِ»؛ به طور یقین، عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او آمیخته است.

طولی نکشید که عمار با چشم گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شده است؟ چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: ای پیامبر! پیش آمد بد و ناگواری برایم رخ داد، مشرکان دست از من برنداشتند تا آنکه نسبت به شما جسارت کردم و بنهای آنها را به نیکی یاد نمودم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارکشان اشک از چشم عمار پاک فرمودند و گفتند: اگر باز تو را دستگیر کرده، تحت شکنجه و فشار قرار دادند، آنچه خواستند بگو و جان خود را حفظ کن و نگران نباش. در این هنگام آیه ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ نازل گردید و وظیفه را در چنین موارد روشن ساخت.^۱

پرسش برخی از اهل تسنن در باره امام زمان علیه السلام و پاسخ ما

پرسش: امام برای هدایت مردم است، و امام زمان که غایب است، چگونه مردم را هدایت کند؟ چه مصلحتی در وجود و غیبت او هست؟ چرا با وجود آن همه شیعه، ظاهر نمی شود؟ به علاوه، مگر ممکن است شخصی متجاوز از هزار سال عمر کند؟

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مزبور.

پاسخ: در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر مهم و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾^۱؛ «و قطعاً او را (حضرت عیسیٰ علیہ السلام) را) نکشتند! بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» روایات بسیاری از صحیح بخاری و مسلم نقل کرده است مبنی بر این که قوم یهود، خانه حضرت عیسیٰ علیہ السلام را محاصره کردند و به قصد کشتن آن حضرت به خانه او ریختند ولی خداوند او را حفظ کرد و به آسمان بالا برد....^۲

و در همان تفسیر، در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۳؛ «و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش (پیش از مرگ حضرت عیسیٰ) به او ایمان می آورد.» گفته است: حضرت عیسیٰ علیہ السلام از آسمان نازل و فرود می آید و همه اهل کتاب به او ایمان می آورند.

و روایات فراوانی از بخاری و مسلم درباره زنده بودن و نزول حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیہ السلام نقل کرده است.^۴

یک نفر یهودی به یک نفر سنی گفته بود: این مطالب که شما در باره زنده بودن عیسی علیہ السلام و آمدن او در آخر الزمان می گوئید دروغ است و ساخته و پرداخته مسلمانان است. زیرا پیامبران الهی برای هدایت مردم هستند و باید میان مردم باشند نه این که در آسمان و دور از دید مردم زندگی کنند، و اگر آن زمان قوم یهود خواستند حضرت عیسی علیہ السلام را بکشند، برای این بود که یاور نداشت ولی الآن که در دنیا آن همه مسیحی وجود دارد و با آن همه قدرت تسلیحاتی که در اختیارشان هست چه کسی می تواند متعرض حضرت عیسی مسیح علیہ السلام شود، پس چرا از آسمان فرود نمی آید؟ گذشته از این ها پیامبر خدا که نباید بترسد، و اشکال مهم تر طول عمر است، و مگر انسان چند سال می تواند زنده باشد؟

۱ و ۳. سورة نساء، آیات ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲ و ۴. المصباح المنیر، فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ، دارالسلام، الرياض، ص ۳۳۷، و ص ۳۳۸

سنّی پاسخ داده بود که این مطلب در کتاب آسمانی ما آمده و پیامبر ما صلی الله علیه و آله به این مطلب خبر داده است و خداوند مصالح عالم خلقت را می‌داند و قادر است انسان را صدها سال زنده بدارد.

ما نیز به اهل سنّت همان پاسخ را در باره وجود و مصلحت و طول عمر امام زمان علیه السلام می‌دهیم، با این تفاوت که امام زمان علیه السلام متجاوز از هزار سال است که زنده است، در حالی که حضرت عیسی علیه السلام متجاوز از دو هزار سال است که زنده است (۲۰۰۷ میلادی) بنابراین، پاسخ آن یهودی و این سنی در دو جمله است که خدا عالم به مصالح و قادر و توانا بر هر چیز است.

خدایی کین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد
اما اینکه چرا امام زمان علیه السلام در میان مردم حاضر نمی‌شود؟ پاسخ آن به طور خلاصه در بیان شیخ الطایفه، خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله و یک داستان است.

وجود امام لطف الهی است

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله فرموده است: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَ عَدَمُهُ مِنَّا»^۱ وجود و مقام ولایت و امامت لطف و عنایت خداوند به بندگان

۱. لطف: هرگاه لطف به خدا نسبت داده شود و مثلاً بگوییم فلان چیز لطف خدا است، به این معنا است که خدا آن چیز را آفریده و وسیله استفاده بنده خود قرار داده است.

لطف خدا به بنده، آفرینش و به وجود آوردن او است، اعطای قدرت، عقل، قوای ظاهر و باطن، اعضاء و جوارح و تمام لوازم زنده ماندن و زندگی کردن و ادامه حیات او است. ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.

لطف خدا به بندگان، ارسال رُسُل و انزال کتب و تعیین و نصب امام معصوم برای هدایت مردم است. لطف در عرف متکلمین چیزی است که انسان را به اطاعت خدا نزدیک و او را از گناه دور می‌کند، «الْلُّطْفُ هُوَ مَا يَقْرُبُ الْعَبْدَ إِلَى الطَّاعَةِ وَيُبْعِدُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» (باب حادی عشر، مبحث العدل و مجمع

است و تصرف آن حضرت در عالم وجود، لطف دیگر است و غیبت و تصرف نکردنش به خاطر عدم لیاقت ما مسلمانان است، زیرا بین پیشوا و پیرو، بین امام و مأموم، تناسب لازم است، تا زمانی که مردم شایسته چنان حاکمی نباشند تناسب وجود ندارد.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

* * *

داستان مرد قفل ساز (مسلمان واقعی)

برای روشن شدن جمله «وَعَدَمُهُ مِنَّا» به این داستان توجه کنید:
شخصی صالح و از هر جهت شایسته و متدین، مدت‌ها آرزوی توفیق زیارت حضرت حجت علیه السلام را داشت و رنج بسیار کشید و در نجف اشرف به گفته طلاب، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفت و آنچه گفته بودند به عمل آورد، ولی سعادت تشریف حاصل نگشت، سپس به ریاضتهای سخت روی آورد و چله‌نشینی کرد و شبها تا به سحر ناله سر داد و التماسها و استغاثه‌ها نمود تا

→ البحرین: لطف).

«وَجُودُهُ لُطْفٌ» وجود امام زمان علیه السلام و اعطای مقام امامت و ولایت کلیه به آن حضرت، و آن بزرگوار را هادی و وسیله توجه مردم به خدا قرار دادن، از الطاف بزرگ خداوند است. که هر کس از هدایت آن حضرت مهتدی شود و اطاعت خدا کند و از گناه پرهیز نماید که در این صورت قهراً برایش تقرب الی الله حاصل شود.

«وَتَصَرَّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ» دخل و تصرف امام علیه السلام در امور مردم و حضورش در جامعه و رهبری کردن آن بزرگوار، لطف دیگر خداوند به بندگان است.

«وَعَدَمُهُ مِنَّا» دخل و تصرف نکردن امام زمان علیه السلام و حاضر نشدن آن حضرت در میان مردم، و عدم رهبری ظاهری و آشکار آن بزرگوار، به طور مستقیم و بلاواسطه، از عدم قابلیت ما است.

آنکه شبی بارقه امید برقی زد و به او الهام شد که اگر خواهان تشرف خدمت امام زمان علیه السلام هستی باید به فلان شهر سفر کنی، لذا بار سفر بست و به آن شهر رفت و پس از مدتی که در آن شهر همچنان به ریاضت پرداخت در عالم خواب به او گفتند اگر می خواهی خدمت حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه برسی فردا برو در بازار دست فروشان، آنجا مغازه پیرمردی قفل ساز است، امام علیه السلام نزد آن پیرمرد حضور دارد.

چون روز شد و خورشید بالا آمد خود را به آن بازار و مغازه رساند، دید شخصی بزرگوار آنجا نشسته و با پیرمرد صاحب مغازه گرم گفت و گو است. مطمئن شد که به آرزویش رسیده و یقین کرد که آقا حضرت بقیه الله علیه السلام است، نزدیک رفت و مؤدبانه سلام کرد، حضرت جوابش را داد و اشاره فرمود که ساکت باش و مقداری صبر کن، در این حال دید پیرزنی ناتوان و عصا زنان، با دستی لرزان قفلی را نشان داد و به پیرمرد قفل ساز گفت: آیا ممکن است این قفل را به مبلغ سه درهم از من خریداری کنی، من نیاز به سه درهم دارم، پیرمرد قفل را گرفت و دید عیبی ندارد و سالم است، گفت: ای خواهر، این قفل سالم است و هفت درهم ارزش دارد، من دو درهم می گیرم کلید برای آن درست می کنم، آنگاه می توانی تا ده درهم بفروشی، پیر زن گفت: من پول ندارم و فعلاً نیاز به سه درهم پیدا کرده ام، شما همان سه درهم بخرید و گرفتاری مرا برطرف سازید، من شما را دعا می کنم، هر جا رفته ام حاضر به خرید آن، حتی به مبلغ سه درهم نشده اند. پیرمرد با کمال سادگی و مهربانی گفت: خواهرم! تو مسلمانی، من هم ادعای مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم، این قفل هفت درهم ارزش دارد، من اگر بخواهم سود ببرم به هفت درهم از تو خریداری می کنم و برای آن کلیدی می سازم و آن را به ده درهم می فروشم، زیرا بی انصافی



است در یک معامله در این حد، بیش از یک درهم سود بردن. سپس به پیرزن گفت: باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی این قفل هفت درهم است و من چون کاسب هستم و باید سود ببرم، چنانچه مایل باشی آن را به هفت درهم می‌خرم تا پس از ساختن کلید دو درهمی برای آن، به ده درهم بفروشم و یک درهم سود ببرم.

پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید، لذا با ناراحتی گفت: من خودم راضی شدم به سه درهم ولی هیچ کس حاضر نشد آن را بخرد، التماس کردم و (چون فهمیدند من ناچار به فروش شده‌ام) نخریدند، پیرمرد قفل ساز هفت درهم به آن زن داد و قفل را خرید، پیرزن دعا کرد و رفت. امام علیه السلام رو به جانب آن شخص کرد و فرمود: آقای عزیز دیدی و روش این پیرمرد را تماشا کردی؟ این گونه باشید و این نحو عمل کنید تا ما به سراغ شما بیاییم. ریاضت و چله‌نشینی و توسل به جفر و سفر به این سو و آن سو نیاز نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم کنار شما و با شما باشم. [سپس فرمود:]

از همه مردم این شهر، من تنها این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا وی مردی دین‌دار و با انصاف است و خدا را حاضر و ناظر می‌داند، این عمل او هم که دیدی امتحانش بود، از اول بازار آن پیرزن عرض حاجت کرد و التماس کرد، و چون او را محتاج دیدند، در مقام برآمدند که قفل او را ارزان بخرند و هیچ کس حتی سه درهم نیز خریداری نکرد و این پیرمرد آن را به قیمت واقعی‌اش خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او تفقد و احوالپرسی می‌کنم.^۱

۱. نقل و تلخیص از سرمایه سخن، ج ۱، ص ۶۱۱.

بخش چهارم

پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مکه معظمه

معنای حج و عمره

پرسش ۱: حج و عمره یعنی چه؟

پاسخ: حج، در لغت به معنای قصد است، و در اصطلاح شرع، مراسم و اعمالی است که در مکه مکرمه انجام می‌شود. عمره در لغت به معنای زیارت است و از عمارت و آباد کردن گرفته شده است، چون زائر با زیارت خود مکان زیارت را آباد می‌کند و شرعاً اسم است برای اعمال مخصوص که در میقات و مکه معظمه انجام می‌شود.^۱

حج اکبر و ابلاغ آیات برائت از مشرکان

پرسش ۲: مقصود از حج اکبر چیست و گفته شده که «حج اکبر» مرتبط با ابلاغ آیات برائت از مشرکان است، قضیه آن، چه بوده است؟

۱. «العمره، لغة الزيارة اخذاً من العمارة، لأن الزائر يعمر المكان بزيارته و شرعاً اسم لمناسك مخصوصة واقعة في الميقات ومكة زادها الله تعالى شرفاً». (جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۴۴۱)

پاسخ: آری، روایتی که (در پاورقی، ص....) آوردیم به این قضیه اشاره داشت. در «صحیح بخاری»^۱ نیز در ضمن روایتی آمده است که «حج اکبر» در سالی بوده که مسلمانان قبل از حجة الوداع با مشرکان حج بجا آوردند و در آن سال آیات برائت خوانده شد و از این جهت حج آن سال «حج اکبر» نامیده شد. خلاصه این قضیه چنین بوده است: از امام صادق علیه السلام نقل است که:

در سال نهم هجرت آیه، ﴿وَ أَذِّنْ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ نازل گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه مشرکان را در آن سال از انجام حج منع نفرمود و روش مردم جاهلیت در کیفیت انجام مراسم حج این بود که هر کس وارد مکه می شد با لباسی که پوشیده بود طواف می کرد و معتقد بودند که پس از طواف آن لباس حلال نیست و نباید پوشید و آن را صدقه می دادند. برخی افراد وارد مکه می شدند و با لباس عاریه ای طواف می کردند و پس از طواف آن را به صاحبش بر می گرداندند، و چنانچه شخصی تنها یک دست لباس داشت و کسی حاضر نمی شد به او لباس عاریه ای بدهد برهنه طواف می کرد. زنی از زنان عرب که فربه و زیبا بود، وارد شد و لباسی جز آنچه را که پوشیده بود نداشت، تقاضای لباس عاریه ای نمود، ولی نیافت، به او گفتند: اگر با لباسی که پوشیده ای طواف کنی باید (طبق سنت جاهلیت و مشرکان) آن را صدقه دهی و برهنه می مانی، گفت: چگونه لباس را صدقه دهم و عربان بمانم؟ پس برهنه شد و مشغول طواف گردید، مردم به او نگاه کردند، یک دست بر قُبُل و یک دست بر دُبر نهاد و طواف را ادامه داد و این شعر را قرائت کرد:

الْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ فَمَا بَدَا مِنْهُ فَلَا أُحِلُّهُ

پس از طواف گروهی او را خواستگاری کردند، گفت: من شوهر دارم.^۲

۱. «بخاری»، کتاب التفسیر، سورة براءة، ص ۷۹۹، [باب] [الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، ح ۴۶۵۷].

۲. المیزان، ج ۹، ص ۱۶۱، ذیل تفسیر آیه مزبور، به نقل از «تفسیر قمی».

عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام برای ابلاغ برائت

پس از اینکه آیات اول سورة برائت (توبه) نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبید و آیات اول سورة برائت را به او داد تا به مکه برده و موسم حج برای مردم قرائت نماید، ابوبکر چند منزل به سمت مکه رفت، جبرئیل نازل شد، و عرض کرد: ای پیامبر صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرُتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»؛ «خداوند متعال سلامت می‌رساند و می‌فرماید: این مأموریت را ادا ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد».

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلبید و او را مأمور به ابلاغ آیات برائت نمود و فرمود:

برو هر جا به ابوبکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر و خودت به مکه بصر و برای مشرکان قرائت کن.

حضرت امیر علیه السلام حرکت کرد و در بین راه به ابوبکر رسید، پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی ابلاغ نمود و آیات را از او گرفت و به مکه رفت و روز عید قربان در حضور مردم آیات را تلاوت فرمود. در برخی روایات است که:

آن حضرت شمشیرش را از غلاف بیرون آورد و حرکت داد و خطاب به مردم، سه مطلب را ابلاغ فرمود:

- ۱- از این به بعد برهنه‌ای خانه [خدا] را طواف نمی‌کند.
- ۲- از این به بعد مشرک و بت پرستی حج بجا نمی‌آورد.
- ۳- مشرکانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بسته‌اند پیمانشان تا پایان مدت تعیین شده برقرار است ولی آنانکه با آن حضرت پیمان نبسته‌اند فقط چهار ماه مهلت دارند.^۱

۱. المیزان، ج ۹، ص ۱۶۲، ذیل تفسیر آیه سوم سورة توبه.

«بخاری» نیز، این موضوع را بطور سربسته ولی با تصریح به اینکه پیامبر اکرم ﷺ مأموریت ابلاغ برائت را به شخص امیرالمؤمنین علی (ع) واگذار کرد و او را فرستاد، در دو قسمت از کتابش نقل کرده است: یکی در «کتاب التفسیر»، سورة براءة، ص ۷۹۹، با دو سند، ح ۴۶۵۵ و ح ۴۶۵۶، و دیگری در «کتاب الصلاة»، (باب: ما یستر من العورة، ص ۶۵، ح ۳۶۹).

روایتی را که بخاری در دو قسمت از کتابش با سه سند نقل کرده چنین است:

... حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَاهُ رِيَّةَ (رض) قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَاجَّةِ فِي مُؤَذِّنِينَ، بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ يُؤَذِّنُونَ بِمَنْى أَنْ لَا يُحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُزَيَّانُ، قَالَ حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبِرَاءَةٍ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ يَوْمَ النَّحْرِ فِي أَهْلِ مَنْى بِبِرَاءَةٍ، وَأَنْ لَا يُحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُزَيَّانُ.

حمید بن عبدالرحمن نقل کرده که، ابوهریره گفت: در آن سفر حج، ابوبکر مرا با افرادی فرستاد که بنا بود روز عید قربان در منی اعلان کنند، بعد از این سال، مشرک به حج نخواهد آمد و برهنه طواف نخواهد نمود. [حمید بن عبدالرحمن] گفت: سپس رسول خدا ﷺ علی (ع) را در پی فرستاد و به وی امر کرد، برائت را اعلان کند، ابوهریره گفت: پس علی (ع) با ما در روز عید قربان به مردم اعلان کرد: بعد از این سال، مشرکان حج بجا نمی آورند و شخص برهنه طواف نمی کند.

نکته قابل توجه در این است که در هر سه روایتی که در «صحیح بخاری» آمده است تصریح شده که:

پس از رفتن ابوبکر به سمت مکه، پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی (ع) را در پی فرستاد. «ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ».

نیز در هر سه روایت تصریح شده که:

پیامبر اکرم ﷺ امر فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام برائت را ابلاغ کند. «وَأَمْرُهُ أَنْ يُؤَدِّنَ بِبَرَاءَةٍ».

و تعجب از تعصب منفی «بخاری» نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که چنین موضوع مهم و تاریخی را بطور مستقل و در بابی جدا عنوان نکرده و روایات آن را لابلای روایات دیگر پنهان و از دید انداخته است!! و کم له من نظیر. یادآور می‌شوم که بسیاری از بزرگان اهل تسنن این موضوع را به همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است نقل کرده‌اند.

در «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۱۶۳، از «الدر المنثور» و «ابوالشیخ» و «ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

وقتی آیات ده گانه اول سوره براءت نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر را طلبید که آیات را بر اهل مکه قرائت کند، پس از آن مرا طلبید و فرمود: خود را به ابوبکر برسان و هر جا که او را یافتی، نامه را از او بگیر.

ابوبکر برگشت مدینه، و گفت: یا رسول الله ﷺ درباره من چیزی نازل شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: از طرف تو ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خودت.

و در برخی از همان روایات که اهل تسنن نقل کرده‌اند آمده است که:

ابوبکر با جزع و ناراحتی برگشت و ترس آن داشت که آیه‌ای در مذمت او نازل شده باشد و پیامبر ﷺ فرمود: علت اینکه علی علیه السلام را فرستادم (و تو را از این مأموریت عزل کردم) امر خداوند متعال بود و پس از نزول جبرئیل این قضیه واقع شد.

در «المیزان» پس از نقل روایات از کتب اهل تسنن فرموده است:

اهل تسنن در علت و توجیه این امر [و در استدلال شیعه به این قضیه بر افضل

بودن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بر دیگران و لیاقت آن حضرت برای جانشینی وی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عدم لیاقت ابوبکر برای خلافت و حتی برای انجام این مأموریت و تصریح به اینکه این عزل و نصب به امر مستقیم خداوند سبحان صورت گرفته و اینکه در خلافت و مأموریت، ملاک لیاقت و صلاحیت است نه سن و کهنولت و اینکه کار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را یا باید خودش انجام دهد یا مردی از خودش و تعیین علی بن ابیطالب (علیه السلام) به عنوان اینکه وی از خودش می باشد و نه عباس و نه سایر وابستگان «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَا يُودِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» و غیر اینها از آنچه از این قضیه استفاده می شود [سخت به زحمت افتاده و در پاسخ این امور درمانده اند و جوابی ندارند.

ضمناً روایات اهل تسنن را که مربوط به این مطلب است در بخش «بهترین انسان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)» در صفحه ۸۸۸ آورده ام.

حج اکبر و حج اصغر

پرسش ۳: منظور از «حج اکبر» چیست؟ و آیا به «عمره مفرده» حج گفته می شود؟

پاسخ: «حج اکبر» مأخوذ از این آیه مبارکه است:

﴿وَأَذَانُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ (سوره توبه / ۳)

این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر.

در میان مفسران، درباره اینکه منظور از «حج اکبر» چیست و چه روزی می باشد، اختلاف وجود دارد.^۱

از روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می شود که، منظور از حج اکبر، حج در مقابل عمره مفرده است که آن را «حج اصغر» نامیده اند، یعنی مراسمی را که در آن

۱. المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

عرفات، رمی جمرات و قربانی انجام شود، «حج اکبر» نامیده شده و مراسمی که در آن تنها طواف و سعی انجام می‌شود، «حج اصغر» نامیده شده است که آن را عمره مفرده نیز نامیده‌اند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «الْحَجُّ الْأَكْبَرُ» مَا يُعْنَى بِالْحَجِّ الْأَكْبَرِ؟ فَقَالَ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَرَمَى الْجِمَارِ، وَالْحَجُّ الْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ.^۱

منظور از «حج اکبر» چیست؟ فرمود: «حج اکبر» وقوف به عرفه و رمی جمرات است و «حج اصغر» عمره است.

نیز ابن عمار از آن حضرت سؤال کرد:

عَنْ يَوْمِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، فَقَالَ: هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ وَالْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ.^۲

روز «حج اکبر» چه روزی است؟ فرمود: حج اکبر روز عید قربان است و اصغر عمره است.

همچنین در چهار روایت آمده است که، از امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤال شد و آن حضرت فرمود: «حج اکبر» روز عید قربان است.^۳

از روایات مزبور استفاده می‌شود که منظور از «حج اکبر» مراسم حج است که در آن عرفات و اعمال منی انجام می‌شود و در مقابل عمره مفرده است که در آن این اعمال نیست و آنرا «حج اصغر» نامیده‌اند.^۴

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۸، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۱، ص ۳، ح ۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب الوقوف بالمشعر، باب ۲۳، ص ۶۱، ح ۱۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب الوقوف بالمشعر، باب ۲۳، ص ۶۱، ح ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۴. ضمناً در تفسیر نور الثقلین (ج ۲، ص ۱۸۴) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: اکبر نامیده شد برای اینکه در آن سال [سال پراشت از مشرکان] همه گروه‌ها، اعم از مسلمانان و مشرکان در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این اجتماع عمومی در سالهای بعد به کلی موقوف شد.

علاوه بر روایات سابق، از امام صادق (علیه السلام) از این آیه سؤال شد،

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۱

و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه «او» کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند.

حضرت فرمود:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ يُعْنَى بِهِ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَمِيعًا لِأَنَّهُمَا مَقْرُوضَانِ.^۲

منظور از حج بیت، حج و عمره هستند، زیرا هر دو واجب می باشند.

از این روایت نیز استفاده می شود که کلمه «حج» در آیه مزبور شامل عمره مفرده هم می شود بنابراین اطلاق حج به عمره مفرده صحیح است. بنابراین اگر به کسانی که عمره مفرده انجام می دهند «حاج» گفته شود مانعی ندارد.

دعا و تلبیه را آرام و آهسته انجام دهیم

اینجانب نسبت به این امر بارها تذکر داده و گفته ام در میقاتها و در حال طواف و سعی، تلبیه ها و دعاها را آرام و بدون سر و صدا برگزار کنید ولی متأسفانه در اثر بی توجهی و چه بسا بلحاظ اینکه این گونه محرم نمودن و دعاها را در میقات و غیره با سر و صدا تکرار کردن از لوازم شغل تلقی شده، کمتر به آداب تلبیه و دعا خواندن توجه می شود، و در هر حال لازم است این مطلب مورد توجه قرار گیرد. در اینجا بطور خلاصه خوانندگان محترم را به امور ذیل توجه می دهم.

۱. سورة آل عمران / ۹۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۱، ص ۳، ح ۱.

آداب تلبیه

در جواز و عدم جواز تلبیه در مسجد شجره و آهسته یا بلند گفتن آن پنج قول وجود دارد:

۱- مرحوم سید رحمته الله در عروة الوثقی فرموده است: افضل آن است که در میقات مدینه (مسجد شجره) هنگام نیت و پوشیدن لباس احرام، تلبیه را آهسته بگویند و بلند گفتن آن را تا رسیدن به بیداء، تأخیر بیندازند و همین که به زمین بیداء رسیدند، صدا را به تلبیه بلند کنند، و بیداء یک میل (حدود دو کیلومتر) از ذوالحلیفه به طرف مکه است.^۱

۲- صاحب حدائق به صورت فتوا یا احتیاط لزومی فرموده است: تلبیه را از مسجد شجره تا بیدا تأخیر بیندازند.^۲

۳- از مرحوم کاشف اللثام نقل شده است که: لباس احرام را در مسجد بپوشند و نیت احرام را تا بیدا تأخیر اندازند.

۴- برخی فقها فرموده‌اند: کسی که سوار است تلبیه را تا بیداء تأخیر بیندازد.
۵- حضرت امام رحمته الله و آیات عظام خوئی رحمته الله و گلپایگانی رحمته الله، در حاشیه این مسأله فرموده‌اند: «احتیاط مستحب آن است که در میقات تلبیه را آهسته بگویند».^۳
همچنین مرحوم آیت الله خوئی در مناسک فارسی، مسأله ۱۸۵ فرموده است: «بهتر است گفتن تلبیه را تا رسیدن به بیدا تأخیر انداخته و در آنجا تلبیه بگویند... ولی احتیاط این است که از جایی که احرام می‌بندند فوراً تلبیه را آهسته بگویند و از بیدا بلند بگویند».

۱. العروة الوثقی، کتاب الحج، کیفیت الاحرام، مسأله ۲۰.

۲. الحدائق الناضرة، ج ۱۵، ص ۴۶، المعتمد، ج ۲۸، ص ۲۶۳ و تفصیل الشریعة، ج ۳، ص ۲۰۰.

۳. عروة الوثقی، همان.

حضرت آیت الله سیستانی در مناسک، مسأله ۱۸۵ فرموده است :
 «کسی که از مسجد شجره احرام بسته است، بهتر است گفتن تلبیه را تا رسیدن به اوّل «بیداء» که کنار آخر ذوالحلیفه است هنگامی که زمین هموار می شود به تأخیر اندازد و در آن جا تلبیه بگوید، اگر چه احوط این است که تلبیه را در میقات بگوید ولی گفتن به صدای بلند را تا رسیدن به بیداء به تأخیر اندازد، این حکم مرد است، و اما زن در هیچ حال و جایی، از او خواسته نشده که صدای خود را به تلبیه بلند کند».

چنانچه زن تلبیه را بلند بگوید و نامحرم بشنود

احوط لزومی اعاده است

از آیه الله گلپایگانی رحمته الله علیه سؤال شده است که: اگر زن تلبیه را در موقع محرم شدن بلند بگوید به طوری که نامحرم بشنود جایز است یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز باطل است یا خیر؟

جواب: اگر با شنیدن نامحرم تلبیه را بلند گفته، احوط لزوم اعاده است.^۱
 بنابراین بر مؤمنان است که یادآوری و تذکر دهند.
 ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «و پیوسته تذکر بده و یادآوری کن، زیرا یادآوری و تذکر مؤمنان را سود می بخشد».

و حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند :

الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقِ اللَّهِ وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.^۳
 مؤمن، به توفیق الهی و واعظ درونی و حس نصیحت پذیری محتاج است.

۱. آداب و احکام حج، ص ۱۴۶، پرسش و پاسخ ۳۴۲.

۲. سورة الذاریات، آیه ۵۵.

۳. تحف العقول، احادیث امام جواد علیه السلام.

آداب دعا

آهسته و آرام دعا بخوانید خدا به شما نزدیک است

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱

هنگامی که بندگانم از تو در باره من سؤال کنند (بگو) من (به آنان) نزدیکم، دعای دعا کننده را هنگامی که مرا می خواند پاسخ می دهم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، باشد که به حق راه یابند.

در شأن نزول این آیه شریفه آمده است:

شخصی از پیامبر اکرم ﷺ سؤال کرد: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم، یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه مبارکه فوق نازل شد که به بندگان من بگو: خدا به بندگانش نزدیک است.

نیز از آن حضرت سؤال کردند چگونه و به چه کیفیت دعا کنیم؟ در پاسخ آنان، آیه مبارکه مزبور نازل شد.^۲

با تضرع و پنهانی دعا کنیم

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۳

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید، براستی که او متجاوزان را دوست نمی دارد.

۱. سورة بقره / ۱۸۶.

۲. أَنْ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ أَقْرَبُ رَبُّنَا فَتَنَاجِيَهُ أَمْ بَعِيدُ فَتَنَادِيَهُ؟ فَتَرَكْتَ الْآيَةَ، وَفِي رَوَايَةِ أُخْرَى: نَزَلَتْ جَوَاباً لِقَوْمٍ سَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ كَيْفَ نَدْعُو؟ (مجمع البيان، ج ۱، ص ۲۷۸، ذیل آیه شریفه)

۳. سورة اعراف / ۵۵.

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۱

[ای پیامبر! پروردگار خود را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.]

﴿كَهَيِّعَصْ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرِيَّا * اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا﴾^۲
کاف، ها، یا، عین، صاد. این یادآوری رحمت پروردگار تو بر عبد خود زکریا
است. آن گاه که مخفیانه پروردگار خود را خواند، [و دعایش مستجاب شد].

آرام و با وقار دعا کنید، خدا ناشنوا و غایب نیست

در یکی از جنگها، سپاهیان اسلام با صدای بلند (با جار و جنجال) خدا را یاد
می کردند [دعا می کردند]: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! اِرْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَلَا غَائِبًا،
إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، إِنَّهُ مَعَكُمْ»^۳.

ای مردم! آرام و با وقار و بدون عجله و شتاب دعا کنید، آگاه باشید، یقیناً ناشنوا
و غایب را نمی خوانید، بلکه کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک شما و با شما
است.

در روایت دیگر است که :

یکی از روزها که پیامبر اکرم ﷺ معتکف بودند، در گوشه مسجد، بعضی افراد،
بدون توجه به حال دیگران، با صدای بلند به تلاوت قرآن، و نماز و دعا پرداخته

۱. سورة اعراف / ۲۰۵.

۲. سورة مريم / ۱-۳.

۳. مجمع البیان، جلد ۴، ص ۴۲۹ و صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء و التوبه، ب ۱۳.

إِذْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ، أَى إِذْفَقْ بِنَفْسِكَ وَ تَمَكُّثٌ وَلَا تَعْجَلْ : مجمع البحرين: رَّبَّعٌ.

بودند، صدای بلند آنها، پیامبر اکرم ﷺ را ناراحت کرد و خطاب به آنان فرمود:

أَلَا إِنَّ كَلَّكُمْ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلَا يُؤْذِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، وَلَا يَرْفَعَنَّ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْقِرَاءَةِ.^۱

توجه داشته باشید، همه شما در حال راز و نیاز با خدا هستید، پس بعضی از شما، بعض دیگر را آزار ندهد و گروهی صدای خود را در هنگام قرائت و دعا، بر صدای گروه دیگر، بلند نکند.

افضل دعاها، دعای پنهانی، آرام و با خشوع است

در روایات آمده است که:

خَيْرُ الدُّعَاءِ (الذِّكْرُ) الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي.^۲

بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد.

از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود:

دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً.^۳

یک دعای پنهانی بنده، معادل هفتاد دعای علنی است.

و نیز فرمود:

دَعْوَةُ تَخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا.^۴

یک دعای مخفی نزد خدا افضل است از هفتاد دعای علنی.

۱. کنز العمال، فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۴۱۴۰، و مسند احمد، ج ۳، ص ۹۴.

۲. نور الثقلین، جلد ۳، ص ۲۲۱.

۳. کافی، جلد ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۲۷۶.

۴. همان، ص ۲۷۴.

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود سؤال کرد:

آیا تو نزدیکی تا با تو نجوا کنم یا دوری تا تو را صدا بزنم؟ خداوند به او وحی فرستاد: «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي» من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند.^۱

ادب، برترین سرمایه حضور و دعا است

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۲

کسانی که صدای خود را نزد رسول الله کوتاه می کنند [آهسته و آرام صحبت می کنند] افرادی هستند که خداوند قلبهایشان را برای تقوا خالص کرده و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت ادب و برخورد همراه با احترام و اخلاق پسندیده، همه جا و با همه کس، خصوصاً در حضور محترمین و بزرگان، وارد و توصیه شده است.

حضرت امیر علیه السلام فرموده است:

وَالْأَدَبُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ^۳؛ ادب زیوری فاخر و نواست.

و نیز فرموده است:

الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ^۴؛

ادب انسان را از افتخار پدران و نیکان بی نیاز می کند.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶، باب ما يجب من ذکر الله، ح ۴.

۲. سوره حجرات، آیه ۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۵.

۴. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۶۸.

و فرموده است:

مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا الْأَدَبُ إِلَّا بِهِيْمَةٌ مُّهِمَّةٌ^۱؛

چنانچه ادب نباشد، انسان جز چهارپایی مهمل و بی ارزش نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

خَمْسٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ، قِيلَ: وَمَا هُنَّ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الدِّينُ وَالْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَحُسْنُ الْأَدَبِ^۲؛

پنج چیز است که در هر کس نباشد، بهره‌ای که باید، از او برده نمی‌شود و صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای ندارد (شخصیت قابل ذکری ندارد). عرض کردند: یابن رسول الله! آنها چیست؟ فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب.

از آیه شریفه فوق و چند روایت (که به عنوان نمونه نقل شد) معلوم می‌شود که دین مقدس اسلام مجموعه‌ای است از آداب و اخلاق پسندیده، ادب در برابر خدا، در مقابل پیامبران و امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین، ادب در هنگام عبادات، زیارات، دعا و نیایش در مکان‌های مقدس، در مسجد الحرام، در حال طواف و سعی و در مسجد النبی و سایر مساجد و حرم امامان معصوم علیهم السلام. و یکی از موارد ادب آن است که صدای خود را حتی به ذکر و دعا بلند نکنند؛ زیرا این خود نوعی بی ادبی در حضور مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله است و معلوم است همین احترام و رعایت ادب نسبت به ائمه علیهم السلام و مؤمنین و مسلمانان نیز لازم است. خلاصه، اگر کسی تقوا و ادب داشته باشد از داد زدن و فریاد و جنجال در اماکن مقدسه خودداری می‌کند.

۱. ارشاد القلوب دیلمی.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۶۸.

بلکه خداوند متعال به شخص پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که:

﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۱

و تو [ای پیامبر] در نماز، نه صدا را بسیار بلند و نه بسیار آهسته گردان بلکه حدّ وسط را اختیار کن.

این دستور الهی به شخص پیامبر اکرم ﷺ - که رعایت اعتدال است - از دو جهت به مسلمانان دید و فهم و درک و وظیفه شناسی می‌دهد: اول این که می‌آموزد عبادات خود را آنچنان انجام دهید که بهانه به دشمنان ندهید و آنان را به ایرادگیری و استهزا وادار نکنید، بلکه دعاها و عبادات را با آرامش، متانت و در نهایت ادب، خضوع و خشوع انجام دهید و هر چه بهتر شکوه و ادب و ابهت و عظمت مذهب حقّ خود را به نمایش بگذارید. دوم این که به همه مسلمانان می‌آموزد که در همه عبادات و اعمال، و برنامه‌های اخلاقی، اجتماعی الگو باشند و از هر گونه افراط و تفریط خودداری نمایند، عَصَمْنَا اللَّهَ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَّا مِنَ الْفِتَنِ بِحَقِّ سَيِّدِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ.

دعا مستحب، تضييع حقوق ديگران حرام

در مساجد، حرم ائمه عليهم السلام و اماکن زیارتی خصوصاً در مکه معظمه و مدینه منوره لازم است دعا خواندن به گونه‌ای باشد که مستلزم بی‌اعتنائی به حقوق دیگران یا هتک و بی‌احترامی به سایر دعاکنندگان نباشد، لازم است از هرگونه سروصدا که موجب حواس پرتی دیگران می‌شود، پرهیز گردد.

باید توجه داشت که افراد دیگر نیز حق دارند و می‌خواهند با حال و با توجهی کامل دعا کنند و معلوم است که داد و فریاد برخی افراد نادان، موجب

بی احترامی و حواس پرتی و سبب آزار و اذیت و تضييع حقوق ديگران می شود. و توجه به این نکته اساسی ضروری است که خواندن دعا مستحب ولی آزار و اذیت و تضييع حقوق مردم حرام است.

خلاصه، در اماکن عمومی چگونه می خواهند با داد و فریاد به درگاه الهی راه یابند؟ با بی احترامی به ديگران و تضييع حقوق سایر دعاکنندگان چگونه می خواهند مورد عنایت خدا واقع شوند؟

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَأَعْظَمُ حَقًّا مِنَ الْكَعْبَةِ^۱؛

به خدا سوگند حق مؤمن از حق کعبه بزرگتر است!

و در روایت دیگر است که :

إِنَّهُ وَقَفَ حِيَالَ الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَالَ مَا أَعْظَمَ حَقَّكَ يَا كَعْبَةُ وَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لَأَعْظَمُ مِنْ حَقِّكَ^۲؛

امام علیه السلام مقابل کعبه معظمه ایستاد و فرمود: چقدر بزرگ و عظیم است حق تو ای کعبه و به خدا سوگند حق مؤمن از حق تو بزرگ تر و عظیم تر است.

به علاوه فضیلت آهسته و آرام دعا کردن و خضوع و خشوع، از دست می رود و چه بسا آمیخته به ریا می شود.

وظیفه روحانیون کاروانها

امیرالمؤمنین فرمودند:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ

۱. سفینه البحار، جلد ۱، باب الألف بعد الخاء، ص ۵۴.

۲. همان، جلد ۲، باب الحاء بعد القاف، ص ۲۹۱.

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ
مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.

کسی که خود را پیشوا و رهبر مردم قرار داد، باید قبل از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و تربیت کند و پیش از آن که با گفتارش تربیت کند، با عمل و کردارش تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به احترام و تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد.^۱

یک حج یا عمره برای خود و به نیابت از چند نفر

در «وسائل الشیعه» روایات بسیاری آمده است، مبنی بر اینکه انسان می تواند هر چند نفر را بخواهد در حجهی که انجام می دهد شریک کند، (یعنی یک حج را برای خود و به نیابت از هر چند نفر که مایل بود انجام دهد).
محمد بن اسماعیل گوید:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَمْ أُشْرِكُ فِي حَجَّتِي؟ قَالَ: كَمْ شِئْتَ.^۲

از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام سؤال کردم، چند نفر را در حجم شریک کنم؟
فرمود: هر چند نفر را که خواستی.

همچنین، امام صادق عليه السلام فرمود:

لَوْ أُشْرِكْتَ أَلْفًا فِي حَجَّتِكَ كَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ حَجٌّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ
حَجَّتِكَ شَيْءٌ.^۳

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۷۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب النبیة فی الحج، ص ۱۴۲، باب ۲۸، ح ۸ و ۱.

۳. همان.

اگر هزار نفر را در حجی که انجام می‌دهی شریک کنی برای هر یک از آنها حجی خواهد بود بدون اینکه چیزی از حج خودت کم شود.

در این رابطه نه روایت در «وسائل الشیعه» در همین باب آمده است.

در «عروة الوثقی»، (کتاب الحج، فصل فی النیابة)، ذیل مسأله ۲۶، فرموده است:

وَأَمَّا فِي الْحَجِّ الْمَنْدُوبِ فَيَجُوزُ حَجُّ وَاحِدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ بِعَنْوَانِ النَّبِيَّاتِ، كَمَا يَجُوزُ بِعَنْوَانِ إِهْدَاءِ الثَّوَابِ لِجُمْلَةٍ مِنَ الْأَخْبَارِ الظَّاهِرَةِ فِي جَوَازِ النَّبِيَّاتِ.

در حج مستحبی صحیح است یک نفر از جماعتی نیابت کند، همانگونه که می‌تواند یک حج بجا آورد و ثواب آن را اهدا کند...

برای عموم اموات طلب آمرزش کنیم

به طور کلی در آیات و روایات، بسیار سفارش شده که برای اموات طلب مغفرت شود. خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ امر کرده است برای مردان و زنان با ایمان طلب مغفرت کند.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^۱

پس بدان که معبودی جز (الله) نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن.

همچنین، مؤمنین را ستایش کرده به لحاظ اینکه از او می‌خواهند مؤمنینی را که از دنیا رفته‌اند، پیامرزد.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾^۲

۱. سورة محمد / ۱۹.

۲. سورة حشر / ۱۰.

کسانی که بعد از آنها آمدند و می‌گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز.

نیز خداوند متعال خبر داده است که:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱

فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند.

همچنین خبر داده است که: حضرت ابراهیم علیه السلام برای پدر و مادر خود و برای مؤمنین، از خدا طلب آمرزش نموده است.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۲

پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در آن روز که حساب بر پا می‌شود، ببامرز.

نیز فرموده است که حضرت موسی علیه السلام برای خود و برادرش از خدا طلب مغفرت نمود.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ﴾^۳

همچنین یکی از راههای بازگشت گناهکاران را این گونه گشوده که فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۴

۱. سوره غافر / ۷.

۲. سوره ابراهیم / ۴۰.

۳. سوره اعراف / ۱۵۱.

۴. سوره نساء / ۶۴.

اگر آنها هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند) به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

ضمناً این آیه در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که بیان‌کننده یکی از اهداف مهم و با ارزش زیارت است.

طواف و زیارت به نیابت از دیگران

شخصی به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: وقتی عازم مکه بودم یک نفر بمن گفت یک طواف و دو رکعت نماز از جانب من بجا آور و چه بسا من مشغول اعمال خود شوم و از انجام طواف و نماز، برای آن شخص باز بمانم پس آنگاه که برگردم نمی‌دانم به او چه بگویم؟

حضرت فرمود:

همین که وارد مکه شدی و از اعمال خودت فارغ‌گشتی یک طواف و دو رکعت نماز انجام ده و بگو: بار خدایا این طواف و این دو رکعت نماز از طرف پدر، مادر، همسر و فرزندان و اطرافیان و تمام اهل بدم، از حرّ و عبد گرفته تا سفید و سیاه، پس همین که برگشتی به آن مرد بگو من از جانب تو طواف کردم و نماز خواندم و راست هم گفته‌ای.

و چون به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتی و آن چه که بعهده داشتی عمل نمودی، دو رکعت نماز بخوان؛ بعد کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بایست و بگو: «السلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ الله» از جانب پدر، مادر، همسر، فرزند و جمیع اطرافیان و اهل بدم از حرّ و عبد گرفته تا سفید و سیاه. پس از بازگشت اگر بآن شخص گفتی سلام تو را به رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه داشتیم، دروغ نگفته‌ای.^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، کتاب الحج، ابواب النیابة فی الحج، ص ۱۴۴، باب ۳۰، ح ۱.

ارزش نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی

مناسب است مؤمنین به مطلب ذیل توجه داشته باشند.

در کتاب عروة الوثقی است که:

مستحب است نماز را در مسجد بجا آورند و افضل مساجد مسجد الحرام است و نماز در آن معادل یک میلیون نماز است. بعد از آن مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نماز در آن معادل ده هزار نماز است، بعد از آن مسجد کوفه است و نماز در آن معادل هزار نماز است...

در همان کتاب است که:

مستحب است نماز بجا آوردن در مشاهد ائمه علیهم السلام و مشاهد ائمه علیهم السلام بیوتی است که خدا خواسته بلند و معمور باشد و نام خداوند در آن ذکر شود، بلکه مشاهد افضل است از مساجد، بلکه در خبر است که: نماز نزد علی علیه السلام معادل دویست هزار نماز است....^۱

در دو روایت است که از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: نماز در بیت فاطمه علیها السلام افضل است یا در روضه؟ حضرت فرمود:

نماز در بیت فاطمه علیها السلام افضل است از نماز در روضه.^۲

از این دو روایت معلوم می شود مسلمانان در عصر امام صادق علیه السلام می توانسته اند در بیت حضرت زهرا علیها السلام نماز بخوانند و امام علیه السلام فرموده است: نماز در بیت آن

۱. عروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة، مسألة ۴ و ۵.

۲. عن یونس بن یعقوب قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام الصلاة فی بیت فاطمة أفضل او فی الرّوضة؟ قال: فی بیت فاطمة.

و فی رواية أخرى، عن جمیل بن درّاج قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: الصلاة فی بیت فاطمة علیها السلام مثل الصلاة فی الرّوضة؟ قال: وافضل.

(وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب احکام المساجد، ص ۵۴۷، باب ۵۹، ح ۲ و ۱).

حضرت افضل است از نماز در مسجد و روضه مبارکه.

بلی ظاهراً بیت و مرقد مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه محصور بوده و مسلمانان نمی توانسته اند در آن نماز بخوانند.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

در مسجد النبی زیاد نماز بخوانید و تا توان دارید مشغول نماز باشید که برای شما خیر است و بدانید که آدمی گاه است که در کار دنیا زیرک است و مردم او را مدح می کنند که فلان شخص بسیار زیرک است پس چون باشد کسی که در امر آخرت زیرک باشد^۱.

همچنین یکی از شیعیان، معروف به حضرمی می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله زیاد نماز بخوان و آن مقدار که می توانی به نماز بپرداز... همیشه میسر نیست که به این مکان شریف بیایی^۲.

بنابراین بر شیعیان است که قدر حضور خود را در مسجد الحرام و مسجد النبی بدانند و آداب بودن در آن دو مکان مقدس را به نحو احسن رعایت کنند، ان شاء الله. برخی از اهل تسنن طبق نقل «التاریخ القویم»^۳ گفته اند:

نماز در مسجد الحرام افضل است از صد هزار نماز که در غیر مسجد الحرام خوانده شود.

۱. فأكثروا الصلاة في هذا المسجد ما استطعتم فإنه خير لكم، واعلموا أن الرجل قد يكون كيساً في أمر الدنيا فيقال: ما أكيس فلاناً، فكيف من كُيس في أمر آخرته. (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۷۴، باب ۱۱، ح ۲).

۲. عن أبي بكر الحضرمي قال: أمرني أبو عبد الله عليه السلام أن أكثر الصلاة في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله ما استطعت وقال: أنك لا تقدر عليه كلما شئت. (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۶۴، باب ۴، ح ۶).

۳. التاریخ القویم، لمكة و بيت الله الكريم، تأليف: محمد طاهر الكردي المكي، المجلد الثاني، الجزء الرابع، ص ۳۸۸، مقدار فضل الصلاة في المسجد الحرام بالحساب.



و طبق همین مقدار فضیلت - که هر نمازی افضل است از صد هزار نماز - محاسبه کرده و گفته‌اند: یک نماز در مسجد الحرام معادل عمر پنجاه و پنج سال و شش ماه و بیست شب است که در غیر مسجد الحرام نماز خوانده شود یعنی یک نماز در آن مسجد به مقداری است که انسان پنجاه سال و شش ماه و بیست شب عمر کند و در غیر مسجد الحرام نماز بخواند. نیز در همان کتاب محاسبه کرده و گفته‌اند:

ثواب یک شبانه روز نماز به جماعت خواندن در مسجد الحرام، بیشتر از است از اینکه انسان دو برابر حضرت نوح عمر کند و در غیر مسجد الحرام نماز بخواند. این مقدار ثواب، طبق نظر اهل تسنن است که نماز در مسجد الحرام را افضل از صد هزار نماز می‌دانند، اما طبق روایات و فتاوی فقهای ما «شیعیان» که نماز در مسجد الحرام معادل یک میلیون نماز است، بدیهی است که ثواب یک نماز به جماعت یا یک شبانه روز نماز خواندن در مسجد الحرام، از حدّ و حصر خارج و محاسبه آن از عهده بشر خارج است. بنا بر این حیف است مؤمنین از فرصتی که در مکه پیش آمده استفاده نکنند و وقت خود را در غیر مسجد الحرام بگذرانند.

دفع وهم

گفته نشود: شما شیعیان، چگونه گفته و نقل کرده‌اید که نماز نزد علی علیه السلام افضل است از نماز در مسجد النبی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ زیرا از آنچه بیان شد معلوم گردید که نماز نزد امیرالمؤمنین علیه السلام افضل است از نماز در مسجد النبی - همان گونه که نماز در بیت حضرت زهرا علیها السلام افضل است از نماز در مسجد و روضه مبارکه. و این مطلب به این معنا نیست که نماز نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام افضل است از نماز نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

زیارت و حج از طرف ائمه علیهم السلام

در روایت است که داود صرمی گوید:

قُلْتُ لَهُ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام - : إِنِّي زُرْتُ أَبَاكَ وَ جَعَلْتُ
ذَلِكَ لَكَ، فَقَالَ : لَكَ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ثَوَابٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ، وَ مِنَّا الْمَحْمَدَةُ^۱
به امام هادی علیه السلام عرض کردم، من پدر شما (امام محمد تقی علیه السلام) را زیارت نمودم
و آن زیارت را برای شما قرار دادم، حضرت فرمود: برای تو بر این عمل از
جانب خدا ثواب و اجر عظیم است و از جانب ما حمد و سپاس.

طبق روایت مزبور و روایات مطلقه دیگر، زائران محترم می توانند در مدینه
منوره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و ائمه بقیع علیهم السلام را زیارت کنند و ثواب
آن را به امام رضا علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام هدیه نمایند.

بلکه می توانند به نیابت آنها زیارت کنند (یعنی به نیابت از حضرت رضا علیه السلام
مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه بقیع علیهم السلام را زیارت کنند) همان گونه که
می توانند به نیابت چهارده معصوم علیهم السلام حج و عمره و طواف انجام دهند.

در «وسائل الشیعه» روایات بسیاری است مبنی بر استحباب انجام دادن حج و
عمره مستحبی از طرف مؤمنین و وابستگان و از طرف معصومین علیهم السلام چه زنده
باشند یا از دنیا رفته باشند.

در ضمن روایتی آمده است که موسی بن قاسم گفت به امام هادی علیه السلام عرض
کردم:

فَرُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ أَبِيكَ، وَ رُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ أَبِي، وَ رُبَّمَا حَجَجْتُ عَنْ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار و ما یناسبه، ص ۴۶۴، باب ۱۰۳، باب استحباب زیارة عن
المؤمنین و عن المعصومین علیهم السلام.

الرَّجُلِ مِنْ إِخْوَانِي، وَرُبَّمَا حَجَّجْتُ عَنْ نَفْسِي، فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ: تَمَتَّعْ.^۱
گاهی از طرف پدر شما حج بجا می آورم، گاهی از طرف پدرم و از طرف
برادران ایمانی خود، حج به جا می آورم، چه حجی بجا آورم؟ (حج افراد یا
تمتع؟) فرمود: حج تمتع.

همچنین در وسائل الشیعه نقل کرده است که :

ابی محمد دعلجی از شیعیان صالح بود و دو فرزند داشت، یکی از دو فرزندش
متدین بود و دیگری مرتکب محرمات می شد، مبلغی پول به ابی محمد دعلجی
داده شد که به نیابت از حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) حج بجا آورد و
عادت شیعه این بود که پول می دادند به افراد صالح که به نیابت صاحب الزمان
(عجل الله تعالی فرجه) حج بجا آورند.

ابی محمد دعلجی مقداری از پول را به فرزندش که مشهور به فساد و بی دینی
بود داد (تا او به نیابت از حضرت، حج بجا آورد)... [در آخر حدیث است که:]
صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) به ابی محمد دعلجی فرمود: آیا حیا
نکردی؟ عرض کرد: از چه بابت؟ فرمود: پول حج در اختیار تو قرار داده
می شود تا برای کسی که او را می شناسی حج انجام شود، و تو پول را در اختیار
فاسق شارب الخمر قرار می دهی؟...^۲

و در «عروة الوثقی» (فصل فی الحج المندوب، مسأله ۳)، چنین آمده است:

يُسْتَحَبُّ التَّبَرُّعُ بِالْحَجِّ عَنِ الْأَقَارِبِ وَغَيْرِهِمْ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا وَكَذَا عَنِ
الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا وَكَذَا يُسْتَحَبُّ الطَّوَّافُ عَنِ الْغَيْرِ وَ عَنِ
الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْوَاتًا وَأَحْيَاءً... .

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، کتاب الحج، ابواب النیابة فی الحج، ص ۱۳۸، باب ۲۵، باب استحباب التطوع

بالحج والعمرة عن المؤمنین وعن المعصومین عليه السلام احياء و امواتاً، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب النیابة فی الحج، ص ۱۴۷، باب ۳۴، ح ۱.

مستحب است تبرّعاً حج بجا آورده شود از طرف وابستگان و غیر آنها، زنده باشند یا مرده و همچنین مستحب است حج بجا بیاورند از جانب معصومین علیهم السلام زنده باشند یا نباشند، همچنین مستحب است از جانب غیر و از طرف معصومین علیهم السلام طواف انجام شود، چه زنده باشند یا نباشند...

در مکه و مدینه به همه دعا کنیم

به طور کلی وظیفه هر مسلمانی است که به عموم مسلمانان دعا کند، به بیماران، گرفتارها، جوانها، پدر و مادر، ذوی الحقوق دعا کند. انجام این وظیفه مهم و با ارزش در مکانهای مقدس مانند مکه معظمه و مدینه منوره مؤثرتر و به هدف اجابت نزدیکتر است.

امام صادق علیه السلام بیمار شد، دستور داد شخصی را اجیر کنند که به کربلا برود، و در حرم امام حسین علیه السلام دعا کند، به شخصی پیشنهاد اجیر شدن دادند، او قبول کرد و گفت: من می روم، ولی امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعة است، امام صادق علیه السلام نیز امام واجب الطاعة است (یعنی هر دو امام و در یک رتبه و مقام هستند، پس چرا برای دعا نزد امام حسین علیه السلام بروم؟) برگشتند و حرف او را - که نوعی اعتراض به امام صادق علیه السلام تلقی می شد - برای امام صادق علیه السلام بازگو کردند، حضرت فرمود: مطلب همان گونه است که او گفته است ولی توجه نداشته و نمی دانسته است که برای خدای متعال بقعه هایی (مکانهایی) است که دعا در آنها مستجاب می شود و حرم امام حسین علیه السلام از آن بقعه ها است.^۱

همچنین ابوهاشم جعفری می گوید:

امام هادی علیه السلام بیمار بود، فرمود: شخصی را بفرستید حائر (کربلا، حرم امام

۱. وسائل، ج ۱۰، ص ۴۲۱، کتاب الحج، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۴۲۱، باب ۷۶، ح ۲.

حسین (علیه السلام) دعا کند. ابوهاشم گوید: به علی بن بلال گفتم: برو حائر، [برای شفای امام هادی (علیه السلام)] دعا کن، علی بن بلال گفت: امام هادی چه نیازی به حائر دارد؟ او خود حائر است.

ابوهاشم گوید: آمدم خدمت امام هادی (علیه السلام) و حرف علی بن بلال را برای آن حضرت بازگو کردم، امام (علیه السلام) فرمود: چرا به او نگفتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کعبه را طواف می کرد و حجر الأسود را می بوسید و حال اینکه حرمت آن حضرت و حرمت مؤمن عظیم تر از حرمت خانه خدا، کعبه معظمه است، همچنین خدا به آن حضرت امر کرد در عرفات وقوف کند، زیرا عرفات از جاهایی است که خدا دوست می دارد در آنجا عبادت و دعا شود...^۱

بنابراین لازم است زائران بیت الله الحرام و مدینه الرسول توجه داشته باشند که در مکه معظمه و مدینه منوره، بیشتر دعا کنند، بیشتر به یاد دیگران باشند. إن شاء الله تعالی.

اسامی بر ستونهای صحن مسجدالحرام

بالای ستونهای صحن مسجدالحرام پنج اسم نوشته شده است.
 بالای ستون سمت راست امام جماعت - جایی که ظهرها امام جماعت برای نماز می ایستد - نوشته است: «مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)»
 بالای ستون سمت چپ امام جماعت نوشته است: «عَلِيُّ الْمُرْتَضَى كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ»
 بالای ستون دوم سمت راست امام جماعت نوشته است: «أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»
 بالای ستون دوم سمت چپ امام جماعت نوشته است: «عُثْمَانُ ذِي النُّورَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

بالای ستون سوم سمت راست امام جماعت نوشته است: «عُمَرُ الْفَارُوقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

در شبستان مقابل حجر اسماعیل نیز غرفه‌ای وجود دارد که همان نامها با همان کیفیت نوشته شده است.

قابل توجه است که بعد از نام پیامبر اکرم ﷺ نوشته شده «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» بعد از نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته شده «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» بعد از نام آن سه نفر نوشته شده «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ».

مقداری در کتابهای مربوط به تاریخ مکه و مسجد الحرام فحص کردم متعرض نشده و حتی این اسامی را ننوشته و روشن نکرده‌اند که در چه تاریخی و توسط چه شخصی نوشته شده است. والله العالم.

جمرات به صورت دیوار ساخته شد

در سال ۱۳۸۳ شمسی، ۱۴۲۵ قمری، جمرات سه گانه، به صورت دیوار و به طول ۲۵ متر ساخته شده و ستون‌هایی که به آنها رمی می‌شود، در میان دیواره بیضی شکل قرار دارد.

اینجانب از طبقه بالا هر سه ستون را با همان کیفیت و شکل قبلی دیدم، ستون‌ها در وسط قرار دارند و در میان چهار دیواری، مجزا و مستقل هستند و دیوارها آنها را احاطه کرده‌اند.

تغییر صورت ظاهری جمرات

بین مسئولین مربوطه و علمای آنها گروه‌هایی تشکیل شده و تبادل نظر نموده و سرانجام با حضور کارشناسان به توافق رسیده‌اند که جمرات و ستونها باقی و محفوظ بماند و به منظور جلوگیری از حوادث و تلفات بر ارتفاع ستونها افزوده



گردد و دیواری طولانی و مرتفع در اطراف ستونها ساخته شود تا به جای ستونها دیوارها رمی شود و این برنامه را پیاده و عملی کرده‌اند و بحمد الله تعالی بسیاری از مشکلات مرتفع شده است.

یک نفر از دوستان کویته که جزئیات تغییر جمرات را پی‌گیری کرده بود، در مدینه منوره، نوشته‌ها و عکسهای جمرات را آورد و ما را در جریان امر قرار داد، و نوشته‌های آنها را، همراه کتابی درباره جمرات و مشاعر در اختیار ما قرار داد. در آن کتاب است که علمای آنها تأکید بر حفظ مشاعر الهی دارند، تأکید دارند مشاعری که خدا درباره آنها فرموده است:

﴿وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (سوره حج/۳۲)

هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلها است.

باید محفوظ بمانند و اجازه داده نشود در آنها دخل و تصرف کنند و الاً بازیکه دست حکام قرار می‌گیرد و از مشاعر بودن خارج می‌شوند.

جمرات قبل از اسلام هم ستون بوده است

در همان کتاب که در رابطه با بازسازی جمرات نوشته شده، برای اثبات اینکه جمرات ستون بوده و باید همچنان به حال گذشته خود باقی بماند به شعری از قصیده لامیه ابوطالب استدلال کرده و نوشته‌اند.

ابوطالب که مشاعر الهی را بر می‌شمرد و در مقام تعظیم و بزرگداشت آنها بوده است، درباره جمره عقبه شعری گفته که این شعر یکی از ادله می‌باشد که زمان پیامبر ﷺ و قبل از آن حضرت، جمرات ستون بوده است و شعر این است:

وَبِالْجَمْرَةِ الْكُبْرَى إِذَا صَمَدُوا لَهَا يَوْمُونَ قَذْفًا رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ

سوگند به جمره عقبه، زمانی که برای پرانیدن سنگها به سر او، متوجهش شوند.

اینجانب در کتاب «تحقیقی دقیق درباره رمی جمرات» که به فارسی و عربی چاپ شده است ادله ستون بودن جمرات را از نظر روایات و کلمات فقها و قرائن خارجی، و نوشته‌ها و کتب تاریخی اهل تسنن و حجاز آورده‌ام و ثابت کرده‌ام که جمرات سه گانه، حتی زمان جاهلیت ستون بوده است و باید ریگها را به ستون زد، ولی از قصیده لامیه ابوطالب و این شعر اطلاع نداشتم تا آن را در نوشته‌های آنها دیدم، بعد هم بررسی کردم، آن را در اصول کافی^۱ پیدا کردم. مرحوم کلینی در باب: تأویل الصمد، ذیل حدیث ۲، جهت توضیح معنای (الصمد) به این شعر استدلال کرده و فرموده است:

ابوطالب در بعضی اشعارش که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مدح نموده، گفته است.
و بِالْجَمْرَةِ الْكُبْرَى إِذَا صَمَدُوا لَهَا يَوْمُونَ قَذْفًا رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ
همچنین تمام قصیده لامیه ابوطالب در کتاب «ارشاد الهارب، من صحة ایمان الأقبارب» (ایمان آباء الرسول صلی الله علیه و آله و عمه ابی طالب)، ص ۶۳، نوشته (هاشم الشّامی الصنعانی) آمده است.

چرا برخی افراد در حال طواف

لباس احرام را زیر بغل قرار داده و هروله می‌کنند؟

پرسش ۴: چرا ما «شیعیان» در حال طواف، جامه احرام را بر دوش می‌اندازیم بطوریکه دو شانه و دو بازو پوشیده می‌شود و با آرامش طواف می‌کنیم ولی عده‌ای از مردان اهل تسنن در حال طواف جامه احرام را از زیر بغل راست بر شانه چپ می‌اندازند، بطوریکه شانه راست آنها برهنه می‌ماند و شانه چپ پوشیده می‌شود، نیز در حال طواف هروله می‌کنند (تند حرکت می‌کنند)؟
پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن بر مردها مستحب می‌دانند که در حال طواف

۱. ج ۱، کتاب التوحید، باب: تأویل الصمد، ص ۱۲۴.

جامهٔ احرام را بگونه‌ای که در بالا گفته شد، بپوشند و در چند شوط از طوافهای واجب هروله کنند.^۱

و ظاهراً منشأ آن، دستور رسول الله ﷺ است که در سال هفتم هجرت، عمره القضاء انجام داد و همینکه با اصحاب وارد مسجد الحرام شدند مشرکین در اطراف مسجد نگاه می‌کردند، برای اینکه مشرکین، احساس ضعف و بی حالی در مسلمانان نکنند، رسول الله ﷺ به اصحاب دستور داد، جامهٔ احرام را از زیر بغل راست بر دوش چپ ببندازند و هروله کنند (تند حرکت کنند) لیکن طواف با این کیفیت فقط در عمره القضاء انجام شد، آنها بمنظور اینکه مبدا دشمن خیال کند مسلمانان مبتلا به ضعف و خستگی هستند و رسول الله ﷺ در حجة الوداع آنگونه طواف نکرد و به آن نحو دستور نداد، ائمه علیهم السلام نیز آنگونه طواف نکرده‌اند، اما عده‌ای از اهل تسنن همان کیفیت عمره القضاء را دنبال کرده و می‌کنند. (به وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۸: کتاب الحج، ابواب الطواف، باب ۲۹، مراجعه شود.)

مستحبات طواف

مستحبات طواف بسیار است و بعضی از آنها عبارتند از:

۱. قدمها را کوتاه بردارند و با آرامش و وقار راه روند.
۲. در حال طواف مشغول ذکر و دعا و قرآن و صلوات باشند.
۳. در حال طواف از هر گونه عمل بیهوده و صحبت با افراد پرهیز کنند.
۴. در وضع فعلی که بوسیدن حجرالاسود مشکل است با دست به آن اشاره کنند و تکبیر بگویند^۲ (البته تکبیر گفتن مستحب است نه فریاد زدن).

۱. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الحج، سنن الطواف و واجباته، ص ۶۵۵.

۲. عن یعقوب ابن شعیب قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: «ما اقول اذا استقبلت الحجر؟ فقال: کبر و صل»

۵. از نگاه کردن به آنچه موجب حواس پرتی می شود خودداری کند.
۶. حتی المقدور بین کعبه و مقام و نزدیک کعبه معظمه طواف کنند.
۷. دعاهاى وارده از اهل بیت (علیهم السلام) را بخوانند.

ختم قرآن در مکه

از امام باقر (علیه السلام) روایت است که: «اجر و ثواب ختم قرآن در مکه، از جمعه تا جمعه دیگر، یا در روزهای دیگر، به اندازه ثواب تمام کارهای نیک از اولین جمعه عمر، تا آخرین جمعه ای است که انسان در این دنیا زنده می باشد.

«مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ وَخَتَمَهُ فِي يَوْمٍ جُمُعَةٍ كُتِبَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَالْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ فِيهَا وَإِنْ خَتَمَهُ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَكَذَلِكَ»^۱.

و در روایت دیگر است که همان حضرت فرمود: هر کس قرآن را در مکه ختم کند، پیش از مرگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را می بیند و جایگاه خویش را در بهشت مشاهده می کند: «مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَيَرَى مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ»^۲.

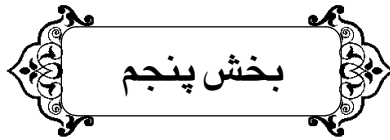
خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَّا فَسِ الْمُنْتَفِسُونَ^۳.

→ علی محمد و آله، قال: و سمعته اذا أتى الحجر، يقول: الله اكبر، السلام على رسول الله». (وسائل الشیعه، باب ۲۱، ابواب الطواف، ح ۲) و نقل فی (جواهر الکلام ج ۱۹، ص ۳۴۵): «عن الصدوق و المفید و الحلبي و یحیی ابن سعید و الفاضل و الشهيد: استحباب تقبیل الید حینئذ» ثم قال: «و لا بأس به لمناسيته للتعظیم و لما روى عن النبي (صلى الله عليه وسلم) يقبل المحجن».

۱. اصول کافی: ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۶۱۲ و وسائل ج ۴، ص ۸۵۲.

۲. وسائل الشیعه: ج ۹، ص ۳۸۲، ح ۱.

۳. سورة المطففين / ۲۶.



پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مدینه منوره

حرمت مدینه را رعایت کنیم

مؤلف: مدینه منوره یکی از شهرهای مهم زیارتی جهان اسلام است و شایسته و سزاوار است که زائران محترم، در ایامی که در این شهر اقامت دارند حرمت این مکان مقدس را حفظ کنند.

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فرمود:

«مَكَّةُ حَرَمُ اللَّهِ، وَالْمَدِينَةُ حَرَمُ رَسُولِ اللَّهِ».

مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْمَدِينَةُ قُبَّةُ الْإِسْلَامِ، وَ دَارُ الْإِيمَانِ، وَ أَرْضُ الْهِجْرَةِ، وَ مُبَوَّاتُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ»^۱.

مدینه، گنبد اسلام و خانه ایمان و سرزمین هجرت و جایگاه حلال و حرام است.

۱. مجمع الزوائد هبثمی، ج ۳، ص ۲۹۸ و کنز العمال متقی هندی، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

و زمانی که رسول خدا ﷺ از مکه بیرون آمد، فرمود:

«اللَّهُمَّ كَمَا أَخْرَجْتَنِي مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ إِلَيَّ فَأَسْكِنِي فِي أَحَبِّ الْبِقَاعِ إِلَيْكَ».

خدایا! همان گونه که از دوست داشتنی ترین سرزمین نزد تو بیرونم آوردی، مرا در سرزمینی که دوست داشتنی ترین سرزمین نزد تو است وارد کن.

و جای جای مدینه، نشان از آثار رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب و یاران رسول خدا می باشد و شایسته است که زائران حرم نبوی حرمت این شهر را حفظ کنند و با خواندن نماز و دعا و طلب رحمت و مغفرت، قدر این نعمت را که در پرتو نور نبوت و ولایت نصیب آنان شده، بدانند و از مساجد و اماکن متبرکه مدینه مخصوصاً مسجد النبی ﷺ و قبرستان بقیع برای خود توشه ذخیره کنند و اوقات شریف خود را صرف زیارت و دعا کرده و از هدر دادن این فرصت بی مانند و گنج گرانبهای خودداری کنند.

وظیفه مؤمنان در مدینه منوره

مناسب است مؤمنانی که در مدینه منوره حضور دارند به طور مکرر برای نماز و زیارت، با حال تواضع و به منظور کسب فیض و طلب مغفرت به حرم رسول خدا ﷺ مشرف شوند و در مسجد النبی بسیار نماز بخوانند.

هنگام ورود به مسجد ابتدا پای راست را داخل مسجد بگذارند، صلوات بفرستند و بر پیامبر اکرم ﷺ سلام کنند. پس از ورود دو رکعت نماز تحیت مسجد بخوانند. هنگام خارج شدن نیز صلوات بفرستند و بر آن حضرت سلام کنند.

از امام صادق علیه السلام نقل است که به ابن عمار فرمود:

فَإِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَإِذَا خَرَجْتَ فَأَصْنَعْ مِثْلَ ذَلِكَ،
وَ أَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ.^۱

هر وقت وارد مسجد رسول خدا ﷺ می شوی صلوات بفرست، هنگام خارج شدن از مسجد نیز صلوات بفرست و در مسجد پیامبر ﷺ بسیار نماز بخوان.

و از امام رضا (علیه السلام) نقل شده که به صفوان بن یحیی فرمود:

سَلِّمْ عَلَيْهِ حِينَ تَدْخُلُ وَ حِينَ تَخْرُجُ وَ مِنْ بَعِيدٍ.^۲

وقتی داخل مسجد النبی می شوی بر پیامبر اکرم ﷺ سلام کن، و هنگام خارج شدن از مسجد نیز بر آن حضرت سلام کن، از راه دور هم سلام کن. ضمناً، ارزش نماز در مسجد النبی در صفحه ۴۵۴ ذکر شده است.

دوستان و رفقا و خصوصاً اموات و ذوی الحقوق را فراموش نکنیم

زائران مدینه منوره بدانند، برای دعا و توجه به معنویات، جایی مانند آن سرزمین نیست، زیرا در آنجا می توانیم شش معصوم (علیهم السلام) را زیارت کنیم. شش معصومی که در بین آنها اشرف انبیاء، سیده نساء، سبط اکبر، سید الساجدین، باقر العلوم و رئیس مذهب علیهم صلوات الله می باشند، بنابراین قدر بدانیم و علاوه بر دعا و طلب مغفرت برای خود و پدر و مادر به دوستان و رفقا نیز دعا کنیم و چنانچه از دنیا رفته اند فراموششان نکنیم.^۳

۱ و ۲. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و ما یناسبه، ص ۲۶۵، باب ۵، ح ۲ و ۱.

۳. مرحوم حاج شیخ عباسی قمی (رحمه الله) - صاحب مفاتیح الجنان - در کتاب منازل الآخرة، نقل کرده است که: شیخ اجل محدث متبحر، ثقة الاسلام نوری (نور الله مرقده) در دار السلام (ج ۲، ص ۱۵۵) نقل کرده است از عالم فاضل صالح ورع تقی، حاج ملا ابوالحسن مازندرانی که گفت: من دوستی داشتم از

→ اهل فضل و تقوا، مسمی به ملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه‌ای که آن را «تیلک» گویند، وقتی طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتی که او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی را در گردش زنجیری است که آتش از آن شعله می‌کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه‌اش؛ چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است. تعجب کردم از حال او. خواست با من تکلم کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکلم کند. ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه. من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک، سخت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحه من بیدار شد یک نفر از علما که نزدیک من خوابیده بود پس من قصه خواب را برای او نقل کردم، اتفاقاً این وقتی که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من به رفیقم گفتم: خوب است مشرف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید اگر این خواب رؤیای صادقه باشد. پس به حرم مشرف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او باشد در اموال مردم و بالجمله چون منت نهاد حق تعالی بر من به زیارت خانه‌اش و از اعمال حج فارغ شدیم و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم. مرا مرضی عارض شد سخت، به حدی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن؛ پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطهره حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریابد؛ پس رفقا به جا آوردند، آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که

اشکال و پاسخ

اگر گفته شود: دعا برای اموات چه فایده دارد؟ این مطلب با این آیه شریفه منافات دارد: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛ «برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست».

→ محل زیارت آن مظلومه است، پس نشستیم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسید از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندت امام حسین (علیه السلام) و من مجاور قبر شریف آن حضرتم پس به حق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید؛ پس به جانب رسول (صلی الله علیه و آله) توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می‌کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حالم منقلب شد، پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی‌دانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خوابهای پریشان بوده است؛ به هر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او به جا آوردم، پس در حال خود خفتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهرا صلوات الله علیها برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم و چون وارد احد شدیم و زیارت کردیم شهدای آنجا را، خوابیدم، در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را به هیأت خوبی، جامه‌های سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصایی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: «مرحباً بالأخوة والصداقة»؛ شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم پس تو از روضه مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الآن دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حثام و پاکیزه کردند مرا از قذارت و کثافات، و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) این جامه‌ها را برای من فرستاده و حضرت صدیقه صلوات الله علیها این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من بحمد الله به خوبی و عافیت منجر شد و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت بر می‌گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند. پس بیدار شدم شکر گویان و خوشحال.

شیخ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخص زیرک خبیر که تأمل کند در دقائق این رؤیا...

می‌گوییم، خیر منافات ندارد، زیرا معنای آیه شریفه این است که: انسان بیش از سعی و کوشش خود حق ندارد، طلب ندارد، انسان بیش از تلاش خود مالک چیزی نمی‌شود.

و این معنا منافاتی ندارد که از باب لطف و فضل الهی، بوسیله دعای فرزندان و دوستان، مورد بخشش خدا قرار بگیرد.

بلکه در واقع، نفع بردن و استفاده مؤمن از شفاعت شافعین و از استغفار مؤمنین و از انجام اعمال صالحه، مانند زیارت مشاهد مشرفه، حج، عمره، نماز و روزه... - به نیابت از او یا انجام اینها و اهدای ثواب آن به او، همه و همه مربوط به سعی و عمل خود او است. او خود بود که در زمره مؤمنین درآمد، ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ و سایر عقاید حقّه آورد. فرزند صالح و دوست متدین بدست آورد، و سنت حسنه بجای گذاشت.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ ثَوَابُهَا وَ ثَوَابُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

کسی که سنت حسنه بجا گذاشت، ثواب آن و ثواب کسی که به آن عمل کند، تا روز قیامت، برای اوست.

﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾^۲

و تمام آثار مردگان را می‌نویسیم (کارهایی را که انجام داده و سنت شده و بعد از خود شخص موجب خیر و برکت یا سبب طلب مغفرت برای او شده است، همه را می‌نویسیم).

بنابراین دعا و استغفار دوستان و رفقا از عمل خود شخص است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۷، وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۲۴.

۲. سوره یس / ۱۲.

معنای «عبدکم» در اذن دخول ائمه علیهم السلام

پرسش: گاهی به ما اعتراض می‌کنند که چرا شما در زیارت ائمه علیهم السلام بقیع علیهم السلام می‌گویید: «یا اَبْنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدُكُمْ» و خود را عبد آنها معرفی می‌کنید و می‌گویید «عبد شما» و حال اینکه انسان «عبد خدا» است، و نباید خود را «عبد» غیر خدا معرفی کند، و حتی برخی از وهابیون ما را متهم به شرک کرده و به همین جمله استدلال می‌کنند.

پاسخ: «عبد» در برخی موارد به معنای «مخلوق» است، مثل «عبادالله» و در بعضی موارد به معنای خادم، غلام، تابع و مطیع و فرمانبر است، و در جمله «یا اَبْنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدُكُمْ» به معنای خادم و مطیع و تابع است، و افراد در مقام تواضع در برابر بزرگان و در مقام اظهار اطاعت از آنها، می‌گویند غلام و عبد و بنده شمایم.

در آیات و روایات نیز کلمه «عبد» به معنای غلام و خادم آمده است.

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...﴾^۱

مردان و زنان بی‌همسر و غلامان و کنیزان صالح و شایسته خود را همسر دهید.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ...﴾^۲

خداوند مثل زده است عبد (غلام) و برده زرخیدی که بر هیچ کاری قدرت ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ...﴾^۳

۱. سوره نور / ۳۲.

۲. سوره نحل / ۷۵.

۳. سوره بقره / ۱۷۸.

ای اهل ایمان! در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر شده: آزاد در برابر آزاد، عبد (برده) در برابر عبد، زن در برابر زن.

﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ...﴾^۱

و یقیناً عبد (یعنی غلام) مؤمن، بهتر از مشرک است.

و آیات دیگر که می توان با مراجعه به «معجم المفهرس» قرآن کریم به دست آورد.

اما روایات، علاوه بر اینکه در کتب فقهی، فصلی باز شده برای بیان احکام عبید و اماء و احکام ازدواج و خرید و فروش و حتی اجرای حدود در باره آنها، و علاوه بر روایات شیعه روایات فراوانی در کتب اهل تسنن آمده است که پیامبر اکرم ﷺ و دیگران با همین تعبیرها تکلم فرموده و افراد را به آن مخاطب قرار داده اند.

در صحیح بخاری یک باب مربوط به امام جماعت شدن «عبد» است: «باب امامة العبد والمولى». بخاری در این باب نقل کرده است که: «امام جماعت عایشه، عبدش ذکوان بود». (عایشه به عبد خود ذکوان اقتدا می کرد)... و بدون علت نباید از نماز جماعت خواندن عبد منع کرد.

وَكَانَتْ عَائِشَةُ يُؤْمِنُهَا عَبْدُهَا ذَكْوَانٌ مِنَ الْمُصْحَفِ [الى] وَلَا يُمْنَعُ الْعَبْدُ
مِنَ الْجَمَاعَةِ بِغَيْرِ عِلَّةٍ.^۲

همچنین بخاری نقل کرده است که :

در بیماری پیامبر ﷺ که منجر به رحلت آن حضرت گردید، علی بن ابی طالب علیه السلام از نزد آن جناب خارج شد، عباس بن عبدالمطلب دست علی علیه السلام را

۱. سورة بقره / ۲۲۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۱۳ (۵۳) باب امامة العبد والمولى، ذیل ح ۶۹۱.

گرفت و به او گفت: «أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجْهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ...»^۱؛ «به خدا سوگند! تو بعد از سه روز «عبدالعصا» خواهی بود، و من می دانم که رسول خدا ﷺ در این بیماری وفات خواهد نمود، من علائم مرگ را در اولاد عبدالمطلب می شناسم...»

طبق این روایت - که اهل تسنن، صد در صد قبولش دارند - عباس عموی پیامبر ﷺ به حضرت علی علیه السلام «عبدالعصا» اطلاق کرده است و آن بزرگوار نفرمود من عبد خدایم نه عبدالعصا، و از این تعبیر معلوم می شود که در این موارد، «عبد» به معنای تابع، غلام و خادم است، نه به معنای مخلوق. البته ندانستم که «عبدالعصا» کنایه از چیست، و شاید کنایه از این باشد که: ای علی علیه السلام تو بعد از رحلت پیامبر ﷺ گرفتار ضعف و ناتوانی می شوی (گرفتاری، تو را پیر و دست به عصا می کند) به طوری که نیاز به عصا پیدا می کنی، ولی در کتاب «رحمة الباری» ترجمه بخاری، ج ۲، ص ۲۹۸، آن را به معنای «تابع» ترجمه کرده است.

اشکال به نام گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا»

پرسش: برخی از آنها به ما اعتراض کرده، به اینکه شما عبد خدا هستید، نه عبد حسین یا عبد رضا و چرا می گوئید عبدالحسین یا عبدالرضا؟

پاسخ: به طور کلی: «عبدالله»، «عبدالرحمن»، «عبدالحسین»، «عبدالرضا» و مانند اینها، نام شخص هستند که مرکب از دو کلمه می باشند و دلالت بر شخص می کنند و هنگامی که گفته می شود «عبدالله» یا «عبدالحسین»، متبادر به ذهن،

۱. همان، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، ص ۷۵۶، ح ۴۴۴۷.

فردی است که به این نام، نامگذاری شده است و در عصر جاهلیت و همهٔ زمانها، این قبیل نامگذاری‌ها مرسوم بوده است، همان طور که نام ابوبکر «عبدالکعبه» بوده،^۱ نام برخی «عبدالعزا» و «عبد شمس» بوده است و بدیهی است که در این موارد، «عبد» به معنای «عبادت»، «عبودیت» و «مخلوق» نیست، و «عبد» به معنای «مخلوق» منوط به قصد متکلم است، و همان گونه که در پاسخ پرسش قبل بیان شد، در برخی موارد، مقصود از «عبد» غلام، خادم و تابع است و در هر حال پاسخ روشن و غیر قابل انکار، روایات ذیل است که از قول پیامبر ﷺ نقل کرده و مشتملند بر نام «عبد مناف»، «عبدالمطلب»، «عبد بن زمعه»، «عبد بن شمس» و... بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»^۲؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای عباس، فرزند عبدالمطلب! من در نزد خدا شما را بی نیاز نخواهم کرد».

و در جای دیگر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ»^۳؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای فرزندان عبدالمطلب! جان خود را از خدا خریداری کنید».

همچنین از براء نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»^۴؛ «من فرزند عبدالمطلب هستم».

و ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده است که : در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند و حدود هشتاد نفر با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند، رسول خدا ﷺ در آن

۱. التاریخ القویم، ج ۱، ترجمه ابوبکر: ص ۴۴۷.

۲. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۲۷۵۳.

۳. همان، کتاب المناقب، باب ۱۳، ص ۵۹۴، ح ۳۵۲۷.

۴. همان، ص ۵۹۳، باب ۱۳، ذیل ح ۳۵۲۴.

حال صدا زد: «إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»^۱؛ «ای بندگان خدا نزد من بیایید، من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلب...»

همچنین: صحیح بخاری [در ضمن جریانی] نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ بَنٍ زَمْعَةٌ»؛ ای عبد بن زمعه این بچه مال تو است.^۲

نیز مسلم پنج حدیث با نه سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ...»^۳.

و این نامها در صدر اسلام و در میان مسلمانان فراوان بوده است و اشکال و هابیون بی وجه و مغالطه است.

همچنین در کتاب «تفسیر، العشر الأخير، من القرآن الکریم»^۴ مسأله نام گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و امثال اینها را مطرح کرده و نوشته است: اینها با مسیحیان فرق ندارند، زیرا مسیحیان «عبدالمسیح» نام می گذارند و عیسی (علیه السلام) را پرستش می کنند، افرادی هم که «عبدالحسین» نام گذاری می کنند، نوعی پرستش «حسین» را می کنند.

ولی از آنچه بیان شد، خصوصاً با توجه به آیات شریفه و روایاتی که خودشان نقل کرده و صحیح می دانند، پاسخ او و امثال او روشن گردید. والحمد لله.

لازم به ذکر است: انتخاب نامهایی مانند عبدالعلی، عبدالحسین و عبدالرضا به منظور تبرک و به خاطر اظهار علاقه و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) است. و به طور

۱. المصباح المنیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام للنشر والتوزیع، الریاض، ص ۵۶۰.

۲. بخار، کتاب الفرائض، باب میراث العبد النصرانی، باب من ادّعی اُخاً و ابن اخ، ح ۶۷۶۵.

۳. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب فی قوله تعالی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، ح ۳۴۸ (۲۰۴).

۴. نوشته محمد بن سلیمان الأشقر، ص ۸۰.

کلی چه بسا مناسبتها ایجاب می کند نام مخصوصی انتخاب شود، مثلاً نام یکی از دربهای مسجد الحرام «باب علی» است، نام یکی از دربهای مسجد النبی «باب جبرئیل» است، یا نام فلان خیابان به نام فلان کس گذاشته شده، و این نیست مگر به لحاظ مناسبتی که در نظر نام گذار بوده است.

البته اصرار بر انتخاب چنین نامهایی نیست و در روایات سفارش شده که اسامی مبارک پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام را برای فرزندانمان انتخاب کنیم.

روضه مبارکه مسجد النبی

قسمتی از مسجد النبی، به نام روضه شریفه معروف است و وجه این نامگذاری برای آن قسمت به لحاظ فرمایش پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود:

مَا بَيْنَ قَبْرِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.^۱

ما بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است.

و ظاهراً این روضه از نظر مساحت ۲۲ متر طول و ۱۵ متر عرض دارد که مجموعاً ۳۳۰ متر مربع می شود.

به تعریف دیگر روضه مبارکه طولاً از قبر مطهر تا منبر آن حضرت و عرضاً از منبر تا ستون چهارم است.

ستونهای روضه با سنگهای سفید پوشیده شده و زمین روضه مبارکه، در حال حاضر با فرشهای کرم رنگ مفروش شده است. بنابراین روضه مبارکه با این دو خصوصیت (ستونهای سنگی سفید و فرشهای کرم رنگ) از غیر روضه، ممتاز و معین گردیده است.

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۲۷۰، باب ۷، ذیل حدیث ۱ و ۲.

منبر مسجد النبی

مسجد النبی در بدو امر منبر نداشته و پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ بر زمین می نشست و موعظه می فرمود، بعدها که تعداد مسلمانان افزایش یافت برای این که صدای حضرتش را بشنوند و هنگام موعظه وی را مشاهده و زیارت کنند به یکی از ستونهای مسجد که بعدها به «ستون حنّانه» معروف شد و از تنه درخت خرما بود تکیه می دادند و چون ایستادن طولانی، موجب مشقت آن سرور می گردید در سال پنجم هجرت، منبر سه پله ای ساختند و نبی اکرم ﷺ بالای آن منبر موعظه می فرمود و بعدها منبر شش و هفت پله ای ساخته شد.

منبری که قائد عظیم الشأن اسلام ﷺ بالای آن موعظه می فرمود امروزه وجود ندارد و منبر فعلی مسجد النبی بسیار عالی است که از لحاظ ساخت و عظمت، قابل توجه و شایان تحسین است و در جایگاه منبر قدیمی پیامبر اکرم ﷺ و اندکی بعد از محراب قرار داده شده است و ظاهراً محل ستون حنانه مقابل منبر فعلی و زیر ساختمانی است که روی آن اذان و تکبیر نماز جماعت گفته می شود.

ستون حنّانه

بخاری در صحیحش سه روایت نقل کرده است که: پیامبر ﷺ در مسجد، بر ستونی که از تنه درخت خرما بود، تکیه می زد و موعظه می فرمود، تا اینکه منبر سه پله ای ساختند و همینکه حضرت رسول ﷺ بالای منبر رفت، آن ستون مانند کودک و بچه شتر گریه و ناله سرداد، پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد و دست به ستون کشید و آن را در آغوش گرفت تا آرام شد.^۱

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۱، باب علامات النبوة فی الاسلام، ح ۳۵۸۳ تا ۳۵۸۵.

آیت الله سید محمد مهدی موسوی خوانساری، در کتاب «تحفة الساجد»، ص ۲۳ از «سنن دارمی» نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ ایستاده موعظه می فرمود و خسته می شد، تنه درختی آوردند و به صورت ستونی، نصب کردند، حضرت هنگام خطابه، به آن ستون تکیه می زد، شخصی گفت چنانچه رسول خدا ﷺ اجازه بدهد، چیزی می سازم که روی آن بنشیند و خسته نشود، حضرت اجازه داد، او منبر سه پله ای ساخت و آورد، رسول خدا ﷺ به جای تکیه زدن به آن ستون چوبی، روی آن منبر نشستند، در این هنگام آن ستون چوبی، از مفارقت رسول خدا ﷺ غمگین شد و مانند شتر ناله های پی در پی، سر داد، رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمدند و آن ستون را در آغوش گرفته، دست به آن کشیدند و فرمودند: اگر بخواهی تو را در همین مکان که هستی غرس کنم (بکارم) و مانند سابق باشی (سبز و تازه بشوی) و اگر هم بخواهی تو را در بهشت غرس کنم تا در آنجا از نهرها و چشمه های بهشتی سیراب شوی و از میوه ات اولیاء خدا بخورند؟ آن ستون چوبی دو مرتبه گفت: من بهشت را اختیار کردم.

و از «حیات الحیوان»، دمیری، ج ۲، ص ۱۱۶، طبع مصر از جمع کثیری از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ مانند ابو سعید خدری، جابر، انس، عبدالله بن عمر این داستان را نقل کرده و از بعضی از آنها نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

قسم به آن کس که جانم در دست او است، اگر این ستون را در آغوش نمی گرفتم و آرامش نمی کردم، تا روز قیامت همچنان، از فراق و حزن و غصه، ناله می زد.

یکی از راویان این حدیث به نام حسن، وقتی این حدیث را نقل می کرد گریه می کرد و می گفت: ای بندگان خدا، چوب خشکی از شوق رسول خدا ﷺ و از فراقش آن گونه ناله سر داد، پس شما سزاوارترید که از شوق لقای آن حضرت و در فراقش ناله بزنید.

سپس این اشعار را از صالح شافعی که در این قضیه سروده است، نقل کرده:

و حَنَّ إِلَيْهِ الْجَذْعُ، شَوْقًا وَ رِقَّةً وَ رَجَّعَ صَوْتًا كَالْعِشَارِ مُرَدِّدًا
فَبَادَرَهُ ضَمًّا فَقَرَّ لَوْقَتِهِ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْ دَهْرِهِ مَا تَعَوَّدًا

ستون چوبی ناله سر داد و از روی شوق و علاقه به پیامبر ﷺ، مانند شتری در پی صیحه زد. پیامبر ﷺ آن ستون را در آغوش گرفت و او آرام گرفت و ساکت شد، آری هر کس به چیزی انس گرفت، جدا شدنش از آن سخت است.

سپس گفته است: حنین و ناله چوب خشک و سلام کردن سنگ بر پیامبر اکرم ﷺ از معجزات مخصوص آن حضرت می باشد و برای احدی از انبیاء ﷺ جز او، چنین معجزه ای رخ نداده است.

مولوی این موضوع را به نظم در آورده است:

اُسْتَن حَنَّانَه از هجر رسول	ناله می زد همچو ارباب عقول
در میان مجلس وعظ آنچنان	کز وی آگه گشت هر پیر و جوان
در تحیر مانده اصحاب رسول	کز چه می نالد ستون باعرض و طول
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون	گفت جانم از فراق گشت خون
مَسْنَدَت من بودم از من تاختی	بر سر منبر تو مسند ساختی
گفت خواهی که تو را نخلی کنند	شرقی و غربی ز تو میوه چنند
یا در آن عالم حقت سروی کند	تا تر و تازه بمانی تا ابد
گفت آن خواهم که شد دائم بقاش	بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین	تا چو مردم حشر گردد یوم دین

۱. العِشَار: حیوانی (شتری) که پی در پی، صیحه می کشد، (اقرّب الموارد) و در قرآن کریم است: ﴿وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾؛ «و هنگامی که اموال (شتران) نفیس رها و بی صاحب شوند.» (سوره التکویر / ۴).

حدیث بالای درب ورودی روضه مبارکه

در روضه مبارکه، بین محراب و منبر درب ماندی وجود دارد که از باب البقیع و باب السلام وارد روضه می‌شوند.
بالای آن با خط زیبا و درشت نوشته است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ، كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا.

ایمان به مدینه برگشته و جمع می‌گردد، مانند مار که به آشیانه‌اش برگشته و جمع می‌گردد.

قفل درب حجره حضرت زهرا علیها السلام

بر درب حجره حضرت زهرا علیها السلام قفل کوچکی زده شده و روی آن این شعر به خط ریز حک شده است.

هَذَا حَبِيبُ الَّذِي يُرْجَى شَفَاعَتُهُ لِكُلِّ هَوْلِ مِنَ الْأَهْوَالِ مِفْتَاحُ
«این دوستی است که امید به شفاعت او است - برای هر ترسی از ترسها کلید است».

نوشته‌های اطراف حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بر حجره مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته‌هایی وجود داشته که ظاهراً مضامین آنها با عقاید و هابیها سازگار نبوده است، لذا آنها را با رنگ آمیزی محو کرده‌اند، به طوری که خواندن آنها ممکن نیست.

در «مرآت الحرمین»^۱ چنین آمده است:

و مَكْتُوبٌ عَلَى الْحُجْرَةِ فِي جِهَاتِهَا الْمُخْتَلَفَةِ شِعْرٌ رَكِيكٌ أَبِي قَلَمِي أَنْ

۱. تألیف: ابراهیم رفعت پاشا، الجزء الأول، ص ۴۷۵.

يَخُطُّ مِنْهُ إِلَّا هَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ.

بر حجره در جهات مختلف آن، شعرهای رکیک نوشته شده که قلم من از نوشتن آن شعرها ابا داشت، مگر این دو بیت را:

إِنِّي تَوَسَّلْتُ بِالْمُخْتَارِ أَشْرَفَ مَنْ رَقَى السَّمَاوَاتِ اسْرَى لِلْوَاحِدِ الْأَحَدِ
رَبِّ الْجَمَالِ تَعَالَى اللَّهُ خَالِقُهُ فَمِثْلُهُ فِي جَمِيعِ الْخَلْقِ لَمْ أَجِدْ

همانا من متوسل شدم به برگزیده‌ای که شریفترین فرد است که به آسمان بالا رفت برای خدا یگانه.

صاحب جمالی که خالق او متعالی است، پس مانند او را در همه مخلوقات نیافتم.

در غیر این کتاب - از کتابهایی که در اختیارم بود - در رابطه با آنچه بر حجره مبارکه مکتوب بوده، و چه بوده است، مطلبی ندیدم، بلی در مدینه منوره ورقه‌ای بدستم رسید که در آن، اشعاری مشتمل بر مضامین عالی آمده است و دو بیتی که مرآت الحرمین آورده، در بین این اشعار است.

این امر نشان می‌دهد که آنچه بر حجره مبارکه نوشته بوده، همین اشعار می‌باشد و اینکه صاحب مرآت الحرمین، بطور بی ادبانه‌ای آنها را رکیک تلقی کرده است، بیانگر بی معرفتی او است. و در هر حال آن ورقه و اشعار به قرار ذیل است:

يَا سَيِّدِي يَا رَسُولَ اللَّهِ خُذْ بِيَدِي مَالِي سِوَاكَ وَلَا أُلَوِي إِلَى أَحَدٍ
فَإَنْتَ نَوْرُ الْهُدَى فِي كُلِّ كَائِنَةٍ وَأَنْتَ سِرُّ الدُّدَى يَا خَيْرَ مُعْتَمِدٍ

ای آقای من! ای رسول خدا، [روز قیامت] دست مرا بگیر [و از من شفاعت کن]. نیست برای من غیر از تو، من به کسی جز تو رو نمی‌آورم.

پس تو در همه جا نور هدایتی و تو سرّ انجمنی، ای بهترین تکیه‌گاه.

وَأَنْتَ حَقًّا غِيَاثُ الْخَلْقِ أَجْمَعِهِمْ وَأَنْتَ هَادِي الْوَرَى لِلَّهِ ذِي الْمَدَدِ
يَا مَنْ يَقُومُ مَقَامَ الْحَمْدِ مُنْقَرِدًا لِلْوَاحِدِ الْفَرْدِ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَلِدْ

و حقا که تو فریادرس همه مردمی و تو راهنمای دیگرانی، برای خداوند

یاری کننده.

ای کسی که به تنهایی قائم مقام ستایش هستی، برای خدای یکتا که زاییده نشد و نژاد.

يَا مَنْ تَفَجَّرَتِ الْأَنْهَارُ نَابِعَةً مِنْ أَصْبَعِيهِ فَرَوَى الْجَيْشُ بِالْمَدَدِ
إِنِّي إِذَا سَأَمْتَنِي ضَيْمٌ يُرْوِعُنِي أَقُولُ: يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا سَنَدِي

ای کسی که از انگشتان چشمه‌های آب جوشید و سپاه سیراب شدند. من هرگاه با ترس و نگرانی مواجه می‌شوم، می‌گویم: ای آقای همه آقایان! ای پشتوانه من.

كُنْ لِي شَفِيعاً إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ زَلَلِي وَ أَمُنْ عَلَيَّ بِمَا لَأُكَانَ فِي خَلْدِي
وَأَنْظُرْ بِعَيْنِ الرِّضَا لِي دَائِماً أَبَداً وَأَسْتُرْ بِفَضْلِكَ تَقْصِيرِي مَدَى الْأَمَدِ
شفیع من باش در نزد خدای رحمان، از لغزشهای من، و بر من منت گذار به آنچه در خاطر من خطور نکرده است.

و همیشه به دیده رضا و خوشنودی به من نگاه کن و به فضل و بزرگواریت، تقصیر مرا، در همه اوقات پنهان دار.

وَ أَعْظِفْ عَلَيَّ بِعَفْوٍ مِنْكَ يَشْمُلُنِي فَإِنِّي عَنْكَ يَا مَوْلَايَ لَمْ أَحَدُ
إِنِّي تَوَسَّلْتُ بِالْمُخْتَارِ أَشْرَفَ مَنْ رَقِيَ السَّمَاوَاتِ أَسْرَى لِلْوَاحِدِ الْوَاحِدِ

به دیده گذشت فراگیر به من نگاه کن، زیرا من هرگز از تو، ای مولایم، جدا نمی‌شوم. همانا من متوسل شدم به برگزیده‌ای که شریفترین فرد است که به آسمان بالا رفت برای خدای یگانه.

رَبِّ الْجَمَالِ تَعَالَى اللَّهُ خَالِقُهُ فَمِثْلُهُ فِي جَمِيعِ الْخَلْقِ لَمْ أَجِدْ
خَيْرَ الْخَلَائِقِ أَعْلَى الْمُرْسَلِينَ ذَرَى دُخْرُ الْأَنْامِ وَ هَادِيهِمْ إِلَى الرَّشَدِ

صاحب جمالی که خالق او متعالی است، پس مانند او را در همه مخلوقات نیافتم. بهترین مخلوقات و برترین پیامبرانی، ذخیره‌های مردم و هدایت کننده آنها به رشد و صلاحی.

بِهِ اَلْتَجَأْتُ لَعَلَّ اللّٰهَ يَغْفِرْ لِيْ هَذَا الَّذِي هُوَ فِي ظَنِّيْ وَ مُعْتَقِدِي
فَمَدَحُهُ لَمْ يَزَلْ دَائِبِيْ مَدَى عُمْرِيْ وَحُبُّهُ عِنْدَ رَبِّ الْعَرْشِ مُسْتَنْدِي

به او پناه آوردم به امید آنکه خدا مرا ببامرزد، این مطلب آنچنان است که در
باور و عقیده من جا گرفته است.

پس ستایش او دائماً خوی من است، تا وقتی که زنده‌ام و دوستی او، نزد
پرورگار عرش، تکیه‌گاه من است.

عَلَيْهِ اُزْكِي صَلَاةً لَمْ تَزَلْ اَبَدًا مَعَ السَّلَامِ بِلا حَصْرِ وَ لَا عَدَدِ
وَ الْاَلْ وَ الصَّحْبُ اَهْلُ الْمَجْدِ قَاطِبَةً بَحْرُ السَّمَا حِ وَ اَهْلُ الْجُودِ وَ الْمَدَدِ

پی در پی صلوات و سلام را بر او زیاد می‌کنم، بدون حصر و شمار.
و بر آل و اصحاب او که تماماً اهل مجد و نیکی‌اند، دریای بخشش و اهل جود و
مدد رسانند.

این اشعار، با اخلاص تمام، هدیه شد به آقا و سیدمان رسول خدا ﷺ تا بر
حجره شریفه آن حضرت نوشته شود.

محراب‌های مسجد النبی ﷺ

در مسجد النبی پنج محراب وجود دارد:

۱- محراب پیامبر اکرم ﷺ

این محراب در روضه مبارکه واقع است.

البته در زمان پیامبر اکرم ﷺ و مدتی بعد از آن حضرت جایی به نام محراب
وجود نداشته است تا اینکه عمر بن عبدالعزیز در زمان حکومتش - سال ۹۱
ه. ق - مسجد النبی را تعمیر کرد و این محراب را در جایی که رسول خدا ﷺ
نماز می‌خواند احداث کرد.

۲- محراب تهجد

این محراب، پشت حجره حضرت زهرا علیها السلام واقع است.
«سمهودی» از عیسی بن عبدالله از پدرش، نقل کرده است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْرِجُ حَصِيرًا كُلَّ لَيْلَةٍ إِذَا انْكَفَتِ النَّاسُ^۱ فَيَطْرَحُ وَرَاءَ بَيْتِ عَلِيٍّ ثُمَّ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ ...^۲

پیامبر اکرم ﷺ شبها حصیر می آورد و آنگاه که مردم به خانه هایشان می رفتند، حصیر را پشت خانه علی علیه السلام پهن می کردند و آنجا نماز شب می خواند.

در «تاریخ المسجد النبوی الشریف»^۳ آمده است:

محراب تهجد را در سال ۸۸۸ ه. ق بازسازی کردند و بر آن آیه تهجد را نوشتند ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ (سوره اسراء/ ۷۹) و اطراف آن سکویی کوتاه تر از سکوی اغوات^۴ درست کردند و آن محراب همچنان موجود است ولی اخیراً آن را با قفسه قرآن پوشانده اند.

۳- محراب حضرت زهرا علیها السلام

«سمهودی» در «وفاء الوفا» جزء ۲، ص ۴۶۹، نقل کرده است که:

در حجره حضرت زهرا علیها السلام یک محراب وجود دارد.

۱. [انكفت الناس: انصرفوا إلى منازلهم].

۲. وفاء الوفا، جزء ۲، ص ۴۵۰.

۳. تألیف: محمد الیاس عبدالغنی، ص ۱۰۸.

۴. اغوات، خدمه مسجد هستند که روی آن سکو می نشستند (معالم المسجد النبوی الشریف، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۱۳۹).

توضیح: از باب جبرئیل و باب النساء که وارد مسجد می شویم، مکانی است که حدود ۳۰ سانت ارتفاع دارد. خدمه مسجد در این مکان می نشستند.

همچنین در کتاب «تاریخ المسجد النبوی الشریف»، تألیف محمد الیاس عبدالغنی، ص ۱۰۹، آمده است:

محراب فاطمه علیها السلام داخل حجره آن حضرت، مقابل محراب تهجد است.

نیز در «معالم المسجد النبوی الشریف» تألیف: محمد حامد، ص ۱۶۹، ضمن بیان جزئیات داخل حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است:

محراب تهجد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در قسمت شمالی حجره، موجود است که آن حضرت برای نماز شب آنجا می ایستاده است و این محراب محاذی محراب تهجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در خارج حجره واقع است.

۴- محراب عثمانی

در زمان حکومت عثمان بن عفان، مسجد النبوی توسعه داده شد.^۱ عثمان از ترس اینکه مبدا مانند عمر غافل گیر و کشته شود در اثنای توسعه مسجد، در دیوار جنوبی آن - قسمت توسعه داده شده زمان خودش - یک اطاق بارودار (مقصوره) ساخت و برای امامت جماعت در آن اطاق می ایستاد، زمان عمر بن عبدالعزیز، مسجد را تعمیر کردند و در همان جا که عثمان برای نماز می ایستاد یک محراب ساختند و چون این محراب در جای ایستادن عثمان ساخته شد، به محراب عثمانی مشهور گردید.^۲ و در حال حاضر امام جماعت در آن محراب می ایستد.

احادیث اطراف محراب عثمانی

اطراف محراب عثمانی چند حدیث از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته شده است

۱. توسعه مسجد در زمان حکومت عثمان، غرباً از باب السلام بوده است و شرقاً تا باب البقیع. (معالم المسجد النبوی الشریف، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۱۳۵).

۲. همان، ص ۱۳۶، و تاریخ المسجد النبوی الشریف، تألیف: عبدالغنی، ص ۱۰۶.

که معمولاً امام جماعت، قبل از شروع به نماز این احادیث را می خواند.

بر سمت راست محراب نوشته شده است:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ: «إِنْ سَرَّكُمْ أَنْ تُقْبَلَ صَلَاتُكُمْ فَلْيُؤَمِّكُمْ عُلَمَاءُكُمْ».

پیامبر ﷺ فرمود: اگر قبول شدن نمازهایتان شما را خوشنود می کند، پس باید علمای شما برای شما امامت کنند.

زیر آن نوشته است:

- فَلْيُؤَمِّكُمْ خِيارُكُمْ - فَإِنَّهُمْ وَقَدْ كُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ

باید خوبان شما برای شما امامت کنند، زیرا خوبان شما نماینده شما نزد پروردگار شمایند.

زیر آن نوشته است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى أَشْرَفِ الْخَلْقِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ»

بار پروردگارا درود و سلام بفرست بر اشرف خلق، محمد و آل او و همه اصحاب او.

بر سمت چپ آن محراب نوشته است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَإِنَّمَا تَصْفُونَ بِصُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ، وَخَازُوا بَيْنَ الْمَنَاقِبِ، وَسُدُّوا الْخُلُلَ، وَلِينُوا فِي أَيْدِي إِخْوَانِكُمْ، وَلَا تَذَرُوا فُرْجَاتِ الشَّيْطَانِ؛ فَمَنْ وَصَلَ صَفًا وَصَلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَمَنْ قَطَعَ صَفًا قَطَعَهُ اللَّهُ»

صفهایتان را بر پا و مرتب کنید، زیرا با صفهای ملائکه هم صف می شوید. شانه هایتان را برابر هم قرار دهید و جاهای خالی را پر کنید، صفها را فشرده کنید و راهها را بر شیطان ببندید [بین صفها جایی خالی نگذارید] هر کس صفها را

متصل و مرتب کند خداوند تبارک و تعالی به او صله و رحمت کند و هر کس صفها را قطع کند [با فاصله و تنها بایستد] خداوند رحمتش را از او قطع کند.

۵- محراب سلیمانی

این محراب سمت غربی منبر و محراب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع است و به دستور سلیمان قانونی (سلطان عثمانی) ساخته شد و زمانی امام جماعت حنفی ها در آن اقامه جماعت می کرده است، لذا آن را «محراب الأحناف» نیز نامیده اند.^۱ پشت این محراب سنگی نصب شده که جزئیات آن را بر آن سنگ حک کرده اند.

بالای در فلزی سمت چپ این محراب این روایت با خط بسیار زیبا نوشته شده است:

«شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا»

«شفاعت من روز قیامت حق است، پس هر کس به شفاعت من ایمان نیاورد، از اهل شفاعت من نخواهد بود».

و بالای در ورودی سمت راست آن نوشته است :

«شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» ؛

«شفاعت من برای اهل کبائر امتم است».

خَوْخَه^۲ ابوبکر

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد النبوی را بنا کرد برای هر یک از اصحاب خانه ای در اطراف مسجد ساخته شد و در خانه ها به مسجد باز می شد.

۱. معالم المسجد النبوی الشریف، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۱۳۷.

۲. خَوْخَه، درب کوچک، روزنه.

پس از مدتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خدا به اصحاب امر کرد، در خانه‌هایشان را که به مسجد باز می‌شد مسدود کنند جز در خانه علی علیه السلام.
 برخی اصحاب برای ورود به مسجد در کوچکی به مسجد باز کردند.
 مجدداً رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد درهای کوچک نیز بسته شود جز در کوچک خانه ابوبکر.^۱

در «صحیح بخاری»^۲ در رابطه با خَوَّخَةُ ابوبکر روایتی آمده است که:
 سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درها و خَوَّخَه‌ها بسته شود مگر خَوَّخَةُ ابوبکر.
 خانه ابوبکر در غرب مسجد، مقابل خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.
 در زمان حکومت عمر مسجد النبی را توسعه دادند و خانه ابوبکر ضمیمه مسجد شد و خَوَّخَةُ ابوبکر را به محاذی خَوَّخَةُ قبلی منتقل کردند و هر چه مسجد توسعه یافت خوخه را به سمت غرب مسجد منتقل کردند و سرانجام آن را یکی از درهای مسجد قرار دادند.
 هم اکنون در غرب مسجد النبی، در کنار باب السلام (باب شماره ۱) یک در بنام (باب الصدیق) (باب شماره ۲) مقابل حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد.
 داخل مسجد بالای این درب (باب الصدیق) تابلویی نصب شده و روی آن با خط زیبا و بسیار درشت نوشته است «هذه خَوَّخَةُ سیدنا ابی بکر الصدیق رضی الله عنه» (این درب کوچک آقای ما ابوبکر صدیق رضی الله عنه است) هنگام خروج از این درب، این نوشته جلب توجه می‌کند.

۱. معالم المسجد النبوی الشریف، خالد محمد حامد، ص ۱۱۱ و سمهودی در وفاء الوفا، جزء ۲، ص ۴۷۱.

۲. کتاب الصلاة، باب الخوخة و الممر فی المسجد (۸: ح ۴۶۶).

خَوْخَةُ ابوبکر حتی با تغییر محل آن می ماند اما...

جای بسی تأسف است که خَوْخَةُ ابوبکر با اینکه محل اصلی خود را از دست داده است باید در محلّ جعلی و دروغی، آن هم روی تابلو در داخل مسجد النبی، جلوی دید مسلمانان، ابقاء و حفظ شود و از اینکه جعلی و دروغ است و چنین نوشته‌ای در آنجا بدعت است، چشم پوشی و صرف نظر شود.

اما درب خانه علی (ع) که در جای اصلی خود باقی است و از اول به حکم پیامبر (ص) ابقاء شده است، نباید معلوم باشد، نباید نام و اثری از آن بجا بماند.

در «وفاء الوفا»، جزء ۲، ص ۴۷۴، ۱۵ روایت از کتابهای خودشان - مانند احمد، نسایی و حاکم و غیر اینها - آورده است که: پیامبر اکرم (ص) دستور داد تمام دربهایی که به مسجد باز می شد بسته شود جز درب خانه علی (ع).

با این وصف اثری از درب خانه علی (ع) وجود ندارد.^۱

نیز به یک مناسبت جزئی (که خودشان نقل کرده‌اند) روی یکی از ستونهای مقابل حجره پیامبر اکرم (ص) نوشته‌اند (اسطوانة عائشة) و به این وسیله نام و یاد عایشه را نیز زنده نگهداشته‌اند، اما...

اما با اینکه درب خانه علی (ع) در کنار حجره پیامبر اکرم (ص) و مقابل اسطوانة حرس (واقع در روضه مبارکه) بوده است. و طبق روایاتی که خودشان نقل کرده‌اند:^۲

۱. یادآور می‌شوم که در سال جاری (۱۳۸۲ ه. ش) بدعت تازه‌ای مرتکب شده و روی پنجره‌ای که می‌گویند محل دفن ابوبکر است (به طرف باب البقیع) با خط زیبا و درشت نوشته‌اند «هنا: السّلامُ علیک یا ابا بکر الصّدّیق» و روی پنجره‌ای که می‌گویند محل دفن عمر است (به سمت باب البقیع) نوشته‌اند «هنا: السّلامُ علیک یا عمر بن الخطّاب».

۲. معالم المسجد النبوی الشریف، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۹۴ و ص ۱۵۵ و وفاء الوفا، تألیف: سمهودی، جزء ۲، ص ۴۵۰ و ص ۴۶۷.

یادآور می‌شوم که، سمهودی این روایت را با سندهای مختلف و با عباراتی گوناگون - که همگی حاکی از صحت قطعی اصل قضیه هستند - آورده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل روز صبحگاهان می آمد پشت در خانه علی علیه السلام و آستانه در را می گرفت و خطاب به اهل خانه [که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام بوده اند] می فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (سوره احزاب/ ۳۳)

سلام بر شما ای اهل خانه، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

در عین حال و با همه این خصوصیات، هیچ نام و نشانی از آن درب وجود ندارد و هیچ علامتی برای آن نگذاشته اند.

محل درب خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از مجموع روایات مربوط به سد ابواب و اسطوانه حرس و حجره پیامبر صلی الله علیه و آله و حجره حضرت زهرا علیها السلام و از آنچه درباره محل دفن آن حضرت در حجره شریفه اش وارد شده مضافاً بر تصریح «خالد محمد حامد» در کتاب «معالم المسجد النبوی الشریف» معلوم می شود، درب خانه حضرت امیر علیه السلام که به مسجد باز می شده، در کنار حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و در روضه مبارکه، مقابل اسطوانه حرس بوده است، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل روز، صبحگاهان پشت آن درب، می ایستاد و می فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

بنابراین دربی که هنگام ورود به مسجد از باب جبرئیل مشاهده می شود و معروف به باب فاطمه علیها السلام است درب ورود و خروج خانه آن حضرت از بیرون مسجد بوده است. والله العالم.



محل دفن حضرت زهرا علیها السلام

قبر آن مظلومه کبری سلام الله علیها همچون قدر آن بزرگوار مخفی مانده است. احمد بن محمد بن ابی نصر گوید:

از حضرت رضا علیه السلام از قبر فاطمه علیها السلام سؤال کردم، فرمود: «در خانه اش به خاک سپرده شد و همینکه بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر آن حضرت در مسجد واقع شد.»^۱

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بین قبر من و منبر من باغی از باغهای بهشت است، زیرا قبر فاطمه علیها السلام بین قبر رسول خدا و منبر آن حضرت است.»^۲

شیخ صدوق فرموده است:

روایات در موضع قبر فاطمه علیها السلام اختلاف دارند، بعضی برآنند که در بقیع دفن شد، بعضی برآنند که بین قبر و منبر دفن شد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بین قبر من و منبر من باغی است از باغهای بهشت، چون قبر فاطمه علیها السلام بین قبر و منبر است. و بعضی برآنند که در خانه اش به خاک سپرده شد و زمانی که بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر آن حضرت در مسجد واقع شد و این قول نزد من صحیح است.^۳

نظیر این کلام از شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه نیز نقل شده است.^۴ اینجانب در سال ۱۳۵۰ ه. ش، داخل حجره حضرت زهرا علیها السلام را نگاه کردم،

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۲۸۸، باب ۱۸، ح ۳.

۲. همان، حدیث ۵.

۳. فقیه، ج ۲، ص ۵۷۲ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، کتاب الحج، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۲۸۸، باب ۱۸، ح ۴.

۴. وسائل الشیعه، همان.

داخل حجره یک قبر به ارتفاع حدود یک متر وجود داشت و بالای آن با خط درشت و زیبا نوشته بود:

هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

این قبر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و در سال ۱۳۸۳ ه. ش در موسم عمره یک روز که خلوت بود و مأمور نبود نگاه کردم دیدم همان قبر وجود دارد ولی روی قبر را با پارچه پوشانده‌اند.

محل دفن حضرت زهرا علیها السلام طبق نقل اهل تسنن

«سمهودی»^۱ در «وفاء الوفا»، جزء ۳، ص ۹۰۱، اختلاف آراء و گفته‌های اهل تسنن را درباره محل دفن حضرت زهرا علیها السلام در ضمن هفت صفحه بازگو و بررسی کرده است.

خلاصه گفته‌ها و آرای را که وی آورده، این است که در محل دفن آن حضرت چهار قول وجود دارد:

- ۱- قبر آن حضرت مخفی است و معلوم نیست آن حضرت کجا دفن شده است.
- ۲- حضرت علی علیه السلام شبانه آن حضرت را در خانه‌اش دفن کرد و به مردم و حتی به ابوبکر هم اطلاع نداد.

و اینکه در چه قسمت از حجره‌اش دفن شده؟ دو قول نقل کرده است: یک قول این است که محل دفن آن حضرت مقابل دری است که روبروی خانه اسماء بنت حسین - باب النساء - است.

قول دیگر، گفته «ابن جماعه» است که وی مدعی شده قبر آن حضرت در خانه‌اش پشت محراب چوبی واقع است

۱. نورالدین علی بن احمد سمهودی، متوفای ۹۱۱ ه. ق.

ابن جماعه گفته است:

من دیدم خدمه حجره شریفه از راه رفتن روی قسمتی از حجره شریفه، خودداری و پرهیز می کردند و گمان می کردند، آنجا قبر فاطمه زهرا علیها السلام است.

۳- قبر آن حضرت، در روضه شریفه، در مکانی است که محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع است.

۴- قبر آن حضرت در بقیع است.

«سمهودی» در پایان گفته است:

آنچه سبب شده که قبر فاطمه علیها السلام و غیر فاطمه علیها السلام از پیشینیان ناشناخته و مخفی بماند نبودن ساختمان روی قبور و عدم تعمیر آنها می باشد، گذشته از این جهت، حکام و والیان امر همیشه، قدیماً و حدیثاً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کرده و با آنها عداوت داشته اند، حتی اینکه مسعودی نقل کرده که متوکل عباسی دستور داد قبر حسین بن علی علیه السلام را ویران و اثر آن را محو و نابود کنند.^۱

در اینجا این پرسش مطرح است که طبق گفته «سمهودی» علت مخفی ماندن قبر حضرت زهرا علیها السلام دو چیز بوده است: یکی نبود بنا و اثر روی قبر آن حضرت و دیگر عداوت و دشمنی حکام و والیان با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که این عداوت و دشمنی از قدیم بوده و همچنان ادامه دارد.

بعد هم عداوت متوکل عباسی حاکم زمان را نسبت به قبر سیدالشهدا علیه السلام، شاهد آورده است. - که این مطلب او صد در صد صحیح و مطابق با واقع است - ولی آقای سمهودی نگفته و روشن نکرده است که کدام یک از حکام و والیان زمان حضرت زهرا علیها السلام با او دشمنی و عداوت داشتند؟

چه کسانی و با چه انگیزه‌ای فاطمه زهرا علیها السلام پاره تن رسول خدا را رنجاندند؟
 چه کسی سبب شد که فاطمه علیها السلام وصیت کند شبانه دفنش کنند؟
 چه امری موجب شد که حاکم وقت از حادثه جانکاه درگذشت زهرا
 مظلومه علیها السلام بی خبر بماند و حتی از درک ثواب نماز بر جنازه او محروم شود؟
 وَلِأَيِّ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا بِضَعَةِ الْمُصْطَفَى وَ تُعْفَى ثَرَاهَا
 چه اموری باعث شد که پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله پنهانی دفن شود و مرقد مطهرش
 ناشناخته و مخفی بماند.

آری آنقدر کار بر آن حضرت سخت و ناگوار و غیر قابل تحمل شد که نزد قبر
 پدر آمد و خاک قبر پدر بزرگوارش را برگرفت و بویید و این اشعار را - که یکی
 از علما و مورخان اهل تسنن نقل کرده است - قرائت کرد:

مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيًّا
 صُبِّتَ عَلَى مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبِّتَ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيًّا^۱

باکی نیست بر کسی که تربت احمد صلی الله علیه و آله را بویید که برای همیشه بوی خوش نبوید.
 آنقدر غم و اندوه بر جان من فرو ریخت که اگر بر روزها می ریخت آنها را چون
 شب تار می کرد.

مرآت الحرمین

ابراهیم رفعت پاشا در سفرنامه اش «مرآت الحرمین»، ج ۱، ص ۴۵۰، ضمن
 بیان جزئیات حجره شریفه حضرت زهرا علیها السلام نوشته است:
 داخل حجره، ضریحی وجود دارد که گمان می کنند این ضریح روی قبر فاطمه
 زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ولی ثابت نیست.

۱. التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۱۹۶.

در صفحه ۳۸۳ همین جلد، نوشته است:

وارد مسجد النبی شدیم و در سه مکان زیارت کردیم... مکان سوم را که برای زیارت رفتیم، گفته شد: این مکان محل دفن فاطمه زهرا علیها السلام است.

الرحلة الحجازية

محمد لیب بتنونی، در سفرنامه «الرحلة الحجازية»، ص ۳۲۷، آورده است که:

أَمَّا مَقْصُورَةُ السَّيِّدَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، فَطُولُهَا مِنَ الْجَنُوبِ ۱۴ مِثْرًا وَ نَصْفَ، وَ مِنَ الشَّمَالِ ۱۴ مِثْرًا فَقَطْ، وَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ نَحْوُ سَبْعَةِ أَمْتَارٍ وَ نَصْفَ. وَ هِيَ مُتَّصِلَةٌ بِالْمَقْصُورَةِ الْكُبْرَى مِنَ الدَّخْلِ بِبَابَيْنِ، أَحَدُهُمَا إِلَى الشَّرْقِ وَالْآخَرُ إِلَى الْغَرْبِ، قَدْ أُقِيمَ فِيهَا بَيْنَهُمَا ضَرْيْحٌ عَلَى الْمَكَانِ الَّذِي دُفِنَتْ فِيهِ السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ عَلَى قَوْلِ الْكَثِيرِينَ، وَ فِي دَاخِلِ الْمَقْصُورَةِ الْكُبْرَى الْحَجَرَةُ الشَّرِيفَةُ وَ هِيَ الْمَكَانُ الَّذِي تُوقَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ...

طول حجره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از جنوب چهارده متر و نیم است، از شمال چهارده متر است، از شرق و غرب حدود هفت متر و نیم است و این حجره از داخل با دو درب که یکی سمت شرق است و یکی سمت غرب، به حجره بزرگ متصل است و بین این دو درب، ضریحی نصب است، بر مکانی که به گفته اکثر مورخین حضرت فاطمه علیها السلام در آنجا دفن است.

التاريخ القويم

محمد طاهر الکردی المکی در کتاب «التاريخ القويم»، ج ۱، ص ۲۴۳، عین عبارت «بتنونی» را آورده است.

هدف از آوردن این عبارات

هدف از آوردن برخی عبارات اهل تسنن در رابطه با محل دفن حضرت زهرا علیها السلام اولاً این است که هر گاه ما «شیعیان» در مدینه منوره با چون و چراهای بعضی از آنها مواجه شدیم، پاسخ آماده و مناسب و مستدل داشته و ارائه دهیم. ثانیاً از آنها سؤال کنیم که چرا و به چه جهت نام و آثار عده‌ای در مسجد النبی ثبت شده و در دید عموم مسلمانان قرار گرفته است با اینکه برخی از آنها جعلی و دروغ و علاوه طبق گفته و هابیها بدعت است، اما نام و یاد و اثر پاره تن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناپدید و به فراموشی سپرده شده است؟ به طوری که گویا فاطمه‌ای وجود نداشته و رسول خدا دختری به نام زهرا نداشته است.

چرا و چگونه است که هر گاه مسلمانان سر قبر ابوبکر و عمر بایستند و زیارت بخوانند عبادت و اطاعت تلقی می‌شود، اما چنانچه کسی مقابل حجره مظلومه عالم حضرت زهرا علیها السلام ایستاد و به آن حضرت سلام کرد شرک و خروج از دین محسوب می‌شود؟

چرا و چگونه است که اگر کسی مقابل حجره فاطمه علیها السلام بایستد و به احتمال اینکه قبر آن حضرت در حجره شریفه است، چند جمله زیارت و دعا یا قرآن بخواند مورد تعرض قرار می‌گیرد و او را از آنجا دور می‌کنند؟ و چه بسا ایستادن در آنجا و دعا و زیارت خواندن را موجب شرک و خروج از دین بدانند؟ البته تا کسی نبیند و مبتلا نشود، باور نمی‌کند.

محدوده قدیم مسجد النبی

از روایت ابی نصر - که در ابتدا آمد - و روایات مشابه آن و از کتابها و آثار تاریخی، استفاده می‌شود که در زمان امام صادق علیه السلام ابتدای مسجد النبی از سمت شرق، باب البقیع تا ستونهایی که بالای آن نوشته است: «حد مسجد النبی» و باب النساء به طور مستقیم تا ستونهایی که نوشته است: «حد مسجد النبی» بوده است.



بنابراین در زمان امام صادق علیه السلام حجره پیامبر صلی الله علیه و آله و حجره و قبر حضرت زهرا علیها السلام داخل مسجد النبی بوده است و صحن‌ها خارج بوده و زمان حکومت عثمانی‌ها به صورت فعلی و جزء مسجد شده است.

نتیجه اینکه اطراف حجره پیامبر صلی الله علیه و آله و حجره حضرت زهرا علیها السلام و راهروها و صُفّه و دو طرف آن تماماً جزء مسجد النبی قدیم، یعنی مسجد النبی زمان صدور روایات صادقین علیهما السلام است.

بنابراین چنانچه مسافر بخواهد نمازش را فقط در مسجد النبی قدیم (یعنی مسجد النبی زمان امام صادق علیه السلام) تمام بخواند، در قسمتهای نامبرده می‌تواند تمام بخواند، و الله العالم.

تغییر قبله و مسجد ذو قبلتین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سیزده سال پس از بعثت در مکه معظمه، و نه ماه بعد از هجرت در مدینه منوره به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می‌خواند و پس از آن قبله تغییر یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان مأمور شدند به سوی «کعبه» نماز بخوانند. نظر بر اینکه «بیت المقدس» قبله یهود بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان مورد سرزنش یهود قرار گرفتند، آنها به مسلمانان می‌گفتند: شما از خود استقلال ندارید، قبله مستقلی ندارید و به سوی قبله ما نماز می‌خوانید و این امر را دلیل حقانیت خود تلقی می‌کردند.

این حرفها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگوار و ناراحت کننده بود و می‌خواست زبان یهود کوتاه گردد، به همین جهت شبها به اطراف آسمان می‌نگریست، و در انتظار وحی آسمانی و صدور فرمان الهی بود، سرانجام فرمان تغییر قبله صادر گردید و جبرئیل امین مأمور شد روی آن حضرت را به سوی کعبه بگرداند. این فرمان و تغییر و تحوّل در حال نماز ظهر انجام گرفت، در حالی که رسول

خدا ﷺ دو رکعت نماز ظهر را خوانده بود جبرئیل نازل شد و دست پیامبر ﷺ را گرفت و این آیه را برای آن حضرت خواند:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾^۱

ما صورت تو را که به سوی آسمان می گردانی (و در انتظار فرمان خدا برای تعیین قبله ای که از آن خوشنود شوی) می بینیم اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی باز می گردانیم، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر جا باشید روی خود را به جانب آن گردانید.

و دست آن حضرت را گرفت و از «بیت المقدس» به سمت «کعبه» متوجه ساخت، همچنین کسانی را که پشت سر پیامبر اکرم ﷺ نماز می خواندند متوجه کعبه نمود، به طوری که مردان به جای زنان و زنان به جای مردان قرار گرفتند، و این اولین نماز پیامبر ﷺ بود که به جانب کعبه خواند و آخرین نمازش بود که به سوی بیت المقدس برگزار کرد.

این خبر به یکی از مساجد مدینه رسید و این در حالی بود که دو رکعت نماز عصر را خوانده بودند، لذا در بین نماز از «بیت المقدس» متوجه «کعبه» شدند و دو رکعت آخر نماز عصر را به سمت مکه خواندند، به این جهت این مسجد «مسجد القبلتین» (مسجد ذو قبلتین) نامیده شد.^۲

۱. سورة بقره / ۱۴۴.

۲. محمد بن علي بن الحسين قال: صلى رسول الله الى بيت المقدس بعد النبوة ثلاثة عشر سنة بمكة، و تسعة عشر شهراً بالمدينة، ثم عيّرته اليهود فقالوا له: إنك تابع لقبلتنا فاعتم لذلك غمّاً شديداً، فلما كان في بعض الليل خرج (ﷺ) يقلّب وجهه في آفاق السماء فلما أصبح صلى الغداة، فلما صلى من الظهر ركعتين جاء جبرئيل ﷺ فقال له: ﴿قد نرى تقلّب وجهك في السماء فلنولينك قبلة تَرْضَاهَا فَوَلِّ﴾

البته جا به جا شدن در حال نماز، به صورت مذکور استثنائی و به امر خدا و طبق عمل پیامبر ﷺ و تقریر آن حضرت بوده است.

پرسش ۱: زمین مسجد الحرام و مسجد النبی که گاهی به خون، بول و غیر آن، نجس می شود، چرا مایع مختصری می ریزند و عین نجاست را زایل می کنند، یا اصلاً تطهیر نمی کنند و همین که عین نجاست برطرف شد با آن معامله طهارت می کنند؟

پاسخ: گروهی از آنها گفته اند: برطرف شدن عین نجاست از چیزهای صیقلی، از مطهرات است، و همین که عین نجاست از مانند سنگ، آهن، مس، شمشیر، آینه، و امثال اینها، برطرف شد، پاک می شوند.

نیز گفته اند: زمین نجس به محض خشک شدن پاک می شود.^۱

بر این اساس، مسجد الحرام و مسجد النبی که سنگ فرش است، چنانچه نجس شود، با ریختن مختصر مایع، عین نجاست را زایل می کنند و پس از آن، آنرا پاک می دانند، کما اینکه اگر قبل از ریختن مایع، عین نجاست زایل شد به محض زوال عین، حکم به طهارت می کنند.

ولی در فقه اهل بیت علیهم السلام مسأله این گونه نیست و مطهرات همانهایی است که

→ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ﴿۲۹﴾ ثم أخذ بيد النبي ﷺ فحوّل وجهه إلى الكعبة و حول من خلفه ووجههم حتّى قام الرجال مقام النساء، و النساء مقام الرجال فكان أوّل صلاته إلى بيت المقدّس و آخرها إلى الكعبة و بلغ الخبر مسجداً بالمدينة، و قد صلّى أهله من العصر ركعتين، فحوّلوا نحو القبلة و كان أوّل صلاتهم إلى بيت المقدّس و آخرها إلى الكعبة، فسوّى ذلك المسجد مسجد القبلتين. (وسائل الشيعة، كتاب الصلاة، ج ۳، ابواب القبلة، باب ۲، ح ۱۲). و ابوبصير از امام باقر علیه السلام نیز مضمون همین خبر را نقل کرده است. (همان، ح ۲)

۱. الفقه على المذاهب الخمسة، المطهرات، ص ۲۹ - قال الحنفية: اذا كان الجسم صقيلاً كالحديد و النحاس و الزجاج يظهر بمجرد المسح بدون حاجة الى الماء.

همچنین الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، كتاب الطهارة «مبحث فيما تزال به النجاسة و كيفية ازلتها».

در توضیح المسائل بیان شده است و ما تا علم به نجس بودن پیدا نکنیم، باید با آنها معامله طهارت کنیم حتی ظن به نجاست هم اعتبار ندارد و نباید اعتنا کنیم. «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ».

نوشته‌های کتیبه صحن اول مسجد النبی

چنانچه انسان وسط صحن اول مسجد النبی، رو به قبله قرار گیرد، می‌بیند که بالای دیوار، بر لوحی بزرگ، نوشته است:

صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيْمَا سِوَاهُ إِلَّا الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.

نماز در مسجد من افضل است از هزار نماز در غیر آن، جز مسجد الحرام.

زیر این لوح، لوحهایی به شکل دایره سبز رنگ، نصب شده و بر این لوحها از غرب به شرق چنین نوشته است:

ابوهریره، حسن السبط، عثمان ذوالنورین، ابوبکر الصدیق، الله عز و جل،

ماشاء الله، محمد رسول الله ﷺ، و کفی بالله شهيدا، عمر الفاروق، علی

المرتضی، حسین السبط، عباس أبو الفضل.^۱

سمت راست از جنوب به شمال نوشته شده است:

طلحة بن عبدالله، تمیم الداری، اسامة بن زید، سعد بن أبی وقاص، حمزة بن

عبدالمطلب.

سمت چپ از جنوب به شمال نوشته شده است:

زبیر بن العوام، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف، علی الرضا، زید بن حارثة.

پشت سر از غرب به شرق نوشته است:

علی زین العابدین، جعفر الصادق، مالک بن انس، محمد بن الحسین، محمد بن

أدریس، نعمان بن مالک.

۱. مقصود از عباس أبو الفضل، عباس عموی پیامبر اکرم ﷺ است.

نوشته‌های کتیبه صحن دوم مسجد النبی

در صحن دوم مسجد النبی ﷺ، رو به قبله از غرب به شرق چنین نوشته شده است:

عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن مسعود، محمد المهدی، علی النقی، انس بن مالک.

سمت راست از جنوب به شمال نوشته شده است:

ابوعبیده، محمد الباقر، موسی کاظم، محمد تقی، حسن العسکری.

سمت چپ از جنوب به شمال نوشته شده است:

معاذ بن جبل، بلال حبشی، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر، سلمان فارسی.

پشت سر از غرب به شرق نوشته شده است:

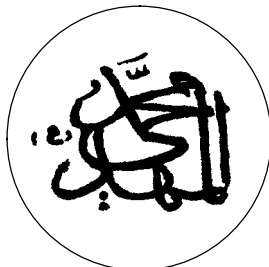
صهیب رومی، حذیفه بن الیمان، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، ابی بن کعب، خالد بن ولید.

یادآور می‌شوم که نامهای مبارک دوازده امام علیهم‌السلام در کتیبه اول و دوم نوشته شده است. و نام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در صحن دوم رو به قبله به کیفیت مخصوصی نوشته شده است. [شکل - ۱]

این نوشته‌ها از زمان حکومت عثمانی است. چون در گذشته، مسلمانان اهل سنت دوازده امام را مانند خلفا و ائمه مذاهب چهارگانه، محترم و دوست می‌داشته‌اند و به همین لحاظ نام آنان را در مسجد النبی آورده‌اند.^۱

۱. سفرنامه حسام السلطنه، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۸۱؛ فصلنامه «میقات حج» ش ۱۹، ص ۱۷۹؛ سفرنامه فراهانی، ص ۲۲۶؛ سفرنامه نایب الصدر، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ سفرنامه نجم الملک، ص ۱۷۹، سفرنامه میرزا داود وزیر وظائف، ص ۱۶۵. نقل از آثار اسلامی مکه و مدینه: رسول جعفریان، ص ۱۸۸.

[شکل - ۱]



در سال ۱۳۸۹ این نوشته را دستکاری و قسمتی از آن را حک کردند که «حی» خوانده نشود.

پرسش ۲: به نظر اهل سنت اعمال صالحه برای اموات چیست؟

پاسخ: اخیراً در مدینه منوره، کتابی به دستم رسید به نام «بقیع الغرقد»^۱ در جزء دوم این کتاب، راجع به اعمال صالحه که ثواب آنها به اموات می‌رسد، بحث کرده است.

یکی از اعمال را خواندن قرآن ذکر کرده و از «المستدرک للحاکم» نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِقْرَؤُوا یَسَ عَلَی مَوْتَاکُمْ.

سوره یس را بر امواتتان بخوانید.

سپس نقل کرده که خواندن قرآن در زمان امام احمد معروف بوده است. پس از آن (در ص ۱۲۵) این داستان را آورده است که:

علی بن موسی حداد گفت: با احمد بن حنبل و محمد بن قدامه جوهری همراه جنازه‌ای بودیم، بعد از دفن جنازه، مردی کنار قبر نشست و مشغول خواندن قرآن شد، احمد به او گفت: ای مرد، قرآن خواندن نزد قبر بدعت است، وقتی از قبرستان خارج شدیم محمد بن قدامه به احمد بن حنبل گفت: مبشر حلبی را

۱. تألیف: حاتم عمر طه دکتر - محمد انور البکری - مکتبه الحلبي.

چگونه می‌دانی؟ گفت: ثقه (مورد اعتماد) است گفت: به من خبر داد که پدر عبدالرحمن وصیت کرد پس از دفنش سر قبرش اول و آخر سوره بقره خوانده شود و گفت: شنیدم پسر عمر، اینگونه وصیت کرده است: احمد بن حنبل گفت: برگرد به آن مرد بگو: سر قبر، قرآن بخوان [یعنی همین که پسر عمر گفته است سر قبرش قرآن بخوانند از بدعت بودن خارج می‌شود]...

پس از نقل این داستان، چنین گفته است:

درباره خواندن قرآن بالای قبر میت از سنن ابو داود با سند، از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

إِقْرُؤُوا يُسَ عَلٰی مَوْتَاكُمْ. (سنن ابی داود: ۱۹۱/۳).

بر اموات خود سوره یس بخوانید.

«مستدرک حاکم» (۷۵۳/۱) روایت را به عبارت «سُورَةُ يُسَ إِقْرَؤُوهَا عَلٰی مَوْتَاكُمْ» آورده است.

«سنن ابی ماجه» (۴۶۶/۱) «إِقْرَؤُوهَا عِنْدَ مَوْتَاكُمْ» نقل کرده است.

ابن قدامه مقدسی در آخر کتاب الجنائز «معنی» چنین آورده است:

فصل: «لَا بُأْسَ بِالْقِرَاءَةِ عِنْدَ الْقَبْرِ»

نزد قبر قرآن خواندن مانعی ندارد.

پس از آن از امام احمد حنبل نقل کرده که گفته است:

وقتی داخل گورستان می‌شوید، سه مرتبه آیه الكرسي و سه مرتبه قل هو الله احد، بخوانید و پس از آن بگویید: خدایا ثواب آن برای اموات گورستان.

صاحب کتاب «بقیع الغرقد» پس از این مطالب (که تلخیص شد)، از تاریخ

ابن معین: ۴۴۹/۴ نقل کرده است که:

شخصی به فرزندش سفارش کرد بعد از دفن او، بالای قبر وی اول و آخر سوره بقره را بخواند، زیرا پسر عمر آن را مستحب می‌دانسته است.

پس از آن (در صفحه ۱۲۸) گفته است:

جمهور اتفاق دارند بر مشروعیت خواندن قرآن و رسیدن ثواب آن به اموات. سپس عقیده و نظر مذاهب اربعه اهل تسنن را بازگو کرده تا آنکه گفته است: شافعی تصریح نموده است که: مستحب است زائر قبور سلام کند و برای اموات مورد نظر دعا نماید، برای همه اهل گورستان دعا کند و مستحب است، هر مقدار می تواند قرآن بخواند.

از حنفی ها و مالکی ها و حنبلی ها نیز نقل کرده که هر یک با عباراتی گوناگون تصریح نموده اند که: «خواندن قرآن و دعا و استغفار و صدقه و ادای واجبات که بر ذمه اموات بوده است مستحب است، و اموات از اهدای ثواب اعمال خیر توسط زنده ها منتفع می شوند».

غرض از آوردن این عبارات این است که معلوم باشد همه مسلمانان، جز وهابیها، کنار قبر قرآن خواندن را مستحب می دانند.

در پایان این بخش - که مربوط به مدینه بود - مناسب است اشاره ای داشته باشیم به فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد و فراریان و شهدای احد.

جنگ احد

فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد

طبری نقل کرده است که: در جنگ احد، هنگامی که علی بن ابی طالب، پرچمداران مشرکان قریش را به قتل رساند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گروهی از مشرکان را مشاهده کرد، به علی (علیه السلام) فرمود: به آنان حمله کن. علی (علیه السلام) حمله کرد و برخی را کشت و بقیه را پراکنده ساخت. جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «إِنَّ هَذِهِ هُوَ الْمُوَأَسَةُ»؛ همانا این است مساعدت و فداکاری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛ او از من و من از اویم. جبرئیل گفت: «وَأَنَا مِنْكُمْ»؛ و من هم از شمایم. در این

هنگام این صدا را شنیدند: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛ شمشیری نیست جز ذوالفقار و جوانمردی نیست جز علی.^۱
 ندید و نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

شعار در جنگ احد

طبری نقل کرده است که: در جنگ احد، ابوسفیان به مسلمانان رو کرد و گفت: «أَعْلُ هُبْلُ أَعْلُ هُبْلُ» پیامبر به مسلمانان فرمود: در پاسخ او بگویند: «اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ». ابوسفیان گفت: «إِنَّ لَنَا الْغَزَىٰ وَلَا عَزَىٰ لَكُمْ». پیامبر ﷺ فرمود: در جواب او بگویند: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ».^۲

فراریان جنگ احد

طبری نقل کرده است که: مردم پیامبر ﷺ را تنها گذاشتند و از صحنه جنگ فرار کردند و برخی از آنان تا نزدیک مدینه گریختند، عثمان بن عفان با دو نفر از انصار به نام عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان، تا «جَلْعَب» که کوهی در نواحی مدینه است، فرار کرده و سه روز در آنجا ماندند و پس از آن بازگشتند.^۳

حضرت حمزه رضی الله عنه

جناب حمزه سیدالشهدا رضی الله عنه فرزند عبدالمطلب عموی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و برادر رضاعی آن جناب بوده و چهار سال سن شریفش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیادتر بوده است، در صدر اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار پشتیبانی می نمود و با

۱. تاریخ طبری، چاپ بیت الافکار الدولية، غزوة احد، ص ۳۷۵.

۲. همان، ص ۳۷۸.

۳. همان، ص ۳۷۷.

بزرگترین دشمن اسلام ابوجهل علیه اللعنه مبارزه‌ها کرد، چنانچه روزی حمزه از شکار برگشت و چون وارد منزل گردید همسر خود را بسیار افسرده مشاهده نمود، سبب افسردگی او را پرسید، گفت: ای حمزه اگر محمد در ادعای خود فرضاً دروغگو باشد، آیا از رحمیت و خویشاوندی شما هم جدا شده است؟ حمزه فرمود: محمد به راستگویی معروف است و سید و بزرگ ما قریش می‌باشد، مگر در این چند روز که من نبوده‌ام اتفاقی افتاده است؟

گفت: محمد صلی الله علیه و آله پسر برادر شما، در کنار کعبه به مرام خود اشتغال به عبودیت خدای یگانه داشت، ابوجهل امر کرد در بین نماز بچه دان شتری را بر سر آن جناب انداختند و لباس آن حضرت را پر از کثافت نمودند و از این جهت دو روز است که در خانه نشسته ناراحت است و می‌گوید من کسی را ندارم که از من دفاع و پشتیبانی نماید. چون حمزه این سخن را شنید در غضب شد و کمان خود را برداشت و به طرف مسجد آمد دید ابوجهل با جمعی از رفقای خود بگرد هم نشسته‌اند چنان با کمان بر سر ابوجهل زد که کمان شکست و او را گرفت و به زمین زد و نزدیک بود که فتنه‌ای رخ دهد. مردم ابوجهل را از دست حمزه نجات دادند. ابوجهل گفت: ای حمزه مگر بدین محمد صلی الله علیه و آله در آمدی که از او دفاع می‌کنی؟ حمزه از روی غضب گفت: آری «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

روز بعد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: من از روی غضب شهادت به پیامبری شما داده‌ام و اکنون مردم، مرا مسلمان می‌دانند چیزی از حقیقت اسلام برای من بیان کن. حضرت چند آیه قرآن برای او خواند و حمزه از روی حقیقت مسلمان شد و در اثر اسلام آوردن حمزه اسلام قوت گرفت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوطالب هر دو خوشنود شدند.

فضائل حضرت حمزه علیه السلام

در سفینه البحار از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمودند:
چون علی علیه السلام وارد محشر گردد، از دو طرف او جناب جعفر و حمزه و در عقب
سر او زهرا علیها السلام و از جلوی آن حضرت حسن و حسین علیهما السلام روان باشند.
نیز از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد، با اینکه حسین علیه السلام سید الشهداء است چرا
حضرت حمزه را هم سید الشهداء می گویند؟ فرمودند:
حمزه، سید الشهداء غیر معصومین است و حسین علیه السلام سید الشهداءی جمیع اهل
عالم است.

نیز نقل شده که :

در قیامت لواء حمد به دست حضرت امیر علیه السلام و لواء تکبیر به دست حمزه و لواء
تسبیح به دست جعفر علیه السلام است.^۱
و نیز از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: بر قائمه عرش نوشته شده:
إِنَّ حَمْزَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ.
به درستی که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آقای شهدا است.

کیفیت شهادت حضرت حمزه علیه السلام

روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجرت جنگ احد شروع شد و حضرت
حمزه در آن روز روزه بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و میان
پیشانی او را بوسید و در آن روز جناب حمزه جنگ نمایانی نمود و بسیاری از
لشکر کفر را به جهنم فرستاد، هند دختر عتبه همسر ابوسفیان که پدر و برادرش
ولید و عمویش شبیه در جنگ بدر به جهنم واصل شده بودند؛ برای خونخواهی

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۲، ماده حمز.

آنها در جنگ احد شرکت نموده بود و مردم را به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله ترغیب می نمود و هر گاه کسی از لشکر کفر می خواست فرار کند، میل و سرمه دانی به او می داد و می گفت: مرد از جنگ فرار نمی کند، تو چون قصد فرار داری پس در حقیقت زن می باشی، سرمه به چشم بکش و فرار کن که هر کس تو را دید بداند تو دارای صفات مردان نیستی.

وحشی را که بنده عبدالجبر بود طلبید و به او گفت: اگر امروز محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا حمزه را به قتل برسانی هر چه خواسته باشی به تو می دهم، وحشی گفت: اما محمد صلی الله علیه و آله را ممکن نیست به قتل رسانید، زیرا در اطراف او مردان شجاع می باشند و او را حفظ می کنند و اما علی علیه السلام هم در میدان جنگ بسیار تجربه کرده است و مواظب اطراف خود هست که غافلگیر نشود و من طاقت مبارزه با او را ندارم و اما حمزه را ممکن است به قتل برسانم و دل تو را به کشتن او شفا دهم. هند او را تحسین نمود و وحشی به قصد حمزه به میدان آمد و در کمین او بود تا اینکه ناگاه پای اسب جناب حمزه در میدان در گودالی فرو رفت و بر زمین افتاد، وحشی وقت را از دست نداد، شمشیر خود را به طرف او پرتاب کرد آن شمشیر بر پهلوی حضرت حمزه وارد آمد و تا نزدیک ناف آن جناب را شکافت، به طوری که دیگر توان حرکت نداشت، وحشی نزدیک آمد و پهلوی او را شکافت و جگر نازنینش را بیرون آورد و برای هند برد.

هند از شدت غضب آن جگر را در دهان گذاشت و خواست آن را بچود که خداوند آن را در دهان هند محکم و سخت نمود به طوری که دندان آن ملعونه در آن فرو نرفت، لذا آن را بر زمین انداخت.

وحشی هند را به بالین حمزه آورد و آن ملعونه انگشتها و گوش حمزه را برید، و در ریسمان کشید و به گردن آویخت و با خنجر، دستها و پاهای حضرت حمزه را جدا کرد و چون خبر به شوهر او ابوسفیان رسید او هم به بالین حمزه

آمد و با نیزه‌ای که در دست داشت به دهان حضرت حمزه زد و گفت: عذاب خود را بجش، زیرا تو خود را از ما بیگانه نمودی، و به محمد ایمان آوردی. شخصی که او را حلیس می‌گفتند، چون رفتار ابوسفیان را دید او را سرزنش کرد که تو خود را بزرگ این قوم می‌دانی، از شخص بزرگ دور است که با جنازه‌ای چنین کند، ابوسفیان شرم‌منده شد و به او گفت: این کار خطایی بود، آن را کتمان کن و به کسی مگو.

چون جنگ احد خاتمه یافت، حضرت رسول ﷺ فرمودند: آیا کسی از حال عمویم حمزه اطلاع دارد؟ حرث بن صمّه عرض کرد: آری یا رسول الله ﷺ من از جایی که او جنگ می‌کرد اطلاع دارم، و به آن سمت روانه شد، چون رسید و حال حمزه را مشاهده نمود، خجالت کشید پیامبر ﷺ را خبر دهد، لذا در کنار جنازه حمزه نشست. پیامبر اکرم ﷺ به حضرت امیر ﷺ فرمود: از عمویم حمزه برای من خبر بیاور.

علی ﷺ نیز چون به بالین حمزه آمد و حال او را مشاهده نمود او هم در کنار بدن حمزه نشست. خود پیامبر ﷺ به طلب حمزه حرکت نمود تا اینکه به بالین حمزه رسید و چون حال او را مشاهده نمود گریه زیادی کرد و فرمود:

وَاللّٰهُ مَا وَقَفْتُ مَوْقِفًا قَطُّ اَغِيْظُ عَلَيَّ مِنْ هٰذَا الْمَكَانِ.

به خدا قسم هرگز جایی نایستاده بودم که بر من سخت‌تر از این مکان باشد و مسلمانان گفتند: چنانچه خداوند ما را بر قریش مسلط نمود هفتاد نفر از آنها را در عوض حمزه مثله می‌کنیم.

جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^۱

اگر خواستید تلافی نمایید به مقدار آنچه بر شما از دشمن وارد آمده تلافی کنید و چنانچه صبر نمایید برای شما بهتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: صبر می‌کنیم و عبای خود را بر روی بدن حضرت حمزه انداخت ولی چون عبا را بر سر حمزه می‌کشیدند پاهای او از زیر عبا بیرون می‌آمد و چون بر پاهای او می‌کشیدند سر حمزه ظاهر می‌شد، لذا عبا را بر سر حمزه افکندند و از علف صحرا، پاهای حمزه را پوشاندند.

چون در مدینه منتشر شد که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد، لذا زنان مدینه با پای برهنه به طرف احد دویدند. حضرت زهراء علیها السلام با چشم گریان به محضر پدر مشرف شد و چون صورت آن حضرت را پر از خون دید فرمود:

غضب خدا سخت خواهد بود بر کسانی که خون به روی پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نموده‌اند.

و خون از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله پاک کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: آب بیاور تا صورت خود را از خون شستشو نمایم، علی علیه السلام آب آورد و حضرت صورت خود را شست. زینب بنت جحش چون حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: صبر کن. عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای برادرت. گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، شهادت او را گوارا باد، باز حضرت به او فرمود: صبر کن، عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای عمویت حمزه، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، گوارا باد او را شربت شهادت. باز حضرت به او فرمودند: صبر کن. عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای شوهرت مصعب بن عمیر. گفت: «واحزنا». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شوهر را منزلتی است نزد زن که هیچ کس را چنین منزلتی نیست. و فرمودند: زینب کلمه «واحزنا» بر زبان جاری کرد برای آنکه به یاد بچه‌های یتیم خود افتاد.

زنی از بنی نجار خود را به احد رساند و هراسان از هر سو سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را



می گرفت. به او گفتند: پدر و شوهر و برادرت شهید شدند، اعتنا نمی کرد و می گفت: ای مردم راه دهید تا اینکه چشم من به جمال پیامبر ﷺ بیفتد، مردم راه دادند، چون خدمت پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت را سالم دید، عرض کرد: یا رسول الله ﷺ چون شما سالم می باشید تمام مصیباتی که بر من وارد آمده سهل است و به مدینه برگشت.

صفیه دختر عبدالمطلب خواهر حضرت حمزه سید الشهداء چون نزدیک احد رسید، به پیامبر ﷺ خبر دادند که صفیه می آید، حضرت رسول ﷺ به پسر او زبیر فرمود: برو مادر خود را برگردان که جنازه برادرش را نبیند، زبیر پیش مادر خود آمد و گفت: پیامبر فرمود، برگرد، صفیه گفت: به من خبر داده اند که بدن برادرم را مثله (قطعه قطعه) کرده اند و من تا او را نبینم بر نمی گردم. ولی در راه خدا هر چه بر سرم آید ان شاء الله صبر خواهم نمود.

چون زبیر سخنان او را حضور پیامبر ﷺ عرض کرد، آن حضرت اجازه داد که صفیه به دیدن جنازه حضرت حمزه بیاید، چون صفیه آمد و نظرش بر جنازه برادر افتاد، گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، و دو رکعت نماز خواند و طلب آمرزش نمود و برگشت.

پیامبر اکرم ﷺ دستور داد بدن شهدای احد را در کنار بدن حمزه گذاشتند و بر آنها نماز خواند، پس بر جنازه حمزه هفتاد و پنج تکبیر گفت و چون بدن حمزه را برهنه کرده بودند، رسول خدا ﷺ بردی بر بدن او پوشاند، ولی سایر شهدا را با همان لباس خون آلود دفن کردند.

چون حضرت رسول ﷺ به مدینه تشریف آورد، از خانه های انصار صدای گریه شنید که بر کشتگان خود ندبه می کنند ولی از خانه حمزه صدای گریه نشنید. اشک از دیده های حضرت جاری گردید و فرمود:

وَلَكِنْ حَمْرَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ الْيَوْمَ.

کشته شده‌های انصار گریه کننده دارند ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. چون مردم این کلام را از رسول خدا ﷺ شنیدند، فوراً انصار دستور دادند کسی بر کشته‌های خود گریه نکند تا اینکه به خانه فاطمه علیها السلام بروند و به همراهی فاطمه علیها السلام برای حمزه گریه کنند. لذا زن‌ها در منزل فاطمه آمدند و برای حمزه گریه نمودند چون حضرت رسول ﷺ صدای گریه آنها را شنید در حق آنها دعا فرمود.

زیارت حضرت حمزه

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمود:

«مَنْ زَارَنِي وَلَمْ يَزُرْ عَمِّي حَمَزَةً فَقَدْ جَفَانِي».

کسی که مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت نکند به من جفا کرده است. و حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر ﷺ بارها به زیارت قبر حمزه می‌رفت و آنجا گریه می‌کرد. حضرت حمزه در سن شصت سالگی شهید گردید.

سه نفر از شهدای احد

اگر چه شهدای احد هفتاد نفر بودند ولی به طور خلاصه مناسب دیدم احوال چند نفر از آنها را یادآور شوم.

۱- «حنظله بن ابی عامر» معروف به «حنظله غسیل الملائکه» که وی در شب جنگ با اجازه پیامبر ﷺ برای عروسی (زفاف) در مدینه ماند و چون ازدواج خاتمه پیدا کرد اول صبح مهیا شد که برای همراهی پیامبر اکرم ﷺ به طرف احد برود، همسرش (تازه عروس) دامن او را گرفت و گفت: صبر کن تا من چند نفر را حاضر کنم که از تو مطلبی دارم، حنظله صبر کرد، آن زن چهار نفر را حاضر نمود و به حنظله گفت: پیش آنها اقرار کن که ما امر زناشوئی را انجام دادیم،



حنظله به آن مطلب اعتراف نمود و چون از زن (نو عروس) سبب این عمل را پرسیدند گفت: امشب خواب دیدم حنظله به آسمان پرواز نمود من دانستم که او امروز شهید می شود.

چون حنظله برای رسیدن به جنگ عجله داشت مجال غسل پیدا نکرد و با حال جنابت به احد آمد چون رسید دید ابوسفیان در میان میدان مشغول فریاد زدن و تحریر مردم به جنگ است. لذا بر او حمله کرد و شمشیری بر اسب او زد که ابوسفیان روی زمین افتاد و صدا زد مرا از دست حنظله نجات دهید، کفار دور او را گرفتند و او را شهید نمودند.

پس از خاتمه جنگ حنظله را حضور پیامبر ﷺ آوردند، رسول خدا ﷺ فرمود: دیدم ملائکه بین آسمان و زمین حنظله را با آب زمزم غسل می دادند، [لذا معروف به حنظله غسیل الملائکه گردید].

۲- «عمرو بن جموح» وی اعرج (از ناحیه پا معلول) بود و چهار پسر خود را به جنگ فرستاده بود، خود نیز مهیا شد که به طرف احد برود، رفقاییش به او گفتند: تو مردی عاجز هستی و خدا در قرآن فرموده است: بر شخص عاجز تکلیف نیست. علاوه اینکه چهار پسر تو با پیامبر ﷺ در جبهه شرکت نموده اند، عمرو فرمود: خوش به حال پسران من که به طرف بهشت رهسپارند، خوب است من هم خود را در ریاض جنان به آنها برسانم، همسر عمرو گفت: موقعی که عمرو می خواست از خانه بیرون رود، لرزه بر اندام او افتاده بود، و به خدا عرض کرد: **اَللّٰهُمَّ لَا تُرَدِّنِيْ اِلٰى اَهْلِيْ؛** خدایا مرا به اهل خانه ام برگردان.

و خود را در احد حضور پیامبر اکرم ﷺ رساند و عرض کرد:

فامیل من می خواستند مرا به واسطه عاجز بودنم برگردانند، ولی امید من از خدا چنان است که با این حال مرا از بهشت محروم نسازد.

حضرت به او فرمود: با این حالی که داری خدا از تو جهاد نخواسته است، و

پسران او آمدند که او را برگردانند، قبول نکرد. رسول خدا ﷺ فرمود:
او را رها کنید شاید خدا شهادت را روزی او گرداند. عمرو به میدان رفت و
جهاد کرد تا شهید شد.

۳- مخیریق یهودی که از احبار یهودی‌های مدینه بود، چون شنید که در جنگ
احد امر بر پیامبر اکرم ﷺ سخت شده است. به یهودی‌های مدینه گفت:

وَاللّٰهُ اِنَّكُمْ لَتَغْلُمُوْنَ اَنْ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ وَاَنْ نَّصْرَهُ عَلَيْكُمْ حَقٌّ.

قسم به خدا شما می‌دانید محمد ﷺ پیامبر خدا است و یاری او بر شما واجب
است.

و شمشیر خود را برداشت و از مدینه به یاری پیامبر ﷺ آمد و گفت: اگر من کشته
شدم تمام اموال من مال محمد ﷺ است، هر کجایم خواهد صرف نماید، هر چه
یهودی‌ها به او گفتند: امروز روز شنبه است و کار بر ما روا نیست، گوش نداد و
خود را به احد رسانید و در راه اسلام شهید شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:
مخیریق بهترین یهودی‌های مدینه بود.

آری مخیریق یهودی حتی یک نماز هم نخواند ولی بهشتی شد ولی ما چطور؟
نکند خدای ناکرده سالها نماز بخوانیم و سرانجام سر از جهنم در آوریم؟
«نَسْتَعِيْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا».

پس از مدتی که از دفن شهدای احد گذشته بود، سیل آمد و قبرهای بعضی از
آنها را خراب کرد، بدن بعضی از شهدای احد آشکار شد، دیدند بدن او ابداً تغییر
نکرده، و چون در صورت آن شخص ضربتی وارد آمده بود، دیدند دست خود را
بر پیشانی گذاشته است، چون دست او را از پیشانی او جدا نمودند، خون جاری
شد. دست او را دو مرتبه بر پیشانی‌اش گذاشتند، خون قطع گردید.

نیز معاویه خواست از اُحُد قناتی عبور دهد، به قبر عمرو بن جموح برخورد
کردند، دیدند بدنش تازه است و گویا تازه دفن شده و چون ضربتی بر پای او

وارد آمده بود خون جاری شد.

از جابر نقل شده که چهل و شش سال بعد از دفن پدرش در احد، چون قبر او را سیل خراب نمود، دید گویا پدرش در خواب است و ابداً خاک در او اثر نکرده و کفن او مثل روز اول است و روی پاهای او که علف ریخته بودند، هنوز سبز است.^۱

دفن اموات در مکه یا مدینه

انتقال جنازه اگر مستلزم کالبد شکافی باشد جایز نیست و لازم به ذکر است که اگر کسی در غیر مشاهد مشرفه از دنیا برود مستحب است جنازه او را به یکی از مشاهد مشرفه مثل مکه یا مدینه یا سایر مشاهد منتقل و در آنجا دفن کنند و نقل آن به جاهای دیگر کراهت دارد.

در روایت است: «اگر کسی در عرفات بمیرد افضل آن است که جنازه او را به حرم منتقل و در حرم (مکه) دفن کنند» (علی بن سلیمان قال: کتبت إلى أبي الحسن (ع) أسأله عن الميت يموت بعرفات، يدفن بعرفات أو ينقل إلى الحرم فأيهما أفضل؟ فكتب: يحمل إلى الحرم ويدفن فهو أفضل) (وسائل: ابواب مقدمات طواف، ب ۴۴، ح ۱).

همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کسی که در حرم دفن شود از فزع اکبر در امان است» (من دفن فی الحرم أمن من الفزع الأكبر) (وسائل: ج ۲، ص ۸۳۳، ابواب دفن، ب ۱۳، ح ۱). و از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد» (سمهودی).

و نقل شده که یکی از روزها آن حضرت به بقیع آمد و فرمود: «در آخرت از این قبرستان هفتاد هزار نفر برانگیخته شده و بدون حساب به بهشت می روند در حالی که صورتهای آنان مانند ماه شب چهارده می درخشند». (مصدر سابق).

نیز از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «خداوند متعال روز قیامت امر می کند که اطراف قبرستان حجون و قبرستان یقیع را که در مکه و مدینه است بگیرند و آنها را یکجا در بهشت قرار دهند» (إن الله تعالى يأمر يوم القيامة أن يأخذوا بأطراف الحجون والبقیع - و هما مقبرتان بمكة والمدینة - فيطرحان فی الجنة) (مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۳۰۸).

۱. تلخیص از سفینه البحار، «حمز»، «غسل»، و تاریخ طبری: غزوه احد، ص ۳۷۱ تا ۳۷۹.

بخش ششم

توسّل و معنای آن^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲

«ای اهل ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به سوی او بجویید، و در راه او جهاد کنید، امید است رستگار شوید».

خداوند متعال در آیه مزبور، امر فرموده است که مؤمنان علاوه بر تقوای پیشگی، و پرهیزکاری، وسیله‌ای نیز برای تقرب به او انتخاب کنند، یعنی پس از داشتن ایمان و تقوا، وسیله نیز لازم و مورد امر شارع است.

۱. این بخش به صورت جزوه‌ای بود که در پاسخ به کسانی که در مدینه منوره از توسّل سؤال کرده و مورد اعتراض و هابیون قرار گرفته بودند نوشتم و مستقلاً چاپ و منتشر شد.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

معنای وسیله

«وسیله» (از واژه: وَسَلَّ يَسْلُ وسیله) در مورد بحث به معنای هر کار و هر چیزی است که باعث تقرب و نزدیک شدن به خدا می شود. مراد از «وسیله» در آیه مزبور همین معنا است و دائره و مصادیق آن بسیار وسیع و فراوان است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

«بهترین چیزی که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، ایمان به پیامبر او، و جهاد در راه خدا است، همچنین کلمه اخلاص «لا اله الا الله» است، برپا داشتن نماز است، پرداخت زکات است، روزه ماه رمضان و حج و عمره و صله رحم و انفاقهای پنهان و آشکار و هر کار خیر و پسندیده است.^۱ همچنین شفاعت پیامبران، امامان، و بندگان صالح خدا، هر یک وسیله و سبب قرب به پروردگارند، یعنی هر یک از اینها می توانند واسطه و وسیله تقرب به خدا شوند، و آیه ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ شامل همه اینها می شود. منظور از توسل به پیامبران و امامان و صالحان، این نیست که چیزی را از شخص آن بزرگواران مستقلاً بخواهیم، بلکه منظور این است که از آنان بخواهیم که آنان از خدا بخواهند، خداوند حاجات ما را برآورد. بر این اساس، انسان می تواند بدون واسطه چیزی از خدا بخواهد، مثل این که

۱. «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْخِضَانِ الذَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّجَمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَاءٌ فِي الْأَجَلِ وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَذْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهُوَانِ....» نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

بگوید: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُوَّةً أَعْيُنٌ...﴾^۱؛ «ای پروردگارمان، ما را به وسیله همسران و فرزندانمان خوشدلی و روشنی چشم بخش.» یا به وسیله غیر، از خدا بخواهد، یعنی خود مستقیماً نخواهد، بلکه دیگری را واسطه قرار دهد و به او متوسل شود و مثلاً بگوید: ﴿يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا...﴾^۲؛ «ای پدر ما! برای گناه ما طلب آمرزش کن.» یا در مقام توسل به پیامبر اکرم ﷺ بگوید: «یا رسول الله! از خدا بخواه مرا بیامزد»، «از خدا بخواه بیمار مرا شفا دهد»، «دین مرا ادا کند» یا به سایر مقربان الهی متوسل شود و از آنان بخواهد که «از خدا بخواهند مشکلش را حل کند».

یا در مقام توسل به امام حسین ﷺ بگوید: «یا ابا عبدالله! از خدا بخواه - مثلاً - توفیق تحصیل علم به من بدهد» و

نیز انسان می تواند مطلبی و چیزی را هم خودش از خدا بخواهد و هم دیگری برای او بخواهد، مثل آنچه در این آیه مبارکه آمده است ﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...﴾^۳؛ «و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، ...».

ضمناً این امر در میان مردم و درخواست های روزمره آنان نیز رایج است، گاهی چیزی را مستقیماً و بدون واسطه، از غیر می خواهند، مثل این که فرزند به پدرش می گوید: «این مبلغ را به من بده»، و گاهی متوسل به غیر می شوند، مثلاً فرزند به مادرش می گوید: «به پدرم بگو فلان مبلغ را به من بدهد»، و مادر از پدر

۱. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

می خواهد که خواسته فرزندش را تأمین کند، گاهی نیز هم خودش می گوید و می طلبد و هم متوسل به مادر می شود. در کارها و امور اجتماعی نیز چنین است، که با اندک تأملی روشن می شود.

توسل به افراد صالح و شایسته

همچنین انسان می تواند برای برآمدن حاجاتش متوسل به اشخاص متدین و صالح شود و از آن بزرگواران بخواهد، دعا کنند و از خدا بخواهند حاجاتش را برآورد، همان طور که متعارف است که به اشخاص محترم و متدین می گویند: «التماس دعا» «ما را یاد کن» «برای ما دعا کن» و... و تمام این موارد توسل است و هیچ گونه شبهه ای در آن نیست.

توسل عمر به عموی پیامبر ﷺ

در صحیح بخاری است که در سال هایی که قحطی و کم آبی می شد، عمر بن خطاب برای آمدن باران به عباس عموی پیامبر اکرم ﷺ متوسل می شد و می گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا،
قالَ فَيُسْقَوْنَ.^۱

خدایا ما متوسل می شدیم به تو، به پیامبرمان رسول الله ﷺ و باران نازل می کردی و ما را سیراب می نمودی و همانا متوسل می شویم به تو به عموی پیامبر، پس ما را سیراب کن، پس سیراب می شدند.

از این روایت، ملاک و موارد توسل معلوم می شود، و آن جایی است که انسان مطلب مهمی دارد و خود را لایق و شایسته درخواست از خدا نمی داند، لذا

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل النبی (ص)، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰ و

دست به دامان شخص لایق و صالحی که مقرب است، می‌زند. نیز از این روایت معلوم می‌شود که عمر قبول داشته که در مقام توسل باید بعد از پیامبر اکرم ﷺ به سراغ وابستگان و اقربای آن حضرت رفت. و قبول داشته است که خود لایق نیست به درگاه الهی واسطه شود.

تذکر: وهابیه‌ها در مقام توجیه این روایت برآمده و می‌گویند: عمر بن خطاب متوسل به عباس شد، یعنی از او خواست دعا کند.

ما می‌گوییم: اولاً چرا خودش دعا نکرد؟ و چرا متوسل به عباس شد؟ پس معلوم می‌شود اصل توسل مشروع بوده و عمر آن را مشروع می‌دانسته است. ثانیاً: ما نیز متوسل می‌شویم، یعنی از پیامبر ﷺ و از ائمه علیهم‌السلام می‌خواهیم آن بزرگواران دعا کنند، آنان برای ما از خدا بخواهند، و این مطلب - همان است که خدا در آیه‌ای که در ابتدا آوردم، بیان و به آن امر فرموده است.

وسيله‌ها بسيارند

برخی از وسيله‌ها در کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گذشت. اما برخی دیگر عبارتند از:

پيراهن حضرت يوسف (علیه‌السلام)

حضرت يوسف (علیه‌السلام) برای بازگشت بینایی پدرش حضرت یعقوب پیراهنش را وسیله قرار داد و خدا هم در آن، اثر قرار داد و بینایی حضرت یعقوب بازگشت.

﴿إِذْ هَبُوا بَقْمِصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۱؛ ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۲.

۱. سورة يوسف، آیه ۹۳.

۲. سورة يوسف، آیه ۹۶.

این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود. هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد.

آری، حضرت یوسف علیه السلام می توانست مستقیماً از خدا بخواهد که بینایی پدرش بازگردد ولی متوسل به پیراهنش شد و پیراهن تنش را وسیله قرار داد، و در آن سری هست که خدا دانا است.

توسل به وجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بخاری در صحیحش نقل کرده است که:

سالم از پدرش حدیث کرد که گاهی یاد می آورم شعر ابوطالب را که می خواند:

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ
«چهره نورانی که به وسیله او از ابر باران طلبیده شد» «پناهگاه یتیمان و یاور بیوه زنان است»

و نگاه می کرد به چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و طلب باران می کرد و آب باران از ناودان سرازیر می شد.^۱

همچنین بخاری به دو سند نقل کرده است که:

پسر عمر بن خطاب به شعر ابوطالب متمثل می شد. (شعر او را می خواند)

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^۲

از این روایات معلوم می شود که برای آمدن باران به طور معمول متوسل به چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله می شده اند و وقتی توسل به چهره مبارک آن حضرت

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۸

۲. همان، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۹ و صلاة المؤمن القحطاني، ج

۳، صلاة الاستسقاء، ص ۹۹۶، همین روایات و اشعار را تحت عنوان «الاستسقاء بدعاء الصالحين» آورده است.

جایز است، توسل به جاه و مقام و امور متعلقه به آن حضرت نیز جایز است، و اشکال تراشی وهابیها به دعای توسل بی مورد و از روی جهل آنان حتی به روایات خودشان می باشد.

نیز از روایتی که بخاری نقل کرده که عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ به خاطر قرب و انتساب او به آن حضرت، معلوم می شود توسل به اهل بیت آن حضرت به طریق اولی جایز و به جا است...

اما این که روایات را از صحیح بخاری و مسلم آوردم، برای این است که هر گاه با اعتراض اهل تسنن، به ویژه وهابی ها مواجه می شویم، از کتاب هایی که نزد خودشان معتبر است، پاسخ دهیم، وگرنه روایات و دعاها توسل در کتب شیعیان بسیار است و جای هیچ گونه شبهه و تردیدی نمی باشد.

تذکر: خداوند در آیه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾؛ «ما این بتها را جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند نمی پرستیم.» مشرکان را مورد مذمت قرار داده است، به خاطر این که آنان بتها را عبادت و پرستش می کردند و می گفتند: قصد ما از پرستش بتها تقرب به خدا است، ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ﴾ و معلوم است که پرستش غیر خدا شرک است هر چند به قصد تقرب به خدا باشد، و خلاصه مذمت ایشان به خاطر قصد تقرب نیست، بلکه به خاطر پرستش بتها است.

شبهه

برخی از اهل تسنن، خصوصا وهابیها می گویند:

درخواست دعا و حاجت از زنده که قادر بر انجام آن می باشد، جایز است ولی درخواست از کسی که فوت کرده و قادر بر انجام آن نیست، شرک است و نوعی پرستش میّت به شمار می آید.

پاسخ

اولاً: ملاک عبادت و پرستش و توحید و شرک، درخواست از زنده و یا از مرده نیست، زیرا چگونه و به چه دلیل درخواست از زنده توحید است ولی درخواست از مرده شرک و پرستش میت است؟ در حالی که حقیقت عمل یکی است.

ثانیاً: انبیای الهی و اولیا و شهدا، بلکه همه انسانها پس از فوت زنده هستند و در عالم برزخ حیات دارند. دلیل بر زنده بودن اموات بسیار است. خداوند فرموده است.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱

«به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگویید مرده اند، بلکه آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید».

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲

«گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده هستند که نزد خدایشان روزی می خورند».

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۳

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

آل فرعون صبح و عصر بر آتش نشان داده می‌شوند و روزی که قیامت بر پا می‌گردد، حکم می‌شود که آنان را بر سخت‌ترین عذاب وارد سازند. و آیات دیگری که گواهی می‌دهند انسان پس از مرگ دارای حیات است.

دریچه بر گنبد خضرا

این روایت نیز شاهد توسل است:
پس از رحلت پیامبر ﷺ، در مدینه قحطی شدید رخ داد، مردم از عایشه چاره‌جویی کردند، عایشه گفت:
أَنْظُرُوا إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُوًّا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ.
به قبر پیامبر ﷺ نگاه کنید و از آن، دریچه‌ای به آسمان قرار دهید به طوری که میان قبر و آسمان سقف نباشد.^۱
هم اکنون آن دریچه بر گنبد خضرا موجود است، و ظاهراً غرض عایشه توسل به قبر پیامبر ﷺ برای آمدن باران بوده است.

برخی روایات دالّ بر حیات پس از مرگ

از صحیح بخاری

در صحیح بخاری است که:
رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز در حالی که اصحاب همراه ایشان بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد

۱. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳۰.

و یکایک آنان را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان! یا فلان پسر فلان! آیا مسرور نمی‌شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می‌کردید؟ به درستی که ما حقانیت آنچه را خدا به ما وعده داده بود یافتیم؟ آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنان نیستید.^۱

یعنی همان گونه که شما زنده‌ها صدای مرا می‌شنوید، آنان نیز می‌شنوند. همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده است:

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُمْ أَلَا نَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ.

رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنان اکنون آنچه من می‌گویم می‌شنوند.^۲

همچنین بخاری از انس نقل کرده است که :

پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که بنده را در قبر گذاشتند و به خاک سپرده شد و تشییع‌کنندگان رفتند، (طول نمی‌کشد) حتی آن که میت صدای کوبیده شدن کفش پای تشییع‌کنندگان را که در حال برگشتن هستند می‌شنود، دو فرشته می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: چه می‌گفتی در باره محمد ﷺ؟ می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده خدا و رسول خداست. به او گفته می‌شود:

۱. «ان نبی الله ﷺ امر یوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من قریش فقفوا فی طوی من أطواء بدر خبیث مخبث، وکان إذا ظهر علی قوم أقام بالعرصة ثلاث لیال... ثم مشی و تبعه أصحابه... حتی قام علی شفة الرکی فجعل ینادیهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، یا فلان بن فلان! و یا فلان بن فلان! أیسرکم أنکم اطعتم الله و رسوله؟ فإننا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ قال: فقال عمر: یا رسول الله ﷺ! ما تکلم من أجساد لا أرواح لها، فقال رسول الله ﷺ «والذی نفس محمد بیده ما أنتم بأسمع لما أقول منهم».

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

جایگاهت را در آتش ببین، خدا آن جایگاه را به جایگاهی از بهشت تبدیل کرد، پیامبر ﷺ فرمود: آن عبد هر دو جایگاه خود را می بیند، اما کافر یا منافق می گوید: نمی دانم، آنچه مردم می گفتند من هم گفتم، به او گویند: نه دانستی و نه خواندی، سپس پاره ای از آهن بر سر او می زنند، پس ضجه ای می زند که همه آنرا می شنوند مگر جن و انس.

قَالَ ﷺ: أَلْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَ تَوَلَّى وَ ذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ...^۱

نظیر همین روایت را در «کتاب الجنائز»، ص ۲۲۱ (باب عذاب القبر من الغيبة والبول، ح ۱۳۷۸) نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۰ (باب التعوذ من عذاب القبر، ح ۱۳۷۵) مشابه روایت قبل را نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۱، (باب المیت يعرض عليه مقعده بالغداة والعشي، ح ۱۳۷۹) (باب عرضه شدن جایگاه میت را هر صبح و شام به او)، از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود:

«إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...»

همانا هر یک از شما وقتی مُرد، هر صبح و شام جایگاهش [در بهشت یا در جهنم] به او نشان داده می شود.

نیز در صحیح بخاری است که:

قَالَتْ عَائِشَةُ: دَخَلْتُ عَلَى عَجُوزَانِ مِنْ عَجَزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ لِي: إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَذَّبْتُهُمَا وَلَمْ أَنْعِمِ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا، فَخَرَجْنَا، وَ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَجُوزَيْنِ، وَ ذَكَرْتُ

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز (ص ۲۱۳)، باب المیت یسمع خفق النعال، ح ۲۱۳۳۸.

لَهُ، «فَقَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا؛ تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا» فَمَا رَأَيْتُهُ
بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.^۱

عایشه گفت: دو زن سالمند از زنان یهود مدینه بر من وارد شدند و گفتند: همانا
اهل قبور در قبرهایشان عذاب می‌شوند، [عایشه گوید] پس من آنان را
تکذیب کردم و خوش نداشتم تصدیقشان کنم، پس از آن که آنها رفتند،
پیامبر ﷺ وارد شد، گفتم: یا رسول الله! دو پیرزن یهودی آمدند و چنین گفتند
و من تکذیبشان کردم.

رسول خدا ﷺ فرمود: آن دو زن راست گفته‌اند، اهل قبور عذاب می‌شوند
عذابی که همه چهارپایان می‌شنوند، [عایشه گوید] پس از این قضیه
پیامبر ﷺ را در نماز ندیدم مگر این که پناه می‌برد از عذاب قبر.

نیز بخاری نقل کرده است:

زن یهودیه‌ای آمد نزد عایشه همسر پیامبر ﷺ و از او سؤالی کرد و پس از
سؤال به عایشه گفت: خدا از عذاب قبر پناهت دهد. عایشه از پیامبر ﷺ سؤال
کرد: آیا مردم در قبورشان عذاب می‌شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پناه به خدا از
عذاب قبر».

فَسَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: غَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ.^۲

آری: با وجود این همه روایت در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، چگونه
و هابیه‌ها به خود اجازه می‌دهند بگویند: انسان وقتی مرد تمام می‌شود، و دیگر
چیزی نمی‌شنود؟ گذشته از اینها روایات بسیار در سایر کتابهایشان موجود است
حاکمی از این که میّت در قبر زنده است و می‌شنود و پاسخ می‌دهد که از نقل آنها

۱. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، ص ۱۱۰۶، باب التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، ح ۶۳۶۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۶۹، باب التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فِي الْكَسُوفِ، ح ۱۰۴۹.

صرف نظر شد.

همچنین رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنان فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ؛ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ؛ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثَرِ.^۱

سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما و شما را ببامرزد، شما جلو رفتید و ما به شما ملحق می شویم.

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ.^۲

سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای ابوبکر، سلام بر تو ای پدر.

ثالثاً همه مسلمانان. در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو! ای پیامبر ﷺ.

بر این اساس، اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی علیه السلام، یا حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات، حرام و موجب شرک و کفر بشود، باید - العیاذ بالله - اعتراض شود که پیامبر اکرم ﷺ نباید کشته شده های قریش را صدا می زد، و نباید اهل قبور را صدا می زد، و باید گفت:

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق والایضاح، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

عبدالله عمر که گفت: یا رسول الله ﷺ، یا ابابکر، یا ابته، و آنان را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

از آنچه به طور خلاصه بیان کردیم معلوم شد که حتی طبق روایات معتبر اهل تسنن، انسان پس از مرگ دارای حیات است و افراد می توانند به آنان سلام کنند و به آنان که مقرب درگاه الهی هستند، متوسل شوند و آنان را صدا بزنند.

شبهه ای دیگر

برخی اهل تسنن می گویند:

ما قبول داریم که پیامبر ﷺ و اولیای خدا پس از مرگ حیات دارند. ولی این حیات، حیات برزخی است و ایشان قدرت بر کاری ندارند، قدرت بر وسیله و واسطه شدن میان زنده ها و خدا ندارند و مثل جمادات می باشند.

پاسخ ما

اولاً: طبق روایاتی که قبلاً از بخاری نقل کردیم، حتی مشرکان نیز قدرت شنیدن صدای پیامبر ﷺ را داشتند و شنیدند.

همچنین در روایات خود اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ^۱

هیچکس نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خدا روح مرا به من بازگرداند تا پاسخ سلام او را بدهم.

از این روایت که طبق آن عمل می کنند و آن را صحیح می دانند، معلوم می شود خدا قدرت پاسخ گویی را به رسول خدا می دهد، بنابراین چه مانعی دارد، قدرت

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۳، زیارة القبور، ص ۱۳۹۴.

واسطه شدن و وسیله قرار گرفتن را هم به آن حضرت بدهد؟
 به علاوه از آیاتی که درباره شهدا نازل شده معلوم می‌شود قدرت خوردن نیز دارند، همچنین عرضه کردن آل فرعون بر آتش، بیان‌گر این است که مثل جماد نیستند و در عالم برزخ احساس ناراحتی می‌کنند.
 ثانیاً: بر فرض که گفته شود اموات مثل جمادند، مگر خداوند قادر متعال نمی‌تواند به جماد قدرت شنیدن و واسطه شدن بدهد؟ مگر پیراهن حضرت یوسف جماد و بی‌روح نبود؟ مگر خداوند آن را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار نداد؟ آیا خدا قدرت دارد در پیراهن یوسف اثر قرار دهد ولی قدرت ندارد در روح انبیا و مقربان درگاهش اثر قرار دهد و به آنها قدرت واسطه شدن بدهد؟

مگر در قرآن نیامده است که :

حضرت موسی علیه السلام از طرف خدا دستور می‌یابد به بنی اسرائیل فرمان دهد، گاوی را سر ببرند و پاره‌ای از اعضای آن را به پیکر مقتول بزنند تا زنده گردد و با زبان خویش قاتل را معرفی کند.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً... فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾^۱

به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود فرمود: خدا امر می‌کند شما را به اینکه گاوی ذبح کنید پس دستور دادیم بعضی از اعضای گاو را بر بدن کشته زنید (تا زنده شود و قاتل خود را به شما معرفی کند) این گونه خداوند مردگان را زنده خواهد فرمود.

آیا پاره بدن گاو ذبح شده، جامد نبود؟! آیا خدا نمی‌توانست مقتول را بدون

۱. سوره بقره، آیه ۶۷-۷۳.

این واسطه زنده کند؟ پس لابد سرّ و مصلحتی در کار است و پروردگار متعال، در پاره‌ای از اعضای گاو ذبح شده، اثر زنده شدن مقتول را قرار می‌دهد، که «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ». آری گویا آنان از قدرت خدا غافلند و حتی توجه نمی‌کنند که خداوند به حضرت عیسی علیه السلام قدرتی داد که کارهای خدایی انجام داد.

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...﴾^۱

هنگامی از گل صورت پرنده‌ای را به اذن من می‌سازی و در آن می‌دمی، و به اذن من پرنده می‌شود، و کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل علاج را به اذن من شفا می‌دهی، و مردگان را زنده می‌کنی.

در این آیه انجام این کارها نسبت به حضرت عیسی علیه السلام داده شده است و نیست این مگر به اعطای قدرت به او از جانب خدا. همچنین در آیه دیگر از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۲

من برای شما از گل، شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده می‌شود، کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل درمان را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

در این آیه حضرت مسیح علیه السلام امور نامبرده را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: «من از گل، مرغ می‌سازم، در آن می‌دمم، کور مادرزاد را شفا می‌دهم، پیسی را درمان می‌کنم، مرده را زنده می‌کنم».

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

و معلوم است که آن حضرت با اعطای قدرت الهی می‌تواند چنین اعمال را انجام دهد، و با این که خالق و محیی و ممیت خدا است ولی همین امور، به اذن و اراده خدا به حضرت مسیح علیه السلام واگذار شده و او کار خدایی کرده است.

همچنین قبض ارواح و میراندن، کار خدا است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾^۱؛ «خدا است که روح [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل می‌گیرد.» ولی در آیات دیگر همین کار را نسبت به فرشته می‌دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾^۲؛ «بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می‌گیرد.» ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۳؛ «آنها که فرشتگان روحشان را می‌گیرد در حالی که ستم‌پیشه‌اند.» و چون فرشته‌ها به سبب قدرتی که خدا به آنها داده و می‌دهد و به امر او قبض روح می‌کنند، صحیح است که به خدا نیز نسبت داده شود و با ﴿اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾؛ «خدا زنده می‌کند و می‌میراند» منافاتی ندارد.

و آیات مشابه در این باره بسیار است و از آنها استفاده می‌شود که خداوند برخی کارها را که مخصوص به ذات خود می‌باشد به برخی مقربان خویش واگذار می‌کند و قدرت انجام آنها را به افراد خاص مرحمت می‌فرماید.

بر این اساس هیچ اشکالی ندارد که بگوییم و معتقد شویم که خداوند متعال به ارواح انبیا و اولیای مقرب خود در عالم برزخ، قدرت واسطه و وسیله شدن میان مؤمنان و خود را مرحمت فرموده است و مؤمنین می‌توانند به آنان متوسل شوند و آن بزرگواران را وسیله تقرّب به خدا و واسطه بین خود و پروردگار قرار دهند. وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.

۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

بخش هفتم

مناظرات

مقدمه

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ:
 ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد
 کیست؟ و بگوید: من از تسلیم‌شدگانم.

پیگیری‌های مداوم شیعه در اثبات حقوق حق‌اهل بیت عصمت و طهارت
 صلوات‌الله‌علیهم و تبلیغات دامنه‌دار آنان راجع به حقانیت شیعه در فرصت‌های
 مناسب، از مسلمات تاریخ است، منتهی گاهی استقلال بدست آورده و زمانی با
 شکست ظاهری مواجه می‌شدند.

مردان بزرگ شیعه، بجرم تبلیغ و حق‌گویی، تحت فشارها و شکنجه‌های
 طاقت‌فرسا قرار می‌گرفتند و گاهی در حال سخن گفتن دستگیر شده به پای

۱. سورة فضلت: آیه ۳۲.

چوبه دار و یا به زندان و یا به تبعیدگاه رانده می شدند؛ با این حال روز به روز بر تعداد آنان افزوده شد و دامنه تبلیغات و گفتگوهایشان در فرصت های مناسب رو به ازدیاد بود.

ابوذر در همین راه به وضع فجیع و ناگواری به شام و سپس به ریزه تبعید شد. صعصعه و مالک اشتر به همین جرم به شام و یمن تبعید شدند. عمار یاسر به خاطر حق گوئی در اثر شکنجه غش کرد.

حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سعید بن جبیر و قنبر غلام با وفای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت علاقه به آن حضرت و حمایت از مقام ولایت کشته شدند.

به طور فشرده تاریخ نشان می دهد که شیعیان مبرز، هیچگاه فرصت را از دست نداده با دلیل و برهان، بوسیله قلم و بیان، از حق و حقانیت حمایت کردند. ما هم به نوبه خود در زمان و مکان مناسب باید همان برنامه را پیش گرفته؛ حتی المقدور انجام وظیفه کنیم و از خداوند متعال بخواهیم که ما را در این طریق موفق بدارد، ما را به تبلیغ و ارائه حق مؤید دارد و ما را به این وظیفه مهم الهی آشنا فرماید و باید گفت تاریخ ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگ آنان که همیشه تحت نظر، زندان، در میدان های نبرد و یا در تبعیدگاه ها به سر برده و سرانجام هر یک به نحوی کشته شدند، بزرگترین دلیل لزوم راهنمایی و هدایت می باشد و کمترین اثرش آن است که مخالفین، مصداق این آیه مبارکه قرار می گیرند: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱؛ «تا هلاک شوند، از روی دلیل و برهان هلاک شود».

در صورتی که عملاً ثابت شده که مخالفین شیعه و آنان که از عقاید و برنامه های شیعه اطلاعی نداشته اند با شنیدن حقایق و عقاید این فرقه ناجیه،



دست از عداوت کشیده و بسیاری اوقات به درستی و صحت عقائد و اعمال شیعیان اعتراف نموده‌اند بعلاوه جمعی از آنان به مذهب حقه جعفری گرویده‌اند.

این جانب در سال (۱۳۵۰ ش) به سفر حج مشرف شدم و در مدینه منوره و مکه معظمه با بسیاری از برادران مسلمان تماس گرفته صحبت کردم. مطالبی مطرح شد و نتیجه‌های مثبتی گرفتم.

پس از مراجعت به تشویق جمعی از بزرگان، و اساتید معظم خود، بر آن شدم که عمده مناظراتم را گردآوری و در اختیار همگان قرار دهم تا معلوم شود که دلیل و برهان و تبلیغ و سخن، چگونه طرف را تسلیم و او را از تهمت زدن و بدبینی باز می‌دارد؛ بعلاوه این نوشته باعث شود که زائران خانه خدا اگر به زبان عربی آشنا هستند قبل از حرکت، طریق استدلال و صحبت با آنان را فرا گیرند و به این وسیله توجه کنند که از چه راه وارد بحث شوند و چه نکته‌های قابل توجه را که آنان نمی‌توانند منکر شوند و از مسلمات است بیان نمایند.

خصوصاً که یکی از فواید حج و علل تشریع آن همین موضوع است و در وسائل، ج ۸، ص ۸، روایاتی در این زمینه وارد شده که قسمتی از آنها را در کتاب «اسرار حج»^۱ یادآور شدم.

همچنین در سالهای بعد که مشرف بودم مناظراتی داشتم که چند مورد آن را نیز در ادامه آوردم.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

۱. اخیراً کتاب «اسرار حج» با اضافاتی به نام «مشعل زائر» چاپ و منتشر شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾^۱

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گویند تا اعمالتان را
برای شما اصلاح کند و گناهتان را ببامرزد و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت
کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

﴿فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾^۲
هر که هدایت یافت تنها به نفع خود هدایت می یابد، و هر که گمراه گردد، فقط به
زیان خود گمراه می شود.

۱) ابتدا به مدینه مشرف شدیم و در آنجا وارد یکی از فروشگاه‌های مقابل
باب جبرئیل شدم^۳ (اسم یکی از درب‌های مسجد النبی ﷺ باب جبرئیل است)
شخصی حدود ۳۵ ساله در گوشه مغازه نشسته بود. مختصری صحبت کردم.

۱. سورة احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

۲. سورة یونس / ۱۰۸.

۳. در آن زمان، اطراف مسجد النبی بازار و مغازه بود.



سؤال کرد: اهل کدام کشور می باشی؟
 گفتم: ایرانی هستم. گفت: جعفری هستی؟
 گفتم: آری و افتخار ما همین است. گفت: چطور؟
 گفتم: برای اینکه از قرآن و عترت پیامبر ﷺ پیروی می کنیم و به حدیث، «اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ، کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِترَتِیْ اَهْلَ بَیْتِی» تمسک کرده ایم.
 بعد گفتم: اگر پیامبر اکرم ﷺ روز قیامت از ما سؤال کند که دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ ما جعفری ها می گوییم: از قرآن و عترت، چون خودت فرمودی: هر کس به این دو تمسک کند هرگز گمراه نمی شود و اهل نجات است. اما اگر از شما سؤال کند که دستور دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ شما چه جواب می دهید؟ می گوید عترت را رها کرده به قول این و آن عمل کردیم؟
 پاسخ این مطلب را نداد و به اصطلاح خواست نقطه ضعف از ما بگیرد، لذا گفت: شما جعفری ها نسبت به برخی خلفا بی اعتنا هستید و حال اینکه باید دوست و علاقمند به آنان باشید.
 گفتم: مسلمان چگونه ظالم را دوست داشته باشد و به او علاقه ورزد و حال اینکه خدا فرموده است:

﴿وَلَا تَرْکُنُوْا اِلَی الْذِیْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ﴾^۱

به ظالم تکیه نکنید که آتش شما را فرا می گیرد.

و چگونه می توان ظالم را خلیفه پیغمبر ﷺ خواند با اینکه خدا فرموده است:

﴿لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ﴾^۲

پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

۱. سوره هود / ۱۱۳.

۲. سوره بقره / ۱۲۴.

گفت: آنها چه ظلمی کرده‌اند و گناهشان چیست؟

گفتم: ظلم بالاتر از اینکه خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را غصب کردند و وصیت نمودند که ما را در حجره آن حضرت که ملک شخصی وی بود؛ دفن کنید و حال اینکه خداوند در قرآن مجید صریحاً از این عمل نهی کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾^۱

ای گروه مؤمنان بدون اذن داخل خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشوید.

و آیا کسی گفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسی اذن داد؟ یا اینکه آنان تصرف غاصبانه و ظالمانه کردند؟

گفت: این آیه در این باب نازل نشده است. شأن نزول آن این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفر از اصحاب را مهمان کرد. همین که سفره پهن شد یک عده بدون دعوت و اذن وارد خانه آن حضرت شدند و سر سفره نشستند. گفتم: قبول کردم، اما با قطع نظر از این آیه، آیا از نظر اسلام داخل شدن در خانه غیر بدون اذن جایز است؟

گفت: خیر.

گفتم: پس اینها غصب کردند و در ملک غیر تصرف نمودند، آن هم ظلم است و خدا در قرآن از ظلم و ظالم مذمت کرده است.

گفت: این که آنها وصیت کردند ما را در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنید از اسرار است و ما نمی‌توانیم به سرّ این وصیت پی ببریم و نباید دخالت کنیم.

گفتم: اولاً اسلام سرّ ندارد، ثانیاً اگر بگوییم تصرف آنها در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اسرار است و نباید حرف زد پس هر کس ظلم و تعدی کند و در مال مردم تصرف نماید و بگوید سرّ است، آیا این حرف درست است و چنین چیزی می‌شود؟

گفت: خلاصه ما نمی دانیم و آن روز نبوده ایم تا سر این وصیت و تصرف را بدانیم پس چه بهتر که حرفش را هم نزنیم.

گفتم: قبول کردم که این مطلب از اسرار است اما نارضایتی فاطمه علیها السلام را از خلیفه اول چه بگوییم و اسم این عمل را چه بگذاریم؟ این را که نمی توانیم سر بخوانیم، چون آشکارا و بدیهی است.

گفت: از کجا معلوم که فاطمه از آنان ناراضی بوده است؟

گفتم: در کتب صحاح خودتان آمده است که فاطمه علیها السلام در حالی که از خلیفه اول غضبناک بود دنیا را وداع گفت.^۱

گفت: چنین حدیثی در کتب ما نیست.

گفتم: اکنون که من کتاب در اختیار ندارم تا مدرک آنرا ارائه دهم اما دلیل و مدرک زنده و حاضر و در مقابل چشمتان به شما ارائه می دهم و آن مخفی بودن قبر حضرت زهرا علیها السلام است و علتش هم همان است که از آنها ناراضی بود و نخواست بر جنازه اش حاضر شوند و نماز بخوانند.

لذا وصیت کرد شبانه دفنش کنند و مخفیانه به خاکش بسپارند و چقدر ناراحت بوده که چنین وصیتی نموده با اینکه پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر کسی شب از دنیا برود دفنش را تأخیر بیندازید تا روز شود و مؤمنین جمع شوند و در تشییع جنازه و نمازش شرکت کنند.

و باید دختر رسول الله صلی الله علیه و آله خیلی ناراحت باشد تا بر خلاف دستور پدرش که امر

۱. صحیح بخاری در باب غزوة خیبر ج ۶ ص ۱۹۶ از عایشه نقل می کند که فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد. در صحیح مسلم ص ۷۲ و مسند احمد ص ۱ و ۹۰۶ و تاریخ طبری ص ۳ و ۲۰۲ و منابع دیگر این حدیث نقل شده است. (الغدیر ج ۷ ص ۲۲۷)

مستحبی است وصیت کند و از این وصیت معلوم می‌شود که آنان دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را سخت رنجانده‌اند و آزارش کرده‌اند و پر واضح است که اذیت و آزار فاطمه علیها السلام اذیت و آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چون خود آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.

گفت: قبر فاطمه علیها السلام مخفی نیست. قبر او در قبرستان بقیع است.

گفتم: اگر قبر آن حضرت در بقیع است پس این قبر که داخل مسجد است، قبر چه کسی است؟ و آیا این قبر دروغ است؟ - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ساختمان مستطیلی وجود دارد که یک قسمت آن حجره و مدفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک قسمتش حجره حضرت زهرا علیها السلام است و داخل حجره حضرت زهرا یک قبر به ارتفاع یک متر ساخته شده و بالای آن قبر به خط درشت نوشته است: «هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» - بنده نگاه کردم و این عبارت را خوانده در ذهنم بود تا اینجا به کار بردم - به او گفتم: این قبر و این نوشته چیست؟ و اگر قبر در بقیع است این صورت قبر و علامت را چرا گذاشته‌اید؟

گفت: قبر آن حضرت در بقیع است و این نوشته غلط است.

گفتم: این صورت قبر و این نوشته که از شیعیان نیست و شما سنی‌ها این ساختمان‌ها و این بنا را سر پا کرده‌اید و نوشته‌ها مال شما است. چرا انصاف نمی‌دهی و واضحات را هم منکر می‌شوی؟

گفت: این نوشته‌ها را دولت قبل نوشته است و ما قبول نداریم.

گفتم: بالأخره دولت قبل هم سنی بوده و چون احتمال می‌داده‌اند که قبر آن حضرت اینجا باشد لذا نوشته‌اند. سپس گفتم: از این هم می‌گذریم.

بگو چرا فاطمه علیها السلام محسنش را سقط کرد و سبب آن چه بود؟ بگو قبر



محسنش کجا است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ البته این جملات را با حال حزن و تأثر می‌گفتم و خلاصه با بیان تأثرآور گفتم: آری ما شیعیان در این حوادث فکر می‌کنیم و می‌گوییم چه شد که فاطمه علیها السلام سقط جنین کرد؟ چه شد که قبر بچه‌اش نامعلوم است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ و به چه علت قبرش مخفی است؟ و برای این مصیبتها گریه می‌کنیم و نمی‌توانیم گریه نکنیم. گفت: ما که در آن زمان نبوده‌ایم تا علت این حوادث را بدانیم و درباره آنها قضاوت کنیم.

گفتم: چرا فدکش را غصب کردند و کارگروهایش را از آن بیرون نمودند؟ گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما انبیا چیزی از مال دنیا ارث نمی‌گذاریم و هر چه گذاشتیم صدقه است.

گفتم: این حدیث دروغ است چون بر خلاف قرآن مجید است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف قرآن چیزی نمی‌گوید، در قرآن آمده که: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾^۱ سلیمان از داود علیه السلام ارث برد.

و نیز از قول حضرت زکریا نقل کرده است که گفت:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۲

خدایا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.

و همین که این حدیث را که تو خواندی به قرآن عرضه کردیم و خلافتش را در آن یافتیم یقین می‌کنیم که ساختگی است و ارزش ندارد.

گفت: این آیات مربوط به مال دنیا نیست بلکه مربوط به مقام نبوت است، که

۱. سوره نمل / ۱۵.

۲. سوره مریم / ۵.

پیامبران الهی از خداوند خواستند که رسالت را در فرزندانشان قرار دهد.

گفتم: اولاً اگر این حدیث صحیح است، چطور ابوبکر و عمر گفتند ما را در حجره پیامبر ﷺ دفن کنید، مگر به گفته خودشان، حجره پیامبر صدقه نبود؟ مگر خدا نفرموده است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾؛ «صدقات فقط مال فقرا است.» مگر محل دفن نباید مباح باشد؟ و یا اینکه برخلاف قرآن عمل کردند؟ ثانیاً: فاطمه علیها السلام به این آیات تمسک کرده و فرموده است: فدک مال من است و پر واضح است که معنای قرآن را دختر رسول خدا ﷺ بهتر از سایرین می دانسته است. ثالثاً اگر فدک مال فاطمه علیها السلام نبود چرا پس از چند سال عمر بن عبدالعزیز آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند؟ رابعاً اگر چنین حدیثی از پیامبر ﷺ بود بطور حتم فاطمه علیها السلام ادعای فدک را نمی کرد و البته که فاطمه علیها السلام در عمل به فرمایش پدر بزرگوارش بیش از دیگران اهتمام داشت. و اگر بگویید او از این حدیث آگاه نبود. می گویم چگونه او که اهل بیت رسول الله ﷺ است و این حدیث مربوط به او می باشد از این حدیث خبر نداشته و حضرت رسول ﷺ برای او نفرموده و به علی علیهما السلام خبر نداده و او هم نشنیده است اما دیگران که اجنبی بوده اند شنیدند و عمل کردند؟

گفت: من این حرفها را نمی دانم. فقط می دانم که هر کس اصحاب پیامبر ﷺ را لعن کند کافر است و شما شیعیان به برخی از زنان پیامبر ﷺ و معاویه بد می گوید.

گفتم: از انصاف خارج نشو. ما هر چه می گویم از روی دلیل و برهان و فکر می گویم. اگر جواب ما را دادید البته با شما هم عقیده می شویم و الا محال است که حقایق و واضحات را نادیده بگیریم و کور کورانه دنبال شما بیایم. حال بگو بدانم چرا عایشه خانه خود را رها کرد و به بصره رفت و چرا بر خلاف صریح قرآن عمل کرد و به چه حسابی با خلیفه رسول الله ﷺ جنگ کرد؟ و خلاصه در آن سفری که عایشه به بصره رفت دو گناه بزرگ مرتکب شد: اول اینکه آیه شریفه، ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ (سوره احزاب/ ۳۱) و آیه ﴿وَقَرْنَ

فِي بُيُوتِكُنَّ... ﴿ (سوره احزاب/ ۳۲) را نادیده گرفت و از چنین آیه صریحی چشم پوشی نمود. دوم اینکه با حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام جنگ کرد و جنگ با علی عَلَيْهِ السَّلَام، جنگ با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است چون خود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

يَا عَلِيُّ سِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبُكَ حَرْبِي.^۱

یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من است.

بنابراین عایشه در واقع با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگ کرده و جنگ با آن حضرت جنگ با خدا و محکوم است.

گفت: درست است که عایشه از خانه خارج شد و به قصد جنگ با علی عَلَيْهِ السَّلَام به سوی بصره رفت ولی در بین راه همین که به حوآب رسید و سگهای آن محل جلوش رفته پارس کردند. کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادش آمد و توبه کرد.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی) ج ۴، ص ۵۲۰.

۲. ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما سوار بر شتر قوی پیکر می شود و سگهای حوآب (محلی است معروف) جلو راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند. همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند بطوری که بعضی از شترها رم نمودند. یکی از اطرافیان عایشه گفت: وه که سگ های حوآب چقدر زیاد و چه اندازه پارس کننده اند. عایشه وقتی این جمله را شنید بیاد کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتاد و زمام شتر را برگردانید که من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: یکی از شما سوار شتر می شوید. و خلاصه حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان کرد. همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی عَلَيْهِ السَّلَام کاری از پیش نخواهند برد لذا یکی از آنها به عایشه گفت: این محل حوآب نیست و از حوآب گذشتیم.

عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا که اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و تماماً شهادت دادند که این محل حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره حرکت کرد (النص والاجتهاد مرحوم سید شرف الدین قدس سره).

گفتم: اگر توبه کرد چرا از همان محل بر نگشت؟ و چرا تا پایان جنگ ایستادگی نمود؟ و بعلاوه اگر توبه کرد پس چرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام به او رسید خوشنود شد و شادی کرد و سجده شکر بجا آورد؟!^۱ و نیز اگر توبه کرد پس چرا سوار قاطر شد و از دفن سبط اکبر حسن بن علی علیه السلام در حجره جدش پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمود؟^۲ و خلاصه مخالفتش با قرآن و جنگش با امام زمان خود حضرت امیر علیه السلام قطعی است ولی توبه اش بر ما ثابت نشده و بلکه اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده و یا توبه را شکسته است.

دیگر اینکه اگر بنا بود تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خوب باشند و نافرمانی نکنند، نزول آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ لغو و بی مورد بود و ما از این آیه می فهمیم که خداوند در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عمل آینده عایشه را گوش زد کرده و برای اتمام حجت، آن آیه را نازل فرموده است و صریحاً ابلاغ داشته که زنان پیغمبر نباید از منزل خارج شوند و تمام نظر، از این آیه مبارکه عایشه بوده است چون سایر زنان آن حضرت طغیان و سرکشی نداشته اند و ما می گوییم این آیه نازل شد تا دنیا طلبان نتوانند از مقام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره گیری کنند و آنان را آلت دست

۱. به صفحه ۵۷۳ همین کتاب مراجعه شود.

۲. النص و الاجهاد، ص ۳۳۳، از مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی مروانی داستان سوار شدن قاطر و منع از دفن امام حسن علیه السلام را نقل کرده است و نیز از مسعودی نقل نموده که: وقتی عایشه سوار قاطر شد قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد او رفت و گفت ای عمه هنوز سرهایمان را از خونهای جنگ جمل نشسته ایم آیا می خواهی گفته شود روز قاطر شهباء؟ و نیز داستان سجده کردن عایشه را در همین کتاب نقل کرده است و در شب های پیشاور، ص ۷۳۳ آمده است که سبط بن جوزی در تذکره خواص الائمة، ص ۱۲۲ و مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۳۶ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل کرده اند که: وقتی جنازه امام حسن علیه السلام را حرکت دادند عایشه سوار قاطر شد و با گروهی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه گرفتند و گفتند نمی گذاریم سبط اکبر را پهلوی جدش صلی الله علیه و آله دفن کنید.



قرار دهند و به عنوان حمایت از همسر پیامبر ﷺ ام‌المؤمنین دختر خلیفه رسول الله ﷺ مردم ساده و عوام را فریب داده و جنگ با علی علیه السلام را سرپا کنند. اما عایشه فریب خورد و حرف طلحه و زبیر را شنید و روی غرض ورزیهای شخصی به جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقدام کرد.

اما اینکه گفتی معاویه را لعن می‌کنیم و به عقیده شما لعن او موجب کفر است و لابد می‌خواهی بگویی ما کافریم. ما می‌بینیم معاویه در صفین با حضرت امیر جنگ کرد و طبق گفته رسول خدا ﷺ جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ است و روشن است که جنگ با رسول خدا کفر خواهد بود و کافر مستحق لعن و ناسزا می‌باشد. گفت: معاویه بر سر خلافت با علی علیه السلام جنگ کرد و به اصطلاح دو پادشاه با هم جنگ کرده‌اند و این چه ربطی به این حرفها دارد؟

گفتم: اگر علی علیه السلام در صفین به معاویه دست می‌یافت او را می‌کشت یا نه؟
گفت: آری، او را می‌کشت.
گفتم: آیا علی علیه السلام مسلمان را می‌کشت؟
گفت: خیر.

گفتم: پس معلوم می‌شود که معاویه مسلمان نبوده که اگر علی علیه السلام به او دست می‌یافت او را می‌کشت و شما خودت اقرار داری که معاویه مسلمان نبوده است. ولی به زبان نمی‌آوری.

گفت: من اینها را نمی‌دانم و نبوده‌ایم که بفهمیم فعلاً نباید به آنها بد بگوییم.
گفتم: اگر تو در آن زمان زندگی می‌کردی و در صفین حاضر بودی، در لشکر علی علیه السلام جا می‌گرفتی و یا در لشکر معاویه و با علی می‌جنگیدی؟ گفت: حال که نبوده‌ام.

گفتم: از تمام این حرفها گذشتم.

این که گفتی هر کس معاویه را لعن کند کافر است چون او از اصحاب

پیامبر ﷺ می‌باشد، این به چه دلیل است و چه کسی گفته که لعن اصحاب آن حضرت سبب کفر است؟

گفت: پیامبر ﷺ فرموده که اصحابم را دوست داشته باشید و هر کس به آنها بد بگوید و لعنشان کند کافر می‌باشد.

گفتم: اولاً: پیامبر ﷺ کجا چنین مطلبی را فرموده و در چه کتابی آمده و چه کسی آن را نقل کرده است؟ ثانیاً: طبق این روایت که تو نقل کردی باید بگویی: اولین کافر معاویه است، چون علاوه بر اینکه خودش حضرت امیر علی را لعن می‌کرد، مردم را هم به لعن و سب آن حضرت واداشت و سال‌های زیادی به دستور او بر سر منبرها علی را لعن کردند؛ و خلاصه اگر لعن اصحاب پیامبر ﷺ موجب کفر است جنگ با آنان نیز موجب کفر است و معاویه هم با علی را لعن کرد که از اصحاب خاص و از خلفای حتمی پیامبر ﷺ بود جنگ کرد و هم آن حضرت را لعن نمود و فرق بین ما و معاویه چیست؟ اگر ما با لعن معاویه کافر می‌شویم معاویه با لعن و جنگ با علی بطور حتم کافر شد، بلکه باید گفت معاویه اکفر کفار است. چون او در زمان رسول الله ﷺ بوده و ما پس از حدود هزار و چهار صد سال زندگی می‌کنیم. او شاید سفارشات پیامبر ﷺ را درباره علی از زبان پیامبر ﷺ شنیده و ما نه از آن حضرت درباره معاویه سفارشی شنیدیم و نه کسی برایمان نقل کرده است. بعلاوه ما شیعه‌ها لعن بعضی از اصحاب را از معاویه یاد گرفتیم و اگر او در آن زمان به اصحابی همچون علی را لعن کرد که یک لحظه کفر و شرک اختیار نکرده لعن ننموده بود ما جرأت نمی‌کردیم به اصحاب دیگر پیامبر ﷺ لعن کنیم هر چند مدتی از عمرشان را هم به کفر و شرک گذرانده باشند. و خلاصه استاد ما در این عمل معاویه است و اگر در لعن برخی افراد گناهی باشد همه‌اش بگردن معاویه است.

گفت: نه ما حق نداریم آنها را لعن کنیم و معاویه که لعن کرد اجتهاد کرد و

اشتباه در اجتهاد گناهی نیست.

گفتم: ما هم در لعن به معاویه اجتهاد کرده‌ایم و وقتی اعمال و رفتار آنان را بررسی کرده و بر خلاف اصول مسلم اسلام می‌بینیم، می‌گوییم لعن آنها و هر کس مانند آنان باشد جایز است. بنابراین ما نیز گناهی نداریم و کافر نیستیم. بحث که به اینجا رسید از این شاخه به شاخه دیگر پرید ولی چون بحث طولانی شده بود خدا حافظی کرده و رفتم.

البته این بحث حدود یک ساعت طول کشید و این شخص تعصب زیاد بکار نبرد و اطلاعات مذهبی او نسبتاً خوب بود و بنده تأسف خوردم که چرا کتاب «المراجعات» را همراه نبردم و اگر یک جلد از آن کتاب را همراه می‌داشتم و به این شخص می‌دادم نه تنها خودش شیعه می‌شد بلکه مبلغ شیعیان می‌شد. چون استعداد و آمادگی پذیرش حق را دارا بود. و در ضمن با این بحث قسمتی از مسلمات آنان روشن گشت و معلوم شد که باید از مسلمات خودشان گرفت و با آنان بحث کرد.

۲ یک نفر از آنها گفت: چرا شما شیعیان مرتب در نماز جماعت حاضر نمی‌شوید و بعضی از شما هم آهسته نماز می‌خوانید و اقتدا نمی‌کنید؟
گفتم: اولاً خواندن سوره حمد، دلیل بر اقتدا نکردن نیست، چون خود شما و مفتی عربستان، «بن باز»، در کتاب احکام نمازش گفته است:

در تمام نمازها، واجب است سوره حمد را بخوانید [و فرقی بین نماز جماعت و فرادا و آهسته و بلند نگذارده است. و حکم کرده که] نماز بدون سوره حمد، باطل است و در نماز جماعت اگر امام جماعت به مقدار خواندن سوره حمد، سکوت کرد، مأوم در همان فرصت، سوره را بخواند و اگر سکوت نکرد، حمد را در حال قرائت امام بخواند و [گفته است:] حدیث «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» آیه ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ را تخصیص زده است بحال غیر نماز.

ثانیاً از بعضی شیعیان سؤال می‌کنیم که چرا اقتدا نمی‌کنید؟ به ما می‌گویند که اینها قرآن را تحریف کرده و مقداری از آن را حذف می‌کنند، لذا ما اقتدا نمی‌کنیم و ما روحانیون که معلم آنها هستیم جوابی نداریم به آنها بگوییم. وقتی این جواب را به او دادم از روی ناراحتی و تعجب گفت: ما کجای قرآن را تحریف و کم و زیاد کرده‌ایم؟

قرآن دستش بود، قرآن را گرفتم و باز کردم و گفتم این قرآنی است که شما خود چاپ کرده‌اید، در اول تمام سورهای آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوشته است در حالی که ما می‌بینیم امام جماعت مسجدالنبی همین سوره‌ها را می‌خواند ولی «بِسْمِ اللَّهِ» آن را نمی‌گوید و حذف می‌کند بنابراین اگر بسم‌الله از قرآن و جزء سوره است چرا نمی‌خوانید؟ و اگر از قرآن و جزء سوره‌ها نیست چرا در قرآن نوشته‌اید؟ پس شما قرآن را یا در خواندن کم و تحریف می‌کنید یا در نوشتن زیاد و تحریف می‌کنید.

گفت: «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته می‌خواند و اصلاً به نظر ما جزء سوره نیست. گفتیم: اولاً ما دقت کرده‌ایم که گاهی اصلاً «بِسْمِ اللَّهِ» را در اول سوره نمی‌خواند و نوارهای قرآن که در مغازها می‌فروشد هم شاهد است که بدون «بِسْمِ اللَّهِ» خوانده‌اند و در بعضی از آنها هم شخص دیگری که از صدایش معلوم است، بین دو سوره بسم‌الله را خوانده و اضافه کرده است. و این نشان می‌دهد که قاری، «بِسْمِ اللَّهِ» را نخوانده است.

ثانیاً اگر می‌خواند، چرا مثل بقیه سوره بلند نمی‌خواند. و ما روایت داریم که از علامت مؤمن این است که بسم‌الله را بلند بخواند.

ثالثاً اگر جزء قرآن و جزء سوره‌ها نیست، چرا در قرآن‌ها در اول تمام سوره‌ها، به جز سوره براءت، «بِسْمِ اللَّهِ» را نوشته و چاپ کرده‌اید؟ و خلاصه ما که معلم این مردم هستیم نتوانستیم جواب آنها را بدهیم اکنون

اگر شما جوابی دارید بگویید تا به آنها بگوییم.
گفت: من چیزی نمی دانم و باید علمای ما جواب بدهند.

۳ یک نفر از آنها گفت، چرا شما شیعیان ابوبکر و عمر را دوست نمی دارید؟
گفتم: مگر لازم است کسی آنها را بالخصوص دوست داشته باشد، بلکه
وظیفه هر مسلمانی است که همه مسلمانان را دوست داشته باشد. بلی همه
مسلمانان باید اهل بیت علیهم السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بالخصوص دوست داشته باشند
چون در قرآن است که اجر رسالت، دوست داشتن آل پیامبر صلی الله علیه و آله است.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

[ای پیامبر] بگو: من از شما هیچ پاداشی جز مودت و دوستی نزدیکانم
نمی خواهم.

گفت: ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا از همه مسلمانان افضل بوده و از این
جهت باید آنان را بیش از همه دوست داشته باشیم.

گفتم: اولاً ما تابع قرآن هستیم و آیه ای نداریم که آنها افضل از دیگران هستند
نیز آیه ای نداریم که حکم به دوست داشتن آنان کرده باشد. بعلاوه افضل بودن،
دلیل لزوم دوست داشتن نمی شود. ثانیاً ملاک افضلیت چیست؟ اگر علم است که
همه می دانیم علی علیه السلام بعد از رسول خدا از همه اعلم بوده و خدا فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای، و دانشمندان شما را به درجاتی [عظیم و با
ارزش] بالا برد.

۱. سوره شوری / ۲۳.

۲. سوره مجادله / ۱۱.

و اگر ملاک افضلیت جهاد فی سبیل الله است که باز همه می دانیم اول مجاهد فی سبیل الله علی علیه السلام بوده و خدا فرموده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

خدا جهاد کنندگان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری داده است.

و اگر ملاک افضلیت، نسبت داشتن و خویشاوندی با رسول خدا است که علی علیه السلام پسر عم و داماد و پدر دو سبط رسول خدا بوده است. پس وجهی برای افضلیت آنها بر علی و آل رسول صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که ایمان ابوبکر از همه بیشتر بوده است و کسی که ایمانش بیشتر است پیش خدا و پیامبر محترم تر و عزیز تر و از همه افضل است و باید او را بیش از دیگران دوست داشت.

گفتم: اولاً چنین دلیل و روایتی مسلم نیست و ما قبول نداریم و در خارج هم شاهد و قرینه‌ای بر این مطلب وجود ندارد. بلی در خصوص سلمان فارسی روایات زیادی هست که ایمانش در درجه بالایی بوده تا آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ سلمان، از ما اهل بیت است.

اما درباره ابوبکر و عمر چنین عبارتی نفرمود.

ثانیاً اگر ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا افضل و محترم تر و مقدم بر اهل بیت بوده‌اند چرا شما در تشهد نمازهایتان می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ بلکه بجای آن باید بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى فُلان و فُلان»؛ و نیز چرا در تکبیر دوم نمازها که بر مرده‌هایتان می خوانید می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ و نمی گوید: «وَعَلَى فُلان و فُلان»؟ همچنین چرا در خطبه‌های نماز جمعه و غیره بعد از صلوات بر رسول خدا می گوید: «وَعَلَى



آلِه»، و بعد می‌گویید: «وَعَلَىٰ صَاحِبِهِ؟» و خلاصه شما نمازها و آمرزش مرده‌هایتان را بدون صلوات بر آل محمد صحیح نمی‌دانید و دست به دامن آنها می‌شوید اما در مقام احترام و اظهار دوستی، دیگران را بر آنها مقدم می‌دارید. حتی ابو حنیفه و امام احمد حنبل و شافعی و غیره را بیش از آل رسول الله احترام می‌کنید.

گفت: اینکه در تشهد نماز و در نماز بر اموات و خطبه‌ها بعد از محمد ﷺ صلوات بر آل محمد می‌خوانیم چون به این صورت وارد شده است و باید به این صورت بخوانیم و تخلف جایز نیست.

گفتم: پس معلوم می‌شود تنها آل رسول خدا هستند که در کنار آن حضرت و در رتبه بعد از آن حضرت قرار دارند و این خود شاهد بزرگی بر تقدم و افضلیت آل رسول الله ﷺ است بر دیگران. بعد گفتم: قبول دارید که دوستی، اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است؟

گفت: قبول داریم و آنها را دوست می‌داریم.

گفتم: اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ و نشانه دوستی شما چیست؟

گفت: اهل بیت آن حضرت فاطمه زهرا و حسنین علی و علی هستند.

گفتم: پس چرا به جای احترام و دوستی بی‌احترامی کردید و قبورشان را خراب و ویران کردید؟

گفت: ساختمان روی قبر بدعت و حرام است.

گفتم: پس چرا ساختمان روی قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر را خراب نکرده‌اید، چرا ساختمان روی قبر ابوبکر و عمر بدعت و حرام نشد و نیست اما ساختمان روی قبر سبط پیامبر ﷺ امام حسن مجتبی علی و به قول شما که قبر حضرت زهرا علیها السلام در بقیع است، ساختمان، روی قبر آن حضرت بدعت و حرام است؟

این مناظره حدود سه ربع ساعت طول کشید و عده‌ای از اهل سنت آمده و به آن شخص که طرف بحث اینجانب بود، گفتند: تو نمی‌توانی با این شیخ مباحثه

کنی و دست او را گرفته و همراه خود بردند.

۴ در بازار مدینه در مغازه عطاری مرد سالمند و در عین حال سرزنده‌ای نشسته بود. به زبان عربی نسبتاً صحیح با او صحبت کردم، گفت: شما اهل عراق هستی؟ گفتم: خیر ایرانیم. تا گفتم ایرانی فوراً تغییر قیافه داد و از آنجا که می‌دانند ایرانی شیعه است و ابوبکر و عمر و عثمان را دوست نمی‌دارند. لذا به من گفت: ابوبکر و عمر و عثمان را دوست داشته باش. و به اصطلاح خواست نصیحت و هدایت نموده باشد. بنده نیز بدون معطلی گفتم: چگونه کسی را دوست بداریم که فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله او را دوست نمی‌داشت و با او قهر بود و حرف نزد تا از دنیا رفت. ناراحت شد و گفت: از کجا که چنین مطلبی اتفاق افتاده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱)، از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد.

گفت: بالاخره آنان خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و از اصحاب آن حضرتند.

گفتم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي.

و در مورد دیگر فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي آلِ بَيْتِي.

من دو امر سنگین و گرانقدر در بین شما گذاشتم یکی کتاب خدا قرآن مجید و دیگری اهل بیتم، که اگر به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.



بعد گفتم: آیا این حدیث درست است؟
گفت: آری.

گفتم: عترت چه کسانی هستند؟ دست روی چشم گذاشت و گفت: سیدنا
علی علیه السلام فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام حسین علیه السلام.

گفتم: ما شیعیان باین حدیث عمل می‌کنیم و آنچه در کتاب خدا است قبول
کرده و آنچه عترت فرموده‌اند انجام می‌دهیم و اما غیر عترت را هر که می‌خواهد
باشد قبول نداریم. بعلاوه شما که می‌گویید پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین برای خود
تعیین نکرد. پس ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه آن حضرت نیستند. بلکه رئیس
مسلمانان و امیر قوم بوده‌اند و مردم آنان را انتخاب کرده‌اند و خلیفه به کسی
می‌گویند که شخص، او را به جای خود نصب کرده باشد.

و اما اینکه گفتمی از اصحاب آن حضرت بوده‌اند، مگر هر کسی چند روزی با
پیامبر صلی الله علیه و آله بوده از صحابه به حساب می‌آید و محترم می‌شود و باید دوستش داشت؟
گفت: البته که باید اصحاب آن حضرت را دوست داشته باشیم چون خود
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اصحاب مرا دوست داشته باشید و آنان مانند ستاره‌های آسمان هستند».

گفتم: ما این روایت را قبول نداریم، چون در قرآن خلافتش آمده و علاوه خود
اصحاب هم به این حدیث عمل نکرده‌اند. پس معلوم می‌شود چنین کلامی از
رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر نشده است.

گفت: کجای قرآن بر خلاف این حدیث آمده و از کجا که اصحاب، خودشان
به این حدیث عمل نکرده‌اند؟

گفتم: خداوند متعال در چند مورد جمعی از اصحاب آن حضرت را مذمت
نموده و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقین نازل فرموده است و اگر بنا بود
هر کس چند روزی با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی می‌کرد محترم می‌شد و دیگر نمی‌شد

درباره او حرفی زد، این آیات نازل نمی شد.

بنابراین ما قرآن را گرفته و می گوییم روایات مخالف قرآن ارزش ندارد و از ریشه دروغ است، به ویژه که می بینیم خود اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کرده یکدیگر را لعن نمودند.

گفت: کدام یک از اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کردند؟

گفتم: مگر نبود که معاویه حضرت امیر علیه السلام را سب و لعن کرد و چندین سال پس از او هم مسلمانها آن حضرت را لعن کردند؟ آیا علی علیه السلام از اصحاب نبود؟ مگر نبود که لشکر معاویه به امر معاویه عمار را کشتند؟ آیا عمار از اصحاب نبود؟

در اینجا مطلب را عوض کرد و از راه دیگر وارد شده گفت: شما احترام ام المؤمنین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رعایت نمی کنید؛ با اینکه او زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

گفتم: او بر خلاف قرآن عمل کرد و آیه **﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾**^۱ را زیر پا گذاشت و با اینکه صریح قرآن است که: ای زنان پیامبر در خانه هایتان بنشینید، با این حال عایشه از مدینه خارج شد و به بصره رفت؛ بعلاوه یک خلاف بزرگ مرتکب شد و آن جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و به نظر ما شیعیان کسی که اینگونه، قرآن را ندیده بگیرد و رسماً به جنگ امام زمان خود برود هیچ احترامی ندارد.

در این موقع دو نفر از رفقا رسیدند و دیدند ما آنگونه مناظره می کنیم، در حالی که آن شخص سخت ناراحت و برافروخته شده بود لذا رفقا دست بنده را گرفتند و گفتند: بحث با این شخص فایده ندارد برویم. او مایل بود که صحبت



کنیم و گفت: دو مرتبه بیا تا حرفهایمان را بزنیم. گفتم: ان شاء الله و رفتیم. روز دیگر از در مغازه اش عبور کرده سلام کردم. پس از جواب لبخندی زد؛ ولی تقاضای صحبت نکرد: لذا رد شدم.

۵ نزدیک مسجد النبی وارد مغازه ای شدم، سه نفر جوان متصدی مغازه بودند. پس از کمی صحبت یکی از آنان گفت: شما از کدام کشور می باشی؟ گفتم: ایرانیم. گفت: چطور اینگونه عربی یاد گرفته ای و کجا یاد گرفته ای؟ گفتم: در ایران. حوزه علمیه قم در جوار فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر علیه السلام. گفت: سید ما عمر، متعه را حرام کرده است.

گفتم: سید شما عمر چه کاره بوده که آن را حرام کرده است؟ آیا پیغمبر بود؟ به او وحی می شد؟ یا از پیش خود چیزی گفت؟

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ولی دید چند روز بعد شکم زن بالا می آید و پس فردا یک بچه بی سرپرست و بدون پدر دنیا می آورد و این کاری ناشایست و ناروا است. لذا آن را حرام کرد.

گفتم: اولاً مجبور نیستند بچه درست کنند بلکه می توانند از بچه دار شدن جلوگیری کنند، ثانیاً فقه شیعه می گوید اگر کسی زنی را متعه کرد و بچه دار شد باید آن بچه را کفالت کند و مخارج او را بدهد و با بچه زن دائمی فرق نمی کند و همان گونه که او ارث می برد آن هم ارث می برد.

و ثالثاً خدا در قرآن مجید می فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾^۱؛ «و از هر کدام از زنان به عقد متعه برخوردار شوید، اجرت او را که واجب مالی است بپردازید».

و خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بهتر می دانسته اند یا عمر؟

گفت: خلاصه ما پیرو سیدمان عمر هستیم.

گفتم: اگر کسی گرفتار شهوت شد و مجبور است به یکی از سه راه دفع شهوت کند یا استمنا، یا زنا و یا متعه، آیا کدام مقدم است؟ همه می دانند که استمنا حرام و مضر می باشد، زنا نیز از محرمات ضروری است که قرآن فرموده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^۱

به هر یک از زن و مرد زناکار صد تا زیانه بزنید.

پس تنها راه برای دفع شهوت به طور مشروع همان متعه است. بعد اضافه کردم که شما یک جوان نیرومند هستی و الآن در غرور جوانی بسر می بری و همسر هم نداری و نمی توانی ازدواج کنی چون هنوز از عهده مخارجش بر نمی آیی و یا می خواهی تحصیل کنی و ازدواج دائم مانع از تحصیل است از طرفی هم شهوت بر تو غلبه کرده عنان اختیار را از کف شما ربوده است بگو بدانم چگونه دفع شهوت می کنی و از چه راهی وارد می شوی؟ بعلاوه نبودن چنین حکمی نقص اسلام است، چرا که اگر اسلام برای خواست طبیعی و غریزی امثال شما راه مناسب و عقلایی ارائه نمی کرد دین کامل نبود.

گفت: من فقط می دانم سید ما عمر متعه را حرام کرده است و ما هرگز با او مخالفت نمی کنیم.

گفتم: عجب! شما خدا و پیامبرش ﷺ را مخالفت می کنید ولی مخالفت عمر را نمی کنید؟ این چه تعصب و لجajتی است که دارید؟ گذشته از این من از کشور شما خبر ندارم و نمی دانم چه می کنند؟ ولی می دانم که در ایران بچه های زنا زاده را سقط می کنند و یا وقتی بچه به دنیا آمد کنار کوچه ها و یا زیر پلها گذاشته می روند و بچه های سر راهی و زنازاده تحویل اجتماع می دهند و بنده خودم

دیدم که بچه نوزاد را در کهنه پیچیده، اذان صبح کنار بازار گذاشته رفته بودند. مأموران بچه را به کلانتری و از آنجا به شیرخوارگاه بردند.^۱ خلاصه ما می‌گوییم اسلام اجازه نمی‌دهد یک نفر زنا کار، شهوترانی کند و بچه درست کند و او را بی‌صاحب رها کند و مخارجش را دیگران بدهند.

شیعه می‌گوید: هر کس بچه درست کرد موظف است مخارجش را نیز بدهد. همین که حرف به اینجا رسید دو جوان دیگر گفتند: حرف را کوتاه کنید و به همکارشان رو کرده و از صحبت منعش نمودند و اوقاتشان تلخ شده از روی ناراحتی گفتند: آقا حق با شما است، لذا خدا حافظی کرده از مغازه خارج شدم.

۶ در مسجد النبی ﷺ کنار مردی نشسته بودم و کتاب «مفاتیح الجنان» مقابلم بود؛ آن شخص «مفاتیح» را برداشت، مقداری خواند و گفت: این کتاب مانند قرآن است.

گفتم: ما وقتی بخواهیم با خداوند راز و نیاز کنیم دعاهای این کتاب را می‌خوانیم. بعد: «مفاتیح الجنان» را گرفتم و جاهای حساس دعای کمیل را با لحن حزن‌آمیز خواندم. - گرچه تمام این دعای مبارک حساس و جالب است اما قسمتی از آن تکان دهنده و مؤثرتر می‌باشد به طوری که شنونده اگر اهل لسان باشد بی‌اختیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد - و به او گفتم: ما شب‌های جمعه با این عبارات خدا را خوانده مناجات می‌کنیم. آیا خوب است؟

گفت: آری بسیار خوب و بجا می‌باشد...

ورق زدم و مناجات حضرت امیر علیه السلام را برایش خواندم، قسمتهای دیگر «مفاتیح» را خواندم و هر لحظه حس می‌کردم که شوق و ذوق زیادتری برای شنیدن آن کلمات شریفه پیدا می‌کند، حدود نیم ساعت طول کشید و کاملاً آماده

۱. این مطلب مربوط به زمان پهلوی و در بازار اصفهان است.

استفاده شد و گفت: این کتاب را بمن بفروش.

گفتم: چه مذهبی داری؟

گفت: حنفی هستم و تا بحال این کتاب و این دعاها را ندیده‌ام و اصلاً ما چنین دعاهایی نداریم.

گفتم: از کدام کشوری؟ گفت: اهل یمن هستم.

گفتم: من همین یک جلد را دارم و لازمش دارم، گفت: یک جلد برایم تهیه کن.

گفتم: اینجا یافت نمی‌شود. گفت: آدرس می‌دهم و پول در اختیارتان می‌گذارم از ایران برایم بفرست.

همین که دیدم اینگونه شیفته «مفاتیح» شده و راستی با شنیدن آن عبارات حالش منقلب شده بود، لذا «مفاتیح» را در اختیارش گذاشته، گفتم: من این کتاب را به شما می‌دهم به شرط اینکه ضامن شوی او را حفظ کنی و نگذاری به او بی‌احترامی شود، چون در مذهب شما بعض مطالب آن را نامشروع می‌دانند و اگر به دست افراد متعصب شما بیفتد به آن توهین می‌کنند. گفت: ضامن می‌شوم که او را حفظ نمایم. گفتم: پس در حضور پیامبر ﷺ ضامن شو که حضرت رسول ﷺ شاهد باشد.

قبول کرد و آن حضرت را شاهد گرفت که آن را نگهداری کند و از آن استفاده نماید.

پس از آن کتاب را دو دستی تعارفش کردم، خوشحال شد و با اصرار زیاد پول آن را داد و مجدداً سفارش کردم که در حفظ آن کوشش کند و خداحافظی کرده و رفتم، و او مشغول خواندن شد. حدود نیم ساعت طول کشید برگشتم، دیدم هنوز نشسته می‌خواند.

نتیجه اینکه؛ کلمات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً مناجات‌های آنان، بهترین وسیله برای توجه دادن اهل سنت است به خاندان

عصمت و طهارت، خداوند ما را از این دعا‌های گرانبها و عظیم‌الشان که براستی هر کدام گنجینه قیمتی و دوی امراض روحی بشر هستند، محروم نفرماید.

۷ در مسجدالنبی ﷺ بودم، نماز مغرب به جماعت خوانده شد. چون اهل تسنن مقیدند نمازها را در پنج وقت بخوانند لذا عده‌ای از آنان می‌نشینند تا نماز عشاء را بخوانند و بروند. در بین نماز مغرب و عشاء که حدود سه ربع ساعت طول می‌کشد بعضی مشغول قرآن خواندن می‌شوند و گروهی به موعظه کردن می‌پردازند. در صف جلوی بنده جوانی مشغول موعظه شد و عده‌ای به حرفهای او گوش می‌دادند. نماز عشاء خوانده شد. بنده از فرصت استفاده کردم و بلافاصله رفتم جلوی آن جوان و پس از سلام، گفتم: بنده چند سؤال دارم و قسم یاد کردم که قصد مجادله ندارم و غرضم فهمیدن مطالب و حقایق است و همین که قسم خوردم که قصد جدال ندارم، او گفت: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا أَلْقَى بَيْنَهُمُ الْمُجَادَلَةَ؛ وقتی خداوند اراده کرد قومی را بدبخت کند آنان را به جدال و حرفهای بی‌فایده مشغول می‌سازد.

گفتم: بفرمایید بدانم شما دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفته‌اید؟
گفت: ما حنفی هستیم و هر چه ابو حنیفه دستور داده است، عمل می‌کنیم.
گفتم: آیا این حدیث را قبول دارید که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
من دو امر سنگین در بین شما می‌گذارم که اگر به آن دو متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی قرآن و دیگری عترتم می‌باشد؟
گفت: آری قبول دارم.

البته اطرافیان و کسانی که قبلاً به موعظه‌های او گوش می‌دادند حال که ما مشغول صحبت شدیم همه نزدیک‌تر آمده حلقه زدند و به حرفهای ما گوش می‌دادند.
گفتم: عترت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟

گفت: خویشان آن حضرتند.

گفتم: پس چرا به قرآن و عترت تمسک نمی‌کنید؟ چرا عترت را رها کرده قول این و آن را گرفته‌اید؟ و معلوم است که ابو حنیفه و احمد حنبل و مالک و شافعی و این و آن از عترت نیستند.

گفت: من این حدیث را این طور دیده‌ام که پیامبر ﷺ فرمود: «من دو امر سنگین در بین شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا، دوم سنت خودم» و ما به این دو عمل می‌کنیم.

گفتم: اولاً و «عترتی» است نه و «سنتی» و شما ابتدا قبول کردی که دومی «عترت» است و اکنون منکر شدی و ثانیاً بر فرض اینکه دومی سنت باشد چرا شما به سنت عمل نمی‌کنید؟

گفت: ما عمل می‌کنیم.

گفتم: پس حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی چه معنا دارد؟ و این که عده‌ای از شما می‌گویند حنبلی هستیم، برای چیست؟ خوب همه بگویند ما مسلمان و پیرو محمد بن عبدالله ﷺ هستیم.

گفت: معنای آن این است که دسته‌ای به روایات و فتاوی ابوحنیفه که او از پیامبر ﷺ نقل کرده عمل می‌کنند و دسته‌های دیگر از احمد حنبل و مالک و شافعی که از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

گفتم: همین روایات را صادق آل محمد ﷺ از جدش رسول الله ﷺ نقل کرده است. شما چرا روایات امام صادق علیه السلام را که از «عترت» و عالم اهل بیت پیامبر ﷺ است عمل نمی‌کنید؟ و روایات ابوحنیفه که شاگرد امام صادق بوده، گرفته‌اید؟

گفت: فرقی نمی‌کند. مقصود آن است که به گفتار رسول خدا ﷺ عمل شود.

گفتم: امام صادق علیه السلام عالم اهل بیت و از خاندان وحی است و روایتی را که او از جدش رسول الله ﷺ نقل کند صد در صد مطابق با واقع است. زیرا که او هم

عالم است و هم از فرزندان پیامبر ﷺ است و عمل به فرمایش او به طور حتم و یقین مجزی است و اگر هم بر فرض مطابق واقع نبود و ما تکلیف واقعی را انجام ندادیم، روز قیامت عذر داریم و می‌گوییم: ما که در زمان پیامبر ﷺ نبودیم تا گفتارش را بشنویم. لذا به گفتهٔ فرزندش امام صادق علیه السلام عمل کردیم. اما ابوحنیفه و امثالش اولاً شاگرد امام صادق علیه السلام بوده‌اند و انسان عاقل هرگز گفتهٔ استاد را رها نکرده به قول شاگرد عمل کند، ثانیاً ابوحنیفه و امثالش نسبت به پیامبر ﷺ اجنبی هستند. و معروف است که اهل خانه آگاه‌تر هستند به آنچه در خانه است. و شما می‌گویید بیگانه مقدم بر صاحب خانه است و خلاصه ممکن است ابوحنیفه در نقل قول پیامبر ﷺ اشتباه کند و در صورت اشتباه شما روز قیامت چه عذری می‌آورید؟ و اگر پیامبر ﷺ سؤال کرد که به چه دلیل گفتار ابوحنیفه را گرفتید و به اشتباه افتادید؟ شما چه جواب خواهید داد؟

بعلاوه عمل به گفتار امام صادق علیه السلام یقینی است ولی عمل به گفته‌های دیگران مشکوک است، و چگونه یقینی را رها کرده به مشکوک چسبیده‌اید؟
 عدهٔ زیادی از اهل سنت به گفته‌های ما گوش می‌دادند و آن شخص که طرف صحبت اینجانب بود غرق غرق شده پیش حاضرین سخت خجالت زده شد. چون قبلاً برای آنان با جوش و خروش فراوان صحبت می‌کرد و خود را عالم و دانشمند معرفی کرده بود. لذا دهان همه و بالخصوص خود این شخص باز مانده بود و نمی‌توانست چیزی بگوید.

همین که حرف به این جا کشید ناگاه یکنفر که در صف جلو نشسته بود و به حرف‌های ما گوش می‌داد نزدیک آمد و از آن شخص پرسید که شما اهل کجایی؟ گفت: اهل لبنان هستم. بمن گفت: شما اهل کجایی؟ گفتم: ایرانی هستم. گفت: من هم مصری هستم. بعد رو بمن کرد و گفت: کتاب‌ها و مدارک

دینی ما نوشته ایرانیان است و صحاح ما بدست علما و دانشمندان ایرانی نوشته شده و تو ایرانی هستی؛ چطور کتابهایی که ایرانیان خودتان نوشته‌اند قبول نداری؟

توضیح اینکه: بیشتر کتابها و مدارک فقهی اهل سنت بدست علمای ایرانی نوشته شده و در صدر اسلام که ایرانیان سنی بودند کتابهایی نوشتند که بعداً اهل سنت به آن کتابها اعتماد کرده به نوشته‌های آنان عمل می‌کنند و آن کتابها به صحاح معروف است (در صفحه ۱۴۳ همین کتاب توضیح داده‌ام) و این مصری که مرد سالمند و به حسب ظاهر مطلع بود و بعلاوه در صدد دفاع از هم مذهب خود بود. خصوصاً که متوجه شد، مستمعین حاضر، در عقیده خود متزلزل شدند. لذا همه مستمعین و اطرافیان را به خود متوجه کرد و با لحنی غرورآمیز و به طور قاطع خواست جواب اینجانب را بدهد و گفت: تو ایرانی هستی آن وقت گفته ایرانی را قبول نداری؟

گفتم: شما به قول ایرانیان عمل می‌کنید؟ شما گفته خدا و رسولش را رها کرده و به گفته‌های ما ایرانیان چسبیده‌اید؟

یکه خورد و از آن حال غرور خارج شده سر به زیر انداخت و گفت: خیر، منظور من این است که شما با اینکه ایرانی هستی چرا گفته ایرانی‌ها را قبول نداری؟

گفتم: ما گفته خدا و رسول را روی چشم گذاشته و گفته دیگران را هر که باشد اعتنا نمی‌کنیم. رو کرد به آن شخص لبنانی و گفت: تو با این ایرانی بحث نکن، این بحث‌ها احتیاج به علوم و دانش‌های عمیق و ریشه‌دار دارد و از جا حرکت کرد و دست آن لبنانی را گرفت و گفت: برخیز برو، و جلسه را به هم زد.



۸ در بازار مدینه با یک نفر راجع به عقاید ایرانیها صحبت شد و سرانجام حرف به اینجا رسید که گفتم: شما حجازیها ساختمان قبور ائمه علیهم السلام را ویران کردید و احترام رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره آنان رعایت نکردید ولی ایرانیها برعکس شما آنها را آباد می کنند و احترام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کاملاً رعایت می نمایند و برای امامزاده هایی که به چند واسطه نسبشان بآن حضرت منتهی می شود گنبد و بارگاه می سازند و از راه های دور بزیارتشان می روند. گفت: روی قبر ساختمان بنا کردن و گنبد و بارگاه سرپا نمودن یک نوع شرک و بت پرستی است.

گفتم: همه می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجره اش دفن نمودند و شخص حضرت امیر علیه السلام دستور داد در داخل ساختمان قبر کنند و جنازه آن حضرت را در همان اطافی که از دنیا رفته بود به خاک سپردند، بعد هم ابوبکر و عمر وصیت کردند که جنازه شان را در حجره آن حضرت صلی الله علیه و آله دفن کنند و مسلمانهای آن روز حرفی نزدند و نگفتند این عمل شرک است؛ و اگر این جهت موجب مشرک شدن باشد باید گفت ابوبکر و عمر مشرک شدند. بعلاوه شرک عبارت است از این که در عبادت کسی را برای خدا شریک قرار دهند و احدی ساختمان را پرستش نمی کند تا مشرک شود.

سربه زیر انداخت و در فکر فرو رفت و گفت: من نمی دانم. شما با علمای ما صحبت کنید، و دیگر حاضر نبود صحبت کنم. لذا رشته سخن را قطع کردم.

۹ مردم در مسجد الحرام صف کشیده مهبای نماز بودند، بنده بین صفها برای خود جا باز کرده نشستم. مؤذن مشغول اذان شد تا رسید به «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» بنده صلوات فرستادم. شخصی که کنارم نشسته بود اعتراض کرد و گفت: صلوات مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است چرا آل آن حضرت را اضافه کردی؟

گفتم: این آیه را خوانده‌ای که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ *

ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و گرفتن مال و اولاد و ثروت، آزمایش و امتحان می‌کنیم و ای پیامبر ﷺ، به صابران و بردباران بشارت ده. آن کسانی که وقتی مصیبت دیدند می‌گویند «انا لله و انا اليه راجعون» صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد و آنان رستگارانند.

گفت: آری.

گفتم: آیا به اهل بیت پیامبر ﷺ مصیبت‌های فراوان نرسید؟

گفت: آری؟

گفتم: آیا در برابر آن مصائب طاقت فرسا نمی‌گفتند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؟

گفت: آری؟

گفتم: پس شما قبول دارید که به آنان مصیبت رسید و آنان می‌گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و آیه را هم قبول دارید که خدا فرمود: «صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد».

بنابراین چرا به ما اعتراض می‌کنید و حال این که ما به این آیه عمل می‌کنیم و از خود چیزی اضافه نکرده‌ایم. بعد گفتم: آیا صحیح است؟

گفت: آری.

گفتم: پس شما هم مانند ما صلوات بفرستید و آیه شریفه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱؛ «پس به بندگانم مژده ده، آنان که سخن را



می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند» را برایش خواندم. لبخندی زد و دست روی چشم گذاشت و گفت: اطاعت می کنم و به نماز ایستاد.

۱۰ نماز جماعت تمام شد. شخصی که کنار بنده بود با دست بسته نماز خواند. به او گفتم: نماز با دست بسته صحیح است یا باید دستها در کنار انسان قرار گیرد؟ گفت: هر دو صحیح و سبب تقرب به خداوند می شود. گفتم: مسلمانان باید مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز بخوانند چون فرمود: نگاه کنید آنگونه که من نماز می خوانم بخوانید.

و آن حضرت با دست بسته نماز نخوانده است و اگر کسی بر خلاف آن حضرت عمل کند عملش باطل است.

گفت: ما همینکه پیش شخص بزرگی رفتیم. برای احترام او دست به سینه می ایستیم. آن وقت چگونه در پیشگاه خدا احترام نکنیم و دست به سینه نایستیم؟ گفتم: عبادات اختراعی نیست و هر کسی حق ندارد از پیش خود و بسلیقه خود یک عبادتی درست کند، بنابراین ما مسلمانان باید ببینیم پیامبرمان چگونه در پیشگاه خدا عبادت می کرده و چگونه دستور انجام وظیفه داده است، ما همانگونه انجام وظیفه کنیم. گفتم: مثلاً در ارتش فرماندهان به سربازان دستور می دهند که وقتی به ما فوق خود رسیدند ادای احترام کنند، و ادای احترام باید بطریق مخصوص انجام شود. مثلاً می گویند در برابر فلان درجه دار، در جا بزنید، دستتان را بالا بگذارید؛ یک پا را بلند کرده بزمین بکوبید.

حال اگر سربازی در برابر درجه دار بجای آن که دست را کنار گوش بگذارد بالای سر گذارد و یا بجای این که یک پا را بلند کرده، بزمین بزند دو پا را بلند کرده به زمین بکوبد. و اگر به او بگویند چرا آنگونه که ما دستور داده بودیم انجام وظیفه نکردی؟ بگوید من بیشتر ادای احترام کردم. آیا از او می پذیرند و

می‌گویند تو خوب کردی؟ یا او را تنبیه می‌کنند و می‌گویند نادان، تو عقلت نمی‌رسد، باید ببینی فرماندهات چه دستور داده است و همانگونه عمل کنی؟
گفت: صحیح است.

گفتم: فرمانده دین اسلام حضرت رسول اکرم ﷺ است و ما باید به دستور فرمانده دین در پیشگاه خداوند متعال انجام وظیفه کنیم و حق نداریم از پیش خود چیزی اضافه نماییم. بنا براین شما هم مثل ما نماز بخوان.
گفت: من نمی‌دانم باید از علما و دانشمندانمان سؤال کنم.

۱۱ در قبرستان حجون (مشهور به قبرستان ابوطالب) کنار قبر ابو طالب علیه السلام نشسته بودم سه جوان زنگباری رسیدند و از صاحب قبر سؤال کردند، گفتم: این قبر ابوطالب پدر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. چیزی نگفتند و نشستند. از مذهب آنان سؤال کردم. گفتند: مالکی هستیم. گفتم: پیامبر ﷺ فرمود دستورات دیتان را از قرآن و عترت فرا گیرید. چه شده که شما عترت را رها کرده گفته دیگران را گرفتید؟

یکی از آنها گفت: مالک نیز از عترت پیامبر ﷺ است.
گفتم: عترت آن حضرت فرزندان او می‌باشند و مالک از فرزندان او نیست و یکی از فرزندان پیامبر ﷺ امام صادق علیه السلام است و شما چرا یقین را رها کرده‌ای و مشکوک و بلکه معلوم العدم را گرفته‌ای؟
گفت: من اینها را نمی‌دانم.

گفتم: خداوند در قرآن فرموده است که بدون اذن؛ داخل خانه پیامبر ﷺ نشوید. و ما نفهمیدیم ابوبکر و عمر چرا بر خلاف این آیه عمل کردند و وصیت نمودند جنازه ما را ببرید در خانه پیغمبر ﷺ دفن کنید؟
گفت: در کتاب‌های ما نوشته که ابوبکر و عمر وصیت کردند جنازه ما را ببرید



نزدیک حجره پیغمبر ﷺ. اگر درب حجره، خود به خود باز شد. ما را در حجره آن حضرت دفن کنید و گرنه ببرید قبرستان بقیع و همین که جنازه آنان را آوردند، درب حجره بطور غیبی و معجزه آسا گشوده شد. لذا آنان را در آنجا بخاک سپردند.

گفتم: شما برای ابوبکر و عمر ادعای معجزه می‌کنید؟ در صورتی که معجزه مخصوص انبیاء الهی است؟

لبخندی زد و گفت: در کتب ما اینگونه نوشته شده است.^۱

گفتم: بر فرض چنین اعجازی را قبول کنیم، اما آیا معجزه، ملک مردم را بر کسی مباح و جایز التصرف می‌کند؟

باز لبخندی زد و بطور اشاره فهماند که من نمی‌دانم.

گفتم: شما قسم می‌خوری که چنین معجزه‌ای واقع شده و آن دو نفر را طبق آن معجزه در خانه پیامبر ﷺ دفن کردند؟

گفت: خیر، قسم نمی‌خوریم که چنین چیزی شده باشد.

گفتم: ولی من قسم می‌خورم که این مطلب دروغ و بی‌اساس است.

بعد گفتم: ببینید ما شیعیان چگونه در کنار قبر حضرت خدیجه همسر پیامبر ﷺ جمع شده‌ایم و برایش احترام قائلیم و اشاره به سمت قبر حضرت خدیجه کردم و گفتم: نگاه کنید اینها که آنجا جمع شده و زیارت می‌خوانند، همه ایرانی هستند و تماماً شیعه می‌باشند و از شماها کمتر دیده می‌شود، سپس اضافه کردم: می‌دانید چرا دور قبر آن حضرت اینگونه گرد آمده عرض ارادت و اظهار علاقه می‌نمایند؟ برای این است که در صدر اسلام آن زمانی که پیامبر ﷺ غریب

۱. الغدير ج ۷ ص ۲۴۹ این وصیت را که به ابوبکر نسبت داده‌اند نقل کرده و سپس کذب آن را ثابت نموده و از کتب خود عامه نقل کرده که راویان این وصیت از کذابین و جاعلین حدیث می‌باشند و این مطلب از ریشه دروغ است.

بود و دین اسلام نیز غریب بود و نه تنها کسی به آن دو توجه نداشت بلکه همه کمر دشمنی و عداوت را بسته بودند و می خواستند پیامبر ﷺ و دین مقدس اسلام را نابود کنند، در چنان زمانی حضرت خدیجه علیها السلام علاوه بر این که خود اسلام آورد و اول زنی بود که به اسلام گروید، مال فراوانی را هم که داشت در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت و آن حضرت به وسیله اموال خدیجه علیها السلام دین اسلام را تقویت کرد و لذا فرمود:

دین اسلام به دو چیز نیرو گرفت، به مال خدیجه و به شمشیر علی بن ابیطالب علیهما السلام. و ما بخاطر آن خدمات شایانی که خدیجه علیها السلام به اسلام نمود، به او علاقه داریم.^۱ بعد با لحنی تأثر آمیز و بزبانی معذرت خواهانه گفتیم: اما یکی از زنان پیامبر ﷺ با قرآن مخالفت کرد و علاوه، بجنگ خلیفه پیامبر ﷺ رفت. از این جهت ما نسبت به او اظهار علاقه نکرده احترامش را حفظ نمی کنیم و او عایشه ام المؤمنین است. یکی از آنها گفت: کجا مخالفت قرآن نمود؟

گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «ای زنان پیامبر ﷺ در خانه هایتان بنشینید» و عایشه نشست و در بصره به جنگ حضرت علی علیهما السلام رفت. در این جا سکوت کرد و هیچ نگفت. بنده دیدم مثل این که میدان بدست آمده خصوصاً که جمعیت زیادی هم حلقه زده گوش می دهند. هر چند ایرانی ها در عین حال که خوشحال و بشاش می شدند ولی اصرار داشتند که دنباله حرف را قطع کنم. به هر حال گفتم: باید از اینها اقرار گرفت و مطالب را کاملاً بازگو نمود.

گفتم: آری عایشه دو عمل خلاف شرع مرتکب شد که باید گفت هر دو ظلم بزرگی بحساب می آید. یکی مخالفتش با صریح قرآن که از مثل عایشه توقع و انتظار آن نمی رفت و ظلم بزرگتر آن که با حضرت علی علیهما السلام جنگید و برابر آن

۱. در سال ۱۳۵۰ قبرستان ابوطالب باز بود و کنار قبور، عزاداری آزادانه برگزار می شد.

حضرت پرچم مخالفت سرپا نمود. با اینکه پیامبر ﷺ فرموده بود:
یا علی جنگ با تو جنگ با من است.

و فرمود: «کسی که بمیرد و امام زمانش را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است». و عایشه رعایت امام زمانش را نکرد و با او آن گونه رفتار نمود. و سرانجام هم بدون اینکه امام زمانش را بشناسد و بپذیرد، از دنیا رفت و به نظر ما این قبیل اعمال از هر کسی سر بزند ظلم است.

سپس گفتم: آیا این مطالب صحیح است؟ یکی از آنها که مخاطب بنده بود. با حال یأس و ناامیدی سر بزیر انداخت و هیچ نگفت و غرق حیرت شد و بهت و سرگردانی آنان را فرا گرفت. اطرافیان سخت مضطرب شدند و چند نفر سنی که مقابل ما، آن طرف قبر ایستاده بودند خیره شدند و از طرفی ایرانیها با اشاره چشم و ابرو التماس می کردند که بس است و می فهمیدند که اینها جوابی ندارند و با ناراحتی دیگران را مشاهده می کردند و جداً منظره عجیب و غریبی پیش آمد. در این هنگامه ناگهان یک نفر سنی سالمند که شال کوچکی به سر بسته بود و ردایی بر دوش داشت، از پشت سر خود را جلو انداخت و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و سخت ناراحت شده بود، چشمانش را در چشم بنده خیره کرد و با زبانی غم انگیز و بیانی گریه آلود و در عین حال تند و تهدید آمیز، سه مرتبه گفت: آیا به عایشه توهین می کنی؟

گفتم: خیر، من می گویم چرا او با قرآن مخالفت کرد؟ و همین که او مخالفت کرد، دیگران چه خواهند کرد؟ من می گویم: چرا به جنگ علی علیه السلام رفت؟ چرا به جنگ امام زمان خود رفت؟ چرا حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» را منظور نداشت؟

بعد گفتم: ما ایرانیها هیچگونه عناد و دشمنی با زنان پیامبر ﷺ نداریم و

شاهدش آن اجتماع است که دور قبر حضرت خدیجه مشغول اظهار علاقه هستند و با دست اشاره کرده گفتم: تمام اینها شیعه و ایرانی هستند و از شماها کسی دیده نمی شود. پس بدان ما بیش از شما به همسران پیامبر ﷺ علاقه مندیم و از کسانی که با قرآن مخالفت کردند و به جنگ امام زمان خود خلیفه پیامبر ﷺ رفتند بیزاری می جویم چون جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر ﷺ است و جنگ با رسول خدا ﷺ جنگ با خداوند است. به ویژه که پیامبر ﷺ در غدیر خم گفت: خداوند دوست علی علیه السلام را دوست دار و دشمن علی را دشمن بدار.

گفت: اگر بنا باشد هر کس با قرآن مخالفت کرد توهینش جایز باشد پس توهین بما و شما هم جایز است. چون ما هم بر خلاف قرآن عمل می کنیم؟
گفتم: آری هر کس بر خلاف قرآن عمل کرد نفرین خدا بر او باد. از ما باشد یا از شما. و اگر بنا باشد مخالفت با قرآن با عمل کردن با آن مساوی باشد، دیگر ارسال رسل و انزال کتب و آن همه سر و صدا، همه و همه لغو و بی فایده و بی مورد بوده است.

گفت: هر چه باشد عایشه همسر پیامبر ﷺ است و حتماً با آن حضرت داخل بهشت می شود.

گفتم: مگر قرآن نخوانده ای که خداوند در سوره تحریم می فرماید:
خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت^۱ کردند و نفاق ورزیدند و آن دو پیامبر الهی با وجود مقام نبوت نتوانستند زنان خود را از قهر خداوند برهانند و سرانجام به آن دو زن گفته شد که با دوزخیان داخل دوزخ شوید.^۲

۱. خیانت آن دو زن به شوهران خود این بوده که پشت سرشان آنان را به جنون نسبت می داده اند و از فرمانشان سرپیچی می کرده اند.

۲. سوره تحریم / ۹.

اگر بنا بود همین که زنی همسر پیامبر ﷺ می شد بهشتی می گشت این آیات لغو والعیاذ بالله نادرست بود. پس شما که می گوید عایشه چون همسر پیامبر ﷺ بوده بهشتی است هر چند عمل خلاف مرتکب شده باشد. لا اقل فکری برای این آیات بکنید.

گفت: ما نباید به اصحاب پیامبر ﷺ بد بگوییم تا چه رسد به همسر آن حضرت ﷺ.

گفتم: خداوند در سوره منافقین اصحاب منافق را مذمت کرده آنان را تکذیب نموده است. در این میان که ما گرم صحبت بودیم و تا حدودی آن تهدید و غرور فرو نشست آن سه نفر که اول طرف صحبت بودند از جا حرکت کرده با بنده دست دادند و خدا حافظی کردند، اما آن شخص که تقریباً پیرمرد و متعصب بود همچنان اشک در چشمانش دور می زد و از مقام عایشه دفاع می کرد و از این شاخه به آن شاخه می پرید و بنده نیز پاسخ می گفتم. تا اینکه راهها بر او بسته شد و جوابی نداشت. لذا برخاست و گفت: حق نداری به عایشه بی احترامی کنی، و با کمال بی اعتنایی و ناراحتی به طرف پایین قبرستان حرکت کرد. بنده نیز حرکت کردم و با صدای بلند گفتم: من همین قدر می دانم که خدا در قرآن فرموده است:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۱

ای زنان پیامبر ﷺ هر یک از شما گناه و عمل ناشایست آشکاری را مرتکب شوید. عذابتان افزوده و دو برابر می شود و آن بر خداوند سهل و آسان است. همین که این آیه را خواندم گفتم: عایشه توبه کرد و در گوشش را گرفت و با

سرعت رفت. در پایان این مناظره مناسب دیدم سجده شکر عایشه را پس از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و گریه شدید او را به خاطر وقایع جنگ جمل بازگو کنم.

سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج نقل کرده است که وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین به عایشه رسید، سجده [شکر] بجا آورد.

همچنین ابوالفرج و محمد بن جریر طبری سنی نقل کرده‌اند. وقتی خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام را به عایشه دادند این شعر را قرائت کرد. فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَّامِ الْمُسَافِرِ عصایش را انداخت و خاطرهای و افکار آرام و آسوده شد مانند کسی که چشم به راه مسافر خود باشد که با آمدن او چشمش روشن و قلبش آرام گردد. کنایه از اینکه من از شنیدن خبر قتل علی علیه السلام قلبم آرام و خیالم راحت و چشمم روشن گشت.

آنگاه پرسید: چه کسی او را کشته است؟ گفتند: عبدالرحمن بن ملجم، فوراً این شعر را خواند:

فَإِنْ يَكُ نَائِيًا فَلَقَدْ نَعَاهُ غُلَامٌ لَيْسَ فِيهِ الثُّرَابُ

هر چند علی علیه السلام دور بود ولی خبر مرگش را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب، دختر ام سلمه حاضر بود و گفتار و رفتار عایشه را دید و شنید، گفت: ای عایشه! آیا سزاوار است در قتل علی علیه السلام این گونه خوشحالی و اظهار فرح و شادی کنی و چنین اشعاری را بخوانی؟ عایشه دید بد شد، لذا در پاسخ زینب گفت: این رفتار و گفتار از روی سهو و غفلت اتفاق افتاد، اگر بار دیگر از روی

سهو و نسیان چیزی گفتم، مرا متذکر کنید.^۱
 همچنین به آن شخص که با او مناظره می کردم گفتم: گذشته از این داستان،
 این روایت را چه می گویی؟

گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل

ابن ابی الحدید نقل کرده است که: جندب بن عبد الله گفت: بعد از جنگ
 جمل، در مدینه نزد عایشه رفتم، پرسید: تو کیستی؟ گفتم: از مردم بصره هستم،
 پرسید: در جنگ بصره حضور داشتی؟ گفتم: آری. پرسید: با کدام سپاه بودی؟
 گفتم: با علی ع، گفت: شعر آن رزمنده را شنیدی که گفت:

يَا أُمَّ يَا أَعْقَ أُمَّ نَعْلَمُ وَالْأُمُّ تَغْدُو وَلَدَهَا وَتَرْحَمُ
 أَمَّا تَرِيْنُ كَمْ شُجَاعٍ يُكَلِّمُ وَتَخْتَلِي هَامَتَهُ وَالْمِعْصَمُ

ای مادر! (چون عایشه به خاطر همسری با پیامبر صلی الله علیه و آله ام المؤمنین خوانده
 می شد) ای حق ناشناس ترین مادری که ما سراغ داریم، مادر فرزندان و بچه هایش
 را غذا می دهد و نسبت به آنها ترحم دارد، آیا نمی بینی چقدر مردان شجاع در
 این فتنه ای که تو برپا کرده ای، از پا درآمده و سر و دست آنها قطع شده است؟!
 جندب گوید: به عایشه گفتم: آری این شعر را در آنجا شنیدم و گوینده آن را
 هم می شناسم. پرسید: او چه کسی بود؟ گفتم: پسر عموی من بود، پرسید: کار او

۱. مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۶، و تاریخ محمد بن جریر طبری سنی، در حوادث سال
 چهارم هجری، چاپ بیت الافکار الدولية، ص ۸۹۷.
 محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ ه. ق صاحب کتاب «تاریخ الامم والملوک» معروف به
 «تاریخ طبری».

یادآوری: دو نفر به نام «محمد بن جریر طبری» یک نفر شیعه و دیگری سنی بوده و هر دو صاحب
 کتابهای بسیارند. داستان فوق را طبری سنی نقل کرده است. به سفینه البحار، ماده «جَزَز» و «طَبَر»
 مراجعه شود.

به کجا رسید؟ گفتم: در کنار شتر تو کشته شد و قاتل او هم کشته شد. جندب گوید: وقتی این واقعه را گفتم، عایشه منقلب شد و به شدت گریه کرد به طوری که به خدا سوگند گمان کردم پس از این هرگز آرام نخواهد شد، سرانجام بعد از گریه بسیار گفت: «قَالَتْ عَائِشَةُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي كُنْتُ مِتُّ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعِشْرِينَ سَنَةً؛ به خدا سوگند دوست داشتم بیست سال قبل از آن روز مرده بودم».^۱ آری، طبق این نقل، عایشه به خاطر اینکه در جنگ جمل به نتیجه دلخواه نرسید و از سویی با این قبیل سرزنشها مواجه شد، سخت گریست و چنین آرزویی نمود و بدیهی است که گریه سودی نخواهد داشت. به آن شخص که با او صحبت می کردم، گفتم: آیا این گریه حاکی از پشیمانی عایشه است؟ و اگر در جنگ مغلوب نشده بود آیا گریه می کرد؟

اگر از مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در برابر آن حضرت لشکرکشی کردن، نادم بود و اعتراف به حقانیت آن حضرت داشت، آیا با شنیدن خبر شهادت آن امام به حق، سجده می کرد و آن اشعار را می خواند و اظهار شادی می کرد؟!

۱۲ ساعت یازده شب بود که از مسجدالحرام به سمت منزل می آمدم، وارد بازار شده و جلوی مغازه ای با جوان بسیار مؤدب و معقولی روبرو شدم. پس از کمی صحبت از ایمان و عمل ایرانیان سؤال کرد. به طور سر بسته چگونگی را گفتم. بعد بمناسبت صحبت از مذهب بمیان آمد، تا اینکه گفتم: شیعیان علاقه شدیدی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصحاب و ذریه آن حضرت دارند و دلیل زنده و موجودش همین است که اینک نصف شب است و عده ای از شیعیان ایران بالای صفا و مروه جمع شده سرگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یادآور می شوند و برای

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۸۸.



گرفتاری‌ها و آزارهایی که از طرف مشرکین به آن حضرت رسید گریه می‌کنند. برای حضرت حمزه که در راه اسلام کشته شد گریه می‌کنند. برای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) که به دست بنی‌امیه کشته شد اشک می‌ریزند و معلوم است که تا علاقه نباشد و تا دل نسوزد اشک جاری نمی‌شود.

گفت: صحیح است و اشاره به دل کرد و گفت: گریه از سوز دل و از ایمان سر چشمه می‌گیرد و صندلی گذاشت و با اصرار، بنده را نشانند و نوشیدنی سفارش داد و خلاصه اطرافیان خود را صدا زد و گفت: بیاید از این ایرانی چیزهای تازه بشنوید. چند نفر آمدند و پس از سلام و ادای احترام با کمال میل و رغبت از من خواستند که درباره عقاید و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان صحبت کنم.

گفتم: ایرانی‌ها علاقه شدیدی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ذریه او و نسبت به اصحاب و انصارش دارند و در ایران در تمام دوره سال مجالس بسیاری بر پا می‌کنند و از فضائل و مناقب آنان صحبت می‌کنند و در آخر مجالس معمولاً ذکر یکی از مصائب وارده بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا یکی از بستگان آن حضرت را نموده گریه می‌کنند و در ماه محرم و صفر عزای رسمی اعلام می‌شود. و خلاصه‌ای از کیفیت عزاداری‌های ایام عاشورا را برایشان نقل کردم.

بعد گفتم: چون ممکن است شما باور نکنید لذا بنده حاضر دلیلی موجود و حاضر به شما ارائه دهم که با چشم خود مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضرت ببینید، و آن اینکه همین الان برویم بالای صفا و گریه‌های ایرانی‌ها را ببینید (شبها مرحوم آقای کافی بالای کوه صفا و مروه روضه خوانی می‌کرد).

نیز عصرها و قبل از ظهرها بروید قبرستان ابوطالب کنار قبر حضرت خدیجه (علیه السلام) تا مقدار علاقه و محبت آنان را دریابید. اگر موسم حج، مدینه منوره بودید بروید قبرستان بقیع و مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به ذریه

رسول خدا ﷺ مشاهده نمایید. سر قبر حمزه گریه‌های شدید آنان را نگاه کنید تا بدانید که ایرانی چه اندازه به اسلام و یاران اسلام علاقمند است. سپس اضافه کردم که آیا می‌شود کسی اشک دروغی بریزد؟ گفتند: نه. تا دل نسوزد و تا ایمان و علاقه نباشد محال است اشک فرو ریزد. با بیانات فوق متوجه اصل ایمان و عقیده ما شدند و یک نوع تسلیم و به اضافه خوشبینی در آنان بوجود آمد.

گفتم: آری ایرانی‌ها همین که اسم حضرت خدیجه را می‌شنوند زحمات او را یادآور شده به او عشق می‌ورزند، اما همین که اسم عایشه ام‌المؤمنین را می‌شنوند ناراحت شده از خود می‌پرسند که چرا عایشه با اسلام و قرآن آن گونه رفتار کرد؟ و برای چه قرآن را نادیده گرفت و آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ را عمل نکرد؟

بجای این که از دین اسلام حمایت کند و با خلیفه مسلمانان همکاری نماید به جنگ او رفت و در جنگ جمل جمع کثیری از مسلمانان را که فرزندان او به حساب می‌آمدند و خداوند او را مادرشان خوانده بود، به کشتن داد. و گذشته از تمام اینها اسلام؛ جهاد را از زنان برداشته و او چنین حکمی را هم رعایت نکرد و تا شترش را پی نکردند دست از جنگ نکشید و شیعیان، این همسر پیامبر ﷺ را با همسر دیگرش حضرت خدیجه مقایسه می‌کنند و می‌گویند:

چقدر تفاوت بین این دو زن بوده است، آن یکی در زمان غربت اسلام با مال خود چه خدمتی به اسلام و به پیامبر ﷺ نمود و آن دیگری پس از رسول خدا ﷺ چه فجایعی به وجود آورد و چگونه علیه امام زمان خود، خلیفه پیامبر ﷺ پرچم مخالفت برپا کرد؟

حرف که به اینجا رسید یکی از آنان گفت: آیه افک در شأن عایشه نازل شده و شاهد مقام و مرتبه او می‌باشد.

گفتم: اولاً این آیه راجع به یک واقعه مخصوصی است «قُضِيَتْ فِي وَاقِعَةٍ» و تنها ثابت کرده که به عایشه تهمت زده‌اند و آن حرفها واقعیت نداشته و ثانیاً آیه شریفه، به خاطر پیامبر ﷺ نازل شد. چون آن حضرت از حرفهایی که به همسرش نسبت داده بودند خیلی ناراحت بود، کما اینکه شدت ناراحتی آن حضرت از اصل آن داستان، بر همه آشکار می‌شود، لذا آیه مبارکه نازل شد تا آن حضرت از ناراحتی بیرون آید^۱ پس نزول آن آیه در واقع به جهت شخص پیامبر ﷺ بوده است و هیچ ربطی به عایشه ندارد.

با این بیان همه آنان سر به زیر انداخته سکوت کردند بنده دیدم که باید مطلب دیگری مطرح شود و نباید فرصت را از دست داد، لذا گفتم: مثلاً وقتی شیعه‌ها می‌روند کنار قبر حضرت حمزه منقلب می‌شوند و سخت گریه می‌کنند. اما همین که می‌روند سر قبر عثمان در بقیع هیچ اظهار علاقه نمی‌کنند؛ چرا؟

برای این که عثمان مانند ابذر و عمار یاسر و جمعی از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم ﷺ را سخت آزار داد.

خلاصه اینکه از این قضایا برای شما معلوم می‌شود که شیعه با کسی عناد و دشمنی ندارد و هر گز لجوج و خودسر نیست. اگر برای کسی گریه می‌کند بی جهت

۱. داستان افک از این قرار است که در جنگ بنی المصطلق عایشه همراه پیامبر ﷺ بود در بازگشت، یکی از شب‌ها که بار انداخته بودند عایشه برای قضای حاجت به گوشه‌ای رفت و اتفاقاً گردن بندش را گم کرد و مقداری برای پیدا کردن آن معطل شد، قافله به گمان اینکه عایشه در هودج خود نشسته حرکت کرد، همین که عایشه برگشت دید قافله رفته است: در همان محل توقف نمود، صفوان، که عقب مانده بود رسید و او را سوار شتر خود نمود و در وسط روز به قافله رسیدند.

منافقین شروع کردند حرفهای نامناسب زدن و پیامبر ﷺ از حرفهای ناشایست آنان سخت متأثر و آزرده خاطر گشت. خداوند برای رد گفتار منافقین و آرامش خاطر آن حضرت آیات ۱۱ به بعد سوره نور را نازل فرمود و پیامبر اکرم ﷺ را از نگرانی خارج ساخت. (مجمع البیان ج ۷ ص ۱۲۹)

نیست و اگر به کسی بد می‌گویید بی‌دلیل و بدون سبب نیست. لبخندی زدند و گفتند: ما در این باره فکر نکرده‌ایم و کنه این مطالب را تا به حال متوجه نبودیم. گفتم: بلی، شما می‌گویید نباید به معاویه بد گفت. چون یک زمانی با پیامبر ﷺ بوده است اما فکر نمی‌کنید که او چه جنایاتی مرتکب شد و علاوه بر این که با خلیفه پیغمبر ﷺ جنگ کرد، عمار یاسر را به قتل رساند با آنکه کلمات پیامبر ﷺ دربارهٔ عمار، معروف و همه به زبان می‌آوردند و برای هم نقل می‌کردند. بعد سخن را به بالاتر کشانده گفتم:

آیا شما دربارهٔ وصیت خلیفه اول و دوم و دفن آنان در خانهٔ پیامبر ﷺ فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید آنها چرا بر خلاف قرآن رفتار کردند؟ آیا شما دربارهٔ وصیت ابوبکر و تعیین عمر برای خلافت فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید چطور شد؟ اگر بنا است خلیفه مسلمانان به شورا معلوم شود پس چرا ابوبکر آن وصیت را کرد؟ چرا عمر آن وصیت را نمود و گفت: پس از من یک نفر از شش نفر خلیفه باشند. و در آن وصیت علی علیه السلام را با آن سابقهٔ درخشان و آن علم بی‌پایان در ردیف عثمان و طلحه و زبیر و امثال آنان قرار داد؟ با اینکه به طور حتم خودشان از پیامبر ﷺ شنیده بودند که فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ مَنْ شَهِرَ عِلْمَهُ وَعَلِيٌّ دَرَوَازَةُ أَنْ هُوَ.

با این وصف علی علیه السلام را در ردیف آن افراد - که همه شاگرد علی علیه السلام به حساب می‌آمدند - قرار داد و سرانجام زمام مسلمانان از دست عالمی همانند علی علیه السلام بیرون رفت و حال اینکه اگر علی علیه السلام بر سر کار آمده بود معلوم بود که وضع اسلام و مسلمانان خیلی بهتر از این بود.

گفتند: مقام علمی مطلبی است ریاست هم مطلبی دیگر و این دو با هم ربطی ندارند. گفتم: ما تابع قرآنیم و هر چه را خدا ملاک این مقام قرار داده می‌پذیریم و

آیه ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۱؛ «خدا او را [طالوت را] در دانش و نیروی جسمی فزونی داد. [لذا او را برای زمامداری برگزید]». را خواندم و گفتم: خداوند در این آیه مبارکه می‌فرماید: علت اینکه منصب زعامت را به طالوت دادم و به دیگران که در زمان او بودند ندادم این بود که او هم دارای مقام علمی بود و هم جنبه جسمانی و قوت بدنی‌اش از سایرین افزون بود و این هر دو صفت در وجود مقدس علی علیه السلام به طور قطع موجود بود و بلکه آن حضرت مثل اعلای علم و مثل اعلای شجاعت بود.

بنابراین آن کس که لیاقت زعامت و ریاست را داشت تنها علی علیه السلام بود نه دیگران، بعلاوه اگر زمام ملت اسلام به دست عالمی عادل و دل‌سوز فقرا باشد و گذشته از علم، نیروی جسمانی فوق‌العاده هم داشته باشد که دیگر، اغنیا و زورگویان قدرت زورگویی نداشته باشند، چه اندازه در پیش برد اجتماع و در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؟

و باز مهلت نداده، گفتم: اصلاً حق مطلب آن است که مسلمانان صدر اسلام حق‌شناسی کردند و با اینکه بقا و هستی آنان به خاطر جانفشانی‌ها و شمشیر زندهای علی علیه السلام بود. با این حال همه را نادیده گرفتند و او را کنار زدند.

گفتم: بر فرض اینکه علی علیه السلام مورد پسند مردم نبود، اما آیا یادشان رفت که در جنگ خندق حضرت علی علیه السلام آنان را از شر عمرو بن عبدود نجات داد؟ آیا فراموش کردند که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود کسی را یارای مقابله با عمرو بن عبدود نبود؟^۲

۱. سوره بقره / ۲۴۸.

۲. پیمبر سرودش که عمروست این
که دست یلی آخته ز آستین
علی گفت ای شاه اینک منم
که یک بیشه شیر است در جوشنم

آیا یادشان رفت که در همان جنگ پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

آیا یادشان رفت که علی بن ابیطالب (علیه السلام) مرحب خیبری را به درک فرستاد و شرّ یهود را از سر مسلمانان بر طرف ساخت؟ خلاصه برخی از مبارزات و جنگهای آن حضرت را یادآوری کرده گفتم: همه می دانیم که علی (علیه السلام) بر گردن تمام آن جمعیت حق حیات داشت و شمشیر آن حضرت و جان نثاری او بود که مسلمانان از شر کفار نجات یافتند.^۱ پس خوب بود تا حدودی رعایت آن حضرت را می کردند و به آن نحو کنارش نمی زدند.

یکی از آنان گفت: شما فقط حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» را درباره علی یادداری ولی من چهار حدیث از این نمونه درباره ابوبکر و عمر یاد دارم. گفتم: آن احادیث چیست؟

گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «من شهر حلمم و ابوبکر و» تا این جمله را گفت حرفش را گرفتم و گفتم: به خدا قسم این احادیث دروغ است و اینها را در مقابل «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» جعل کردند و این حدیث مانند حدیثی است که به پیامبر ﷺ نسبت می دهند که فرمود: ابوبکر و عمر آقای پیر مردان بهشتند «أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و این حدیث را در برابر حدیث قطعی آن حضرت که درباره حسنین (علیه السلام) فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

«حسن» و «حسین» دو سید و آقای جوانان اهل بهشتند.

وضع کرده اند. و دلیل کذب این حدیث این است که پیغمبر ﷺ فرمود:

۱. ندید و نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

اهل بهشت همه جوان و در سن سی و سه سالگی و زیبا هستند.^۱

پس در بهشت پیرمردی یافت نمی‌شود تا ابوبکر و عمر آقا و سید آنها باشند. اینجا همه لبخند مخصوصی زدند و روشن بود که دیگر حاضر نیستند پرده از اسرارشان برداشته شود و چون مقدار زیادی از شب گذشته بود لذا بنده حرف را کوتاه کردم و گفتم: من حاضرم یک کتاب در اختیار شما بگذارم تا حقایق را آن گونه که هست بدست آورید. آنان خوشحال شدند و خدا حافظی کردیم.

در نظرم بود یک جلد «المراجعات» برایشان ببرم و در بین رفقا نیافتم و کتاب مناسب دیگری هم یافت نشد. لذا روز بعد رفتم و پس از عذرخواهی گفتم: دعا بفرمایید سال آینده مشرف شوم و کتابهای مربوطه را از ایران آورده تقدیم کنم.

۱۳ در بازار مکه با دو نفر صحبت کردم تا بحث به اینجا کشید که گفتم: شما سُنّیها تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای به ما شیعیان زده و می‌زنید، با آنکه اسلام به طور کلی و به نحو اکید از تهمت زدن نهی فرموده است.

گفتند: عوام و بی‌سوادها ممکن است حرف‌هایی بزنند ولی دانشمندان و افراد فهیمه ما و افراد مطلع ما هرگز تهمت نمی‌زنند.

گفتم: بنده شاهد می‌آورم که علما و دانشمندان شما هم تهمت زده و حتی با

۱. ترمذی در ج ۴، ص ۸۸ و سیوطی در در المنثور، ج ۱، ص ۹۸ و هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸ از معاذ بن جبل نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ جُرْدًا مُرْدًا بِيضًا جَعَادًا مُكْحَلِينَ أَبْنَاءُ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ: اهل بهشت داخل بهشت می‌شوند، در حالی که جوانند و مو بر صورتشان نرویده و سفید اندام هستند و موی سرشان فرخورده و در هم پیچیده، با چشمانی سرمه کشیده و در سن ۳۳ سالگی می‌باشند.»

نیز طبرسی در احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۶ نقل کرده است که یحیی بن اکثم، در ضمن مناظره‌اش با امام جواد علیه السلام گفت: ابوبکر پیرمرد اهل بهشت است، و امام جواد علیه السلام فرمود: این حرف صحیح نیست، چون اهل بهشت عموماً جوانند و در میان آنان انسان پیر وجود ندارد.

اتهام، حکم قتل صادر کردند و چند سال قبل ابوطالب ایرانی را در همین سرزمین گردن زدند و یک مسلمان را بی‌جهت کشتند و قلوب شیعیان و خصوصاً ایرانی‌ها را جریحه‌دار کردند^۱ و در دنبال این موضوع گفتیم: آری چند سال قبل؛ ابوطالب ایرانی را به جرم استفراغ و به اتهام بی‌احترامی به کعبه به قتل محکوم کردند و در منظر عموم گردنش را زدند و اگر قاضی و حاکم شما و گواهان آن قضیه می‌دانستند که ایرانی از فاصله چند صد فرسخ احترام کعبه را نگه داشته و در موقع قضای حاجت پشت به قبله و رو به قبله نمی‌نشیند و جایز نمی‌دانند و حتی کودکان خود را در موقع تخلی رو به قبله و پشت به قبله نمی‌نشانند. هرگز چنان شهادتی را نمی‌دادند و چنان حکمی را صادر نمی‌کردند. اگر قاضی شما تنها یکی از کتابهای ما را خوانده بود، اگر فقط «العروة الوثقی» را مطالعه نموده بود و فتوای علمای شیعه را درباره تمام مساجد خوانده بود که فرموده‌اند:

نجس کردن مساجد و حتی دیوارهای خارج آنها حرام است. و اگر کسی متوجه آلودگی آنها شد فوراً باید تطهیر نماید.

تا چه رسد به مسجدالحرام و کعبه، مسلماً باور نمی‌کرد که مسلمان ایرانی به زحمت زیاد به حج بیاید و قصد اهانت و بی‌احترامی به کعبه و دیوار خانه خدا را داشته باشد و دیوار آن را آلوده کند. و اگر شما کتابهای ما را می‌خواندید و از عقاید ما با خبر می‌شدید و یا با ما انس می‌گرفتید و می‌دیدید که ما حتی در پنهانی و خلوت نیز رعایت احترام کعبه را می‌نماییم. به طور حتم چنین حادثه ناگوار را به وجود نمی‌آوردید و با کشتن یک مؤمن و ریختن خون مسلمان

۱. چند سال قبل یک نفر از زائران ایرانی را به نام ابوطالب یزدی متهم کردند به اینکه قصد اهانت به کعبه را داشته است و ظاهراً در هنگام طواف حال استفراغ و تهوع به او دست می‌دهد و بی‌اختیار استفراغ می‌کند و به اتهام اینکه او هتک کعبه را داشته است، حکم قتل او را صادر و در برابر مردم گردن او را زدند.



بی‌گناه قلوب شیعیان جهان و بلکه هر مسلمان غیور و با انصاف را جریحه‌دار نمی‌کردید. آن هم مؤمنی که به قصد زیارت بیت‌الله الحرام و طن و زن و فرزندش را رها کرده و به سوی خدا آمده و میهمان خداوند بوده است. البته این مطالب را با اظهار تأثر و ناراحتی می‌گفتم و آنان نیز با شنیدن آن عبارات متأثر شده سخت ناراحت شدند و دیگر حاضر نبودند صحبت کنم. لذا خداحافظی کرده رفتم.

۱۴ به یکی از اهل تسنن گفتم: شما می‌گویید: پیامبر ﷺ برای خود جانشین معین نکرد و تعیین زمام‌دار بعد از خود را به شورا گذاشت و لذا پس از آن حضرت مردم ابوبکر را به عنوان خلیفه؛ برگزیدند اما ابوبکر بر عکس پیامبر ﷺ عمل کرد و هنگام مرگش عمر را به عنوان خلیفه تعیین نمود و به عهده شورا گذاشت. و ما نفهمیدیم آیا ابوبکر اشتباه کرد که تعیین خلیفه نمود یا العیاذ بالله پیامبر اکرم ﷺ اشتباه کرد که برای خود خلیفه تعیین نکرد؟ و خلاصه اگر تعیین خلیفه بعهد شورا است چرا ابوبکر آن را بعهد شورا نگذاشت و اگر تعیین خلیفه به عهده زمامدار قبلی است؟ چرا پیامبر ﷺ تعیین نکرد؟ «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» مقداری خیره خیره به بنده نگاه کرد و هیچ نگفت؛ بنده هم صلاح تعقیب ندانسته، خداحافظی نمودم.

۱۵ به یک نفر از اهل علم گفته بودند: شما شیعیان بعد از نماز سه مرتبه دست را تا کنار گوش بالا می‌برید و می‌گویید: جبرئیل امین خیانت کرد، «خان‌الامین»، و غرضتان این است که خداوند متعال جبرئیل را مأمور کرد که وحی را نزد حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بیاورد و او خیانت کرده نزد پیامبر ﷺ برد. ایشان جواب داده بود: که ما پس از نماز سه مرتبه می‌گوییم: «الله اکبر» و هرگز این جمله را که شما نقل کردید، نمی‌گوییم و به آن هم عقیده نداریم. بعد

گفته بود: بنشین تا برایت ثابت کنم، او را نشانده بود و چند نفر ایرانی را صدا زده و از یک یک آنان سؤال کرده بود، شما بعد از نماز چه می‌گویید؟ پاسخ داده بودند که: سه مرتبه «الله اکبر» می‌گوییم. همین که چند نفر ایرانی اینگونه جواب داده بودند و مطلب برای او ثابت شده بود، گفته بود: خدا لعنت کند گویندگان ما را که این گونه ما را نسبت به شما بدبین می‌کنند و این تهمتها را می‌زنند.

مناظره‌ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه

[۱۶] با لباس عربی در نماز جماعت مغرب مسجد جمعه مدینه منوره شرکت کردم، پس از نماز، امام جماعت، رو به مردم کرد و روایاتی مربوط به نقاشی و مجسمه سازی و تصویر، خواند و توضیح داد.

او حدود پنجاه سال داشت و معلوم بود به کتابهای خودشان احاطه دارد. پس از آنکه صحبتش تمام شد، در حالی که قرآن دستم بود، نزد او رفتم و بعد از سلام گفتم: سؤال دارم، گفت: بپرس، قرآن را جلوی او گذاشتم و آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۱ را خواندم و پرسیدم: چرا (و رسوله) به (رفع) نوشته و خوانده می‌شود و (واو) (و رسوله) چه واوی است؟ مقداری نگاه کرد و سرانجام گفت: واو عاطفه است و (رَسُولُهُ) عطف بر محلّ (الله) است.

در این باره کمی صحبت شد و از آن گذشتم و گفتم: آیا روایاتی را که راجع به تصویر و نقاشی و مجسمه سازی خواندی شامل عکس و عکاسی، نیز می‌شود؟ گفت: آری، عکس گرفتن و عکاسی نیز حرام است.

گفتم: پس این عکسها که روی پولهای شما وجود دارد یا در هتلهای نصب شده

۱. سوره توبه، آیه ۲.

است، چیست؟ آیا اینها حرام نیست؟

گفت: چرا، همه اینها حرام است ولی اینها مربوط به حکومت است.^۱ از این مطلب نیز گذشتم و به او گفتم: معلوم است که شما در روایات و احادیث، زیاد زحمت کشیده‌اید و سؤال من این است که چرا از عترت پیامبر اکرم ﷺ روایت نقل نمی‌کنید؟ با اینکه آن حضرت در حدیث ثقلین عترت خود را عدل قرآن قرار داده و فرموده است: «به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتم، اهل بیتم، تمسک کنید».

و این حدیث در «صحیح مسلم» و غیر آن آمده است. اخیراً نیز حدیث ثقلین در کتاب «معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین» - که در مکه معظمه چاپ شده - با دو سند نقل شده است (عبارت آن را در صفحه ۹۴۹ آورده‌ام).

گفت: فرق نمی‌کند، ملاک بیان روایت و توضیح و تبیین معنای آن می‌باشد. گفتم: چطور فرق نمی‌کند؟ پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را موظف کرده است، به کتاب خدا و به عترت او تمسک کنند و تمسک به این دو را موجب نجات قرار داده است، شما به چه دلیل می‌گویید فرق نمی‌کند؟ به چه دلیل روایات غیر عترت، حجت شرعی است؟ اگر فردای قیامت پیامبر ﷺ از ما سؤال کند روایات فقهی خود را از چه کسی یاد گرفتید و به روایات چه کسی عمل کردید، چه بگوییم؟

همین که این مطلب را مطرح کردم پی برد که من شیعه هستم، لذا لحن سخن را تغییر داد و با تندی و پرخاش، به عقاید شیعه حمله کرد و مناظره شکل دیگری به خود گرفت.

۱. البته این حرف صحیح نیست، چون این عکسها چاپ است و تصویر و نقاشی و صورت‌گری، شامل عکس و عکاسی نمی‌شود و بر آنها تصویر صدق نمی‌کند، لذا اشکال ندارد.

پیش از بیان این مناظره، نکات و روایاتی را از کتاب «بخاری» و «مسلم» می‌آورم، زیرا تکیه او بیشتر به این روایات بود، ضمناً از توجه به این روایات منشأ قسمتی از اعتراضها و اشکالات آنان به شیعه روشن می‌شود:

۱- ساختمان سازی روی قبور

در «صحیح بخاری» روایات متعددی از عایشه نقل کرده است که:

در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن از کنیسه (عبادتگاه) مسیحیان و عکسها و نقاشی در آنها به میان آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مسیحیان چنین هستند که هرگاه مرد صالحی از آنها فوت کند روی قبرش مسجد بنا می‌کنند و در آن، صورهایی را نقاشی می‌نمایند و آنها در قیامت از شرار خلق خدا خواهند بود.^۱

در «صحیح مسلم» نیز همین حدیث با دو سند از عایشه نقل شده است.^۲ همچنین در «صحیح مسلم» است که: عایشه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که رحلت کرد، فرمود: «خدا یهود و مسیحیان را لعنت کند، آنها قبور انبیای خود را مساجد قرار دادند. «لعن الله اليهود و النصارى، اتخذوا قبور انبيائهم مساجد».^۳

۱. عن عائشة أم المؤمنين: إن أم حبيبة و أم سلمة ذكرتا كنيسة رأينها بالحبيشة فيها تصاوير فذكرتا للنبي صلی الله علیه و آله فقال: «إن أولئك إذا كان فيهم الرجل الصالح، فمات بنوا على قبره مسجداً و صوّروا فيه تلك الصور فأولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة»، صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیة....، ح ۴۲۷.

ضمناً این روایت در همین کتاب «صحیح بخاری»، ح ۴۳۴ و ح ۱۳۴۱ و ح ۳۸۷۳ آمده است.

۲. صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، ص ۲۵۵، باب النهی عن بناء المسجد علی القبور و النهی عن اتخاذ القبور مساجد، ح ۵۲۸.

۳. همان، ح ۵۲۹.

نیز از ابوهریره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خدا بکشد یهود را، آنها قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند. «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».^۱

باز در «صحیح مسلم» از عایشه و ابن عباس نقل است که گفتند: پیامبر ﷺ فرمود: «لعنت خدا بر یهود و مسیحیان، آنان قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند».

[سپس عایشه و ابن عباس گفته‌اند:] این سخن پیامبر ﷺ نسبت به یهود و مسیحیان به منظور بر حذر داشتن مسلمانان است از انجام دادن مثل آنچه که آنها انجام دادند.

و در همان کتاب است که: جناب گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ پنج روز قبل از رحلتش فرمود:

«... أَلَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَضُلُحِيِّهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، إِنِّي أَنهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ».^۲

آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور انبیاء و اشخاص صالح خود را مساجد قرار می‌دادند، توجه داشته باشید شما مسلمانان قبور را مساجد قرار ندهید، بدرستی که من شما را از این کار نهی می‌کنم.

۲- ازدواج با یهود و نصارا را جایز می‌دانند

تمام مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته‌اند: ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی و نصرانی جایز و صحیح است و اشکال ندارد، هر چند آن زن، حضرت مسیح علیها السلام

۱. همان، ح ۵۳۰.

۲. همان، ح ۵۳۲.

را خدا، یا ثالث ثلاثه بدانند، [و گفته‌اند:] با اینکه در این صورت مشرک بودن او قطعی است، در عین حال ازدواج مسلمان با او مانعی ندارد.^۱

۳- کثرت روایات عایشه و ابوهریره

در کتابهای «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و سایر کتابهای اهل تسنن، روایات بسیاری از عایشه و ابوهریره از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، و حال اینکه، عایشه هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هجده سال داشته^۲ و مدتی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده حدود نه سال، آنهم در ابتدای سنّ بوده است - مضافاً بر زن بودن او - و با وجود زنان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و گرفتاری‌های آن حضرت و قهراً اندک بودن هم صحبتی عایشه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در عین حال روایات بسیاری از او نقل کرده‌اند که گفته است: «از رسول خدا چنین مطلبی را شنیدم»، یا اینکه «رسول الله صلی الله علیه و آله چنین و چنان فرمود».

همچنین ابوهریره، اهل یمن بوده و سال هفتم هجری به مدینه منوره آمده و مسلمان شده است و فقط حدود سه سال آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است^۳ در عین حال، کتابهای اهل تسنن پر از روایات ابوهریره از قول پیامبر صلی الله علیه و آله است و تنها در «صحیح بخاری» ۴۴۶ روایت از او نقل کرده که گفته است: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را شنیدم»، یا «رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه فرمود». در پاورقی سه روایت از «بخاری» و «مسلم» از ابوهریره، به عنوان نمونه آوردم،

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، مبحث المحرمات لاختلاف الدین.

۲. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۵۷.

۳. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۱۲۵، یادآور می‌شوم که در همین کتاب در معرفی شخصیت ابوهریره آورده است که: عمر بن خطاب، ابوهریره را امیر بحرین قرار داد، و معاویه نیز بارها او را امیر مدینه منوره قرار داد. (همان)

خوانندگان عزیز ملاحظه و قضاوت کنند.^۱

۱. سه روایت عجیب از «بخاری و مسلم» به نقل از ابوهریره

روایت اول

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«ملک الموت نزد موسی ﷺ آمد و گفت: اجابت کن پروردگارت را، پس موسی ﷺ به چشم ملک الموت زد و چشم او را در آورد (او را کور کرد)، ملک الموت برگشت نزد خدا و گفت: مرا فرستادی به سوی بنده ات که نمی خواهد بمیرد و چشم مرا در آورد. خداوند چشمان ملک الموت را به او برگرداند و فرمود: برگرد نزد بنده من و بگو می خواهی زنده بمانی؟ اگر می خواهی زنده بمانی دستت را بگذار بر پشت گاو، هر مقدار موی پشت گاو زیر دستت پنهان شد، به عدد هر مویی یک سال زنده می مانی. موسی گفت: آخر چه؟ گفت: پس از آن خواهی مرد. موسی گفت: حال که سرانجام باید مرد پس الآن جان مرا بگیر. (بعد گفت:) خدایا مرا در سرزمین مقدس بمیران، به فاصله پرتاب سنگ، رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا قسم اگر من نزد او بودم قبرش را کنار جاده به شما نشان می دادم.»

«هَمَّامُ بْنُ مَنِبْهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فذكر أحاديث منها: و قال رسول الله ﷺ: جاء ملك الموت إلى موسى ﷺ. فقال له: أجب ربك. قال: فلطم موسى عليه السلام عين ملك الموت فقأها. قال: فرجع الملك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا تريد الموت. قال: فرد الله إليه عينه وقال أزعج إلى عبدي فقل الحياة تريد؟ فإن كنت تريد الحياة فضع يدك على متن ثور، فما توارت يدك من شعرة فإنك تعيش بها سنة. قال: ثم مه؟ قال: ثم تموت. قال: فالآن من قريب. رب أمتني من الأرض المقدسة. رمية بحجر. قال رسول الله ﷺ: «والله لو أتني عنده لأريتكم قبره إلى جانب الطريق، عند الكتيب الأحمر.»

صحیح مسلم، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، کتاب الفضائل، باب من فضال موسی ﷺ، ص ۱۰۲۸، ح ۲۳۷۲، سند دوم ۱۵۸.

صحیح بخاری، (چاپ دارالسلام ریاض، کتاب الاحادیث فی الانبیاء، ص ۵۷۲، باب وفاة موسی و ذکره بعد، ح ۳۴۰۷) نیز آن را با اندک تفاوتی نقل کرده است.

مؤلف: برخی از آنچه در این روایت سؤال انگیز و مایه تعجب است عبارت است از:

۱- ملک الموت مأمور خدا بوده و گناهی نداشته است.

→ ۲- حضرت موسی دعوت خدا را اجابت نکرده و نمی‌خواسته است بمیرد.

۳- «اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون» (سوره یونس، آیه ۱۴۹) چه می‌شود؟

۴- حضرت موسی علیه السلام زد چشم ملک الموت را در آورد و مؤاخذه نشد، پس آیه «و الجروح قصاص» چه می‌شود؟

۵- مقام و منزلت انبیا در برابر اوامر و خواست الهی و حبّ لقای پروردگار چه می‌شود؟ پاسخ اینها را باید اهل تسنن که این دو کتاب را صحیح می‌دانند، بدهند.

روایت دوم

صحیح مسلم به دو سند از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بنی اسرائیل در حالی که برهنه و عریان بودند غسل می‌کردند و به عورت یکدیگر نگاه می‌نمودند. حضرت موسی علیه السلام به تنهایی و دور از دید آنها غسل می‌کرد، بنی اسرائیل گفتند: به خدا قسم، علت این که موسی علیه السلام با ما غسل نمی‌کند این است که در او عیب وجود دارد (باد فتق دارد) پس موسی رفت غسل کند، لباس خود را گذارد روی سنگی، آن سنگ فرار کرد و لباسهای موسی علیه السلام را برد، موسی با شتاب در پی سنگ رفت و می‌گفت: لباسم را ای سنگ، لباسم را ای سنگ، تا اینکه بنی اسرائیل عورت موسی را دیدند و گفتند: به خدا قسم در موسی علیه السلام عیبی وجود ندارد، پس سنگ توقف کرد و موسی لباسش را گرفت...»

«هَمَّامُ بْنُ مَنبَهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سَوَاءِ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْر. قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَقَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ. قَالَ: فَجَمَعَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرٌ ثَوْبِي حَجَرٌ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوَاءِ مُوسَى. فَقَالُوا: وَاللَّهِ، مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجَرُ بَعْدُ، حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ. قَالَ: فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا.»

قال أبو هريرة: والله، إنه بالحجر ندب سبته أو سبعة ضرب موسى عليه السلام بالحجر. (صحیح مسلم) کتاب فضائل، ذیل حدیث ۲۳۷۱، باب من فضائل موسی عليه السلام، ح ۳۳۹.

مؤلف: اکنون سؤال این است که، نسبت دادن چنین مطلبی را به یکی از انبیا بزرگ الهی، آن هم از قول

و این در حالی است که اهل تسنن در کتابهای معتبر و دست اول خود، روایاتی که از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده‌اند بسیار اندک و به اعتراف خودشان، عدد روایات آن حضرت، انگشت شمار است.^۱

«بخاری» و «مسلم» با آنکه آن همه روایت از ابوهریره نقل کرده‌اند، اما به خود اجازه نداده‌اند که از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام، حتی یک روایت نقل کنند. همچنین «بخاری» با اینکه از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از امام صادق علیه السلام فوت نموده است، ولی حتی یک روایت از آن حضرت، نقل نکرده است.^۲

بازگشت به بیان مناظره

پس از یادآوری برخی روایات و مطالبی که در مناظره با آن امام جماعت، مورد استدلال واقع شد، یا در مناظره دخالت داشت، بر می‌گردیم به بیان آن

→ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه معنا دارد؟ آن هم در کتابی که اهل تسنن مدعی هستند بعد از قرآن مجید صحیح‌ترین و اجل کتابهاست، آیا تعجب‌آور نیست؟

روایت سوم

نیز (مسلم) در (کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم خلیل علیه السلام، ح ۲۳۷۰) از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ابراهیم خلیل علیه السلام ۸۰ ساله بود که، با «تیشه» یا «طبر» ختنه کرد.»

عن الاعرج، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اخْتَنَنَ إِبْرَاهِيمَ النَّبِيُّ علیه السلام، وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدُومِ.

(قدوم، به معنای تیشه یا طبر است؛ منجد الطلاب، قدّم)

۱. معجم فقه السلف، عترة و صحابة و تابعين، تأليف: محمد المنتصر الکتانی، جزء اول، ص ۴، مطابع جامعة ام القرى، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۲. در این رابطه به صفحه ۹۴۷ همین کتاب مراجعه شود.

قسمت از مناظره که به صورت جدی و به نحو مقابله انجام گرفت، و آن از قرار ذیل است:^۱

به او گفتم: چرا حدیث ثقلین را مطرح و روی آن بحث نمی‌کنید؟ مگر شما اهل سنت نیستید یا حدیث ثقلین از سنت نیست؟

آیا تمسک به روایاتی که ابوهریره و سعد وقاص و عمرو عاص و عایشه و امثال اینها نقل کرده‌اند، تمسک به عترت است؟ آیا این افراد جزء عترت پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شوند؟ آیا روایاتی که این افراد نقل کرده‌اند، روایات صادره از عترت است و عمل به آنها عمل به حدیث ثقلین می‌باشد؟

این جمله‌ها را با تندی و بطور جدّ مطرح کردم.

گفت: فرقی نمی‌کند، ما به روایاتی که در کتاب «بخاری» و «مسلم» است، عمل می‌کنیم، به سنت پیامبر ﷺ که در کتابهای معتبر ما موجود است، عمل می‌کنیم.

گفتم: شما مدعی هستید که اهل سنت می‌باشید و به سنت پیامبر اکرم ﷺ عمل می‌کنید، آیا حدیث ثقلین از پیامبر ﷺ نیست؟ آیا خود شما آنرا نقل نکرده‌اید؟

گفت: سنت است و ما آنرا قبول داریم.

گفتم: آیا فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی باقر العلوم و امام جعفر صادق علیه السلام از عترت نیستند؟

گفت: چرا این افراد همه عترت پیامبر ﷺ می‌باشند.

گفتم: آیا ابوهریره، سعد، مغیره، سهل و عایشه و امثال این افراد از عترت رسول خدا ﷺ می‌باشند؟

گفت: ما نگفته‌ایم این افراد از عترت پیامبر ﷺ اند.

۱. مناظره تماماً عربی انجام گرفت و روایات مورد بحث را قبلاً بطور پراکنده و در مناظره‌ها و نوشته‌های دیگرم بررسی و در ذهنم موجود بود و الحمد لله توانستم از آنها استفاده کنم.



گفتم: پس چرا روایات اینها را نقل می‌کنید و آن همه شرح و توضیح می‌دهید و به آنها عمل می‌نمایید، ولی از عترت، یعنی: از امام امیرالمؤمنین علی و امام حسن و سایر عترت پیامبر اکرم صلوات الله علیهم روایت نقل نمی‌کنید؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق حدیث ثقلین مسلمانان را به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتش ارجاع نداد؟

آیا شما روایتی دارید که آن حضرت فرموده باشد به غیر عترت رجوع و به روایات غیر عترت عمل کنید؟

گفت: عجب! یعنی می‌خواهی بگویی آن همه روایت که ابوهریره و عایشه و... از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد، حجیت ندارد؟

گفتم: اولاً، مگر ابوهریره چند سال زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده است؟ آیا بیش از سه سال بوده است؟ آیا در مدت کوتاه ممکن است آن همه حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد؟ همچنین عایشه چند سال و در چه سنّ و سالی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زندگی کرده است، و آیا باور کردنی است وی در مدت کوتاه آن همه حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و حفظ کرده باشد؟

ثانیاً، در کتابهای شما چه دلیلی بر اعتبار و حجیت و صحت روایات این افراد وجود دارد؟ سپس با لحنی قاطع، گفتم: بنابراین شیعیان اهل سنت هستند نه شما، شیعیان اهل عمل به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند نه شما، این شیعیان هستند که طبق حدیث ثقلین، به کتاب خدا و به روایات عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک و عمل می‌کنند نه شما.

گفت: شما شیعیان به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی‌کنید، زیرا از آن حضرت روایت است که فرمود: «لعنت بر یهود و مسیحیان، آنها روی قبر انبیاء و اشخاص صالح خود ساختمان و مسجد بنا می‌کنند.» و شما «شیعیان» همین عمل یهود و مسیحیان را انجام می‌دهید، روی قبر حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله مسجد

ساخته‌اید و در آن نماز می‌خوانید و این عمل شما بر خلاف سنت پیامبر ﷺ و موجب شرک است و شما مشرک هستید.

گفتم: این روایت از عترت پیامبر ﷺ نقل شده است؟

گفت: خیر، از ابوهریره و عایشه و سایر صحابه نقل شده است.

گفتم: ما شیعیان، طبق حدیث ثقلین، فقط روایاتی که ثابت بشود از عترت است قبول داریم.

به علاوه، روی قبر پیامبر ﷺ نیز ساختمان و گنبد ساخته شده و کنار آن نماز خوانده می‌شود و اینها را که ما نساخته‌ایم شما اهل تسنن ساخته‌اید. همچنین در مسجد الحرام و حجر اسماعیل آنهمه قبر وجود دارد و نماز می‌خوانیم.

گفت: این ساختمان را ما نساخته‌ایم بلکه پادشاهان و حکومتها ساخته‌اند و ما با آن مخالف هستیم و یقین داریم که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است. [و از قبور در مسجد الحرام پاسخ نداد.]

گفتم: خداوند در قرآن (سوره کهف، آیه ۲۱) خبر داده است که: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾؛ «گروهی که بر هدفشان پیروز شدند، گفتند: مسلماً مسجدی بر روی اصحاب کهف بنا خواهیم کرد.».

و اگر روی قبر چیز ساختن و مسجد بنا کردن جایز نیست این آیه را چه جواب می‌دهید؟

گفت: معلوم نیست، و اینها که گفتند روی قبر آنها مسجد بسازیم حاکمان و زورمندان بوده‌اند نه مؤمنین.

گفتم: از کجا می‌گویید و چه دلیلی بر این مطلب داری؟

گفت: ما عرب هستیم و معانی قرآن را می‌فهمیم و شما فارس و ایرانی هستید و متوجه معانی آن نمی‌شوید و معنا همان است که گفتم.

گفتم: عجب! این چه حرفی است می‌زنی؟ شما عربها سر سفره علم و فهم



فارس و ایرانیها نشسته و از کتابهای آنها استفاده می‌کنید، زیرا به اعتقاد شما صحیح‌ترین و اجل کتابها بعد از قرآن کریم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است و مؤلف این دو کتاب فارس و ایرانی و از عجم بوده‌اند حال چه شده که آنها با اینکه فارس و ایرانی بوده‌اند، فهمیده‌اند و ما چون فارس و ایرانی هستیم، نمی‌فهمیم؟

از این جمله سخت ناراحت شد و با عصبانیت گفت: آنها مسلمان بودند و شما مشرک هستید. من با کمال خونسردی و آرامش و کاملاً آهسته گفتم: بر فرض که پیامبر اکرم ﷺ از مسجد ساختن روی قبر نهی کرده باشد و یهود و مسیحیان را بخاطر این کارشان لعن کرده باشد، آیا حکم به شرک آنها نیز فرموده است؟
گفت: خیر، فقط لعنشان کرده است.

گفتم: پس چطور شما [وهاپیون]، ما شیعیان را مشرک می‌خوانید؟ و به چه دلیل گفتی شما مشرک هستید؟

گفت: واللّٰه شما مشرک هستید، واللّٰه هر کس روی قبر مسجد بسازد و عبادتگاه درست کند مشرک است و شما و یهود و مسیحیان فرقی ندارید.
گفتم: پس اگر یهود و مسیحیان مشرک هستند، چرا شما ازدواج با آنها را جایز می‌دانید، و حال اینکه خدا از آن نهی کرده و در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾^۱

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند.

گفت: این امر یک مسأله فقهی است و باید بررسی شود ولی من می‌دانم شیعیان کارهای یهود و مسیحیان را می‌کنند و مشرک هستند.
گفتم: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۱.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۱

«به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگوئید، مؤمن نیستی.»

و من الآن در این مسجد نماز خواندم، و قرآن در دست دارم، آیا حضور در مسجد و نماز خواندن با نماز جماعت مسلمانان و قرآن در دست داشتن، اظهار اسلام نیست؟ تو چگونه بر خلاف این آیه، ما را مشرک می‌خوانی؟ روز قیامت باید جواب این تهمت‌ها را بدهی. مگر این آیه را نخوانده‌ای که خداوند سبحان از تهمت زدن و گفتن چیزی که انسان علم به آن ندارد، شدیداً مذمت فرموده است.

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^۲

آنگاه که آن تهمت را زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که به آن علم نداشتید، و آن را ناچیز و سبک می‌پنداشتید، در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

پس از آن گفتم: اگر ما مشرک هستیم، چگونه ملک عبدالله اجازه داده است به مکه معظمه مشرف شویم و حال اینکه خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾^۳؛ «جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، پس به مسجد الحرام نزدیک نشوند.» آیا می‌گویی ملک عبدالله بر خلاف قرآن عمل کرده است؟ آیا این حرف ردّ ولیّ امرتان نیست؟ - چون ردّ حرف ولیّ امر را ردّ بر خدا و موجب عقوبت و مجازات شدید می‌دانند لذا ترس او را گرفت و پس از کمی تأمل - گفت: او به ظاهر عمل می‌کند و شیعیان به

۱. سوره نساء، آیه ۹۴.

۲. سوره نور، آیه ۱۵.

۳. سوره توبه، آیه ۲۸.



حسب ظاهر مسلمان هستند.

گفتم: تو نیز لااقل باید به حسب ظاهر هم که شده ما را مسلمان بدانی و حق نداری بما نسبت شرک بدهی.

گفت: من می دانم شما مشرک هستید، شما از حسین علیه السلام حاجت می طلبید، از امامان خود حاجت می طلبید و آنان را عبادت می کنید.

گفتم: هرگز چنین نیست، ما هرگز از غیر خدا حاجت نمی طلبیم، از غیر خدا چیزی طلب نمی کنیم، بلکه امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را وسیله و واسطه می دانیم، آن بزرگواران را وسیله و واسطه تقرب به خدا قرار می دهیم، وسیله شفاعت روز قیامت قرار می دهیم.^۱ همانگونه که خدا در قرآن به آن امر فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و وسیله ای برای تقرب به سوی خدا بجوید.» پس از آن این آیه را خواندم: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۳؛ «این پیراهنم را ببرد و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می شود.»

و گفتم: آیا پیراهن حضرت یوسف جز وسیله چیز دیگری بوده است، آیا این عمل شرک و حاجت از غیر خدا خواستن است؟

گفت: داستان پیراهن حضرت یوسف علیه السلام معجزه و کرامت بوده است.

گفتم: واسطه قرار دادن ائمه علیهم السلام توسط شیعیان را نیز معجزه و کرامت بدان،

۱. توسل به اهل بیت علیهم السلام به اعتبار این است که آنان اقرب وسائل إلى الله می باشند، «یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ، اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ»، استعانت از آنان، برای امور آخرت است، مقصود یاری خواستن و کفایت در امر شفاعت است و اما برآمدن حاجات و آمرزش گناهان تنها از جانب پروردگار متعال است نه غیر.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۳.

چرا می‌گویید شرک است؟

گفت: شیعیان حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله را عبادت می‌کنند و عبادت غیر خدا شرک است.

گفتم: «عبادت» به معنای «پرستش» است. و لعنت بر کسی که غیر خدا را پرستش کند، از یکایک شیعیانی که برای زیارت به اینجا می‌آیند بپرس، حتی اگر یک نفر گفت: حسین علیه السلام یا غیر حسین علیه السلام را پرستش و عبادت می‌کنم، حق با تو است. گفت: من دیده‌ام که ایرانیها قبر خمینی را طواف می‌کنند، دیده‌ام قبر حسین علیه السلام را طواف و عبادت می‌کنند، و طواف عبادت و مخصوص کعبه است. گفتم: طواف و دور چیزی گردش کردن، در صورتی عبادت و حرام و موجب شرک می‌شود که به قصد عبادت انجام شود و اما صرف دور چیزی گشتن عبادت نیست. حرام نیست و سبب شرک نمی‌شود.

اگر کسی دور این مسجد بگردد، آیا مسجد را عبادت کرده و مشرک می‌شود؟ این چه حرفی است که می‌زنی؟

آیا اینکه خدا فرموده است: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ﴾^۱؛ «نوجوانانی اطرافشان دور می‌زنند» آیا آنها را عبادت می‌کنند. آیا اینکه خدا فرموده است: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ﴾^۲؛ «و نوجوانانی دور آنان می‌گردند» به معنای این است که آنها را عبادت می‌کنند؟ و آیات دیگر مثل ﴿يَطُوفُونَ﴾، ﴿يَطَافُ﴾، ﴿طَائِفٌ﴾ در آنها آمده است که به معنای دور چیزی گردیده، یا بین دو چیز رفتن و برگشتن که آن هم طواف است - مثل طواف بین صفا و مروه - و آیا اینها عبادت غیر خدا است؟

۱. سوره انسان، آیه ۱۹.

۲. سوره طور، آیه ۲۴.

مگر خدا نفرموده است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۱؛ «با مردم به نیکی سخن بگویند» و مگر پیامبر ﷺ نفرموده است: «ضَعْ فِعْلَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»؛ «کار برادرت را به بهترینش حمل کن».

پس تو بدون اطلاع از نیت و قصد اشخاص و بدون اطلاع از مسائل فقهی آنها به چه جرأتی نسبت شرک به آنان می دهی؟

گفت: من می دانم که شما «شیعیان» بعضی از صحابه و ام المؤمنین را سب می کنید، و در کتابهای شما نیز که نزد من موجود است، نوشته است؛ و این عمل گناه و حکم شرک را دارد.

گفتم: اگر سب صحابه حکم شرک را دارد، پس معاویه محکوم به شرک است، چون در «صحیح مسلم» است که: معاویه امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب می کرد و امر می کرد آن حضرت را سب کنند.

گفت: او خطا کرده است.

گفتم: ما نیز فرضاً، خطا می کنیم، چرا مشرک باشیم؟ بعد به او گفتم: مسلمانانی که در همین مدینه جمع شدند و عثمان را کشتند، آیا مشرک شدند؟

گفت: خیر، کسی آنها را مشرک نخوانده است.

گفتم: آیا گناه کشتن صحابی پیامبر ﷺ بزرگتر است یا گناه سب او؟ گفت: گناه کشتن بزرگتر است، خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾^۲؛ «هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است، در حالی که در آن جاودانه خواهد بود».

گفتم: پس چه شده که قاتلین عثمان مشرک نشده و محکوم به شرک نیستند،

۱. سوره بقره، آیه ۸۳.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

ولی چنانچه کسی صحابه را سب کند محکوم به شرک می‌شود؟
گفت: شما «شیعیان» تنها سب و لعن نمی‌کنید، بلکه در کتابهای شما است که صحابه پیامبر ﷺ مرتد شدند.

گفتم: این مطلب در کتابهای شما نیز نوشته شده و روایات بسیاری در «صحیح بخاری» و «مسلم» از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که آن حضرت فرمود:
نزد حوض [کوثر] می‌بینم گروهی از اصحاب را به طرف آتش می‌برند، می‌گویم: خدایا اینها اصحاب من هستند، خدا می‌فرماید: تو نمی‌دانی که اینها بعد از رحلت تو چه حوادثی به وجود آوردند.^۱

و اگر تردید داری به کتاب «بخاری» و «مسلم» مراجعه کن.
گفت: علم این روایات را باید به خود پیامبر ﷺ و صحابه واگذار کرد و ما نباید حرفی بزنیم و سکوت می‌کنیم.
گفتم: پس نسبت به آنچه در کتابهای ما نیز آمده سکوت کن و تهمت به شیعه زن.

گفت: من دیده‌ام که «شیعیان» به ضریح حسین علیهما السلام و خمینی رحمه الله می‌چسبند و حاجت می‌طلبند و اینها شرک است. و شروع کرد به مرحوم امام و انقلاب توهین کردن و گفت: شما «شیعیان» مشرک هستید و من قسم می‌خورم که مشرکید.
من با آرامی و با کمال ملایمت گفتم: خمینی رحمه الله انقلاب کرد و شیعیان با او همراهی کردند و یکی از ثمره‌های انقلاب او این بود که در تمام دنیا، مسلمانان عزت پیدا کردند و به مسلمانی خود افتخار کردند و مساجد بسیاری ساخته شد، مساجد آباد گردید و عده‌ای اسلام آوردند. ولی همفکران شما (وها بیها) حرکتی کردند و به خیال خود انقلابی شبیه انقلاب امام خمینی رحمه الله به وجود آوردند و چند

۱. روایات آنها را در ص ۷۱۲ تا ۷۱۸ همین کتاب آوردم.



روزی هم سر و صدا راه انداختند و جمع کثیری را نیز که مخالفشان بودند کشتند، اما سرانجام ثمرهٔ انقلاب آنها این شد که مسلمانان در کشورهای مختلف سر بزیر و در برابر سایر ادیان سر افکنده شدند و حتی عده‌ای از آنها مسلمان بودن خود را انکار کردند و برخی مساجد تعطیل شد. و اگر تفاوت انقلاب امام خمینی علیه السلام و انقلاب همفکران خودت را بررسی کنی به خودت اجازه نمی‌دهی به آن مرحوم توهین کنی.

گفت: با توجه به همهٔ این مطالب که گفתי ولی من می‌دانم شما به عده‌ای از صحابه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که اهل بهشت می‌باشند (عشره مبشره) بد می‌گویید و آنان را لعن می‌نمایید، خصوصاً فلانی و فلانی را.

گفتم: این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله از بهشتی بودن چند نفر خبر داده است، در کتابهای معتبر شما نیامده و صحیح نیست و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند، بدلیل اینکه خود آن افراد به آن عمل نکرده‌اند، عثمان را کشتند، معاویه علی رضی الله عنه را سب می‌کرد و با او جنگ نمود، طلحه و زبیر با علی رضی الله عنه جنگ کردند، بنابراین هر چه می‌خواهی بگو، اما به این حدیث استدلال نکن.^۱

۱. برخی از اهل تسنن نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نفر از صحابه را بشارت به بهشت داد و آنها عبارتند از:

۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- طلحه ۶- زبیر ۷- عبدالرحمن ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- سعید بن زید ۱۰- ابو عبیده بن جراح.

این روایت را احمد حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و غیره نقل کرده‌اند ولی در صحیح بخاری و مسلم که اصل و صحیح‌ترین کتابهای آنهاست نقل نشده است و خود صحابه این حدیث را قبول نداشته و به آن عمل نکرده‌اند.

عثمان را که یکی از آن ده نفر است، در مدینه منوره، با وضع خفت باری کشتند و چگونه و در کجا دفن کردند و با اینکه جمعی از همان ده نفر مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر، در مدینه حاضر

در این موقع که نزدیک نماز عشا شده بود، تلفن همراه او زنگ زد و او مشغول تلفن شد، اینجانب نیز از فرصت استفاده کرده و به مقتضای (الْفَرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ) با دست به او اشاره کردم و مسجد را ترک نمودم.

→ بودند، در عین حال از عثمان دفاع نکردند و بر جنازه او حاضر نشدند و قابل قبول نیست که مسلمان، بداند یک نفر از اهل بهشت است و از او دفاع نکند.

در بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۹۷ و ۲۱۷، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در جنگ جمل چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقابل اهل بصره قرار گرفت، زبیر را طلبید، زبیر با طلحه آمدند، حضرت فرمود: واللّه شما می‌دانید که اصحاب جمل به لسان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملعونند.

زبیر گفت: چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم؟

حضرت فرمود: اگر من شما را اهل بهشت می‌دانستم جنگ با شما را حلال نمی‌دانستم.

زبیر گفت: آیا شنیده‌ای حدیث سعید بن عمر و بن نفیل را که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده که ده نفر از قریش از اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: آری شنیدم که سعید، این حدیث را در خلافت عثمان به جهت او نقل کرده است.

زبیر گفت: آیا دروغ گفته است؟

حضرت فرمود: تا اسم آنها را نبری من چیزی نخواهم گفت.

زبیر اسم نه نفر را برد.

حضرت فرمود: دهم آنها کیست؟

زبیر عرض کرد: شما هستید.

حضرت فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم ولی آنچه تو از برای خود و اصحابت ادعا کردی من قبول ندارم و منکرم.

زبیر گفت: آیا گمان کردی که سعید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دروغ بسته است؟

حضرت فرمود: از من گمان نیست بلکه سوگند به خدا یقین است که دروغ است، واللّه بعضی از اینها در تابوتی هستند، در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی چاه بردارد، این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم. زبیر در حالی که گریه می‌کرد برگشت.

علامه مجلسی (رحمته الله) پس از نقل حدیث عشره مبشره دلیل جعلی بودن آن را بیان فرموده است.

نتیجه این مناظره

از این مناظره بسیار طولانی و پر پیچ و خم و در عین حال با محتوا، مطالبی روشن شد.

معلوم شد از رسانه‌های گروهی، کیفیت زیارت کردن و چسبیدن ما را به ضریح‌ها و دست به دعا بلند کردن ما را در مقابل قبور ائمه علیهم‌السلام مشاهده کرده و اینها را بر نوعی پرستش و عبادت - العیاذ باللّه - ائمه علیهم‌السلام حمل می‌کنند.

حمل بر این می‌کنند که ما «شیعیان» حاجاتمان را از صاحبان قبور می‌طلبیم. معلوم شد که اگر قدرت پیدا کنند قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز مثل قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام ویران و با خاک یکسان می‌کنند.

معلوم شد که گروه تندرو و تربیت شدگان مکتب وهابیت بطور قطع و یقین «شیعیان» را مشرک و خارج از دین می‌دانند.

معلوم شد که مخالفت آنها با «شیعیان» ریشه دار و اساسی است و مسأله سجده بر فرش و مهر و سجاده حصیری نیست.

معلوم شد که آنها تنها کلمه‌ای که نسبت به ما «شیعیان» به کار می‌برند و به کمتر از آن قانع نیستند، کلمه «شما مشرکید» است.

معلوم شد، حاضر به بحث و استدلال نیستند، و از پاسخ هر دلیلی که عاجز شدند چیز دیگر و بهانه و تهمت دیگری را مطرح و همچنان از حربه «شما مشرک هستید» استفاده می‌کنند.

معلوم و مبرهن شد که مناظره و بحث با کسانی که در مدارس تحت پوشش وهابیون پرورش و رشد یافته و فکر و روحشان با عقاید آنها ساخته و پرداخته شده، بی حاصل و آب در هاون کوبیدن است، آری «مَنْ يُضِلِّ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ».

در مسجد الحرام با چند نفر درباره اتحاد و فواید آن صحبت شد یکی از

آنان گفت: خدا در قرآن فرموده است:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱

همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و گروه گروه نشوید.

و از تفرقه نهی فرموده است و شما شیعیان به این حکم الهی عمل نمی کنید و از ما جدا شده اید.

گفتم: چگونه به این آیه عمل کنیم؟

گفت: شما با ما یکی شوید و به مذهب اهل سنت درآیید تا اتحاد و یگانگی بوجود آید.

گفتم: لطفاً شما سنیها؛ جعفری شوید و به عقیده و مذهب ما درآیید تا اتحاد و همبستگی به وجود آید و همه مسلمانان جعفری باشند، به چه دلیل ما سنی شویم؟ شما بیااید شیعه شوید.

گفتند: هر چه باشد اکثریت با ما است و همیشه اقل باید تابع اکثر باشد.

گفتم: این مطلب کلیت ندارد و قرآن عکس آن را بیان فرموده است:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾^۲

چه بسا گروه اندک بر گروه فراوان غلبه کرد.

و در آیات بسیاری فرموده است:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ و ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ و غیر اینها.

بعلاوه اگر شما راست می گوید و می دانید اتحاد خوب است چرا خودتان به دسته ها و فرقه های گوناگون در آمده اید و متحد نمی شوید؟ گفتند: ما یکی هستیم و متحدیم.

۱. سوره آل عمران / ۹۸.

۲. سوره بقره / ۲۵۰.



گفتم: چرا دروغ می‌گویید، من خودم از افراد زیادی سؤال کرده‌ام، یکی گفته من حنفی هستم؛ دیگری گفته سلفی می‌باشم، سومی گفته: مالکی هستم، چهارمی و پنجمی گفته‌اند: شافعی و حنبلی هستیم، یکی با دست بسته نماز می‌خواند، دیگری با دست باز و بر فرض که ما بخواهیم مثل شما شویم، نمی‌دانیم شما چه هستید و به چه فرقه‌ای درآییم؟

گفتند: اختلاف این طوری؛ تفرقه نیست و اتحاد و یگانگی را بهم نمی‌زند. گفتم: پس اگر این تفرقه و چند مذهب بودن مضر به اتحاد و یگانگی نیست، به ما چه می‌گویید، و این چه اعتراضی است که شما کردید؟ ما با شما یکی هستیم منتهی شما حنفی هستید و یک عده حنبلی هستند و گروهی مالکی و دسته‌ای شافعی ما هم جعفری می‌باشیم و همانگونه که حنبلی بودن به اتحاد ضرر نمی‌زند جعفری بودن نیز منافاتی با اتحاد ندارد.

۱۸ یک نفر از سنی‌ها گفت: شما شیعیان عمر را دوست نمی‌دارید. در صورتی که او خدمات شایانی به اسلام نمود و فتوحات بسیاری در دوران خلافت او نصیب مسلمانان گشت.

گفتم: اولاً فتوحات اسلام تنها در زمان خلیفه دوم نبوده است، بلکه تا زمان خلافت هارون و مأمون. مسلمانان پی در پی در حال پیشرفت بودند و اسلام روز به روز توسعه می‌یافت و اگر شما به خاطر فتوحات زمان خلافت عمر، عمر را دوست می‌دارید باید تمام خلفا را دوست داشته باشید نه خصوص عمر را، ثانیاً کشور گشایی که دلیل لزوم دوست داشتن افراد نمی‌شود و الا باید گفت پادشاهان جائر (مانند مغول) همه خوب بوده‌اند و لازم است که آنان را نیز دوست داشته باشید.

گفت: خیر، فاتح اسلام نزد خدا محبوب است چون اسلام را توسعه داده است.

گفتم: خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

خداوند فقط از پرهیزکاران قبول می‌کند.

و از کجا که هر کس کشورگشایی کرده از پرهیزکاران بوده است؟ گفت: چه خلاف تقوایی از آنها سر زده است؟ گفتم: خلاف تقوا بالاتر از اینکه دختر پیامبر ﷺ را اذیت کردند؟ در صورتی که بودند و سخن رسول الله ﷺ را درباره او شنیدند که فرمود:

فاطمه ﷺ پاره تن من است و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

و نیز حق علی ﷺ را غصب کرده و او را به وضع ناگواری به مسجد بردند تا آنجا که حضرت علی ﷺ در «نهج البلاغه» (خطبه ۱۷۱) می‌فرماید: حق خود را مطالبه نمودم (طَلَبْتُ حَقِّي).

و شما «نهج البلاغه» را قبول دارید و فقط جمعی از شما در خطبه شقشقیه شبهه کرده‌اید در صورتی که ثابت شده که آن خطبه نیز از حضرت امیر ﷺ می‌باشد. باز در «نهج البلاغه» (نامه ۲۸) است که:

معاویه نامه‌ای به حضرت امیر ﷺ نوشته می‌گوید: یادت هست که تو را مثل شتر مهار کرده به مسجد بردند تا بیعت کنی؟ و علی ﷺ پاسخ می‌دهد که: این مطلب درست است ولی به خدا قسم تو خواستی مرا مذمت کنی در حالی که مدح نمودی، زیرا برای مرد با ایمان ننگی نیست که برای انجام وظیفه و ثبات در دین خود مظلوم واقع گردد....

گفت: از کجا که اینها درست باشد.

گفتم: ما طبق مدارک صحیح که شما هم قبول دارید یقین داریم که این



حوادث واقع شده است. و ما آن کسی را لعن می‌کنیم که چنین کارهایی را انجام داده است و اما آن شخصی که به فاطمه علیها السلام اذیت نکرده و حق علی علیه السلام را غصب نکرده است. هیچ گاه مورد لعن ما نبوده به او لعن نمی‌کنیم.

گفت: بر فرض این که چنین چیزی هم باشد ولی فایده لعن و بدگویی به او چیست؟

گفتم: فایده اینکه خدا در قرآن مجید، فرعون و فرعونیان را لعن کرده چیست؟ قوم عاد و ثمود و به طور کلی ظالمین و طاغیان را لعن کرده چه فایده دارد؟ برای چه خداوند سرگذشت آنان را که سالها قبل از ظهور اسلام منقرض شده بودند بیان می‌کند و سپس می‌فرماید لعنت دنیا و آخرت بر آنان است؟

﴿وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱

«و در این دنیا و روز قیامت با لعنت بدرقه شدند.»

گفت: اینها برای این است که ما سرگذشت پیشینیان را بدانیم و عبرت گرفته همانند آنان نشویم و آگاه شویم که کردار بد موجب لعن است. اما این در صورتی است که بیان احوال افراد موجب تفرقه و دو دستگی نشود. و چون فرعونیان و قوم عاد و ثمود منقرض شده بودند لذا خداوند متعرض حال آنان شده است و شما هر چه به آنان لعن کنید به جایی برخورد نمی‌کند.

گفتم: اولاً آیات، مربوط باین موضوع، اختصاص به پیشینیان نداشته بلکه یهود و نصاری که در هنگام ظهور اسلام بسیار بودند بویژه مدینه و اطراف آن که مرکز اسلام بود اصلاً یهودی‌نشین بود و معلوم است که لعن و مذمت آنان باعث بدبینی و کارشکنی آنان بر علیه اسلام می‌شد، در عین حال، آیات بسیاری در مذمت آنان نازل شده و حتی آنان را مغضوب الهی معرفی نموده: ﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ

و الْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ﴿١﴾؛ «ضربت خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به سبب خشم خدا گرفتار و ساقط شدند.» و نصاری را مشرک شمرده است.^۲

و ثانیاً در قرآن آیاتی در مذمت جمعی از مسلمانان نازل شده است با اینکه آنان بسیار ناراحت می شدند و چه بسا یک قبیله به واسطه یک آیه از اسلام و از پیامبر ﷺ رنجیده می شدند. مانند آیه مربوط به ثعلبه انصاری^۳ و نیز آیات مربوط

۱. سورة بقره / ۶۱.

۲. سورة توبه / ۳۰.

۳. ثعلبه انصاری مردی از اهالی مدینه بود، روزی به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد که از خدا بخواه به من ثروت بدهد. پیامبر ﷺ فرمود: برو قناعت کن و به آنچه داری بساز و خدا را شکر کن که بهتر از مال زیاد است که نتوانی شکر آن گذاری. ثعلبه رفت و پس از چند روز دیگر آمد و باز خواست که آن حضرت دعا کند که خدا به او مال عطا فرماید. حضرت رسول ﷺ فرمود: مگر تو پیرو من نیستی؟ به خدا قسم اگر من از خدا بخواهم کوههای زمین برایم زرو سیم می شد ولی چنان که می بینی به آنچه بر حسب تقدیر روزی شده است قانعم. این بار نیز ثعلبه رفت و پس از چندی مجدد خدمت حضرت رسیده تقاضای دعا کرد و گفت: اگر خداوند به من مال بدهد حق خدا را از آن ادا می کنم و از مستمندان دستگیری می نمایم و به خویشان محتاجم کمک می دهم.

پیامبر ﷺ دید که ثعلبه دست بردار نیست. برایش دعا کرد و از خدا خواست که از خزانه خود به او روزی فرماید. ثعلبه چند رأس گوسفند داشت، بعد از دعای پیامبر ﷺ برکت یافت و پیوسته بر گوسفندان افزوده گشت تا آنجا که از کثرت آنها نتوانست در شهر بماند و از آنجا که ثعلبه مرد دنیا پرست و بسیار حریص بود شخصاً چوپانی گوسفندان را به عهده گرفت. و قبل از آن که گوسفندانش زیاد شوند نمازهای پنجگانه را با پیامبر ﷺ به جماعت می خواند اما همین که گوسفندان او زیاد شدند در خارج مدینه مسکنی برای خود و گوسفندانش ساخت و در آنجا زندگی می کرد و فقط نماز ظهر و عصر به جماعت حاضر می شد. کم کم گوسفندها زیاد شدند. ثعلبه دید بیرون شهر هم برای گوسفندان تنگ است. ناچار بیابان بزرگ و وسیعی را که از مدینه دور بود انتخاب کرد و به آنجا کوچ کرد و در نتیجه ثعلبه دیگر فرصت به شهر آمدن نداشت و نماز با پیامبر اکرم ﷺ را تعطیل کرد و تنها روزهای جمعه برای نماز جمعه خدمت حضرت می رسید تا اینکه پس از مدتی نماز جمعه را نیز

→ تعطیل نمود و به طور کلی دست از مسجد و نماز با پیامبر ﷺ کشید و از مسافری احوال آن حضرت را می پرسید.

روزی پیامبر ﷺ سراغ ثعلبه را گرفت گفتند: گوسفندانش فراوان شده دیگر فرصت به شهر آمدن ندارد. حضرت همین که این جمله را شنید سه مرتبه فرمود: وای بر ثعلبه. وقتی آیه زکات نازل شد که حضرت رسول ﷺ زکات را به امر خدا بگیرد و به مصارف آن برساند. دو نفر را با نامه ای که مشتمل بر آیه زکات بود به سوی ثعلبه که یکی از ثروتمندان زمان بود و زکات به او تعلق می گرفت فرستاد. فرستادگان اول نزد ثعلبه رفتند و نامه پیامبر ﷺ را برای او خواندند و زکات گوسفندانش را خواستند، ثعلبه گفت: یعنی چه؟ مگر من کافر هستم که باید جزیه بدهم! این همان جزیه است که از یهود و نصاری می گیرند. بروید سراغ سایر ثروتمندان تا من با فرصت کافی در این باره فکر کنم و تصمیم بگیرم. آنان رفتند و زکات دیگران را وصول کرده مجدد نزد ثعلبه آمدند و او همان حرف اول را تکرار کرد و گفت: این همان جزیه است. شما بروید وقتی از همه ثروتمندان گرفتید نزد من بیایید تا من فکرها را بکنم.

مأموران رفتند و باز نزد ثعلبه برگشتند، ثعلبه تیره بخت، فکری کرد و گفت نامه پیامبر ﷺ را به من بدهید و برای دومین بار نامه را خواند و باز گفت: این جزیه است شما بروید تا من فکر کنم که چه باید کنم. همین که مأموران، جریان ثعلبه را به پیامبر اکرم ﷺ گزارش دادند حضرت فرمود: وای بر ثعلبه. در این هنگام این آیه در مذمت ثعلبه نازل شد: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾ یعنی: بعضی از آنان با خدا عهد کردند که اگر خداوند از فضل خویش به ما عطا کند زکات می دهیم و از نیکوکاران باشیم ولی همین که خدا از کرم خویش به آنها عطا فرمود بخل ورزیدند و روی گردانیدند و از فرمان الهی سرپیچی نمودند.

پیامبر اکرم ﷺ این آیه را برای اصحاب خواند. مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود و آیه را شنید خود را به ثعلبه رسانده گفت: ای ثعلبه وای بر حال تو، خداوند در باره سرپیچی تو از ادای زکات آیاتی فرستاد. ثعلبه با شدت ناراحتی خود را به رسول الله ﷺ رساند و عرض کرد: هر گونه دستور فرمایی زکات مالم را می پردازم حضرت فرمود: بعد از این که گفתי زکات جزیه است خداوند به من فرمود که زکات تو را نپذیرم. ثعلبه برخاست و فریاد براه انداخت و خاک به سر ریخت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

←

به متخلفین که از جنگ سر باز زدند و آنگونه خداوند آنان را مذمت فرمود (سوره توبه / ۸۰) و ثالثاً درباره سوره مبارکه «مسد» که با آن لحن شدید ابولهب و همسرش را مورد عتاب قرار داده آن هم در صدر اسلام که هنوز اسلام و مسلمانان در اقلیت بودند چه می‌گویی؟

و خلاصه ما از این آیات به دست می‌آوریم که در اسلام اهمال‌کاری و سهل‌انگاری معنا ندارد، حق و باطل را زیر پرده مخفی نمودن و مصلحت‌اندیشی و این قبیل افکار وجود ندارد. باز اضافه کردم که ما می‌بینیم خدا در قرآن زنان پیامبر ﷺ را سخت تهدید کرده و بر خلاف کاری آنها وعده عذاب می‌دهد (سوره احزاب / ۳۰).

سوره منافقین نازل می‌کند. و سازندگان مسجد ضرار را سخت می‌کوبد. با اینکه به حسب ظاهر همه مسلمان بودند. بعد گفتم: و اما این که گفتی خدا حالات گذشتگان را بیان کرده برای عبرت بردن ما. این را قبول داریم و ما هم تاریخ صدر اسلام را یادآور می‌شویم و به مقتضای آیات قرآن. ظالمین را لعن کرده و بر مانند ابوذر ها که جان خود را فدای اسلام کردند و با عثمان و معاویه سخت مبارزه نمودند و سرانجام جان خود را روی این کار گذاشتند درود و رحمت می‌فرستیم و نتیجه می‌گیریم و می‌گوییم: ای مسلمانان همیشه اباذر زمان باشید و در برابر عثمانها و معاویه‌های زمان خود، بپاخیزید.

→ من فرستادم و تو را از امر خدا آگاه ساختم فرمان نبردی. ثعلبه با سرافکندگی از نزد آن حضرت بیرون رفت.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمد و چند رأس گوسفند به عنوان زکات آورد. ابوبکر گفت: چون پیامبر ﷺ از تو نپذیرفت من هم قبول نمی‌کنم. دوران خلافت عمر رسید. نزد عمر آورد. او نیز قبول نکرد. در ایام خلافت عثمان آمد. عثمان هم رد کرد و زکات او را قبول نکرد. تا اینکه اواخر خلافت عثمان درگذشت: (داستانهای اسلامی).

کلام که به اینجا رسید اخم خود را درهم کشید و حال یأس و سرافکندگی بر او غلبه کرد و دیگر حرفی نزد ولی معلوم بود که در عقاید خود سخت متزلزل شده در فکر فرو رفته بود که بنده خدا حافظی کردم.

۱۹ یک نفر از اهل سنت در ضمن بحث گفت: شما علی علیه السلام و اولاد علی را دوست داشته باشید ولی لا اقل خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله را دشمن نداشته باشید. گفتم: یکی از فروع دین ما تَوَلَّى است و دیگری تَبَرَّى، و تَوَلَّى که به معنای دوست داشتن حضرت علی و اولاد او است، ادله فراوانی دارد که یکی از آنها این آیه شریفه است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱

ای پیامبر صلی الله علیه و آله بگو من در ازاء تبلیغ و دعوت به سوی حق، از شما اجر و مزدی جز دوستی خویشان و ندانم نمی خواهم.

و معلوم است که ذوی القربای رسول خدا اهل بیت آن حضرت می باشند. و دیگری حدیث غدیر خُم است که شما نیز قبول دارید و این حدیث صریح در لزوم تَوَلَّى می باشد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خداوند متعال خواست که خداوند دوستان علی علیه السلام را دوست داشته باشد و البته که دعا و خواهش پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه الهی برآورده است پس به مقتضای این درخواست، خداوند دوستان علی علیه السلام را دوست می دارد و معلوم است که مؤمن به خدا باید کسی را که خدا دوست می دارد او هم دوست داشته باشد.

و تَبَرَّى - که به معنای بیزاری جستن از دشمنان ذوی القربی و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است - هم ادله فراوانی دارد که یکی از آنها همین حدیث غدیر خُم است

که رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوندا دشمن علی را دشمن بدار.

و معلوم است که هر کس را خدا دشمن بدارد مؤمن به خدا هم باید او را دشمن بدارد و به اعتقاد ما، برخی خلفا با ذوی القربی دشمنی کردند لذا چگونه از آنان تبرّی نجویم؟

پس باید آنان را دشمن بداریم و از آنان بیزاری بجویم. بعد ادله دشمنی آنان را که سابق نقل شد ذکر کردم و گفتم: این نمی شود که کسی علی را دوست داشته باشد و دشمن او را هم دوست داشته باشد و لذا ما تمام خلفای جور را دشمن می داریم و از تمام دشمنان و غاصبین حقّ ذوی القربی بیزاری می جویم. گفت: شما به خلیفه اول و دوم یک بدبینی بخصوصی دارید و به اندازه‌ای که به این دو نفر بی اعتنا هستید به هیچ یک از خلفا بی اعتنا نیستید.

گفتم: این بدان جهت است که تمام ظلمهایی که دیگران بذوی القربی نمودند سبب اولیّه آن این دو نفر بودند و اگر اینها در بدو امر فاطمه را اذیت نکرده بودند، حق علی را غصب نکرده بودند، معاویه جرأت نمی کرد حضرت علی را سب کند؛ یزید جرأت نمی کرد حسین را به قتل برساند؛ هارون الرشید به خود جرأت نمی داد موسی بن جعفر را زندانی کند.

گفت: خلاصه ما از گفته‌های شما قانع نمی شویم.

گفتم: ما هم از حقایق چشم پوشی نکرده آنچه باید می گوئیم تا حق از باطل و هدایت از ضلالت مشخص گردد و کلام ما این است که می گوئیم: «اللَّهُمَّ اَعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ».

و قطعاً شما هم همین مطلب را می گوئید منتها مصداق ظالم را معین نمی کنید.

گفت: شما بگوئید ولی ما راضی نمی شویم.

گفتم: چشم؛ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.



۲۰ با یکی از مبلغین آنان صحبت کردم و سرانجام گفتم: اختلاف ما با شما در این زمان دو مطلب است، اول: راجع به اخذ احکام، که ما می‌گوییم: باید به مقتضای حدیث ثقلین احکام را از قرآن و عترت فرا گرفت و لذا تمام مدارک فقهی ما آیات و روایات صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشد و شما می‌گویید: احکام را باید از قرآن و ابوحنیفه و یا مالک و یا احمد حنبل و یا شافعی فرا گرفت و نمی‌دانم دلیل شما چیست و به چه حسابی حدیث ثقلین را نادیده گرفته‌اید؟! اختلاف دوم: از جهت اولوا الامر است که ما می‌گوییم: اولوا الامر دوازده نفر معصوم منصوب، از طرف خدا می‌باشند و تنها آنان واجب‌الاطاعه هستند و اما شما می‌گویید: اولوا الامر، خلیفه وقت است هرکس می‌خواهد باشد و واجب‌الاطاعه است هر چند یزید بن معاویه و یا ابن زیاد و هارون و حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار باشد. ولی ما شیعیان آن خدا و پیامبری را که بگویند از مثل یزید و حجاج اطاعت کنید و اینان اولوا الامر و واجب‌الاطاعه هستند و در ردیف خدا و پیامبر می‌باشند قبول نداریم، بعد گفتم: اگر خلیفه وقت اولوا الامر و واجب‌الاطاعه باشد، بسیاری از تکالیف ساقط و مسلمانان آزاد می‌شوند و دیگر قیام باذرها در برابر عثمانها خلاف شرع می‌شود.

گفت: چطور؟

گفتم: معلوم است همین که شما گفتید خلیفه واجب‌الاطاعه است یعنی هر عملی انجام داد شما هم باید انجام دهی و هر دستوری داد شما نیز باید اجرا کنی. مثلاً اگر شراب خورد تو هم باید بخوری، اگر قمار کرد، ربا خورد و ظلم و تعدی نمود شما هم باید از او پیروی کنی و نیز اگر به مجالست با کفار و هم غذا شدن با آنان امر نمود باید اطاعت کنی و هزارها خلاف شرع مرتکب شوی. و این بر خلاف این است که اولوا الامر را افراد معصوم و دور از گناه و ظلم و تجاوز بدانیم. گفت: شما می‌گویید: همین که امام حسن عسکری علیه‌السلام از دنیا رفت فرزند او

امام و رهبر مردم شد و حال اینکه او پنج ساله بود و بچه پنج ساله چگونه می تواند اجتماع را رهبری کند؟ رهبر باید کاردان و با تجربه و سیاستمدار باشد و گذشته از این می گویی او غایب و از نظرها پنهان است در صورتی که امام و رهبر باید در اجتماع باشد.

گفتم: اما این که گفتی بچه پنج ساله چطور می تواند رهبر باشد جوابش این است که شما رشد امام و علم امام را مانند افراد عادی می دانید لذا استبعاد می کنید ولی برای ما به ادله قطعی ثابت شده که رشد امام و علم و درایت او با دیگر مردمان تفاوت کلی دارد و امامی را که ما رهبر اجتماع می دانیم، در اداره اجتماع نیازی به تجربه و علم سیاست ندارد، نیاز به درس خواندن ندارد. بلکه او مؤید از طرف خداوند است و علمش لدنی و موهبتی الهی می باشد و از نظر جسم چنانچه در روایات صحیحۀ ما وارد شده فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در سن پنج سالگی به صورت شخصی کامل بوده است.

گفت: از قرآن دلیل بیاور که خداوند چنین منصبی را به بچه ای داده باشد.

گفتم: احسنت، خداوند در قرآن راجع به حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱

ای یحیی کتاب را با نیرومندی بگیر و ما منصب حکومت را در دوران کودکی به او دادیم.

و درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲

۱. سوره مریم / ۱۱.

۲. سوره مریم / ۲۹.

گفتند: چگونه با بچه‌ای که در گهواره است سخن بگوییم؟ [حضرت عیسی که بچه‌ای تازه متولد بود به اعجاز الهی به زبان آمد و] گفت: همانا من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داد و مرا منصب پیامبری و نبوت مرحمت فرمود.

خلاصه این دو آیه می‌گویند منصب حکومت و نبوت را به دو کودک دادیم، پس چه مانعی دارد که خداوند منصب امامت را به بچه پنج ساله داده باشد؟ و اما این که گفتی امام باید در بین مردم باشد نه در پس پرده غیبت، این اشکال در صورتی است که امام جانشین و نایب برای خود معین نکرده باشد و امام زمان که ما به وجود او قطع داریم برای خود نواب و جانشینانی تعیین فرموده و به مردم امر کرده است که در آن چیزهایی که باید به من رجوع کنید، در زمان غیبت، به علمای مذهب که واجد شرایط بخصوصی هستند رجوع نمایید، کما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای او، در زمان خود، برای مردم حکام و قضات معین می‌کردند و به شهرهای دور دست می‌نوشتند که در امور خود به فلان کس رجوع کنید.

چه مانعی دارد که شخص رهبر در اجتماع و یا در شهر نباشد ولی افرادی را تعیین کند که آنها برنامه او را اجرا کنند؟ بعد حدیث معروف را خواندم که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه فرمود:

در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث و عالمان مذهب مراجعه کنید که آنان از طرف من بر شما حجتند و من از طرف خدا بر آنان حجت می‌باشم.

البته سخنان ما درباره صفات و خصوصیات امام زمان (عج) طولانی شد که اگر بخواهم همه را یادآور شوم به طول می‌انجامد آنچه که به نظر اهم می‌رسید نقل کردم.

با یک نفر از آنان صحبت کردم تا کلام رسید به این که معاویه و عایشه

لشکر اسلام را علیه اسلام شوراندند و با خلیفه پیامبر ﷺ جنگ کردند. گفت: ما قبول داریم که عایشه با علی علیه السلام جنگ کرد اما هر چه باشد بالاخره او ناموس حضرت رسول ﷺ بوده و باید احترام او را نگهداشت و در باره او چیزی نگفت. گفتیم: پس خوب است شما این اعتراض را به خدا بکنید و بگویید: بار الهی چرا ناموس شیخ الانبیاء حضرت نوح را در قرآن مجیدت جهنمی معرفی کرده‌ای؟ چرا ناموس حضرت لوط را جهنمی معرفی کرده‌ای؟ و در سوره مبارکه تحریم فرمودی که به زن نوح و لوط گفته شد که با دوزخیان داخل آتش شوید؟ ای خدا، مگر این دو زن، ناموس دو پیامبر بزرگ تو نبودند؟ ای خدا نقل بدبختی و جهنمی شدن آن دو زن برای ما در دوره آخر الزمان چه فایده‌ای داشت؟ او هیچ نگفت و راهش را گرفت و رفت.

﴿۲۲﴾ یک نفر ترکمن که مختصر فارسی بلد بود گفت: شما شیعیان به حضرت عایشه و به حضرت معاویه بد می‌گویید و این ظلم است. گفتیم: از کجا می‌گوی؟ بعلاوه این تقصیر علما و مورخین شما است که در کتب معتبره خود نوشته‌اند که: عایشه در بصره با خلیفه پیامبر ﷺ جنگید و عده زیادی از مسلمانان را به کشتن داد. نیز نوشته‌اند: معاویه در صفین با علی علیه السلام جنگ کرد با این که پیغمبر ﷺ فرمود: «یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من». پس جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ می‌باشد و جنگ با پیامبر ﷺ اذیت به آن حضرت است و خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۱



کسانی که خدا و پیغمبر را اذیت می‌کنند البته که خدا در دنیا و آخرت آنان را لعن می‌کند و عذاب مهیبی برای آنها مهیا فرموده است.

بعد بلافاصله گفتم: اگر آن روز علی علیه السلام به معاویه دست می‌یافت او را می‌کشت یا نه؟

گفت: البته که می‌کشت.

گفتم: آیا علی علیه السلام مسلمان را می‌کشت؟ گفت: نه.

گفتم: پس به اقرار خودت معاویه مسلمان نبوده و لذا اگر علی علیه السلام به او دست می‌یافت مهلتش نمی‌داد. سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

گفتم: اگر تو بودی معاویه را می‌کشتی یا نه؟ گفت: الحمدلله که نبودم. گفتم: خوب شما درباره جنگ عایشه و معاویه با علی علیه السلام چه می‌گویید؟ گفت: اینها از قضا و قدر است و ما نباید در این باره چیزی بگوییم.

گفتم: بی‌اعتنایی به عایشه و معاویه هم قضا و قدر است و شما نباید چیزی بگویید.

در این موقع رفیقش دست او را گرفت و گفت: دانشمند، دانشمند و رفتند.

(۲۳) شخص دیگری از اهل سنت در ضمن بحث گفت: مسلمانان باید تمام اصحاب و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به یک چشم بنگرند و به همه احترام کنند چون تماماً درک حضور آن حضرت را نموده و به اسلام خدمت کرده‌اند، نه این که به بعضی از آنان بیش از اندازه علاقه ورزند و بعضی دیگر را ناسزا گویند.

گفتم: این حرف و این منطق اشتباه بزرگ و خطای غیر قابل بخشش است، چون اصولاً با یک چشم نگاه کردن بر خلاف ناموس خلقت می‌باشد و معروف است که خدا دو چشم داد تا انسان با هر دو ببیند، هم خوبان را ببیند هم بدان را. بعلاوه این حرف بر خلاف رفتار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به همسرانش

می‌باشد، زیرا علاقه و احترامی که آن حضرت نسبت به حضرت خدیجه منظور می‌داشت هرگز نسبت به زنهای دیگرش منظور نمی‌داشت همچنین این حرف شما بر خلاف صریح قرآن مجید می‌باشد.

گفت: کجای قرآن؟

گفتم: الی ماشاءالله، شما ابتدای خلقت را نگاه کن، می‌بینی خداوند دوران استادی حضرت آدم را برای فرشتگان بیان کرده، دوران هبوط او را نیز ذکر نموده است که این دو دوره با هم تفاوت کلی دارند.

داستان دو فرزند آدم را که یکی خدا ترس بود و دیگری طاغی و عاصی نقل کرده است. داستان بلعم بن باعورا عالم عاصی زمان خود را یادآور شده. داستان علمای دیگر را که با شنیدن آیات خدا اشک از چشمانشان سرازیر شد (سوره مائده / ۸۲) خبر داده است. عاقبت زن و فرزند نوح و لوط را شرح داده. زندگی حضرت مریم و سرانجام زن فرعون را هم اعلام فرموده است. مبارزه موسی را با ساحران آورده و سپس ایمان آوردن همان ساحران را به خدا و استقامت آنان را در برابر تهدیدات فرعون نیز توضیح داده است، ابولهب عموی پیامبر اکرم ﷺ را با همسرش آن گونه مذمت کرده و عمار یاسر را آنگونه ستوده است.

خلاصه خدا می‌خواهد بفرماید: ای مسلمان هیچ‌گاه با یک چشم نگاه نکن، همیشه صفحات تاریخ را جلوی چشم قرار بده و حال گذشتگان را نصب العین خود ساز، سرانجام خوبان را بنگر و سرگذشت بدان را نیز دقت کن و سپس عبرت گیر و از خوبان باش و از بدی پرهیز کن و آگاه باش که خوبان و بدان در طول تاریخ فراموش نخواهند شد.

گفت: پس شما که با هر دو چشم می‌نگرید چرا فقط جنگ عایشه را با علی نصب العین قرار داده‌اید و اما آیه افک را نمی‌خوانید؟

جواب او را به همان نحو که در پاورقی صفحه ۵۷۸ درباره آیه افک توضیح

داده شد، گفتم و او چیزی نگفت و راهش را پیش گرفت و رفت.

استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله العظمی اراکی رحمته الله فرمودند: ۲۴

به یکی از علما گفته بودند: چگونه می توان باور کرد که ۷۰ هزار تا ۱۲۰ هزار مسلمان در غدیر خم حاضر بودند و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که آن حضرت فرمود: «علی بن ابیطالب پس از من خلیفه مسلمین است» و با این حال آن همه جمعیت پس از زمان کوتاهی فراموش کرده و به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند و ابوبکر را بر خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه قرار دادند؟ و خلاصه، اتفاق آن جمعیت بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله باور کردنی نیست.

ایشان فرموده بود:

اما جواب: بگو بدانم آیا حرمت ریختن خون حسین علیه السلام واضح تر و روشن تر بود یا نصب علی علیه السلام برای خلافت؟
گفته بود: البته حرمت قتل حسین علیه السلام روشن تر و آشکارتر بود.

فرموده بود:

همانگونه که حرمت ریختن خون امام حسین علیه السلام و فرزندانش را با آن روشنی بر مردم مشتبه کردند و قلب نمودند تا آنجا که جمعی قریبه الی الله برای ریختن خون آن حضرت به کربلاء آمدند و آن همه سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او نادیده گرفتند، همانگونه هم خلافت و وصایت حضرت امیر علیه السلام را به آن وضوح و آشکاری انکار نمودند و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را قلب کردند و نادیده گرفتند.

آری شیوه مردم دنیا طلب همیشه این بوده که مطالب روشن را دگرگون کرده در نظر توده مردم به عکس جلوه می دهند و در مورد بحث باید اضافه کرد که شخصیت و مقام امام حسین علیه السلام از نظر توده مردم زمان والاتر و برتر از مقام و مرتبه پدر بزرگوارش حضرت امیر علیه السلام بود. چون احترام امام حسین علیه السلام از جهت

جد و جده و مادر صلوات الله علیهم، بر همه معلوم و مبرهن بود. مضافاً بر این که از امام حسین خونی طلب نداشتند.

و گذشته از نص حضرت رسول ﷺ بر خلافت و امامت او، مردم نیز از بین تمام مسلمانان فقط و فقط او را سزاوار و لایق منصب خلافت می دانستند اما در عین حال جمع شدند و آن حضرت را با یاران او کشتند و به آن هم اکتفا نکرده سرش را بالای نیزه زدند به آن نیز قناعت نکرده خیمه های او را به آتش کشیدند. اهل بیتش را به اسارت بردند.

در صورتی که با امام حسین ﷺ آن گونه رفتار کردند. چه بعدی دارد که با پدرش علی ﷺ آن گونه رفتار کرده باشند. و همانگونه که کلمات پیامبر ﷺ را راجع به امام حسین ﷺ رعایت نکرده منظور نداشتند درباره پدر بزرگوارش نیز منظور نداشتند. آری در حقیقت آن روزی که حق علی ﷺ غصب شد حسین ﷺ نیز کشته شد و و... و...

۲۵ در مدینه منوره با شخصی که اطلاعات زیادی داشت و از وهابی های تند بود صحبت مفصلی داشتم، از اشکالات مهم او این بود که شما شیعه ها از پیامبر ﷺ و از امامان خود استعانت و یاری می طلبید و حاجات خود را از آنها می خواهید، در صورتی که باید تنها از خدا یاری و استعانت خواست و فقط خدا حاجات را برآورده می کند نه غیر خدا «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و نیز شما ضریح و منبر پیامبر ﷺ را می بوسید و به خاک کربلا تبرک می جوید و آن را سجده می کنید و به اهل بیت پیامبر ﷺ متوسل می شوید و از آنها طلب شفاعت می کنید و حال این که این ها همه جماد و بی روح و بدون قدرت هستند و مرده ای بیش نیستند و این اعمال شما همه شرک و عبادت غیر خدا و حرام است.

گفتم: اولاً خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۱

با دروغی که بر زبانان جاری می شود نگوید این حلال است و آن حرام است تا بر خدا افترا ببندید، به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد.

وقتی این آیه را خواندم سخت نگران شد و تمام توجه خود را به ادامه حرف های من معطوف کرد که چه می گویم. سپس گفتم:

ثانیاً ما معتقدیم که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» تنها مؤثر حقیقی در عالم هستی خداوند متعال است و لا غیر، اما می دانیم و معتقدیم که خداوند برای هر چیزی سببی قرار داده است «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» مثلاً برای روشنایی، خورشید، برای حیات، آب، برای سوزاندن، آتش، برای معالجه امراض. دارو، برای تشخیص درد، پزشک... قرار داده است و انسان برای رفع نیازهای خود باید به اسبابی که از طرف خدا تعیین شده و مؤثرند مراجعه کند. و توجه داریم و می دانیم که استعانت و طلب یاری و حاجت خواستن از غیر خدا به دو نحو است:

اول حاجت خواستن از غیر به قصد الوهیت و به عنوان این که او قدرت مطلقه ذاتی دارد و مستقل است.

دوم حاجت خواستن از غیر به لحاظ این که او سبب و وسیله مجعول و تعیین شده از طرف خدا است.

و معتقدیم که اگر کسی از غیر خدا، به نحو اول، حاجت بطلبد، شرک و حرام است اما چنان چه به نحو دوم باشد نه تنها شرک و حرام نیست بلکه مطابق وضع

خلقت و سنت الهی است، بعد گفتم: شما می‌توانی از یکایک شیعیان سؤال کنی که آیا حاجت خواستن و توسل آنها به پیامبر ﷺ و اهل بیت  آن حضرت از قسم اول است یا از قسم دوم؟ و اگر یک نفر گفت به نحو اول است من حق را به شما می‌دهم.

گفت: فرقی نمی‌کند و حاجت و توسل فقط باید از خدا باشد و از غیر خدا چیز خواستن به هر قصد و عنوانی که باشد شرک و حرام است، خصوصاً از مرده و قبر و خاک و ضریح که همه مرده و بدون قدرت هستند.

گفتم: آیه‌ای را که اول بحث خواندم خداوند مذمت کرده از کسانی که از پیش خود حلال و حرام درست می‌کنند و بدون این که خدا گفته باشد می‌گویند این کار حلال است و این عمل حرام و گویا شما به معنای آیه توجه نکردی و باز بر خلاف قرآن حرف می‌زنی.

گفت: کدام آیه این کارهایی را که شما انجام می‌دهید تجویز کرده است؟
گفتم: اولاً بگو بدانم کدام آیه کارهای ما را شرک خوانده و یا تحریم کرده است؟

ثانیاً شما ادعا کردی که استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است ولی من از قرآن دلیل می‌آورم که نه تنها چنین نیست، بلکه در بعضی از موارد رجحان دارد و به آن امر شده است.

گفت: کجا امر شده و رجحان دارد؟

گفتم: قال الله تعالى:

﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱؛ «از صبر و نماز کمک بخواهید».

و قال : ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۱؛ «یکدیگر را برانجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری و کمک نمایید.»

و قال : ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۲؛ «و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

و قال : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۳؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای برای تقرب به سوی او بجویید.»

و قال : ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۴ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ﴿۴﴾؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه [از خدا برای ما طلب مغفرت کن] بی تردید ما خطاکار بوده ایم، گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

و غیر این آیات شریفه که همه صریح هستند در این که استعانت و کمک گرفتن و کمک خواستن و تقاضای شفاعت از غیر خدا نمودن، شرک و کفر نیست، حرام و مذموم نیست. بعد گفتیم: آیا آمدن مسلمانان حضور پیامبر ﷺ و تقاضای استغفار از وی، یا مراجعه برادران حضرت یوسف به پدر و تقاضای استغفار از او، درخواست شفاعت و طلب حاجت نیست؟ آیا جمله «إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» که ما می گوئیم همان «إِسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» نیست؟

۱. سورة مائدة، آیه ۲.

۲. سورة نساء، آیه ۶۴.

۳. سورة مائدة، آیه ۳۵.

۴. سورة يوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

و اما اینکه گفتم: آنها مرده‌اند و قدرت ندارند و جماد و بی‌روح و بی‌اثر هستند من از قرآن ثابت می‌کنم که چنین نیست و چه بسا چیزهایی که به حسب ظاهر و به نظر ما بی‌روح و جامد هستند ولی دارای اثر بوده و خداوند در آنها آثار شگفت انگیزی قرار داده است.

گفت: در کجا چنین اثری را قرار داده است؟

گفتم: خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا * فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۱

این پیراهن مرا ببرید و روی صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود... چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند در آن حال به بینایی بازگشت.

و قال تعالی:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً... فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾^۲

به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود فرمود: خدا امر می‌کند شما را به اینکه گاوی ذبح کنید پس دستور دادیم بعضی از اعضای گاو را بر بدن کشته زنید (تا زنده شود و قاتل خود را به شما معرفی کند) این گونه خداوند مردگان را زنده خواهد فرمود.

آیا پیراهن حضرت یوسف علیه السلام و قسمتی از گاو ذبح شده، بی‌روح و جامد و بدون قدرت نبودند؟ آیا دستور حضرت یوسف به این که پیراهنش را ببرند و روی چشمان پدر بیندازند تا بینا شود، شرک بود؟ آیا دستور حضرت موسی به

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳ و ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۶۷-۷۳.



این که قسمتی از گاو ذبح شده را به مقتول بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند، شرک بود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده اثر نکردند؟ آیا حضرت یوسف علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام نمی توانستند بدون واسطه و بدون وسیله قرار دادن چیز جامد و بی روح، از خدا بخواهند که چشمان حضرت یعقوب بپیدا و مقتول زنده شود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده جامد و بی روح نبودند؟

آیا اینکه خداوند گنه کاران را راهنمایی کرده که بروند و از رسول خدا بخواهند تا او برای آنها طلب مغفرت کند، تجویز حاجت خواستن از غیر خدا نیست، تجویز طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

آیا تقاضای شفاعت کردن برادران یوسف علیه السلام از پدرشان و نهی نکردن حضرت یعقوب از آن، بلکه وعده به آنها دادن که به زودی برایتان طلب مغفرت و شفاعت می کنم، به معنای جواز و مشروعیت استشفاع و واسطه قرار دادن نیست؟

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او مرده و جمادند و نمی شنوند و قدرت پاسخ گویی و شفاعت کردن ندارند؟ و اگر نمی شنوند پس چرا شما از فاصله صدها بلکه هزارها فرسخ، آن حضرت را مخاطب قرار داده و در تشهد تمام نمازهایتان به آن حضرت سلام می کنید و می گوئید: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» و نیز در کنار قبور مسلمانان حاضر شده و به آنها سلام می کنید و می گوئید: «السلام عليكم يا اهل القبور» آیا مرده بی روح و بدون قدرت را مخاطب قرار می دهید؟ آیا سلام شما را نمی شنوند، یا می شنوند و جواب می دهند؟

مگر عالم معروف و مورد اعتماد شما شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز در کتاب خود «التحقیق و الايضاح» ص ۹۰، نگفته است:

زائر مسجد النبی پس از سلام به رسول خدا، بر ابی بکر و عمر نیز سلام کند.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عبداللہ عمر در هنگام زیارت پس از سلام بر پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر سلام می کرد.

آیا آنها را زنده و شنوا و قادر بر جواب می دانسته یا به دروغ به آنها سلام می کرده است؟

نیز بن باز در همان کتاب (ص ۱۰۶) نقل کرده که :

پیامبر ﷺ به قبور مدینه گذشت و رو به آنها کرد و فرمود :
«الَسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْآثَرِ»؛
سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما و شما را بیامرزد، شما قبل از ما رفتید و ما در پی شما می آییم.

و معلوم است اینکه پیغمبر ﷺ اموات را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است نشانه و دلیل شنوایی و قابلیت آنها برای صحبت است و نمی توان این ها را حمل بر خلاف ظاهر یا حمل بر دروغ کرد العیاذ باللہ.

البته این جملات را با تندی و حدّت بیان می کردم و عدّه ای هم گوش می دادند. سپس گفتم: این که گفتم بوسیدن ضریح پیامبر ﷺ و تبرک به آثار اهل بیت آن حضرت شرک و حرام است، اولاً به چه دلیل چنین ادعایی را می کنی؟ ثانیاً اگر بوسیدن ضریح و تبرک به آثار متعلق به اولیای خدا شرک و حرام است پس باید بگویید بوسیدن حجر الاسود که به حسب ظاهر سنگی سیاه است و دست به آن کشیدن و به آن اشاره کردن نیز شرک و حرام است، در صورتی که عالم مورد قبول شما، بن باز، در همان کتاب (ص ۴۱) گفته است:

حاج و معتمر حجر الاسود را ببوسند و اگر به خاطر زیادی جمعیت نتوانستند ببوسند، دست به آن بکشند یا با عصا یا چیز دیگری مثل عصا به آن بکشند و پس از آن دست یا عصا و هر چه را به آن کشیده اند ببوسند.

«فَإِنْ شَقَّ التَّقْيِيلُ اسْتَلَمَهُ بِيَدِهِ أَوْ بَعْضًا أَوْ نَحْوَهَا وَقَبَّلَ مَا اسْتَلَمَهُ بِهِ».

همچنین اگر تبرک جستن به آثار پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ شرک و حرام است پس تبرک به پرده کعبه و دست به آن کشیدن و یا آن را در هر سال یک مرتبه تعویض و سپس آن را قطعه قطعه کردن و به عنوان تبرک به مهمانان هدیه کردن نیز شرک و حرام است، اگر این امور بت پرستی و عبادت غیر خدا است چرا مرتکب می شوید؟ و ﴿لَمْ تَقُولُوا لِمَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «چرا می گوید چیزی را که خود انجام نمی دهید؟»

تبرک به موی سر پیامبر ﷺ و عرق و آب دست آن حضرت

به او گفتیم: مسلم در صحیحش نقل کرده است که انس بن مالک گفت: دیدم که سلمانی سر پیامبر ﷺ را می تراشید و اصحاب دور آن حضرت می گشتند و خواستی نداشتند جز اینکه مویی از سر پیامبر ﷺ در دست یکی از آنان قرار گیرد. «قَالَ أَنَسٌ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَخْلِقُهُ وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلَّا فِي يَدِ رَجُلٍ».^۱

همچنین مسلم از انس نقل کرده است که:

هرگاه بدن پیامبر ﷺ عرق می کرد، عرق آن حضرت را برای تبرک می گرفتند و پیامبر ﷺ این کار آنها را تصویب می کرد.^۲

نیز از انس نقل کرده است که: پس از نماز صبح پیامبر ﷺ، خدمتکاران مدینه ظرفهای آب خود را می آوردند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت دست خود را در آب ظرفها فرو می برد و گاهی هوای صبحگاهی سرد بود، در عین حال آن بزرگوار

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به. (ص ۱۰۱۳)، ح ۲۳۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۱۵، باب: طیب عرق النبی ﷺ والتبرک به: ح ۲۳۳۱.

دستش را در آبها فرو می برد.^۱

این قبیل روایات که در صحیح ترین کتب اهل تسنن آمده، گواه است که مسلمانان به آنچه مربوط به پیامبر ﷺ بوده است تبرک می جستند و پیامبر ﷺ عمل آنها را تصویب و پذیرفته و از آن منع نفرموده است.

بنابراین، تبرک و مثلاً دست کشیدن به منبر پیامبر ﷺ، یا به ضریح مقدس معصومین علیهم السلام، به قصد تبرک، شرعاً مانعی ندارد و شرک و عبادت غیر خدا نیست، غلو و بالابردن بی مورد نیست، و اینکه برخی از اهل تسنن - مثل بن باز، در تحفة الاخوان، ص ۳۴ - حکم به عدم جواز نموده و گفته اند: «تبرک از وسائل شرک و عبادت غیر خدای سبحان است» بی وجه و بر خلاف سیره و عمل صحابه و مسلمانان صدر اسلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری در این باره آمده است و در اینجا به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

کافی نقل کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: روزی پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودند، کنیز یکی از انصار آمد و پشت سر پیامبر ﷺ نشست و گوشه لباس آن حضرت را گرفت، رسول خدا ﷺ به خاطر آن کنیز برخاست، ولی او چیزی نگفت، پیامبر ﷺ هم به او چیزی نفرمود و این کار تا سه مرتبه تکرار شد، رسول خدا ﷺ در مرتبه چهارم برخاست و کنیز رشته ای از لباس آن حضرت را برگرفت و برگشت، مردم به او گفتند خدا تو را چنین و چنان کند که رسول خدا ﷺ را سه بار از جایش بلند کردی و به آن حضرت چیزی نگفتی، آن بزرگوار هم به تو چیزی نفرمود، از پیامبر ﷺ چه می خواستی؟

کنیز گفت: ما بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند که رشته ای از لباس

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به: ص ۱۰۱۵، ح ۲۳۲۴.

پیامبر ﷺ تا بیمار از آن شفا جوید، و چون خواستم رشته را بگیرم، آن حضرت مرا دید و برخاست، من از او شرم کردم که رشته را بگیرم درحالی که مرا می بیند، و نخواستم در گرفتن رشته با آن حضرت مشورت نمایم، تا در مرتبه چهارم برگرفتم.^۱

از این روایت معلوم می شود گرفتن رشته لباس پیامبر ﷺ به قصد تبرک و استشفاء اشکال ندارد چرا که صحابه که این امر را دیدند و پیامبر ﷺ، مسلم باخبر شد از آن منع نکردند.

و در پایان به او گفتم: بنابراین شما اول خود را اصلاح و از تهمت زدن و شرک برهانید، پس از آن در صدد ارشاد و اصلاح دیگران برآید.

۲۶ یک نفر از آنها گفت: من دیده ام که شما خاک کربلا را برداشته و آن را به صورت خاصی (مهر) همراه دارید و وقت نماز آن را مثل بت جلوی خود می گذارید و سجده می کنید.

گفتم: اشتباه شما همین جا است که توجه نمی کنید و ما را متهم می کنید که خاک کربلا را عبادت و سجده می کنیم، در صورتی که ما بر خاک کربلا سجده می کنیم نه برای آن «لَا تَسْجُدْ لَهُ بَلْ نَسْجُدْ عَلَيْهِ» و شاهد این مدعا ذکر سجده ما است که وقتی پیشانی روی آن می گذاریم می گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». گفت: شما دعای توسل می خوانید و از امامان خود تقاضای شفاعت می کنید و حال اینکه شفاعت ملک خدا است و باید فقط از خدا بخواهید.

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾^۲

«بگو: شفاعت یکسره ویژه خدا است.»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵.

۲. سوره زمر / ۴۴.

گفتم: اولاً آیات دیگر صریح است که خداوند منصب شفاعت را به انبیاء و مقربان درگاهش داده و حتی به ملائکه نیز اجازه شفاعت داده است.

﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۱

و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند [و می گویند] ای پروردگار ما! که رحمت و دانشت همه چیز را فرا گرفته، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرزش، و از عذاب دوزخ نگاهشان دار.

پس باید معنای آیه را فهمید، ثانیاً عالم مورد قبول خودتان، بن باز در همان کتاب ص ۹۵ گفته است:

طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در زمان حیاتش و در روز قیامت جایز است چون قدرت بر شفاعت دارد.

نیز گفته است:

از غیر پیامبر ﷺ هم در زمان حیات طلب شفاعت جایز است.

بلی در آن کتاب گفته است:

طلب شفاعت از اموات جایز نیست چون دلیل بر آن نداریم.

اما ما می گوییم دلیل داریم و در روایات ما به آن تصریح شده است.

مضافاً بر این که دلیل بر عدم جواز آن نداریم و همین که دلیل بر عدم جواز نداشتیم طبق روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده که:

كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ.^۲

هر چیزی مجاز و حلال است مگر اینکه از جانب شرع مقدس، از آن نهی شود.

۱. سورة غافر / ۷.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب القنوت بغیر العربیة...، باب ۱۹، حدیث ۳.



محکوم به جواز است. خصوصاً که شما نیز قبول دارید که پیامبر ﷺ و همه مؤمنین و مسلمانان پس از مرگ، زنده هستند و سلام را می شنوند و به نقل «بن باز» در همان کتاب (ص ۹۶) پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ».

هیچکس نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خدا روح مرا برگرداند تا جواب سلام او را بدهم.

بنابراین چه مانعی دارد که وقتی از او طلب شفاعت کردند خدا روح او را برگرداند تا از خدا سؤال شفاعت کند؟ همچنین چه مانعی دارد که امامان معصوم نیز در عالم برزخ برای طالب شفاعت، شفاعت کنند؟ و گذشته از همه این ها ما از آنها می خواهیم که روز قیامت برای ما شفاعت کنند.

گفت: در هر حال ما تابع سنت پیامبر ﷺ هستیم و آنچه شما انجام می دهید در روایات نیامده است.

گفتم: اولاً از کجا می گویی که در روایات نیامده و اگر شما ندیده اید دلیل نمی شود که نیامده است، ثانیاً در کتب معتبره ما روایات متعددی موجود است که پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﻪﻟﻪﻳﻬﻴﺴﻼﻡ اعمال مورد بحث را تجویز و گاهی ترغیب به انجام آنها فرموده اند، مضافاً بر اینکه جواز اکثر اعمال ذکر شده، در قرآن و حتی در عمل خود شما آمده و موجود است که قبلاً به آنها اشاره کردم. بحث که به این جا رسید و طولانی هم شده بود گفت: من فعلاً خسته شده و جواب شما را بعداً می دهم، گفتم: حجت الهی بر شما تمام است و جوابی نداری و تنها خواهش من این است که لا اقل بگویند دلیل بر جواز اعمال شما نداریم و نگویند شرک و کفر و عبادت غیر خدا است که اینها کذب و افترای به خدا تلقی می شود و باید جواب خدا را بدهید، خندید و گفت: بعداً صحبت می کنیم و با هم خداحافظی کردیم، ولی روزهای بعد دیگر نیامد و او را ندیدم.

۲۷ در مسجد الحرام یکی از مأمورین امر به معروف و نهی از منکر آنان به یک زن ایرانی توهین کرد و گفت: برو ای مجوسیه، من پشت سر آنها بودم و همین که این اهانت را شنیدم با صدای بلند گفتم:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾^۱

اعراب [بادیه نشین] در کفر و نفاق سخت تر و به جاهل بودن به احکام و حدود آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند.

این آیه همانند پتکی بود که بر سرش کوبیده شد، لذا با ناراحتی شدید برگشت به من نگاه تندى کرد و سرش را زیر انداخت، رئیس آنها در فاصله کمی ایستاده بود رفتم به او گفتم: این مأمور شما به این زن مسلمان بی حرمتی کرد، نگاهی کرد و دست به ریشش گذاشت و گفت: عفواً، من گفتم: اینجانب از طرف آن زن مؤمنه او را عفو کردم و آیه مبارکه: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲؛ «و باید عفو کنند و از مجازات درگذرند، آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببامرزد؟» را خواندم، لبخندی زد و خداحافظی کردیم.

۲۸ جوان دانشجویی در مسجد النبى به من گفت شخصی است با لباس عربی ولی فارسی صحبت می کند و سه روز است که با من از عقاید شیعه صحبت کرده و کتاب هایی در مسلک وهابی ها به من هدیه کرده و اشکالاتی دارد که من نتوانستم جواب بدهم و می گوید: چرا شیعه فاطمه زهرا علیها السلام را معصوم می داند ولی به عایشه بد می گوید با این که آیه تطهیر^۳ شامل عایشه هم می شود؟ و اشکال

۱. سوره توبه / ۹۷.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (سوره احزاب آیه ۳۳).



دیگر او این است که شیعه قائل به تحریف و کم و زیاد شدن قرآن است و اگر ممکن است شما بیا با او صحبت کن تا مطلب روشن شود.

با آن جوان رفتم نزد او، پس از سلام و احوال پرسی آن جوان، به او گفتم: اشکالاتی که با من مطرح کردی با این عالم ما در میان بگذار.

گفتم: بلی ایشان را دیده‌ام. به او گفتم شما که مرا دیده و می‌شناسی چرا اشکالات خود را با من در میان نگذاشتی و با این جوان که اطلاعات مذهبی‌اش محدود است مطرح کرده‌ای؟ و به چه منظور این کتاب‌ها را که در مسلک وهابیت است به او هدیه کرده‌ای؟

گفتم: فرق نمی‌کند و غرض من ارشاد او است.

گفتم: یکی از اشکالات شما این بوده که چرا ما حضرت زهراء علیها السلام را معصوم می‌دانیم ولی نسبت به عایشه خوش بین نیستیم.

گفتم: بلی چنین است.

گفتم: آری عموم شیعه معتقد است که حضرت زهراء علیها السلام از هرگونه رجس و پلیدی و خلاف و گناه پاک بوده و هرگز بر خلاف قرآن و دستورات پدرش قدمی بر نداشته و حرفی نزده است و معصوم علی‌الاطلاق بوده و اگر شما موردی سراغ داری که حضرت زهراء علیها السلام خلاف کرده است بگو.

گفتم: خیر ما نمی‌گوییم خلاف کرده و به پاکی و بی‌گناهی او اقرار داریم.

گفتم: خوب پس شما هم او را معصوم می‌دانید و در این جهت هم عقیده هستیم. بعد گفتم: اما این که به عایشه بد بین هستیم برای این است که او علناً بر خلاف قرآن و بر خلاف امام زمانش خلیفه مسلمین عمل کرد و با این وضع چگونه می‌توان نسبت به او خوش بین بود؟

گفتم: کجا بر خلاف قرآن و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده است؟

گفتم: بر خلاف آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ عمل کرد و از خانه خود خارج و به بصره رفت و نیز با امام زمان خود وارد جنگ شد و در جبهه جنگ شرکت کرد. بعلاوه سبب شد خون دهها هزار مسلمان ریخته شود و نخستین جنگ داخلی را در تاریخ اسلام سامان داد و فتنه و آشوب را به راه انداخت و خلاصه رسماً فرماندهی جنگ جمل را به عهده گرفت و در میان مسلمانان اختلاف به وجود آورد و به دنبال آن هم جنگ صفین و نهروان رخ داد و حوادث تلخ در عالم اسلام پدید آمد و با این سوء رفتار چگونه می توان گفت آیه تطهیر شامل حال او می شود؟ چگونه می توان قبول کرد که خدا اراده کرد پاکی و بی گناهی زنان پیامبر ﷺ را و اراده کرد عایشه مرتکب خلاف نشود ولی اراده خدا عملی نشد و عایشه بر خلاف اراده خدا عمل کرد؟ (درباره اراده تکوینی و تشریعی توضیح دادم که این جا محل طرح آن نیست)

بعد گفتم: گذشته از این در کتاب های خود شما آمده که آیه تطهیر در شأن خصوص علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شده است و از باب نمونه فقط یک روایت را از مسند احمد بن حنبل که مورد اعتماد شما اهل سنت است نقل می کنم.

در این کتاب (حدیث ۲۵۹۷۰) روایت کرده که ام سلمه می گوید: رسول خدا در خانه من بود، فاطمه علیه السلام وارد شد و ظرف غذایی که از گوشت و آرد تهیه کرده بود آورد، رسول خدا فرمود: شوهر و پسرانت را دعوت کن، ام سلمه گوید: آنان وارد شدند و از آن غذا خوردند، رسول خدا در بستر خواب قرار داشت و زیر انداز او یک عبای خیبری بود و من هم در حجره مشغول نماز بودم، در این هنگام آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

۱. سوره احزاب، آیه ۲۳.

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾ نازل شد. رسول خدا زیادی عبا را برگرفت و بر آنها یوشاند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ بار پروردگارا! اینها اهل بیت من و مخصوصان من هستند، پس هر گونه پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را پاکیزه گردان پاکیزه کردنی. امّ سلمه گوید پیامبر ﷺ این عبارت را دو مرتبه تکرار کرد، من سر از حجره بیرون کردم و گفتم: یا رسول الله من هم از شما هستم؟ فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛ تو بر خیری، تو بر خیری.^۱

گفت: بر فرض هم قبول کنیم که آیه شامل عایشه نمی شود ولی عایشه امّ المؤمنین و همسر پیامبر ﷺ بوده و نباید به او بی احترامی کنیم، بعلاوه، رفتن او به بصره به منظور اصلاح بین مسلمانان بود و اگر هم خلافی مرتکب شد بعداً توبه کرد. گفتم: مگر زن پیامبر ﷺ بودن بدون اطاعت از او امر الهی فایده ای دارد؟ و اگر چنین بود خدا نمی فرمود:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَافَّ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾^۲
ای زنان پیامبر! هر یک از شما کار زشت آشکاری مرتکب شود، عذاب برای او دوچندان خواهد بود.

مگر درباره زن حضرت نوح و لوط ﷺ نفرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَامْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ﴾^۳

۱. نقل از حدیث ولایت به روایت مسند احمد بن حنبل، ص ۳۰۰.

۲. سورة احزاب / ۳۰.

۳. سورة تحریم / ۱۰.

آن دو زن تحت سرپرستی دو بنده صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند (نافرمانی کردند) و همسری آنان با آن دو پیامبر به حالشان سودی نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید.

و مگر نفرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۱؛ هر کس در گرو عمل خود می باشد.

و زنان پیامبر ﷺ را استثنا نکرده است.

بعد گفتم: علاوه بر اینها در کتب معتبره خودتان نقل شده است که:

پیامبر ﷺ برای مردم خطبه می خواند و در آن حال اشاره به حجره عایشه کرد و سه مرتبه فرمود: اینجا فتنه است، اینجا فتنه است، اینجا فتنه است.

گفت: این روایت کجا و در چه کتابی نقل شده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری»^۲ و اگر قبول نداری بروم کتاب را بیاورم.

در این موقع منقلب شد و با غیظ و غضب گفت: هر چه بوده است ولی سرانجام توبه کرده و غرض او اصلاً اصلاح بوده است.

گفتم: مگر مرد نبود که یک زن آن هم از مدینه و مکه راه بیفتند برود بصره برای اصلاح؟ و آیا قحط الرجال بود؟ و این که می گویی توبه کرد ما اصل خلاف کاری او را می دانیم ولی توبه کردن او برای ما ثابت نشده و دلیلی بر آن وجود ندارد. گفت: هر چه بوده است ما باید بخاطر پیامبر ﷺ هم که شده به او احترام کنیم و حرف نامناسب ننزیم.

گفتم: چطور شما برای عایشه این اندازه احترام قائل هستید و خلاف کاری های او را توجیه کرده و نادیده می گیرید اما نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) که

۱. سورة المدثر / ۳۸.

۲. «صحیح بخاری»، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی و ما نسب من البیوت الیهن، رقم الحدیث ۳۱۰۴؛ قام النبی ﷺ خطیباً فأشار نحو مسکن عائشة فقال: ها هنا الفتنة - ثلاثاً.

قطعاً معصوم بوده و پاره تن پیامبر ﷺ و مادر دو سبط رسول خدا بوده و آیه تطهیر در شأنش نازل شده است، احترام قائل نیستید، نسبت باهل بیت پیامبر نه تنها احترام قائل نیستید که بی احترامی هم می کنید در صورتی که خداوند دوستی اهل بیت را اجر رسالت قرار داده است.

گفت: ما اهل بیت را دوست داریم و کجا بی احترامی کرده ایم؟
گفتم: نشانه دوستی شما چیست؟ آیا آثار علمی آنان را حفظ کرده و برای مردم می گوید؟ یا مشاهد مقدس آنها را حفظ کرده و زیارت می کنید؟ و من مشاهده کردم شما آن همه روایت از عایشه و ابوهریره و ابوحنیفه و... نقل می کنید اما از اهل بیت پیامبر ﷺ روایت نقل نمی کنید و اینجانب که در هر سال مدتی در مدینه هستم حتی یک مرتبه از امام جمعه شما نشنیدم که یک روایت از فاطمه زهرا علیها السلام یا از امام صادق علیه السلام و یا سایر اهل بیت نقل کند.

در کتاب های روایی شما نیز به وضوح روشن است که اسلاف شما هم نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ بی اعتنا بوده و سعی می کرده اند آثار آنها محو و نابود شود و در مقابل سعی داشته اند دیگران را در برابر اهل بیت بزرگ جلوه دهند و به آنها شخصیت بدهند تا توجه مردم از اهل بیت کاسته و به دیگران متوجه شوند.

گفت: به چه دلیل این حرف ها را می زنی؟

گفتم: این کتاب های بزرگان و علمای شما است، این کتب صحاح و مسانید شما است که از ابوهریره، عایشه و دیگران هزارها حدیث نقل کرده اند در صورتی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که استاد ابوحنیفه و بزرگان شما بوده اند یا اصلاً حدیث نقل نکرده یا بسیار کم نقل کرده اند. در «مسند امام احمد حنبل» متجاوز از دو هزار حدیث از عایشه نقل کرده در صورتی که از حضرت زهرا علیها السلام تنها ده حدیث نقل کرده است.^۱

۱. به کتاب حدیث الولاية، ص ۲۹۹ و ۲۹۵ مراجعه شود.

بعلاوه این قبور آنها در بقیع است که به قول شما قبر حضرت زهرا علیها السلام نیز در بقیع است در عین حال آثار و قبور آنها را تخریب و نه تنها خود به زیارتشان نمی‌روید از زیارت دیگران هم ممانعت کرده اشکال تراشی می‌کنید.

سپس گفتم: چنانچه رسول خدا روز قیامت از شما سؤال کند به چه نحو اجر رسالت مرا ادا کردید و نشانه علاقه و دوستی شما نسبت به اهل بیت علیهم السلام من چه بود؟ شما چه جواب می‌دهید؟

گفت: ما آنها را قلباً دوست داریم ولی مثل شما نیستیم که از دور و نزدیک یا فاطمه و یا حسن و حسین و... بگوییم و سر و صدا راه بیندازیم.

گفتم: شما حاضر نیستید آنها را به مردم خود معرفی کنید و الآن سؤال کنید از مردم عربستان که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و با این وضع چگونه می‌توانند آنها را دوست داشته باشند؟

این گفتگو حدود یک ساعت طول کشید که خلاصه آن را نقل کردم و فارسی هم صحبت می‌کردیم و عده‌ای از ایرانیان دور ما حلقه زده گوش می‌دادند و به من اشاره کردند که بس است و احتمال خطر وجود دارد من هم خسته شده بودم لذا گفتم: وعده، ما فردا همین جا و خدا حافظ می‌کردیم.

روز بعد باز همان جوان کنار ما نشست و به آن شخص گفتم: به این جوان گفته‌ای، شیعه گفته است که قرآن کم و زیاد شده و در آن تحریف صورت گرفته است و حال این که اعتقاد شیعه بر این است که قرآن موجود همان است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن صورت نگرفته است و در کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق رحمته الله نیز به آن تصریح شده است. سپس گفتم: اگر تردید داری از یکایک ایرانی‌ها سؤال کن که آیا قرآن کم و زیاد شده است ببین چه می‌گویند؟

و اما این که در بعضی از کتاب‌های شیعه سخن از تحریف آمده این مطالب در

کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری»^۱ است که خداوند آیه رجم نازل کرده و حال این که در قرآن موجود، آیه رجم وجود ندارد، پس شما قرآن را تحریف کرده‌اید.

گفت: آیه رجم نازل شده ولی پس از آن نسخ شده است.

گفتم: اولاً به چه دلیل نسخ شده؟ و ثانیاً: چه کسی آن را نسخ کرد و برداشت؟ و بر فرض که چنین باشد، ما هم همین جواب را می‌دهیم، بنابراین اشکال مشترک است و جواب نیز مشترک، و صحیح نیست که شما چنین شبهه‌ای را در ذهن این جوان به وجود آوری و او را نسبت به قرآن به شک و تردید بیندازی. سپس گفتم: بدان این جوان کتاب‌های شما را تحویل این جانب داد و با این حرف‌ها هرگز دست از عقیده و مذهب خود بر نمی‌دارد و دل از محبت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند.

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

و از جا حرکت کردم و گفتم: من همه روزه می‌آیم هر شبهه‌ای داری بیا تا توضیح دهم ان شاء الله به راه حق آشنا شوی و دست تو سل به دامن اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بزنی و حدیث شریف ثقلین را مستمسک خود قرار دهی و خدا حافظی کردیم، ولی روزهای بعد دیگر دیده نشد و آن جوان نیز خوشحال شد و فهمید که آن شخص مأموریت داشته که مرام وهابی‌ها را به او و امثال او منتقل و به مقتضای مأموریتش افرادی را که در مراکز حساس هستند به مرام وهابی‌ها معتقد کند، بعد هم معلوم شد با جوانان دیگری نیز طرح رفاقت کرده و به آنها هم کتاب‌هایی داده بود. این مناظره در موسم عمره، در سال ۱۳۸۰ ه. ش در مسجد النبی اتفاق افتاد.

۱. قال ابن عباس: فقدمنا المدينة، فقال: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ فِيمَا أَنْزَلَ آيَةُ الرَّجْمِ: صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة: باب ما ذكر النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حَضَّ عَلَى اتِّفَاقِ أَهْلِ الْعِلْمِ وَمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ الْحَرَمَانُ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، رقم الحديث ۷۳۲۳.

مناظره‌ای پر محتوا

۲۹ در مسجد النبی مشغول تلاوت قرآن بودم، یک نفر ایرانی نزدیکم نماز می‌خواند و دست به قنوت بلند کرد، یک نفر از اهل تسنن که معلوم بود دلی پر از بغض و کینه دارد و درصدد اعتراض است، آمد جلو و با پرخاش و تندگی گفت: شما ایرانیها همه چیزتان بدعت است، شما رافضیها در اینجا هم دست از بدعت و اعمال خلافتان برنمی‌دارید، زیارت آمدنتان بدعت است، زیارت کردنتان بدعت است، گریه کردنتان بدعت است، زیارت خواندنتان بدعت است، به مساجد اطراف مدینه رفتنتان بدعت است، نماز و قنوت خواندنتان هم بدعت است [و چند مورد دیگر را که معلوم بود تازه به خورد او داده بودند، ردیف کرد].
گفتم: اولاً، برو گوش بده این شخص که مشغول خواندن قنوت است چه می‌گوید، آیا غیر از دعا چیز دیگری می‌خواند؟

آیا دعا در نماز بدعت است؟ آیا او حرف دنیا می‌زند؟

گفت: حرف دنیا نمی‌زند ولی رسول خدا ﷺ چنین دستوری نداده و مسلمانان باید عبادت و دعا و نماز را طبق دستور پیامبر ﷺ انجام دهند.
گفتم: این همه آیات و روایات که می‌گوید دعا کنید، کفایت نمی‌کند؟ و شما از کجا می‌گویید این قنوت طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ نیست؟ بعد گفتم: شما در نماز تراویح که گاهی در رکعت آخر آن حدود یک ربع ساعت قنوت می‌خوانید و دسته جمعی با صدای بلند آمین می‌گویید، آیا دستور پیامبر ﷺ است؟^۱ آیا یک روایت از کتابهای خودتان دارید که اصلاً پیامبر ﷺ نماز تراویح خوانده یا دستور خواندن آن را داده باشد؟
آیا قنوت و آمین‌های دسته جمعی شما بدعت نیست ولی قنوت این شخص

۱. راجع به قنوت و نماز تراویح در صفحه ۳۱۸ و ۳۷۲ این کتاب توضیح داده‌ام.

که در حال نماز و به طور آهسته انجام می‌دهد بدعت است؟
گفتم: یک روایت از کتابهای خودتان بیاور که پیامبر ﷺ در نماز شب قنوت خوانده باشد و مردم پشت سر او آمین گفته باشند، بلکه یک روایت بیاور که دستور داده باشد، نافله را خصوصاً در ماه رمضان به جماعت بخوانند؟ (این مناظره در ماه رمضان واقع شد).

آن ایرانی نمازش تمام شد و کنار ما نشست، به او گفتم: بحث ما از قنوت شما آغاز شد، بعد به آن وهابی تند و داغ، گفتم: ولی من از «بخاری» و «مسلم» که صد درصد مورد قبول شما است روایت می‌آورم که رسول خدا ﷺ در نماز قنوت می‌خواند.

سپس گفتم: می‌گویی، گریه ما «شیعیان» در بقیع و پشت بقیع بدعت است. گریه بر فاطمه زهرا (علیها السلام) پاره تن رسول الله بدعت است. می‌گویی زیارت آمدن ما بدعت است.

آیا پیامبر اکرم ﷺ بعد از آنکه چندین سال از فوت مادرش آمنه خاتون گذشته بود، به زیارتش رفت؟ آیا سر قبر مادرش گریه نکرد؟ آیا اطرافیان و همراهانش را نگریاند؟ اگر در آنچه که می‌گویم شک داری بیا تا روایت آن را از «صحیح مسلم» برایت بخوانم (و خلاصه آن را برایش گفتم).^۱ سپس اضافه کردم: آیا رسول خدا ﷺ بر فرزندش ابراهیم گریه نکرد؟^۲

۱. عن ابی هريرة، قال: «زار النبی ﷺ قبر امّه فبکی و أبکی من حوله...»

«رسول الله ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.» (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ ربه عزّ و جلّ فی زیارة قبر امّه، ح ۹۷۶).

۲. «فجعلت عینا رسول الله ﷺ تذرفان، [يجری الدمع] فقال له عبدالرحمان بن عوف: و انت یا

آیا در قرآن نیامده که حضرت یعقوب علیه السلام بر حضرت یوسف علیه السلام گریه کرد تا چشمانش نابینا شد؟^۱ (راجع به گریه و نظر اهل تسنن، در بخش های پیشین همین کتاب بحث کرده ایم).

گفت: شما به اسم زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامهایتان به مدینه می آید و تا در مدینه هستید مرتب و همه روزه زیارت می خوانید، در بقیع و پشت بقیع جمع می شوید و حال اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر زیارتی نهی کرده و فرموده است: سفر نکنید مگر برای زیارت مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی.^۲

(این روایت را قبلاً توضیح داده ام) و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از تکرار زیارت خودش نیز نهی کرده و فرموده است:

«لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيداً»؛ قبر مرا عید قرار ندهید.^۳

→ رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: يابن عوف إنها رحمة، ثم أتبعها باخري، فقال صلی الله علیه و آله ان العين تدمع و القلب يحزن و لا نقول الا ما يرضى ربنا و انا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون»

«رسول الله صلی الله علیه و آله در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد به حضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می کرد، فرمود: اشک چشم جاری می شود و قلب محزون می گردد ولی چیزی نمی گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله انا بك لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳).

صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته صلی الله علیه و آله الصبيان و العيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵، همین حدیث را آورده است.

۱. «و قال يا أسفى على يوسف و ابیضت عيناه من الحزن فهو كظیم» (سورة يوسف / ۷۴)، در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه «اذهبوا بقمیصی هذا» آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام از کثرت گریه نابینا شد، «و كان قد عمى من كثرة البكاء».

۲. سمهودی (در وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴۹) این حدیث را آورده و در معنی آن بحث کرده است.
۳. کتاب، فضل الصلاة على النبی صلی الله علیه و آله، للامام القاضي، ص ۳۴، به نقل از ضیاء مقدسی و سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

و شما بر خلاف این دو روایت عمل می‌کنید. پس بزیارت آمدن شما و زیارتنامه خواندن شما بدعت و خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. توضیح اینکه: آنها در کتابهای غیر معتبرشان روایت فوق را نقل کرده‌اند و وهابیها و ابن تیمیه که بنیان گزار مسلک وهابیت است، گفته‌اند: «عید» از (عاد، یعود) به معنای (عود کردن، برگشتن و چیزی را تکرار کردن و عادت قرار دادن است) و طبق این روایت و این معنا، می‌گویند: زیارت فقط یک مرتبه جایز است و تکرار آن و برگشتن به سمت قبر آن حضرت به قصد زیارت برای بار دوم خلاف شرع است.

امام جمعه مسجد النبی در ضمن خطبه‌ای که در موسم حج ۱۴۲۲ ه. ق، در حضور مسلمانان کشورهای اسلامی ایراد کرده - و پس از حمد خدا و خوش آمد گویی به زائران مسجد النبی شروع به موعظه نموده و به خیال خودش، اعمال خلاف شرع و بدعت‌ها را برشمرده تا آنکه - گفته است:

مخالفت ششم: (ششم از اعمال خلاف شرع) تکرار زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بطور مکرر آن حضرت را زیارت نمودن است، مانند اینکه کسی بعد از هر نماز یا در هر روز بعد از نماز واجب قبر او را زیارت کند، زیرا تکرار زیارت برخلاف راهنمایی و هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، تکرار زیارت مخالفت کردن با فرموده آن حضرت است که فرمود: «قبر مرا عید قرار ندهید...»

بر این اساس طبق گفته امام جمعه مسجد النبی و ظاهراً به عقیده، وهابیها و پیروان ابن تیمیه نمازگزاران مسجد النبی که مرتب برای نماز به این مسجد آمد و شد دارند، فقط مرتبه اول که زیارت کرده‌اند کفایت می‌کند و برای دفعات بعد که برای نماز وارد مسجد می‌شوند نباید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کنند. و این در حالی است که «سمهودی» در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۸۵، آورده است که: مردی از نافع سؤال کرد که آیا پسر عمر بر قبر پیامبر سلام می‌کرد؟ گفت: آری،

من صد بار یا بیشتر دیدم او را که نزد قبر می ایستاد و می گفت:

«السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي»

این روایت صریح در این است که، عبدالله عمر صد مرتبه و بیشتر قبر پیامبر و ابوبکر و عمر را زیارت می کرده و بر آنها سلام می نموده است. بنابراین حرف وهابیه و امام جمعه مسجد النبی برخلاف روایات خودشان و برخلاف عمل عبدالله عمر است.

همچنین امام جمعه مسجد النبی در همان خطبه اش گفته است:

هفتم از اعمال خلاف و بدعت این است که زائر یا غیر زائر هر وقت وارد مسجد النبی می شود یا هر وقت از نماز فارغ می گردد، از اطراف مسجد النبی (هر جا که هست) به سمت قبر پیامبر ﷺ نگاه کند و سر را با حال تواضع پایین بیاورد و چانه (لبها) را متواضعانه به سلام بر رسول خدا ﷺ حرکت دهد.

نیز در همان خطبه اش، خطاب به زائران، گفته است:

ای زائران گرامی، زیارت مساجد که در مدینه است مشروع نیست جز مسجد النبی و مسجد قبا، و مشروع نیست کسی - زائر یا غیر زائر - به سایر مساجد مدینه یا جاهای دیگر آن، به قصد عبادت و به امید خیر برود، همچنین مشروع نیست از محلها و مساجدی که رسول خدا ﷺ در آن مکانها و مساجد نماز خوانده است پرسش و جستجو بشود، مشروع نیست از مساجد و جاهایی که اصحاب رسول خدا ﷺ در آنجا نماز خوانده اند، به قصد خواندن نماز و دعا در آنجاها، پرسش و جستجو بشود.

تعجب است از امام جمعه مسجد النبی که در یکجای این خطبه گفته است:

وَلَيْسَ مِنَ الْمَشْرُوعِ تَتَبُعُ مَوَاطِنَ أَوْ مَسَاجِدٍ صَلَّى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ التَّعَبُّدُ عِنْدَهَا....

جستجو و رفتن به مکانها و مساجدی که رسول خدا ﷺ نماز خوانده است، بقصد نماز، مشروع نیست.

در صورتی که او در جای دیگر همین خطبه - در مقام بیان فضیلت نماز در روضه شریفه - روایت نقل کرده که:

«ابا مسلم» برای نماز در روضه شریفه یکی از ستونها را بر می‌گزید، به او گفتند: به چه جهت برای نماز سراغ این ستون می‌روی؟ (مگر ستونهای روضه شریفه فرق می‌کند؟) گفت: دیدم رسول خدا ﷺ برای نماز، این ستون را انتخاب می‌کرد و نزد این ستون نماز می‌خواند.

همین روایت در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲ نیز آمده است. ولی «سمهودی» بر خلاف امام جمعه، مستحبات مدینه را بر شمرده و گفته است:

وَمِنْهَا: أَنْ يَأْتِيَ بَقِيَّةَ الْمَسَاجِدِ وَالْآثَارِ الْمُنْسُوبَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ، مِمَّا عُلِمَتْ عَيْنُهُ أَوْ جَهْتُهُ، وَكَذَا الْآبَاءُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ تَوَضَّأَ أَوْ اغْتَسَلَ، فَيَتَبَرَّكُ بِمَائِهَا، صَرَاحَ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّافِعِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ بِاسْتِحْبَابِ ذَلِكَ كُلِّهِ، وَقَدْ كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالنُّزُولَ وَالْمَرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَزَلَ وَغَيْرُ ذَلِكَ.^۱

برخی از مستحبات مدینه این است که: زائر در مدینه منوره به سایر مساجد و آثار بجا مانده پیامبر اکرم ﷺ برود.

همچنین برود نزد چاه‌هایی که رسول خدا ﷺ از آب آنها نوشیده است یا با آب آنها وضو یا غسل کرده است و با آب آن چاه‌ها خود را متبرک کند. جمعی از شافعی‌ها و غیر آنها تصریح به استحباب اینها نموده‌اند و پسر عمر

برای نماز و منزل کردن و آمد و رفت، مکانهایی را انتخاب می‌کرد و برمی‌گزید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مکانها اقامت می‌کرد و منزل می‌نمود.

خلاصهٔ حرف وهابیها و آن امام جمعه این است که مسلمانان و زائران که از راه دور آمده و در مدت کوتاهی در مدینهٔ منوره هستند تنها یک مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنند نه بیشتر و در مسجد هم که آمد و رفت دارند نباید به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کنند و نباید به سمت قبر آن حضرت صورت بگردانند و نباید چانه و دهان را به سلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حرکت دهند، و یک مرتبه زیارت هم بگونه‌ای باشد که پسر عمر بن خطاب زیارت خوانده و زیارت کرده است و نه به کیفیت دیگر. امام جمعه در همان خطبه کیفیت زیارت را تعیین کرده و گفته است:

صفت زیارت این است که زائر نزد قبر شریف بیاید و صورتش را به سمت قبر برگرداند و بگوید: «السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله» پس از آن به مقدار نیم متر سمت راستش جلو برود و به ابوبکر سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا ابابکر»، و سپس به مقدار نیم متر به سمت راستش جلو برود و به عمر بن خطاب سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا عمر».

به هر حال به آن شخص گفتم: قنوت خواندن ما، زیارت آمدن ما، گریه کردن ما، علاوه بر روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام که نزد ما موجود است طبق روایات شما نیز مطابق شرع و بدون اشکال است و کسی نمی‌تواند بگوید این اعمال بدعت است.

گفت: اینکه شما به مساجد مدینه و اطراف آن می‌روید جایز نیست و بدعت است و فقط رفتن به مسجد قبا و رفتن بزیارت شهدای احد مشروع است.

گفتم: از کجا می‌گویید و چه دلیل بر بدعت بودن آن داری؟

گفت: من از بزرگترها و اساتید خود شنیده‌ام و دلیل آن را نمی‌دانم.

گفتم: من دلیل حرف استادهای شما را می‌دانم و آن همان است که امام جمعه

مسجد النبی در خطبه‌اش گفته است.

گفت: او چه گفته است؟

گفتم: عبارت او باین مضمون است که:

شخصی به نام سوید گفت: ما با عمر بن خطاب به سفر حج رفتیم، در بازگشت، در بین راه یک مسجد بود، مسلمانان در رفتن به آن مسجد مبادرت و از هم پیشی گرفتند، عمر گفت: چه خبر است؟ گفتند: آنجا مسجدی است که رسول خدا ﷺ در آن نماز خوانده است.

عمر گفت: اهل کتاب، پیش از شما این گونه آثار پیامبران را محل عبادت قرار دادند. پس هر کس از شما در آن مسجد نماز خوانده که خوانده است، و هر کس نخوانده است از آن بگذرد (نماز نخواند و برود).

بعد گفتم: از این روایت استفاده می‌شود که مسلمانان رفتند و در رفتن از یکدیگر پیشی گرفتند و در آن مسجد که اثر و محل نماز رسول خدا ﷺ بود نماز خواندند و فقط عمر مخالفت کرد و شما به امام جمعه مسجد النبی بگو: مسلمانان می‌خواهند مانند مسلمانان صدر اسلام عمل کنند و نمی‌خواهند به حرف عمر عمل کنند، مگر حرف عمر وحی الهی بوده است؟ یا فرقی بین عمر و سایر مسلمانان وجود داشته است؟ آنان همه در عرض هم و از صحابه پیامبر ﷺ بوده‌اند.

خصوصاً که این روایت سند معتبر ندارد و در «صحیح بخاری» و «مسلم» نیامده است.

بعلاوه «سمهودی» این روایت را در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲، نقل کرده و پس از آن گفته است:

وَقَدْ كَانَ ابْنُ عُمَرَ (رض) يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالنُّزُولَ وَالْمُرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَنَزَلَ وَغَيْرَ ذَلِكَ.

عبداللہ عمر برای نماز خواندن و منزل کردن جاهایی را کہ پیامبر ﷺ نماز خوانده یا منزل کرده بود انتخاب می کرد (بر می گزید).

گفتم: بنابراین پسر عمر عملاً حرف پدرش را رد کرده است و با قطع نظر از آنچه گفته شد:

اولاً مردم دنیا کوشش می کنند آثار پیشینیان را حفظ کنند (آثار باستانی) ولی شما (وهابیها) سعی می کنید آثار پیامبر اکرم ﷺ را محو و نابود کنید، سعی می کنید چنانچه چیزی از آثار رسول خدا ﷺ باقی مانده است آنها را بفراموشی بسپارید!

ثانیاً امامان ما «شیعیان» یعنی اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ سفارش فرموده اند کہ هیچ یک از مشاهد مدینه منوره را ترک نکنیم، (مشربه ام ابراهیم، مسجد فضیخ، مسجد احزاب - مسجد فتح - و غیر اینها)^۱ [در کتاب «مشعل زائر» متعرض اینها شده ام] لذا ما «شیعیان» طبق فقه خودمان به آن مساجد می رویم. چگونه شما این عمل ما را بدعت می خوانید و به ما اعتراض می کنید؟

در این موقع کہ تا حدودی شرمندہ شدہ بود، اشارہ بہ سر اینجانب کرد و گفت: این عمامہ چیست؟ چرا مانند علمای ما (کہ عمامہ ندارند) لباس نمی پوشید؟

گفتم: عمامہ از صدر اسلام، لباس اہل علم و علما بودہ است و مردم، علما را با ہمین لباس می شناختہ اند.

«مسلم» صاحب «صحیح مسلم» - کہ از علمای مورد قبول شما است - نیز عمامہ داشته است.

در مقدمہ «صحیح مسلم» (ص ۳۵) آمده است کہ:

۱. وسائل الشیعۃ، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و ما یناسبہ، ص ۲۷۵، باب ۱۲، ح ۱.

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلس بودند، در اثر حرفی که به «مسلم» زده شد، «مسلم» ناراحت گردید و عبا را روی عمامه‌اش کشید و مجلس را ترک کرد. فَأَخَذَ مُسْلِمُ الرِّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَقَامَ وَخَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ.

بنابراین اهل علم شما در قدیم عمامه داشته‌اند، پس از آن گفتم: ولی این علمای فعلی شما هستند که بر خلاف سیره مسلمانان صدر اسلام عمل می‌کنند و باید از آنها سؤال کنی که چرا به جای عمامه که لباس علما بوده است دستمال روی سر انداخته‌اند؟ چون اسم «صحیح مسلم» را آوردم.

گفت: شما «صحیح مسلم» را قبول دارید؟

گفتم: خیر، هرگز قبول نداریم.

گفت: چرا؟

گفتم: قبول نداشتن ما جهات و عللی دارد، یکی از آنها این است که روایت دروغ نوشته و به ما «شیعیان» تهمت زده است.

گفت: کجا دروغ گفته و تهمت زده است؟

گفتم: در قسمت اول آن (باب: بیان ان الاسناد من الدین و ان الروایة لاتکون الا عن الثقات...، ص ۵۵) در ذیل یک روایت آورده است که:

إِنَّ الرَّاغِضَةَ تَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا فِي السَّحَابِ....

رافضیها - شیعیان - می‌گویند علی علیه السلام در میان ابر است.

به او گفتم: اگر می‌خواهی دروغ بودن این حرف را بدانی از شیعیانی که الآن در مسجد النبی حاضرند سؤال کن، اگر یک نفر از اینها حرف «صحیح مسلم» را زد یا گفت در کتابهای شیعه چنین مطلبی نوشته است، یا حتی اگر یک نفر از اینها گفت ما چنین حرفی شنیده‌ایم، معلوم می‌شود که «صحیح مسلم» دروغ نوشته است. و در ادامه گفتم: ما «شیعیان» چند سؤال از شما داریم، گفت: من آمادگی ندارم و خدا حافظی کرد.

مناظره‌ای در مدینه منوره در باره مذهب و امامت

۳۰ در موسم حج سال ۱۳۸۸ ش در مدینه منوره، دعوت شدم با یک نفر از دانشمندان اهل تسنن - که اهل ریاض بود - ملاقاتی داشته باشم.

پس از ملاقات و تعارفات مرسوم، گفت: شما شیعه هستید؟
گفتم: آری، و بلافاصله پرسیدم، شما بفرما، وهابی هستید، یا سلفی، یا حنفی، یا مالکی، یا حنبلی، و یا شافعی؟ و با لبخند گفتم: آری، ما شیعه آل رسول الله ﷺ هستیم، شما هم لابد سنی و شیعه آل ابوسفیان؟ او هم لبخند زد و گفت: ما مسلمان هستیم.

گفتم: این که معلوم است، سؤال ما این است که امام شما کیست؟ اگر از اتباع عبدالوهاب باشید، امامتان عبدالوهاب، و وهابی هستید، اگر امام شما ابوحنیفه و از پیروان او باشید، امامتان ابوحنیفه، و حنفی هستید، اگر از پیروان احمد حنبل، یا مالک، یا شافعی باشید، امامتان یکی از اینها است، و حنبلی، یا مالکی، و یا شافعی هستید، و روز قیامت هم شما را با نام امامتان می خوانند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱؛ «روز قیامت، هر گروهی را با امامشان می خوانیم».^۲

وقتی سخن به اینجا رسید، باز حاضر نشد اعتراف کند که از چه فرقه و گروهی است و گفت: ما هر چه هستیم، مسلمانی.

گفتم: سؤال ما این است که امام شما کیست؟ و علاوه بر آیه فوق، در کتاب معتبر شما، صحیح مسلم، با چهار سند از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

۱. سورة اسراء / ۷۱.

۲. البته در این که مراد از «امام» در آیه شریفه چه کسی، یا چه چیزی است، اختلاف وجود دارد، به تفاسیر مراجعه شود.

مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛

هر کس از دنیا برود و در گردنش بیعت [امامی] نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.^۱

هم چنین در مسند احمد حنبل، نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.

هر کس بمیرد بدون این که امام داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۲

گفتم: با توجه به این روایات، پرسش ما این است که شما بفرمایید امام شما چه کسی است، و بیعت کدام یک از افراد نامبرده را بر گردن گرفته‌اید، و آیا مسلمان می‌تواند بدون امام باشد؟ و آیا مردن به مرگ جاهلیت، مردن با کفر و شرک نیست؟ سپس اضافه کردم و گفتم:

گذشته از اینها، روایت دیگری در کتاب‌های شما نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^۳؛ «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».

گفت: فعلاً کتاب نزد ما نیست، بعداً مراجعه می‌کنیم.

گفتم: صحیح مسلم نزد اینجانب، در هتل موجود است، می‌توانم بیاورم.

گفت: فعلاً مجال برای بررسی نیست.

گفتم: مانعی ندارد، و معلوم شد که مایل به ادامه این بحث نیست، لذا آن را رها کرده و مسأله سجده بر فرش و زمین را مطرح کردم، و سرانجام گفتم:

۱. صحیح مسلم، چاپ بیروت، کتاب الإمامة، ۱۳: باب «وجوب ملازمة جماعة المسلمين...» ح ۱۸۵۱.

۲. مسند احمد حنبل، ۴: ۶۹؛ به نقل از الغدير ج ۱۰، ص ۳۵۹.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۰، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء، و شرح المقاصد تفتازانی، ۲: ۲۷۵؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۳۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

اینجانب کتابی در این باره نوشته‌ام که پیامبر ﷺ بر زمین و حصیر سجده می‌کرده، و روایات آن در صحیح بخاری و مسلم موجود است، و آن کتاب را می‌فرستم شما ملاحظه کنید، چنانچه اشکال داشت تذکر دهید.

پس از آن گفتم: یک پرسش برای ما [شیعیان] مطرح است که مایل بودم پاسخ آن را از زبان شما بشنوم.

گفت: چیست؟

گفتم: بخاری از عایشه نقل کرده است که:

بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، فاطمه زهرا علیها السلام ارث پدرش و خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد، ابوبکر از تحویل آنها به فاطمه علیها السلام خودداری کرد، فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم و غضب کرد، و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد، و پس از شش ماه بعد از رحلت پیامبر ﷺ وفات کرد، و شوهرش علی علیهما السلام بر جنازه او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد، و به ابوبکر خبر نداد...^۱

گفتم: با توجه به روایاتی که در ابتدا نقل کردیم، و با توجه به این روایت که فاطمه علیها السلام تا لحظه آخر عمر، با ابوبکر قهر بود، بفرمائید امام فاطمه علیها السلام چه کسی بود؟ آیا می‌توان گفت آن حضرت بدون امام بوده، و - العیاذ باللّه - به مرگ جاهلیت وفات کرد؟ یا می‌توان گفت، امام آن حضرت ابوبکر بود، با آن که با وی قهر بود و با حال غضب از او، دنیا را وداع گفت؟

سپس گفتم: این مطلب نسبت به طلحه و زبیر نیز جاری است، و ما [شیعیان] می‌پرسیم، امام طلحه و زبیر که در جنگ جمل کشته شدند، چه کسی بود، آنانی که از لشکر عایشه کشته شدند، امامشان چه کسی بود؟ آیا آنان به مرگ جاهلیت

۱. صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ص ۷۱۹، ح ۴۲۴۱، ۴۲۴۲. (عین روایت را در ج ۲ کتاب چرا چرا؟، ص ۶۷ آورده‌ام.)

از دنیا نرفتند؟ و اضافه کردم که:

البته بین فاطمه علیها السلام و اینها یک تفاوت اساسی وجود دارد، و آن این است که امام فاطمه علیها السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و شیعیان معتقدند و ادله بسیار دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام مردم علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و فاطمه علیها السلام بدون امام نبوده است، ولی طلحه و زبیر و کسانی که در لشکر عایشه بودند و کشته شدند، امامت علی علیه السلام را رد کردند و یقیناً بدون امام کشته شدند، و در هر حال خواستم نظر شما را بدانم.

ایشان گفت: این مسائل از مسائل تاریخی است و ما نمی‌توانیم چیزی بگوییم، و من هم یک سؤال از شما دارم.

گفتم: سؤال شما چیست؟

گفت: چرا شما بعضی از خلفا را لعن می‌کنید، و حال این که لعن آنان موجب شرک و کفر است.

گفتم: اولاً شما کجا شنیدید که ما کسی را لعن کرده باشیم؟ ثانیاً به چه دلیل لعن آنان موجب شرک و کفر است؟ و حال آن که در صحیح مسلم این روایت را با چهار سند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

شَرَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُبَغِضُونَهُمْ وَيُبَغِضُونَكُمْ، وَ تَلْعَنُونَهُمْ وَ يَلْعَنُونَكُمْ.

امامان بد و شرور شما، آنانی هستند که شما با آنان دشمن و آنان با شما دشمن هستند، و شما آنان را لعن می‌کنید، آنان هم شما را لعن می‌کنند.^۱

گفتم: از این روایت استفاده می‌شود که هرگاه کسی امام و خلیفه‌ای را شرور و بد دانست، لعن و دشمنی با او اشکال ندارد - چون پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی نفرمود -

۱. صحیح مسلم، کتاب الإمامة، ص ۸۳۷، ۱۷: باب - خيار الائمة و شرارهم: ح ۱۸۵۵ و مسند احمد،

ج ۶، ص ۲۴، و سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۰.

و شما چگونه برخلاف این روایت، می‌گویید لعن موجب شرک و کفر است؟
گفت: من این روایت را یاد ندارم و مراجعه می‌کنم و فعلاً کتاب موجود نیست.
گفتم: شماره تلفن بدهید تا محل دقیق آن را بگویم.

گفت: خودم پیدا می‌کنم.

سرانجام با ناراحتی گفت: شما برای ملاقات ما آمده‌اید یا برای محاکمه ما؟
اینجانب عذرخواهی کردم و گفتم: آمدم از شما بهره علمی ببرم و مجلس علمی داشته باشیم، سپس کتاب «جامع السعادات» مرحوم نراقی را که همراه برده بودم، به عنوان هدیه به او دادم و گفتم: در صورتی که مایل باشید، تا زمانی که در مدینه هستید اینجانب آمادگی دارم با شما ملاقات داشته و از اطلاعات شما بهره ببرم و خدا حافظی کردیم.

وقتی به هتل برگشتم کتاب «حدیث ثقلین و سجده بر زمین و حصیر» را برایش فرستادم، و باز به آقای که بین ما واسطه بود گفتم: اگر موافقت کرد، مرا خبر کن تا بیایم و باز صحبت کنیم، ولی خبری نشد.

مناظره‌ای دوستانه

۳۱ در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان، در بین راه جوانی سلام کرد و سؤال کرد، اهل کدام کشوری؟ پس از جواب سلام، گفتم: ایران.

گفت: من سودانی هستم و در مدینه درس می‌خوانم. پس از احوالپرسی و مقداری بحث از اوضاع و احوال ایران، سؤال کرد: مذهب شما چیست؟

گفتم: ما شیعه اهل بیت پیامبر و پیرو کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ هستیم که از طریق اهل بیت آن حضرت به ما رسیده است و حدیث ثقلین را خواندم.
گفت: استادان ما می‌گویند «شیعیان» خلفا را سب می‌کنند، آیا این مطلب صحیح است؟

گفتم: در روایات و کتابهای فقهی شیعه آنجا که محرمات را شمارش و بیان می‌کنند می‌فرمایند: «یکی از محرمات، سب و دشنام به مؤمن است» و شیعیان سب و فحش و دشنام به مؤمن را حرام می‌دانند، شیعیان به قرآن کریم عمل می‌کنند و در قرآن از سب و دشنام حتی به کسانی که غیر خدا را پرستش می‌کنند نهی شده است ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱؛ «به معبودان کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند دشنام ندهید.» شیعیان پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و آنها فرموده‌اند:

«سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ»^۲

دشنام دادن به مؤمن فسق است.

شیعیان پیرو امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشند و آن حضرت در جنگ صفین شنید گروهی از اصحابش مردم شام را سب می‌کنند، فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ»^۳

من خوش ندارم که شما سب و دشنام دهید.

به آن جوان گفتم: بر این اساس شیعیان، اهل دشنام و سب به مؤمن نیستند.

گفت: اساتید ما می‌گویند: شیعیان لعن می‌کنند.

گفتم: شیعیان هرگز شخصی را که مستحق لعن^۴ نیست لعن نمی‌کنند و در روایات ما «شیعیان» از لعن نمودن کسی که استحقاق لعن ندارد شدیداً منع شده و حتی ائمه شیعه علیهم السلام فرموده‌اند:

۱. سورة انعام / ۱۰۸.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب احکام العشرة، ج ۸، باب ۱۵۸، ح ۳.

۳. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۷.

۴. لعن، به معنای طلب دور شدن شخص از رحمت خدا است، (مجمع البحرین).

چون لعنت از دهان کسی بیرون آید، میان او و آن شخص که به او لعنت شده تردد (رفت و آمد) می‌کند، اگر آن شخص مستحق لعن باشد به او تعلق می‌گیرد و اگر مستحق لعن نباشد به لعن کننده برمی‌گردد. و لعن کننده سزاوارتر به لعن است، پس پرهیز کنید از اینکه مؤمنی را لعن کنید که در این صورت لعن به خودتان برمی‌گردد.^۱

بعد به او گفتم: شما سعی کن به کتابهای شیعیان، خصوصاً «وسائل الشیعه»، مراجعه و این روایات را ملاحظه و مطالعه کنی.

گفت: کتابهای شما را کجا بدست آورم؟

گفتم: شاید در کتابخانه‌های بزرگ مدینه باشد ولی در کتابخانه‌های مسجد النبی وجود ندارد و حاضر نیستند کتابهای شیعه را بپذیرند و در اختیار مطالعه کننده‌ها و مراجعین قرار دهند. سپس گفتم: با وجود چنین روایاتی، چگونه می‌توان به شیعه نسبت داد که مؤمن را لعن می‌کنند؟

آن جوان از این توضیحات بسیار خوشنود و بشاش شد - چون در باطن علاقه به ایران و ایرانیها داشت - و همراه اینجانب به هتل آمد و از او پذیرایی نمودم و صحبت را ادامه دادم و گفتم:

بلی، از قرآن و روایات استفاده می‌شود که لعن به کافران و فاسقان و ظالمان جایز است، بلکه از بعضی روایات برمی‌آید که لعن اشخاص ظالم و معاند از عبادات بلکه از اقرب قربات است، خداوند متعال در حق جماعتی فرموده است:

﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۲؛

۱. قال ابو عبد الله (عليه السلام): ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت بينه وبين الذي يلعن، فان وجدت مساعاً و الا رجعت الى صاحبها و كان احق بها، فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فيحل بكم. (وسائل الشیعه، ج ۸، کتاب الحج، ابواب احكام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱)

۲. آل عمران / ۸۷.

«اینان کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.»
 ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾؛ «آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمکاران باد.»^۱
 ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲؛ «روزی
 که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای
 دشواری است.»

﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ﴾^۳؛ «آنان را خدا لعنتشان می‌کند، و
 لعنت‌کنندگان هم لعنتشان می‌کنند.»

و آیاتی دیگر که می‌توانی به «معجم المفهرس» مراجعه و آنها را ملاحظه کنی.
 نیز در روایات بسیاری از ظلم و ظالم مذمت شده و صریحاً مورد لعن و
 نفرین قرار گرفته‌اند که نیاز به توضیح نیست.

بعد گفتیم: بنابراین ممکن است شیعیان یقین کنند شخص خاصی ظالم بوده
 است و بخاطر ظلمش او را لعن کنند و این امر دلیل ردّ و اعتراض بر آنها
 نمی‌شود، لذا اگر کسانی می‌خواهند لعن انجام نشود، باید ثابت کنند که آن
 شخص مورد نظرشان، ظالم نبوده است، نه اینکه تهمت بزنند و اعتراض کنند.
 گفت: شما عمامه بر سر می‌گذارید و استادهای ما دستمال روی سر
 می‌اندازند، این تفاوت برای چیست؟

گفتم: ما لباس پیامبر اکرم ﷺ را می‌پوشیم و آن حضرت عمامه بر سر می‌گذاشت،
 ملائکه که در جنگها به یاری رسول خدا ﷺ می‌آمده‌اند عمامه بر سر داشتند.
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمامه بر سر می‌گذاشت، علمای معروف اهل تسنن عمامه
 بر سر می‌گذاشته‌اند، در مقدمه «صحیح مسلم» است که، مسلم عمامه بر سر داشت.

۱. هود / ۱۸.

۲. غافر / ۵۲.

۳. بقره / ۱۵۹.

«فَأَخَذَ مُسْلِمٌ الرِّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَقَامَ وَخَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ»^۱

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلسی جمع بودند یک نفر به «مسلم» توهین کرد، «مسلم» عبایش را روی عمامه‌اش انداخت و از مجلس خارج شد.

و شما می‌توانید به کتاب «التاریخ القویم»، تألیف «محمد طاهر مکی» مراجعه کنید، در آن کتاب علاوه بر روایات مربوط به عمامه، عکس بزرگان صد سال پیش و علما و بزرگان عربستان که با عمامه بوده‌اند موجود است. ولی صد سال قبل که وهابیها در حجاز به قدرت رسیدند طبق نقل «التاریخ القویم» دستور دادند بجای عمامه دستمال روی سر بپندازند و می‌توان گفت این تغییر لباس نوعی بدعت است و روایتی نیامده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستمال روی سر انداخته است. در این باره چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت:

استادهای ما می‌گویند: شیعیان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم می‌خوانند و این برخلاف سنت است؛ شما در این رابطه چه می‌گویید؟

گفتم: در «صحیح بخاری» و «مسلم» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه مسلمانان در مضیقه قرار نگیرند، گاهی اوقات نمازها را با هم می‌خواند، چون حضور عموم مردم برای نماز در پنج نوبت زحمت و مستلزم عسر و حرج است و لذا عده‌ای از اهل تسنن در همین مدینه، در نماز عصر و عشاء شرکت نمی‌کنند و در محل کار یا منزلشان نماز عصر و عشاء را به طور فرادا می‌خوانند، شاهد آن این است که می‌بینیم جمعیت در نماز ظهر و مغرب به طور محسوس بیشتر است و اگر اهل تسنن نیز مانند شیعیان نمازها را با هم و در سه وقت می‌خواندند عده‌ای از فیض جماعت و مسجد محروم نمی‌شدند. بعلاوه شهرها و شغلای مردم و فصلهای سال و فاصله منازل با مساجد فرق می‌کند و نمی‌توان همه را

۱. مقدمه صحیح مسلم: ترجمه الامام مسلم، صله الامام المسلم بالامام البخاری، ص ۳۵.

یکسان دید و نظر داد.

در این مورد باز سرش را تکان داد و چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت: به ما گفته‌اند شما شیعیان در نماز تراویح شرکت نمی‌کنید و آن را قبول ندارید، علت آن چیست؟

گفتم: از استادهایتان سؤال کن چه کسی دستور داد در ماه رمضان به جای نافله و نماز شب، نماز تراویح خوانده شود؟

آیا رسول خدا ﷺ دستور داد یا غیر او؟ هر گاه پاسخ شما را دادند علت شرکت نکردن ما معلوم می‌شود.

گفت: چه کسی دستور نماز تراویح را داده است؟ مگر ممکن است کسی غیر از رسول خدا ﷺ چنین دستوری را بدهد؟

گفتم: بلی، در «صحیح بخاری» و «مسلم» است^۱ که:

عمر بن خطاب در زمان حکومتش یک شب در ماه رمضان آمد مسجد و مردم را امر کرد نمازهای نافله را به جماعت بخوانند و خودش گفت: «نعم البدعة هذه» این خوب بدعتی است.

بنابراین دلیل و علت شرکت نکردن ما همین حرف عمر است که گفت: نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است و اهل تسنن به دستور عمر عمل کرده و می‌کنند ولی فرموده پیغمبر ﷺ را که خودشان از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ»^۲. «هر بدعتی گمراهی است» نادیده می‌گیرند.

علاوه بر این، از رئیس مذهب ما «شیعیان» امام جعفر صادق عليه السلام سؤال کردند، آیا نافله‌های ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود:

۱. بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶.

۲. فتاوی مهمة لعموم الامة... تألیف: عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

رسول خدا ﷺ، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه‌اش رفت و تاسه شب این قضیه تکرار شد، روز سوم آن حضرت تشریف آورد مسجد و رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم نماز شب در ماه رمضان نافله و مستحب است و نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید، زیرا این اجتماع بدعت و معصیت است».

سپس خطاب به مردم فرمود:

آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد در حالی که می‌فرمود: عمل کم طبق سنت بهتر است از عمل زیاد، که بدعت باشد.^۱

گفت: در هر حال نماز نافله را با جماعت خواندن عظمت و ثواب بیشتر دارد و خود این اجتماع به مصلحت امت اسلام است.

گفتم: اگر ثواب بیشتر داشت و به مصلحت مسلمانان بود خود پیامبر ﷺ به آن امر می‌نمود، خود حضرت و لو به عنوان مستحب دستور اقامه آن را می‌داد، و حال اینکه در زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلافت ابوبکر و مدتی از خلافت عمر نماز تراویح برگزار نمی‌شد و از اینها معلوم می‌شود مصلحت نداشته و ندارد.

گفت: آیا شما شیعیان شبهای ماه رمضان نماز مستحبی می‌خوانید؟

گفتم: آری، ما طبق روایات اهل بیت علیهم‌السلام و مشهور بین فقها و محدثین خود، در مجموع شبهای ماه رمضان مستحب می‌دانیم هزار رکعت نماز خوانده شود اما نه بجماعت، بلکه هر کس برای خودش گوشه‌ای بایستد و مانند نافله‌های غیر

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب نافله شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱.

ماه رمضان به طور فرادا بخواند، به این کیفیت:

تا بیستم ماه رمضان، هر شب ۲۰ رکعت، در دهه آخر ماه رمضان، هر شب ۳۰ رکعت که مجموع ۷۰۰ رکعت می شود، شب نوزدهم ماه و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه، علاوه بر آن ۳۰ رکعت، ۱۰۰ رکعت دیگر در هر یک از این سه شب خوانده شود، (هر شبی ۱۳۰ رکعت) که مجموع ۱۰۰۰ رکعت می شود.^۱ این مناظره حدود یک ساعت و نیم طول کشید، و سرانجام خلاصه این حرفها را یادداشت کرد و قول داد از اساتیدش توضیح بخواهد و تا شب شنبه آینده نتیجه را به اینجانب بگوید. ولی طبق وعده نیامد، هفته بعد او را دیدم، پس از سلام و احوالپرسی به او گفتم: چرا خلف وعده کردی؟ مگر نشنیده‌ای که عترت پیامبر ﷺ (امام صادق علیه السلام) فرمودند:

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَيَخْلُفِ اللَّهُ بَدَأَ وَ لِسَمْعَتِهِ تَعَرَّضَ، ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾

وعده مؤمن به برادر ایمانی‌اش [همچون] نذری است که کفاره ندارد [مثل نذر، واجب الوفاست هر چند تخلف آن موجب کفاره نمی شود]، پس هر کس از وعده خود تخلف کند، شروع به مخالفت با خدا کرده و خویش را در معرض غضب الهی قرار داده است، و این است قول خدای متعال که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید، چرا به آنچه می‌گویید عمل نمی‌کنید، نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی‌کنید.»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۸، ابواب نافله شهر رمضان، باب ۷، و کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در ضمن اعمال ماه رمضان و کتاب آداب الأعمال، نوشته مؤلف.

۲. سوره صف / ۲ و ۳.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.

یعنی همان گونه که نذر لازم الوفا است، عهد و قولی که به کسی دادید نیز لازم الوفا است، با این تفاوت که خُلف نذر کفاره دارد، ولی خُلف وعده کفاره ندارد و فقط غضب و خشم الهی را در پی دارد.

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ.^۱

هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس هنگامی که وعده داد باید به آن وفا نماید.

او بطور سربسته گفت: بمن اجازه نداده‌اند که با شما صحبت کنم و عذرخواهی کرد و رفت.

در این مناظره اشاره کردم که حضرت امیر علیه السلام به یارانش فرمود: «من دوست ندارم شما دشنام دهید». توضیح و تکمیل آن چنین است:

ادب امیرالمؤمنین علیه السلام

در جنگ صفین لشکر معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش ناسزا گفتند، برخی از یاران آن حضرت در برابر ناسزاگویی آنان شروع به ناسزاگویی کردند. این قضیه به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شد.

حضرت لشکر خود را فراخواند و فرمود:

من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، و چنانچه کردار آنان را بازگو و توصیف کنید، پسندیده‌تر و برای شما عذری رساتر خواهد بود.^۲

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲. اَنِّی اکره لکم ان تکنوا سبّائین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم، کان اُصوب فی القول و ابلغ

ادب شیعه

﴿۳۲﴾ به یک نفر از اهل سنت گفتم: شیعه علی علیه السلام ادب امامش علی علیه السلام را دارد و به کسی ناسزا نمی‌گوید، فحش و حرف زشت نمی‌زند شیعه با ادب است و می‌داند که سب و دشنام، کار اشخاص پست و اسلحه اراذل و اوباش است، و این ادب را از امام خود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرا گرفته است و به آن پای بند است و فرموده آن حضرت را که در بالا نقل کردم، به او گفتم. گفت: من شنیده‌ام که شیعیان برخی صحابه را لعن می‌کنند، پس این حرف چیست؟

گفتم: لعن با سب و دشنام، دو حقیقت و دارای دو معنا هستند، سب، به معنای فحش و ناسزاگویی است. و لعن به معنای نفرین و بیزاری جستن است، به معنای این است که از خدا می‌خواهند او را از رحمت خود دور و رحمتش را شامل حال او نکنند.

خداوند در قرآن کریم گروه‌هایی را لعن کرده است:

کفار را به خاطر کفرشان لعن کرده است:

﴿وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾^۱؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

اذیت و آزار دهندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را لعن کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۳

→ فی العذر. نهج البلاغه خطبه ۲۰۱

۱. سوره نساء / ۴۶.

۲. سوره احزاب / ۶۴.

۳. سوره احزاب / ۵۷.

در آیات بسیاری، ظالمان مورد لعن قرار گرفته‌اند:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۱

نیز مسلمانانی را که به زنهای پاکدامن تهمت بزنند مورد لعن قرار داده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲

به طور یقین، کسانی که زنان پاکدامن با ایمان را متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است.

از این آیات معلوم می‌شود، لعن اشخاص بدکار و ظالم، یک عمل پسندیده است، لعن و نفرین و طرد بدکاران و ستمگران - اعم از این که مسلمان باشند یا کافر - نوعی ابراز تنفر از آنان است، نوعی نفرین و طلب دور شدن آنان از رحمت پروردگار است، بلکه از عبادات است. زیرا وقتی خدا آنان را لعن کرده است، معلوم می‌شود این عمل محبوب خدا است و هر کس عمل محبوب خدا را قریباً الی الله انجام دهد، عبادت کرده و مأجور است.

گفت: من می‌دانم که شیعیان برخی صحابه را بالخصوص لعن می‌کنند و در کتابهایشان نام برده‌اند و حال این که صحابه پیامبر مورد احترام پیامبر ﷺ و همه مسلمانان بوده و هستند.

گفتم: صحابه پیامبر ﷺ که در ابتدای امر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و تحت سخت‌ترین فشارها ایمان خود را حفظ کردند و در جنگها جان‌نثاری کردند و تا آخر ثابت قدم و با ایمان و عمل صالح زندگی کردند تا از دنیا رفتند، البته مورد تکریم و احترام همه مسلمانان هستند و کسی درباره مقام و منزلت این گروه حرف

۱. سورة هود / ۱۸.

۲. سورة نور / ۲۳.



و بحثی ندارد، خداوند متعال هم، در آخر آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ همین مطلب را بیان فرموده است.

یعنی از میان کسانی که با پیامبر ﷺ بودند خدا به گروه خاصی وعده مغفرت و اجر عظیم داده است، و آنها اشخاصی هستند که علاوه بر ایمان ثابت، عمل صالح انجام داده باشند.

اما افرادی که از صحابه به حساب می آمدند و با پیامبر ﷺ بودند ولی با توجه به این که معصوم نبودند و ظلم کردند، و ملاک لعن در حق آنان تحقق یافت، از مصداق آیه خارج شده و مصداق «ظالمین» شدند و طبعاً حکم ظالمین را پیدا کردند. و قرآن کریم نسبت به افراد ظالم، تفاوت نگذاشته است.

بر این اساس چنانچه به گفته شما، فرضاً، شیعیان، به مقتضای آیات قرآن کریم، از برخی افراد که از صحابه محسوب بوده اند، بیزاری بجویند و همان گونه که خدا فرموده است: ﴿أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۲؛ «آنها را خدا و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند.» عمل کنند کار خلافی نکرده اند، و خلاصه شیعه هرگز کسی را به خاطر صحابه بودن مورد طعن قرار نداده و نمی دهد.

بلی چنانچه احراز کند که برخی صحابه از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و مستحق لعن و نفرین گردیده است، از او بیزاری می جوید.

گفت: مگر می شود پذیرفت که برخی صحابه ظالم شده و مستحق لعن و نفرین گردیده اند؟

گفتم: چه اشکالی دارد؟ مگر آنان معصوم بوده اند؟ و اگر بگوییم هیچ یک از صحابه مستحق بیزاری نشده اند آیه و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

۱. سوره فتح / ۲۹. (ترجمه آیه در ص ۷۸۵ آمده است).

۲. سوره بقره / ۱۵۹.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۱؛ «یقیناً کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند.» بی مورد و به دون مصداق و «العیاذ بالله» لغو بوده است. و خلاصه معلوم می شود اشخاصی با پیامبر ﷺ بوده اند ولی عمل صالح و ایمان ثابت نداشته و خدا و پیامبر ﷺ را اذیت می کرده اند. این مناظره که تا حدودی طولانی شد و آن شخص سنی هم بیش از این تحمل شنیدن و مناظره را نداشت، گفت: من اهل تحقیق نبوده و وقت بررسی این مسائل را ندارم ولی آنچه برایم معلوم شد این است که اگر انسان سکوت کند امید نجات دارد و خدا حافظی کرد.

۳۳ بطور مکرر می گفتند خداوند متعال به مقتضای آیه مبارکه:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۲

خدا از آنان خوشنود شد، آنها هم از خدا خوشنود شدند.

همه صحابه پیامبر اکرم ﷺ آمرزیده شده و مورد احترام هستند ولی اینجانب به آنان پاسخ می دادم که آیه شریفه بیش از این دلالت ندارد که از گذشته آنان تا وقت نزول آیه شریفه صرف نظر کرد نه تا آخر عمر، هر چند باز ظلم و ستم کرده باشند، مشرک و مرتد شده باشند، همانگونه که شیطان مقرب درگاه و در زمره ملائکه و در بهشت بود و پس از تمرد، ملعون و رانده درگاه الهی شد، بلعم بن باعورا مقرب بود و با گناه مغضوب و ملعون شد. قارون از قوم موسی بود و طغیان کرد و به عذاب ابد گرفتار شد.

۳۴ یک نفر از آنها به اینجانب به عنوان اعتراض گفت: مسلمانان بعد از رحلت رسول الله ﷺ بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع نمودند و او را به عنوان خلیفه

۱. سورة احزاب / ۵۴.

۲. سورة مجادله / ۲۲.

رسول الله ﷺ تعیین کردند و شما «شیعیان» با مسلمانان مخالفت می کنید و خلافت ابوبکر را قبول نمی کنید.

گفتم: عمر را چه کسی برای خلافت تعیین کرد؟

گفت: عمر را ابوبکر تعیین کرد و نگذاشت مسلمانان بدون رهبر و امام باشند، مبدا بین آنها اختلاف بوجود آید.

گفتم: عجب، عقل ابوبکر بیش از عقل رسول الله ﷺ می رسیده و بهتر فهمیده است.

گفت: چطور؟

گفتم: بقول شما، رسول الله ﷺ برای خودش خلیفه تعیین نکرد، برای مردم امام و رهبر تعیین نکرد و مسلمانان را بخود واگذاشت و آنها را باختلاف کشاند و حتی جنازه اش سه روز روی زمین ماند تا مسلمانان پس از تعیین خلیفه، آن حضرت را دفن کردند، ولی ابوبکر عقلش رسید و جانشین خود را تعیین کرد.

- در کتاب: «التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم»^۱ آمده است:

وقتی رسول الله ﷺ از دنیا رفت، مردم جنازه آن حضرت را رها کردند و به منظور تعیین خلیفه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از سه روز که ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب و با او بیعت نمودند، متوجه تجهیز و دفن رسول الله ﷺ شدند [بعد می گوید:] و همین که انسان در این قضیه دقت می کند می فهمد که امر تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن و پرداختن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ بوده است، زیرا که شیطان در صدد بدست آوردن فرصت جهت ایجاد شکاف و نفاق و نزاع بین مسلمانان بود و نزدیک بود اختلاف و نزاع بر مسلمانان مستولی شود، لکن رحمت خداوند شامل حال مسلمانان شد و کید و

۱. تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، (اشتغال الناس بإقامة خلیفه ثم بغسل رسول الله ﷺ ودفنه)

مکر شیطان را از آنان بر طرف کرد و آنها را برخلاف ابوبکر مجتمع و متحد نمود و پس از سه روز که عموم مسلمانان با خلیفه بیعت کردند، در شب چهارم متوجه تجهیز و کفن و دفن رسول الله ﷺ شدند...

مؤلف: آری به گفته صاحب کتاب «التاریخ القویم»، مردم می دانستند که تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ است، مردم می دانستند که اگر خلیفه تعیین نشود شیطان از فرصت استفاده می کند و بین مسلمانان اختلاف بوجود می آورد، ابوبکر و عمر هم می دانستند که باید برای پس از مرگشان جانشین تعیین کنند و مردم را بدون رهبر و امام نگذارند، اما خداوند این امر مهم را به رسول الله ﷺ خبر نداد، رسول الله ﷺ هم به اندازه عموم مردم و در حد ابوبکر و عمر، اهمیت تعیین خلیفه و جانشین خویش را «العیاذ باللله» نمی دانست، «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»؛ «همانا این امر، مطلب عجیبی است». خلاصه آن مرد سنی گفت: من اینها را نمی دانم و فقط می دانم شما «شیعیان» خلیفه رسول الله ﷺ را قبول ندارید.

گفتم: خلیفه ای که شما اهل تسنن قبول کرده و معتقد هستید و مردم او را پذیرفته اند رئیس و حاکم بر مسلمانان بعد از رسول الله ﷺ بوده است و او هر که می خواهد باشد و قبول داشتن یا نداشتن او و بحث درباره او مشکلی را حل نمی کند و شب اول قبر از مسلمانان سؤال نمی کنند که حاکم و رئیس، بعد از رسول الله ﷺ چه کسی بود. بلکه ما باید در این جهت بحث و بررسی کنیم که وظیفه مسلمانان، بعد از رسول الله ﷺ تا زمان ما، در عمل به احکام دین و اخذ اصول و فروع شریعت اسلام چیست؟ و آیا باید به چه کسی رجوع کنند، فقه و اصول عقائد را از چه کسی فرا بگیرند؟

آیا بروند در خانه اهل بیت رسول الله ﷺ یا بروند در خانه بیگانه ها؟
گفت: باید از اصحاب رسول الله ﷺ فرا بگیرند و ابوبکر و عمر هم از

اصحاب بوده‌اند.

گفتم: طبق «حدیث ثقلین» که در کتابهای صد در صد معتبر شما نیز آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به کتاب خدا و به اهل بیت من رجوع کنید و به این دو تمسک نمایید و در جایی نفرموده: به ابوبکر و عمر و یا به اصحاب من رجوع کنید، مضافاً بر اینکه علم و دانش نزد علی علیه السلام بود و اصحاب و ابوبکر و عمر نیز در مسائل شرعی در خانه علی علیه السلام را می‌زدند و به سراغ علی علیه السلام می‌رفتند، حال شما می‌گویید مسلمانان بروند سراغ ابوبکر و عمر؟ یا بروند سراغ بیگانه؟

در این موقع عده‌ای جمع شده گوش می‌دادند، دستش را زد پشت من و گفت: ما همه مسلمان و برادر هستیم و نباید برای این مسائل با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم و با لبخند خداحافظی کرد.

۳۵ به یک نفر از آنها گفتم: چرا شما سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدعت می‌دانید و به ما اعتراض می‌کنید؟

اگر کتابهای ما را در این باره قبول ندارید، این کتابهای خودتان می‌باشد که آن همه تأکید بر سفر زیارتی نموده است، این «صحیح مسلم» است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مادرش رفت.^۱

این کتاب «وفاء الوفا» از خود شما است، از «سمهودی» است او در این کتاب (ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۸) هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، اهمیت سفر زیارتی به مدینه منوره را به منظور زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است، در ضمن چهار فصل از (ص ۱۳۳۶ تا ۱۴۱۳) در رابطه با توسل، طلب شفاعت و آداب زیارت، بحث نموده است.

۱. روایت در صفحه ۳۳۵ گذشت.

گفت: همه این حرفها قابل بحث و پیگیری است ولی من شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ فرموده است: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا» «قبر مرا عید قرار ندهید» زیارت مرا تکرار نکنید. و شما شیعیان به این روایت اعتنا نمی‌کنید.

گفتم: اولاً این روایت در کتابهای معتبر شما نیامده است، «بخاری» و «مسلم» آن را نقل نکرده‌اند. ثانیاً شما خود از این روایت چه استفاده می‌کنی؟ آیا مقصود پیامبر ﷺ این بوده که هر مسلمانی که در مدینه است و به مدینه آمده، در تمام عمر فقط یک مرتبه مرا زیارت کند و بیش از یک مرتبه زیارت نکند؟ و الا گناه کرده است؟ پاسخ نداد و سکوت کرد.

گفتم: بر فرض اینکه این روایت صحیح باشد، در معنای آن چهار احتمال و با معنایی که امام جمعه مسجد النبی گفته است، پنج احتمال وجود دارد.

۱- مقصود از آن ترغیب مسلمانان باشد بر اینکه قبر آن حضرت را زیارت زیارت کنند و مانند «عید» که در سال، فقط یک مرتبه و دو مرتبه - مانند عید فطر و قربان - بیشتر نیست، قرار ندهند.

۲- مقصود این باشد که در کنار قبر آن حضرت با زینت و شادی و لهو و لعب و خوشگذرانی جمع نشوند، (بگونه‌ای که در عید جمع می‌شوند) بلکه با حال خضوع و برای دعا و زیارت جمع شوند.

۳- برای زیارت، مانند عید رسمی که وقت مخصوصی دارد، وقت مخصوص و زمان معینی قرار ندهند، بلکه وقت و بی وقت به زیارت بیایند.

۴- زیارت قبر حضرت را با حال توجه و به منظور عبرت گرفتن و طلب مغفرت انجام دهند نه مانند عید که در حال غفلت می‌گذرانند.

۵- معنایی است که امام جمعه مسجد النبی گفته که مقصود این باشد: زیارت

قبر مرا تکرار نکنید.^۱

به آن شخص گفتم: با وجود چندین احتمال در معنای این روایت چگونه امام جمعه مسجد النبی به خودش اجازه می‌دهد به این روایت تمسک کند و حکم به بدعت بودن تکرار زیارت پیامبر ﷺ نماید؟

مناظره‌ای در مسجد الحرام

۳۶ در کنار مقام ابراهیم عليه السلام دو نفر از مأموران امر به معروف و نهی از منکر که ظاهراً از وهابیون سرسخت بودند، با زنی عرب زبان که به قصد تبرک دست به مقام ابراهیم می‌کشید، و معلوم بود شیعه است، جرّ و بحث می‌کردند و او را توییح و سرزنش می‌نمودند که چرا این کار را می‌کنی. یکی از مأموران که میان سال بود، با پرخاش و بطور اهانت آمیز، به آن زن مؤمنه گفت: «شیعیان» همه عبادات و اعمالشان بدعت و شرک است، و این دست کشیدن به مقام ابراهیم حرام و نامشروع است.

اینجانب با دیدن این رفتار و شنیدن آن حرفها نتوانستم تحمل کنم، لذا رو به آن مأمور نموده و با تندی و صدای بلند این آیه را خواندم:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۲

۱. مرحوم سید عبدالله شبر رحمته الله (در کتاب «مصابیح الأنوار»، جلد دوم، ص ۱۹۱، ح ۶۸)، حدیث «لا تجعلوا قبری عبداً و لا تتخذوا قبورکم مساجد و لا بیوتکم قبوراً» را آورده و با قطع نظر از سند آن، چندین احتمال در معنا و مقصود از آن، بیان فرموده است.

سمهودی نیز در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۶۹، برخی از احتمالات را که در متن بیان شد از قول علمای اهل تسنن، نقل کرده است.

۲. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

آنچه که زبانتان به آن گویا می‌شود، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

هر دو مأمور، توجهشان به اینجانب جلب شد، و همان شخص که با آن زن پرخاش می‌کرد، گفت: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، عباداتشان شرک است، غیر خدا را می‌خوانند، «یا علی» و «یا حسین» می‌گویند، و اینها دعا است و دعا مخصوص خدا است و این آیه را خواند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ﴾^۱

یقیناً کسانی که بجای خدا می‌پرستید بندگان (مخلوقات)ی چون شما هستند.

سپس گفت: و این زن از شیعیان است.

گفتم: عجب! مگر هر جا کلمه دعا به کار برده شده یا می‌شود، به معنای عبادت و پرستش است؟ آیا حضرت نوح علیه السلام قومش را عبادت و پرستش می‌کرد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾^۲

(نوح) گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود.

همچنین این آیه را چه می‌گویی؟

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾^۳

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۲. سوره نوح، آیه ۵ و ۶.

۳. سوره غافر، آیه ۴۱.

نیز این آیه را چه می‌گویید؟

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۱

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید.

گفت: در این موارد قرینه وجود دارد که دعا به معنای عبادت نیست، بلکه به معنای صدا زدن و خواندن و دعوت به عمل صالح است.
گفتم: در مواردی هم که «شیعیان» می‌گویند «یا علی (علیه السلام)» و «یا حسین (علیه السلام)» نیز قرینه وجود دارد و معلوم است که مقصود گوینده صدا زدن است نه پرستش و عبادت کردن.

بعد گفتم: در قرآن کریم موارد بسیاری وجود دارد که اگر اشکال شما به «شیعیان» وارد و صحیح باشد، باید بگویی قرآن نیز - العیاذ بالله - اشکال دارد.

گفت: کجای قرآن مثل عمل شما «شیعیان» آمده است؟

گفتم: الی ما شاء الله، و شروع کردم جمله‌های ذیل را از قرآن خواندن:

﴿قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ...﴾ (سوره طه، آیه ۱۲۰).

﴿قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶).

﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۳۷).

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ...﴾ (سوره مائده، آیه ۱۱۲).

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ (سوره مریم، آیه ۴۶).

و آیات دیگر از این قبیل که در قرآن وجود دارد. پس از آن گفتم: آیا

می‌گویید این «یا آدم»، «یا عیسی»، «یا موسی» و «یا ابراهیم»... گفتن‌ها همه عبادت و شرک است؟

اگر گفتن «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» خلاف شرع و دعا و موجب شرک است، باید بگویی: آن کسانی که گفته‌اند: «یا عیسی بن مریم»، «یا موسی»، «یا ابراهیم»... و خدا در قرآن کریم نقل کرده است، همه خلاف شرع مرتکب شده و عبادت غیر خدا را نموده‌اند.

بنابراین «دعا» در برخی موارد به معنای «صدا زدن» است و در برخی موارد به معنای «عبادت» و شما حق ندارید شیعیان را با استناد به آیه‌ای که خواندی، محکوم به شرک نمایی.

و «شیعیان» که «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» می‌گویند آنان را صدا می‌زنند و هرگز دعا و پرستش آنان را نمی‌کنند.

گفت: آنهایی را که در آیات آمده بود و خواندی، زنده را صدا زده‌اند و شما مرده را صدا می‌زنید، «علی علیه السلام» و «حسین علیه السلام» زنده نیستند.

گفتم: اولاً: مگر صدا زدن مرده خلاف شرع و شرک است؟ ثانیاً: ما آنان را زنده می‌دانیم و شما هم باید اموات را زنده بدانید و می‌دانید. چون در زیارت اهل قبور می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ...»؛ «سلام بر شما ای اهل لا اله الا الله، شما از ما پیشی گرفتید.» و در تشهد نمازها می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَيُّهَا النَّبِیُّ» «سلام بر تو ای پیامبر» و اگر اموات نمی‌شنوند و زنده نیستند، چگونه و چرا و به چه کسی سلام می‌کنید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام را نمی‌شنود، باید «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَيُّهَا النَّبِیُّ» را که در نماز می‌گوییم لغو و دروغ بدانید.

گفت: «شیعیان» هنگامی که می‌گویند: «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» از آنان استعانت و کمک می‌جویند، و این عمل بر خلاف ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها از تو استعانت می‌طلبیم» است که مرتب در نمازها می‌خوانید، و استعانت از غیر خدا

شرک است.

گفتم: شما می‌گویید: استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است؟ گفتند: آری ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها تو را پرستش می‌کنیم و تنها از تو کمک و استعانت می‌جوییم» و شیعیان از امامانشان استعانت و یاری می‌جویند، از آنان کمک می‌خواهند و اینها شرک است.

گفتم: یعنی می‌گویید اینکه خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱؛ «از صبر و نماز استعانت و یاری بجوئید» امر به شرک کرده است؟ همین که این آیه را خواندم ناگهان در فکر فرو رفتند و به یکدیگر نگاه کردند و جوابی برای گفتن نداشتند.

گفتم: این آیه را چه می‌گویید: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۲؛ «همدیگر را بر کار نیک و پرهیزکاری یاری دهید.»

همچنین این آیه را چه می‌گویید: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا﴾^۳؛ «ای پدر برای ما طلب مغفرت نما.» اگر کسی برای انجام کار خیری از غیر خدا استعانت و یاری طلبید آیا مشرک می‌شود؟ فرزندان حضرت یعقوب که برای آمرزش گناه خود از پدر استمداد کرده، کمک خواستند، آیا مشرک شدند؟ نیز در دو موضع از «صحیح بخاری» که نزد شما از صحیح‌ترین کتابها بعد

۱. سوره بقره، آیه ۴۵.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷.

از قرآن کریم است آمده که :

«هر زمان قحطی و کم آبی می شد، عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر ﷺ متوسل می شد و به وسیله او از خدا طلب باران می کرد.»^۱

عمر که به عباس متوسل شد و او را واسطه قرار داد و برای آمدن باران از او استعانت جست، آیا استعانت از غیر خدا نبود؟ آیا برخلاف ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ نبود؟

گفتند: این حدیث را ما نشنیده ایم، کجای «بخاری» آمده است:

گفتم: من حاضرم با هم برویم کتابفروشیهای اطراف مسجد الحرام و روایت را در «صحیح بخاری» پیدا کنم و به شما نشان دهم.

گفتند: خودمان بررسی می کنیم ولی ما می دانیم که استعانت از غیر خدا جایز نیست و موجب شرک است و شما «شیعیان» با گفتن «یا علی» و «یا حسین» آنان را صدا می زنید و از آنان استعانت و کمک می طلبید و حال اینکه تنها باید خدا را خواند و فقط باید از خدا استعانت و کمک طلبید، فقط باید «یا الله» گفت.

گفتم: پس آیاتی را که خواندم به چه معنا است، عمل عمر و توسلش به عباس عموی پیامبر ﷺ چه می شود؟

گفتند: در این رابطه باید به تفسیر و شرح بخاری مراجعه کرد تا معنای آنچه نقل کردی معلوم شود.

گفتم: من مراجعه کرده و می دانم، اگر حاضر باشید و انصاف دهید، توضیح دهم؟

۱. «عن انس: أَنَّ عُمَرَ الْخَطَّابَ كَانَ إِذَا قَحِطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقُونَ.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰) همچنین این حدیث را در (کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ص ۱۶۲، ح ۱۰۱۰) نقل کرده است.

گفتند: مانعی ندارد.

گفتم: «استعانت» و «نستعین» که در سوره حمد است از واژه «عَوْن» است، و «عَوْن» به معنای «کمک و یاری» است، «أَعَانَهُ» یعنی «به او کمک کرد» «استعان» یعنی «کمک طلبید» و استعانت و کمک طلبیدن بر دو قسم است: قسم اول آن است که: استعانت و کمک طلبیدن از غیر، به قصد و به عنوان «إِلَهَ الْعَالَمِينَ» و «معبود» و «رازق» و برآورنده حاجات و آمرزنده گناهان و قدرت مطلق باشد.

قسم دوم آن است که: استعانت از غیر به قصد و به عنوان وسیله و سبب باشد، وسیله و سببی که مخلوق خدا هستند و خدا آنها را وسیله و سبب قرار داده است، که استعانت از آنها بازگشت به استعانت از خدا می کند.

قسم اول منحصر به خدای سبحان است و ﴿إِلَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به همین قسم نظر دارد و بدیهی است که اگر استعانت از غیر خدا، از این قسم و به این نحو باشد شرک است و موجب شرک به خدا می شود.

اما قسم دوم نه تنها شرک نیست و موجب شرک نمی شود، بلکه مطابق اصل و وضع آفرینش است، مقتضای طبیعت هر مخلوق است که در تأمین نیازهای خود به غیر رجوع و از غیر استعانت جوید.

خداوند متعال به این قسم استعانت امر فرموده است:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۴۷)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (سوره مائده، آیه ۳۵)

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (سوره مائده، آیه ۳)

نیز فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً^۱

اگر آنهایی که به دستور خدا عمل نکردند و به خود ستم نمودند، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش و استغفار می‌نمود خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

این آیه مبارکه صریح در این است که گناهکاران از پیامبر ﷺ استعانت بجویند و او را وسیله قرار دهند، صریح در این است که هر گاه برای برآمدن حاجت که آمرزش گناه است، بروند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت برایشان استغفار کند، خدا توبه آنان را می‌پذیرد و صریح در این است که استعانت از غیر خدا، برای تقرب به خدا، مطلوب پروردگار است. و صریح در این است که یاری و کمک طلبیدن از پیامبر ﷺ خلاف شرع و شرک به خدا نیست، صریح در این است که استعانت از غیر، به عنوان وسیله، با آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ منافات ندارد. پس چنانچه بگوییم: «یا مُحَمَّدُ أَنْصُرْنِي، يَا مُحَمَّدُ اكْفِنِي»؛ «ای محمد ﷺ مرا یاری کن، مرا کفایت کن» یعنی مرا در طلب مغفرت، مرا در شفاعت یاری نما و کفایت کن، بر خلاف توحید، چیزی نگفته‌ایم.^۲

همچنین آیه مبارکه ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ و (قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)^۳؛ «ای پدر برای ما استغفار کن که ما خطاکار بودیم.» «گفت: بزودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است.»

۱. سوره نساء، آیه ۶۲.

۲. همان‌گونه که مقصود از «یا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، اكْفِنَانِي فَإِنِّكُمَا كَافِيَانِي وَأَنْصُرَانِي فَإِنِّكُمَا نَاصِرَانِي» که در دعاها آمده، استعانت از آن بزرگواران در امور آخرت و شفاعت عند الله است و از آنان می‌خواهیم در امر شفاعت ما را یاری نمایند، در امور آخرت ما را کفایت کنند. ان شاء الله.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.



این دو آیه صریح در این هستند که فرزندان حضرت یعقوب از پدرشان استعانت جستند، پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب پاسخ مثبت داد و فرمود: «به زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت خواهم نمود.»

و صریح در این هستند که فرزندان یعقوب، برای برآمدن حاجت خود که آمرزش گناهانشان بود، از پدرشان استمداد کردند، پدر نیز قول داد برای برآمدن حاجتشان اقدام کند و آنان یقیناً کار خلاف توحید انجام نداده‌اند.

نیز عمر بن خطاب برای آمدن باران متوسل به عباس عموی پیامبر ﷺ شد و از او استعانت جست (همانگونه که قبلاً نقل کردیم).

همه مسلمانان از تمام عبادات و کارهای خیری که قربتاً الی الله انجام می‌دهند، استعانت می‌جویند، همه می‌خواهند به وسیله اعمالشان، به خدا تقرب پیدا کنند. استعانت شیعیان از پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و صدا زدن و متوسل شدن به آن بزرگواران نیز از قسم دوم است، از باب وسیله قرار دادن است، و هرگز «شیعیان» اعتقاد ندارند که پیامبر ﷺ یا اهل بیت آن حضرت خودشان مستقلاً حاجات را بر می‌آورند یا بیماران را شفا می‌دهند بلکه عموماً به آنان به عنوان وسیله نگاه می‌کنند.

گفتند: همه اینها قبول، اما آیاتی که خواندی مربوط به استعانت از زنده است و شما «شیعیان» از کسانی که فوت کرده‌اند، استعانت می‌جوید.

گفتم: اولاً، از این آیات استفاده شد که استعانت از غیر خدا اگر به عنوان وسیله باشد اشکال ندارد.

ثانیاً، همانگونه که قبلاً اشاره کردم پیامبر ﷺ و اولیاء خدا بلکه همه اموات، حتی مشرکان پس از مرگ نیز می‌شنوند، و خداوند به آنان قدرت شنیدن داده است، سلام زائران خود را می‌شنوند و اگر به آنها اجازه داده شود پاسخ می‌دهند که زائر بشنود.

در تمام نمازها می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ»؛ (سلام بر تو ای پیامبر)، در زیارت اهل قبور می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ...»؛ (سلام بر شما ای اهل قبور)، در صحیح بخاری^۱ آمده است:

رسول خدا ﷺ در جنگ بدر دستور داد اجساد کشته شده‌های مشرکان قریش را در چاه ریختند و آن حضرت پس از سه روز با اصحاب، کنار چاه آمد و یکایک مشرکان را صدا زد و با آنان صحبت کرد، عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به خدا شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستید، و فرمود: «إِنَّهُمْ أَلَّا نَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»^۲.

و ما «شیعیان» طبق ادله قطعی و روایات بسیاری که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است معتقدیم که خداوند سبحان به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و به اولیای خود، پس از وفات هم قدرت و اجازه واسطه شدن داده است و می‌توانند برای قضای حوائج کسانی که به آنان متوسل شوند، واسطه شوند و از خدا بخواهند حوائج متوسلین به آنها برآورده شود، همانگونه که در زمان زنده بودن می‌توانستند. بحث که به اینجا رسید و عده‌ای نیز جمع شده و به حرفهای ما گوش می‌دادند، یک نفر از آنها به رفیقش گفت: فایده‌ای ندارد برخیز برویم، ولی آن که طرف بحث اینجانب بود، دست برداشت و از راه دیگر وارد شد و گفت: شما «شیعیان» اهل بدعت هستید، زیارات و اعمال شما بدعت است، این دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح «حسین علیهما السلام» و بوسیدن، اینها بدعت است. گفتم: پس تنزل کردی و نمی‌توانی بگویی «شیعیان» مشرک هستند، و حق نداری به کسی که شهادتین به زبان جاری می‌کند نسبت شرک بدهی.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۲. روایت را بطور کامل در صفحه ۵۲۵ آورده‌ام.



اما اینکه می‌گویی: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، اولاً: دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح امام حسین (علیه السلام) و بوسیدن آنها، مثل دست کشیدن به کعبه و پرده کعبه و بوسیدن آنها است و در نهایت لغو است، چرا بدعت باشد؟ و چرا با آن زن مؤمنه آنگونه رفتار کردی؟ چرا به او پرخاش کردی؟

ثالثاً: طبق آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید اگر هدایت یافته‌اید.» شما چرا مراقب خود نیستید؟ چرا در عبادات، مرتکب بدعت می‌شوید و چیزی که عبادت نیست، جزء عبادت قرار می‌دهید؟ (او با حال حمله و عصبانیت) گفت: ما چه بدعتی مرتکب شده‌ایم؟

گفتم: آیا اذان نماز، عبادت است یا خیر؟

گفت: البته که عبادت است.

گفتم: چرا در اذان صبح می‌گویید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؟ آیا این جمله را

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جزء اذان قرار داده است؟

گفت: لابد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده است.

گفتم: خیر، چنین نیست و آن حضرت چنین دستوری نداده است.

گفت: از کجا می‌گویی؟

گفتم: (الموطأ) کتاب چه کسی است؟ آیا این کتاب را قبول دارید؟

گفت: آری، این کتاب، از فقیه مدینه، «مالک بن انس» رضی الله عنه است.^۲

۱. سورة مائدة، آیه ۱۰۵.

۲. کتاب «الموطأ» از «مالک بن انس» فقیه مدینه و متوفای سال ۱۷۹، هجری قمری است، در مقدمه آن نوشته‌اند: «کتاب الموطأ» اصح الكتب و اشهرها، و اقدمها و اجمعها و قد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة على العمل به...» (مقدمة آن صفحه ۱۲).

در کتاب الصلاة این کتاب، باب ما جاء في التداء للصلاة، حدیث ۸، چنین آمده است:

گفتم: در این کتاب است که:

«مؤذن برای نماز صبح نزد عمر بن خطاب آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» (نماز بهتر از خواب است). عمر بیدار شد و امر کرد این جمله را در اذان صبح قرار دهد»، آیا این بدعت نیست؟
آیا نماز تراویح شما بدعت نیست؟^۱

در این موقع ناراحت شد و پاسخی نداد و به شاخه دیگر پرید و گفت: شما «شیعیان» سرچشمه اختلاف و تفرقه هستید، به امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها ناسزا می‌گویید و حرمت او را رعایت نمی‌کنید.
گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که سرچشمه اختلاف و سبب تفرقه مسلمانان شد و بین آنان نزاع و خصومت به وجود آورد، هر که می‌خواهد باشد.
گفت: جز شما «شیعیان» که با همه مسلمانان مخالفت می‌کنید، چه کسی سرچشمه اختلاف بوده است؟

گفتم: «صحیح بخاری» و «مسلم» نزد شما اهل تسنن صحیح‌ترین و اجل کتابها بعد از قرآن کریم است، در این دو کتاب روایات بسیاری وجود دارد که: هنگام رحلت رسول خدا ﷺ، اصحاب گرد آن حضرت جمع بودند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب، مانع شد و گفت: درد بر این مرد غلبه کرده و هذیان (کلمات نامفهوم و بی‌معنی) می‌گوید، و در همان جلسه اختلاف و نزاع و خصومت بین مسلمانان ایجاد شد. و سرچشمه همه این اختلافات همان حرف

→ «و حدثني عن مالك، ان بلغه ان المؤذن جاء الى عمر بن الخطاب يُؤذنه لصلاة الصبح، فوجده نائماً، فقال: الصلاة خير من النوم، فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح».

۱. در صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ همین کتاب بدعت بودن نماز تراویح را، طبق کتابهای معتبر خودشان ثابت کرده‌ام.

عمر بود. و این عمر بود که بذر اختلاف و نزاع را پاشید، او مانع نوشتن توصیه‌های رسول خدا ﷺ شد و از همان جلسه اختلاف و تفرقه پیش آمد. بنابراین سرچشمه اختلاف «شیعیان» نیستند.

در اینجا نیز بیش از حد ناراحت و عصبانی شدند و با حالت حمله و تهاجم، بطور مکرر خطاب به اینجانب گفتند:

شما «شیعیان» به امّ المؤمنین بد می‌گویید، به او ناسزا می‌گویید. گفتیم: استغفرالله، استغفرالله، ما هرگز به زن مؤمنه بد نمی‌گوییم، توهین نمی‌کنیم، (آنها تأکید داشتند که اینجانب اقرار کنم و دست بر نمی‌داشتند). سرانجام گفتیم: امّ المؤمنین عایشه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگ کرد، جنگ جمل را بوجود آورد و با اینکه خدا در قرآن کریم خطاب به زنان پیامبر ﷺ فرموده است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ «ای زنان پیامبر در خانه‌های خود بمانید.» در عین حال عایشه این خطاب و دستور خدا را نادیده گرفت و برای جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بصره رفت و معلوم است که گناه جنگ با خلیفه پیامبر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مخالفت با صریح قرآن، از هر گناهی عظیم‌تر است. در اینجا آنها مأیوس شدند و اینجانب نیز بیش از این صلاح ندیدم، لذا با بی‌اعتنایی با هم خداحافظی کردیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا وَفَّقَنِي لِبَيَانِ الْحَقِّ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.

۱. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...﴾ (سوره احزاب، آیه ۳۳ و ۳۴).

«ای همسران پیامبر، شما، همچون یکی از زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس بگونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید، و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»

۳۷ در مسجد النبی یک نفر که مرتب اینجانب را می دید، گفت: چرا پای درس استادان ما حاضر نمی شوی؟ (در مسجد النبی معمولاً بعد از نماز صبح و مغرب مجلس درس برقرار می کنند و استادان، روی کرسی، رو به قبله می نشینند و درس می گویند) گفتم: استادان شما هنوز نشستن روی منبر و کرسی تدریس را نمی دانند تا چه رسد به مطالب علمی، بنابراین چرا وقت و عمرم را ضایع و تلف کنم؟ ناراحت شد و با غیظ و غضب، گفت: از کجا و به چه دلیل نشستن روی کرسی تدریس را نمی دانند؟

گفتم: به اندک توجهی می فهمی، و آن اینکه رسول خدا ﷺ روی منبر، پشت به قبله و رو به مردم می نشست و مردم مقابل آن حضرت، رو به قبله می نشستند و منبر موجود رسول الله ﷺ در همین مسجد شاهد این مطلب است، در صورتی که من هر چه دیده و می بینم، استادان شما رو به قبله می نشینند و اکثر حاضران مقابل او و پشت به قبله، و این کیفیت بر خلاف عمل و سیره رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.



بخش هشتم

پاسخ به جزوه وحدت و شفقت صحابه

در سالهای اخیر، در مدینه منوره، کتابها و جزوه‌های فراوانی به زبانهای مختلف چاپ و به طور گسترده و رایگان، در اختیار زائران محترم کشورها قرار می‌دهند.

یکی از آن جزوه‌ها، جزوه‌ای است که روی جلد آن نوشته‌اند:

وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت

شاهکار: شیخ صالح درویش / ترجمه و نگارش عبدالله حیدری / بهار ۸۲
شمسی / ۱۲۸ صفحه جیبی

بر اهل فن روشن است که نگارش این جزوه، کار یک نفر و دو نفر نیست. بلکه عده‌ای در نوشتن و تنظیم آن همکاری داشته‌اند.

تمام تلاش نویسندگان آن جزوه این بوده است که ثابت کنند صحابه پیامبر ﷺ نسبت به اهل بیت  مهربان بوده و با هم دوست و به یکدیگر علاقه‌مند بوده‌اند. سعی کرده‌اند صحابه را دوست همدیگر و متحد و همدل و صمیمی جلوه

دهند و همه را بهشتی و سعادت‌مند معرفی کنند.

کوشش کرده‌اند، اصحاب رسول خدا ﷺ را در کنار اهل بیت و بلکه بالاتر و برتر از اهل بیت، نشان دهند، و حتی روی جلد آن جزوه و جاهای دیگر آن. صحابه را مقدم بر اهل بیت نوشته‌اند.

سعی آنان این بوده که وانمود کنند، همه مشکلات مسلمانان به خاطر این است که مقام و منزلت صحابه را نشناخته و ندانسته‌اند، و اگر به بهشتی بودن ایشان معتقد شوند و هیچ گونه انتقادی از آنان نکنند، همه مشکلات حل می‌شود، همه اختلافات رفع می‌شود.

وانمود کرده‌اند که حتی مقام و مرتبه صحابه - العیاذ باللہ - از شخص پیامبر اکرم ﷺ هم بالاتر است، و با این که طبق قرآن کریم، چنانچه پیامبر ﷺ معصیت کند، از عذاب روز قیامت خائف است^۱ اما صحابه هر چه کردند و هر که هستند، طبق وعده الهی صد در صد بهشتی و مرضی خدا هستند.

سعی کرده‌اند صحابه را طوری پاک و متدین و بهشتی معرفی کنند که خود صحابه چنین اعتقاد و دیدی را نسبت به همدیگر نداشته و قولاً و عملاً بر خلاف گفته این آقایان، رفتار کرده‌اند.

در تمام کتابشان، حمله و تهمت، متوجه شیعه است و وانمود کرده‌اند که هر گاه شیعیان، دیدشان را نسبت به برخی صحابه عوض کنند، دیگر برای اسلام و مسلمانان هیچ مشکلی وجود ندارد و همه متحد و صمیمی می‌شوند. ولی متأسفانه، یا خوشبختانه، حتی یک کلمه از گروه‌های تکفیری، و وهابیهای متعصب و گروه القاعده، سخن به میان نیاورده‌اند.

۱. ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ سورة انعام / ۱۵ و سورة زمر / ۱۳.
﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا﴾ سورة نساء / ۱۴ ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ سورة جن / ۲۳.



از آنان که با ترور و قتل عام انسانهای بی گناه پروا نداشته و هیچ رحمی ندارند و زن و کودک و پیر و جوان را با آتش تعصب خود قطعه قطعه می کنند، حرفی و یاد و نامی به میان نیاورده اند، از همفکران خود که با ترورهای کور و ظالمانه خود، چهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تروریست و بی رحم جلوه می دهند و موجب توهین به آن حضرت شده و می شوند، دم نزده و هیچ مطلبی نگفته و ننوشته اند.

این جانب پس از مطالعه آن جزوه بر آن شدم که قسمتی از حرفهای آنان را عیناً بیاورم و ادله آنان را نقل و سپس بی پایه و بی اساس بودن آن ادعاها و ادله را روشن کنم. ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱؛ «تا هر که هلاک می شود از روی دلیلی روشن هلاک شود و هر که زندگی می کند از روی برهانی آشکار زندگی کند.»

اما این که به بررسی آن جزوه پرداختم، به این جهت بود که یقین پیدا کردم هدف از نوشتن و توزیع آن، القای شبهه و زیر سؤال بردن شیعیان و بدبین کردن سایر مسلمانان نسبت به شیعه بود و برای این که شیعه را زیر سؤال ببرند، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برده اند، لذا مطالب آن جزوه را بررسی و واقع امر را ارائه دادم، و أسأل الله التوفيق لاتمامه.

جلو انداختن یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاندان آن حضرت

مترجم آن جزوه، در صفحه اول نوشته است:

به نام مهربان الهی... و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و درود و سلام بر یاران و خاندانش.

همان گونه که ملاحظه می فرمایید: در ابتدای آن جزوه یاران پیامبر ﷺ را مقدم بر خاندانش قرار داده اند. و این عمل بر خلاف روایات بسیاری است که خود اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود:

در صلوات و درود بر من بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

در «صحیح بخاری» که معتقدند صحیح ترین کتابها بعد از قرآن کریم است^۱ چهار روایت آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

در صلوات بر من بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».^۲

و در هیچ روایتی «یاران و صحابه» نیامده است.

در «صحیح مسلم» نیز - که معتقدند و می گویند: بعد از بخاری از صحیح ترین کتابها است^۳ سه روایت آمده است که:

در صلوات، بعد از درود بر «محمد»، بر «آل» آن حضرت درود بفرستید.^۴

و در هیچ یک از این روایات نامی از یاران و صحابه و درود بر آنها برده نشده است تا چه رسد که مقدم بر «آل» قرار داده شوند.

به علاوه در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده هایشان می گویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و بدون چنین صلواتی نماز را باطل می دانند و در این جا اصلاً یاران و صحابه را نمی آورند و بدعت می دانند، همچنین برای مستجاب شدن دعاهایشان گفته اند مستحب است بر محمد و

۱. در مقدمه صحیح بخاری نوشته است: «واجمع اهل العلم على انه اصح كتاب بعد كتاب الله تعالى»

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، (ص ۸۴۴) باب قوله (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی) ح ۴۷۹۷ و ح ۴۷۹۸ و کتاب الدعوات، ح ۶۳۵۷ و ح ۶۳۵۸

۳. در مقدمه صحیح مسلم آمده است «فان صحیح مسلم هو احد الصحیحین الذین هما اصح الكتب بعد کتاب الله»

۴. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ح ۴۰۵ و ح ۴۰۶ و ح ۴۰۷

آل محمد صلوات فرستاد. (به صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹ همین کتاب مراجعه شود). بعلاوه این عمل نویسنده و مترجم آن جزوه بر خلاف سیره عملی خود اهل تسنن است، زیرا که آنان در خطبه‌های نماز جمعه و در مواردی که «صحابه را» می‌آورند اوّل «آل» را می‌آورند و می‌گویند: «و علی آله و صحبه».

ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده‌اند

در صفحه اوّل «سطر ۶» در تعریف صحابه و مهر و محبت آنان نسبت به یکدیگر چنین گفته و نوشته‌اند:

تا جایی که خداوند رحمان و رحیم، به دلیل تبلور رحمت در میانشان به همین عنوان از آنان ستایش کرد و فرمود:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند».

برای اثبات مهر و محبت و رحمت صحابه نسبت به یکدیگر به آیه مبارکه بالا استدلال کرده‌اند ولی با قطع نظر از تفسیر آیه مزبور ابتدا باید دید در خارج میان صحابه چه گذشت، و کتابهای صد در صد مورد اعتماد اهل تسنن در این باره چه نوشته‌اند. لذا شما را به داستان قلم و دوات و شروع اختلاف و نزاع که در صفحه ۲۳۸ همین کتاب گذشت، ارجاع می‌دهم.

در صحیح بخاری نیز روایت مفصلی آمده است که:

عمر بن خطاب، روز جمعه بالای منبر برای نماز گزاران، داستان سقیفه بنی ساعده را توضیح داد، تا آن که گفت: انصار با ما [مهاجرین] مخالفت

کردند، علی علیه السلام و زبیر و کسانی که با این دو نفر بودند با ما مخالفت کردند... اختلاف میان مهاجرین و انصار بالا گرفت، تا این که یک نفر از انصار گفت: یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر هم از شما، «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ» و سر و صدا و هیاهو بالا گرفت و سرانجام من با ابوبکر بیعت کردم، انصار هم بیعت کردند و در این میان ما روی سعد بن عبادہ^۱ جُستیم، یک نفر گفت: سعد بن عبادہ را کشتید، [عمر گوید:] من گفتم: خدا بکشد سعد بن عبادہ را... «وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ...»^۲

این روایت گویای این است که صحابه پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت و پیش از دفن جسد مطهرش، برای ریاست به جان هم افتادند و پس از پیروزی یک گروه، رئیس و بزرگ گروه دیگر را که از یاران پیامبر ﷺ بود و در جنگها شرکت داشت، زیر لگد گرفتند و لگد مالش کردند و عمر گفت: خدا او را بکشد. اینها مطالبی است که خود عمر، در حضور نمازگزاران جمعه که خودش هم امام جمعه بوده است، بیان کرده و در صحیح ترین کتابهای اهل سنت نقل شده است. (روایت «داستان سقیفه به گفته عمر بن خطاب» به طور مفصل در صفحه ۳۸۹ همین کتاب گذشت).

صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ

نظر بر این که در آن جزوه به طور مکرر به قسمتی از آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ

۱. سعد بن عبادہ از بزرگان انصار بود و داعیه خلافت داشت و قبیله او وی را با حال بیماری آوردند در سقیفه که با او بیعت کنند و امیر بشود.

۲. صحیح بخاری، کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰.

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَاقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^۱ تمسک کرده‌اند، لازم دیدم ابتدا توضیح مختصری درباره آیه شریفه بدهم تا در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

خداوند سبحان در این آیه می‌فرماید:

«محمد فرستاده خدا است» ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنان را طی پنج صفت چنین بیان می‌کند:

صفت اول: «کسانی که با محمد ﷺ هستند در برابر کفار سخت‌گیر و محکم هستند» ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾.

صفت دوم: «درمیان خود رحیم و نسبت بهم مهربانند» ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.

صفت سوم: «پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾.

صفت چهارم: «همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (نیت آنان پاک و خالص است) ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ خواهان جاه و مقام و ریاست و امارت و مال و شهرت و... نیستند و فقط فضل و رضای خدا را می‌طلبند.

صفت پنجم: «نشانه درستی و محمدی بودن آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است» ﴿سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾.

به تعبیری دیگر، قیافه و چهره و رفتار و کردار و اخلاقشان به خوبی نشان می‌دهد که آنان انسانهایی خاضع، مهربان، حق‌شناس و عدالت‌خواه می‌باشند، و نه

تنها در صورت، که در تمام سیرت و وجود آنان این نشانها متبلور و آشکار است. سپس خداوند متعال توصیف یاران پیامبر اکرم ﷺ را به گونه‌ای که در تورات و انجیل است، بیان کرده و در ادامه فرموده است:

«این اوصاف عالی، این نمو و رشد و این حرکت سریع و پربرکت سبب خشم و غیظ کفار می‌شود» «این برای آن است که خدا به سبب پیامبر ﷺ و چنان یارانی با آن صفات و امتیازات، کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) (آی) «لِيَغِيظَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ وَ أَصْحَابِهِ الْكُفَّارَ»^۱

[و در پایان آیه می‌فرماید:]

«خداوند کسانی از یاران محمد [ﷺ] را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است» ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو صفت در آخر آیه اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ﷺ داده است که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح و مهر و محبت و عواطف انسانی را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمرهٔ یاران و دوستان او بودند و روز دیگر از او و از اخلاق و سیره او جدا شدند و راهی بر خلاف رضای خدا در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند.

تعبیر به «مِنْهُمْ» در ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ...﴾ با توجه به این که اصل در کلمه «من» در این گونه موارد، این است که برای «تبعیض» است و ظاهر آیه همین معنا را می‌رساند که یاران و صحابهٔ پیامبر ﷺ به دو گروه تقسیم

۱. به تفاسیر معتبر مانند الدر المنثور سیوطی ج ۶ ص ۸۲ و تفسیر عبدالرزاق ج ۳ ص ۲۲۸ و تفسیر ابن جریر طبری جامع البیان ج ۲۶ ص ۱۴۸، و تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲۹۵ و غیر اینها مراجعه شود.

خواهند شد و شدند.

و معلوم است که خداوند وعدهٔ اجر عظیم و مغفرت را بدون قید و شرط، به همهٔ کسانی که از یاران پیامبر ﷺ محسوب بودند، نمی‌دهد، به منافقین و به سازندگان مسجد ضرار و به کسانی که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ اجر عظیم نمی‌دهد.

اکنون که به طور اشاره مقصود و مراد از آیه روشن شد، ملاحظه کنیم، در جنگ احد چه کسانی در برابر کفار محکم و سرسخت ایستادند و چه کسانی فرار کردند؟ در جنگ خندق چه کسانی در برابر کفار و عمرو بن عبدود، سر بزیار انداختند و چه کسی پاسخ کفار و عمر بن عبدود را داد، در جنگ خیبر، جنگ حنین و... چه اشخاصی فرار کرده و چه افرادی استقامت کردند و ﴿أَشِدَّاءِ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بودند؟

آری، گویی نویسندگان آن جزوه آخر آیه را ندیده، و یا نفهمیده‌اند، زیرا از پایان آیه معلوم می‌شود که از میان صحابه - اعم از مهاجر و انصار - فقط به کسانی وعدهٔ مغفرت و اجر عظیم داده شده که دارای ایمان و دارای عمل صالح بوده‌اند، نه مطلقاً، نه به اشخاصی که ایمان نداشته یا ایمان صوری داشته و یا عمل صالح نداشته، و یا هیچکدام را نداشته‌اند، - مثل منافقین - و یا به جای عمل صالح، ظلم و ستم داشته، و به دیگران ستم کرده‌اند، که چنین افرادی هر چند به حسب ظاهر، صحابهٔ پیامبر ﷺ بوده‌اند ولی مشمول آیه نمی‌شوند.^۱ به علاوه، آیه شریفه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۲؛ «هرکس در گرو دست‌آوردهای خویش است.» و آیه مبارکه ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقَاهُمْ﴾^۳؛ «گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما

۱. در «التفسير القرآن للقرآن» تألیف عبدالکریم الخطیب ذیل آیه شریفه، همین مطلب را گفته‌اند.

۲. سورة مدثر / ۳۸.

۳. سورة حجرات / ۱۳.

است.» و آیه ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۱﴾؛ «آن روز مردم به صورت گروه‌های پراکنده بازمی‌گردند، تا اعمالشان را به آنان نشان دهند * پس هرکس هم وزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند * و هرکس هم وزن ذره‌ای بدی کند، آن بدی را ببیند.» و غیر اینها نیز همین مطلب را ثابت می‌کند.

آیا با وجود چنین آیاتی می‌توان گفت: همه مهاجر و انصار بهشتی هستند، هر چند هزاران نفر را به کشتن داده‌اند، مثل آتش افروزان جنگ جمل، جنگ صفین، مثل کسانی که امر به سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام کردند و مثل کسانی که در سقیفه بنی ساعده پس از پیروزی، روی سعد بن عبادہ جستند و او را لگدمال کردند، و...

مناظره عالم شیعی با عالم سنی

یکی از علمای شیعه از یک عالم سنی پرسیده بود که، بغض و کینه مؤمنی را به دل گرفتن و با او دشمنی کردن چه حکمی دارد، مؤمنی را به خشم و غضب در آوردن چه پی‌آمدی برای انسان دارد؟

عالم سنی پاسخ داده بود: چنین کسی خود را مستوجب خشم و غضب الهی قرار داده و چه بسا موجب کفر او بشود، زیرا در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَادَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» «کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می‌کنم».

عالم شیعه پرسیده بود: اگر کسی با مؤمنی جنگ کند و به قصد کشتن او لشکرکشی کند، آیا بغض و دشمنی او را در دل گرفته است یا خیر؟



عالم سنی پاسخ داده بود: بلی، تا کسی بغض و دشمنی کسی را نداشته باشد حاضر نیست با او بجنگد.

عالم شیعه پرسیده بود: پس چه می‌گویی درباره کسانی که با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ کردند، آیا بغض و دشمنی او را در دل داشتند؟ آیا با مؤمنی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی کردند یا خیر؟ و اگر دشمنی کردند، آیا مستوجب غضب و خشم خدا شدند؟ آیا خدا با آنها اعلان جنگ نکرد؟
عالم سنی پاسخ نداده، سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بود که چه بگوید.
پس از چند لحظه‌ای گفته بود: من نمی‌دانم، از دیگری سؤال کن.

ادعای تحریف تاریخ

در صفحه پنجم آن جزوه در ادامه پیشگفتار، عبارت زیر را آورده‌اند:
در تاریخ سابقه ندارد که شاگردان و جان نثاران رسول و پیامبری پس از ایمان و پخته شدن و کسب صدها مدال افتخار، با خاندان مؤمن او به ستیز بپردازند، اما متأسفانه با تحریف تاریخ و دروغ پردازیهای تخیلی و افسانه‌ای چنین وانمود شده که گویا پیامبر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نتوانسته شاگردانی پرورش دهد که پس از خودش لااقل با خانواده ایشان رابطه صمیمی داشته باشند.
این جانب وقتی این عبارات را خواندم تعجب کردم که چگونه این آقایان به صحیح‌ترین کتابهای خود توجه نکرده‌اند.
در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه از خود بجا بگذاریم صدقه است.

عایشه گوید:

فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تا زنده بود با ابوبکر حرف نزد و قهر کرد و شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود.^۱

نیز در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر ارث پدر و خمس خیبر را مطالبه کرد، ابوبکر پرداخت نکرد، فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر بود و پس از شش ماه وفات یافت، و شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود علی علیه السلام بر جنازه زهر انماز خواند.^۲

آیا فاطمه زهرا علیها السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟

آیا ابوبکر از صحابه نبود؟ یا این قهر و غضب و دفن شبانه او با صمیمیت منافات ندارد؟

آیا این روایات بخاری دروغ و تحریف تاریخ است؟

همچنین در صحیح مسلم است که:

معاویه پسر ابوسفیان به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز باعث شده که ابوتراب^۳ را سب نمی کنی...^۴

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. همان، ص ۷۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ح ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

۳. وجه ملقب شدن آن حضرت به ابوتراب

در روایات اهل بیت علیهم السلام وجه ملقب شدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ابوتراب، چنین آمده است: عمار یاسر گوید: من و علی بن ابیطالب علیهما السلام در غزوه عُسَیْرَه با هم بودیم، نزدیک ما عده ای سر چشمة آب، کار می کردند، علی علیه السلام به من فرمود: برویم کار اینها را از نزدیک ببینیم، رفتیم نزد آنها و پس از آنکه مقداری مانندیم خواب ما را فرا گرفت. کنار نخلها روی خاک خوابیدیم، در خواب بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خطاب به علی علیه السلام فرمود:

آیا ابوتراب، علی بن ابی طالب علیه السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟، آیا معاویه از اصحاب نبود؟ آیا سب و ناسزاگویی با صمیمیت منافات ندارد؟ یا این روایت تحریف تاریخ و جعلی و کذب است و صحیح مسلم که بعد از قرآن کریم از صحیح ترین کتابهای اهل سنت است، غلط است؟

نیز در صحیح مسلم است که:

مردی از آل مروان به سهل امر کرد علی را دشنام بدهد، سهل از دشنام دادن خودداری کرد، آن مرد مروانی گفت: حال که به علی فحش نمی دهی پس بگو:

– العیاذ بالله – خدا لعنت کند ابوتراب را.^۵

آیا آل مروان از صحابه نبودند؟ آیا شتم و لعن علی علیه السلام با دوستی و محبت منافات ندارد؟ اگر ندارد چرا شیعه را مورد حمله قرار می دهید که در فلان کتابشان چنین جمله ای آمده است؟

آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح است یا تحریف تاریخ است؟ آیا جنگ جمل، دشمنی برخی صحابه با خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟

آیا در جنگ جمل، علی علیه السلام حسن و حسین علیه السلام نبودند؟ آیا اینان از خانواده رسول خدا نبودند؟

→ ای ابوتراب (یا اباتراب) و این تعبیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر این بود که علی علیه السلام خاک آلود بود.

این روایت را (که تلخیص شد) سفینة البحار – تَرْب – و بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۸ و ابن هشام در سیره نقل کرده اند.

ضمناً ممکن است این تعبیر در دو مورد و یا بیشتر اتفاق افتاده باشد زیرا تواضع و بی آلاشی علی علیه السلام و عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او این امر را ایجاب می کرده است. و الله العالم.

۴. صحیح مسلم، ص ۱۰۴۲، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه ۳۲ ح ۲۴۰۴.

۵. صحیح مسلم: ص ۱۰۴۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه، ۳۸ ح ۲۴۰۹.

اگر طلحه و زبیر و عایشه به اینان دست می‌یافتند اینان را نمی‌کشتند؟
 آیا جنگ صفین و کشته شدن عمار به دست لشکر معاویه تحریف تاریخ
 است؟ (در همان جزوه قتل عمار را در جنگ صفین به دست لشکر معاویه بازگو
 و قبول کرده‌اند) آیا معاویه از صحابه نبود؟ یا عمار از صحابه نبود؟
 بگذاریم و بگذریم، همین چند نمونه، برای عاقل با انصاف کفایت می‌کند.

ادعایی صد در صد کذب

در صفحه ۶ آن جزوه نوشته‌اند:

طبق براهین قاطع، صحابه و اهل بیت نه تنها یار و یاور یکدیگر بودند، بلکه...
 پیوند ناگسستنی بین آنان وجود داشت و به شدت به یکدیگر احترام داشتند و
 پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند...

سپس در صفحه ۷، برای اثبات مطلب خود، چنین نوشته‌اند:

سخنان طلایی: اگر چنین نیست پس چرا امیرالمؤمنین علی مرتضی‌علیه السلام از
 عصبانیت بر منبر کوفه مشیت می‌کوبد و می‌فرماید:

به من خبر رسیده که عده‌ای مرا از ابوبکر و عمر برتر می‌دانند، اگر کسی چنین
 ادعایی کرده باشد دروغگو است که حدّ دارد. (المحلی ابن حزم ۱۱ / ۲۸۶ و
 موسوعة فقه علی بن ابی طالب ص ۴۹۸، از دکتر رواس قلعه‌چی)

روایت دیگر هم به همین مضمون از آن حضرت، از همان منبع قبلی
 آورده‌اند.

ما می‌گوییم: آیا شخص عاقل فهمیده و با اطلاع از زندگی صحابه و حضرت
 امیر علیه السلام می‌تواند صحت چنین روایتی را از قول علی علیه السلام باور کند؟

آیا کسی که قرآن خوان باشد و آیه مبارکه ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى
 الْقَاعِدِينَ﴾ و آیه شریفه ﴿يَزِفُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

دَرَجَاتٍ ﴿۱﴾ و آیه ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ را ولو یک مرتبه خوانده و معنای آن را درک کرده باشد، می تواند صحت این روایت را تصدیق و سپس آن را دلیل بر مدعای خود بگیرد؟

آیا علی علیه السلام مشمول آیه تطهیر، مباحله و آیه ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا﴾، و صدها آیه دیگر نبوده و آیا اینها سبب برتری آن حضرت بر سایر صحابه نیست؟ یادآور می شوم که: برخی روایات و سخنان علما و محدثان اهل تسنن را که صریح در برتری و افضل بودن حضرت امیر علیه السلام است، در کتاب «بهترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله» آورده ام که در بخش نهم این کتاب از صفحه ۷۸۴ تا صفحه ۹۹۸ آمده است. و چنانچه این روایت که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند، صحیح باشد، باید قبول کنند که جمع کثیری از محدثان و بزرگان خود اهل تسنن دروغگو بوده و باید تعزیر می شدند. چون اقرار کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه صحابه افضل و برتر است. (برای مطالعه این روایات به آن بخش مراجعه کنید).

عامل تفرقه به عقیده اهل سنت

در پیشگفتار، صفحه ۸ آن جزوه چنین آمده است:
ما معتقدیم بزرگترین عامل تفرقه در میان امت اسلام لعن و نفرین به پاکترین انسانهای روی زمین پس از پیامبران است...

مؤلف - ما شیعیان نیز همین اعتقاد را داریم و می گوییم: پاکترین انسانها پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عترت آن حضرت هستند، به دلیل آیه تطهیر و آیه مباحله و غیر اینها و ظاهراً در عصر حاضر کسی آنان را لعن نمی کند، بنابراین عامل تفرقه چیز دیگری است.

عامل تفرقه به عقیده شیعه

شیعیان معتقدند عامل اصلی تفرقه، عمل نکردن مسلمانان به حدیث ثقلین است، عامل اصلی تفرقه ممانعت از نوشتن نامه توسط پیامبر ﷺ در بستر بیماری است. عامل اصلی تفرقه واقعه سقیفه بنی ساعده است. عامل اصلی تفرقه به خشم آوردن و رنجاندن فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیامبر ﷺ است. عامل اصلی تفرقه امر معاویه و آل مروان به سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. عامل اصلی تفرقه جنگ جمل و صفین و کشتار هزاران مسلمان با لشکر کشی طلحه و زبیر و عایشه و معاویه در برابر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و این عوامل، چیزهایی است که علاوه بر کتب شیعه، در کتابهای معتبر اهل تسنن نیز بیان شده است. همچنین شیعیان معتقدند عامل تفرقه در عصر حاضر، آمریکا و اسرائیل و مزدوران بی واسطه و با واسطه آنان هستند.

عامل تفرقه افراد و گروه‌هایی هستند که دانسته یا ندانسته با صدور فتوا علیه سایر مسلمانان، جوانان ناآگاه و خام و متعصب را تشویق به کشتن مردم بی گناه می‌کنند و به این وسیله، به آمریکا و اسرائیل، کمک می‌کنند.

عامل تفرقه کسانی هستند که در مراکز تعلیم و تربیت، جوانها را نسبت به سایر مسلمانان بدبین می‌کنند.

عامل تفرقه اشخاص و گروه‌هایی هستند که با نوشتن کتاب و جزوه به زبانهای مختلف، سعی می‌کنند مسلمانان را نسبت به هم بدبین کنند.

عامل تفرقه کسانی هستند که سعی می‌کنند به هر قیمتی شده، عقاید خود را بر دیگران تحمیل کنند، و در این راه از هر نوع تهمت، دروغ، خشونت، بی ادبی و حتی تهدید و پلیس و محکمه و ضرب و شتم، استفاده می‌کنند.

ارتباط صحابه با اهل بیت علیهم السلام

در پیشگفتار، صفحه ۹ آن جزوه نوشته‌اند:

صحابه و اهل بیت نه تنها یکدیگر را لعن و نفرین نمی‌کرده، بلکه با یکدیگر شیر و شکر بوده‌اند و بارها از یکدیگر ستایش کرده‌اند.

ما می‌گوییم: تعجب از بی اطلاعی یا غرض ورزی، یا دروغ‌پردازی نویسندگان آن جزوه است.

حوادثی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، رفتار ابوبکر با فاطمه زهرا علیها السلام، رفتار صحابه و عایشه با عثمان، جنگ طلحه و زبیر و عایشه و معاویه؛ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، شیر و شکر بود؟

آیا دروغ‌پردازی و نسبت کذب به اهل بیت و صحابه مشکلی را حل می‌کند؟ اگر می‌خواهید با تفرقه مبارزه کنید، جلو سم‌پاشی علیه‌دیگران را بگیرید و مثل یکصد سال قبل، مسلمانان را از هر مذهب و کشوری هستند، به حال خود بگذارید و در صدد تحمیل عقاید خود به دیگران نباشید.

تا این جا مطالبی بود که به حسب ظاهر، مترجم در پیشگفتار آورده است. و از صفحه ۱۱، ترجمه متن جزوه، شروع شده است.

صحابه را بر عترت مقدم داشته‌اند

در صفحه ۱۱ آن جزوه، چنین آمده است:

حمد و سپاس بیکران بر معبود یکتا و درود و سلام بر حضرت مصطفی و بر یاران ابرار و خاندان اطهارش باد.

در ابتدای متن کتاب نیز، مثل ابتدای ترجمه «یاران» پیامبر صلی الله علیه و آله را بر «آل» آن حضرت مقدم داشته‌اند، و همان گونه که قبلاً گفته شد، این عمل بر خلاف روایات و بر خلاف سیره عملی خود اهل تسنن است، زیرا در خطبه‌های کتابها و

خطبه‌های نماز جمعه و جاهای دیگر، هر گاه پس از درود بر پیامبر ﷺ «آل» آن حضرت را بیاورند، مقدم بر یاران آن حضرت می‌آورند و می‌گویند: «وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و خلاصه این گونه عبارت آوردن علاوه بر این که بدعت است، بیان‌گر غرض ورزی و نفاق است، این روش، خود عامل تفرقه و موجب بدبینی است.

تهمت از روی نادانی

در صفحه ۱۱ نوشته‌اند:

البته اندک کسانی که بر خلاف امت اسلامی راه دیگری در پیش گرفته‌اند و بعضی امامان را از رسول الله ﷺ در علم و دانش بهتر معرفی می‌کنند، اختلاف آنان با سایر امت اسلامی هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد، زیرا این روایات، با وجود این که در کتب‌شان مدون شده و ثابت است... علامه ملا مجلسی در بحار الأنوار می‌نویسد:

«باب ان الائمة اعلم من الانبياء» ج ۲ ص ۸۲: و اصول کافی ج ۱، ص ۲۲۷.

مؤلف: خواننده محترم، ملاحظه فرمایید:

آدرس این مطلب، تهمت بودن آن را ثابت می‌کند.

زیرا معنای «إِنَّ الْأَئِمَّةَ أَعْلَمُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ» این است که: «ائمه اعلم از انبیاء هستند» نه این که «اعلم از رسول خدا پیامبر خاتم ﷺ هستند»، و چنانچه از عوام شیعه هم سؤال شود می‌دانند که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا» «من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است».

در اشعار فارسی نیز آمده است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست	تو گویی که گوشم به آواز او است

آری، خواننده محترم، از همین یک مورد که در اولین صفحه متن این جزوه آمده است می‌توانی به بقیه مطالب آن پی ببری.

آیا به همه صحابه وعده بهشت داده شده است؟

در صفحه ۱۴ نوشته‌اند:

درجات صحابه در بهشت متفاوت است، کما این که در دنیا نیز مقام و درجات آنان متفاوت است، بعضی مهاجر و بعضی انصارند...، اما از سوی خداوند به همه آنان وعده بهشت داده شده است.

سپس دلیل این که خدا به همه آنان وعده بهشت داده است، آیه ذیل را با ترجمه آن به گونه‌ای که عیناً می‌آورم، آورده‌اند.

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱

«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و [با کافران] جنگیدند [با انفاق کنندگان و جهادگران پس از فتح مکه] یکسان نیستند. آنان در منزلت، از کسانی که پس از [فتح مکه] انفاق کردند و [با کافران] جنگیدند، بزرگترند، و خداوند به هر یک [از آنان سرانجام] نیک [بهشت] را وعده داده است. و خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است».

مؤلف: ملاحظه فرمایید، ﴿الْحُسْنَىٰ﴾ را به معنای «بهشت» ترجمه کرده‌اند تا حرفشان را «که همه صحابه در بهشت هستند» ثابت کنند. در حالی که ﴿الْحُسْنَىٰ﴾ به معنای «نیکی» است و در تفسیر ابن کثیر که خود اهل تسنن آن را

تهذیب کرده و مورد قبول آنان می باشد، جمله ﴿وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنٰی﴾ را این گونه معنا کرده است: «كُلُّهُمْ لَهُمْ ثَوَابٌ عَلَىٰ مَا عَمِلُوا» (برای همه آنان ثواب بر اعمالشان هست)^۱ و معلوم است حتی یک یهودی، یا یک کافر هم اگر کار پسندیده و خوبی انجام دهد خداوند پاداش کار نیک او را ضایع نمی کند و می دهد، هر چند در دنیا باشد، یا با تخفیف عذاب در آخرت.

آری تفسیر به رأی همین است که این نویسنده ها دست به آن زده اند، تا شاید بتوانند حرف خود را بخورد عوام بدهند و آنان را نسبت به عقایدشان متزلزل کنند، ولی؛

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
در صفحه ۱۶، نیز برای اثبات بهشتی بودن همه صحابه به این آیه استدلال کرده اند:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲

«و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خوشنود شد و [ایشان نیز] از او خوشنود شدند. و برایشان باغهایی که فرودست آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه اند. این کامیابی بزرگ است».

مؤلف: استدلال به آیه مزبور در صورتی کارساز و مفید است که ثابت شود مراد از ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ همه صحابه هستند، و حال این که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ، دار السلام الرياض، ص ۱۳۶۴

۲. سوره توبه / ۱۰۰

ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که «شعبی» گفته است: مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ کسانی‌اند که در حدیبیه با پیامبر ﷺ بیعت کردند، و از سعید بن مسیب و محمد بن سیرین و حسن و قتاده نقل کرده است که مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ افرادی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ به دو قبله نماز خواندند.^۱

بنابراین معلوم می‌شود که در مصداق ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ اختلاف وجود دارد، لذا نمی‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: مراد همه مهاجرین و انصار هستند و همه بهشتی می‌باشند.

به علاوه جمله ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ در این آیه مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در کنار آنها ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ قرار گرفته است که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنۀ قیامت به نیکی از آنان پیروی می‌کنند و همان‌گونه که اگر تابعان مهاجر و انصار، ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ از خط ایمان و عمل صالح خارج شوند، از زیر چتر خوشنودی خدا خارج می‌شوند، صحابه نیز چنین هستند. همچنین اگر مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ افرادی باشند که در حدیبیه، با پیامبر ﷺ بیعت کردند، خداوند در سوره فتح، رضایت از بیعت کنندگان را منوط به ایمانشان کرده است، نه مطلقاً.

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...﴾^۲

و معلوم می‌شود برخی از بیعت کنندگان، مؤمنی صوری بوده‌اند نه واقعی، همچنین در همین سوره فتح فرموده است:

«افرادی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت کردند... پس از آن هر کس نقض بیعت کرد، بر زیان و هلاک خود اقدام کرده است و هر کس به عهده‌ی

۱. المصباح المنیر، فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض ص ۵۸۸.

۲. سوره فتح، ۱۸/.

که با خدا بست و به بیعت خود وفا کرد خدا به او پاداش بزرگ عطا می‌کند».^۱
و در سوره توبه (آیه ۲۵) خبر داده است که همین بیعت کنندگان فرار کردند و
نقض عهد کردند مگر عده‌ای محدود.

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ
تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

«خدا شما مسلمانان را در جاهای بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که
فراوانی [نیروهای] شما شما را به شگفتی واداشت [و آن لشکر زیاد]، اصلاً به
کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که رو به فرار نهادید».

در تفسیر ابن کثیر است که:

در جنگ حنین، دوازده هزار نفر از مهاجرین و از انصار و از تازه مسلمانان
حضور داشتند، ولی هنگامی که دشمن از کمین خارج شد و حمله کرد،
مسلمانان پشت به جنگ کرده و فرار کردند، و رسول خدا ﷺ در میدان جنگ
ماند و حدود یکصد نفر و برخی هم گفته‌اند هشتاد نفر، با پیامبر ﷺ ثابت قدم
ماندند، و رسول خدا در آن حال صدامی زد «إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ أَنَا
رَسُولُ اللَّهِ» «ای بندگان، خدا بسوی من بیایید، بسوی من بیایید، من رسول
خدایم»، و می‌فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا إِبْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ» «من پیامبرم
نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلب هستم».^۲

اکنون با توجه به آیات مزبور، چه کسی جرأت می‌کند بگوید: همه صحابه
بهشتی هستند؟ چه کسی می‌تواند بگوید کسانی که در جنگها فرار می‌کردند
بهشتی‌اند؟ کسانی که آتش جنگ جمل و صفین و نهروان را افروختند و آن همه

۱. سوره فتح / ۱۰.

۲. المصباح المنیر، تفسیر ابن کثیر ص ۵۶۰: تذکر: عبارات تفسیر تلخیص شد.

مسلمان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ﷺ شمشیر کشیدند، از عذاب الهی مصون و همه بهشتی و در دایره رضی الله عنهم باقی هستند؟ همچنین ابن کثیر در تفسیر آیه: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۱؛ «گروهی از اهل مدینه بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم، سپس آنان به سوی عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند.» گفته است:

پیامبر ﷺ همه اهل نفاق و ریب را به طور معین نمی‌شناخت، هر چند صبح و عصر آنان را می‌دید و همین قدر می‌دانست که برخی از اهل مدینه که با آن حضرت مخالطه و سر و کار دارند، منافق هستند.^۲

از این آیه و این تفسیر معلوم می‌شود برخی از صحابه به حسب ظاهر اسلام آورده و به عنوان مؤمن شناخته شده بودند ولی در باطن کافر و منافق بودند. پس نمی‌توان گفت: همه صحابه بهشتی هستند.

نیز ابن کثیر در ذیل تفسیر سوره منافقون، از بخاری (۴۹۰۷) و از مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیر اینها نقل کرده است که:

در داستان بنی مصطلق در موقعی که پیامبر ﷺ آنجا بود، مسلمانان برای برداشتن آب هجوم بردند و میان مهاجر و انصار نزاع در گرفت و عبدالله بن ابی که حاضر معرکه بود، گفت: برویم مدینه عزیزها، ذلیلها را از مدینه بیرون خواهند کرد، ﴿لَيُخْرِجَنَّ مِنْهَا آلَ دَلٍّ﴾^۳، این سخنان را خدمت پیامبر ﷺ گزارش کردند. عمر به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله امر کن عباد بن بشر گردن عبدالله

۱. سوره توبه / ۱۰۱.

۲. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۵۸۸.

۳. سوره منافقون / ۸.

ابی را بزند، پیامبر ﷺ فرمود: چگونه امر کنم گردن او را بزند که اگر او را به قتل برساند، مردم می‌گویند: محمد اصحاب خود را می‌کشد، «قال رسول الله ﷺ: فَكَيْفَ إِذَا تُحَدِّثُ النَّاسَ يَا عُمَرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ، لَا...»^۱.

در روایت دیگر، از بخاری (۴۹۰۷) و مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیره، نقل کرده است که:

عمر گفت: بگذار من گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: «رها کن او را تا مردم نگویند محمد اصحاب خود را می‌کشد» «دَعُهُ لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»^۲.

از این روایت معلوم شد که عبدالله از صحابه محسوب بوده و شخص رسول الله ﷺ او را به عنوان صحابه معرفی فرموده است، و حال آن که او قطعاً بهشتی نیست.

همچنین از آیه شریفه ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۳ (این به خاطر این است که آنان ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند) استفاده می‌شود که عده‌ای از صحابه پیامبر ﷺ پس از ایمان به کفر برگشتند.

بنابر این همه صحابه مرضی خدا و پیامبر ﷺ نبوده‌اند و طبق نقل ابن کثیر عده‌ای از ایشان را حتی پیامبر ﷺ هم نمی‌شناخته است.

و اصولاً سوره منافقون و آیات بسیاری از سوره توبه گویای این است که در میان صحابه، افراد منحرف و ظاهر مسلمان و باطن کفر وجود داشته‌اند. نیز در صحیح بخاری است که:

۱. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۱۴۰۸.

۲. همان ص ۱۴۰۸.

۳. سوره منافقون / ۳.

وقتی «عبدالله ابن ابی» فوت کرد، پسرش آمد نزد رسول خدا ﷺ و از آن حضرت خواست که پیراهنش را بدهد تا کفن پدرش عبدالله کند، پیامبر ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد، پس از آن از رسول خدا خواست که بر جنازه او نماز بخواند، آن حضرت آماده شد تا بر او نماز بخواند، عمر گفت: یا رسول الله می خواهی بر او نماز بخوانی و حال این که خدا از نماز بر او نهی فرموده است؟ (پیامبر ﷺ گفت: «خدا مرا مخیر کرده و فرموده است: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾»^۱؛ «چه طلب آمرزش کنی برای آنها چه طلب نکنی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم طلب آمرزش کنی خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.» و بر او نماز خواند.

همچنین در تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ﴿وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾^۲؛ «و پس از مسلمان شدن کافر شدند و به آنچه دست نیافتند [از اهداف خائنانه] اهتمام ورزیدند.» داستان لیلۀ عقبه را به صورت ذیل بیان کرده است:

عده‌ای از منافقین تصمیم داشتند در تاریکی شب شتر پیامبر ﷺ را رم دهند و حضرت را از بین ببرند و پیامبر ﷺ چهارده یا پانزده نفر از ایشان را به حذیفه معرفی کرد.^۳

مسلم نیز در صحیح خود همین داستان را از حذیفه نقل کرده است.^۴

نیز داستان مسجد ضرار و سازندگان آن مسجد، گویای این است که عده‌ای به صورت مسلمان و از صحابه بودند ولی در باطن کافر و دشمن دین و اسلام و پیامبر ﷺ بودند.

۱. سورة توبه / ۸۰.

۲. سورة توبه ۷۴.

۳. المصباح المنیر. فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دار السلام، الرياض ص ۵۸۱

۴. صحیح مسلم، ۴/ ۲۱۴۳.

در تفسیر ابن کثیر از مسلم و ترمذی و غیره، نقل کرده که:

ابوعامر راهب پس از فرار از مدینه، به مکه رفت و مجدداً برگشت و برای فامیلش که از انصار بودند، سخنرانی کرد و از ایشان خواست مسجدی بسازند که پایگاه او و مخالفین پیامبر ﷺ باشد و به اسم مسجد و نماز در آنجا گرد هم جمع شوند. قبيله او که از انصار بودند نزدیک مسجد قبا، مسجدی بنا کردند و برای این که به رسمیت شناخته شود، از پیامبر ﷺ دعوت کردند که یک مرتبه در آن مسجد حاضر بشود و نماز بخواند، خداوند این آیه را فرستاد: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾^۱؛ «و کسانی هستند که مسجدی ساختند، این مسجد برای آسیب زدن به اسلام و ترویج کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان است.»^۲

آری، این افراد که مسجد ضرار را بنا کردند، از انصار بودند، حال آیا می توان به آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ تمسک کرد و گفت همه مهاجر و انصار بهشتی هستند؟

همچنین در سوره حجرات، خداوند متعال مصداق واقعی مومنان را مشخص کرده و فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۳

«اعراب گفتند، ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام

۱. سوره توبه / ۱۰۷.

۲. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض ص ۵۹۰.

۳. سوره حجرات / ۱۴-۱۵.

آورده‌ایم و ایمان در دل شما داخل نشده است، ... فقط مؤمنان آن کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند سپس هرگز تردیدی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، اینان همان راستگویانند».

خداوند سبحان در این آیات شریفه خبر داده که گروهی نزد پیامبر ﷺ اعتراف به ایمان و مؤمن بودن خود کردند ولی خدا به پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: ایمان در دل شما جای نگرفته است، و شما به حسب ظاهر تسلیم شده‌اید ولی مؤمن نیستید، و منحصرأ مؤمن کسی است که پس از ایمان، گرفتار شک و تردید نشود و با مال و جان در راه خدا جهاد کند»، و در این جهت میان مهاجر و انصار فرقی نگذاشته است.

بر این اساس نمی‌توان و جایز نیست یک آیه را که در آن از مؤمنان ستایش شده، اخذ کرد و گفت: هر کس به عنوان مؤمن شناخته شده و اسمش مؤمن و در جمع صحابه و از مهاجر و انصار بوده است، چنین و چنان است و کسی حق انتقاد از هیچ یک از ایشان را ندارد.

مرتد شدن گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم

علاوه بر آنچه گذشت بخاری و مسلم روایات متعددی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گروه بسیاری از صحابه مرتد شدند، و در قیامت حتی شفاعت پیامبر ﷺ وسیله نجات آنان نخواهد شد، روایات چنین است:

۱- از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِزْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می شوند، پس می گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۲- نیز از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّوْنَ عَنْهُ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می شوند، می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می گوید: تو نمی دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.^۲

۳- نیز از ابوهریره نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ^۳ النَّعَم».

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص ۱۱۳۸، ح ۶۵۸۶.

۳. أهمل: من الابل: السدى المتروك ليلاً و نهاراً يرعى بلا راع: اقرب الموارد.

«هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می‌گویم: کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] به خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول»^۱

۴- همچنین از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ أُنَاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ...»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می‌شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می‌شوند. پس گفته می‌شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته‌های خود برگشتند...»^۲

۵- همچنین در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي، فَيُقَالُ: لَا تَذَرِي مَشُوا عَلَى الْقَهْقَرَى.»

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷.

۲. بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۹۳.

من کنار حوض هستم و انتظار می‌کشم که چه کسی بر من وارد می‌شود، پس مردم از نزد من گرفته می‌شوند، می‌گویم: اینها امت من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی، آنها به قهقرا رفتند.^۱

۶- نیز از ابو وائل نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ لَيَزِفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ لِأَنَاوِلِهِمْ، اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لَا تَذَرِي مَا أَخَذْتُوَا بَعْدَكَ..»

«من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند..»^۲

۷- از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ، قَالَ: وَ سَمِعْتُ أَبِي سَعِيدَ الْخُدْرِي لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَذَرِي مَا بَدَلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُخَّأً سُخَّأً لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي (سُخَّأً = بُعْدًا) (سَحِيقٌ = بَعِيدٌ)..»

«من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد،

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء في قول الله تعالى ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۸.

۲. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۹.

دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»^۱

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بِعَدِّكَ» و در برخی با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بِعَدِّكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» آمده است.^۲

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره‌ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأُتْرُ *﴾. پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نه‌ری است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت اتمم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از اتمم از آن باز گرفته می‌شود (منع می‌شود). پس می‌گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تَدْرِي مَا أَحْدَثَتْ بِعَدِّكَ] (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰)

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی‌کنند که بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله ﷺ صحبت می‌کنیم می‌گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً اگر

۱. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۵۰.

۲. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح ۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

چنین است پس چرا از آب کوثر منع می شوند؟ وجه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

یادآوری: ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره است و پیامبر اکرم ﷺ سوره را با بِسْمِ اللَّهِ قرائت فرمود.

یادآور می شوم:

در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده اند تعبیر پیامبر ﷺ از کسانی که مرتد شده اند، کلمه «اصحابی» و «امت» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی شود.

همچنین این روایات و تجزیه و تحلیل آنها، از بسیاری حوادث که بعد از پیامبر ﷺ پیش آمده و شیعه می گوید، پرده برمی دارد، خصوصاً تعبیرهای «بَدَلُوا»، «أَخَذُوا»، «مَشَوْا عَلَى الْقَهْقَرَى»، «هَلُمُّ إِلَى النَّارِ»، «فَلَا أَرَا يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا هَمَلُ النَّعَمِ»، «إِزْتَدُّوا» و «يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» و در قرآن کریم است که: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾؛ «پس آیا اگر او [محمد] بمیرد و یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می کنید] و به روش گذشتگان تنان برمی گردید؟»

نیز این که اهل تسنن می گویند: از آن چه برای اصحاب پیامبر ﷺ اتفاق افتاده و از اختلافاتی که میان آنها رخ داده است نباید بحث کرد و همه اجتهاد کرده اند، با نقل این روایات سازگار نیست، و این روایات بیان گر این است که هر کاری کردن و اسمش را اجتهاد گذاشتن، مشکلی را حل نمی کند، بلکه از این ها معلوم می شود، صرف این که کسی از صحابه بوده است، موجب نجات او نمی شود، آیه

مبارکه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱ و آیه مبارکه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۲ و امثال این‌ها دلیل بر بهشتی بودن همه آنها نمی‌شود، خصوصاً در آیه اخیر که خداوند متعال فرموده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» از مؤمنین خوشنود شده است، نه از هر کس که بیعت کرده و نه از خصوص صحابه، والله العالم.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القائات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ، کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کرده‌اند، به طور دقیق اطلاع دارند، مراجعه کن، و در همان آیاتی که درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و منافقین اطراف آن حضرت، از تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، آوردم - که مشتی بیش نبود، ولی نمونه خروار است - دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث تقلیل هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت

در روایات شیعه و سنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۲. سوره فتح، آیه ۱۹.

بخاری با سه سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَيَمُوتُ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛

کسی که از امامش چیز ناخوشایند ببیند، باید صبر کند، زیرا به طور یقین، هر کس به مقدار یک وجب از امام فاصله بگیرد و در آن حال بمیرد، نمرده است مگر به مردن جاهلیت.^۱

مسلم نیز در صحیح خود، در همین رابطه چهار روایت، با سه سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این روایت است:

عبدالرحمن و سادة... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲

عبدالرحمن و سادة گفت: شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد و بیعتی (بیعت امام) برگردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

همچنین احمد حنبل در مسندش (جلد ۴ / ۹۶) و هیثمی و طیالسی و بیهقی و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند.^۳

اکنون با توجه به این روایات، طلحه و زبیر که از صحابه بودند و در جنگ جمل کشته شدند و در هنگام کشته شدن و مرگ، بیعت امام در گردن نداشتند، آیا این افراد چون از صحابه بوده‌اند، به مرگ جاهلیت نمرده‌اند؟، آیا می‌توان گفت: این روایات مربوط به صحابه نیست و آنان مستثنا هستند؟

۱. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب السمع والطاعة للإمام، ص ۱۲۲۹، ح ۷۱۴۳ و کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ سترون بعدی اموراً: ص ۱۲۱۷، ح ۷۰۵۴ و ۷۰۵۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶ ح ۱۸۵۱.

۳. الغدير، ج ۱۰، ص ۳۵۸ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶ مراجعه شود.

اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی

در صفحه ۱۷، نوشته‌اند:

اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامی مشکل بزرگی است که پیامدهای خطرناک دارد و اگر برای معالجه آن دست به کار نشویم هر روز خسارت بیشتری به بار می‌آورد.

مؤلف: آری، مطلب این گونه است و کسی در این جهت بحث و شکی ندارد، اما عامل تفرقه چیست و کیست؟ آیا عامل تفرقه پیروان اهل بیت هستند که دائماً دعوت می‌کنند به وحدت و در نماز جماعت مسجد النبی و مسجد الحرام شرکت می‌کنند، و از مسلمانان کشورها - مثل فلسطین، افغانستان، عراق، لبنان با هر عقیده و مذهبی که هستند، حمایت می‌کنند، و همه بی ادبیها و توهین‌های وهابیها را در بقیع و سایر جاها تحمل می‌کنند؟

یا عامل تفرقه، گروه‌های تکفیری و تروریستی هستند که همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند و فقط خود را مسلمان و پیر و سلف صالح، معرفی می‌کنند؟ نیز در صفحه ۱۷ نوشته‌اند:

با این‌که بین اهل بیت پیامبر ﷺ و صحابه جنگهایی درگرفت، باز هم با یکدیگر رحیم و مهربان بودند، این حقیقتی انکارناپذیر است، گر چه داستان سرایان، آن را نادیده گرفته‌اند و بعضی راویان مغرض از آن سکوت کرده‌اند....

ما می‌گوییم: بلی، اهل بیت پیامبر ﷺ همچون رسول خدا دارای صفت رحم و عطوفت و گذشت بودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در جنگ جمل، مروان را عفو کرد، عبدالله زبیر را عفو کرد، عایشه را عفو و محترمانه به مدینه فرستاد، اما آیا صحابه نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ مهر و محبت داشتند؟ آیا طبق نقل بخاری از قول عایشه، فاطمه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نرنجانند و به خشم و غضب درنیاوردند؟ آیا حتی یک بار از حضرت زهرا (علیها السلام) عذرخواهی کردند؟ آیا آنان که آتش جنگ جمل و صفین را برافروختند و آن همه بزرگان و عباد را کشتند و خون به دل امام زمانشان امیرالمؤمنین کردند، از صحابه نبودند؟ آیا کشتن صحابه با اخلاص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مثل عمار و یاران با وفای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن همه غم و اندوه بر قلب مهربان آن حضرت وارد کردن، دلیل و نشان مهر و محبت به آن حضرت است.

غم و اندوه امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام)

امام (علیه السلام) در سال ۴۰ هجری، در اواخر عمر خود، در شهر کوفه ضمن خطبه‌ای چنین فرمود:

مَا ضَرَّ اخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ - وَهُمْ بِصِفِّينَ - أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟
يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّنَقَ! قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوَقَّاهُمْ أَجُورَهُمْ، وَ
أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ. أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضُوا عَلَى
الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ
مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَأُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرِ!...
ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ (علیه السلام):
أُوهِ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ،
أَحْيَا أَلْسَنَةً وَأَمَاتُوا أَلْبَدَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَتَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ...^۱
آن دسته از برادرانی که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زیانی نکرده‌اند،
گر چه امروز نیستند تا خوراکشان غم و غصه، و نوشیدنی‌شان خونابه دل



باشد. به خدا سوگند، آنان خدا را ملاقات کردند، که پاداششان را داد و پس از دوران ترس، آنان را در سرای امن خود جایگزین فرمود: کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق درگذشتند؟ کجاست عمار^۱ و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری)^۲ و کجاست ذوالشهادتین؟^۳ (خزیمه بن ثابت) که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست) و کجا ایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟ پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود: دریغا! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آنها را برپا داشتند، سنت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.

نیز معاویه در یکی از نامه‌های خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته است: تو همان کسی هستی که تو را به سان شتر افسار زده، به سوی بیعت کشیدند. و امام (علیه السلام) در پاسخ او، این بی‌حرمتی را انکار نکرده، بلکه فرموده است: این عمل آنان نشانه مظلومیت من است. ترجمه پاسخ حضرت چنین است: ای معاویه! سوگند به خدا خواستی مرا نکوهش کنی، اما ستودی، خواستی رسوا سازی ولی خود را رسوا کرده‌ای، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود،

۱. عمار فرزند یاسر از نخستین مسلمانان بود در تمام نبردها شرکت داشت، پیامبر فرمود: تو به دست شقی‌ترین قوم کشته خواهی شد، عمار در جنگ صفین در رکاب امام علی (علیه السلام) جنگید تا بدست شامیان به شهادت رسید.

۲. مالک بن تیهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

۳. خزیمه بن ثابت انصاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را لقب ذوالشهادتین داد. شهادت او به جای شهادت دو نفر بحساب می‌آمد.

مادام که در دین خود تردید نداشته، و در یقین خود شک نکند.^۱

اکنون از دست اندر کاران و نویسندگان آن کتاب، که مدّعی شده‌اند، صحابه با هم صمیمی و مهربان بودند، سؤال می‌شود، آیا معاویه از صحابه نبود؟ آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) از صحابه نبود؟

آیا آنان که برای بیعت گرفتن از آن حضرت آن بی‌حرمتی را روا داشتند از صحابه نبودند؟ آیا این که امام (علیه السلام) فرموده است: مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، دلیل ظلم و ستم رواداشتن به آن امام مظلوم نیست؟ آیا ظالم در این میان وجود نداشته است؟

آیا خدا در کمین ظالمان نیست؟ آیا در قرآن کریم نمی‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۲

«هرگز مپندار که خدا از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است [خیر. چنین نیست] بلکه [کیفر] آنان را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن [به خاطر ترس و وحشت] از حرکت باز می‌ایستند».

آیا نفرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۳.

«روزی که عذر خواهی ظالمان سودی نمی‌بخشد، و لعنت [خدا] برای آنان، و سرای بد [نیز] برای آنان است».

۱. وَ قُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشَوْشُ حَتَّى أَبَايَعُ؛ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ؛ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ! وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَ لَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ! (نهج البلاغه، ذیل نامه ۲۸)

۲. سورة ابراهيم / ۴۲

۳. سورة غافر / ۵۲.

و آیا نفرموده است:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۱.

«ای لعنت خدا بر ظالمان باد!».

خلاصه این که خداوند متعال در قرآن کریم حدود سیصد آیه درباره زشتی ظلم و مربوط به لعن و نفرین بر ظالمان و عذاب و مؤاخذه آنان نازل فرموده است^۲ و فرقی بین ظالمان نگذاشته و مقتضای عدلش نیز همین است که همه ظالمان و ستمگران را در عرض هم و هر ظالمی را به تناسب ظلمش کیفر کند.

آیا صحابه، فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند؟!

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۹، عبارت‌پردازی بسیاری کرده و با آوردن آیاتی از قرآن کریم، تلاش کرده‌اند و انمود کنند که صحابه پیامبر ﷺ فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند و چنین نوشته‌اند:

و بهترین صحابه انبیای الهی و تربیت و تعلیم یافتگان مکتب خاتم الانبیاء ﷺ بوده‌اند و همه آنان نسبت به هم یکپارچه، عشق و علاقه و مهر و محبت بوده و هیچ گونه کدورت و ناراحتی میان ایشان وجود نداشته است. و آنچه از بدیها و اختلاف میانشان نقل شده، همه کذب است و خیال‌بافان و هواپرستان و راویان مغرض و عاشقان بدعت و سیاست مداران دین ستیز و شکم پرستان و تاجران دین، همه و همه، دانسته یا نادانسته، خواسته یا ناخواسته، در خدمت دشمنان اسلام قرار گرفته و آرزوی دیرینه آنان را برآورده کردند و روایات ضعیف را نقل کرده‌اند.

۱. سورة هود / ۱۸.

۲. به معجم الفهرس، مراجعه شود.

سپس برای اثبات مهر و محبت صحابه نسبت به همدیگر به این دو آیه استدلال کرده‌اند:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ «شما بهترین امتی هستید که پدیدار شده‌اید برای مردم». و ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲؛ «اوست که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد».

سپس دربارهٔ صفت «رحمت» سخن گفته‌اند، از این که خدا رحیم است و پیامبر ﷺ رئوف و رحیم بوده است. و اینها را مقدمه قرار داده‌اند برای بیان و اثبات رحم و صف رحمانیت صحابه و به آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾^۳ استدلال کرده‌اند، تا این که در صفحه ۲۹ نوشته‌اند:

صحابه با یکدیگر مهربانند و شفقت و مهربانی تا اعماق دلهایشان ریشه داشته است، صفت رحم و رحمت، در وجودشان متبلور بوده است. و تمام روایات جعلی و اوهام و افسانه‌های دروغین و اختلاف پروری را که صحابه رسول الله و ثمرهٔ عمر آن حضرت ﷺ همچون حیوانات وحشی و درنده معرفی می‌کند که گویا با یکدیگر دشمن بوده‌اند، همهٔ آن اوهام و افسانه‌ها را نابود می‌کند.

حرف و رجزخوانی این نویسنده‌ها را باور کنیم یا نوشته‌های بخاری و مسلم و مورخ و مفسر معروف اهل تسنن را؟ (روایات بخاری و مسلم گذشت).

۱. سوره آل عمران / ۱۱۰.

۲. سوره جمعه / ۲.

۳. سوره فتح / ۲۹.

طبری نیز نقل کرده است که:

در سقیفه بنی ساعده، مردم برای بیعت با ابوبکر به طرف او هجوم آوردند، در آن میان نزدیک بود ابو عبیده (سعد بن عباد) زیر پای مردم کشته شود، یک نفر گفت: ابو عبیده را نکشید، عمر بن خطاب گفت، بکشید او را، خدا او را بکشد. «قَالَ عُمَرُ اقْتُلُوهُ قَتَلَهُ اللَّهُ» سپس به ابو عبیده گفت می خواستم پامالت کنم، ابو عبیده ریش عمر را گرفت و میان آنها نزاع بالا گرفت، ابوبکر به عمر گفت: با ابو عبیده مدارا کن، [تا آن که طبری نقل کرده است:] و ابو عبیده با ابوبکر بیعت نکرد و به نماز او حاضر نشد و گفت هرگز با ابوبکر بیعت نمی کنم.^۱

در روایت دیگر آورده است که:

عمر گفت: خدا سعد را بکشد، همانا او منافق است. «قَتَلَهُ اللَّهُ إِنَّهُ مُنَافِقٌ»^۲

در صفحه ۳۰ آن جزوه نوشته اند:

اگر کسی بپذیرد که صحابه واقعاً با هم مهربان بوده اند، نسبت به آنان مهربان می شود و اگر به وسیله دروغها، کینه و حسد در دلها جا گرفته است، همه از دل بیرون خواهد رفت.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ [و کسانی که بعد از انصار و مهاجرین آمدند در حالی که می گویند: ای پروردگار ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز، و در دلهایمان نسبت به مؤمنان کینه قرار مده].

پس طبق این آیه کریمه هر مسلمانی مکلف است برای همه مؤمنان دعای

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص ۴۹۳.

۲. همان... ص ۴۹۳.

۳. سوره حشر / ۱۰.

مغفرت کند و نسبت به هیچ مؤمنی عداوت و دشمنی در دلش جای ندهد.
[عبارات تلخیص شد].

در این که صفت رحم و مهرورزی مسلمان نسبت به مسلمانان دارای ایمان ثابت و عمل صالح، یک وظیفه دینی، اسلامی و اخلاقی است، بحثی نیست.
در این که خداوند «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» است، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.
در این که پیامبر اکرم ﷺ دلسوز و رحیم بود، شکی وجود ندارد.
در اینکه هر گاه کسی رحم نکند به او رحم نمی‌شود، خلافتی وجود ندارد.
اما خدایی که «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» است، در موضع رحمت، «ارحم الراحمین» است، ولی در موضع نقت و نکال، «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» است. ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۱؛ «او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید، آن گاه به دوزخش دراندازید، سپس او را در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است به بند کشید.» و آیاتی از این نمونه گواه مطلب است.
اما راجع به پیامبر اکرم ﷺ، در همان آیه‌ای که آقایان برای مهربانی و رحم رسول خدا به آن استدلال کرده‌اند، پاسخشان آمده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۲

«بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمده است، که رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] بر مؤمنان رئوف و مهربان است.»

خدا در این آیه خبر داده است که پیامبر اکرم ﷺ بر مؤمنان رئوف و مهربان است، نه بر هر کس که با او و همراه او بوده و به عنوان صحابه و مهاجر یا انصار

۱. سوره الحاقه / ۳۱.

۲. سوره توبه / ۱۲۹.

شناخته شده است.

اما این که آقایان نوشته و مدعی شده‌اند که صحابه با هم یکپارچه و همدل و همه آنان نسبت به یکدیگر مهربان بوده‌اند و به آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ استدلال کرده‌اند، ما قبلاً درباره این آیه توضیح داده و بحث کردیم، و خواننده عزیز را به آنجا ارجاع می‌دهیم. و به طور کلی معنای آیات وقتی معلوم می‌شود که شأن نزول و صدر و ذیل آیات، مورد توجه قرار گیرد، آیات، با آیات مشابه، در کنار یکدیگر قرار داده شود و از مجموع نتیجه‌گیری شود، آن هم کار هر کس نیست، زیرا آیات قرآن کریم عام دارد، خاص دارد، مطلق دارد، مقید دارد، محکم دارد، متشابه دارد، ناسخ دارد، منسوخ دارد، مجمل دارد، مبین دارد، بنابراین هر کس حق ندارد و نمی‌تواند یک آیه را مطرح کند و بدون توجه به شأن نزول و بدون توجه به آخر آیه و قیود آیه و بدون توجه به آیات دیگر، بگوید این آیه دلالت بر این مطلب دارد.

به علاوه حرف و استدلال نویسندگان آن جزوه، صد در صد بر خلاف آن چیزی است که در کتابهای معتبر خودشان آمده است.

رفتار صحابه با اهل بیت به نقل بخاری از عایشه، چگونه بوده است؟ آیا غضب و قهر و دفن شبانه زهراء (علیها السلام) از رحم و مهربانی صحابه بوده است؟ آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با علی (علیه السلام) از مهر و محبت آنان بوده است؟ آیا جنگ معاویه با علی (علیه السلام) و امر او به سب و ناسزاگویی به آن حضرت از مهر محبت به علی (علیه السلام) بوده است.

اینها را بخاری و مسلم نقل کرده‌اند.

آیا بخاری و مسلم که اینها را نقل کرده‌اند، اوهام و افسانه است؟ آیا اینان دروغگو و نان خور سیاست بوده‌اند؟

آیا عثمان از صحابه و از اهل بیعت رضوان نبود؟

آیا عثمان جز به دست مسلمانان، آن هم در مدینه، آن هم پس از سه روز محاصره، آن هم به دست خود صحابه و دیگر مسلمانان کشته نشد؟^۱
 آیا صحابه دیگر در مدینه حضور نداشتند که از او دفاع کنند؟
 مهر و محبت و رحم طلحه و زبیر نسبت به عثمان، که هر سه از صحابه بودند، چه شد و چرا با این که در مدینه بودند، از او حمایت نکردند؟ حتی جنازه عثمان چند روز افتاده بود و کسی حاضر نبود او را بردارد و دفن کند.^۲

نمونه‌ای از شفقت عمر

طبری نقل کرده است که:

پس از فوت ابوبکر، عایشه برای او مجلس عزا برپا کرد، عمر درب خانه عایشه آمد و زنهای را از نوحه سرایی و گریه نهی کرد، زنهای گوش ندادند، عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و خواهر ابوبکر - دختر ابوقحافه - را نزد من بیاور، وقتی عایشه این دستور عمر را شنید، به هشام گفت: من خانه‌ام را بر تو حرام می‌کنم و اجازه ورود نمی‌دهم، عمر به هشام گفت: داخل خانه شو، من به

۱. اول کسی که ریش عثمان را گرفت و کارد به او زد... محمد پسر ابوبکر بود.

طبری نقل کرده است که: محمد پسر ابوبکر با گروهی از مسلمانان ریختند داخل خانه عثمان و ابتدا محمد پسر ابوبکر ریش عثمان را گرفت و به او گفت ای نعل! و با کارد، (سرنیزه) به پیشانی عثمان زد و او را کشتند «محمد بن ابی بکر اخذ بلحیه عثمان... ثم طعن جبینة. بمشقص فی یده...» (تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولیة، ص ۷۷۹).
 همچنین طبری نقل کرده است که: پس از قتل عثمان خواستند در محلی که بر جنازه‌ها نماز می‌خواند، بر او نماز بخوانند، انصار مانع شدند و نگذاشتند بر جنازه او نماز خوانده شود، و نگذاشتند او را در بقیع که محل دفن مسلمانان است، دفن کنند، لذا جنازه را شبانه در «حشّ کوکب» (چهار دیواری مربوط به یهود) دفن کردند، بعداً بنی امیه دیوار را خراب کردند و حشّ کوکب را به قبرستان متصل کردند. (همان، ص ۷۸۶).

۲. شرح ابن ابی الحدید، ضمن شرح خطبه ۳۱، و تاریخ طبری (همان) ص ۷۸۵-۷۸۶

تو اذن دادم، هشام داخل شد و خواهر ابوبکر را نزد عمر آورد، عمر تازیانه را بالا برد و چند ضربه تازیانه به او زد، و در پی آن، زنها پراکنده شدند و نوحه سرایی پایان یافت. [عین روایت چنین است:]

«لَمَّا تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ أَقَامَتْ عَلَيْهِ عَائِشَةُ النَّوْحَ، فَأَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حَتَّى قَامَ بِبَابِهَا... فَدَخَلَ هِشَامٌ فَأَخْرَجَ أُمَّ فَرَوَةَ أُخْتَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ، فَعَلَاَهَا بِالْذُرَّةِ، فَضَرَبَهَا ضَرْبَاتٍ...»^۱

آری، آنچه در آن جزوه آورده و رجزخوانی کرده‌اند، با آنچه در کتابهای صد در صد معتبر خودشان آمده است، منافات دارد و در تضاد است.

طلب مغفرت برای همه!

در صفحه ۳۳ آن جزوه، به منظور توجه دادن مسلمانان به همه مهاجر و انصار این آیه را آورده‌اند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲
 «و [نیز] کسانی که پس از اینان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، ببامرز. و در دلهای ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشاینده مهربانی». با توجه به آیاتی که در پیش آوردم. مثل ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳؛ «مؤمنان

۱. تاریخ الامم و الملوك طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولية (حوادث سال ۱۳ هـ.ق)، ص ۵۶۱.

۲. سوره حشر / ۱۰.

۳. سوره حجرات / ۱۵.

فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه شک ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند.» و آیه ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۱ و با توجه به منافقین که خود را در زمره مهاجرین و انصار جا زده بودند و در صدد از بین بردن پیامبر ﷺ برآمدند و پیامبر ﷺ عده‌ای از آنان را می‌شناخت و فقط به حدیفه معرفی کرد. و غیر اینها - که در صفحات قبل به آنها اشاره شد - آیا می‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: وظیفه ما است که به همه کسانی که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، طلب مغفرت کنیم و بگوییم مراد از آنها عموم مهاجر و انصار و همه صحابه هستند و نباید غل و غشی از آنان در دل، باشد؟. آیا آن صحابی که با علی بن ابی طالب (ع) جنگ کرد و آن همه خون به دل آن بزرگوار کرد، از مصادیق این آیه است و ما باید برایش طلب مغفرت کنیم؟ و آیا امکان دارد مؤمن واقعی نسبت به آتش افروزان جنگ جمل و صفین و کلیه کسانی که به اهل بیت پیامبر ﷺ ظلم روا داشتند، بی تفاوت باشد؟

گذشته از همه آن آیات و داستان سازندگان مسجد ضرار و داستان کسانی که در لیلۀ عقبه در صدد از بین بردن پیامبر ﷺ برآمدند، در این آیه شریفه، قید ﴿إِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ ملاک قرار گرفته است، نه کلی، نه هر کس که از مهاجر و انصار و صحابی پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا خدا شخص پیامبر ﷺ را از نماز و دعا برای صحابه‌ای که سر از نفاق در آورد. نهی کرد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾^۲؛ «و [ای پیامبر] هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر قبرش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست.» با این وصف چگونه آقایانی که آن جزوه را نوشته‌اند، برای اغراض شخصی خود به این آیه استدلال

۱. سورة منافقون / ۳

۲. سورة توبه / ۸۴.



کرده‌اند؟ واقعاً از تفسیر به رأی تا این اندازه، تعجب است. بلی قدر مسلم از این آیه شریفه، مؤمنان و صحابه‌ای هستند که ایمانی راسخ و عمل صالح داشتند، و تا پایان عمر، آلوده به ظلم و تعدی نشدند، واللّٰه العالم

ادعای دوستی میان اهل بیت و خلفا

در صفحه ۳۵ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت و ابوبکر و عمر و عثمان به دو مطلب - که به نظرشان از بهترین دلایل بر صمیمیت میان ایشان است - استدلال کرده‌اند، دو مطلبی که با اندک تأمل و توجه، پوچی و بی‌ارزشی آنها روشن می‌شود، نوشته‌اند.

مطلب اول - نام‌گذاری

درباره نام‌گذاری فرزندان، توضیحات و رجزخوانیهای پُر آب و تاب ولی توخالی سر داده‌اند، تا پس از سه صفحه نوشته‌اند:

یک پرسش عقلانی

خواننده عزیز ... فرزندان را چه می‌نامی، آیا اسمی که معنا و دلالتش روشن و دوست داشتنی است یا هر چه پیش آمد حتی اگر اسم دشمنان باشد؟

پس از این مقدمه مقداری رجز خوانی کرده‌اند و در صفحه ۴۰ نوشته و گفته‌اند:

اهل بیت مجموعه‌ای از فرزندان را با این نامها افتخار بخشیدند ... و این نام‌گذاریها در اوج محبت بوده است.

و در صفحه ۴۱، در ادامه بافندگیها و یاوه سرایشها نوشته‌اند:

عشق و محبت و احترام صحابه و اهل بیت نسبت به یکدیگر چنان در رگ و خون آنان عجین شده بود که بوی عطر صفا و صمیمیت آن تا امروز نیز مشام جهانیان را عطرآگین می‌کند.

واقعاً خطا و اشتباه تا چه حدّ که کسی بگوید و معتقد شود که اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که آن همه آیه در شأن و منزلتشان نازل شده است، می خواسته اند فرزندان خود را که فرزندان پیامبرند، با نامهای عمر و عثمان و ابوبکر... افتخار ببخشند. خطاکار و نفهم کوردل، آن نویسنده و ترجمه کننده ای که گمان کرده است مسلمانان حاضرند منزلت اهل بیت پیامبرشان را تا آن حدّ تنزل دهند که بخواهند با نام گذاری این و آن کسب افتخار کنند.

در ادامه نوشته اند:

«عشق و محبت در رگ و خونشان عجین شده بود».

آیا این ادعا کذب و صد در صد بی اساس نیست؟ آیا رفتار آنان با پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد فرزندان آن مظلومه رفتنی است؟ آیا ناله ها و گریه های زهرا از یاد و خاطره علی علیه السلام فراموش شدنی بود؟

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِي
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

روح من با آه و ناله اش زندانی است. ای کاش که این روح به همراه آه و ناله ها از کالبدم خارج می شد.

پس از تو هیچ خیری در این زندگی نیست. و من از این جهت گریانم که مبادا زندگی ام پس از تو طولانی شود.

آری، گویا نویسنده آن جزوه و مترجم نادان آن، درک و عاطفه خود را از دست داده، یا چشمانشان از شناخت اهل بیت علیهم السلام به طور کلی نابینا بوده است.

در صفحه ۴۲ نوشته اند:

و اینک اصل مطلب: علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم سه تا از فرزندان را با نام گرامی آنان نامگذاری می کند.

ابوبکر ابن علی بن ابی طالب ...

عمر ابن علی بن ابی طالب ...

عثمان ابن علی بن ابی طالب ...

و برخی از آنان در کربلا شهید شدند ولی در عزاداری‌ها اسمی از ایشان برده نمی‌شود، و چرا نامی از این افراد برده نمی‌شود؟

امام حسن علیه السلام نیز سه تا از فرزندان را ابوبکر و عمر و طلحه نام می‌گذارد.

امام حسین علیه السلام نیز فرزندش را عمر نام می‌گذارد.

امام زین العابدین علیه السلام یک دخترش را عایشه و یک پسرش را عمر نام می‌گذارد.

اشتباه نویسنده آن جزوه از همین چند جمله معلوم می‌شود، زیرا اولاً: اگر نام‌گذاری دلیل فرط محبت و شدت علاقه است، باید بگویید: عثمان از فرط محبت و شدت علاقه‌اش به کفار و مشرکین، نام دو فرزندش را ولید و عتبه گذاشته است^۱ و این دو نفر از سران مشرکان بودند که برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شدند، همچنین نام پسر ابولهب عتبه بوده است که او هم از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، که سرانجام به نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتار شد و در بیابان شیری او را به هلاکت رساند.^۲

ثانیاً: «ابوبکر» نام نیست، بلکه کنیه است، چون کسی که فرزندی به نام «بکر» داشته است او را «ابوبکر» (پدر بکر) می‌خواندند^۳ (مثل ابوعلی، ابوالحسن...) و همان گونه که علامه مجلسی رحمه الله نقل فرموده‌اند^۴ نام یکی از فرزندان حضرت

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص ۷۸۸.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، ضمن بیان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله.

۳. نام ابوبکر قبل از اسلام «عبدالکعبه» بوده است (التاریخ القویم، ج ۱، ص ۴۴۷، ترجمه ابوبکر) و کنیه‌اش «ابوبکر» بوده، چون با زنی ازدواج کرد که پسری به نام «بکر» داشت، و عرفاً به او «ابوبکر» یعنی: پدر بکر گفته شد. و بخاری هم روایتی در آخر باب هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از عایشه نقل کرده است که علت مکنی شدن پدرش را به (ابوبکر)، ازدواج با «ام بکر» بیان کرده است. (همان، ص ۴۴۹ و ۴۵۴).

۴. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۷۴ و ص ۹۰.

امیر علیه السلام، «محمد» و کنیه (لقب) او ابوبکر بوده که در کربلا به شهادت رسید.

ثالثاً: معنای این عبارت این است که محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن سه نفر بیشتر از محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و به پدر و پدر بزرگش بوده است، زیرا به گفته این نویسنده، اگر محبت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر بود بایستی یکی از نامها و کنیه‌ها و القاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر فرزندان می‌نهاد،^۱ به علاوه اگر آن گونه که نویسندگان آن جزوه ادعا کرده‌اند که: علی علیه السلام محبت بیش از حد به آن سه نفر داشت. آیا اثر آن محبت فقط در نام‌گذاری ظاهر شد؟ ولی آن موقعی که خانه عثمان را محاصره کردند و پس از سه روز به خانه‌اش ریختند و جلو چشم زنش (نائله) او را با کارد کشتند، چرا آن محبت و علاقه مفراط علی علیه السلام به عثمان اثر نکرد؟ آیا قدرت و شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کم شده بود؟

چرا علی علیه السلام حسنین علیهما السلام، یا دیگر فرزندان را به حمایت از دوست صمیمی خود نفرستاد؟ چرا بر جنازه این دوست صمیمی حاضر نشد؟

یادآوری: وجه نام گذاریها و وجه این که نام فرزندان آنان که به این اسمها بوده و شهید شدند، در صفحات بعد بیان می‌شود، ان شاء الله.

نادانی بیش از حد را ملاحظه کنید

نویسندگان آن جزوه در صفحه ۴۷ نوشته‌اند:

خلاصه این که مسئله نامگذاری ائمه اهل بیت [علیهم السلام] فرزندان را به نامهای افتخار انگیز ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و دیگر بزرگان صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین).

۱. اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله، مصطفی، احمد، محمود، محمد، رسول،... و القاب و کنیه‌های آن حضرت بسیار است. به کتاب «اعلام الوری» ص ۳ مراجعه شود



خواننده گرامی، نادانی بی حد را ملاحظه کن، گویا برای عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتخار نبوده و کسب افتخار برایشان قحطی بوده است و خواسته اند با نهادن نام این افراد بر فرزندان خویش، کسب افتخار کنند، گویی این اسامی نزد اهل بیت علیهم السلام از اسامی جدشان و مادرشان افتخار آفرین تر بوده است.

گویی مظلومیت علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کم و کسری داشته و نویسندگان آن جزوه خواسته اند با این بی حرمتی و با این تهمت ناجوانمردانه، مظلومیت آن بزرگواران را تکمیل کنند، در حالی که چه بسا روز قیامت، ابوبکر و عمر و عثمان به ایشان بگویند: وای بر شما! چگونه حاضر شدید به خاطر بالا جلوه دادن شخصیت ما، به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت بزنید و آنان را تا این حد تنزل دهید؟ آری، نویسنده های آن جزوه ندانسته اند که نام و نام گذاری، شخصیت و افتخار نمی آورد، ندانسته اند که بدی شخص موجب بدی نام او نمی شود، خوبی شخص هم موجب خوبی نام او نمی شود.

در آخر عبارت این قسمت گفته اند:

در قاموس تشیع نوین هیچ پاسخی برای آن نمی توان یافت، ناممکن است اگر بگوییم آنان بدون در نظر داشتن معنا و دلالت این اسمها، فرزندان را به این نامهای گرامی و فخر آفرین نامیدند...

پرسش از نویسندگان آن جزوه این است که: «تشیع نوین» به چه معنا است؟ مگر تشیع غیر نوین نیز وجود دارد؟ و ظاهراً این تعبیر تنها در قاموس نویسنده های آن جزوه یافت شود.

اما این که نوشته اند: هیچ پاسخی برای آن یافت نمی شود، ما به آنان می گوییم: پرسش علمی و منطقی و عاقلانه پاسخ دارد. نه حرفهای توهین آمیز و توهمات شیطانی و مغرضانه، و در عین حال در صفحات بعد وجه نام گذاری ها را بیان خواهیم کرد.

و این که نوشته‌اند:

بدون در نظر گرفتن معنا و دلالت این اسمها فرزندانشان را به این نامهای گرامی و فخر آفرین نامیدند.

ما می‌گوییم: آری، معنا و دلالت و پیام اسم، مدنظر بوده است ولی نه آن معنا و پیامی که شما خیال کرده و گویا علم غیب هم داشته‌اید، و برای آنها تراشیده‌اید، و آن بزرگواران را به خود قیاس کرده‌اید، خیر، آنچه شما بافته و توهم کرده‌اید، نبوده است بلکه مطلب چیز دیگری است که بعداً توضیح می‌دهیم.

اما گرامی بودن و فخر آفرین بودن این نامها چیست؟ و آیا این اسمها از آسمان آمده و حتی - العیاذ بالله - از قرآن و اسامی انبیاء و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گرامی‌تر و فخر آفرین‌تر بوده است؟

و اگر چنین است چرا شما خود کمتر از این اسمها بهره می‌برید؟ چرا فرزندان خویش را با این نامها مفتخر نمی‌کنید؟

آیا این غلوه‌ها و یاوه سراییها، مرده پرستی و بازگشت به عصر جاهلیت اولی نیست؟ آیا همان فخر فروشی مشرکان به نیاکان پوسیده‌شان نیست؟ آیا این برداشتها همان ﴿أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ نیست؟

در صفحه ۵۰ نوشته‌اند:

کاری که ائمه (علی و فرزندان) - علیهم السلام - کرده‌اند از قوی‌ترین دلایل عقلی و روانی و حقیقی است که صدق محبت آل بیت علیهم السلام با خلفای راشدین رضی الله عنهم و سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌رساند، شما شخصاً این حقیقت را دارید، مشاهده می‌کنید و اصلاً هیچگونه انکار و تردیدی وجود ندارد.

و در ادامه این عبارت مجدداً آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ

عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ^۱ را برای محکم کردن پایه‌های خیالی خود، آورده‌اند. اما تمسک به آیه، برای اثبات محبت و دوستی با خلفا و سایر اصحاب، از جهاتی بی مورد و صد در صد بر خلاف وقایعی است که از هنگام بیماری پیامبر ﷺ تا پایان زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بلکه تا شهادت امام حسن و امام حسین (علیه السلام)، میان اهل بیت و صحابه، اتفاق افتاد. و اما نسبت به خود صحابه و آنچه میان خود صحابه اتفاق افتاد، یکی همان حادثه سقیفه بود که برخی از صحابه با برخی دیگر چه برخوردی کردند - که قبلاً بیان شد - بعد هم در شورای شش نفره که عمر تشکیل داد و گفت: اگر این شش نفر توافق نکردند گردنشان را بزنید و مسلمانان با شما خلیفه تعیین کنند. (به شرحی که در کتب مربوطه آمده است). ولی از همه جالب‌تر داستان کشته شدن عثمان است که در صفحات قبل به آن اشاره کردم.

از این گذشته، در تاریخ طبری است که:

بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ به بعضی دیگر از اصحاب نوشتند که اگر می‌خواهید جهاد کنید بیاید ما آماده جهادیم و مردم علیه عثمان شورش کردند و زشت‌ترین کارها را نسبت به او انجام دادند و اصحاب رسول خدا ﷺ می‌شنیدند و یک نفر در میان اصحاب نبود که مردم را نهی کند و مردم را از هجوم به عثمان بازدارد مگر دو نفر، زید بن ثابت و ابوسعیدان عدی.^۲

و از همین چند سطر معلوم شد که نامگذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرزندش را به اسم عثمان، از چه بابت بوده است، آیا جهت علاقه و محبت به او بوده است؟

۱. سوره فتح / ۲۹.

۲. کتب اصحاب رسول الله ص بعضهم الى بعض ان اقدموا فان كنتم تريدون الجهاد فعندنا الجهاد و كثر الناس على عثمان و نالوا منه اقبح مانيل من احد و اصحاب رسول الله يسمعون ليس فيهم احد ينهى و لا يذب الا نفرين، زید بن ثابت و ابوسعیدان عدی. تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۷۵ حوادث سنه ۳۴.

عثمانی که سرانجامش آن بود و آن گونه کشته شد، نامش افتخار آفرین می شود، تا آنجا که - العیاذ بالله - امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم از آن نمی گذرد.

به علاوه، اگر نامگذاری دلیل محبت و علاقه است، باید گفت: خلفا اصلاً علاقه و محبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته اند، زیرا آنان نام اهل بیت علیهم السلام را بر هیچ یک از فرزندان شان نگذاشتند.

ابوبکر سه فرزند به نامهای عبدالرحمن، عایشه و محمد داشته است. عمر فرزندی به نامهای عبدالله، عبیدالله، زید اصغر، عاصم، عبدالرحمن محمد، حفصه و زید داشته است.^۱

عثمان فرزندی به نامهای عمر، خالد، ولید، عتبه، سعید، عبدالملک، مریم، و ام ابان داشته است.^۲ معاویه فرزندی به نامهای یزید، عبدالرحمن، و عبدالله داشته است.^۳ و ملاحظه می کنید کدام نام فرزندان خود را علی، حسن، حسین، محسن، فاطمه، زهرا... نگذاشته اند. و بدیهی است، محبت در صورتی ثابت و محرز است که از دو طرف باشد.

بلکه باید گفت: عثمان بن عفان به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علاقه و محبت نداشته است، لذا نام پیامبر را بر هیچ یک از فرزندان اش نگذاشت. و حتی باید گفت به مشرکان و دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علاقه داشته است زیرا او نام دو فرزندش را ولید و عتبه گذاشته و این دو نفر از سران مشرکان بودند که برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله درجنگ با آن حضرت حضور یافتند و به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند.^۴

بنابراین طبق نوشته آن جزوه، خلفا نه تنها به اهل بیت علیهم السلام محبت و علاقه

۱. تاریخ الامم و الملوك طبری شافعی، چاپ: بیت الافکار الدولية، ص ۵۰.

۲. همان: ص ۷۸۸.

۳. همان، ص ۹۶۷.

۴. همان، ص ۳۵۴.

نداشته‌اند، بلکه عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ هم علاقه نداشته‌اند بلکه عثمان به مشرکان و کفار علاقه داشته است.

اکنون آیا نویسندگان آن جزوه پاسخی دارند؟ آیا در قاموس نوین آنان - به اصطلاح خودشان - جوابی دارند؟ هرگز، هرگز!

اگر به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنند پاسخ بسیاری از مطالب و رجزخوانیهای آن جزوه، با این روایت که از قول عمر بن خطاب نقل شده است، روشن می‌گردد. خصوصاً شیر و شکر بودن و نام گذاریها.

مسلم در صحیحش نقل کرده است:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، ابتدا چند نفر از معروفین و افراد سرشناس آمدند نزد عمر بن خطاب، سپس علی رضی الله عنه و عباس (عموی پیامبر) نیز آمدند. عباس به عمر گفت: درباره اموال بجا مانده پیامبر صلی الله علیه و آله، میان من و علی رضی الله عنه قضاوت کن. عمر ضمن سخنانی چنین گفت: آنچه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت آن حضرت، در اختیار ابوبکر قرار گرفت و شما نزد ابوبکر آمدید و توای عباس ارث پسر برادرت را خواستار شدی و علی رضی الله عنه ارث همسرش فاطمه رضی الله عنها را.

ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه ما بجا بگذاریم صدقه است» و شما ابوبکر را دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن و خائن دیدید، «فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» و حال این که خدا می‌داند او راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق بود، پس از فوت ابوبکر من ولی رسول خدا و ابوبکر شدم، و شما مرا دروغگو، گنه‌کار، پیمان شکن، خائن دیدید. «فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» و حال این که خدا می‌داند من راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق هستم...^۱

۱. صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی» کتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۷، باب ۱۵ حکم الفبیء،

این روایت مفصل است و ما قسمتی از آن را ترجمه کردیم. بخاری نیز در صحیحش این روایت را در چند مورد و با چند سند، آورده است ولی به جای «رَأَيْتُمَا أَبُوبَكْرٍ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» «تَزَعْمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَا وَكَذَا» آورده است.^۱

اکنون آنچه از این روایت روشن و قطعی به نظر می‌رسد این است که طبق اعتراف عمر، علی علیه‌السلام و عباس، ابوبکر و عمر را آدمهای دروغ‌گو، گنه‌کار، خائن و پیمان شکن، می‌دانسته‌اند و این دیدگاه و این عقیده پس از فوت ابوبکر همچنان حاکم و برقرار بوده است و حضرت امیر علیه‌السلام و عباس این حرف عمر را رد نکردند، کسانی که در آن جمع بودند و گوش دادند، این مطلب را رد نکرده، بلکه با سکوت خود بر آن صحه گذاشتند.

حال با وجود چنین دیدی که حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به ابوبکر و عمر داشته است آیا می‌توان گفت از فرط محبت به ایشان، نام آنان را بر فرزنداناش گذاشته است؟

نامهای رایج آن زمان

و وجه هم‌نامی برخی فرزندان ائمه علیهم‌السلام با خلفا

در عربستان برای نام‌گذاری فرزندان، اسم‌هایی رایج و مرسوم بوده است، مثل عباس، حرب، عثمان (عثمان بن مظعون، عثمان بن عفان، عثمان بن حنیف)، عثمان، پدر ابوبکر (که کنیه او ابوقحافه بوده است) عمرو، عمار، عامر، عمر (عمر بن خطاب، عمر بن سعد) عمرو، جد مادری عمر، (عمرو بن عبدود، عمرو بن حمق، عمرو مخزومی پدر شوهر ام هانی) بکر، بکرة، ...

۱. صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب جس نفقة الرجل قوت سنة علی اهله... ح ۵۳۵۷، و کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب ۵، ح ۷۳.۵.



رقیه، فاطمه (مثلاً نام مادر بزرگ پدری امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه دختر عمرو بوده است)، نام مادرش فاطمه (بنت اسد) و نام همسر اول آن حضرت فاطمه (بنت رسول الله صلی الله علیه و آله) و نام همسر دیگرش فاطمه (کلابیه) بوده است.

خلاصه این نوع نامها متعارف و رایج بوده است.

ائمه علیهم السلام نیز طبق سیره عمومی و رایج زمان، از این نمونه نامها بر فرزندان خود نهادند.

البته این وضع و این نام گذاریها تا حدود قرن دوم هجری جریان داشت ولی پس از آن، با گذشت زمان، برخی نامها برای بعضی افراد، عَلم و شاخص شد، به طوری که هر گاه آن اسم برده می شد، آن شخص معین، به ذهن مردم خطور می کرد یعنی با گذشت زمان، اسم، شاخص و نشان دهنده فرد معین شد، مثلاً با گذشت زمان، محمد، احمد، محمود، مصطفی، عَلم و شاخص شد برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، زهرا، حسن و حسین، باقر، صادق و رضا... عَلم و شاخص شدند برای اهل بیت، آوردن این نامها یادآور آن بزرگان علیهم السلام شد.

بر این اساس شیعیان و علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام برای نام گذاری فرزندان از نام مقدس اهل بیت بهره برده و می برند.

در برابر برخی اسمها عَلم و شاخص شدند برای بعضی افراد غیر محبوب، به طوری که هر گاه آن نامها برده شود، آن افراد، به ذهن مجسم و متبادر می شوند، که قهراً در این موارد، ناپسند بودن آن افراد موجب تنفر و ناپسند بودن نام آنان نیز می شود، و دیگر حاضر نیستند برای نام گذاری فرزندان خود، از این نامها بهره برند، هر چند پیش از این که عَلم و شاخص شوند، از آنها بهره می بردند.

ضمناً بدیهی است: بدی و منفور بودن شخص، موجب بدی و منفور شدن نام او نمی شود، همان گونه که مردم - خصوصاً متدینین - از رضا پهلوی، محمد رضا پهلوی، عباس هویدا (که معروف بود بهایی هم هست) نفرت داشتند و آنان را

افرادی بد و بی دین می دانستند، ولی فرزندان خود را به نام محمدرضا، رضا و عباس، می گذاشتند.

توضیح بیشتر اینکه هر نامی پیامی دارد

به طور کلی هر نامی پیامی دارد و نام گذار برای هر چیزی که می خواهد نام انتخاب کند یک جهتی را در نظر می گیرد.

در اسلام از حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر او بگذارد. در حجاز، از نامهای رایج که بر فرزندان شان نهاده اند معلوم می شود، در انتخاب نام، به معنای کلمه، عنایت داشته اند، مثلاً نام، عمّار، عمران، عمرو، عامر، عمره، بسیار بوده است.

چون این نامها از واژه «عَمَرَ» (به معنای عمران و آبادی) اشتقاق یافته است. حتی «عُمَره» اسم است برای مجموعه ای از اعمال عبادی، بنام، احرام، طواف، نماز طواف، سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن، و چون کسی که برای این اعمال به مکه مشرف می شود، با حضور خودش در مکه، حرم و خانه خدا را آباد می کند. لذا نام آن اعمال را «عُمَره» گذاشته اند.

فاطمه از «فَطَمَ» به معنای «بازگرفتن» و به لحاظ معنای آن، این کلمه مورد توجه بوده و بسیاری افراد، نام دخترشان را به این نام، نامگذاری کرده اند.

عایشه از واژه «عَیْشَ» (به معنای زندگی و عیش و شادی و شادابی) است. و به لحاظ همین معنا، این کلمه را برای دخترانشان انتخاب می کرده اند.

بکر و ابوبکر و ابوبکره، از واژه «بَكَرَ» دارای معانی گوناگون و پسندیده است، و این گونه است لفظ عثمان از واژه «عَثَمَ». «علی» مأخوذ و مشتق از «عَلَوَ» و دارای معنایی والا است.

محمد، احمد، محمود، مأخوذ از «حَمَدَ» (به معنای پسندیده و ستایش شده)

است. و نوع اسامی بر همین مبنا انتخاب و بر فرزندان نهاده شده است. و چه بسا در هر شهر و روستایی صدها نفر با نامهای مشابه مثل «عثمان»، «معاویه»، «عمر»، «ابوبکر»، «عایشه»... زندگی می کرده اند.

بر این اساس، انتخاب نام فرزند، در صدر اسلام و قبل از آن بر مبنای معنای کلمه بوده است، نه از باب علاقه و محبت به همدیگر، و ظاهراً این جهت تا سال حدود ۲۵۰ هجری و غیبت صغری کم و بیش ادامه داشته است. لذا ملاحظه می کنیم نام یکی از نواب چهارگانه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف «عثمان بن سعید عمروی» بوده است. یا نام برخی شیعیان معروف «معاویه» بوده است. مانند «معاویه بن عمار».

ائمہ علیهم السلام و فرزندان شان نیز بر همین مبنا نام فرزند انتخاب می کرده اند. بلی، در خصوص امام حسن و امام حسین علیهم السلام، جبرئیل نازل شد و نام آنان را از طرف خدا تعیین و ابلاغ کرد که در این مورد نیز این تعیین نام، دارای پیام بسیار مهم بود، که بر اهل فن پوشیده نیست.

و همان گونه که قبلاً بیان شد، خوبی یا بدی شخص، موجب خوبی و بدی نام او نمی شود و چه بسا انسان از شخصی به شدت متنفر است، اما چون اسمی دارد که ملایم طبع و سلیقه او است، آن را برای فرزندش انتخاب می کند.

ناگفته نماند که ممکن است نام گذاری ائمه به برخی نامها، به این منظور بوده است که بفهمانند، با شخص و با نام، مخالف نیستند، از شخص و نام بیزار نیستند، بلکه با شخصیت و سیره و عمل شخص مخالفند، و این امر نهایت بزرگواری آنان را می رساند، و این که برخی گفته اند: نام گذاریها از باب تقیه بوده است، ظاهراً وجهی ندارد، خصوصاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و بالأخص نسبت به عثمان.

و آنچه از مجموع نامها - از صدر اسلام تا حدود سال ۲۵۰ که مسأله تولی و

تبری به طور کامل بروز و ظهور نداشت - به دست می آید این است که اسامی آن افراد خاص، عَلم و شاخص برای آنان نبوده است. اما پس از آن و با متمایز شدن شیعه از سنی. و تبیین تَوَلّی و تَبَرّی، کم کم اسامی ائمه علیهم السلام عَلم و شاخص برای خصوص آن بزرگواران شد و شیعیان، نام آنان را برای فرزندانشان انتخاب کرده و می کنند. و در مقابل، نام آن عده، برای آنان عَلم و شاخص شد و دیگر حاضر نشدند نامشان را بر فرزندان خود بگذارند.

به هر حال، آنچه مسلم و قطعی است این است که نام گذاری ائمه علیهم السلام فرزندانشان را به نام «ابوبکر»، «عمر»، «عثمان»، «عایشه» و «معاویه» ... دلیل و شاهد نمی شود که میان اهل بیت علیهم السلام و صحابه محبت و صمیمیت وجود داشته است و اگر آن گونه که در آن جزوه گفته اند که نام گذاری نشانه صمیمیت و محبت بوده است، چرا صحابه نام اهل بیت علیهم السلام را روی فرزندان خود نگذارده اند؟ چرا عمر و عثمان و معاویه، نام «علی»، «حسن»، «حسین»، فاطمه علیها السلام را بر فرزندانشان نگذاشته اند؟

اما این که در آن جزوه نوشته اند: چرا شیعیان، نام فرزندان ائمه علیهم السلام را که نامشان ابوبکر و عمر و عثمان بوده است، و شهید شده اند، در مجالس عزاداری نمی آورند؟

به لحاظ این است که در زمان ما، این اسمها عَلم و شاخص است برای همان افراد خاص، مثل عمر بن سعد ملعون، لذا مردم طبعاً از شنیدن این نامها متنفر و ناراحت می شوند، لذا نام آنها را نمی آورند.

داستان ازدواج ام کلثوم با عمر

در صفحه ۵۲ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت علیهم السلام و صحابه، و خصوصاً برای اثبات علاقه و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب،

داستان ازدواج ام کلثوم، دختر آن حضرت را با عمر مطرح کرده و نوشته‌اند:
خواننده گرامی، دوست داری فرزندی را، جگر گوشه‌ات را پیوند قلبت را،
دختر عزیزت را به چه کسی بدهی؟ آیا راضی می‌شوی که او را به خانه مردی
فاسق و جنایت کار، بلکه به خانه قاتل مادرش یا برادرش بفرستی؟...

ما می‌گوییم: خیر، هیچ کس حاضر نیست نور چشم و پاره تن خود را به مرد
فاسق فاجر و قاتل بدهد، ولی آنجا که امر دایر است میان فاسد و افسد، پیامبران
هم از روی ضرورت و ناچاری و به منظور دفع افسد به فاسد، راضی می‌شوند
دختران خود را به عقد ازدواج اشخاص فاسق فاجر لواط کار درآورند، ﴿فَمَنْ
اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾^۱؛ «پس کسی که ناچار شود، در حالی که اهل
بغی و طغیان نباشد و از حد تجاوز نکند، گناهی بر او نیست.»

در قرآن کریم آمده است که:

فساق و فجار زشت کار، وقتی متوجه شدند برای حضرت لوط مهمان - به
حسب ظاهر، جوانهای خوش چهره - آمده است به قصد عمل زشت لواط با
شادی، به سرعت، به درگاه لوط آمدند، لوط به آنها فرمود: ﴿يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ
بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾^۲

«ای مردم این دختران من برای شما پاکیزه و نیکوترند، از خدا بترسید و درباره
میهمانانم (با عمل زشت خود) خوارم نکنید.»

در آیه دیگر آمده است:

﴿قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾^۳

۱. سوره بقره / ۱۷۳.

۲. سوره هود / ۷۸.

۳. سوره حجر / ۷۱.

حضرت لوط به قوم خود گفت: این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا چنانچه بنای عملی دارید انجام دهید.

در این دو آیه خدا خبر داده است که حضرت لوط حتی پیشنهاد می‌دهد دختران معصوم و پاره‌های تنش را در نکاح فساق و فجار لواط کار درآورد، تا آبرویش محفوظ بماند و سرشکسته و شرمسار نشود، حال آیا می‌توان گفت؟ این ازدواج نشانه دوستی و علاقه حضرت لوط با آن افراد فاسق فاجر زشت کار است؟ العیاذ بالله.

آیا این که آن حضرت حاضر شد دختران محترمه‌اش را به ازدواج مردان بدکار تبه کار درآورد با میل و رضایت بود؟ العیاذ بالله. بلی: آنچه باعث شد، - به طور قطع - ضرورت و ناچاری و دفع افسد به فاسد بود. در هر حال، در آن جزوه، پس از هفت صفحه نوشته‌اند:

مبارک باد خواهر امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء، دختر فاطمه زهرا، «ام کلثوم» [ع] را پدرش امیرالمؤمنان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به ازدواج فاروق اعظم عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در می‌آورد، آیا شایسته است بگوییم که علی از ترس عمر این کار را کرد؟! پس شجاعتش کجا بود؟ دوستی و محبتش با دختر عزیزش کجا بود؟ آیا علی مرتضی دست دخترش را به دست ظالمی می‌سپارد؟ غیرتش درباره دین خدا کجا رفت؟ پرسشهای زیادی که پایان ندارد، یا این که به ناچار باید اعتراف کنیم که چون علی عمر را کاملاً می‌شناخت و به او اعتماد داشت، و با او الفت و محبت داشت لذا خواست بدین وسیله از شخصیت او تقدیر کند، آری بدون شک و تردید عمر با میل و رغبت خود علی و خانواده‌اش، با دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و ازدواجشان کاملاً شرعی و صحیح و علنی و اختیاری بود.

در صفحه ۶۷ آن جزوه، برای اثبات وقوع ازدواج عمر با ام کلثوم، به این روایت، از فروع کافی، استدلال کرده‌اند:

«معاویة ابن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم زنی که همسرش وفات کند باید در خانه‌اش (عده) بنشیند یا هر جایی که خواست؟ فرمود: بلکه هر جایی که خواست، علی علیه السلام هنگامی که عمر وفات کرد، ام کلثوم را با خود به خانه خودش برد.»^۱

همچنین از بحارالأنوار، مضمون همین روایت را نقل کرده‌اند و در پایان، سخنان علامه مجلسی را بازگو کرده‌اند که فرموده است:

این ازدواج از روی تقیه و اضطرار بوده است.^۲

نویسنده‌های آن جزوه روایت اصلی را که بیان‌کننده چگونگی این ازدواج است - با این که یقیناً دیده و می‌دانسته‌اند - نیاورده و آن را نادیده گرفته‌اند، زیرا اگر آن روایت را می‌آوردند تمام رجزخوانیها و بافته‌هایشان بر باد می‌رفت، بلکه تمام آنچه را از ابتدای جزوه تا انتهای آن به هم بافته‌اند، یکباره به هدر می‌رفت، و آن روایت به قرار زیر است:

روایت اصلی

خواستگاری عمر

و آن به گونه‌ای که مرحوم کلینی نقل کرده چنین است:

عمر بن خطاب ام کلثوم را خواستگاری کرد، حضرت امیر علیه السلام فرمود ام کلثوم کوچک است و وقت ازدواج او نیست. عمر مجدداً پیام داد و اصرار کرد، حضرت امیر علیه السلام عذر آورد و پاسخ منفی داد.

۱. فروع کافی، ج ۶، ۱۱۵.

۲. مرآة العقول ج ۲ / ۲۵.

وقتی عمر از رفت و آمد و اصرار نتیجه نگرفت، از راه تهدید اقدام کرد و عباس عموی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ملاقات کرد و به او گفت:

من چه عیبی دارم، آیا در من مانعی وجود دارد؟

عباس گفت: این چه حرفی است می‌زنی؟ قضیه چیست؟

عمر گفت: دختر پسر برادرت را خواستگاری کرده‌ام، ولی او مرا رد کرده، و پاسخ منفی داده است.^۱ سپس گفت:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَا عَوَزَ لِي زَمَزَمَ، وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَا قِيمَ لِي عَلَيْهِ شَاهِدِينَ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَلَا قَطْعَ يَمِينَهُ».

به خدا سوگند، چاه زمزم را پر می‌کنم (با توجه به این که عباس منصب آب دادن حجاج را از چاه زمزم داشت، این تهدید را ابتدا متوجه او ساخت که بداند مطلب جدی است) و برای شما بنی هاشم هیچ فضیلتی نمی‌گذارم مگر این که آن را نابود می‌کنم، و دو نفر را وامی‌دارم تا شهادت دهند که علی (علیه السلام) دزدی کرده است و به طور حتم دست راستش را قطع می‌کنم.

آنگاه که عباس این تهدیدها را نسبت به خودش و نسبت به حیثیت و آبروی بنی هاشم و شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنید، - آن هم با سوگند به کلمه مبارکه «الله» که از اسماء جلاله خداوند است، - خدمت حضرت امیر (علیه السلام) رسید و تهدیدهای عمر را به آن حضرت بازگو کرد و از او خواست اختیار تزویج ام‌کلثوم را به او واگذار کند.^۲

خواننده عزیز! ملاحظه کن که اگر ازدواجی بوده، به چه صورت بوده است، آیا این ازدواج با رضایت و میل و رغبت بوده است؟ آیا این ازدواج دلیل محبت و دوستی است؟ آیا این ازدواج به منظور تقدیر از شخصیت عمر است؟ آیا به خاطر دفع افسد به فاسد نبوده است؟

۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲. فروع کافی ج ۶، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳.

علاوه بر این، روایتی را که خود نویسندگان آن جزوه از کافی آورده‌اند که پس از کشته شدن عمر، حضرت امیر علیه السلام بلافاصله رفت و دخترش را از منزل عمر به منزل خود آورد^۱ گویای این است که حضرت حتی برای لحظه‌ای مایل نبوده است ام کلثوم در خانه عمر باشد و این روایت نارضایتی حضرت را ثابت می‌کند.

البته چنین ازدواجی - بر فرض وقوع آن و بر فرض اینکه ام کلثوم دختر حضرت امیر علیه السلام بوده، نه ریبیه آن جناب - به حسب ظاهر شرع، اشکال نداشته است و با توجه به موقعیت عمر، و تهدید و قسم او، امیرالمؤمنین علیه السلام را ناچار به پذیرش درخواست عباس عموی خود کرد، و همان گونه که علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است، این ازدواج [اگر واقع شده باشد] از روی اضطرار و ناچاری بوده است.^۲

در روایتی نیز آمده است که عبدالله بن سنان گوید:

از امام صادق علیه السلام از تزویج ام کلثوم به عمر سؤال کردم، فرمود: «این ازدواج غاصبانه بود که بر ما تحمیل شد» «ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَا عَلَيْهِ»^۳

در روایت دیگر است که :

عمر عباس را برای خواستگاری ام کلثوم، نزد علی علیه السلام فرستاد، حضرت امیر علیه السلام او را رد کرد، عباس ردّ علی علیه السلام را به عمر گزارش داد. عمر گفت: ای عباس! به خدا سوگند اگر علی دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت. «وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ يُزَوِّجْنِي لَا قَتْلَنَهُ»

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. مرآت العقول، ج ۲ / ۲۵.

۳. فروع کافی، جلد ۵ / ص ۳۴۶، و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳: «انّ ذلك فرج غصبناه» و بحار

ج ۴۲، ص ۱۰۶ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳

عباس سوگند و تهدید عمر را به حضرت امیر علیه السلام بازگو کرد، علی علیه السلام مجدداً مخالفت خود را اعلان کرد.

عباس مخالفت آن حضرت را به اطلاع عمر رساند.

عمر گفت: ای عباس! روز جمعه در مسجد حاضر شو تا ملاحظه کنی که می‌توانم علی علیه السلام را به قتل برسانم.

روز جمعه عباس در جمع نمازگزاران حاضر شد.

عمر در پایان خطبه‌های نماز جمعه گفت: ای مردم! یک نفر از صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتکب زناى محصنه شده است، و تنها من از آن اطلاع دارم، نظر شما چیست؟ مردم گفتند: همین که امیرالمؤمنین عمر از آن اطلاع دارد کفایت می‌کند و شهود دیگری برای اجرای حد لازم نیست.

عمر پس از پایین آمدن از منبر، به عباس گفت: برو آنچه شنیدی به علی علیه السلام بگو، سوگند به خدا اگر دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت.

عباس خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و جریان را بازگو کرد، آن حضرت فرمود: می‌دانم این کار بر عمر سهل و آسان است. در عین حال من هرگز دخترم را به او نمی‌دهم.

عباس گفت: پس اختیار ام‌کلثوم را به من واگذار، و حضرت را قسم داد که با او مخالفت نکند، سپس نزد عمر رفت و ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورد.^۱

ابن ابی الحدید نیز از زبیر بکار نقل کرده است که: عمر ام‌کلثوم را از علی بن ابی طالب علیه السلام خواستگاری کرد، حضرت فرمود: ام‌کلثوم صغیره است، عمر گفت: او را به عقد من درآور، من خواهان خیریت و کرامت او هستم، خیر و کرامتی که هیچکس به دست نمی‌آورد، (فَإِنِّي أَرْصَدُ مِنْ كَرَامَتِهَا مَا لَا يَرْصَدُهُ أَحَدٌ).^۲

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۴، ص ۴۴۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی)، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۱۲۴.

مؤلف: در این روایت که ابن ابی الحدید نقل کرده است، از وقوع یا عدم وقوع ازدواج مطلبی به میان نیاورده است، و در هر صورت دقت در صدر و ذیل این روایت (اگر صحیح باشد) پرسش‌های متعددی را در پی دارد که از بررسی آنها صرف نظر شد.

و در هر صورت، با توجه به حوادثی که پس از رحلت پیامبر اکرم به وقوع پیوست، و با توجه به این که بنی هاشم عموماً، و امیرالمؤمنین و فرزندان زهرا صلوات الله علیهم اجمعین، خصوصاً، از دستگاه حاکم، دلی پر خون داشتند و هنوز صدای ناله‌ها و گریه‌های شبانه روزی مادرشان در گوششان طنین افکن بود، و از سویی عمر بن خطاب بخش آخر عمرش را سپری می‌کرد، در حالی که ام کلثوم کودک و همچون دسته گل بود، آیا می‌توان باور کرد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین (علیه السلام) و حضرت زینب (علیه السلام) و بنی هاشم به این ازدواج راضی بوده‌اند؟ و با میل و رغبت، دسته گل معصوم خود را در اختیار مردی سالمند قرار دادند؟ اگر چنین است پس رحمت و محبت به فرزند کجا رفت؟ محبت میان خواهر و برادر کجا رفت؟ پس آیه مبارکه ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱ چه شد؟

اما آنچه در آن جزوه نوشته‌اند:

آیا علی (علیه السلام) از ترس عمر این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟

پاسخ آنان روشن است، زیرا بر فرض صحت این داستان. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ترس عمر چنین امری را اجازه نداد، بلکه از ترس آبروی بنی هاشم و خاندانش اجازه داد، از جهت درخواست عمویش عباس و احترام او، اجازه داد. از جهت نبود شجاعتش در برابر عمر نبود، بلکه از جهت عدم زمینه برای درگیری با عمر بود.

همین علی علیه السلام در شب معروف به «لیلة المبيت» حضور داشت. حضرت حمزه و برخی مسلمانان، در مکه بودند، در عین حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که مؤید به تأیید مستقیم خداوند بود، شبانه خانه و وطن خود را رها کرد و از مکه خارج و در غار ثور پنهان شد و مشرکان به قصد کشتن آن حضرت وارد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مقابله نکرد و به زور متوسل نشد، به این جهت نبود که شجاعت نداشت، به جهت این نبود که از مشرکان می‌ترسید، بلکه به جهت این بود که برای پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه درگیری نبود، و هدف و آینده‌ای را که در نظر داشت و خدا برای او ترسیم و تعیین کرده بود، ایجاب می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بی حرمتی مشرکان را تحمل کند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام با درخواست عمویش راجع به ام‌کلثوم مخالفت نکرد و با عمر مقابله نکرد، چون زمینه برخورد تند و درگیری وجود نداشت. حضرت سیدالشهداء علیه السلام شبانه از مدینه منوره خارج شد و آیه شریفه ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾^۱ را قرائت فرمود.

با این که مثل ابوالفضل و جوانان بنی هاشم علیهم السلام در خدمت او بودند، اما زمینه برخورد با حاکم مدینه وجود نداشت، مصلحت الهی ایجاب نمی‌کرد که در مدینه با دشمنان اسلام مبارزه کند، لذا بی حرمتی و خارج شدن شبانه با اهل بیتش را تحمل می‌کند، گریه‌های بنی هاشم را هنگام خروج از مدینه به جان می‌پذیرد، چرا که باید در آینده با برافراشتن پرچم کربلا و سرانجام با خون سرخش، ریشه ظلم و فساد را برکند.

هارون برادر حضرت موسی علیه السلام، از ترس جانش، با گوساله پرست شدن قوم، مخالفت نکرد، بلکه از ترس تفرقه و دو دسته شدن قوم، سکوت کرد. یعنی دفع

افسد به فاسد کرد. ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱. شیعیان و ایرانیان مقابل آمریکا و اسرائیل و صدام ایستاده و هرگز کوتاه نیامدند و سکوت نکردند، ولی در مدینه منوره، در بقیع و پشت بقیع توهینها و هتاکی‌های چند نفر بیگانه مزدور و وهابی را تحمل می‌کنند و مقابله نمی‌کنند، چون هدف آنان زیارت حرمین شریفین است و چنانچه بخواهند برخورد کنند از آن هدف باز می‌مانند. لذا سکوت می‌کنند و کوتاه می‌آیند و بی‌حرمتی‌ها را تحمل می‌کنند. اما آنچه در آن جزوه، در پایان این داستان افسانه‌ای نوشته‌اند چنین است:

ازدواج ام کلثوم و عمر می‌رساند که این دو خانواده، چقدر یکدیگر را دوست می‌داشتند و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و جوّی سرشار از الفت و محبت در میان آنان حاکم بود.

با توجه به آنچه از ابتدا تا پایان این ازدواج بیان شد و طبق روایات معتبر که خود آنان نیز برخی آنها را یادآور شده بودند، معلوم گردید که این ازدواج هرگز نشانه محبت و احترام میان دو خانواده نبوده است، خصوصاً با توجه به روایت معتبری که می‌گوید:

حضرت امیر علیه السلام پس از کشته شدن عمر، بلافاصله ام کلثوم را به خانه خودش بازگرداند و راضی نشد حتی مدتی کوتاه در خانه عمر بماند.

حال آیا می‌توان گفت: این ازدواج نشانه جوّی سرشار از الفت و محبت بوده است؟ آیامی‌توان ادعا کرد که ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با ام حبیبه دختر ابوسفیان - به شرحی که در صفحه بعد می‌آید - دلیل و نشان محبت ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟ یادآوری: نظر بر این که داستان ازدواج ام کلثوم با عمر مورد اختلاف بوده و در کتابهای روایی و تاریخی به طور گوناگون نقل شده است. لذا برخی بزرگان،

مثل شیخ مفید^۱، وقوع چنین ازدواجی را انکار کرده‌اند.^۱
و عده‌ای هم از مجموع روایات و با توجه به قرائن خارجی، به این نتیجه رسیده‌اند که این ازدواج از باب ضرورت و ناچاری صورت گرفته است.^۲
برخی نیز گفته‌اند: ام‌کلثومی که به ازدواج عمر در آمده، ربیبه حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بوده است. و چون در کودکی پدر را از دست داد و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} اسماء بنت عمیس را که زوجه ابوبکر بود به ازدواج خود درآورد و ام‌کلثوم همراه مادرش در خانه حضرت امیر^{علیه السلام} بزرگ شد، لذا او را «بنت علی» (دختر علی) می‌خواندند.^۳ برای اثبات این مطلب شواهدی از تاریخ و روایات آورده‌اند.

یکی از شواهد، روایتی است که می‌گوید: در زمان امام حسن مجتبی^{علیه السلام} در مدینه منوره ام‌کلثوم زوجه عمر با فرزندش زید پسر عمر، با هم از دنیا رفتند و امام مجتبی^{علیه السلام} و امام حسین^{علیه السلام} همراه جنازه بودند...^۴ و این موضوع نشان می‌دهد که ام‌کلثومی که زن عمر بوده است، دختر امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهرا^{علیهما السلام} نبوده است، چون ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین^{علیه السلام} زنده بود و در کربلا حضور داشت.

شاهد دیگر اینکه: ام‌کلثوم دختر حضرت زهرا^{علیها السلام} جزو اسرا به کوفه و شام برده شد و اگر این ام‌کلثوم به ازدواج عمر درآمده بود، لااقل مورد احترام لشکر

۱. بحارالانوار، جلد ۴۲، ص ۱۰۷.

۲. بحارالانوار، جلد ۴۲، ص ۹۰ تا ۱۰۹.

۳. طبری نیز از مدائنی نقل کرده است که ابوبکر دختری داشت به نام ام‌کلثوم، عمر او را خواستگاری کرد و عذر آوردند که کوچک است و سرانجام گفت: من با عمر ازدواج نمی‌کنم، چون او مردی خشن است و نسبت به زن‌ها سخت گیر است. تاریخ طبری ص ۷۰۵.

۴. وسائل الشیعه، ابواب نماز میت، باب ۳۲، ح ۱۱م.



یزید قرار می‌گرفت. با این که هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. آری، حق هم همین است، زیرا انسان عاقل دانا که خداوند متعال به او عاطفه و مهر و محبت نسبت به فرزندش عطا فرموده و دارای شجاعت و عزت نفس و غیرت و اصالت خانوادگی است، چگونه حاضر می‌شود با میل و رغبت، دسته گلش را، دختر کوچکش را به مردی سالمند، با سابقه بدرفتاری که نسبت به مادر جوانش داشته است بدهد؟

انسان عاقل غیور و با انصاف حاضر نمی‌شود دخترش را که در خانه مانده و کم‌کم وقت ازدواجش در حال سپری شدن است، به ازدواج مردی درآورد که دارای زن و فرزند است و اواخر عمرش را می‌گذراند، آن گاه چگونه می‌توان باور کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) دختر کوچکش را با میل و رغبت به عمر آن هم با آن سوابق... داده باشد؟

چگونه می‌توان پذیرفت که حسنین و زینب (علیهم السلام) و خود ام‌کلثوم راضی شدند با کسی که حتی در مخفی ماندن قبر مادرشان نقش داشته است، با میل و رغبت وصلت کنند؟

آیا در فامیل بنی هاشم جوانی هم کفو دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) نبود؟

آیا دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) روی دست پدرش مانده بود؟

و صدها پرسش و آیا، آیهایی که هر انسان دارای رحم و انصاف و غیرت و عاطفه، از خود می‌پرسد. و چنانچه بخواهم بنویسم مثنوی هفتاد من می‌شود. خواننده محترم، آیا شما راضی می‌شوید بگویید: پدر شما، پدر بزرگ شما، سید و بزرگ فامیلتان، حاضر شد به خاطر دوستی و رفاقت، دختر کوچکش را که وقت ازدواجش نرسیده بود، و هنوز طعم تلخ درگذشت مادرش درکامش بود، با میل و رغبت، و به خاطر اغراض شخصی، به ازدواج چنان مردی درآورد؟ عقل، وجدان، رحم، مروت، انصاف و انسانیت کجا رفته است؟ و در هر

حال، اصرار بر وقوع چنین ازدواجی، و پذیرفتن چنین داستانی، چه دردی را دوا می‌کند؟ چه مشکلی را برای مسلمانان زمان حاضر حل می‌کند؟ این همه مقدمه چینی برای اثبات چنین ازدواج مشکوک و نامعلوم و آن را بزرگ جلوه دادن و آن همه قلم فرسایی کردن، چه دردی از جامعه مسلمانان را مداوا می‌کند؟

من نمی‌دانم چرا حاضر می‌شوند با پخش جزوه در سطح وسیع آن هم در مرکز وحی و نبوت، مدینه منوره، شخصیت اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ را زیر سؤال ببرند؟ چگونه مسلمان حاضر می‌شود منزلت و موقعیت عترت رسول خدا ﷺ را تنزل دهد؟

در صفحه ۷۴، ازدواج پیامبر ﷺ را با دختر ابوسفیان نقل کرده و نوشته‌اند: از بارزترین و بزرگترین دستاورد این ازدواجها محبت بین طرفین است.

مؤلف: ما در این جا ازدواج پیامبر ﷺ را با دختر ابوسفیان بطور خلاصه بیان می‌کنیم تا خواننده محترم به سایر ازدواج‌ها نیز که میان بنی هاشم و بنی امیه اتفاق افتاده است پی ببرد.

ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان

«ام حبیب» دختر ابوسفیان، پیش از آن که با پیامبر اکرم ﷺ ازدواج کند، همسر عبیدالله بن جحش بوده است، این بانوی محترمه با شوهرش مسلمان شدند و از جهت اذیت و آزار مشرکان مکه، ناچار به حبشه مهاجرت کردند، شوهرش در حبشه فوت کرد و پس از فوت او، پیامبر ﷺ با وساطت شخصی، ام حبیب را به عقد خود درآورد.^۱ این در حالی بود که پدرش ابوسفیان و برادرش معاویه و

۱. اعلام الوری باعلام الهدی: ج ۱، زنان پیامبر ﷺ. (برخی گفته‌اند: شوهر ام حبیب مرتد شد).



مادرش هند جگرخوار، از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ بودند، و در جنگ بدر و احد و دیگر جنگها رهبر و پرچمدار مشرکان بودند.

اکنون توجه کنید، این بانوی محترمه، در آن موقعیت سخت مکه و فشار مشرکان بر مسلمانان، اسلام آورده و ناچار به مهاجرت می‌شود، و در حقیقت از مصادیق ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ است.

و چنین بانویی لیاقت همسری پیامبر ﷺ را پیدا کرد، و ملاک ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ شد.

حال آیا ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان، دلیل مهر و محبت آن حضرت به ابوسفیان است؟

حفصه دختر عمر نیز پیش از این که به ازدواج پیامبر ﷺ درآید، زوجه خنیس بود که پیامبر ﷺ او را به مأموریت فرستاد و در سفر درگذشت.

پیامبر ﷺ پس از آن، حفصه را به عقد خود درآورد.^۱ حال آیا این ازدواج دلیل محبت پیامبر ﷺ به عمر بوده است؟

عایشه دختر ابوبکر هفت ساله بود که پیامبر ﷺ وی را در مکه مکرمه، به عقد خود درآورد، و پس از بلوغ، در مدینه منوره با او هم بستر شد و پیامبر ﷺ جز عایشه با زن باکره‌ای ازدواج نکرد.^۲

البته منشأ و وجه این ازدواج - که دختر ۷ ساله را به شخص حدود ۵۳ ساله تزویج کنند - پوشیده است و معلوم نیست واقع این قضیه، چه بوده است ولی آنچه از مجموع استفاده می‌شود این است که نمی‌توان گفت: این ازدواج به خاطر محبت پیامبر ﷺ به ابوبکر بوده است. والله العالم

۱. اعلام الوری، باعلام الهدی، زنان پیامبر ﷺ. و تاریخ طبری، ص ۴۷۲.

۲. همان.

به هر حال، آیا نویسندگان آن جزوه - اگر نیت سوء، نداشته و دلسوز مسلمانان و شیعیان هستند - بهتر نبود آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾^۱؛ «جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند» را مطرح و درباره وحدت مسلمانان و وضع کنونی اهل قبله سخن و مطلب می‌نوشتند؟ درباره خطر آمریکا و اسرائیل و گرفتاری مردم عراق و فلسطین و افغانستان سخن می‌گفتند؟ (در حالی که متأسفانه درباره خطر آمریکا و اسرائیل و گرفتاری مسلمانان و گروه‌های تروریستی به ظاهر مسلمان حتی یک کلمه هم ننوشته‌اند). آیا بهتر نبود آیه مبارکه ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^۲؛ «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است و آن اینکه جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم.» را مطرح و بحث می‌کردند؟ و در هر حال با توضیح کوتاهی که دادم، حق روشن شد و ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾^۳؛ «بنابراین، بعد از حق، چیزی جز گمراهی وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می‌گردانند؟!»

خطایی دیگر

در صفحه ۶۲ نوشته‌اند:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ» (نسب من به دو واسطه به ابوبکر می‌رسد) (چون مادر آن حضرت «ام فروة» دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر بوده است) و امام صادق علیه السلام با آوردن نام جد مادری اش ابوبکر،

۱. سوره حجرات / ۱۰

۲. سوره آل عمران / ۶۴

۳. سوره یونس / ۳۲

خواسته است بازگشت به جد بزرگوار خانواده‌اش ابوبکر صدیق کند و شخصیت او را به اثبات برساند.

(آدرس این روایت را اصول کافی ج ۱، ص ۴۷۲، و عمدة الطالبین، ص ۹۵ نوشته‌اند)

ما می‌گوییم: این عبارت در اصول کافی وجود ندارد و باید به نویسندگان آن جزوه گفت: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۱؛ «فقط کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینانند که دروغگوی واقعی‌اند».

بلی، کشف الغمه (ج ۲ / ۳۷۸) نقل کرده است که:

حافظ عبدالعزيز بن اخضر جنابذی پس از بیان نسب مادری امام صادق علیه السلام، گفته است: «وَلِذَلِكَ قَالَ جَعْفَرٌ علیه السلام وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ...»

در بحار الانوار (ج ۲۹ / ۶۵۱) نیز عبارت کشف الغمه را نقل کرده است، و از احقاق الحق (۱ / ۶۴) نیز عبارت کشف الغمه را از قول همان جنابذی سنی نقل کرده است.

بر این اساس این عبارت از قول یک سنی است که نه خودش شناخته شده و مورد اعتماد است و نه معلوم است از کجا نقل کرده است، و محدثان شیعه چنین روایتی را از قول امام صادق علیه السلام نقل نکرده‌اند و از این بررسی معلوم شد که دیگران نیز - مثل عمدة الطالبین - این عبارت را به نقل از کشف الغمه و از قول جنابذی نقل کرده‌اند.

بنابراین، عبارت «ولَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ» سند ندارد و از اصل بدون مأخذ و کذب است.

آیا باید همهٔ صحابه را دوست بداریم؟

از صفحه ۷۵ تا صفحه ۸۵، باز راجع به الفت و محبت صحابه نسبت به یکدیگر سخن گفته‌اند و آیات و روایاتی در این رابطه آورده‌اند. و مجدداً تأکید کرده و گفته‌اند که:

باید همهٔ صحابه را دوست بداریم، به همه عشق بورزیم، همه را محترم و عزیز بداریم، زیرا آنان همه با هم مهربان و رفیق و دوست صمیمی بودند.

بلی، صحابه در زمان حیات پیامبر ﷺ به حسب ظاهر با هم مهربان و رفیق بودند؛ اما اولاً: آیا این امر دلیل بر لزوم دوست داشتن همهٔ صحابه می‌شود؟ ثانیاً: این وضع تا زمانی بود که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنان حضور داشت و در هر موردی که زمینه اختلاف میان اوس و خزرج و مهاجر و انصار و قبائل، به وجود می‌آمد و افکار جاهلیت زنده می‌شد، رسول اکرم ﷺ با حضور و خواندن آیات و موعظه، آتش زیر خاکستر را فرو می‌نشاند، اما پس از رحلت آن حضرت چگونه؟ آیا آن اتحاد و الفت و همدلی ظاهری برجا و حاکم بود؟

آیا آنچه بعد از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد دروغ است؟

آیا باید ظالم و مظلوم و قاتل و مقتول را با یک چشم دید و هر دو را دوست داشت و به همه احترام گذاشت؟

اگر چنین است پس وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه می‌شود که خطاب به دو فرزندش فرمود: «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً»؛ «[حسن و حسینم علیه السلام]! دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.» در هر حال، عقل و انصاف کجا رفت؟!

یک داستان جالب

در صفحه ۸۵ آن جزوه تحت عنوان «یک داستان جالب» این روایت را از کشف الغمه آورده‌اند:

چند نفر از مردم عراق خدمت امام زین العابدین علیه السلام آمدند و در محضر آن حضرت از ابوبکر و عثمان نکوهش کردند.

امام علیه السلام آیاتی از قرآن خواند و سرانجام به آنان فرمود:

«أَخْرِجُوا عَنِّي فَعَلَ اللَّهُ بِكُمْ»^۱.

بلند شوید از پیش من بیرون بروید خداوند شما را به سزایتان برساند.

پس از نقل این روایت نوشته‌اند:

این است درک امام زین العابدین علیه السلام و موضع ایشان نسبت به صحابه و یاران

رسول خدا صلی الله علیه و آله.

با قطع نظر از صحت یا عدم صحت این روایت، جا داشت نویسندگان آن جزوه، روایت ذیل را نیز از همان کتاب کشف الغمه می‌آوردند، سپس قضاوت را موکول به نظر خواننده می‌کردند، و آن این روایت است:

داستانی جالب‌تر

وقتی عثمان والی شد، عایشه به عثمان گفت: آنچه پدر من و عمر. از بیت‌المال به من می‌دادند تو نیز بده، عثمان گفت: من در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی نیافتم که باید به تو چیزی داد، و پدرت ابوبکر و عمر با رضایت و میل خود چیزی به تو می‌بخشیدند ولی من چیزی به تو نمی‌دهم و نمی‌بخشم. عایشه گفت: پس ارث مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرداز.

۱. کشف الغمه، ج ۲ / ۷۸، چاپ تهران. (آیات را نیاوردم، چون مفصل بود).

عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نضری نیامدید و شهادت ندادید که پیامبر صلی الله علیه و آله را میراث نمی‌باشد و حق فاطمه علیها السلام را باطل ساختید، اکنون آمده‌ای میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را طلب می‌کنی؟ من چیزی به تو نمی‌دهم، (راوی می‌گوید): پس از آن هر گاه عثمان برای نماز به مسجد می‌رفت عایشه فریاد و فغان می‌کرد و پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را برمی‌داشت و می‌گفت: عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت می‌کند.

همچنین عایشه به عثمان می‌گفت: ای نعث! ای دشمن خدا! تو آن کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نعثل یهودی نام کرد که در یمن بود، و یکدیگر را لعن می‌کردند. تا عایشه سوگند یاد کرد که با عثمان در یک شهر نباشد و به مکه رفت. نیز ابن اعثم، صاحب فتوح، نقل کرده است که عایشه گفت: «أُقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا...» بکشید نعثل را، خدا بکشد نعثل را، همانا او سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را کهنه کرد و حال این که لباس آن حضرت هنوز کهنه نشده است.^۱ خواننده گرامی، این دو داستان در یک کتاب آمده است، داستان اول را نویسندگان آن جزوه آورده‌اند و داستان دوم را این جانب. اکنون شما چگونه میان آنها جمع می‌کنی؟ بلی می‌توانی روایات دیگر و حوادث تاریخی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمده، مورد توجه قرار دهی و قضاوت کنی.

ادعای ستایش ائمه علیهم السلام از صحابه

در صفحه ۸۸ آن جزوه، عبارتی از نهج البلاغه آورده‌اند که حضرت امیر علیه السلام از صحابه ستایش کرده است.

۱. کشف الغمه (مترجم)، ج ۲، (ص ۳۹) کیفیت فدک و ذکر خطبها علیها السلام.

همچنین از ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند که از صحابه و از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده‌اند.

ما می‌گوییم: کسی در بزرگواری صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بحث و شک ندارد، بحث در این است که آیا می‌توان گفت همه صحابه خوب و قابل ستایش بوده‌اند؟ آیا امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام از همه صحابه تعریف و همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده‌اند؟ مگر منافقین و سازندگان مسجد ضرار، از صحابه نبودند؟

مگر ﴿الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۱ از صحابه نبودند؟

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام از صحابه، در آن زمان که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آنان بود، مدح و ستایش کرده‌اند یا به طور مطلق؟ و اگر مواردی را که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه از صحابه گله و شکایت کرده است بیاوریم، مثنوی هفتاد من می‌شود. و ما در این جا فقط به یک مورد اشاره می‌کنیم:

حضرت امیر علیه السلام هنگام دفن حضرت زهرا علیها السلام نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكِ
وَالسَّرِيعَةِ الْإِلْحَاقِ بِكَ... وَسَتَبَيْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا،
فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ، وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ»^۲...

سلام بر تو ای رسول خدا! سلامی از طرف من و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است.

ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه علیها السلام کم شده، و توان خوشتنداری ندارم [تا آن که خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:]

۱. سورة نساء / ۱۳۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲. (ترجمه محمد دشتی).

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه علیها السلام بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.

لطفاً در جمله «بِتَضَائُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا» دقت کنید و با کلمات دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام و کلمات دیگر ائمه معصومین علیهم السلام جمع کرده و قضاوت کنید.

ثقل اکبر و اصغر

در صفحه ۹۱ پس از تیتراژ مزبور مدعی شده‌اند که اهل سنت همانقدر که حریصند به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم چنگ بزنند، همانقدر نیز حریصند به ثقل اصغر یا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چنگ بزنند.

سپس نوشته‌اند:

متأسفانه در طول قرنهای متمادی طوری جوسازی شده که گویا اهل سنت نه تنها هیچ علاقه‌ای به اهل بیت پیامبر ندارند بلکه نعوذ بالله با آنان دشمن هم هستند...

مؤلف: تمسک به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای عمل به روایات و دستورات اهل بیت علیهم السلام است، و ما هر چه از اهل سنت می‌بینیم و می‌شنویم، بر خلاف این ادعا است، بلکه سعی بر آن دارند که نام و یاد و آثار اهل بیت علیهم السلام محو و به فراموشی سپرده شود.

صدها روایت از ابوبکر، و ابوهریره، و ملیکه و فلان و فلان نقل می‌کنند و کتابهای فقهی آنان از همه صحابه و تابعین روایت نقل کرده‌اند، به جز از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در سخنرانیها، خطبه‌های نماز جمعه‌ها، در منبرها و موعظه‌ها یا اصلاً روایت از عترت نقل نمی‌کنند. یا بسیار نادر است.

اما این که خواسته‌اند بگویند: اهل سنت به اهل بیت علاقه دارند، باید گفت: متأسفانه ما هیچ نشانه‌ای از علاقه و هابیها به عترت نمی‌بینیم و حتی اگر از آنان

سؤال شود عترت پیامبر چه کسانی هستند؟ اظهار بی اطلاعی می کنند، بلکه رفتارشان با شیعیان که از دوستان جدی و عملی اهل بیت علیهم السلام هستند، بیانگر عداوتشان می باشد، زیرا چنانچه انسان کسی را دوست داشته باشد، به دوست او نیز احترام می گذارد و با او اظهار محبت می کند. و حال این که شیعیان در مدینه منوره و در بقیع، شاهد انواع توهین ها و بی حرمتی ها و حتی ضرب و شتم هستند، تا چه رسد به محبت، و در افغانستان و پاکستان شاهد ترورها و قتل عام های بی رحمانه شیعیان توسط وهابیون و سلفی ها هستیم.

ادعای دوستی اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۹ آن جزوه باز تکرار کرده و گفته اند:

اهل سنت حقوق اهل بیت را رعایت می کنند و آنان را دوست می دارند.

همه عوام هم می دانند که ادعای دوستی، دوستی نیست، ادعای رعایت حقوق، رعایت حقوق نیست، با گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود، ما می دانیم که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت روز خوش و آرامی را نداشته اند، از فاطمه زهرا علیها السلام گرفته تا کربلا و شهدای کربلا و شام...

مُشَرَّدُونَ نُفُوَا عَنْ عَقْرِ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ جَنُوا مَا لَيْسَ يُغْتَفَرُ

پراکنده و فراری داده شدند از ساختمان خانه هایشان.

مثل اینکه آنها جنایت غیر قابل بخشش مرتکب شده بودند.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره آنان، سفارش کرده بود که اهل بیت مرا اذیت و آزار کنید، بیش از آنچه انجام دادند انجام نمی دادند. پس از آن، با آثار و یاد و قبورشان چه کرده و چه می کنند؟

در مسجد النبی نام ابوبکر و عمر و عایشه، بر پنجره و ستون و در و دیوار

نوشته شده، و یاد و خاطره این افراد زنده و در برابر دید مسلمانان قرار گرفته است، اما نام و یاد و نشانی از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دیده نمی شود، گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله دختری به نام فاطمه علیها السلام و دامادی به نام علی علیه السلام نداشته است، گویی درب خانه علی علیه السلام در کنار حجره پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبی نبوده و باز نمی شده است و نباید نشانی از آن حضرت، وجود داشته باشد، ولی باید «خوخه ابوبکر» با خط درشت، روی تابلو ثبت و جلوی دید مسلمانان قرار گیرد. نام عایشه بر ستونی مقابل حجره پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته و در منظر عموم قرار گیرد، در سمت دیگر، نام ابوبکر و عمر و سلام بر آن دو، در کنار نام پیامبر نوشته شود.^۱ همچنین رفتار سنیهای وهابی نسبت به قبور اهل بیت علیهم السلام که در بقیع مدفونند و نسبت به زائران آن بزرگواران که محبت و دوستی آنان را با اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد، توهینها و بی ادبیها و شتم و ضرب زائران بیان گر وحدت و شفقت آنان با اهل بیت و دوستان اهل بیت است، بیانگر ادای حقوق اهل بیت است. حتی اهل تسنن که از سایر کشورها به زیارت ائمه بقیع مشرف می شوند، از توهین و بدرفتاری مأموران وهابی در امان نیستند. آری آنچه آرام بخش دلهای شکسته زائران است، یاد خداوند متعال است.

جهان را صاحبی باشد خدا نام
کز او آشفته دریا گیرد آرام

آن چیزی که توهینها را قابل تحمل می کند تاسی به خود اهل بیت است که در زیارتشان می خوانیم «وَأُسِیءَ إِلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ؛ نسبت به شما اهل بیت، بی ادبی شد و شما بخشیدید» و این آیه کریمه است: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲؛ «و کسانی که ستم کرده اند، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت.»

۱. در این رابطه به کتاب «چرا چرا؟» جلد ۲ ص ۱۴۸ مراجعه شود.

۲. سوره شعراء / ۲۲۷.

حقوق اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۹ در باره حقوق اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند:

۱- حق محبت و موالات

پس از بیان لزوم محبت هر مسلمانی نسبت به سایر مسلمانان و این که دوست داشتن مسلمانان یکدیگر را، یک واجب شرعی است... نوشته‌اند:

اما پیامبر صلی الله علیه و آله برای خویشاوندان خودشان نوعی محبت خاص در نظر گرفتند، فقط به خاطر قرابت و خویشاوندی شان با آن حضرت صلی الله علیه و آله، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ [ای پیامبر!] بگو من برای ابلاغ احکام خدا و برای رسالتم مزد و پاداشی از شما مسلمانان نمی‌طلبم مگر دوستی با خویشاوندانم.

خواننده محترم، آیا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اهل بیتش، فقط به خاطر قرابت و خویشاوندی با خودش بود؟ آیا این نسبت ناروا، کذب و تهمت به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟! آیا فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام، منشأ این سفارش نبوده است؟ آیا ملاک در سفارش آن حضرت، تقوا و صفات برجسته اهل بیت نبوده است؟ و آیا حق محبت و موالات اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ادا کرده و می‌کنند؟

در صفحه ۱۰۱ آن جزوه نوشته‌اند:

۲- حق درود بر آنان :

در این صفحه ابتدا آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ را آورده‌اند. سپس روایتی از صحیح مسلم^۳

۱. سوره شوری / ۲۳

۲. سوره احزاب / ۵۶

۳. صحیح مسلم، کتاب الصلاة على النبي ص بعد التشهد، شماره ۴۰۵.

نقل کرده اند که :

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود:
 بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ
 بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ...»

و در ادامه نوشته اند:

درود و صلوات بر آل محمد، حقی است که اختصاصاً به آنان تعلق می گیرد. و
 در این باره بین ائمه (علمای اهل تسنن) اختلافی نیست.

آیا این حق را نیز مثل سایر حقوق اهل بیت علیهم السلام ادامه می کنند؟ مسلمانانی که در
 مدینه منوره حضور پیدا می کنند، از خود سؤال می کنند که چرا در صلواتهایی که
 در مسجدالنبی فرستاده می شود، «آل» حذف می شود؟ چرا می گویند: «صلی الله
 علیه و سلم» و حاضر نیستند طبق روایاتی که خودشان نقل کرده اند، عمل کنند؟
 در خطبه های نماز جمعه سالهای قبل صلوات می فرستادند و آل را
 نمی آوردند و فعلاً آل را می آورند، ولی صحابه را نیز در ادامه می آورند و
 می گویند: «وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و با این که در آن جزوه
 تصریح کردند که «درود و صلوات بر آل محمد» حقی است که اختصاص به اهل
 بیت علیهم السلام، تعلق دارد، در عین حال هر گاه صلوات بر «آل» بفرستند صحابه را نیز
 اضافه می کنند. و این خود بدعت است که مرتکب می شوند و حق اختصاصی
 اهل بیت علیهم السلام را برای دیگران نیز قرار می دهند و بر خلاف سنت و دستور
 پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنند.

در صفحه آخر آن جزوه این اشعار را از امام شافعی آورده اند:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ	فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْتُمْ	مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ای اهل بیت رسول الله، محبت شما فرض است از جانب خداوند، که در قرآن نازل فرموده.

همین افتخار بزرگ برای شما بس که هر کس بر شما درود نفرستد برایش نمازش نیست.^۱

در صفحه ۱۰۳ آن جزوه، در ادامه بیان حقوق اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند:

۳- حق خمس

و از حقوق آنان خمس است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّفَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲.

[سپس نوشته‌اند:]

و احادیث در این باره زیاد است، این مهم، و خاص به ذوی القربی است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بنابر قول جمهور برای آنان ثابت است.

مؤلف: علاوه بر این آیه، آیه ۷ سوره حشر ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ...﴾^۳ نیز درباره خمس نازل شده و هر دو آیه به یک سیاق هستند و معلوم است که برای

۱. دیوان امام شافعی (ص ۱۰۶)؛ بحار الانوار ۲۳/ ۲۳۵.

۲. سوره انفال / ۴۱: «بدانید هرگونه بهره و غنیمتی به دست آورید، خمس آن، خاص خدا و پیامبر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه [که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند] می‌باشد - اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه، نازل کردیم، ایمان آورده‌اید - و خداوند بر هر چیزی توانا است.

۳. «آنچه را خداوند از این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان [از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله] است».

«ذوی القربی» از حقوق مالی، حقی جز خمس نمی‌باشد، زیرا از زکات و صدقات محرومند.

در صفحه ۹۵ در ضمن معنا کردن آل رسول الله ﷺ اعتراف کرده‌اند که:

«آل رسول الله ﷺ کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام گردیده است، این رأی جمهور است». [و نوشته‌اند:] «احادیث درباره خمس زیاد است».

ولی احادیث را نیاورده و به محل آنها هم اشاره‌ای نکرده‌اند، و ما برخی از آنها را در ادامه این قسمت می‌آوریم.

مخالفت با پرداخت خمس

اهل تسنن با این که اعتراف کرده و قبول دارند که خمس از حقوق اهل بیت است ولی از ابتدا خمس ندادند و حتی طبق روایت بخاری از قول عایشه، حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر مطالبه خمس خیبر را کرد، ولی ابوبکر از پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه علیها السلام نداد، و فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد...^۱

پس از آن هم در هیچ موردی نقل نشده که اهل تسنن خمس داده باشند و به طور کلی حق مالی اهل بیت را مثل سایر حقوق آن بزرگواران تضییع کرده و هم اکنون نیز در نوشته‌ها و تبلیغاتشان سعی می‌کنند با تهمت و دروغ، دهندگان خمس را از پرداخت آن بازدارند و با القای شبهه آنان را به شک و تردید بیندازند.

یادآور می‌شوم: روایاتی که محدثان و علمای اهل تسنن در باره خمس نقل کرده‌اند، در صفحه ۴۰۸ تا صفحه ۴۱۱ همین کتاب آورده‌ام.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی و ص ۷۱۹ باب: غزوة خیبر ح. ۴۲۴، ۴۲۴۱.

انکار شهادت حضرت زهرا علیها السلام

در صفحه ۱۰۸ آن جزوه نوشته‌اند:

یک افسانه تفرقه انگیز

عجیب‌تر این که اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند، واقعاً خنده‌آور است، و بعید نیست که عده‌ای مؤمن و مخلص به اهل بیت علیهم السلام این چرندیات را باور کنند، راستی هم حق دارند.

وقتی کسی مطالعه ندارد و به منابع دسترسی ندارد، با علما و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی طرف، آشنایی و رابطه ندارد از کجا بداند که این داستان‌ها و افسانه‌ها مشتی دروغ است؟

نویسندگان آن جزوه، ادعا کرده‌اند که شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه و دروغ است و در این باره به عبارت بالا اکتفا کرده‌اند و راجع به آن بحث نکرده‌اند. ولی چه شده که هر جا گمان کرده‌اند روایتی از کافی به نفع آنها است آورده‌اند، ولی در مورد شهادت حضرت زهرا علیها السلام روایت کافی را نادیده گرفته و اسمی و اشاره‌ای به آن نکرده‌اند؟

شهادت حضرت زهرا به نقل از کافی

در اصول کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام صَدِيقَةٌ شَهِيدَةٌ»

«همانا فاطمه علیها السلام بسیار راستگو و شهیده بود.»^۱

علامه مجلسی رحمته الله فرموده است:

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب مولد الزهرا علیها السلام، ص ۴۵۸، ح ۲.

این روایت دلالت دارد که فاطمه زهرا علیها السلام به شهادت رسیده، و شهیده بودن او از متواترات است...^۱

همچنین در اصول کافی^۲ و در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام پس از دفن حضرت زهرا علیها السلام رو به جانب قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت...»

«وَسْتَنْبِئُكَ ابْنُتُكَ بِتَضَافُرِ أُمِّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ، وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ... فَيَعِينِ اللَّهُ تُدْفَنُ ابْنُتُكَ سِرًّا وَ تُهَضَّمُ حَقًّا وَ تُمْنَعُ إِرْثُهَا...»^۳

به زودی دخترت خبر می دهد که امتت برای غصب حق و ظلم به او، همدست شدند، پس همه سرگذشت را از او پرس و گزارش را از او بخواه... در برابر نظر خدا، دخترت پنهان به خاک سپرده شد و حقیقتش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد...

آیا این عبارت و این تعبیر از شهادت حضرت زهرا علیها السلام حکایت نمی کند؟ البته جا دارد، در کلمه «هضمها» و معانی آن دقت شود. جا دارد در کلمه «أُمِّتِكَ» تأمل شود، امت چه کسانی بودند و با فاطمه دختر و پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه صبر و گذشت، از آن نگذشته و در ادامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهد که از او جویا شود، «فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ»^۴

علاوه بر اینها، روایات بسیار و شواهد تاریخی فراوان حاکی از شهادت حضرت

۱. مرآت العقول، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۳ و نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

۳. همان، ح ۳، و نهج البلاغه، از خطبه ۲۰۲. یادآوری: چند جمله مزبور از کافی است.

۴. الهضم: الظلم و الغضب، واحفاء السؤال: استقصائه.

زهرای علیها السلام است که بررسی آنها با وضع این کتاب تناسب ندارد^۱ و در عین حال، مناسب است در ادامه این قسمت، داستان ارباب و تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرای علیها السلام توسط خلیفه و اظهار ندامت هنگام مرگ (که در صفحه ۲۲۰ و ۲۲۳ همین کتاب آمده) مورد توجه قرار داد و از نویسنده جزوه «وحدت و شفقت» پرسید، آیا محبت و شیر و شکر بودن، با چنان ارباب و تهدید، آن هم بلافاصله بعد از رحلت پدری مثل پیامبر صلی الله علیه و آله جمع می شود؟ آیا این رفتار در روح و جسم پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و سرانجام منجر به شهادت آن سیده زنان عالم نشد؟

دشنام و لعن بر علی علیه السلام بغی است

در صفحه ۱۰۹ آن جزوه، از قول «ابن تیمیه» نقل کرده اند:

دشنام و لعن علی علیه السلام بغی و سرکشی بزرگی بود و کسانی که مرتکب آن شدند، به آنان گروه یاغی گفته شد.

سپس روایاتی از بخاری و مسلم آورده اند که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «افسوس که گروه یاغی عمار را می کشند، او آنان را به بهشت دعوت می کند و آنان او را به دوزخ می خوانند.» «وَيْحَ عَمَّار! تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ».^۲

مؤلف: از عبارت بالا معلوم می شود که گروهی از مسلمانان، حضرت امیر علیه السلام را سب و لعن می کرده اند.

همچنین معلوم می شود که طبق دید و عقیده آنان سب و لعن خلفای راشدین شرک و کفر نیست، بلکه مرتکب آن، تنها یاغی محسوب می شود.

۱. به سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۷۸، ماده (قنفذ) و رباحین الشریعة، ج ۲ مراجعه شود.

۲. صحیح بخاری ۳۳۶.

همچنین از روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «آنان عمار را به دوزخ دعوت می‌کنند»، معلوم می‌شود طرف مقابل یعنی کسانی که با حضرت امیر علیه السلام جنگ کردند، و آنان که عمار را کشتند، جهنمی و اهل دوزخ بوده‌اند. و همهٔ مسلمانان می‌دانند که آنها معاویه و همدستانش بوده‌اند.

و آنچه مسلم است - طبق روایاتی که خود اهل تسنن نقل کرده‌اند - که هر کس بیعت امام بر گردنش نباشد و بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است - آنان که در لشکر معاویه بودند، بیعت امام بر گردنشان نبود و به مردن جاهلیت مرده‌اند. در صفحه ۱۱۲ نوشته‌اند:

علی علیه السلام بر حق بود.

دلیل حقانیت علی علیه السلام را همان حدیث «تقتل عماراً الفئۃ الباغیة» ذکر کرده و نوشته‌اند:

این حدیث بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت از او نیز دلالت می‌کند، و این که هر کس به طاعت او دعوت می‌کند به سوی بهشت دعوت می‌کند، و هر کس به جنگ با او دعوت می‌کند، حتی اگر تأویل کند، به دوزخ دعوت می‌کند، کما این که این دلیل است که جنگ با علی علیه السلام جایز نبود، بنابراین کسانی که با او جنگیده‌اند، اگر تأویل کرده‌اند مخطی و اگر تأویل نکرده‌اند یاغی هستند... و این مذهب ائمه فقه است...

از عبارت بالا معلوم شد که حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت آن حضرت را قبول و به حق بودن آن اعتراف کرده‌اند، و معلوم است که حق، مقابل باطل است و هر کس مقابل حضرت امیر علیه السلام قرار گرفت بر باطل بوده و ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً﴾^۱

نیز اعتراف کرده‌اند که روایت بالا دلیل صحت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و دلیل وجوب اطاعت از آن حضرت است، و این مطلب چیزی است که شیعیان در طول تاریخ می‌گفته و می‌گویند، بنابراین امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و وجوب اطاعت از آن حضرت، از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده و ثابت شد و این در حالی است که دلیلی بر امامت و وجوب اطاعت از ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه وجود ندارد. و الْحَمْدُ لِلَّهِ که حق بر زبان‌شان جاری و به آن اعتراف کرده و نوشتند و به طور گسترده و به طور رایگان در اختیار مسلمانان قرار داده و می‌دهند، امید است که همه مسلمانان به این قسمت خوب و با دقت توجه کنند و از اطاعت و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی نکنند.

اما این که نوشته‌اند: «کسانی که با علی علیه السلام جنگیده‌اند، اگر تأویل کرده‌اند، خطاکارند...»

ما می‌گوییم: مگر نقض بیعت و جنگ با امام مسلمانان قابل تأویل است؟ و اصلاً «تأویل» یعنی چه؟ اگر تأویل عذر می‌شود، هر کس هر کار خلافی مرتکب شود می‌تواند کار خلاف خود را تأویل کند و دلیل و توجیهی برای آن در نظر بگیرد و در نهایت معذور باشد.

خلاصه این توجیهی که آقایان برای جنگ با امام علیه السلام بیان کرده‌اند، از مصادیق بارز عذر بدتر از گناه است و باید از این توجیه نیز توبه کنند.

در صفحه ۱۱۳ نوشته‌اند:

لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام

شیخ الاسلام «ابن تیمیه» درباره یزید و اختلاف نظرهای مفصل بحث کرده و سرانجام نوشته است.

«وَأَمَّا مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ أَوْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِهِ أَوْ رَضِيَ بِذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ

وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱

«هر کس حسین را به شهادت رسانده یا در قتل او کمک کرده یا به آن راضی بوده لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد».

این عبارت همان است که در زیارت عاشورا آمده است و پذیرفته‌اند که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسانی است که امام حسین علیه السلام را کشته؟ یا در قتل آن حضرت دست داشته و کمک کرده است، یا به قتل آن بزرگوار راضی بوده است، و معلوم است که لعن کردن این عده از عبادات است و ثواب دارد، به علاوه اختصاص به این عده ندارد، بلکه هر کس در قتل هر یک از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دخالت داشته، یا به آن راضی بوده و هست، مشمول همین لعن خواهد بود. در صفحه ۱۱۴ نوشته‌اند:

علاج وسوسه در باره جنگ جمل

خلاصه حرف آنان در این قسمت این است که:

چه بسا در ذهن خوانندگان پرسشها و وسوسه‌هایی به وجود آید که جنگ جمل و صفین، میان صحابه اتفاق افتاده و بیشتر صحابه، با علی علیه السلام بودند، و این امر پرسش و وسوسه به وجود می‌آورد.

پس از آن، درصدد برآمده که وسوسه را علاج کنند و نوشته‌اند:

جنگ جمل و صفین، جنگ میان دو گروه از مؤمنان بوده است و خداوند متعال در قرآن کریم هر دو گروه را مؤمن دانسته و فرموده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾^۲؛ [و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ پرداختند، آنها را صلح دهید].

۱. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ۴۰ / ۴۳۷.

۲. سوره حجرات / ۹.

بنابراین کسانی که با علی علیه السلام جنگ کردند، مسلمان و مؤمن بوده و از دایره ایمان خارج نشدند، و جای وسوسه نیست.

این توجیه و استدلال مشکلی را حل نمی‌کند و وسوسه‌ای را علاج نمی‌کند، زیرا جنگ جمل و صفین، جنگ دو گروه از مسلمانان نبود، بلکه جنگ حق و باطل بود. جنگ با امام مسلمانان و امیرمؤمنان بود. و همان گونه که گذشت اعتراف کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عمار آنان را به بهشت دعوت می‌کند، و آنان عمار را به دوزخ دعوت می‌کنند» و اعتراف کردند به صحت امامت علی علیه السلام و وجوب اطاعت از آن حضرت. بر این اساس در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام یک طرف ماجرا بهشت بوده و طرف مقابل جهنم.

و آیه شریفه ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ نظر به چنین موارد ندارد، بلکه مربوط به مواردی است که جنگ میان دو گروه و دو مسلمان برای اغراض شخصی و نفسانی و به منظور ریاست و توسعه طلبی باشد، مثل جنگ عراق با ایران و کویت، جنگ دو گروه فلسطینیها با هم، و امثال آن.

در هر صورت این مطلب واضح و روشن است و نیاز به تفصیل نیست ولی تعجب از نویسندگان آن جزوه است که چطور از صحیح ترین کتابهای خودشان غفلت کرده، یا چشم پوشیده‌اند و برای به کرسی نشاندن حرف خود حتی به روایات صحیح بخاری توجه و اشاره نکرده‌اند.

در صحیح بخاری، در رابطه با آیه ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾؛ «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ پرداختند، آنها را صلح دهید»^۱ در سه مورد، روایت آمده است.

۱- در «کتاب الایمان» (باب ۲۳، ح ۳۱).

۲- در «کتاب الدیات» (باب ۲، ح ۶۸۷۵).

۳- در «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳.

در اینجا مورد اول و سوم را عیناً می آورم، و آن چنین است :

باب ۲۳، کتاب الایمان، ح ۳۱ : وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا (الحجرات / ۹) : فَسَمَّاهُمُ الْمُؤْمِنِينَ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْمُبَارَكُ ... عَنْ الْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : ذَهَبْتُ لَأَنْصُرَ هَذَا الرَّجُلَ فَلَقِينِي أَبُو بَكْرَةَ فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ؟ قُلْتُ : أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ. قَالَ : ارْجِعْ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «إِذَا تَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيفِهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بِالِ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ : إِنَّهُ كَانَ حَرِيصاً عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ.

اگر دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ و کشتار هم پرداختند آنان را صلح دهید. اخنف بن قیس گوید: رفتم مردی را یاری کنم، ابوبکر به من برخورد کرد و پرسید کجا می روی؟ گفتم: می روم به کمک این مرد، گفت: برگرد.

همانا من شنیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هرگاه دو مسلمان با شمشیر مقابل هم قرار گرفتند قاتل و مقتول هر دو در آتشند، گفتم: یا رسول الله قاتل در جهنم است ولی مقتول چرا؟ فرمود: مقتول نیز حریص بود و سعی می کرد برای کشتن قاتل».

همچنین در صحیح بخاری، «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳، با دو سند آمده

است که :

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيفِهِمَا فَكِلَاهُمَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بِالِ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ : «إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ».

«وقتی دو نفر مسلمان با شمشیر برابر هم قرار گرفتند، هر دوی آنان از اهل

جهنم هستند».

به حضرت گفته شد: یک نفر از ایشان قاتل است، گناه مقتول چیست؟ فرمود: «همانا او اراده داشت صاحبش را (آن که در برابر او قرار گرفته) به قتل برساند».

خواننده محترم ملاحظه فرمودید که طبق روایات معتبر خود اهل تسنن، آیه شریفه مربوط به چه نوع جنگها است و هیچ ارتباطی با جنگ جمل و صفین ندارد، زیرا در این دو جنگ قطعاً هر دو طرف در جهنم نیستند، قطعاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عمار اهل آتش نیستند، و آیه، مربوط به موردی است که هر دو گروه بر باطل و برای غیر خدا می جنگند و هر دو جهنمی هستند.

در آخر آن جزوه، مجدداً ازدواجهایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) با دختران صحابه انجام داده‌اند، یاد آور شده و آن را شاهد صمیمیت و محبت آنان نسبت به یکدیگر دانسته‌اند.

باید گفت: هر چند شیعیان از دوستی و مهر و صمیمیت آنان خوشحال هستند و از هر طریقی میان انسانها دوستی و محبت حاصل شود استقبال می کنند، ولی ازدواج و داد و ستد دختر، در همه موارد، دلیل و شاهد وجود محبت و صمیمیت نمی شود، دلیل خوب بودن زن یا مرد نمی شود، ازدواج حضرت نوح و لوط با دو زن جهنمی بود، ازدواج زن فرعون - که به نص قرآن بهشتی است - با فرعون جهنمی بود. گاهی ازدواجها جنبه سیاسی داشته و دارد، گاهی از جهت اضطرار و ناچاری و دفع افسد به فاسد صورت گرفته و می گیرد.

همانطور که در سابق اشاره کردم، ازدواج ام کلثوم و عمر - بر فرض صحت - از روی ضرورت بوده است، همانگونه که حضرت لوط پیشنهاد ازدواج دخترهایش را به آن افراد داد، از جهت آبرو و از روی اضطرار و دفع افسد به فاسد بوده است.

در صفحه ۱۲۵ آن جزوه، از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت:

خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم آیا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله راستگو بودند یا بر حضرتش دروغ می گفتند؟ فرمود: بلکه راستگو بودند.

گفتم پس چرا با هم اختلاف نظر داشتند؟ فرمود: مگر نمی دانی که شخصی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد و مسأله ای می پرسید و حضرت جواب می دادند، سپس برحسب نیاز جواب دیگری می فرمودند که جواب اول را منسوخ می کرد، لذا بعضی روایات بعضی دیگر را منسوخ کرده است.^۱

مؤلف: غرض آنان از آوردن این روایت این است که بگویند امام صادق علیه السلام، راستگویی صحابه را تأیید کرده است.

ولی ما می گوئیم: اولاً: هر روایتی را باید از حیث سند و از حیث دلالت و از حیث جهت صدور، بررسی کرد و پس از آن نتیجه گیری کرد.
ثانیاً: باید روایات دیگر را با آن سنجد و پس از آن قضاوت کرد، و ما در اینجا تنها چند جمله از نهج البلاغه را می آوریم و قضاوت را بر عهده خواننده گرامی می گذاریم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست است هم دروغ، هم ناسخ است هم منسوخ، هم عام است هم خاص، هم محکم است هم متشابه، هم احادیثی است که بدرستی ضبط گردیده و هم احادیثی است که با ظن و گمان روایت شده است. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود: «مَنْ كَذَّبَ عَلِيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»

۱. اصول کافی ۱/ ۶۵ کتاب فضل العلم باب (اختلاف الحديث) «شماره ۳»

«هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد باید جایگاه خویش را در آتش انتخاب کند».^۱

اکنون با توجه به آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردم آیا می توان ادعا کرد که همه صحابه راستگو بوده اند؟ و بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت نمی دادند؟
آیا می توان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را که خود شخصاً در تمام صحنه ها و صحبتها و منبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته و از احادیث آن حضرت اطلاع و با خبر بوده است، نادیده گرفت؟

از الغدير و المراجعات نام نبرده اند

یادآوری: در آن جزوه، از کتاب «الغدير» و «المراجعات» نام و یاد نشده و این امر بیانگر آن است که نویسندگان آن جزوه نخواسته اند مسائل صدر اسلام و سپس حوادث پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن گونه که بوده است، برای خوانندگانشان روشن شود چون با هدفشان سازگار نبوده است.

آرزوی شیعیان همدلی همه انسانها است

به طور کلی شیعیان آرزومندند که همه مسلمانان، بلکه همه انسانها - از هر کشور و هر نژاد و با هر دین و مذهب و عقیده ای هستند - با هم مهربان باشند، برادرانه زندگی کنند و در مقام کمک و دستگیری یکدیگر باشند.
شیعیان، با هر گونه کینه توزی، بدرفتاری، بدخلقی و دشمنی با دیگران مخالفند. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام، از هر نوع ناسزاگویی و سب و توهین به دیگران پرهیز می کنند و آن را خلاف شرع می دانند.

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۱۰.

شاهد این مطلب، رفتار شیعیان در کشورها و خصوصاً در ایران اسلامی است که سنی، یهودی، نصرانی، و دیگر فرقه‌ها زندگی می‌کنند، و اگر کسی در این باره شبهه دارد می‌تواند بررسی و از آنها کسب اطلاع کند.

البته شیعیان نمی‌توانند همه صحابه را به یک دید بنگرند، نمی‌توانند به اشخاصی که با امام واجب‌الاطاعه جنگیدند و عده‌ای از صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ را کشتند، محبت و علاقه داشته باشند.

نمی‌توانند کسانی را که فاطمه زهرا (علیها السلام) را به غضب درآوردند، - تا آن که در جوانی و با حال قهر و خشم و غضب به پدرش پیامبر ﷺ ملحق شد و شبانه به خاک سپرده شد و همچنان قبرش مخفی است - ابراز محبت و علاقه کنند.

زیرا علاقه به آنان با آیه شریفه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ قابل جمع نمی‌باشد، زیرا با آیه مبارکه: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلِيلٍ فِي جُوفِهِ﴾^۲؛ «خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده» سازگار نیست.

این مطالب در مدینه منوره و در زمانی کوتاه، در پاسخ آن جزوه نوشته شد و در قم تکمیل و به چاپ رسید و منتشر گردید، و با توجه به مختصر بودن آن، مطالب و حقایقی بررسی و ارائه شد که هر خواننده منصفی را وادار می‌کند جز راه اهل بیت پیامبر ﷺ را هی نپیماید و جز مذهب حقه جعفری و شیعه اثناعشری مذهبی نپذیرد و در عین حال «التوفيق من الله تبارك و تعالی».

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»



۱. سورة شورا / ۲۳.

۲. سورة احزاب / ۴.

بخش نهم

بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

قال الله تبارك و تعالی فی کتابه الکریم :
 ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱
 و لما نزلت هذه الآية: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾^۲
 دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا، وَ فَاطِمَةَ، وَ حَسَنًا، وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: أَللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي.^۳

جزوه‌ای دیگر و باز حق‌کشی و نادیده گرفتن آیات و واقعیات

در مدینه منوره جزوه دیگری با عنوان «بهترین انسان‌ها بعد از پیامبر ﷺ»^۴
 به طور رایگان و در سطحی وسیع، بین مسلمانان، به ویژه بین زائران ایرانی

۱. سوره شورا / ۲۳.

۲. سوره آل عمران / ۶۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی): ح ۳۲.

۴. این جزوه را در سال ۱۳۹۰ ه. ش چاپ و منتشر کردند.

توزیع می‌کردند.^۱

در صفحه پنجم آن، به مدح و ستایش اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته و نوشته‌اند:

خداوند در قرآن توصیفشان کرده و می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲

در آن جزوه بعد از آن که آیه مبارکه را به طور پراکنده ترجمه کرده‌اند، به تعریف و تمجید صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته و نوشته‌اند:

برترین و بزرگوارترین اصحاب به ترتیب خلفای چهارگانه، ابوبکر، عمر، عثمان،

۱. از کنار بقیع می‌گذشتم، از داخل دکه‌ای که این جزوه‌ها را توزیع می‌کردند، چند جلد از همان جزوه‌ها را تعارف کردند، نگرفتم، و گفتم: اینها چیست که پخش می‌کنید، «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (حرفی که عمر زد)، واسطه متوجه نشد، آن شخص که داخل دکه بود، اشاره کرد که بگیر، رفتم جلو و بلند گفتم: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» او متوجه شد و لبخند زد، و گفت: شما بگیر، من هم ادب کردم و آنها را تحویل گرفتم.

۲. محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمن آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (سوره فتح / ۲۹).

علی [علیه السلام]، معاویه، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و مهاجرین بر انصار و اهل بدر و اهل بیعت الرضوان برتری دارند.^۱

همچنین نوشته‌اند :

صحابی بودن گاهی با تواتر و توالی اخبار ثابت می‌شود، مانند صحابی بودن عمر، عثمان، علی [علیه السلام]، حذیفه، ابوهریره، و عایشه و غیر آنها از بزرگان صحابه. ما می‌گوییم: چه شد که نام و یادی از امام حسن [علیه السلام] و امام حسین [علیه السلام] و حضرت زهرا [علیه السلام] و حضرت حمزه و حضرت خدیجه کبرا و سلمان و اباذر و عمار و بلال و امثال آنان برده نشده و گویا این بزرگواران از یاران و صحابه پیامبر اکرم ﷺ نبوده‌اند، بلکه ظاهراً خواسته‌اند نام و یاد این شخصیت‌های ممتاز و بی‌مانند به فراموشی سپرده شود، به طوری که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند، هر چند ممکن است نویسندگان آن جزوه، از آن چهره‌های درخشان اطلاع نداشته و آثار وجودی آن عزیزان را حتی در کتابهای معتبر خودشان هم ندیده و نشنیده‌اند، و حقاً چنین نویسندگانی سزاوار چنین موقعیتی هستند که ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲؛ «خدا بر دلها و گوشه‌ایشان مهر نهاده، و بر چشم‌ها پرده‌ای، و برای آنان عذابی بزرگ است».

اینجانب بعد از مطالعه آن جزوه، مشاهده کردم که حق‌کشی ناجوانمردانه و آشکاری شده، و واقعیات را نادیده گرفته و بر حقایق پرده‌ای ضخیم کشیده‌اند، لذا وجدانم آرام نگرفت و بر آن شدم تا گوشه پرده را کنار زنم، و توضیح مختصری بدهم، شاید به وظیفه‌ام عمل کرده، و حق و حقیقت را روشن کنم، إن شاء الله تعالی.^۳

۱. صفحه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۷.

۳. البته پاسخ برخی شبهات را که در این جزوه آمده است، قبلاً در کتاب‌های خود داده‌ام.

پيامبر اکرم ﷺ افضل انسان ها

قبل از آن که به توضیح و بررسی آن جزوه پردازم، اشاره می‌کنم به اینکه: بدون شک و تردید و به اتفاق شیعه و سنی، بلکه به اتفاق همه دانشمندان عالم، پيامبر اکرم ﷺ افضل و اشرف انسانها بوده و در تمام فضائل نفسانی و مناقب و مزایای اخلاقی، یگانه و بی‌همتا بوده است، آن بزرگوار، در صدق و صفا و مروت و امانت و حیا، در سخاوت و علم و شجاعت و فتوت و عصمت و خلاصه، در جمیع مکارم اخلاقی سرآمد و بر همه پيامبران ﷺ تفوق و برتری داشته است.

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خُلُقٍ وَ فِي خُلُقٍ وَ لَمْ يَدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ
فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صُورَتُهُ ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيباً بَارِئُ النَّسَمِ

در آفرینش و در اخلاق، بر همه انبیا ﷺ تفوق و برتری یافت.

و در علم و بزرگواری، کسی به پایه او نرسید.

آن حضرت کسی است که از جهت سیرت و صورت، تام و کامل بود.

و خداوند آفریننده، آنجناب را حبیب خود برگزید.

جهان کرد یکسو چو دار نعیم به لطف عمیم و به خلق عظیم

ز هر سوره از پاک قرآن او فروزان بود شمس برهان او^۱

افضل و بهترين انسانهاى عصر پيامبر ﷺ

طبق آیات و روایات بسیاری که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، بهترین و با فضیلت‌ترین انسانهایی که پيامبر ﷺ را درک کرده و با آن حضرت بوده‌اند، اهل

۱. راجع به افضل بودن پيامبر ﷺ به صفحه ۸۵ تا ۸۷ همین کتاب مراجعه شود.



بیت آن حضرتند، زیرا فضائل و مناقب آن بزرگواران خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام قابل شمارش نیست: و همین بس که مشمول آیه تطهیراند^۱ - که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها برطرف کرده و پاک و پاکیزه‌شان داشته است؛

و همین بس که مشمول آیه مباحله^۲ اند که این آیه سند زنده و روشن است بر فضیلت آن عزیزان - زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصارا، تنها کسانی را که قابلیت داشتند برای آن امر خطیر، همراه برد و آنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بودند -.

و همین بس که خداوند سبحان در قرآن مجیدش محبت و دوستی آنها را بر همه مسلمانان واجب فرموده است.^۳

و همین بس که آیه ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۴ در باره آنان نازل شده است. و همین بس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را قرین و عدل قرآن کریم دانسته و معرفی فرموده است.^۵ و همین بس که آن عزیزان بزرگوار را کشتی نجات امت قرارشان داده و فرموده است: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد (همراه آنها رفت) نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق و هلاک شد».^۶ و همین بس که بر همه مسلمانان واجب است در تشهد تمام نمازهایشان به آنان

۱. به شرحی که در صفحه ۹۳ همین کتاب گذشت.

۲. به شرحی که در صفحه ۹۹ همین کتاب گذشت.

۳. ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ که در صفحه ۱۰۲ گذشت.

۴. و غذا را در عین دوست داشتن به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند [و می‌گویند: ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی از شما نداریم. (سوره هل اتی / ۸ و ۹) به شرحی که در صفحه ۱۰۳ گذشت.

۵. در حدیث ثقلین که در صفحه ۷ همین کتاب گذشت.

۶. حدیث سفینه در صفحه ۱۰۶ همین کتاب گذشت.

دعا کنند و بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ». و همین بس که همه مسمانان در نماز بر مرده‌هایشان می‌گویند: «... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ».^۱ و همین بس که همه مسلمانان بر این عقیده‌اند که از اسباب اجابت دعا، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است.^۲ و غیر اینها که از خصائص و امتیازات اهل بیت علیهم السلام است که هیچ یک از صحابه چنین امتیازهایی را نداشته و از این فضائل محروم بوده‌اند. به علاوه شیعه و سنی روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضائل یکایک اهل بیت نقل کرده‌اند که حقیر قطره‌ای از آنها را آورده، و در ابتدا برخی که مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است می‌آورم.

علی علیه السلام افضل انسان‌ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

طبق آیات و روایاتی که در فصل قبل به آنها اشاره شد، بهترین و با فضیلت‌ترین انسانها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام است، زیرا آن بزرگوار در کمالات نفسانی - مانند علم، حلم، شجاعت، سخاوت، حسن خلق، عفت، مروّت و جوانمردی و غیر اینها - مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. همچنین آن حضرت در کمالات جسمانی - مثل قدرت و نیروی بدنی - نظیر نداشت.

ندید و نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار
آن حضرت مثل اعلا و نمونه بارز صفات و خصوصیات امامت بود، در

۱. در کیفیت تشهد و نماز بر مرده و صلوات در آنها، فرقی بین شیعه و سنی نیست، جز اینکه آنها می‌گویند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». به صفحه ۱۸۸ همین کتاب مراجعه شود.
۲. در صفحه ۱۸۹ همین کتاب گذشت.

ایمان، تقوا، پرهیزکاری، عدل و انصاف، همتا نداشت. در اجرای مقررات دین، بین آشنا و بیگانه فرق نمی گذاشت. در زندگی به حداقل ضرور اکتفا می کرد. و همیشه دلسوز یتیمان و مستمندان بود.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: «ما در کنار خانه خدا خدمت پیامبر اکرم ﷺ نشسته بودیم، در این حال علی علیه السلام به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر ﷺ به آن جناب افتاد، فرمود: «قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي؛ برادرم به سوی شما می آید» سپس رو به کعبه کرد و فرمود: «وَرَبِّ هَذِهِ الْبُنْيَةِ! إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ سوگند به خدای این کعبه این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند»، سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوَّلَكُمْ إِيْمَانًا بِاللَّهِ، وَ أَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ أَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَعْدُّكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ أَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً.

قال جابر: فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ فَكَانَ عَلِيُّ إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛

به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است، و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم الله افزونتر، و مساواتش در تقسیم [بیت المال] از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

۱. همان و (تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۴۱) به نقل از (ابن عساکر)

تذکر: خیر البریه، ای هم خیر الخلق، من بر الله الخلق ای خلقهم، فترکت همزتها. (مجمع البحرین، برأ) برأ، به معنای خَلَقَ، البریه، المخلوق، الخالق، (هم خیر البریه) (ای خیر الخلیقه) (خیر الخلق).

[جابر می‌گوید:] اینجا خداوند آیه **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾** را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی علیه السلام می‌آمد یاران محمد صلی الله علیه و آله می‌گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول‌الله آمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آن حضرت فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى مِيكَائِيلَ فِي رُتَبَتِهِ وَإِلَى جِبْرِئِيلَ فِي جَلَالَتِهِ وَإِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي خَشْيَتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ وَإِلَى يَعْقُوبَ فِي حُزْنِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ وَإِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ وَإِلَى يُونُسَ فِي وَرَعِهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي حَسَبِهِ وَخُلُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ، فَإِنَّ فِيهِ تَسْعِينَ خُصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ جَمَعَهَا اللَّهُ فِيهِ وَلَمْ يَجْمَعْهَا فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ.^۱

هر کس اراده کرده است اسرافیل را در هیبتش، و میکائیل را در رتبه‌اش و جبرئیل را در جلالتش و حضرت آدم را در علمیتش و نوح را در خشیتش و ابراهیم را در دوستیش و یعقوب را در حزنش و یوسف را در جمالش و موسی را در مناجاتش و ایوب را در صبرش و یحیی را در زهدش و عیسی را در عبادتش و یونس را در ورعش و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حسب و خلقش تماشا کند، به علی بن ابی طالب نگاه کند، به راستی خداوند در او نود خصلت از خصال و صفات انبیا را جمع کرده است که در غیر او جمع نکرده است.

و نیز فرمودند:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاتِ الْبَابَ.^۲

۱. ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۶.

۲. کشف الغمة: فی مناقبه و غزارة علمه. (فی فضل مناقبه علیه السلام).

من شهر علم هستم و علی دروازه آن، هر کس را علم باید از دروازه، درآید.

همچنین در باره امتیازات منحصر به فرد آن حضرت فرمودند:

يَا عَلِيُّ! لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا الثُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ وَفَضَلَ طَهُورُكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِمَا وَلَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ.^۱

یا علی! اگر نبود که گروهی از امت من درباره تو همان سخنانی را که نصارا در حق عیسی بن مریم بگویند [که او را فرزند خدا خواندند] در فضیلت تو سخنی می‌گفتم که بر هیچ فرد و گروهی عبور نمی‌کردی مگر آن که خاک پایت را برای تبرک برمی‌داشتند، و با قطره‌های آب وضویت استشفای می‌جستند، اما همین فضیلت تو را بس که، توازن من و من از تو هستم.

* * *

آن لحمک لحمی بشنو تا که بدانی

آن یار که او نفس نبی بود علی بود

آن کس که ولی بود و وصی بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

آن سرو سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود علی بود

آن قلعه گشایی که در از قلعه خیبر

برکنند به یک حمله و بگشود علی بود

آن مرد دلاور که برای طمع نفس
 بر خوان جهان دست نیالود علی بود
 هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس
 هم صالح پیغمبر و داوود علی بود
 هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب
 هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
 شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود
 سلطان سخا و کرم و جود علی بود
 فرزند خلف در صدف نکته توحید
 کآدم به جمالش نگران بود علی بود
 و امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 وَلِيُّ اللَّهِ.

هنگامی که یکی از شما به یگانگی پروردگار و پیامبری و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله
 شهادت می‌دهد، باید پس از آن به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گواهی
 دهد.^۱

یک دهان خواهم به پهنای فلک	تا بگویم وصف آن رشک ملک
ور دهان یابم چنین و صد چنین	تنگ آید در بیان آن آمین
اینقدر هم گر نگویم ای صنم	شیشه دل از ضعیفی بشکنم

خلاصه اینکه، هر انسان با انصاف و بی‌غرضی، در حالات و صفات و
 روحيات آن حضرت تأمل کند و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درباره او، مورد توجه

و دقت و بررسی قرار دهد، خواه ناخواه بر تقدم و برتری آن امام والا مقام، اعتراف می کند.

علی علیه السلام و تقسیم عادلانه بیت المال

۱- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:
روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام متولی امور شد، رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
آگاه باشید! به خدا سوگند، من تا وقتی در مدینه درخت خرما دارم، [که با خرمای آن امرار معاش کنم] حتی یک درهم از بیت المال برای خود بر نمی دارم، و نباید کسی توقع داشته باشد که چیزی از بیت المال به او اضافه دهم، بلکه هر چه را که هست به طور مساوی تقسیم خواهم کرد.
از میان جمعیت، عقیل بپا خواست و گفت: آیا مرا با سیاه پوستی که در مدینه است، از بیت المال بطور مساوی می دهی [و فرقی نمی گذاری]؟ حضرت فرمود: بنشین! کسی غیر از تو نبود صحبت کند؟ [سپس فرمود:] تو بر سیاه پوست برتری نداری مگر به تقوا.^۱

۲- و از ابی مخنف نقل است که:

گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام خدمت آن حضرت عرض کردند: بیت المال را میان سران و اشراف تقسیم کن و آنها را بر ما مقدم بدار و پس از آنکه بطور کامل بر اوضاع و بر حکومت مسلط شدی با عدالت و آن گونه که خدا عادت تو قرار داده است، عادلانه عمل کنم و بیت المال را میان همه بطور مساوی توزیع فرما.

۱. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۱۰۵، باب ۳۹، ابواب الجهاد، ح ۱.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«أَتَأْمُرُونِي وَيَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فِي مَنْ وَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؟ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرُ^۱ وَمَا رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مِلْكِي لَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»

وای بر شما!! آیا از من می خواهید طلب پیروزی کنم به وسیله ظلم و ستم در باره اهل اسلام که عهده دار سرپرستی آنها شده ام؟ نه به خدا سوگند! ابداً، هرگز، من تا زمانی که ستاره ای در آسمان ببینم چنین کاری نخواهم کرد، به خدا سوگند، اگر بیت المال ملک شخصی خودم بود، بین افراد فرق نمی گذاشتم و بالسویه تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه بیت المال، متعلق به خود مسلمانان و از اموال عموم است.^۲

۳- و در روایت دیگر است که :

گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شدند که بسیاری از مردم، علی علیه السلام را رها کرده و برای به دست آوردن دنیا، که نزد معاویه است، به سوی وی می روند. لذا خدمت حضرت امیر علیه السلام آمده، عرض کردند: خوف آن است که گروهی از سران و اشراف قریش به سوی معاویه بروند، برای جلوگیری آنها از رفتن نزد معاویه، آنان را بر موالی و عجم (غیر عرب) مقدم دار و از بیت المال، سهم بیشتری به ایشان عطا فرما. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از من می خواهید که با جور و ستم به پیروزی برسم، نه به خدا سوگند!! چنین کاری را نخواهم نمود، مادام که آفتاب طلوع

۱. السَّمِير: الدهر، ای لا یكون ذلك ابدأ. (الصحاح - سَمَرَ).

۲. وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۱۰۵، باب ۳۹، ابواب الجهاد، ح ۲.

می‌کند و در آسمان ستاره وجود دارد، این ترجیح و تفاوت گذاشتن را مرتکب نخواهم شد، به خدا سوگند، اگر بیت‌المال ملک شخصی من بود، همه آن را به طور مساوی تقسیم می‌کردم، تا چه رسد به اینکه مال همه مسلمانان است.^۱

۴- همچنین روایت است که :

روزی حضرت امیر علیه السلام مشغول تقسیم بیت‌المال بود، دو زن، یکی عرب و دیگری از موالی و غیر عرب، آمدند. امام علیه السلام به هر یک بیست درهم و یک کیل طعام داد، زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین! من زن عرب هستم و این زن عجم (غیرعرب) است، چرا بین ما فرق نگذاشتی؟ آن بزرگوار فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا أَلْفَىٰ فُضْلًا عَلَىٰ بَنِي إِسْحَاقَ»؛ به خدا سوگند، در این اموال، نیافتم که فرزندان اسماعیل (که عرب هستند) برتر و افضل از فرزندان اسحاق (که غیر عربند) باشند.^۲

۵- نیز مرحوم کلینی رحمه الله روایت کرده است که :

امام حسن بن علی علیه السلام پس از بازگشت از دفن امیرالمؤمنین علیه السلام در جمع مردم، ضمن سخنانی فرمود: پدرم علی علیه السلام هنگام مرگ، از مال دنیا فقط هفتصد درهم داشت که می‌خواست با آن برای خانواده‌اش خادمی تهیه کند.^۳

و غیر اینها از روایات و بیانات خود حضرت امیر علیه السلام در نهج‌البلاغه که شیوه آنجناب را نسبت به بیت‌المال و حفظ و توزیع عادلانه آن محرز و قطعی می‌نماید، اما در مقابل:

۱. همان، ص ۱۰۷، ح ۶.

۲. همان، ح ۴.

۳. اصول کافی، ج ۱، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۵۷.

توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان

وی در حفظ بیت‌المال مسلمین سهل‌انگار بود و از بذل و بخششهای بی‌مورد دریغ نمی‌کرد، در یک روز از بیت‌المال، دویست هزار درهم به ابوسفیان و چند هزار درهم به مروان بخشید. صد هزار درهم به داماد خود، حارث بن حکم داد، سیصد هزار درهم به حکم بن عاص بخشید، بسیاری از املاک عمومی مسلمانان را در اختیار بستگان خود قرار داد، چراگاه‌های عمومی را در انحصار اطرافیان خود قرار داد، خمس غنائم جنگ با آفریقا را به مروان حکم بخشید، از بصره اموال فراوانی فرستاده شد، تمام آنها را بین فرزندان تقسیم نمود، حکم بن عاص را مسئول جمع‌آوری زکات یکی از مناطق نمود و بعد همه زکات را به او بخشید...^۱

مؤلف: اکنون با توجه به تفاوت این دو سیره و تضاد این دو اخلاق، آیا سزاوار است علی بن ابی‌طالب علیه السلام را در ردیف عثمان و حتی آن حضرت را در رتبه بعد از او قرار داد و معرفی کرد؟! آری آن بزرگوار از ابتدا مظلوم بوده و همچنان مظلوم است و (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

علی علیه السلام و تسریع در تقسیم بیت‌المال

۱- هلال بن مسلم از جدش نقل کرده است که: خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که نزدیک غروب آفتاب، مقداری بیت‌المال آوردند، حضرت امیر علیه السلام به مأموران فرمود: این اموال را تقسیم کنید. مأموران گفتند: اجازه بده تا فردا تقسیم کنیم. آن جناب فرمود: شما تعهد می‌کنید که من تا فردا زنده بمانم؟! تقسیم را

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج ۱، ص ۶۶، و ص ۲۳۳، و حق‌الیقین شیر، ج ۱، ص ۱۸۹.

تأخیر نیندازید، لذا شمع روشن کردند و اموال را تقسیم نمودند.^۱

۲- نیز روایت است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام پس از تقسیم بیت المال زمین بیت المال را جاروب می زد و آب می پاشید و می فرمود: ای زمین! روز قیامت شهادت بده که من اموال مسلمانان را نگه نداشتم.^۲

۳- از ابو حیان نقل است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام هر جمعه ای، بیت المال را جارو می زد و آب می پاشید و دو رکعت نماز می خواند و می گفت: روز قیامت برای من شهادت دهید.^۳

۴- ضحاک بن مزاحم نقل کرده است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: دوست من پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از اموال بیت المال را برای روز بعد نگه نمی داشت. ابوبکر هم همین طور عمل می کرد، ولی عمر نویسند و دفتر تهیه کرد و تقسیم بیت المال را تا یکسال به تأخیر می انداخت، اما من همان گونه عمل می کنم که خلیف رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، [راوی گوید:] و علی علیه السلام جمعه به جمعه هر چه بود میان مردم تقسیم می کرد و می فرمود:

هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ أَذْكَلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَيَّ فِيهِ

این میوه ای است که من چیده ام و خوبش در آن موجود است، ولی هر میوه چینی دستش به سوی دهانش است.^۴

۱. وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۱۰۸، باب ۴۰، ابواب الجهاد، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۰۹، ح ۴.

۳. همان، ص ۱۰۸، ح ۲.

۴. همان، ص ۱۰۸، ح ۳.

توضیح: نقل است که این شعر مثل است که در ابتدا «عمر و بن اخت» گفته است و داستان آن چنین بوده

۵- نیز از مسلم بجلی نقل است که :

مقداری اموال (بیت المال) از اصفهان آوردند، علی‌علیه فرمود: صبح اول وقت بیاید و هرکس سهمش را بگیرد، به خدا سوگند! من انباردار شما نیستم، «فَوَاللَّهِ مَا أَنَا لَكُمْ بِخَازِنٍ» و پس از تقسیم، بیت‌المال را جارو زد و آب پاشید و دو رکعت نماز خواند و فرمود: ای دنیا غیر مرا فریب ده: «يَا دُنْيَا غُرِّيْ غُرِّيْ».^۱

۶- در روایت دیگر است که :

امیرالمؤمنین علی‌علیه می‌فرمود: ای مردم کوفه! اگر من از شهر شما غیر از مرکب و خادم، چیزی خارج کردم، به شما خیانت کرده‌ام. و غذای آن حضرت در کوفه، از گندم و خرمایی تهیه می‌شد که از مزرعه‌اش «ینبع» که در مدینه بود، به دست می‌آمد.^۲

مؤلف: شیوه امیرالمؤمنین علی‌علیه را در توزیع عادلانه و در تسریع پخش بیت‌المال، ملاحظه کردید، اکنون، جا دارد شیوه دیگران را هم ملاحظه و خود انصاف دهید که آیا بی‌شرمی نیست آن بزرگوار را در ردیف آنان قرار دهیم؟! ضمناً: از نقل شیوه دیگران که بیت‌المال را در اختیار داشته و دارند، و از انباشته کردن و ولخرجی‌های آنان و بذل و بخشش‌های بدون حساب و کتاب به اطرافیان‌شان، و اسم آن را شأن و شئونات گذاشتن معذورم.

→ که عمرو بن اخت با دیگر خادمان شاه برای چیدن میوه به بوستان رفتند، خادم‌ها هر میوه خوب را خودشان خوردند ولی عمرو بن اخت همه را نزد شاه برد و این شعر را خواند، بعداً این شعر مَثَل شد. و مقصود حضرت امیرعلیه از مَثَل به این شعر این است که من از بیت‌المال چیزی مصرف نکردم، بلکه همه را تقسیم نمودم. (سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۸۸، ماده «جَنَى»).

ضمناً «جَنَى» به معنای میوه، و «جَنَى» در اینجا به معنای چیدن میوه است.

۱. همان: ح ۶.

۲. همان: ح ۵.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمودند: «أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَأَحْمَقُ مِنْهُ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ»؛ «احمق‌ترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و احمق‌تر از او کسی است که آخرتش را به دنیای غیر بفروشد.»^۱

کیست شایسته اورنگ خلافت جز او
کز همه برتر و داناتر و شایسته‌تر است
پشت اسلام ز بازوی علی گشت قوی
نخل توحید ز شمشیر علی بارور است
سر به محراب پی بندگی آورد فرود
کی ز شمشیر جفا شیر خدا را حذر است
ز ادب چهره بر آن قبله حاجات بینه
که شهان را چو گدا جبهه بر آن خاک در است

آری، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) فوق تصور و فوق این حرفها است.
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري
البته توجه به این نکته ضروری است که پیامبر اکرم ﷺ علی (علیه السلام) را با فرشتگان مقرب و با پیامبران بزرگ و اولواالعزم و با جبرئیل و میکائیل مقایسه فرمود نه با صحابه و برخی افرادی که سالهای متمادی در منجلا ب شرک و کفر و بت پرستی به سر بردند و نه با فلان و فلان.

۱. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۷.

بر این اساس: مقایسه کردن امیرالمؤمنین علیه السلام را با برخی از صحابه و آن حضرت را در ردیف آنها قرار دادن، بدعتی آشکار و گناهی بزرگ و نابخشودنی است. مقایسه آن بزرگوار را با برخی صحابه و حتی آن جناب را در طول برخی قرار دادن، بر خلاف فرموده خداوند متعال است که آن امام والا مقام را (در آیه مباحله) نفس پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در «حدیث ثقلین» آن جناب را عدل و هم‌سنگ قرآن قرار داده است.

به مردی فهمیده و با انصاف گفتند: افضل صحابه را به ترتیب نام ببرد. او نام گروهی را برد، ولی از حضرت امیر علیه السلام نامی به میان نیاورد، به او گفتند: چرا علی بن ابی طالب علیه السلام را ذکر نکردی؟ گفت: علی علیه السلام نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله است و شما از صحابه سؤال کردید.^۱

۱. یک دانشمند و مورخ غربی (غیر مسلمان) شخصیت حضرت امیر علیه السلام را با عمر - از نظر تاریخ - مقایسه کرده و نوشته است:

این دو خلیفه را ناگهان ضربت زدند و هر دو دانستند ضربت کارگر افتاده و زندگانی دنیا به پایان رسیده است، هم عمر این را فهمید و هم علی علیه السلام ولی هر یک دو جمله کوتاه گفتند که تمام حقیقت و باطن خود را آشکار ساختند، عمر پس از ضربت خوردن گفت: «قَتَلَنِي الْمَجُوسِي»؛ این گبر مرا کشت، و قاتل خود را - که مسلمان بود - گبر و مجوسی خواند و این تعبیر، دشنام آشکار است که مسلمانی را کافر خواند، و این سخن حقیقت او را نشان داد که به زندگانی و ریاست علاقه داشته و از مردن ناخرسند بوده است [و ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه (چهار جلدی، ج ۳، ص ۱۴۵) نقل کرده که عمر گفت: «قَتَلَنِي أَلْكَلْبُ؛ سگ مرا کشت»]. ولی علی علیه السلام پس از ضربت خوردن و یقین به مرگ گفت: «فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ به خدای کعبه رستگار شدم.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
نقل و تلخیص از کتاب (سرمایه سخن، ج ۱، ص ۴۲۶).

ضمناً: خلاصه‌ای از شخصیت قاتل عمر، در سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۵۹ آمده است.

افضل بودن علی علیه السلام در بیان خواجه نصیر رحمته الله

خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله^۱، این محقق و حکیم علی الاطلاق، در کتاب تجرید الاعتقاد، بیست و پنج دلیل (به طور خلاصه) در وجه افضل بودن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از صحابه بیان فرموده است. علامه حلّی رحمته الله^۲ در باره هر یک از آن ادله توضیح کوتاهی ارائه فرموده است. عبارات خواجه نصیر رحمته الله چنین است:

۱- عَلِيٌّ أَفْضَلُ لِكثْرَةِ جِهَادِهِ وَ عِظَمِ بَلَاءِهِ فِي وَقَائِعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَجْمَعِهَا وَلَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ دَرَجَتَهُ فِي غَزَاةٍ بَدْرٍ وَأَحَدٍ وَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ وَ خَيْبَرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ غَيْرِهَا.

علی علیه السلام افضل است به خاطر بسیاری جهادش و بزرگی و ابتلا و امتحانش در تمام جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله که در جنگ بدر، احد، احزاب، خیبر، حنین و سایر جنگها هیچ یک از صحابه به درجه آن حضرت نرسیدند.

علامه حلّی رحمته الله در شرح این قسمت فرموده است: جهاد علی علیه السلام در جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر به فرد بود، در جنگ بدر که اولین جنگ مشرکان با پیامبر صلی الله علیه و آله بود، خدا مسلمانان را امتحان کرد، چون شمار مسلمانان بسیار کم ولی شمار مشرکان بسیار بود، در این جنگ نصف مقتولین به دست علی علیه السلام کشته شدند.

۱. خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله، متولد جمادی الاولی سال ۵۹۷ ه. ق در شهر طوس، متوفای ذی حجه ۶۷۰ ه. ق در بغداد، مدفون در جوار حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام که طبق وصیتش، بر لوح مزارش نوشتند: «وَكَلَّبُهُمْ بِأَسْطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ».

۲. علامه حلّی رحمته الله متولد ۱۹ رمضان ۶۴۸، متوفای ۱۱ محرم ۷۲۶ ه. ق. برای آگاهی از شرح حال و شخصیت علمی این دو بزرگوار، به مقدمه کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد مراجعه شود.

در جنگ احد مسلمانان فرار کردند و تنها علی علیه السلام استقامت کرد و زخم فراوان برداشت.

در جنگ احزاب مسلمانان از رفتن در مقابل عمرو بن عبدود سر باز زدند و تنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام با شتاب تمام مقابل عمرو بن عبدود رفت و او را به هلاکت رساند و سرانجام به دست آن حضرت فتح حاصل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ضربت علی علیه السلام در جنگ خندق افضل از عبادت جن و انس است.

در جنگ خیبر، ابوبکر و عمر با گروهی از مسلمانان رفتند و بدون نتیجه برگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه السلام داد و آن حضرت با کشتن مرحب خیبری و کندن در قلعه خیبر، فاتح و پیروز خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند، جز علی علیه السلام و هشت نفر دیگر و حضرت امیر علیه السلام ابوجرول و چهل نفر از سران لشکر مشرکان را به هلاکت رساند و خدا به دست او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان نمود. و همچنین در سایر جنگها، علی علیه السلام پیشگام و یکه تاز میدانها بود، بر این اساس جهاد علی علیه السلام از همه بیشتر و در نتیجه ثوابش از همه افزون بود.^۱

۲- وَلَإِنَّهُ أَغْلَمُ لِقُوَّةِ حَدْسِهِ وَشِدَّةِ مُلَازِمَتِهِ لِلرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَكَثْرَةِ اسْتِفَادَتِهِ وَ

رَجَعَتِ الصَّحَابَةُ إِلَيْهِ فِي أَكْثَرِ الْوَقَائِعِ بَعْدَ غَلَطِهِمْ وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله

أَفْضَاكُم عَلَيَّ وَأَسْتَنْدَ الْعُلَمَاءُ فِي جَمِيعِ الْعُلُومِ إِلَيْهِ وَأَخْبَرَهُ علیه السلام بِذَلِكَ.

خواجه نصر الدین فرموده است:

دلیل دوم بر افضل بودن علی علیه السلام این است که آن حضرت اعلم صحابه بود، و اعلم بودنش به خاطر قوی بودن حدس آن جناب و جدّیت در ملازمت و

۱. جنگهای حضرت امیر علیه السلام را در کتاب «چهارده معصوم علیهم السلام» و در کتاب «پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام» به طور خلاصه نقل کرده‌ام.



همراهیش با پیامبر ﷺ و کثرت استفاده‌اش از رسول خدا بود. صحابه در بسیاری از حوادث که به غلط فتوا می‌دادند و به شبهه مبتلا می‌شدند به آن حضرت مراجعه می‌کردند، و پیامبر ﷺ فرمود: «در قضاوت علی علیه السلام از همه صحابه افضل است».

همه دانشمندان، تمام دانش خود را از علی علیه السلام گرفته و به آن بزرگوار استناد می‌کردند و خودش به این مطلب خبر داد.

علامه حلی رحمه الله در شرح این قسمت فرموده است:

این دلیل دوم است بر افضل بودن علی علیه السلام، زیرا آن حضرت اعلم از همه صحابه بود، و اعلم بودن، موجب افضل بودن است، و اعلم شدن آن حضرت جهات متعددی دارد، اول: شدت و قوت حدس آن حضرت (حدس در اینجا به معنای قوه‌ای الهی است که صاحب آن، از چنان ذکاوت و ذهن مستعد و هوش سرشاری برخوردار است که به اندک توجهی، پی به کنه مطالب می‌برد). دوم: ملازمت مداوم و همراهی شبانه روزی با پیامبر ﷺ و استفاده‌های فراوان از رسول خدا ﷺ بود.

سوم: از کودکی دنبال معارف و علوم بود، که گفته‌اند: علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است.

و بر همین اساس بود که صحابه - اعم از ابوبکر، عمر و دیگر صحابه - در مسائل مشکل به آن حضرت مراجعه می‌کردند، و چه بسا فتاوی غلط می‌دادند که آن جناب اصلاح می‌فرمود. (گواه آن، قضاوت‌های معروف آن حضرت است که جمع‌آوری و در اختیار همگان قرار دارد) و هیچ کس نگفته و نقل نکرده است که حتی در یک مورد، آن بزرگوار به صحابه رجوع کرده باشد، و این مقام والای علمی، گواه و دلیل بر افضل بودن آن حضرت است، و پیامبر ﷺ فرمود: «علی علیه السلام در قضاوت از همه صحابه افضل است» و بدیهی است که قضاوت

منوط به داشتن علم و دانش و بینش است. و همه دانشمندان، تمام دانش و علوم خود را (بدون واسطه یا با واسطه) از آن حضرت فرا گرفته‌اند و خود حضرت به این خصوصیت خبر داد و فرمود: «از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید».

۳- وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَأَنْفُسَنَا»

وجه سوم بر افضل بودن علی علیه السلام آیه مباهله است: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...﴾^۱؛ «ای پیامبر! بگو: بیایید ما پسرانمان و شما پسرانتان و ما زنانمان و شما زنانتان و ما خودمان و شما خودتان را دعوت کنیم [جمع شویم]». چون به اتفاق همه مفسران، مراد از پسران در این آیه، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و از زنان، فاطمه علیه السلام و از خودمان (انفسنا) پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، و چون نمی‌شود علی علیه السلام خود پیامبر صلی الله علیه و آله، باشد پس به منزله و مساوی با پیامبر صلی الله علیه و آله است، و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله افضل از همه بود، علی علیه السلام هم که مساوی و به منزله او است افضل از همه است.

۴- وَلِكَثْرَةِ سَخَائِهِ عَلَى غَيْرِهِ.

وجه چهارم که دلالت بر افضل بودن علی علیه السلام دارد، سخاوت بی‌مانند و منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام است که هیچ مال نیندوخت و حتی غذای خود و عائله‌اش را به مستحق می‌بخشید و سوره «هل اتی» در شأنش نازل گشت، و بیت‌المال را جاروب می‌زد و در جای آن نماز می‌خواند.

۵- وَكَانَ أَزْهَدَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

آن حضرت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، زاهدترین مردم بود، و از متواترات است که آن

جناب از ابدال بود. (ابدال در اصطلاح عرفا، عابدان از دنیا گذشته هستند و علی علیه السلام سید و در رأس ابدال بود) در خوراک و لباس سخت گیر بود. عبیدالله بن ابی رافع گوید: روزی نزد او شدم، کیسه مهر زده در پیش نهاده و در آن پاره‌های نان جو خشک و کوبیده بود و از آن تناول می‌کرد. گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا بر سر ظرف غذا مهر زده‌ای؟ فرمود: ترسیدم این دو فرزندم روغن مخلوط آن کنند. این زهد اختصاص به علی علیه السلام داشت و هیچ کس به برخی درجات زهد او نرسید، کفشش از لیف خرما بود، پیراهن و لباسش وصله‌دار بود، نان خورشش نمک یا سرکه بود و گاهی شیر با نان خشک میل می‌کرد و گوشت کم می‌خورد و می‌فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانَاتِ»؛ شکم خود را گورستان حیوانات مسازید^۱، و دنیا را سه طلاقه کرد و فرمود: «غُرِّي غَيْرِي»؛ دیگری را فریب ده.

۶- وَأَعْبُدْهُمْ.

علی علیه السلام عابدترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نماز شب و کیفیت نوافل را از آن حضرت یاد گرفتند، دعا و مناجات با پروردگار را از آن جناب آموختند، به خاطر سجده‌های طولانی‌اش پیشانی مبارکش مانند زانوی شتر پینه بسته بود، در جنگ صفین، بین دو لشکر، در حالی که از هر طرف تیر می‌بارید، سجاده پهن می‌کرد و نماز شب می‌خواند. در هنگام نماز تیغه آهن از بدنش خارج کردند و آن حضرت چنان غرق مناجات با خدا بود که التفات به درد نکرد.

۱. قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر در مرض موت با اجازه و دستور	لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد
خواجه چو آن طیر کشته دید برابر	خادم او جوجه پا، به محضر او برد
گفت چرا شیر شرزه نگشتی	اشک تأثر ز هر دو دیده بی فروخت
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است	تا نتواند کست بخون کشد و خورد
	هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

۷- وَأَخْلَمَهُمْ.

امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بردبارترین مردم بود، در برابر بی ادبان و ناسزاگویان هرگز مقابله به مثل نکرد، از دشمنان سرسخت خود چشم پوشی و عفو فرمود، در جنگ جمل از مروان بن حکم - که از سرسخت ترین دشمنانش بود - درگذشت. عبدالله پسر زبیر - که به آن حضرت بسیار دشنام می داد - اسیر شد و آن جناب او را عفو کرد، از سایر اسیران جنگ جمل درگذشت و عفو عمومی اعلام فرمود. عایشه را با بیست زن به مدینه فرستاد و از حرمت و تکریم او فروگذار نکرد.

اهل بصره را عفو فرمود، متعرض مال و زنانشان نشد، و لشکرش را از هرگونه تعرض منع فرمود.

معاویه در جنگ صفین آب را بر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بست، حضرت آب را باز پس گرفت و هر چه اصحاب گفتند: آب را بر لشکر معاویه ببند، آن بزرگوار قبول نکرد.

۸- وَأَشْرَفُهُمْ خُلُقًا

امیرالمؤمنین علیه السلام در خوش خویی از همه افراد برتر بود، تا آنجا که عمرو عاص آن حضرت را به شوخ طبعی نسبت داد، معاویه با قیس بن سعد گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن علیه السلام را که خوش روی و چهره ای گشاده داشت و بسیار شوخ طبع بود. قیس گفت: با آن همه، چنان هیبتی داشت که همه از آن حضرت می ترسیدیم، و آن هیبت تقوا بود، نه آن هیبت که فرومایگان شام از تو می ترسند.

۹- وَأَقْدَمَهُمْ إِيْمَانًا.

امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. [تفصیل این مطلب در صفحه به نقل از کتب اهل سنت گذشت].

۱۰- وَأَفْصَحَهُمْ لِسَانًا.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چنانچه گفتند: «كَلَامُهُ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ»؛ کلام آن حضرت پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است. و ابن نباته گفت: علت و منشأ فصاحت من این است که صد خطبه از خطبه‌های علی علیه السلام را حفظ کردم، و از عبدالحمید کاتب پرسیدند این فصاحت و مهارت تو در سخن گفتن از کجاست؟ گفت: از آنجا که هفتاد خطبه علی علیه السلام را حفظ کردم.

۱۱- وَأَسَدَّهُمْ رَأْيًا.

در رأی و تدبیر استوارترین مردم بود، موقعیت و مزایای کارها را بهتر از همه می‌شناخت، چنانکه عمر با او مشورت کرد که آیا خود به جنگ لشکر روم و فارس همراه لشکر برود؟ و حضرت مصلحت دید که عمر در مدینه بماند و فرمود: اگر دشمن بداند رئیس اسلام در لشکر است، بکوشد تا او را از پای درآورد و بگوید: چنانچه رئیس را از پای درآوریم عرب به طور کلی پراکنده شود، اما چنانچه در مرکز بماند، گویند: اگر این لشکر را بشکنیم، از مرکز لشکر دیگر فرستد. عثمان را نیز نصیحت کرد ولی اعتنا نکرد و سرانجامش آن شد که شد.

۱۲- وَأَكْثَرَهُمْ حِرْصًا عَلَى إِقَامَةِ الْحُدُودِ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجرای حدود الهی از همه افراد حریص‌تر بود و مراعات کسی را نمی‌کرد و از خویشاوندی نمی‌اندیشید و در این امر سخت‌گیر و جدی بود و ملاحظه هیچ کس را نمی‌کرد، رفتارش با برادر خود عقیل و تندى آن حضرت با او نمونه‌ای از این موضوع است.

۱۳- وَأَخَفَّظَهُمْ لِلْكِتَابِ الْعَزِيزِ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآن را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ کرد و در آن موقع احدی

جز او حافظ قرآن نبود، و آن حضرت اول شخص بود که قرآن را جمع آوری نمود، و اکثر اهل سنت گفته‌اند علت تخلف علی علیه السلام از بیعت، برای آن بود که قرآن را جمع کند و استادان قرائت قرآن، قرائت را از آن جناب آموختند، عمر بن علا، عاصم و غیر اینها از شاگردان سلمی بودند و وی شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و هر یک از این امور سبب افضلیت آن حضرت از سایر صحابه است.

۱۴- وَلَا خُبَارَهِ بِالْغَيْبِ.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام اخبار غیب فراوان نقل است که از سایر صحابه نقل نشده است.

در جنگ نهروان خبر از کشته شدن ذی‌الثدیه داد و فرمود: رسول خدا به من خبر داد که در این جنگ مردی کشته می‌شود که مانند زنان صاحب پستان است، و همینکه در بین کشتگان جستجو کردند، مردی را یافتند که بر دوشش غده‌ای مانند پستان زنان بود.

پیش از شروع به جنگ نهروان، مردی به حضرتش عرض کرد خوارج از آب گذشتند، آن جناب انکار کرد، بار دیگر گفتند: خوارج از آب گذشتند، حضرت باز انکار کرد و فرمود: محل کشته شدن آنها این سوی آب است، شخصی به نام عبدالله بن جندب در دل خود گذراند که اگر خبر علی علیه السلام درست نباشد من اول کسی باشم که با او قتال کنم، گوید: وقتی نزدیک خوارج رسیدیم، دیدم از نهر نگذشته‌اند و خبر حضرت صحیح بود، آن حضرت به من فرمود: ای عبدالله! مطلب بر تو روشن شد؟ و در این فرموده حضرت، خبر غیبی دیگری است که از راز دل عبدالله نیز خبر داد.

همچنین از شهادت خود در ماه رمضان خبر داد. از آمدن حجاج خبر داد (که در نهج‌البلاغه از او به غلام ثقیف متکبر ظالم تعبیر فرمود). از شهادت و به درخت خرما به دار آویخته شدن میثم تمار خبر داد.

از کشته شدن قنبر (که به دست حجاج با آن کیفیت دلخراش ذبح شد) خبر داد. روزی بالای منبر فرمود: «پیش از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید، به خدا سوگند از من نپرسید از گروهی که صد نفر را گمراه کنند یا صد نفر را هدایت، مگر رئیس آنها را به شما خبر دهم. در این هنگام مردی از پای منبر برخاست و گفت: در سر و ریش من چند دانه مو هست؟ حضرت فرمود: حبیب من مرا از این سؤال تو خبر داد و اینکه بر هر موی تو فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و شیطانی است که گمراهت می‌سازد، و در خانه تو گوساله‌ای است که پسر پیامبر ﷺ را خواهد کشت. (و چون واقعه کربلا پیش آمد او متولی قتل گشت) و روایات در باب خبرهای غیبی حضرت امیر ﷺ بیش از آن است که بتوان شماره کرد.

۱۵- وَاسْتِجَابَةُ دُعَائِهِ.

حضرت امیر ﷺ مستجاب الدعوه بود و صحابه چنین نبودند. بر بسریں ارطاة نفرین کرد که خدایا! عقل را از او بستان تا برای او دینی و عملی نماند که مستحق ثواب تو شود، و بُسر مردی ستمگر و بی‌رحم بود و جنایات دلخراش مرتکب شد، از جمله سر دو فرزند کوچک ابن عباس را چندان بر دیوار کوبید که مغزشان متلاشی گشت. نیز مردی برای معاویه جاسوسی می‌کرد، حضرت به او فرمود: جاسوسی مکن، او منکر شد، آن جناب نفرین کرد که اگر دروغ می‌گویی نابینا شوی، یک هفته نگذشت که آن مرد نابینا شد.

همچنین برای غدیر خم، از دوازده نفر طلب شهادت کرد، از جمله آنها انس بود، گفت: یا امیرالمؤمنین من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام، آن حضرت فرمود: خدایا اگر انس دروغ می‌گوید، او را به بیماری برص مبتلا کن، در جایی که عمامه او آن را نپوشاند، و چنین شد، و غیر اینها از دعاهاى آن حضرت.

۱۶- وَظُهُورُ الْمُعْجَزَاتِ مِنْهُ.

از آن حضرت معجزات بسیاری دیده شد که برخی از آنها گذشت و تفصیل آنها در کتب تاریخی ثبت و ضبط است.

۱۷- وَإِخْتِصَاصُهُ بِالْقَرَابَةِ.

حضرت امیر علیه السلام نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، از طرف پدر و مادر هاشمی بود، که این خود موجب افضل بودن است.

۱۸- وَالْأُخُوَّةَ.

پیامبر صلی الله علیه و آله میان صحابه برادری برقرار کرد، هر کس را با ماندنش برادر نمود، جز امیرالمؤمنین علیه السلام را که فرمود: «أَنْتَ أَخِي»؛ تو برادر منی. و این موضوع بیانگر آن است که علی علیه السلام مانند ندارد جز پیامبر صلی الله علیه و آله و افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله، افضلیت علی علیه السلام است.

۱۹- وَوُجُوبُ الْمَحَبَّةِ.

محبت و دوستی علی علیه السلام واجب است ولی دوستی احدی از صحابه واجب نیست. خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱

(ای پیامبر به مردم) بگو که من بر رسالت خود مزدی نمی خواهم مگر دوست داشتن خویشانم.

و علی علیه السلام اصل و ریشه ذوی القربی بود، و هیچ یک از صحابه چنین فضیلتی را نداشتند.

۲۰- وَالنُّصْرَةُ.

هیچ یک از صحابه مانند علی عَلَيْهِ السَّلَام یاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نکرد، و این امر از بدیهیات است که از هنگام کودکی همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، در لילה المبیّت جان خود را نثار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد، در تمام جنگها پیشتاز و از رسول خدا دفاع و مشرکان را که قصد قتل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را داشتند از آن حضرت دور کرد، و به اتفاق مفسران، مراد از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» در این آیه، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

خدا و جبرئیل و صالح مؤمنان یار اویند.

۲۱- وَمُسَاوَاةِ الْأَنْبِيَاءِ.

علی عَلَيْهِ السَّلَام مساوی و هم سنگ انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام است، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس خواهد نظر کند به آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در حکمش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش، پس نظر کند به علی بن ابی طالب. (این روایت را بیهقی نقل کرده است) و وقتی انبیاء گذشته افضل از صحابه بودند، بالضروره، مساوی با آنها نیز افضل است.

۲۲- وَخَيْرِ الطَّيْرِ وَالْمَنْزِلَةِ وَالْغَدِيرِ وَغَيْرِهَا.

وجه بیست و دوم از وجوه تفضیل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایات ذیل است که شیعه و اهل تسنن آنها را نقل کرده اند که چنین است:

الف - روایت معروف به «طیر مشوی» که برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بریان کردند، وقتی جلوی آن حضرت گذاردند، دعا کرد «بار پروردگارا دوست ترین خلق خود را نزد من آور تا این مرغ را با هم بخوریم» و علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد، این روایت را

انس و سعد بن ابی وقاص و ابورافع و ابن عباس نقل کرده‌اند و از دانشمندان اهل سنت، ابوجعفر اسکافی و ابو عبدالله بصری از رؤسای معتزله در تفضیل علی علیه السلام به این روایت استناد و تمسک کرده‌اند، این روایت میان صحابه معروف و احدی آن را انکار نکرده و متواتر است.

ب - روایت منزلت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» و همان گونه که هارون پس از موسی افضل بود، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله افضل است.

ج - حدیث غدیر خم است [که معروف و همه از آن آگاهند].

د - پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: خدا از بالا بر این مردم نظری افکند و پدر تو را برگزید و او را پیامبر قرار داد و دیگر بار نظر کرد و شوهر تو را برگزید.

ه - عایشه گفت: روزی علی علیه السلام به خانه آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این سید عرب است، من گفتم: پدر و مادرم فدایت، آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید همه جهانم و علی سید عرب است.

و - از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود: برادر من و وزیر من و بهترین شخص که پس از خود می‌گذارم و دین مرا ادا می‌کند و وعده مرا وفا می‌نماید علی بن ابی طالب است.

ز - مردی از عایشه پرسید: چه شد که جنگ جمل را راه انداختی؟ گفت: قضای الهی بود، پرسید: علی چگونه بود؟ گفت: علی علیه السلام محبوبترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و شوهر محبوبترین مردم نزد وی بود.

ح - از ابن مسعود روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بهترین مردم است و هر کس قبول نکند کافر است.

ط - از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: افضل امت من علی بن ابی طالب است.

۲۳- وَلَا تَنْفَاءَ سَبَقِ كُفْرِهِ.

حضرت امیر علی (ع) هرگز کافر نبود، ولی صحابه سالها کافر و بت پرستی کردند و بدیهی است، آن کس که هرگز به کفر آلوده نشده، افضل از کسانی است که مدتی را به کفر و بت پرستی گذراندند.

۲۴- وَلِكثْرَةِ الْإِنْتِفَاعِ بِهِ.

فایده‌هایی که از امیرالمؤمنین (ع) حاصل شد، از احدی از صحابه حاصل نشد، در جنگها فتح به پیشگامی و استقامت آن حضرت حاصل شد، خطبه‌ها و موعظه‌ها و راه خداشناسی، راه کشورداری (در عهدنامه مالک اشتر) راه ریاضت و عدالت و مردم‌داری، و قضاوت و تهذیب نفس و شب‌زنده‌داری و عفو و بخشش یاد دادن، و علوم فقه و تفسیر و ادبیات آموختن و شاگردانی مثل ابن عباس تربیت کردن و... اینها فواید بی‌شماری است که از وجود آن حضرت سرچشمه گرفت و پیامبر ﷺ فرمود: بهترین مردم کسی است که نفعش برای مردم بیشتر باشد.

۲۵- وَ تَمَيُّزُهُ بِالْكَمَالَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ وَالْبَدَنِيَّةِ وَالْخَارِجِيَّةِ.

امتیاز امیرالمؤمنین (ع) از دیگران به کمالات نفسانی و بدنی و خارجی است و اینها وجه افضلیت آن حضرت بر سایرین است.

کمالات سه قسم است: ۱- نفسانی (که مربوط به روح است)، ۲- بدنی (که مربوط به جسم است)، ۳- خارجی (که مربوط به نسب و پدر، مادر، فرزندان و خویشان است).

کمالات نفسانی و روحانی حضرت امیر (ع) بی‌مانند بود - مثل علم، زهد،

شجاعت، سخاوت، عفو، حُسن خُلق و غیر اینها - و هیچ یک از صحابه به پایه او نرسیده و حتی صد یک آنچه را او داشت، نداشتند.

کمالات بدنی و جسمانی حضرت امیر علیه السلام نیز منحصر به فرد بود، چنانچه گفته‌اند: در میدان نبرد هیچ گاه شمشیرش خطا نرفت و به هر کس شمشیر می‌زد نیاز به ضربت دیگر نداشت (با یک ضربت طرف را به هلاکت می‌رساند).

در خیبر را یک تنه برکنند، در حالی که هفتاد نفر از حمل آن عاجز بودند و این در حالی بود که آن حضرت غذا کم می‌خورد، و غذاهای سخت و درشت - مثل نان خشک - میل می‌کرد و لباسهای زبر و خشن می‌پوشید، و بسیار روزه می‌گرفت و ملازم عبادات و نوافل شبانه‌روزی بود.

کمالات خارجی حضرت امیر علیه السلام بی‌نظیر بود و احدی همانند آن جناب وجود نداشت، نسبش از همه کس شریف‌تر بود، پدر و مادرش هر دو هاشمی بودند، پسر عمش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، همسرش فاطمه زهرا علیها السلام سیده نساء و بهترین زنان عالم بود، و عثمان گرچه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، اما فاطمه علیها السلام به اتفاق مسلمانان افضل بود، چنانکه هرگاه فاطمه علیها السلام بر پدرش وارد می‌شد، آن حضرت برای او برمی‌خاست، و فرمود: بهترین زنان بهشت چهار نفرند و یکی از آنها فاطمه علیها السلام را شمرد.

از جهت فرزندان، کسی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، فرزندانی چون حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، دو امام و سید جوانان اهل بهشت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها به درجه‌ای بود که خم می‌شد تا سوارش شوند، و هر یک از این دو امام فرزندانی آوردند که در عبادت، علم، کمالات، سرآمد انسانها بودند، امام حسن علیه السلام فرزندانی آورد مانند حسن مثنی، و مثلث و عبدالله بن حسن و نفس زکیه و غیر ایشان، و امام حسین علیه السلام نیز فرزندانی آورد مانند زین العابدین علیه السلام و باقرالعلوم علیه السلام و امام صادق علیه السلام و کاظم و رضا و جواد و هادی و عسکری و

بقیه الله صلوات الله و سلامه علیهم.

این بزرگواران از علم و اخلاق و زهد و صفات پسندیده، چندان میان مردم نشر دادند که بزرگان به خدمت آنها فخر می کردند، ابویزید بسطامی فخر می کرد که درب خانه امام جعفر صادق علیه السلام سقا بود، معروف کرخی به دست حضرت رضا علیه السلام مسلمان شد و دربان خانه آن حضرت بود تا از دنیا رفت و اکثر بزرگان به ارتباط با آن بزرگواران فخر می کردند، از مالک مسأله ای پرسیدند، پاسخ نداد، علت را پرسیدند، گفت: علم را از جعفر بن محمد صادق علیه السلام می گرفتم و می گیرم، هرگاه نزد او می رفتم تا علم بیاموزم، برمی خاست و بهترین لباسش را می پوشید و عطر می زد و در بالای مجلس می نشست و حمد خدا می گفت و چیزی به من می آموخت، و استفاده ابوحنیفه از آن حضرت ظاهر است و برهان نمی خواهد، و این فضایل برای هیچ یک از صحابه اتفاق نیفتاد، پس آن حضرت از همه افضل است.^۱

پایان آنچه را که خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در کتاب «تجريد الاعتقاد» و شارح آن علامه حلّی رحمته الله، در وجه افضل بودن حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده بودند که آنها را ترجمه و گاهاً تلخیص نمودم، و چون آدرس روایات را متعرض نشده بودند، حقیر هم متعرض نشدم.

سخنان ابن ابی الحدید در باره افضل بودن حضرت امیر علیه السلام

در اینجا مناسب دیدم برخی سخنان ابن ابی الحدید معتزلی شافعی - شارح نهج البلاغه - را که در باره فضائل و مناقب و افضل بودن حضرت امیر علیه السلام بر ابوبکر و سایر صحابه گفته است بیاورم.

۱. کشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، چاپخانه قم، ص ۲۲۹ تا ۲۴۹.

در خطبه کتاب گفته است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْعَدْلِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَرَّدَ بِالْكَمَالِ... وَقَدَّمَ الْمَفْضُولَ
عَلَى الْأَفْضَلِ...

حمد خدا را که مفضول [یعنی: غیر برتر] را بر افضل مقدم داشت.

ابن ابی‌الحدید سنی، این عالم بزرگ اهل سنت در ابتدای کتابش تصریح کرده و اعتراف نموده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام افضل از خلفای سه گانه - ابوبکر، عمر و عثمان - است، و اعتقاد خود را به طور روشن و واضح بیان کرده و گفته است: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بسیاری عبادت و ثواب و صفات پسندیده از سایر صحابه افضل و برتر است تا آنکه گفته است:

اعتقاد ما همان است که بزرگان ما از علمای بغداد، بدان معتقد بودند و آن عبارت از این است که علی علیه السلام از تمامی خلفا افضل و به تمام معنای کلمه از همگان برتر و والاتر است...^۱

سپس تصریح کرده است که لشکر جمل تماماً جهنمی و از اهل دوزخند مگر طلحه و زبیر و عایشه که توبه کردند.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳.

۲. باید از آقای ابن ابی‌الحدید سؤال کرد که طلحه و زبیر کجا و در چه زمانی توبه کردند؟ آنها که در همان جنگ کشته شدند. (به شرحی که در کتاب چهارده معصوم علیهم السلام نقل کرده‌ام). و عایشه نیز تا پایان عمر دست از دشمنی حضرت امیر علیه السلام برنداشت. (به کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» نوشته علامه عسکری مراجعه شود) و از او ندامت و پشیمانی شنیده و ثابت نشد، بعلاوه، این سه نفر بدون اینکه بیعت امام برگردنشان باشد، از دنیا رفتند و طبق روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند - که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ» صحیح مسلم در کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶، ح ۱۸۵۱، چهار روایت با نه سند و با تعبیرهای مختلف این روایت را نقل کرده است. همچنین (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۶۶ و ریاض

نیز گفته است: لشکر شام که در صفین با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ کردند تماماً جهنمی و در آتشند، و فرقی بین رؤساء و پیروان آنها نیست.

«وَأَمَّا عَسْكَرُ الشَّامِ بِصَفِّينَ فَإِنَّهُمْ هَالِكُونَ كُلُّهُمْ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُحْكَمُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا بِالنَّارِ لِإِصْرَارِهِمْ عَلَى الْبَغْيِ وَمَوْتِهِمْ عَلَيْهِ رُؤْسًاوَهُمْ وَالْأَتْبَاعُ جَمِيعًا»^۱.

و گفته است: خوارج نیز همگی اهل جهنم اند.^۲

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به گفته ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید پس از نقل نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به بیان برخی فضائل آن حضرت پرداخته و چنین گفته است:

فضائل علی علیه السلام از چنان عظمت و شهرتی برخوردار است که تنگ نظری است اگر کسی بخواهد آنها را آن گونه که بوده است نقل کند یا به شرح آن بپردازد.

[سپس گفته است:]

ای علی علیه السلام وقتی سخن از فضائل تو می گویم، خود را همانند کسی می بینم که از روشنی روز و درخشندگی ماه سخن بگوید.

مطلب بر هیچ کس پوشیده نیست و اطمینان دارم که در فضائل تو تا هر جا پیش بروم، به انتهای آن نخواهم رسید و مُهر عجز و ناتوانی بر پیشانی ام زده خواهد شد. بدین جهت لب از ستایش تو فرو بستم و زبان به دعا کردن در حق تو گشودم و فضائل تو را به اطلاعات وسیعی که مردم از تو دارند واگذاشتم.

→ الصالحین نووی شافعی، ص ۱۶۴) این روایت را آورده اند. - باید بگویند این سه نفر نیز مثل سایر لشکر عایشه که کشته شدند، به مرگ جاهلیت مرده اند. در رابطه با ادعای توبه عایشه و سجده او در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و گریه او از واقعه جنگ جمل، به صفحه ۵۷۴ مراجعه شود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴.

۲. همان.

آری، من چه بگویم در باره شخصیتی که دشمنان و مخالفینش نتوانستند مناقبش را انکار کنند یا آن را پنهان نمایند و همه لب به ستایش او گشودند. بنی‌امیه بر قلمرو جهان اسلام تسلط یافتند و شرق و غرب آن را زیر فرمان خود درآوردند. آنها تمام نیرنگ‌ها را برای خاموش کردن نور علی علیه السلام و تحریک مردم بر دشمنی او و بستن تهمت‌های ناروا به او، به کار بستند. در تمام منبرها به او ناسزا گفتند. دوستان و ستایشگران او را تهدید کردند، به زندان انداختند و حتی کشتند. از نقل هر روایتی که متضمن فضیلت و منقبتی از آن حضرت بود، جلوگیری کردند. مردم را از نامگذاری فرزندانشان به نام آن جناب برحذر داشتند.

اما همهٔ این تلاش‌ها نتیجه‌ای جز عظمت و بزرگی او نداشت و او همانند عطری بود که هر چه پنهانش کنند بوی آن فضا را عطرآگین می‌کند یا همانند خورشیدی بود که با دست بشر قابل پنهان ساختن نیست و همانند روشنایی روز که اگر چشمی آن را نبیند، هزاران چشم دیگر او را می‌بینند. من چه بگویم در بارهٔ بزرگ‌مردی که تمام فضائل انسانی به او منسوب و هر فرقه‌ای به او منتهی می‌شود و هر طایفه‌ای او را سرسلسلهٔ خود می‌داند. او سرچشمه تمام فضائل و پیشقدم در همهٔ مکارم است. او پیشوای انسانهای شایسته و رهبر و راهنمای نیکی‌ها و پاکی‌ها است. هر کس بعد از او به درجه‌ای از فضیلت رسیده، آن را از وی گرفته و به او اقتدا کرده و از رهنمودهای او بهره برده است.

* * *

برخی فضائل علی علیه السلام به نقل ابن ابی‌الحدید

۱- خداشناسی

بدون تردید، شریف‌ترین دانش‌ها، دانش خداشناسی است، زیرا ارزش و

اعتبار هر علمی، بسته به ارزش چیزی است که از آن بحث می‌شود و چون خداوند برترین و والاترین است، علم خداشناسی نیز شریف‌ترین علم‌ها است. دانش خداشناسی از علی علیه السلام آغاز شد و از سخنان او بهره‌برداری شد و از رهنمودهای او توسعه یافت، زیرا معتزلی‌ها که پیروان توحید و عدل و در این امر صاحب‌نظرند، همه شاگردان علی علیه السلام هستند، زیرا رهبر آنها «واصل بن عطا» شاگرد «ابوهاشم عبدالله»، پسر «محمد ابن حنفیه» و او شاگرد پدرش «محمد حنفیه» و او هم دانش خود را از پدرش علی علیه السلام آموخته بود.

اما اشعریان، همه شاگردان ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابو بشر اشعری بوده، و او شاگرد «ابوعلی جبائی» و او یکی از مشایخ معتزله است. بنابراین اشعریان در آخر کار به استاد و آموزگار معتزلیان که کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست منتهی می‌شوند.

اما امامیه و زیدیه که نیازی به توضیح نیست و آنها هر چه دارند از امام و مولای خود علی علیه السلام دارند.

۲- فقه و مسائل شرعی

یکی دیگر از دانش‌ها، علم فقه است و علی علیه السلام اصل و اساس و سرچشمه آن است. هر فقهی در اسلام، شاگرد او و ریزه‌خوار سفره گسترده او است.

شاگردان ابوحنیفه، از قبیل ابویوسف و محمد و دیگران، دانش خود را از ابوحنیفه آموختند و شافعی «رهبر فرقه شافعیان» هم شاگرد محمد بن الحسن است. بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می‌شود.

اما احمد بن حنبل، شاگرد شافعی است و بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می‌شود و ابوحنیفه شاگرد جعفر بن محمد علیه السلام است و او نیز از پدرش محمد بن علی و پدران خود تا علی علیه السلام.

و اما مالک بن انس «رهبر فرقه مالکیان» شاگرد ربیعۃ الرأی و او شاگرد عکرمه و او شاگرد عبداللہ بن عباس و او ہم پرورش یافتہ مکتب علی علیه السلام است. از طریق دیگر ہم می‌توان این ارتباط را بیان کرد کہ شافعی شاگرد مالک و مالک ہم به طوری کہ قبلاً گفتیم از ریزه‌خواران علم علی علیه السلام بوده است. (این وضع چهار فرقه اهل سنت است کہ فقہ آنها به علی علیه السلام منتهی می‌شود). اما فقہ شیعه کہ بازگشت آن به علی علیه السلام روشن است و نیازی به توضیح نیست.

در میان اصحاب رسول گرامی اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، عمر بن خطاب و ابن عباس کہ بهره‌ای از فقہ داشتند، هر دو شاگردان علی علیه السلام بودند. اما شاگردی ابن عباس کہ مطلبی است روشن و اما عمر، همه می‌دانند کہ او در بسیاری از مسائل مشکل کہ او و دیگران از حل آن عاجز می‌مانند، به آن حضرت مراجعه می‌کردند و عمر مکرر می‌گفت:

«لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» ؛ اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

و گاهی می‌گفت :

«لَا بَقِيَتْ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ» ؛ من زنده نمانم در مقابل مشکلی کہ

علی برای حل آن حضور نداشته باشد.

و می‌گفت :

«لَا يُفْتَيْنَ أَحَدٌ فِي الْمَسْجِدِ وَعَلِيٌّ حَاضِرٌ» ؛ در مسجد هیچ کس حق ندارد با

حضور علی فتوا بدهد و در مسئلہ‌ای اظهار نظر کند.

و این سخن رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را شیعه و سنی روایت کرده‌اند کہ فرمود: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ»؛ یعنی: در امر قضاوت، علی از همه والاتر است. و قضاوت از فقہ جدا نیست و به استناد این روایت، علی علیه السلام فقیہ‌ترین افراد امت است.

همه محدثان روایت کرده‌اند که رسول گرامی اسلام ﷺ، علی علیه السلام را برای قضاوت به یمن اعزام کرد و در هنگام تودیع در حق او دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَثَبِّتْ لِسَانَهُ»؛ خداوندا! قلب علی را برای «فهم احکام دینت» و زبانش را «در راه بیان احکام» ثابت و مستحکم بدار. علی علیه السلام می‌گوید: در اثر دعای رسول اکرم ﷺ از آن به بعد در قضاوت بین مردم، هرگز دچار شک و تردید نشدم.

او بود که در ماجرای زنی که شش ماه پس از حمل، نوزاد خود را به دنیا آورده بود و همچنین در باره زن حامله‌ای که مرتکب زنا شده بود، قضاوت کرد و حکم آن حضرت در باره تقسیم ارث مردی که فوت شده و وارثان او، همسر و دو دختر و پدر و مادرش بودند که در بالای منبر، بدون معطلی و بدون فکر و تأمل فرمود: **صَارَ ثُمْنُهَا تِسْعًا**، هشت یکش، نه یک شد. از قضاوت‌های معروف آن حضرت است که به «قضیه منبریه» شهرت یافته است.

مؤلف: ابن ابی‌الحدید در این مورد، برای رعایت اختصار، به این قضاوت‌های حیرت‌انگیز و اعجاز‌آمیز، به اشاره‌ای اکتفا کرده و اصل ماجرا، طبق نقل قرطبی که از علمای معروف اهل سنت است، در تفسیر خود، جلد ۱۶، صفحه ۱۹۳، در ذیل آیه شریفه: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ بدین شرح است: در زمان خلافت عثمان، زنی را آوردند که شش ماهه فرزندش را به دنیا آورده بود و متهم بود که مرتکب زنا شده و بچه، از همسر شرعی او نیست. عثمان تصمیم گرفت حد زنا را در باره او اجرا کند، علی علیه السلام به او فرمود: تو چنین حقی نداری، زیرا قرآن کریم حداقل دوران بارداری را شش ماه دانسته و می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾

دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۱

مادران، دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند.

با در نظر گرفتن این دو آیه، وقتی دوران شیرخوارگی را که بیست و چهار ماه تعیین شده، از سی ماه خارج کنیم، به دست می‌آید که حداقل دوران حمل، شش ماه است و این زن از این تهمت مبرا است.

و در نقلی دیگر ماجرای زن حامله که مرتکب زنا شده بود چنین است:

حضرت امیر علیه السلام جمعی را دید که زنی را با خود می‌بردند. پرسید: ماجرای این زن چیست؟ گفتند: عمر دستور داده سنگسار شود. علی علیه السلام آن زن را برگردانید و به عمر فرمود: اگر تو اجازهٔ اعدام این زن را داری، اجازهٔ قتل کودکی را که در رحم او است، نداری. و به نظر می‌رسد که برای گرفتن اعتراف، او را تهدید کرده‌ای؟ عمر گفت: آری چنین بوده است. فرمود: آیا نشنیدی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا حَدَّ عَلَى مُعْتَرِفٍ بَعْدَ الْبَلَاءِ؛

کسی که با شکنجه و تهدید به جرمی اعتراف کند، حد بر او جاری نمی‌شود. عمر دستور آزادی او را صادر کرد و گفت:

عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ

زنان جهان از آوردن فرزندی مانند علی بن ابی‌طالب ناتوانند، اگر علی نبود، عمر به هلاکت افتاده بود.

ابن ابی‌الحدید در مورد قضیهٔ منبریه می‌نویسد: اگر یک ریاضی‌دان دانشمند، جواب این مسئله را پس از اندیشه و محاسبه بگوید، مورد تحسین قرار می‌گیرد،



اینک از کسی که جواب آن را فوراً و بدون کمترین فکر و تأمل بگوید، چگونه و به چه صورت باید ستایش و تمجید کرد؟ سپس به بحث اصلی باز می‌گردد و می‌نویسد:

۳- علم تفسیر قرآن

یکی از علوم، علم تفسیر قرآن است که این علم را مردم از علی علیه السلام آموختند و اگر به کتب تفسیر مراجعه شود، این مطلب به خوبی آشکار می‌گردد، زیرا اکثر مسائل مربوط به تفسیر قرآن از آن حضرت یا از عبدالله بن عباس است و حال ابن عباس بر کسی پوشیده نیست که ملازم آن حضرت و شاگرد تمام وقت آن جناب بود و وقتی از ابن عباس پرسیدند: علم تو با علم پسر عمت علی علیه السلام، چه نسبتی دارد؟ گفت: نسبت یک قطره باران به اقیانوس کبیر.

۴- علم طریقت

یکی دیگر از علوم، علم طریقت و حقیقت است و پیشوایان این علم و رهبران عرفان و تصوف، در تمام کشورهای اسلامی، مشایخ و پیشوایان خود را می‌شمارند تا به علی علیه السلام می‌رسند و او را سرسلسله خود می‌دانند و این مطلبی است که مشاهیر عرفا از قبیل: شبلی، جنید، سرّی، بایزید بسطامی، معروف کرخی و دیگران به آن تصریح کرده‌اند و خرّقه‌ای که همیشه و تا امروز شعار آنان بوده است، آن را با سندهای متصل، به آن حضرت می‌رسانند.

۵- علم نحو و عربیت

یکی دیگر از علوم، علم نحو و عربیت است. همه می‌دانند که آن حضرت این علم را ابداع و پایه‌گذاری کرد و اصول آن را به ابوالاسود دؤلی آموخت و وی را به تنظیم این امور مأمور کرد و اصول آن چنین بود:

کلمات لغت عرب به سه گونه است: اسم، فعل و حرف.
و دیگر آن که: کلمه بر دو قسم است: معرفه و نکره.
و اقسام اعراب چهار است: رفع، نصب، جرّ و جزم.
و این تقسیم‌بندی‌ها و رهنمودها چیزی است که باید از معجزات آن حضرت دانست، زیرا بشر عادی قادر بر این تقسیم‌بندی کامل و استنباط این ضوابط حیرت‌آور نیست.
گذشته از علوم و دانشها، اگر خصائص اخلاقی و فضائل نفسانی و دینی را مورد توجه قرار دهیم، علی علیه السلام را در عالی‌ترین مقام‌ها و مرتفع‌ترین موقعیت‌ها خواهیم یافت.

۶- شجاعت

علی علیه السلام از چنان شجاعتی برخوردار بود که نام شجاعان پیشین را از یاد برد و شجاعان بعد از خود را نیز به دست فراموشی سپرد. جایگاه او در صحنه‌های نبرد به گونه‌ای بود که تا روز قیامت ضرب‌المثل خواهد بود. او از هیچ میدان جنگی رو برنگرداند و از هیچ جنگجویی، ترس به دل راه نداد. با هیچ پهلوانی رو به رو نشد، مگر اینکه او را از پادرآورد و هیچ ضربه‌ای فرو نیاورد که احتیاج به ضربهٔ دیگر باشد. در حدیث آمده که ضربه‌های او همیشه فرد بود.
روزی که در صفین، معاویه را به مبارزه طلبید تا با کشته شدن یکی از آن دو، مردم آسوده شوند، عمرو بن عاص گفت: ای معاویه! علی سخن به انصاف می‌گوید، آن را بپذیر. معاویه گفت: ای عمرو، از روزی که دست دوستی به من دادی، خائنانه سخن نگفتی مگر امروز. آیا مرا به جنگ با علی تشویق می‌کنی با اینکه می‌دانی او شجاع پولادین و بی‌همتا است. گمان می‌کنم هوس فرمانروایی شام به سرت افتاده که با مرگ من به آن برسی.

جنگجویان عرب افتخار می‌کردند که در میدان جنگ با علی علیه السلام رو به رو شده‌اند. کسانی که به دست او کشته شدند، بستگان‌شان افتخار می‌کردند که آنها به دست علی علیه السلام کشته شدند.

خواهر عمرو بن عبدود - که در جنگ خندق با شمشیر علی علیه السلام از پا درآمد - در مرثیه برادرش گفت :

لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ بَكَيْتُهُ أَبَدًا مَا دُمْتُ فِي الْأَبَدِ
لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا نَظِيرَ لَهُ وَكَانَ يُدْعَى أَبُوهُ بَيْضَةُ الْبَلَدِ

اگر کشته‌برادرم کسی جز علی بود، تا آخر عمر بر او می‌گریستم، اما قاتل او کسی است که مثل و مانند ندارد و پدرش ابوطالب نیز سرور و سالار عرب بود.

روزی معاویه از خواب بیدار شد و عبدالله بن زبیر را پایین پای خود نشسته دید. عبدالله به شوخی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر می‌خواستم تو را بکشم می‌توانستم! معاویه گفت: گویا خیلی شجاع شده‌ای؟ عبدالله گفت: چگونه شجاعت مرا انکار می‌کنی در حالی که من در میدان جنگ، برابر علی بن ابی طالب قرار گرفتم. معاویه گفت: اگر چنین کرده بودی، تو و پدرت را با دست چپ می‌کشت و دست راستش برای کشتن دیگران آزاد بود.

خلاصه سخن آنکه: همه شجاعان عالم، درس شجاعت را از او آموخته‌اند و تنها اوست که در شرق و غرب عالم، کوس شجاعت به نام او نواخته می‌شود.

اما نیروی بدنی و توانایی جسمی او، ضرب المثل مسلمانان است. ابن قتیبه در کتاب خود «المعارف» می‌نویسد: علی علیه السلام با هیچ قهرمانی رو به رو نشد مگر اینکه او را از پا داراود و او بود که درب قلعه خیبر را از جا کند و به گوشه‌ای انداخت و بعد از آن، گروهی از مردم جمع شدند که آن را حرکت بدهند، نتوانستند. او بود که بت معروف «هبل» را که بسیار بزرگ و سنگین بود از قسمتهای

بالای کعبه کند و به زیر افکند. او بود که در دوران خلافتش، وقتی با سپاه خود به سوی صفین رهسپار بود، سنگی بسیار بزرگ را از روی چشمه آب برداشت و سپاه خود را آب داد و سپس سنگ را در جای خود قرار داد و لشکریانش خواستند آن سنگ را بردارند، نتوانستند.

۷- جود و سخاوت

سخاوت و جود علی علیه السلام مطلبی نیست که احتیاج به توضیح داشته باشد. خود روزه می‌گرفت و با گرسنگی می‌ساخت و غذای خود را به گرسنگان می‌خورانید و در شأن او این آیه مبارکه نازل شد:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۖ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۝۱﴾

و غذای خود را در عین دوست‌داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند [و می‌گویند] ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

همچنین مفسرین روایت کرده‌اند که علی علیه السلام فقط چهار درهم داشت. یک درهم آن را شبانه و درهم دیگر را در روز و درهم سوم را پنهان و چهارمین درهم را آشکارا در راه خدا صدقه داد و در این مورد این آیه شریفه نازل شد:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ۝۲﴾

کسانی که اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می‌کنند.

و روایت شده که در نخلستانی متعلق به طایفه‌ای از یهود، آبیاری می‌کرد، به

۱. سوره دهر (انسان)، آیه ۹ و ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۴.



حدی که دستهایش پینه بسته بود و مزد خود را به مسلمانان نیازمند صدقه می داد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست.

شعبی در باره علی علیه السلام گفت: او سخی ترین مردم بود و همان طبیعتی را داشت که خداوند دوست دارد.

او هرگز سائلی را محروم نکرد و «نه» نگفت.

معاویه بن ابی سفیان، آن دشمن کینه توز که همواره در بدنام کردن علی علیه السلام کوشا بود، روزی محفن بن بومحفن ضبّی بر او وارد شد. معاویه پرسید: از کجا می آیی؟ او برای خوش آمد معاویه گفت: از نزد بخیل ترین مردم، یعنی علی بن ابی طالب آمده ام. معاویه گفت: وای بر تو، چگونه می گویی علی بخیل ترین مردم است در حالی که اگر انباری از گاه و انباری از طلا داشته باشد، اول انبار طلا را انفاق می کند و سپس انبار گاه را؟!!

او بود که اموال بیت المال را تا دینار آخر، بین صاحبان حق تقسیم کرد و سپس کف آن را جارو زد و در آن، به نماز ایستاد.

او بود که به سکه های طلا و نقره گفت: بروید و دیگران را فریب دهید که علی فریب شما را نمی خورد.

او بود که پس از شهادت، ارثی برای خانواده خود به جای نگذاشت، در حالی که تمام قلمرو جهان اسلام، جز منطقه شام، در اختیار او بود.

۸- بزرگواری، عفو و اغماض

اما بزرگواری و بردباری و عفو و اغماض، علی علیه السلام از همه مردم در مقابل لغزشها، بردبارتر و باگذشت تر بود.

در جنگ جمل، روشی در پیش گرفت که صحت سخن ما را به اثبات می رساند، او بر مروان بن حکم که دشمن ترین دشمنان او بود، دست یافت و او را بخشید.

عبدالله بن زبیر آشکارا به آن حضرت دشنام می‌داد و ناسزا می‌گفت و در جنگ بصره، در حضور مردم سخنرانی کرد و سخت به آن حضرت دشنام داد. علی علیه السلام می‌گفت: زبیر همواره یکی از خاندان ما بود تا روزی که پسرش عبدالله بزرگ شد و پدرش را از ما جدا کرد.

در جنگ جمل، عبدالله اسیر شد، وقتی او را به حضور آن حضرت آوردند، از او گذشت و فرمود: برو، دیگر تو را نبینم. غیر از این جمله چیزی به او نگفت. بعد از جنگ جمل بر سعید بن عاص که از دشمنانش بود در مکه دست یافت، روی خود را از او برگردانید و چیزی به او نگفت.

دشمنی عایشه و آشوبهایی که بر ضد علی علیه السلام بر پا کرد و فتنه و فساد که در راه خلافت آن حضرت به راه انداخت بر کسی پوشیده نیست ولی وقتی در پایان جنگ جمل، بر او دست یافت، وی را احترام کرد و بیست زن از زنان قبیلهٔ عبدالقیس را که به دستور آن حضرت لباس مردانه پوشیده بودند و عمامه بر سر بسته بودند، همراه او کرد تا وی را به مدینه برسانند. عایشه در بین راه، نسبت به آن حضرت سخنان ناروا بر زبان می‌راند و می‌گفت: علی با این سربازان و سپاهسانی که بر من گماشت، حرمت مرا خدشه‌دار کرد، ولی وقتی به مدینه رسیدند، لباسهای مردانه و آلات جنگی را از خود دور کردند و به عایشه گفتند: ببین ما هم مثل تو زنانی هستیم که برای حفظ تو لباس مردانه پوشیده بودیم.

اهل بصره با آن حضرت جنگیدند و به روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند. به او ناسزا گفتند و لعنت کردند، ولی وقتی بر آنها پیروز شد، شمشیر از آنها برداشت و منادی او در تمام نقاط جبهه، فرمان آن حضرت را به شرح زیر به همهٔ رزمندگان ابلاغ کردند:

فراریان را تعقیب نکنید. به مجروحان آسیبی نرسانید. اسیران جنگی را نکشید. سربازان دشمن که اسلحهٔ خود را زمین بگذارند، در امانند و کسانی که به



اردوگاه امام پناهنده شوند، در امانند.

علی علیه السلام پس از پیروزی بر سپاه بصره، اموال آنها را مصادره نکرد. زن و بچه آنها را اسیر ننمود و از ثروت‌های آنان چیزی به غنیمت نگرفت. در حالی که اگر می‌خواست، همه این کارها را می‌توانست انجام دهد ولی بزرگواری و عفو را برگزید و روشی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکه به کار بسته بود، به کار بست، در صورتی که آتش کینه‌ها هنوز شعله‌ور و رفتار ناجوانمردانه آنها فراموش نشده بود.

در آغاز جنگ صفین، لشکریان معاویه بر شریعه فرات دست یافتند و آب را به روی سپاه علی علیه السلام بستند و اعلام کردند که علی و یارانش را از تشنگی می‌کشند، همان گونه که آنها عثمان را کشتند.

علی علیه السلام از آنها خواست که دست از شریعه فرات بردارند و راه را برای استفاده از آب، باز بگذارند. ولی سپاه شام نپذیرفتند و به اشغال فرات ادامه دادند.

علی علیه السلام دستور حمله داد. یاران آن حضرت بر نگهبانان فرات تاختند و گروه بسیاری از آنان را کشتند و بقیه گریختند و شریعه به تصرف لشکریان علی علیه السلام درآمد و سپاه معاویه در بیابان خشک قرار گرفتند.

اصحاب آن حضرت پیشنهاد کردند که آب را بر معاویه و لشکر شام ببند و معامله به مثل بکن و آنان را با سلاح تشنگی نابود ساز، تا نیازی به جنگ نباشد. فرمود: نه، به خدا قسم، من مانند آنها رفتار نمی‌کنم. گوشه‌ای از شریعه را برای آنها باز بگذارید. تیزی شمشیر برای نابودی آنها کافی است.

این عمل امیرالمؤمنین علیه السلام را اگر به خاطر حلم و بزرگواری و عفو آن حضرت بدانیم، زیباترین نمونه‌ها است و اگر به خاطر رعایت دین و موازین تقوا تلقی کنیم، چنین تعبّد و تعهدی نسبت به دین، تنها می‌تواند از شخصیتی همانند آن بزرگوار، بروز و ظهور یابد.

۹- جهاد در راه خدا

در امر جهاد در راه خدا، دوست و دشمن می‌دانند که علی علیه السلام سید مجاهدان و پیشگام در همه جنگها و جهادها است.

بزرگترین غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که سخت‌ترین ضربه‌ها را بر مشرکین وارد آورد، جنگ بدر بود. در آن جنگ هفتاد نفر از بت پرستان قریش کشته شدند که نصف آنها به دست علی علیه السلام و نصف دیگر را فرشتگان و بقیه مسلمانان کشتند.

اگر به کتاب «المغازی» واقدی و کتاب «تاریخ الاشراف» بلاذری و دیگر کتب مربوطه مراجعه شود، صحت گفتار فوق روشن شود.

آنچه در سایر جنگها، مانند جنگ احد و خندق انجام داد، حساب جداگانه دارد و در این موضوع سخن گفتن، کاری بیهوده است؛ زیرا مجاهدات و فداکاریهای علی علیه السلام از بدیهیاتی است که همه می‌دانند و کسی را یارای انکار آن نیست، مثل اعتقاد به وجود شهرهای مکه و مصر و امثال آنها که نیازی به اثبات و توضیح نیست.

۱۰- فصاحت و بلاغت

علی علیه السلام، امام اهل فصاحت و سرور راه‌پیمایان بلاغت است. در باره سخنان او گفته‌اند: «كَلَامُهُ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ»؛ یعنی سخن آن حضرت از سخن خدا فروتر و از سخن بشر، فراتر است. مردم علم خطابه و نامه‌نگاری را از او آموختند.

عبد الحمید بن یحیی (از خطبای معروف عرب) می‌گفت: من هفتاد خطبه از خطبه‌های علی علیه السلام را حفظ کردم و به دنبال آن، چشمه‌های جوشان خطابه از زبانم جریان یافت.

ابن نباته می‌گفت: من گنجینه‌هایی از خطابه حفظ کردم که هر چه از آن انفاق

کنم، بر آن افزوده می‌شود. من صد فصل از مواعظ علی علیه السلام را حفظ کردم. محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: من از نزد بی‌زبان‌ترین مردم نزد تو آمده‌ام. معاویه گفت: چگونه علی علیه السلام را این گونه یاد می‌کنی، در حالی که راه فصاحت را او به روی قریش گشود؟!^۱

همین کتاب که ما در صدد شرح آن هستیم، بهترین دلیل است که در فصاحت و بلاغت، هیچ‌کس را یارای هم‌آوری با آن حضرت نیست و همین قدر کافی است که از هیچ یک از فصحای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، عَشْر یا نیم عَشْری از آنچه از علی علیه السلام به ما رسیده، نقل نشده است و در این زمینه سخنان ابو عثمان جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» و در دیگر آثارش که فصاحت و بلاغت علی علیه السلام را مورد ستایش قرار داده کافی به نظر می‌رسد.^۱

۱۱- اخلاق و چهره گشاده

در این فضیلت بزرگ، یعنی روی گشاده و لبهای متبسم و خندان داشتن و با مردم با اخلاق خوب برخورد کردن، علی علیه السلام ضرب المثل و مورد قبول همه بود تا آن حد که دشمنانش آن را یکی از معایب او به شما آوردند. عمرو بن عاص به مردم شام می‌گفت: علی مردی شوخ طبع و مزاح است و آن حضرت در همین مورد می‌فرماید:

عَجَبًا لَابْنِ النَّابِغَةِ، يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي أَمْرٌ تُلْعَابَةٌ
أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ.

شگفتا، از عمرو عاص، پسر نابغه، به مردم شام می‌گوید که من اهل شوخی و مزاح و خوش‌گذرانی هستم و عمر بیهوده می‌گذرانم.^۲

۱. جاحظ از شخصیت‌های کم‌نظیر در جهان علم و ادب عرب است. او از نظر اعتقادی عثمانی مذهب و از مخالفین علی علیه السلام بود و گواهی او به عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام برای هر کس قابل قبول است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

این سخن را عمرو بن عاص، از عمر بن خطاب گرفته بود که هنگام مرگش برای اینکه علی علیه السلام را از خلافت بعد از خود محروم سازد گفت: **لِلَّهِ أَبُوكَ، لَوْلَا دُعَابَةُ فَيْكٍ**. یعنی: اگر حالت شوخی و مزاح در تو نبود، چه شایسته بودی برای خلافت. عمر بن خطاب، همین جمله را بیشتر نگفت ولی عمرو بن عاص، گستاخانه مطالبی را بر آن افزود.

صعصعة بن صوحان و دیگر یاران و شیعیان آن حضرت می‌گویند:

كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، لَيْنُ جَانِبٍ وَشِدَّةُ تَوَاضُعٍ وَسَهُولَةُ قِيَادٍ وَكُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةً الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلسَّيَافِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ.

علی علیه السلام در جمع ما، همانند یکی از ما بود. با نرمی و ملایمت رفتار می‌کرد و سخت متواضع بود و در کارها به هیچ وجه سختگیری نمی‌کرد. در عین حال، چنان مهابت و عظمتی داشت که ما در برابرش خود را همانند اسیری می‌دیدیم که دست و پا بسته و شمشیر بر سر داشته باشد.

روزی معاویه به قیس بن سعد - که از شیعیان پاکبخته علی علیه السلام بود - گفت: خدا رحمت کند علی را که مردی خوشخو و خندان و شوخ طبع بود. قیس گفت: آری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مزاح می‌کرد و به روی اصحابش لبخند می‌زد و من معتقدم که تو با سخنانی که در باره علی گفتی، کینه و دشمنیت را در پوشش این کلمات قرار دادی و خواستی از او عیب‌گویی کنی. به خدا قسم، علی علیه السلام با آن چهره متبسم و روی گشاده، مهابت و عظمتی وصف‌ناپذیر داشت. هیبت او، هیبت تقوا بود که ما از او در دل داشتیم، نه مانند ترسی که اراذل و فرومایگان شام از تو در دل دارند.

این اخلاق کریمه علی علیه السلام، به صورت یک میراث گرانبها در دوستان و دل‌باختگان آن حضرت تا امروز باقی مانده، همان گونه که خشونت و جفاکاری و



حماقت، در دشمنان او نسلأ بعد نسل به جای مانده است و کسی که کمترین بهره‌ای از مردم‌شناسی و عادات آنها داشته باشد، این حقیقت را می‌شناسد.

۱۲- زهد و بی‌اعتنایی به دنیا

علی علیه السلام، سید و سرور زاهدان و پیشوای شریفان و ابدال است که باید جویندگان راه حقیقت، بار سفر ببندند و به آستانه او بشتابند تا راه و رسم زهد را از او بیاموزند. او هرگز از غذایی سیر نخورد. لباسش، از لباس همه مردم خشن‌تر بود.

عبدالله بن ابو رافع می‌گوید: روز عیدی به محضر او رفتم. کیسه سر به مهری برایش آوردند. وقتی مهر از سر آن برگرفت و گرهش را گشود، مقداری نان جو خشک کوبیده در آن بود. کمی از آن خورد. من گفتم: یا امیرالمؤمنین! چرا این کیسه را مهر و موم کرده‌ای؟ گفت: ترسیدم این دو پسر، روغن زیتون یا روغنی دیگر بر آن بیفزایند.

لباس او وصله‌دار و کفشهایش از لیف خرما بود. کرباس زیر می‌پوشید و اگر آستین لباسش بلندتر از حد معمول بود، آن را با تیغی می‌برید.

خورش او مقداری سرکه یا نمک و اگر از آن تجاوز می‌کرد، کمی سبزی و در مراحل بعدی، اندکی شیر شتر بود. گوشت خیلی کم می‌خورد و می‌گفت: شکم خودتان را مقبره حیوانات قرار ندهید؛ «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانَات».

او با این غذا و خوراک، نیرومندترین و تواناترین مردم بود. گرسنگی از قدرت او نمی‌کاست و کمی خوراک، او را به ضعف و ناتوانی نمی‌کشانید. او دنیا را طلاق گفته بود و در حالی که سیل پول و ثروت از سراسر جهان اسلام، غیر از شام، به سوی او سرازیر بود، همه را عادلانه به بندگان خدا می‌داد و پس از پایان کار تقسیم می‌گفت:

هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ اِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ اِلَيْ فِيهِ

این میوه‌هایی است که من چیده‌ام و میوه‌های خوش هم در میان آنها است ولی سایر میوه‌چینان، دستشان به سوی دهانشان است.

۱۳- عبادت

علی علیه السلام عابدترین مردم و در کثرت نماز و روزه بر همه مقدم بود. مردم نماز شب و ملازمت اوراد و انجام نمازهای نافله را از او آموختند. چه می‌توان گفت در باره کسی که آنقدر به اداء نوافل و اوراد پای بند بود که در لیلۃ‌الهریر (سخت‌ترین شبهای جنگ صفین) سجاده او را میان دو لشکر گسترده و او در حالی که تیرهای دشمن همانند باران بر او می‌بارید و از کنار صورتش می‌گذشت، بدون ترس و اضطراب، نوافل خود را انجام داد. و چه می‌توان گفت در باره کسی که پیشانی‌اش به خاطر سجده‌های طولانی پینه بسته بود. اگر کسی در دعاها و مناجاتهای او دقت کند که چگونه خداوند را تجلیل و تعظیم می‌کند و چگونه در مقابل هیبت پروردگار، خاضعانه سخن می‌گوید و با خشوع تمام عرض ادب می‌کند، می‌تواند به میزان اخلاص او پی ببرد و بفهمد که این کلمات از چه قلبی سرچشمه گرفته و بر چه زبانی جریان یافته است.

از علی بن الحسین علیه السلام که سرآمد مردم در عبادت بود، پرسیدند: عبادت تو نسبت به عبادت جدت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه نسبتی دارد؟ گفت: عبادت من نسبت به جدم علی علیه السلام همانند عبادت او نسبت به عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱۴- انس با قرآن و جمع‌آوری آن

همه محققان و اهل حدیث متفقند که علی علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله حافظ قرآن بود و در آن زمان هیچ کس حافظ قرآن نبود. آن حضرت اولین کسی بود که

قرآن را جمع آوری کرد. و همه محدثان نقل کرده‌اند که او دست بیعت به ابی بکر نداد و مشغول جمع آوری قرآن گردید و اگر به کتب مربوط به قرائت‌های قرآن مراجعه کنیم، می‌بینیم که استادان قرائتها، مانند ابو عمرو بن علا و عاصم بن ابی النجود و دیگران، همه به قرائت علی علیه السلام استناد می‌کنند؛ زیرا آنها از ابو عبد الرحمن سلمی قرائت را آموختند و او شاگرد علی علیه السلام بود و قرآن را از او آموخت.

بنابراین، فن قرائت نیز به علی علیه السلام بازمی‌گردد، همان گونه که سایر علوم به شرحی که گذشت به آن حضرت منتهی می‌شود.

۱۵- رأی و تدبیر

علی علیه السلام از نظر حُسن رأی و تدبیر و آینده‌نگری، صحیح‌ترین و اصولی‌ترین آراء و نظرات را داشت.

او بود که در زمان خلافت عمر، وقتی خلیفه تصمیم گرفت شخصاً در جنگ ایران و جنگ روم حضور یابد، او را از این کار برحذر داشت و او بود که عثمان را به کارهایی راهنمایی کرد که اگر پذیرفته و رهنمودهای او را به کار بسته بود، آن عاقبت شوم گریبان‌اش را نمی‌گرفت.

دشمنان علی علیه السلام او را به نداشتن رأی صائب متهم می‌کردند. دلیل آن هم این بود که او متعبد به احکام شریعت بود و تخلف از آن را جایز نمی‌دانست و به کارهایی که شریعت اجازه نمی‌داد، اقدام نمی‌کرد و خودش می‌گفت:

لَوْلَا التَّقْيُ لَكُنْتُ أَذْهَى الْعَرَبِ.

اگر دین و تقوا مانع من نبود، من زیرک‌ترین افراد عرب بودم.

سایر خلفا برنامه‌های خود را بر اساس مصالح و مقتضیات، تنظیم و اجرا می‌کردند و در قید آن نبودند که موافق شریعت است یا مخالف آن و بدون تردید

کسی که هیچ قید و بندی را نمی‌پذیرد و خود را در انجام آنچه مصلحت می‌داند، آزاد می‌پندارد، در امور دنیوی موفق‌تر از کسی است که پای‌بند دین و تقوا و ضوابط شرعی است.

۱۶- شیوه حکومت

علی علیه السلام در اجرای قانون الهی بسیار سخت‌گیر و دقیق بود و در احکام خداوند با هیچکس گذشت نمی‌کرد. پسر عمویش را که حاکم شهری قرار داده بود، وقتی مرتکب خلاف شد، با شدت و خشونت مورد تعقیب قرار داد. برادرش عقیل را در مقابل درخواست بی‌موردی که داشت، با تندی از خود راند. جمعی را که در باره او غلو کرده و به خدایی او معتقد شده بودند، پس از نصیحت فراوان، وقتی نپذیرفتند و از راه غلط خود بازنگشتند، به آتش سوزانید. خانه مصقلة بن هبیره را به دلیل خیانت به بیت‌المال و فرار از جنگ قانون، ویران کرد و همچنین خانه جریر بن عبدالله بجلی را منهدم ساخت. گروهی از مجرمان را دست برید و جمعی را به دار آویخت. از جمله شیوه‌های کشورداری و اداره امور مملکت را در جنگهای جمل و صفین و نهروان که در دوران زمامداریش اتفاق افتاد، می‌توان دریافت و برای شناخت شیوه حکومت آن حضرت گوشه‌ای از این حوادث می‌تواند راهنما و روشنگر باشد. هیچ زمامداری را در جهان نمی‌توان یافت که در حمله و جنگ و انتقام به یک‌دهم از آنچه علی علیه السلام انجام داد، دست یافته باشد. اینها همه خصوصیات و مزایای بشری است و ما توضیح دادیم که آن حضرت امام و رهبری است که باید همه از او پیروی کنند و قدم جای قدم او بگذارند. [ابن ابی‌الحدید در ادامه گفته است:]



من چه می‌توانم گفت در باره شخصیتی که اهل ذمه «یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان» با اینکه پیامبری خاتم انبیا ﷺ را نپذیرفته‌اند، علی‌علیه را دوست دارند. فلاسفه مادی‌گرا، با اینکه نسبت به مذهب‌یون سر دشمنی دارند، علی‌علیه را مورد تجلیل و احترام قرار می‌دهند. پادشاهان روم و فرنگ، تمثال او را شمشیر به دست و در لباس رزم، در معابد و پرستشگاه‌های خود نصب می‌کنند. پادشاهان ترک و دیلم، عکس او را بر شمشیرهای خود ترسیم می‌کنند.

بر شمشیر عضدالدوله ابن بویه و شمشیر پدرش رکن الدوله و همچنین بر شمشیر البارسلان و پسرش ملک‌شاه، تمثال آن حضرت نقش بسته بود و گویا آن را برای پیروزی در جنگ‌ها، به فال نیک می‌گرفتند.

و چه می‌توان گفت در باره کسی که همه دوست دارند او را از خود بدانند و با انتساب خود به آن حضرت، جمال و جلالی برای خود کسب کنند. جوانمردی و فتوت که عنوان برجسته آن این است که «آنچه از دیگران ناپسند می‌دانی، از خودت پسندیده ندانی» و رهبران آن گروه «جوانمردان» خود را به علی‌علیه منسوب می‌دانند و در این زمینه کتابها نگاشته و سندهایی تنظیم کرده‌اند که سلسله خود را به آن حضرت منتهی می‌سازند و آن حضرت را «سیدالفتیان» یعنی سرور جوانمردان می‌دانند و شعار مذهب خود را شعار معروف که در جنگ اُحد، منادی آسمانی، بین زمین و آسمان آن را اعلام کرد قرار داده‌اند.

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ. [ندید و نبیند دگر روزگار - جوان چون علی، تیغ چون ذوالفقار.]

و چه می‌توان گفت در باره مردی که پدرش ابوطالب، رئیس مکه، سرور قریش و سالار بطحا است.

در جهان کم اتفاق افتاده که شخصیتی بدون در اختیار داشتن ثروت، به سیادت و سروری برسد و ابوطالب از آن شخصیت‌های نادری بود که بدون

ثروت به سروری و سیادت دست یافت و قریش او را رئیس خود می‌دانستند. در روایت آمده است که عقیف کندی، در آغاز دعوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت را دید که همراه با نوجوانی و زنی، به نماز مشغول است. او می‌گوید: از عباس بن عبدالمطلب پرسیدم: ماجرای اینها چیست؟ گفت: آن مرد، برادرزاده من است که خود را پیامبر خدا می‌داند ولی هیچ کس دعوت او را نپذیرفته است، مگر آن نوجون، که او هم برادر زاده من است، و آن زن که همسر او است.

پرسیدم: نظر شما در این مورد چیست؟

گفت: همه ما در انتظار عکس‌العمل رهبر خود، یعنی ابوطالب هستیم. ابوطالب کسی بود که سرپرستی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در دوران کودکی و حمایت و پشتیبانی همه جانبه خود را در دوران بزرگسالی آن حضرت به عهده گرفت. او همانند سپری پولادین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از آزارها و خصومت‌های مشرکان قریش حفاظت کرد و در این راه، رنجهای فراوان و ناراحتی‌های بزرگ تحمل کرد. او در راه یاری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حمایت او تا سرحد فداکاری تلاش کرد و در حدیث آمده است که وقتی ابوطالب از دنیا رفت، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی رسید که از مکه مهاجرت کن، زیرا یار و یاورت از دست رفت.

علی علیه السلام علاوه بر داشتن پدری چنین بزرگوار، پسر عم محمد صلی الله علیه و آله، سرور جهانیان از اولین و آخرین است. برادرش جعفر کسی است که خداوند در مقابل فداکاری و قطع شدن دستهایش در جنگ موته، دو بال به او عطا کرد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: أَشَبَّهْتَ خُلُقِي وَ خُلُقِي: ای جعفر، تو از نظر خلقت و از نظر اخلاق به من شباهت داری. از شنیدن این سخن، آن چنان جعفر به وجد آمد که به هوا می‌پرید و اظهار شادمانی می‌کرد.

علی علیه السلام علاوه بر امتیازات یاد شده، همسری همانند فاطمه علیها السلام سرور زنان دو عالم و پسرانی همانند حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشت دارد.

پدران علی علیه السلام همان پدران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مادرانش، مادران آن حضرتند. گوشت و خون او با گوشت و خون رسول الله صلی الله علیه و آله عجین و از آغاز آفرینش آدم تا حضرت عبدالمطلب علیه السلام در این سفر دور و دراز با هم بودند. از صلب عبدالمطلب به دو فرزندش عبدالله و ابوطالب منتقل شدند و از آن دو بزرگوار، دو سرور و سالار مردم به وجود آمدند. یکی اول و یکی دوم، یکی منذر و بیم‌دهنده و یکی هادی و رهبر.

مؤلف: ابن ابی الحدید در جمله آخر این عبارات، به آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ اشاره دارد که در روایات شیعه و اهل تسنن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من منذر و علی هادی است». فخر رازی در ذیل همین آیه شریفه، در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ، ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ علیه السلام وَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي.

یعنی: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست روی سینه خود نهاد و فرمود: من منذر و بیم‌دهنده هستم، سپس به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی و راهنما هستی، به وسیله تو هدایت یافتگان بعد از من هدایت می‌شوند.^۲

ابن ابی الحدید به سخن خود اینگونه ادامه می‌دهد:

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴.

و چه می‌توان گفت در باره مردی که از همه مردم در راه هدایت، سبقت گرفت و به خدا ایمان آورد و به پرستش او کمر بست در حالی که تمامی مردم روی زمین بت می‌پرستیدند و منکر خدا بودند.

هیچ کس در یکتا پرستی، بر او پیشی نگرفت مگر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله که پیشقدم در تمام امور خیر بود.

اکثر اهل حدیث بر این اعتقادند که علی علیه السلام نخستین کسی بود که پیروی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را پذیرفت و به او ایمان آورد و جز افرادی انگشت شمار، آن را انکار نکرده‌اند و خود آن حضرت می‌فرمود:

أَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَوَّلُ، أَسَلَّمْتُ قَبْلَ إِسْلَامِ النَّاسِ وَ صَلَّيْتُ قَبْلَ صَلَاتِهِمْ.

من صدیق اکبر و اولین جداکننده حق از باطل هستم، قبل از همه مردم اسلام را پذیرفتم و پیش از همه نماز خواندم.

کسی که با کتب اصحاب حدیث آشنا باشد، تقدم علی علیه السلام در قبول اسلام را امری قطعی و مسلم و غیر قابل تردید خواهد یافت. واقدی و ابن جریر طبری در کتب خود آن را پذیرفته‌اند و صاحب کتاب «الاستیعاب» آن را مورد تأیید قرار داده است.

آنچه در این مقدمه به عنوان نمونه‌ای از فضائل علی علیه السلام نقل کردیم، به مناسبت یک مقدمه مطرح شد، نه به عنوان یک غرض اصلی و مستقل، زیرا اگر می‌خواستیم در باره فضائل آن حضرت مستقلاً بحث کنیم، تألیف کتابی جداگانه به اندازه حجم این کتاب یا بزرگتر از آن را می‌طلبید.^۱



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳ تا ص ۱۰.

بیست و چهار روایت در فضائل علی علیه السلام به نقل از ابن ابی الحدید معتزلی

ابن ابی الحدید به هر مناسبتی، از فضائل و مزایای حضرت امیر علیه السلام سخن گفته و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایاتی نقل کرده است.

در ضمن شرح خطبه ۳۵۳، بیست و چهار روایت از کتابهای معتبر خودشان نقل کرده و در پایان، علت نقل آنها را بیان نموده است، و قبل از نقل روایات چنین گفته است:

بدان! به طور یقین، اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خودش افتخار می کرد و مناقب و فضائلش را با آن فصاحت و بلاغتی که خداوند متعال به آن حضرت عطا فرموده و مخصوص آن جناب کرده بود، و اگر همه فصحای عرب آن حضرت را یاری می کردند، نمی رسیدند به بیان ده یک آنچه پیامبر در فضائل علی علیه السلام بیان فرموده است. [تا آنکه گفته است:] من اندکی از روایات خاصه که محدثین بزرگ نقل کرده اند می آورم، نه روایاتی را که شیعیان دوازده امامی نقل کرده اند، بلکه روایاتی را نقل می کنم که علمای حدیث که حتی برخی از آنها قائل به افضلیت غیر علی علیه السلام هستند، و متهم نیستند، روایت کرده اند، چون روایات آنها بیشتر موجب اطمینان و سبب آرامش نفس است.^۱

۱. واعلم ان أمير المؤمنين علي عليه السلام لو فخر بنفسه و بالغ في تعديد مناقبه و فضائله بفصاحته التي آتاه الله تعالى اياها واختصه بها وساعده على ذلك فصحاء العرب كافة لم يبلغوا الى معشار ما نطق به الرسول الصادق صلوات الله عليه في أمره ولست أعني بذلك الاخبار العامة الشائعة التي يحتج بها الامامية كخبر الغدير والمنزلة و قصة براءة و خبر المناجاة و قصة خيبر و خبر الدار بمكة في ابتداء الدعوة ونحو ذلك بل الاخبار الخاصة التي رواها فيه ائمة الحديث التي لم يحصل أقل القليل منها لغيره وأنا أذكر من ذلك شيئاً يسيراً مما رواه علماء الحديث الذين لا يتهمون فيه وجلهم قائلون بتفضيل غيره عليه فروايتهم فضائله توجب سكون النفس مالا يوجب رواية غيرهم.

روایت اول :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی! یقیناً خداوند تو را مزین کرده به زینتی که نزد خودش از بهترین زینتهاست و بندگان را به آن مزین نکرده است و آن زهد در دنیا است، خدا تو را قرار داده که چیزی از دنیا نگیری، دنیا هم از تو چیزی نگیرد، دوستی فقرا را به تو هدیه کرده است، پس تو از همراهی آنها خوشنود هستی، آنان هم به امامت تو خوشنودند.

این روایت را ابونعیم حافظ در حلیۃ الأولیاء و احمد حنبل نیز در مسندش نقل کرده است با این اضافه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و راستگو باشد و وای بر حال کسی که تو را دشمن دارد و دروغ‌گو باشد.^۱

روایت دوم :

پیامبر صلی الله علیه و آله به میهمانانش که از قبیله ثقیف بودند، فرمود:

تسلیم شوید والاّ مردی را که مثل خودم [عَدْلِ خودم] هست، به سوی شما می‌فرستم، پس شما را گردن زند و فرزندان را اسیر و اموالتان را بگیرد، عمر گفت: آرزوی فرماندهی نکرده بودم مگر این روز و امید داشتم پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: آن مرد من باشم، ولی رو کرد به علی و دست وی را گرفت و گفت: این است آن مرد که گفتم.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است، همچنین در کتاب

۱. «یا علی ان الله قد زينک بزینة لم یزین العباد بزینة أحب الیه منها هی زینة الابرار عندالله تعالی الزهد فی الدنیا جعلک لاترز أمن الدنیا شیاً ولاترز ألدنیا منک شیاً و وهب لک حب المساکین فجعلک ترضی بهم اتباعاً ویرضون بک اماماً» رواه أبو نعیم الحافظ فی کتابه المعروف حلیۃ الأولیاء وزاد فیہ أبو عبدالله أحمد بن حنبل فی المسند «فطوبی لمن أحبک و صدق فیک وویل لمن أبغضک و کذب فیک».

فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام به این گونه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: باید دست بردارید و الاً مردی را که مانند خودم هست، می فرستم تا دستورم را اجرا کند. اباذر گفت: من احساس کردم که دست عمر به پهلویم می خورد، و می گوید: به نظر تو آن مرد کیست؟ گفتم: تو را قصد نکرده است و یقیناً مقصودش، وصله زننده کفش است و او علی علیه السلام است.^۱

روایت سوم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا در باره علی با من عهد کرد و فرمود: علی پرچم هدایت و امام اولیاء من است، هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، [ای محمد صلی الله علیه و آله] این مطلب را به او مژده بده، پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به علی مژده داد، علی علیه السلام گفت: من بنده خدا و در اختیار خدا هستم، چنانچه عذابم کند، به گناهم عذابم کرده و در حقم ستم نکرده است و اگر آنچه وعده داده، به من عطا کند از کرم خود و سزاوار آن است. [پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:] من برای علی دعا کردم و گفتم: خدایا دلش را روشن کن و بهارش را ایمان به خودت قرار ده، خدا فرمود اینها را به او دادم، الاً اینکه او را مخصوص کردم به ابتلا و امتحانی که هیچ یک از اولیایم را به چنان بلا و امتحانی مبتلا نکردم، گفتم: خدایا! او برادر و همراه من است، گفت: این چیزی است که در علم من گذشته است، او حتماً امتحان و ابتلا دارد و امتحان می شود.

۱. «قال لوفد ثقیف لتسلمن أولاً بعثن اليكم رجلاً مني أو قال عدیل نفسي فليضربن أعناقكم وليسببن ذراريكم وليأخذن أموالكم قال عمر فما تمنيت الامارة الا يومئذ وجعلت أنصب له صدری رجاء أن يقول هو هذا فالتفت فاخذ بيد علی و قال هو هذا مرتين» رواه أحمد في المسند ورواه في كتاب فضائل علی علیه السلام انه قال «لتنتهين يابني وليعة أولاً بعثن اليكم رجلاً كنفسی يمضي فيكم أمری يقتل المقاتلة ويسبي الذرية قال أبوذر فما راعني الا برد كف عمر في عجزتي من خلفی يقول من تراه يعني؟ فقلت انه لا يعنيك و انما يعني خاصف النعل بالبيت و انه قال هو هذا».

این روایت را ابونعیم در حلیه الاولیاء از ابوبرزّه اسلمی نقل کرده است، و به سند دیگر از انس بن مالک این گونه نقل کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا پروردگار عالم در باره علی با من عهد کرد که او پرچم هدایت و محلّ روشنی ایمان و امام اولیای من باشد، و روشنائی همه کسانی باشد که از من اطاعت کنند [سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:] به طور یقین علی در قیامت امین من و صاحب پرچم من باشد و کلیدهای خزانه‌های رحمت پروردگار به دست علی خواهد بود.^۱

روایت چهارم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بخواهد به عزم نوح و به علم آدم و به حلم ابراهیم و به زیرکی موسی و به زهد عیسی علیه السلام نگاه کند، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.

این روایت را احمد حنبل در مسندش و بیهقی در صحیحش نقل کرده است.^۲

۱. «ان الله عهد الى في علي عهدا فقلت يا رب بينه لي قال اسمع ان عليا راية الهدى و امام أوليائي و نور من أطاعني و هو الكلمة التي الزمتها المتقين من أحبه فقد أحبني و من أطاعه فقد أطاعني فبشره بذلك فقلت قد بشرته يا رب فقال أنا عبد الله و في قبضته فان يعذبني فبذنوبي لم يظلم شيأ و ان يتم لي ما وعدني فهو أولى و قد دعوت له فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربيعه الايمان بك قال قد فعلت ذلك غير أني مختصة بشيء من البلاء لم اختص به أحدا من أوليائي فقلت رب أخصني و صاحبني قال انه سبق في علمي انه لمبتلي و مبتلي».

ذکره ابونعیم الحافظ فی حلیه الاولیاء عن أبی برزّة الأسلمی ثم رواه باسناد آخر بلفظ آخر عن أنس بن مالک «ان رب العالمین عهد الى في علي عهدا انه راية الهدى و منار الايمان و امام أوليائي و نور جميع من أطاعني ان عليا أميني غدا في القيامة فصاحب رايتي بيد علي مفاتيح خزائن رحمة ربي».

۲. «من أراد أن ينظر الى نوح في عزمه و الى آدم في علمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسی في فطنته و الى عیسی في زهده فليتنظر الى علی بن أبی طالب علیه السلام».

رواه أحمد بن حنبل فی المسند و رواه أحمد البیهقي فی صحیحہ.

روایت پنجم :

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس خوشنود می شود مانند من زنده باشد و مانند من بمیرد و چنگ بزند به عصایی که خدا آن را از یاقوت آفریده است. پس چنگ بزند به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.

این روایت را ابونعیم در حلیۃ الاولیاء نقل کرده است و احمد بن حنبل آن را در مسندش به این صورت نقل کرده است:

هر کس دوست دارد دست یابد به عصای قرمزی که خدا آن را در بهشت عدن غرس کرده است، باید چنگ بزند به محبت علی بن ابی طالب علیه السلام.^۱

روایت ششم :

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی! قسم به آن کسی که جانم به دست او است، اگر نبود که گروه‌هایی از امت در باره تو بگویند آنچه را نصارا در باره عیسی بن مریم گفتند، هر آینه امروز در شأن و مقام تو چیزی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک کف‌پایت را برای تبرک برمی‌داشتند.

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده است.^۲

۱. «من سره ان یحیا حیاتی و یموت میتی و یتمسک بالقضیب من الیاقوتۃ الی خلقها الله تعالی بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتمسک بولاء علی بن ابی طالب علیه السلام».

ذکره أبو نعیم الحافظ فی کتاب حلیۃ الاولیاء و رواه أبو احمد بن حنبل فی المسند و فی کتاب فضائل علی بن ابی طالب و حکایة لفظ أحمد رضی الله عنه :
«من أحب أن یتمسک بالقضیب الاحمر الذی غرسه الله فی جنة عدن بیمنه فلیتمسک بحب علی بن ابی طالب علیه السلام».

۲. «والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوائف من امتی فیک ما قالت النصاری فی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملأ من المسلمین الا أخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة».
ذکره أبو عبد الله أحمد بن حنبل فی المسند.

روایت هفتم:

پیامبر صلی الله علیه و آله در شب عرفه آمد مقابل حُجَّاج و به آنها گفت: خداوند به همه شما بر فرشتگان مباحات کرد و گناهانتان را بخشید و به خصوص علی مباحات کرد و او را بخشید، [همه شما یک طرف، علی علیه السلام به تنهایی یک طرف] سپس فرمود: من سخنی به شما می‌گویم و این نه به خاطر دوستی و خویشی من با علی است، و آن این است که یقیناً خوشبخت و سعادتمند، سعادتمند کامل! کسی است که علی را در زمان حیاتش و پس از مرگش دوست داشته باشد.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی علیه السلام و همچنین در مسندش نقل کرده است.^۱

روایت هشتم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت من اولین شخصی هستم که دعوت می‌شوم، پس در سایه سمت راست عرش می‌ایستم، و حوله‌ای بر من پوشانده شود، بعد از آن پیامبران یکی پس از دیگری دعوت می‌شوند و سمت راست عرش می‌ایستند و حوله بر آنان پوشانده می‌شود، پس از آن علی بن ابی‌طالب دعوت می‌شود، به خاطر قرب و منزلتش نسبت به من و پرچم من که پرچم حمداست به او داده می‌شود، آدم و انبیاء بعد از آدم زیر آن پرچم قرار می‌گیرند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: ای علی! تو پرچم را می‌بری و بین من و ابراهیم خلیل قرار می‌گیری، بعد حوله‌ای پوشانده می‌شوی از جانب عرش به من ندا

۱. «خرج صلى الله عليه و له على الحجيج عشية عرفة فقال لهم ان الله قد باهى بكم الملائكة عامة و غفر لكم عامة و باهى بعلى خاصة و غفر له خاصة انى قائل لكم قولاً غير محاب فيه لقرابتي ان السعيد كل السعيد حق السعيد من أحب علياً فى حياته و بعد موته».

رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل فى كتاب فضائل علي عليه السلام و فى المسند أيضاً.

داده می‌شود. خوب پدری بود پدرت ابراهیم و خوب برادری برادرت علی!
مژده باد تو را.^۱

روایت نهم:

پیامبر ﷺ به انس بن مالک فرمود: آب وضو برایم بیاور، و دو رکعت نماز خواند و گفت: ای انس اول شخصی که بر ما وارد شود امام پرهیزکاران و بزرگ مسلمانان است، امیر دین، خاتم وصیین و پیشوا و پیشگام سفیدرویان است، انس گفت: من گفتم: خدایا این شخص یکی از انصار باشد، ناگاه دیدم علی علیه السلام وارد شد، پیامبر ﷺ به پا خاست و در حالی که بشاش و مسرور بود، علی را در آغوش گرفت و عرق از چهره‌اش پاک نمود، علی گفت: ای پیامبر ﷺ! امروز نسبت به من رفتاری انجام دادی که سابقه نداشت، فرمود: چرا چنین انجام ندهم و حال اینکه تو از جانب من ادا کننده هستی و صدای مرا به گوش مردم می‌رسانی و بعد از من برای مردم بیان می‌کنی آنچه را در آن اختلاف دارند.
این روایت را ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء نقل کرده است.^۲

۱. رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل في الكتابين المذكورين: «أنا أول من يدعى به يوم القيامة فأقوم عن يمين العرش في ظله ثم أكسى حلة ثم يدعى بالنبيين بعضهم على أثر بعض فيقومون عن يمين العرش و يكسون حلالا ثم يدعى بعلي بن أبي طالب لقربته مني و منزلته عندي ويدفع اليه لوائى لواء الحمد، آدم و من دونه تحت ذلك اللواء ثم قال لعلي فتسير به حتى تقف بيني و بين ابراهيم الخليل ثم تكسى حلة و ينادى مناد من العرش نعم العبد أبوك ابراهيم و نعم الاخ أخوك على أبشر فانك تدعى اذا دعيت و تكسى اذا كسبت و تحيا اذا حييت».

۲. «يا أنس اسكب لي وضوءاً ثم قام فصلى ركعتين ثم قال أول من يدخل عليك من هذا الباب امام المتقين و سيد المسلمين و يعسوب الدين و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین قال أنس فقلت اللهم اجعله رجلاً من الانصار و كتبت دعوتی فجاء علی علیه السلام فقال صلى الله عليه و آله من جاء یا أنس فقلت علی علیه السلام فقام اليه مستبشراً فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه فقال علی یا رسول الله

روایت دهم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سید عرب را نزد من بخوانید، عایشه گفت: مگر شما سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است، وقتی علی حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرستاد و انصار را نزد خود طلبید، به آنها فرمود: ای گروه انصار! آیا راهنمایی بکنم شما را به چیزی که اگر به آن جنگ بزنید هرگز گمراه نشوید؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: این علی علیه السلام است، او را دوست داشته باشید به خاطر دوستی من و گرامی‌اش بدانید به خاطر گرامی‌داشت من، همانا آنچه به شما گفتم مطلبی بود که جبرئیل از جانب خدا به من امر کرد.

این روایت را حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده است.^۱

روایت یازدهم :

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفرین به علی علیه السلام سید مؤمنان و امام پرهیزکاران، این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفته شد و از آن حضرت سؤال کردند، ای علی علیه السلام شکر چگونه است؟ گفت: حمد می‌کنم خدا را بر آنچه به من عطا کرد و از او می‌خواهم شکرش را بجا آورم، به خاطر نعمتهایی که به من مرحمت کرد و از خدا می‌خواهم نعمتش را بر من افزون سازد.

→ صلی الله علیه و آله لک لقد رأیت منک الیوم تصنع بی شیاً ما صنعتہ بی قبل قال وما یمنعنی وأنت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیہ بعدی». رواه أبونعیم الحافظ فی حلیة الاولیاء.

۱. «ادعوا لی سیدالعرب علیا فقالت عائشة أأنت سیدالعرب فقال أنا سید ولد آدم و علی سید العرب فلما جاء أرسل الی الانصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار ألا أدلکم علی ما ان تمسکتُم به لن تضلوا أبدا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فأحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرائیل أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل». رواه الحافظ أبونعیم فی حلیة الاولیاء.

این روایت را صاحب حلیه نقل کرده است.^۱

روایت دوازدهم :

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس دوست دارد زندگی و مرگش مثل من باشد و در بهشت عدن که خدا غرسش کرده، ساکن شود، باید بعد از من ولایت علی را داشته باشد و ولایت ولّی علی را داشته باشد و باید اقتدا کند به ائمه بعد از من، زیرا آنها از گل من آفریده شدند و فهم و علم به آنها داده شده است، و وای بر کسانی از امتم که آنها را تکذیب کنند و رحم مرا قطع نمایند، خدا آنها را از شفاعت من محروم گرداند.

این روایت را صاحب حلیه الاولیاء نقل کرده است.^۲

روایت سیزدهم :

پیامبر ﷺ خالد بن ولید را با یک سپاه و علی علیه السلام را با یک سپاه به یمن فرستاد و پس از جنگ و فتح و پیروزی چند نفر از سپاهیان خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از علی علیه السلام گله و شکایت کردند و رسول خدا ﷺ صورت از آنها برگرداند، تا اینکه بریده اسلامی گفت: ای رسول خدا ﷺ علی علیه السلام چنین و چنان کرد، پیامبر ﷺ غضب نمود به طوری که چشمان مبارکش قرمز گشت و فرمود: «علی را بر من واگذارید، همانا علی از من است و من از علی هستم، ... او بعد از من ولّی هر مؤمن است».

۱. «مرحبا بسید المؤمنین و امام المتقین فقیل لعلی کیف شکرک فقال أحمد الله علی ما أتانی و أسأله الشکر علی ما أولانی و ان یزیدنی مما أعطانی». ذکره صاحب الحلیة أيضاً.

۲. «من سره ان یحیا حیاتی و یموت مماتی ویسکن جنة عدن التي غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فیهما و علما فویل للمکذبین من امتی القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم الله شفاعة». ذکره صاحب الحلیة أيضاً.

این روایت را احمد حنبل در مسندش به طور مکرر نقل کرده است و اکثر محدثین آن را نقل کرده‌اند.^۱

روایت چهاردهم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم، من و علی در پیشگاه خدا نور واحد بودیم، وقتی آدم را آفرید آن نور را در او به دو جزء تقسیم کرد، یک جزء من بودم و یک جزء علی علیه السلام».

این روایت را احمد حنبل در مسندش و در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است، و صاحب کتاب الفردوس نیز آن را با این اضافه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس ما منتقل شدیم تا رسیدیم به عبدالمطلب، پس برای من نبوت بود و برای علی علیه السلام وصایت».^۲

۱. «بعث رسول الله صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد في سرية وبعث عليا عليه السلام في سرية أخرى وكلاهما الى اليمن وقال ان اجتمعتما فعلى على الناس و ان افترقتما فكل واحد منكما على جنده فاجتمعا وأغار او سببا نساء وأخذوا أموالا وقتلا باسا وأخذ علي جارية فاختصها لنفسه فقال خالد لاربعة من المسلمين منهم بريدة الاسلمي اسبقوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاذكروا له كذا و اذكروا له كذا لامور عددها على على فسبقوا اليه فجاء واحد من جانبه فقال ان عليا فعل كذا فأعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان عليا فعل كذا فأعرض عنه فجاء بريدة الاسلمي فقال يا رسول الله ان عليا فعل ذلك فأخذ جارية لنفسه فغضب صلى الله عليه وآله حتى احمر وجهه وقال دعوا لى عليا يكررها ان عليا منى و أنا من على و ان حظّه فى الخمس أكثر مما أخذ وهو ولى كل مؤمن من بعدى». رواه أبو عبد الله أحمد فى المسند غير مرة و رواه فى كتاب فضائل على و رواه أكثر المحدثين.

۲. «كنت أنا و على نورا بين يدى الله عزوجل قبل ان يخلق آدم باربعة عشر ألف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فيه وجعله جزأين فجاء أنا و جزء على».

رواه أحمد فى المسند و فى كتاب فضائل على عليه السلام وذكره صاحب كتاب الفردوس و زاد فيه «ثم انتقلنا حتى صرنا فى عبدالمطلب فكان لى النبوة ولعلى الوصية».

روایت پانزدهم:

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی علیه السلام نگاه به چهره تو عبادت است، تو در دنیا سید و در آخرت سید هستی، هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من، دوست خدا است و هر کس تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته، و دشمن من دشمن خدا است، وای بر کسی که با تو دشمنی کند.

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده است، و ابن عباس این روایت را معنا کرده و گفته است: «هر کس به علی نگاه کند می‌گوید: سبحان الله! این جوان چقدر عالم است! سبحان الله! این جوان چقدر شجاع است، سبحان الله! این جوان چقدر فصیح است!»^۱

روایت شانزدهم:

در شب بدر [جنگ بدر] پیامبر ﷺ فرمود: کیست برود آب بیاورد؟ مسلمانان همه سر به زیر انداختند و کسی پاسخ نداد، علی علیه السلام برخاست و مشک را گرفت و به سمت چاه بدر - که گود و تاریک بود - رفت و داخل چاه شد، خدا به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرمود: برای یاری رساندن به محمد ﷺ آماده شوید، آنها از آسمان فرود آمدند و صدای تندی داشتند که به گوش هر کس می‌رسید و حشت می‌کرد، هنگامی که محاذی چاه بدر رسیدند به علی علیه السلام سلام کردند و آن حضرت را گرامی داشتند.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است و در

۱. «النظر الى وجهك يا علي عبادة أنت سيد في الدنيا و سيد في الآخرة من أحبك أحبني و حبيبي حبيب الله و عدوك عدوي و عدوى عدو الله الويل لمن أبغضك».

رواه أحمد في المسند قال وكان ابن عباس يفسره و يقول: «ان من ينظر اليه يقول: سبحان الله ما أعلم هذا الفتى سبحان الله ما أشجع هذا الفتى سبحان الله ما أفصح هذا الفتى».

سندی دیگر از انس بن مالک نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی روز قیامت شتری از شترهای بهشتی برای تو می‌آورند، آن را سوار می‌شوی و دوشادوش من وارد بهشت می‌شوی.^۱

روایت هفدهم:

روز جمعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند و فرمود: شما را سفارش می‌کنم به دوستی ذی‌القربی برادر و پسر عمم علی علیه السلام، دوست نمی‌دارد او را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد او را مگر منافق، هر کس او را دوست بدار مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را با آتش عذاب کند.

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.^۲

روایت هجدهم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صدّیقین سه نفرند، حبیب نجار که با سرعت از آخر شهر

۱. «لما كانت ليلة بدر قال رسول الله صلى الله عليه وآله من يستقي لنا ماء فاحجم الناس فقام علي فاحتضن قرية ثم أتى بئرا بعيدة القعر مظلمة فأنحدر فيها فأوحى الله الي جبريل وميكائيل واسرافيل ان تأهبوا النصر محمد وأخيه وحزبه فهبطوا من السماء لهم لغط يذعر من يسمعه فلما حاذوا البئر سلموا عليه من عند آخرهم اكراما له واجلالاً».

رواه أحمد في كتاب فضائل علي عليه السلام وزاد فيه في طريق أخرى «عن أنس بن مالك لثؤتين يا علي يوم القيامة بناقة من نوق الجنة فتركبها وركبتك مع ركبتك مع فخذي حتى تدخل الجنة».

۲. «خطب صلى الله عليه وآله الناس يوم الجمعة فقال أيها الناس قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا منها ولا تعلموها قوة رجل من قريش تعدل قوة رجلين من غيرهم وأمانة رجل من قريش تعدل أمانة رجلين من غيرهم أيها الناس أوصيكم بحب ذي قرباها أخي وابن عمي علي بن أبي طالب عليه السلام لا يحبه الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق من أحبه فقد أحبنى ومن أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني عذبه الله بالنار». رواه أحمد رضي الله عنه في كتاب فضائل علي عليه السلام.

آمد (وبه موسی خبر داد) و مؤمن آل فرعون، که ایمانش را پنهان کرد، و علی بن ابوطالب و علی علیه السلام افضل آنها است».

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.^۱

روایت نوزدهم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز در حق علی علیه السلام به من عطا شد که نزد من محبوبتر است از دنیا و آنچه در آن است. پرچم حمد در دست او است، آدم و فرزندان او زیر پرچم او هستند. کنار حوض من ایستاده و امتم را آب می دهد، بدن مرا مستور (کفن) می کند و به پروردگارم تحویل می دهد، من نمی ترسم که بعد از ایمان کافر شود یا بعد از همسر داشتن مرتکب زنا شود.

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.^۲

روایت بیستم:

درب های حجره های صحابه به مسجد باز می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد دریاها را بستند، جز درب حجره علی علیه السلام گروهی از صحابه به سخن و اعتراض پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «بستن دریاها، جز درب حجره علی علیه السلام به امر پروردگار بود و من از نزد خود چنین نکردم».

۱. «الصدیقون ثلاثة حبيب التجار الذي جاء من أقصى المدينة يسعي و مؤمن آل فرعون الذي كان يكتنم إيمانه وعلی بن أبی طالب علیه السلام وهو أفضلهم».

رواه أحمد فی کتاب فضائل علی علیه السلام.

۲. «أعطيت فی علی خمساً من أحب الی من الدنيا و ما فیها اما واحدة فهو کاب بین یدی الله عزوجل حتی یفرغ من حساب الخلاق و أما الثانية فلواء الحمد بیده آدم و من ولد تحته و أما الثالثة فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف من أمتی و أما الرابعة فساتر عورتی و مسلمی الی ربی و أما الخامسة فانی لست أخشى علیه ان یعود کافراً بعد ایمان ولا زانیاً بعد احصان».

رواه أحمد فی کتاب الفضائل.

این روایت را احمد در مسندش به طور مکرر و در کتاب فضائلش نیز نقل کرده است.^۱

روایت بیست و یکم :

در جنگ طائف، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را طلبید و با او به سخنان سرّی پرداخت و مقداری طول کشید، گروهی از اصحاب ناراحت شدند که چقدر با پسر عمّش سرّی صحبت می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را طلبید و فرمود: آگاه باشید، من با او صحبت سرّی نداشتم، بلکه خدا با او نجوا و مطالب سرّی داشت.^۲

روایت بیست و دوم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام من در پیامبری بر تو پیشی گرفتم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد و تو به هفت چیز بر مردم پیشی گرفتی و هیچ یک از قریش، اینها را انکار نمی‌کند:

۱- تو اولین آنها بودی در ایمان به خدا و اسلام، ۲- وفا کننده‌ترین آنها بودی به عهد خدا، ۳- پایدارترین آنها بودی به انجام امر خدا، ۴- و بالسویه تقسیم کننده‌ترین آنها بودی، ۵- عادلترین آنها بودی نسبت به زیردستان، ۶- بیناترین

۱. «كانت لجماعة من الصحابة أبواب شاعة في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فقال عليه الصلاة والسلام يوما سدوا كل باب في المسجد الاباب على فسدت فقال في ذلك قوم حتى بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله فقام فيهم فقال ان قوما قالوا في سد الابواب و تركي باب على اني ما سددت ولا فتحت ولكني أمرت بامر فاتبعته». رواه أحمد في المسند مرارا وفي كتاب الفضائل.

۲. «دعا صلى الله عليه وآله عليا في غزاة الطائف فانتجاه وأطال نجواه حتى كره قوم من الصحابة ذلك فقال قائل منهم لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه فبلغه عليه الصلاة والسلام ذلك فجمع منهم قوما ثم قال ان قائلا قال لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه أما اني ما أنتجيته ولكن الله انتجاه». رواه أحمد رحمه الله في المسند.

آنها بودی در باب قضا، ۷- و نزد خدا اعظم‌ترین آنها بودی در مزایا.^۱
این روایت را ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء نقل کرده است.

روایت بیست و سوم:

فاطمه علیها السلام به پدرش گفت: مرا شوهر دادی به شخص فقیری که چیزی نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شوهرت دادم به کسی که پیش از همه اسلام آورد و از جهت حلم، از همه بزرگوارتر است، و علمش از همه بیشتر است. آیا نمی‌دانی که خدا توجهی به زمین کرد و از میان مردم مرا که پدرت هستم برگزید و باز توجه کرد و از میان همه شوهرت را برگزید.
این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است.^۲

روایت بیست و چهارم:

بعد از جنگ حنین سورۃ مبارکه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مکرر می‌گفت: «سبحان الله! استغفرالله» و گفت: ای علی علیه السلام آنچه به من وعده داده شد! حاصل گشت، فتح حاصل گردید، مردم! گروه گروه داخل دین خدا شدند و یقیناً به مقام و جایگاه من، کسی شایسته‌تر از تو نیست، به خاطر پیشگامی تو در اسلام و نزدیکی‌ات به من و حلم و بردباری‌ات، و بودن سیده زنان عالم نزدت، بعلاوه، به خاطر زحمات و گرفتاری‌های پدرت ابوطالب

۱. «أخصمک یا علی بالنبوة بعدی و تخصم الناس بسیع لا یجحد فیها أحد من قریش أنت أو لهم ایمانا بالله وأوفاهم بعهدالله و أقومهم بامرالله وأقسمهم بالسویة وأعد لهم فی الرعیة وأبصرهم بالقضیة وأعظمهم عندالله مزیة». رواه أبونعیم الحافظ فی حلیۃ الاولیاء.

۲. «قالت فاطمة انک زوجتنی فقیر الامال له فقال زوجتک أقدمهم سلماً وأعظمهم حلماً وأكثرهم علماً ألا تعلمین ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها أباک ثم اطلع الیها ثانیة فاختار منها بعلمک». رواه أحمد فی المسند.

برای من، آنگاه که قرآن نازل گشت.

این روایت را ثعلبی در تفسیر قرآن نقل کرده است.^۱

مؤلف: برخی جمله‌ها و کلمات روایات منقح نبود، لذا به طور دقیق ترجمه نشد یا نقل به معنا شد.

اکنون: صرف نظر از آیات و روایاتی که قبلاً نقل کردیم، آیا برای روشن شدن افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام همین بیست و چهار روایت بس نیست؟ ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾^۲؛ «بنابراین، بعد از روشن شدن حق، آیا چیزی جز گمراهی وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می‌گردانند؟»

علت آوردن این روایات

ابن ابی‌الحدید بعد از نقل روایات گفته است:

بدان که ما این روایات را در اینجا آوردیم به این جهت که بسیاری از منحرفین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی کلمات آن حضرت را در نهج‌البلاغه یا جای دیگر می‌بینند، که یادآور نعمتهای خدا به آنجناب است، و یادآور توجهات خاص پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن بزرگوار است، آن حضرت را متهم می‌کنند به تفاخر و تکبر و خودبینی، همان گونه که گروهی از صحابه، مثل عمر، زید بن ثابت و اسامه نیز آنجناب را به چنین صفات ناپسند متهم می‌کردند، و هدف ما از

۱. «لما أنزل إذا جاء نصر الله والفتح بعد انصرافه عليه السلام من غزاة حنين جعل يكثر من سبحان الله استغفر الله ثم قال يا علي انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح و دخل الناس في دين الله أفواجا و انه ليس أحد أحق منك بمقامي لقدمك في الاسلام و قربك مني و صهرک و عندک سيدة نساء العالمين و قبل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب عندی حين نزل القرآن فانا حريص علی ان أراعی ذلك لولده». رواه أبو اسحق الثعلبی فی تفسیر القرآن.

۲. سورة یونس / ۳۲.

نقل این روایات - در شرح این جمله از خطبه که فرمود: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَنَحْنُ الْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ»؛ (ما اهل بیت پیامبر ﷺ چونان پیراهن تن او و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می باشیم).^۱ - این است که آگاهی دهیم و از عظمت و جایگاه رفیع علی علیه السلام در نزد پیامبر ﷺ پرده برداریم و روشن سازیم که هرگاه این امتیازها و خصوصیات در باره کسی گفته شود، جا دارد به آسمان پرواز کند و به عالم بالا عروج نماید و بر فرشتگان و انبیاء الهی افتخار کند، هر چند از روی خود بزرگ بینی و اعجاب به نفس باشد، ولی در عین حال مورد ملامت و سرزنش واقع نمی شود، بلکه با داشتن چنان مزایا و صفات برجسته سزاوار چنان افتخار است، تا چه رسد به شخص علی بن ابی طالب علیه السلام که آن بزرگوار با داشتن آن همه امتیازات، هرگز تکبر و خودبینی نداشت، نه در گفتارش، نه در کارها و کردارش چنین صفات ناپسند دیده و شنیده نشد، بلکه آن بزرگوار دارای لطیف ترین اخلاق، کریم ترین انسانها، متواضع ترین مردم بود، تحملش از همه بیشتر بود، از همه مردم خوش برخوردتر و گشاده روتر بود، تا آنجا که متهمش کردند به شوخ طبعی، مزاح و بذله گویی، و حال اینکه صفت شوخ طبعی و مزاح و بذله گویی، با تکبر و خودبزرگ بینی منافات دارد، و چنانچه گاهی از مزایای خود و توجه پیامبر ﷺ به او سخن گفته است، از باب شکر نعمت بوده است، از باب «نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ وَ شَكْوَى الْمَكْرُوبِ وَ تَنْفَسُ الْمَهْمُومِ» (اخلاط سینه را بیرون انداختن و از گرفتاری ها و ناراحتی ها شکوه کردن، و عقده دل غمدیده را گشودن) بوده است.^۲ از

۱. از خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه.

۲. آری، دردها و غصه های امیرالمؤمنین علیه السلام فراموش شدنی نبوده و دائماً آن حضرت را رنج می داده

باب آگاه ساختن جاهلان و غافلان و افرادی که از فضائلش بی‌خبر بوده و دیگران را بر او ترجیح می‌داده‌اند، بوده است، و این آگاه کردن، نبوده مگر از باب امر به معروف و نهی از منکر که ناشناخته و بدون اطلاع مرتکب خلاف شرع نشوند و مرجوح را بر راجح مقدم ندارند، همانا خداوند متعال از آن نهی کرده و فرموده است:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱

آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون دانش] داوری می‌کنید.

همچنین ابن ابی‌الحدید معتزلی نقل کرده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

→ است، سخنانش هنگام دفن حضرت زهرا علیها السلام گویای این مطلب است که ابن ابی‌الحدید به آن اشاره کرده است. و مناسب دیدم این روایت را که همین ابن ابی‌الحدید نقل کرده در اینجا بیاورم، و آن چنین است:

فَاطِمَةُ لَا مَتَّهَ قُعُودَهُ وَ أَطَالَتْ تَعْنِيفَهُ؛ وَ هُوَ سَاكِتٌ حَتَّى أَدْنَى الْمُؤَذِّنِ، فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، قَالَ لَهَا: أَتَحْبِيبِينَ أَنْ تَزُولَ هَذِهِ الدَّعْوَةُ مِنَ الدُّنْيَا؟ قَالَتْ: لَا، قَالَ: فَهُوَ مَا أَقُولُ لَكَ.

فاطمه زهرا علیها السلام، علی علیه السلام را ملامت کرد که چرا نشسته [و در برابر غاصبان و ظالمان قیام نمی‌کند] و این ملامت کردن را ادامه داد، ولی علی علیه السلام سکوت اختیار کرد، تا اینکه صدای مؤذن بلند شد تا رسید به «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» در این هنگام، حضرت امیر علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام گفت: آیا دوست داری این صدا از دنیا برچیده شود؟ گفت: خیر، فرمود: پس مطلب همان است که برایت گفتم. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶، حکمت ۷۳۵).

۱. سورة یونس / ۳۵. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج ۲، ص ۴۲۹ تا ۴۳۳).

كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَجُزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يُنْظَرُ إِلَى النَّاسِ كَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْكَوَاكِبِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، ثُمَّ غَضَّ الدَّهْرُ مِنِّي، فَقُرِنَ بِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ، ثُمَّ قُرِنْتُ بِخَمْسَةِ امْتِلَهُمْ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ وَاذْقَرَاهُ! ثُمَّ لَمْ يَرْضَ الدَّهْرُ لِي بِذَلِكَ، حَتَّى أَرَذَلْنِي، فَجَعَلَنِي نَظِيرًا لِابْنِ هِنْدٍ وَابْنِ النَّابِغَةِ! لَقَدْ اسْتَنْتَ الْفَصَالَ حَتَّى الْقَرَعَى.

من در زمان پیامبر ﷺ مثل جزئی از پیامبر ﷺ بودم، مردم به من نگاه می کردند همان گونه که به ستاره های آسمان نگاه می کردند، پس از رسول خدا ﷺ، روزگار از من چشم پوشید، پس فلان کس و فلان کس جفت و عدل من شدند، سپس کنار پنج نفر قرار داده شدم که سرآمدشان عثمان بود، پس گفتم وای از رائقه خبیثه^۱، ولی روزگار به اینها هم راضی و خوشنود نشد و آنقدر تنزل داد و پایینم آورد که مرا کنار پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمرو بن عاص) قرار داد.^۲

و به همین مطلب اشاره کرده، آنجا که فرموده است: «أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ حَتَّى يُقَالَ عَلِيٌّ وَمُعَاوِيَةُ»؛ روزگار تنزل داد، تنزل داد، تا آنجا که گفته می شود: علی و معاویه.^۳

یعنی مردم مرا هم سنگ و در ردیف معاویه قرار می دهند و می گویند: علی چنین و معاویه چنان و مرا با او به یک چشم نگاه می کنند.

آری کنار پیامبر ﷺ بودن کجا و کنار معاویه و عمرو عاص قرار داده شدن کجا؟!

۱. الذفر: الرائحة الخبيثة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۵۶۳، و ۲۰ جلدی، ج ۲۰، ص ۳۲۶، حکمت ۷۳۳.

۳. حذیقة الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۸.

اعتراف مجدد ابن ابی‌الحدید به افضل بودن علی علیه السلام بر همین اساس است که ابن ابی‌الحدید معتزلی، به طور مکرر و به هر مناسبتی اقرار و اعتراف کرده است به افضل بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چنین گفته است:

اصحاب ما (سنی‌های معتزلی) معتقدند و گفته‌اند: علی بن ابوطالب علیه السلام افضل مخلوقات است، در آخرت و در بهشت بالاترین منزلت را داراست، و افضل خلق است در دنیا و خصوصیات و مزایا و مناقبش از همه بیشتر است، و هر کس با او دشمنی کند، یا با او بجنگد، یا کینه او را به دل داشته باشد، دشمن خدا است و با کفار و منافقین در آتش جهنم مخلد است، مگر اینکه توبه او ثابت شود و با قبول ولایت و دوستی آن حضرت مرده باشد.^۱

اما کسانی را که علی علیه السلام بر آنها غضب کرد و خلافت و رهبری آنها را رد نمود، ما آنان را از هلاک شدگان می‌دانیم، همان گونه که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنها غضب می‌کرد، چون ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي»؛ «جنگ تو جنگ من و سازش تو سازش من است». و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»؛ «خدایا! دوست دار هر کس علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن دار هر کس که علی علیه السلام را دشمن دارد».

[تا آنکه گفته است:] خلاصه، ما اهل سنت معتزلی، فرقی بین علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌گذاریم، مگر رتبه نبوت و پیامبری، و می‌گوییم: همه فضائل که پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، علی علیه السلام نیز دارا بود، و در تمام فضائل مشترک بودند جز نبوت.

۱. هُوَ أَفْضَلُ الْخَلْقِ فِي الْآخِرَةِ، وَ أَغْلَاهُمْ مَنْزِلَةً فِي الْجَنَّةِ، وَ أَفْضَلُ الْخَلْقِ فِي الدُّنْيَا، وَ أَكْثَرُهُمْ خِصَائَصَ وَ مَزَايَا وَ مَنَاقِبَ، وَ كُلٌّ مِنْ عَادَاهُ أَوْ حَارَبَهُ أَوْ أَبْغَضَهُ فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ خَالِدٌ فِي النَّارِ مَعَ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ قَدْ ثَبَّتَتْ تَوْبَتُهُ، وَ مَاتَ عَلَى تَوَلَّيِهِ وَ حُبِّهِ.

وَالْحَاصِلُ أَنَّا لَمْ نَجْعَلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا رُتَبَةَ الثُّبُوتِ، وَأَعْطَيْنَاهُ كُلَّ مَا عَدَا ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ الْمُشْتَرَكِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ.

[تا آنکه گفته است:] برتری و افضلیت علی علیه السلام گفته و اعتقاد پیشینیان بسیاری از صحابه و تابعین است، و عده زیادی از صحابه گفته‌اند: علی علیه السلام از همه صحابه افضل است، مانند عمار، مقداد، ابوذر، سلمان، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، حذیفه، بریده، ابو ایوب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابوهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، ابوالطفیل، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان، همه بنی هاشم، فرزندان مطلب عموماً، زبیر در بدو امر، و از بنی امیه عده‌ای قبول داشتند و گفتند: علی علیه السلام افضل است، مثل خالد بن سعید بن عاص، عمر بن عبدالعزیز.

اما از تابعین که گفته‌اند: علی علیه السلام افضل است، افراد بسیاری بوده‌اند، مثل اویس قرنی، زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، جندب الخیر، عبیده السلمانی و غیر اینها که به خاطر بسیاری آنان، امکان شمارش و نام بردن نیست.^۱

روایات دیگر محدثان معروف اهل سنت در فضائل علی علیه السلام

در ادامه مناسب است - علاوه بر آنچه از ابن ابی الحدید نقل کردیم - برخی روایات را که دیگر محدثان معروف اهل تسنن، در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند - که هر یک به تنهایی افضل بودن علی علیه السلام را ثابت می‌کند - بیاوریم:

سبق و پیشگامی علی علیه السلام در ایمان و نماز

❏ احمد بن حنبل - یکی از چهار امام اهل سنت - از زید بن ارقم نقل کرده است که:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۴ جلدی) ج ۴، ص ۵۲۰ تا ص ۵۲۲.

أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ^۱
اول شخصی که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام آورد، علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بود.

نیز از ابن عباس نقل کرده که گفت :

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، وَقَالَ مَرَّةً: أَسْلَمَ. ^۲
اول شخصی که با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواند، بعد از خدیجه، علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بود، و در
کلامی دیگر گفت: اول شخصی که اسلام آورد علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بود.

نیز در ضمن روایت مفصلی نقل کرده که ابن عباس گفت :

وَكَانَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ خَدِيجَةَ. ^۳
علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اولین کسی است که بعد از خدیجه اسلام آورد.

همچنین، در ضمن روایت مفصلی از اسماعیل بن ایاس نقل کرده که گفت: در
منی مردی از خیمه‌اش بیرون آمد و به آسمان نگاه کرد، وقتی دید ظهر شده مشغول
نماز شد، پس از آن زنی از خیمه بیرون آمد و پشت سر او به نماز ایستاد، سپس
نوجوانی که نزدیک به بلوغ بود، از خیمه بیرون آمد و با او به نماز ایستاد.
به عباس گفتم: ای عباس! این مرد کیست؟ گفت: محمد پسر عبدالله، پسر
عبدالمطلب است. گفتم: این زن کیست؟ گفت: خدیجه همسر او است. گفتم:
این جوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب پسر عم او است.
گفتم: اینها چه می‌کنند؟ گفت: نماز می‌خوانند.

وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا امْرَأَتُهُ وَابْنُ عَمِّهِ هَذَا الْفَتَى.

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۴: ط الحلبی.

۲. همان، ص ۳۷۳.

۳. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۳۳۰ و ۳۰۶۲ ط المعارف.

او گمان می‌کند پیامبر است، در حالی که هیچ کس از او پیروی نمی‌کند، مگر زن و پسر عمویش، این جوان، [علی علیه السلام].

راوی گوید: ای کاش آن زمان خدا روزی می‌کرد، من مسلمان می‌شدم، و سوّمی آنان بودم، و با علی بن ابی طالب علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندم.^۱

۵ محمد بن عیسی ترمذی (صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل تسنن) در صحیحش، از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ»^۲؛ اول نمازگزار علی علیه السلام بود.

۶ همچنین: احمد حنبل از «حَبَّه عُرْنِي» روایت کرده که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود:

«أَنَا أَوَّلُ رَجُلٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»^۳؛ من اولین مردی هستم که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند.

۷ ابن اسحاق گفته است:

أَوَّلُ ذَكَرٍ مِنَ النَّاسِ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَلَّى مَعَهُ وَصَدَّقَ بِمَا جَاءَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ.

وَكَانَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه أَنَّهُ كَانَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ الْإِسْلَامِ.

از میان مردم، اول مردی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با آن حضرت نماز

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلی، ص ۲۰۹ و ح ۱۷۸۷، ط المعارف.

۲. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۱، ط الحلی، و ح ۱۱۹۱، ط المعارف.

خواند، و آن جناب را به آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابی طالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم رضوان الله تعالی علیه بود، و علی بن ابی طالب علیه السلام در آن هنگام ده سال داشت.

و از نعمت های خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام آن است که آن حضرت قبل از اسلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

تا آن که گوید :

فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَبِيًّا، فَاتَّبَعَهُ عَلِيٌّ وَ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ.

علی علیه السلام همیشه (دائماً) با پیامبر صلی الله علیه و آله بود، تا این که خدا آن جناب را به رسالت مبعوث کرد، پس علی علیه السلام پیروی آن حضرت را کرد، و به او ایمان آورد، و او را به نبوت از طرف خدا تصدیق کرد.

[ابن اسحاق در ادامه، از برخی اهل علم نقل کرده است که] هنگام دخول وقت نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله به جانب درّه های مکه بیرون می رفت و علی بن ابی طالب، به طوری که پدر و عموها و خویشاوندانش نفهمند، (مخفیانه) دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت و نماز می خواندند.^۱

{۸} ابو داود طیالسی - از محدثین معروف اهل تسنن - نقل کرده است که زید بن ارقم گفت:

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيٌّ.^۲

اولین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند، علی علیه السلام بود.

۱. و خرج معه علی بن ابی طالب مستخفياً من ابيه و من جميع اعمامه و سائر قومه فیصلیان. (سیره ابن هشام، ص ۱۵۸ - ۱۶۰ (ط جوتنجن) و ص ۲۶۲ - ۲۶۴، ج ۱ (ط الحلبي).

۲. مسند ابو داود طیالسی، ح ۶۷۸.

۹ ابن سعد - از محدثین معروف اهل تسنن - از مجاهد نقل کرده است که :

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ ،، وَهُوَ إِثْنُ عَشَرَ سَنِينَ^۱

اولین کسی که نماز خواند علی علیه السلام بود، در حالی که ده سال داشت.

۱۰ سبط بن جوزی حنفی از ترمذی مسندا روایت کرده است که :

بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَصَلَّى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَام يَوْمَ الثَّلَاثَةِ^۲

روز دوشنبه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث به رسالت شد، و روز سه شنبه (یک روز بعد از

آن) علی علیه السلام نماز خواند.

علی علیه السلام هفت سال قبل از مردم نماز خواند

۱ ابن ماجه - یکی از محدثین معروف اهل سنت - نقل کرده است که: عَبَّادُ بْنُ

عبدالله گفت :

قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا

بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ، صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ لِسَبْعِ سِنِينَ^۳

علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدایم، من صدیق اکبرم، بعد از

من کسی چنین ادعایی نمی کند، مگر دروغگو، من هفت سال پیش از دیگران

نماز خواندم.

۲ احمد از حبه عُرْنی، در ضمن روایت مفصلی نقل کرده که علی علیه السلام بالای

منبر فرمود:

۱. طبقات ابن سعد، ج ۳، القسم الاول، ط لیدن، ص ۱۳ و ج ۳ ط بیروت، ص ۲۱.

۲. تذكرة الخواص، چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص ۱۰۸.

۳. المقدمة، ۱۱، باب فضائل اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح ۱۲۰.

لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ النَّاسُ سَبْعًا.^۱

همانا هفت سال قبل از این که مردم نماز بخوانند من نماز خواندم.

{۳} ابو داود طیالسی - از محدثین معروف اهل تسنن - از حبه عرنی نقل کرده که علی علیه السلام فرمود:

لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ حِجَابًا.

همانا من چندین سال قبل از این که مردم نماز بخوانند، نماز خواندم.^۲

{۴} نسائی^۳ - صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت - در کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام»^۴ روایات متعددی، با ذکر سند نقل کرده، مبنی بر این که: اولین مردی که نماز را به جماعت با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. و این امر را از خصائص و امتیازات منحصر به فرد آن حضرت شمرده است.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ ط الحلبی، و ح ۷۷۶، ط المعارف.

۲. مسند ابو داود طیالسی، ح ۱۸۸.

۳. نسائی: الشیخ الامام الحافظ، ابو عبدالرحمن بن شعیب النسائی، صاحب الصحيح، المتوفی سنة ۳۰۳.

لازم به ذکر است که کتاب «خصائص نسائی» کتابی بسیار کوچک و کم حجم، اما پر محتوا و بسیار با ارزش است. زیرا گزیده‌ای از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر علیه السلام که از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده شده، با ذکر سند، در آن آمده است.

اگر اهل سنت آن کتاب را با دقت مطالعه کنند، قطعاً از خواب غفلت بیدار، و توفیق تبعیت از حق و حقیقت را به دست می‌آورند، و چنانچه محیط زندگی و کارشان اجازه اقرار ندهد (همان گونه که ظاهراً خود نسائی چنین بوده) لا اقل دیدشان نسبت به شیعه و مذهب حق جعفری، عوض می‌شود.

یادآوری: در پایان کتاب مزبور نوشته‌اند:

نسائی داخل دمشق (شام) شد، دید بیشتر مردم آن دیار، نسبت به امام امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه منحرفند، لذا کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشت، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند.

۴. خصائص نسائی، ص ۲ و ۳، ط قاهره.

ابن ابی الحدید نیز نقل کرده است که:

عثمان در ضمن سخنانی که بین او و حضرت امیر علیه السلام رد و بدل شد گفت: ابوبکر و عمر از تو بهتر بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنَا خَيْرُ مِنْكَ وَمِنْهُمَا، عَبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَهُمَا وَعَبَدْتُهُ بَعْدَهُمَا»؛ من از تو و از ابوبکر و عمر بهترم، من پیش از آنها خدا را عبادت کردم، بعد از آنها نیز عبادت کردم.^۱

اینها برخی روایات است که اهل تسنن در سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان و نماز نقل کرده اند، و ما از آوردن روایاتی که محدثان شیعه در این رابطه نقل کرده اند، صرف نظر کردیم.

این روایات صریح در این است که علی علیه السلام چندین سال قبل از دیگر مردان ایمان آورد، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد، نماز خواند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، این روایات می گویند:

امیرمؤمنان علی علیه السلام بر همه مردان مسلمان سبقت گرفته، و پیشرو بود، از سویی، خداوند در قرآن فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] پیشی گیرندگان اند. اینان مقربان اند.

این آیه مبارکه صریح در این است که سبقت گیرنده در اسلام، ایمان، نماز و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله، از دیگران برتر و از مقربان است.

در روایات محدثان شیعه نیز آمده است که:

ابن عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من خبر داد که: «السَّابِقُونَ» علی علیه السلام است...^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج ۴، ص ۵۳۳، حکمت‌های منشوره.

۲. سوره واقعه / ۱۰.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۰۹.

علم امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایات اهل تسنن

۱} ترمذی از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا.^۱

من خانه حکمت، و علی علیه السلام در آن خانه است.

۲} ابن سعد از سلیمان احمسی از پدرش نقل کرده که :

قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام : وَاللَّهِ ! مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَلَتْ وَعَلِيٌّ مَنْ

نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا طَلْقًا.^۲

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آیه ای نازل نشد مگر این که دانستم در باره چه

چیز نازل شد، و بر چه کسی نازل شد، همانا پروردگار من، قلبی عاقل، و زبانی

گویا به من مرحمت فرموده است.

۳} و از ابوالطفیل روایت کرده که علی علیه السلام فرمود :

سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلٍ نَزَلَتْ أَمْ

بِنَهَارٍ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ.^۳

معانی قرآن را از من پرسید، همانا آیه ای نیست مگر این که می شناسم که شب

نازل شده یا روز، در زمین نازل شده یا بالای کوه.

۴} طیبالسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود :

أَعْلَمُ أُمَّتِي بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ.^۴

عالم ترین پیروان من به آنچه خدا نازل کرده، علی علیه السلام است.

۱. الترمذی : ۴۶، کتاب المناقب ۲۰، باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۲ و ۳. طبقات، ج ۲، القسم الثانی، ص ۱۰۱، ط لیدن، ج ۲، ص ۳۳۸، ط بیروت.

۴. مسند ابوداود طیبالسی، ح ۲۰۹۶.

۵ ابن سعد روایت کرده که از علی علیه السلام پرسیدند، چه شده که شما بیش از همه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می دانید؟ فرمود:

إِنِّي كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَنْبَأَنِي، وَإِذَا سَكَتُ ابْتَدَأَنِي.^۱

من به گونه ای بودم که هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کردم پاسخ می داد، و هرگاه سکوت می کردم، آن حضرت شروع می کرد و برایم حدیث می فرمود.

۶ همچنین از ابن عباس نقل کرده که گفت:

خَطَبَنَا عُمَرُ فَقَالَ: عَلِيُّ أَقْضَانَا.^۲

عمر بن خطاب برای ما خطبه خواند و گفت: علی علیه السلام قضاوت کننده ترین ما است.

۷ نیز از سعید بن مسیب نقل کرده که:

كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ فِيهَا أَبُو حَسَنِ.^۳

عمر بن خطاب پناه می برد به خدا از مسأله مشکلی که در آن، علی علیه السلام حضور نداشت.

۸ احمد حنبل با سه سند نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به یمن فرستاد، در یمن، گودالی احداث کرده بودند و در آن شیری درنده را نگهداری می کردند، یک نفر به گودال افتاد و در حال افتادن، به شخص دیگری که بالای گودال ایستاده بود چسبید و او را نیز پایین کشید، دومی هم به شخص سوم و سومی هم به شخص چهارم چسبید و هر چهار نفر داخل گودال افتادند و شیر همه را مجروح کرد و تماماً کشته شدند،

۱. طبقات: القسم الثاني، ص ۱۰۱، ج ۲، ط لیدن، و ص ۳۳۸، ج ۲، ط بیروت.

۲ و ۳. طبقات: القسم الثاني، ص ۱۰۲، ج ۲، ط لیدن، و ص ۳۳۹، ج ۲، ط بیروت.

فامیل آن چهار نفر به روی یکدیگر اسلحه کشیدند و مهبای جنگ شدند. حضرت امیر علیه السلام به آنان فرمود: من میان شما قضاوت می‌کنم که با دیه رضایت دهید و از نزاع و جنگ دست بردارید، و چنانچه قضاوت مرا قبول نکردید، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروید، هر چه فرمود عمل کنید.

فَقَضَى لِلْأَوَّلِ رُبْعَ الدِّيَةِ، وَلِلثَّانِي ثُلُثَ الدِّيَةِ وَلِلثَّالِثِ نِصْفَ الدِّيَةِ، وَلِلرَّابِعِ دِيَّةً كَامِلَةً.

برای نفر اول یک چهارم دیه، برای دومی ثلث دیه، برای سومی نصف دیه و برای چهارمی دیه کامل حکم فرمود.

پس از قضاوت آن حضرت، برخی پذیرفتند، ولی برخی نپسندیدند و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله قضاوت علی علیه السلام را صحیح دانست، و فرمود: طبق همین قضاوت عمل کنید.^۱
این قضاوت را طایلسی نیز نقل کرده است.^۲

{۹} طبرانی در «الکبیر» و سیوطی در «الجامع الصغیر» و حاکم در «المناقب» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا». احمد بن محمد مغربی در تصحیح این روایت یک کتاب به نام «فتح الملک العلی» نوشته است.^۳

مؤلف: اینها بخشی از روایات است که اهل تسنن در باره علم امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، به ویژه آنچه در باره قضاوت‌ها و حکم‌های آن حضرت نوشته و

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۷۷، وح ۵۷۳، ط المعارف.

۲. مسند ابوداود طایلسی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. به المراجعات، پاسخ نامه ۲۴، مراجعه شود.

گفته‌اند، زیرا شرط اولیه قاضی و قضاوت علم است.^۱

البته روایات و آثار علمی آن حضرت در کتب شیعه از حدّ و حصر خارج است. که نهج البلاغه نمونه و گوشه‌ای از آنها است و ما به خاطر اختصار از نقل آنها صرف نظر کردیم و در آنچه از کتب اهل سنت نقل شد کفایت و اتمام حجت است. اکنون با توجه به روایات، و با توجه به آیه شریفه ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند، و کسانی که علم به آنها داده شد درجات عظیمی می‌بخشد». و ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۳؛ «بگو: آیا عالم و غیر عالم یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می‌شوند.» ثابت و محرز می‌شود که علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین انسان‌ها است، و انکار آن انکار قرآن کریم و روایات است.

جهاد امام علی علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام در تمام جنگ‌ها پرچمدار و پیشرو بود

بخشی از روایات اهل تسنن در این باره چنین است:

۱} ابن سعد از قتاده نقل کرده است که:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ضَاحِبَ لِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ وَفِي كُلِّ مَشْهَدٍ.^۴

۱. قضاوت‌های حضرت امیر علیه السلام در کتابی مستقل جمع‌آوری و چاپ شده است.

۲. سوره مجادله، ۱۱.

۳. سوره زمر / ۹.

۴. طبقات الکبری، ج ۳، ط بیروت، ص ۲۳ و ج ۳، ط لیدن، ص ۱۴.

همانا علی بن ابی طالب علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در جنگ بدر و در هر جنگی.

{۲} بخاری از سهل بن سعد نقل کرده که گفت: روز خیبر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ.

حتماً پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح و پیروزی را به دست او نصیب می‌کند. سهل بن سعد گفت: همه حاضران گردن کشیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست چه کسی می‌دهد و همه آرزو می‌کردند که آن حضرت پرچم را به او بدهد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَيْنَ عَلِيٍّ؟»؛ علی کجاست؟

گفتند: چشمان علی علیه السلام درد می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را حاضر کنید.

فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ تُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا...

پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را بر چشمان علی علیه السلام کشید و بلافاصله خوب شد و گویا هیچ عارضه‌ای نداشت، پس فرمود:

با آنان بجنگ تا مانند ما مسلمان شوند، سپس فرمود:

ای علی! به جانب آنان برو، و آنان را به اسلام دعوت کن.

فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ.

به خدا سوگند! چنانچه یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از شترهای قرمز رنگ (که بهترین و پر ارزش‌ترین شترها است).^۱

۱. بخاری، در: ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۰۲، باب دعاء النبی صلی الله علیه و آله الى الاسلام، ح ۱۴۰۵.

﴿۳﴾ همچنین از سلمة بن الأكوع نقل کرده که :

در جنگ خیبر، علی علیه السلام چون چشمانش درد می کرد، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، پس گفت: چگونه من از همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف کنم؟ و خارج شد و به آن حضرت ملحق گشت.

در شبی که فردای آن فتح و پیروزی حاصل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيِّ وَمَا نَرْجُوهُ، فَقَالُوا: هَذَا عَلِيٌّ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

همانا پرچم را فردا به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند، خدا پیروزی را به دست او نصیب ما می کند. ناگاه دیدیم علی علیه السلام است، و باور نمی کردیم او باشد، پس حاضران گفتند: این علی علیه السلام است، پس پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او داد و خدا پیروزی را نصیب او فرمود.^۱

﴿۴﴾ نیز بخاری در صحیحش از سهل بن سعد نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر فرمود :

فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا به دستان او فتح را حاصل می کند، مردی که خدا و رسول خدا او را دوست می دارد، خدا و رسول خدا هم او را دوست می دارند، پس مردم شب را صبح کردند و هر یک آرزو می کرد که آن مرد، او باشد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أَيْنَ عَلِيٌّ؟؛ علی کجاست؟

گفتند: چشمانش درد می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را به چشمان علی مالید، و برای بهبودی او دعا کرد، پس بلافاصله چشمانش خوب شد، و گویا اصلاً درد نداشت، پس پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فرمود: برو و آنان را به اسلام دعوت کن، و واجبات را برایشان بازگویی.

۱. بخاری، در: ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۲۱- باب ما قيل في لواء النبي صلی الله علیه و آله، ح ۱۴۱۷.

فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمُرُ النَّعَمِ.^۱

به خدا سوگند! چنانچه خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر است از شترهای سرخ رنگ.

بخاری همین مضمون را، در چهار جای دیگر کتابش با سندهای مختلف نقل کرده است.^۲

مسلم در صحیحش از سلمه نقل کرده که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به دنبال علی علیه السلام فرستاد، آن حضرت به درد چشم مبتلا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. سلمه گفت: من علی علیه السلام را آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمان او کشید، چشمان آن جناب بهبود یافت، رسول خدا پرچم را به دست علی علیه السلام داد. مرحب خیبری به میدان آمد و این رجز را خواند:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْرُ أُنْبِي مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُجَرَّبُ
مردم خیبر می‌دانند که من مرحب هستم - سر تا پا مسلح و دلاوری با تجربه هستم.

علی علیه السلام در پاسخش فرمود :

أَنَا الَّذِي سَمَّيْنِي أُمِّي حَيْدَرُهُ كَلَيْثُ غَابَاتٍ وَلَيْثُ قَسُورَةٍ
من آن کسی هستم که مادرم نام مرا حیدر نهاد - شیر جنگلها و شیری نیرومند هستم.

۱. همان : ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۴۳، باب فضل من اسلم علی یدیه رجل، ح ۱۴۰۵.

۲. همان، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب مناقب علی بن ابیطالب، ح ۱۴۰۵، ح ۱۴۱۷، و کتاب المغازی: ۳۸، باب غزوة خیبر، ح ۱۴۰۴، و ح ۱۴۰۵.

سلمه - راوی خبر - گفت: پس علی علیه السلام سر مرحب را زد و او را کشت، و پیروزی با دست آن حضرت حاصل گشت.^۱

{۷} همچنین مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت: روزی معاویه به من گفت: چه چیز مانع شده که ابوتراب را سب و دشنام نمی گویی؟ گفتم: سه چیز است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام گفته، که من به خاطر آنها هرگز علی علیه السلام را دشنام نمی دهم، و دوست داشتم یکی از آن سه چیز برای من بود، که از شترهای قرمز رنگ بیشتر دوست می داشتم، [و آن سه چیز عبارتند از]:

۱- شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی جنگ ها که او را جانشین خود کرد، به او فرمود: **أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي.** آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۲- شنیدم در روز خیبر فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ: قَالَ: فَتَطَاوَلْنَا لَهَا، فَقَالَ: ادْعُوا لِي عَلِيًّا، فَأَتَيْ بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، گفت: ما همه گردن کشیدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی را نزد من آورید، علی علیه السلام در حالی که چشمانش درد می کرد، نزد آن حضرت آورده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان در چشم او کشید و پرچم را به دست او داد، خدا به دست او فتح حاصل کرد.

۱. صحیح مسلم: ۳۲، کتاب الجهاد والسير، ح ۱۳۲.

این روایت طولانی بود، خلاصه آن را آوردیم.

۳- هنگامی که آیه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾^۱ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین را دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ بار پروردگار اینها اهل منند.^۲

مسلم، همین مضمون را به سه سند دیگر، با مختصر تفاوتی آورده است.^۳

۸ ترمذی نیز از سعد بن ابی وقاص همین روایت را نقل کرده است.^۴

مؤلف: از این روایت که مسلم، و ترمذی نقل کرده‌اند معلوم می‌شود در زمان معاویه سبّ امیرمؤمنان علیه السلام امری رایج بوده، و اگر کسی سبّ نمی‌کرد، مؤاخذه شده و مورد سؤال قرار می‌گرفت.

در ادامه خواهد آمد که سبّ علی علیه السلام، سبّ پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۹ ابن سعد در طبقات، داستان جنگ خیبر را بیان کرده، تا آن که گفته است:

وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الرَّايَةَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۵

پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به علی بن ابی طالب داد.

۱۰ همچنین از سلمه نقل کرده که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد علی علیه السلام را آوردند، و فرمود: پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، و چشمان علی درد می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان به چشمان آن جناب کشید، و پرچم را به دست او داد. مرحب آمد به میدان و این شعر را خواند. (که در صفحه ۸۷۵ گذشت)
علی علیه السلام نیز این شعر را خواند. (که در صفحه ۸۷۵ گذشت)

۱. سوره آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم: ۴۴ / کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۲.

۳. صحیح مسلم: ۴۴ / کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۳، ۳۴ و ۳۵.

۴. ترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰ باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۵. الطبقات الكبرى، ج ۲، ط بیروت، ص ۱۰۶ و ح ۲، ط لیدن، ص ۷۷.

و با شمشیر، سر مرحب را شکافت و به دست آن حضرت فتح حاصل گشت.^۱

۱۱} احمد حنبل روایت کرده است که ابوسعید خُدَری می گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ الرِّايَةَ فَهَزَّهَا ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا، فَجَاءَ فُلَانٌ فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: أَمِطْ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَمِطْ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لَأُعْطِيَنَّهَا رَجُلًا لَا يَفِرُّ، هَاكَ يَا عَلِيُّ، فَأَنْطَلَقَ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ خَيْبَرَ وَفَدَكَ وَجَاءَ بِعَجْوَتَيْهِمَا وَقَدِيدِهِمَا.

پیامبر ﷺ پرچم را گرفت و به اهتزاز درآورد و فرمود: کیست این پرچم را بگیرد، و حق آن را ادا کند؟ پس فلانی^۲ جلو آمد و گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: دور شو، برو کنار.

سپس مردی دیگر جلو آمد. رسول خدا ﷺ به او نیز فرمود: برو کنار، دور شو. پس از آن فرمود:

ای علی علیه السلام! این پرچم را بگیر، و برو، تا آن که خدا خیبر و فدک را به دست علی علیه السلام فتح کرد، و علی علیه السلام خرمای عَجْوَهی خیبر و فدک [که بهترین خرما است]. و قرمه خیبر و فدک را آورد.^۳

۱۲} همچنین احمد حنبل روایت کرده است که :

بریده گفت : خیبر را محاصره کردیم.

فَأَخَذَ اللَّوَاءُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهُ مِنَ الْعَدِ فَخَرَجُ فَرَجَعَ

۱. همان، ص ۱۱۱ و ص ۸۱.

۲. فلان، اشاره به شخصی است که لیاقت و قدرت جنگ را نداشته است، و همان گونه که در روایات بعدی می خوانید، مراد از «فلان» و «فلان» ابوبکر و عمر بوده اند که نویسنده کتاب نخواست نام آنها را ببرد، و روایت را ناقص و تحریف کرده است، و این امر، از امور رایج برخی از آنان است.

۳. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۶، ط الحلبی.

وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَأَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ شِدَّةٌ وَجُهِدُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
 إِنِّي دَافِعُ اللَّوَاءَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ،
 لَا يَرْجِعُ حَتَّى يُفْتَحَ لَهُ، فَبِتْنَا طَيِّبَةً أَنْفُسَنَا أَنَّ الْفَتْحَ غَدًا.

ابوبکر پرچم را گرفت، و رفت و برگشت، و پیروزی حاصل نشد، روز بعد باز پرچم را گرفت و به میدان رفت و بدون نتیجه برگشت، و در آن روز، مردم سخت ناراحت بودند (ناراحتی همه را فراگرفت)، پس پیامبر ﷺ فرمود: حتماً فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست می‌دارند، او هم خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و از جبهه برنمی‌گردد تا این که فتح برای او حاصل شود، [راوی گوید] پس با این نوید پیامبر ﷺ، ما آن شب با خوشحالی خوابیدیم که فردا پیروزی حاصل می‌شود. پیامبر ﷺ پس از اقامه نماز صبح ایستاد و پرچم را طلب فرمود، و مردم در برابر آن حضرت صف کشیدند، آن جناب علی علیه السلام را صدا زد، علی علیه السلام به چشم درد مبتلا بود، آب دهان به چشمان او ریخت و پرچم را دستش داد، و برای او فتح و پیروزی حاصل گشت.^۱

نیز، احمد حنبل از بریده روایت کرده است که: وقتی خیبر را محاصره کردیم:

أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اللَّوَاءَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَ نَهَضَ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَقُوا أَهْلَ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأُعْطِينَ اللَّوَاءَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

پیامبر ﷺ پرچم را به عمر بن خطاب داد، و عده‌ای از مسلمانان را با او همراه کرد، پس آنان در مقابل مردم خیبر قرار گرفتند [و در نهایت عقب‌نشینی کردند] پس پیامبر ﷺ فرمود: همانا فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبر خدا را دوست دارد، خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.

۱. مسند احمد، ج ۵: ط الحلبی، ص ۳۵۳.

فردای آن روز، پیامبر ﷺ علی را طلب کرد، و چشمان علی را درد می‌کرد، آب دهان مبارک به چشمان آن جناب ریخت و پرچم را به دست او داد، آن حضرت با گروهی از مسلمانان وارد میدان شدند، ناگهان مرحب مقابل آنان آمد و این رجز را خواند. (که در صفحه ۸۷۵ گذشت)
در این هنگام با علی مشغول جنگ شد و بعد از دو ضربت که بین آن دو رد و بدل گردید.

فَضْرَبَهُ عَلِيٌّ عَلَى هَامَتِهِ حَتَّى عَصَّ السَّيْفُ مِنْهَا بِأَضْرَاسِهِ وَ سَمِعَ أَهْلُ الْمُعَسْكَرِ صَوْتَ ضَرْبَتِهِ، قَالَ: وَمَا تَتَّامُ آخِرُ النَّاسِ مَعَ عَلِيٍّ حَتَّى تُفْتَحَ لَهُ وَلَهُمْ.

پس علی ضربه‌ای بر مغز مرحب زد، به گونه‌ای که شمشیر آن حضرت، دندان‌های مرحب را در هم کوبید، و صدای ضربت شمشیر آن بزرگ‌مرد را لشکر شنیدند، و هنوز همه سربازان حضرت به معرکه جنگ نرسیده بودند، که حضرت به پیروزی رسید.^۱

{۱۴} احمد حنبل مضمون این روایت و کلمات پیامبر ﷺ را در باره علی و فتحی که توسط آن حضرت نصیب مسلمانان شد، در ضمن شش روایت، با سندهای مختلف نقل کرده است.^۲

{۱۵} ابن هشام از سلمة بن اکوع نقل کرده است که :

بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرَايَتِهِ إِلَى بَعْضِ حُصُونِ حَنْبَرٍ فَقَاتَلَ وَ رَجَعَ وَلَمْ يَكُ فَتْحٌ وَقَدْ جَهِدَ، ثُمَّ أَلْعَدَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَاتَلَ ثُمَّ رَجَعَ وَلَمْ يَكُ فَتْحٌ، وَقَدْ جَهِدَ.

۱. مسند احمد حنبل، ج ۵، ط الحلبي، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶ و ص ۳۸۴ و ج ۴، ص ۵۱ و ج ۵، ص ۳۳۳، و ۳۵۳.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، لَيْسَ بِفَرَارٍ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَهُوَ أَرْمَدُ الْعَيْنِ، فَتَقَلَّ فِي عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: خُذْ هَذِهِ الرَّايَةَ فَاْمُضْ بِهَا حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ.^۱

پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر را با پرچم به برخی قلعه‌های خیبر فرستاد، ابوبکر مقاتله کرد و هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد، روز بعد عمر را فرستاد، او هم هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد.

پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند، فردا پرچم را به دست مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند، خدا به دست او پیروزی را حاصل می‌کند، آن مرد هرگز فرار نمی‌کند.

پس پیامبر ﷺ، علی رضوان الله تعالی علیه را طلبید، و حال آن که چشمانش درد می‌کرد، رسول خدا آب دهان به چشمانش کشید، سپس فرمود: این پرچم را بگیر و برو تا خدا به دست تو پیروزی را نصیب مسلمانان کند.

طیالسی از ابو هریره نقل کرده است که:

در روز خیبر، پیامبر ﷺ فرمود: فردا پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، در این موقع عمر بن خطاب گفت:

فَمَا أَحَبُّتُ الْإِمَارَةَ قَبْلَ يَوْمِيذٍ، فَتَطَاوَلْتُ لَهَا...

من تا آن روز ریاست و فرماندهی را آرزو نکردم، اما آن روز آرزو کردم،^۲ ولی روز بعد پیامبر ﷺ علی (علیه السلام) را طلبید و پرچم را به او داد و فرمود: جنگ کن و به

۱. سیره ابن هشام، ط لیدن، ص ۷۶۱، ج ۳، ط الحلبي، ص ۳۴۸.

۲. چون از سخنان پیامبر ﷺ مطمئن شد که فرمانده فردا، هر که باشد، فاتح و به سلامت از جبهه برمی‌گردد.

این سو و آن سو نگاه نکن - منتظر چیزی مباش و معطل مکن - تا خداوند عزوجل فتح را به دست تو حاصل فرماید، با آنان جنگ کن تا شهادتین بگویند.^۱
مؤلف: اینها برخی از روایات است که علمای معروف و مورد اعتماد اهل تسنن، در باره جهاد امام المجاهدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند، و ما از آوردن روایات محدثان شیعه صرف نظر کردیم.

از این روایات استفاده می‌شود که :

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله دیگران را به جبهه می‌فرستاد، و آنان معمولاً کاری از پیش نمی‌بردند.

۲- علی علیه السلام فاتح بود و خدا فقط به دست او فتح را نصیب می‌کرد.

۳- علی علیه السلام هرگز فرار نکرد (لا یفرّ) و دیگران فرار می‌کردند.

۴- علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و بالعکس.

۵- آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله دارو و شفابخش بود.

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله خاطر جمع بود که علی علیه السلام فاتح جنگ است و هرگز بدون پیروزی از جبهه برنمی‌گردد، لذا بطور جزم می‌فرمود: یفتح الله علی یدیه.

حال: با توجه به این روایات که اهل تسنن نمی‌توانند آنها را انکار کنند، و با توجه به آیه مبارکه ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲؛ «خداوند! جهادکنندگان را بر افرادی که نشسته‌اند به پاداشی بزرگ برتری داده است». باید هر مسلمانی که از آیات شریفه قرآن، و روایات علما و محدثان، آگاهی دارد، اعتراف کند که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه انسان‌ها برتر، با فضیلت‌تر، و نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب‌تر و عزیزتر و اجرش از همگان

۱. مسند ابوداود طیالسی، ح ۲۴۴۱.

۲. سوره نساء / ۹۵.

افزون‌تر بوده است، و انکارِ برتری امام علی علیه السلام و افضل بودن او، انکار قرآن کریم، انکار فرمایشات پیامبر گرامی اسلام، و نادیده گرفتن روایات متواتره است.

علی علیه السلام، جان و نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است

﴿... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ۝۱﴾

به آنان [که با تو به محاجه و ستیز برخاسته‌اند] بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.

این آیه مربوط به مباحله با نصارای نجران است.

دانشمندان، محدثان و مفسران شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که این آیه در شأن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و عظمت آنان را ثابت و محرز می‌کند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله همراه خود برد. بنابراین مراد از «ابنائنا» حسن و حسین علیهم السلام هستند و مراد از «نسائنا» فاطمه علیها السلام و مراد از «انفسنا»، علی علیه السلام است.

ما در اینجا برخی روایات محدثان معروف و مورد اعتماد اهل تسنن را می‌آوریم، و چون بنابر اختصار است، از نقل روایات محدثان شیعه صرف نظر می‌کنیم.

{۱} مسلم بن حجاج نیشابوری - صاحب «صحیح مسلم» که از کتب ششگانه معتبر اهل تسنن است - از عامر بن سعد از پدرش نقل کرده است که :

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ دَعَا

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا، وَفَاطِمَةَ، وَحَسَنًا، وَحُسَيْنًا فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ هُوَ لَا اَهْلِيَّ.^۱
 آنگاه که آیه مبارکه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا...﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کرد و فرمود: بار پروردگارا اینها اهل من هستند.

۲ احمد بن حنبل، همین مضمون را از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است.^۲

۳ طبری در تفسیرش - ذیل همین آیه - همین مضمون را نقل کرده است.

۴ زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل همین آیه این مطلب را نقل کرده است. سایر مفسران نیز ذیل آیه مبارکه روایت را آورده‌اند.

۵ نیز احمد بن حنبل از بریده (که به علی علیه السلام بد می‌گفت) نقل کرده که گفت: پیامبر ﷺ به من فرمود:

لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.^۳

حرف ناپسند در باره علی علیه السلام نزن، همانا علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولی شما است.

۶ طیالسی نیز از عمران بن حصین روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مَا لَهُمْ وَلِعَلِّي؟ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۴

آنان با علی علیه السلام چه کار دارند؟ همانا علی علیه السلام از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی): ح ۳۲، طبعنا.

۲. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبي، ص ۱۸۵ و ح ۱۶۰۸، ط المعارف.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۵۶، ط الحلبي.

۴. مسند ابو داود طیالسی، ح ۲۷۵۲.

{۷} ترمذی نیز از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است که وقتی آیه ﴿...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را دعوت کرد و فرمود:

اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلِيْ! بار پروردگارا اینها اهل بیت منند.

{۸} نسائی در خصائص - باب ذکر قول النبی (صلی الله علیه و آله) عَلِيٌّ كَنَفْسِيْ - از ابی نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

عَلِيٌّ كَنَفْسِيْ؛ علی مانند نفس (جان) من است.

{۹} در همان کتاب - باب قول النبی (صلی الله علیه و آله) عَلِيٌّ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي - روایت کرده است که:

در بازگشت علی (علیه السلام) از سفر یمن، برخی همراهان آن حضرت خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و از علی (علیه السلام) بدگویی و شکایت کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنان روبروگرداند و سرانجام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غضب کرد.

فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَالْغَضَبُ يَبْصُرُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۲

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان رو کرد، در حالی که آثار غضب در چهره اش دیده می شد و فرمود: از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

{۱۰} نسائی همین مضمون و غضب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، در باب بعد نیز، به سند دیگر نقل کرده و در آن آمده است که :

۱. ترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰ - باب حدثنا سفيان بن وكيع.

۲. خصائص، ص ۱۹، ط قاهره.

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: لَا تَبْغُضَنَّ يَا بَرِيدَةُ لِي عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.^۱

چهره پیامبر ﷺ دگرگون گردید و فرمود: ای بریده، علی را نزد من مبغوض مگردان، علی از من است، و من از علی هستم، او بعد از من ولی شما است.

همچنین نسائی تحت باب «مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَ قُرْبُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ»، با سند از علانقل کرده است که از پسر عمر در باره عثمان سؤال کردند، گفت:

كَانَ عُثْمَانُ مِنَ الَّذِينَ تَوَلَّوْا يَوْمَ أَلْتَقَى الْجَمْعَانِ، فَتَابَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا فَقَتَلَهُ؛ [عبدالله بن عمر گفت:] عثمان از کسانی بود که در جنگ احد فرار کرد، و توبه کرد، پس از آن مرتکب گناه شد، پس او را به کشتن داد.

از او در باره علی علیه السلام پرسیدند، گفت:

لَا تَسْأَلُ عَنْهُ أَلَا تَرَى مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

در باره علی علیه السلام از من نپرسید، آیا منزلت و مقام او را نزد رسول خدا ﷺ نمی بینید.^۲

در همان باب، با سند، از عرار روایت کرده که از عبدالله بن عمر از علی و عثمان سؤال کردند، عبدالله گفت:

أَمَّا عَلِيٌّ فَهَذَا بَيْتُهُ مِنْ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا أُحَدِّثُكَ عَنْهُ بَغِيرِهِ وَ أَمَّا عُثْمَانُ فَإِنَّهُ أَذْنَبَ يَوْمَ أُحُدٍ ذَنْبًا عَظِيمًا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ وَ أَذْنَبَ فِيكُمْ ذَنْبًا صَغِيرًا فَقَتَلْتُمُوهُ.^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۸.

اما علی (علیه السلام) پس این خانه اوست، کنار خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و من غیر از این چیزی در باره علی نمی گویم (یعنی آن را که عیان است چه حاجت به بیان است). و اما عثمان، پس همانا او در جنگ احد مرتکب گناه عظیمی شد که خدا عفویش کرد، و در میان شما گناه صغیره مرتکب شد پس او را کشتید.

نسائی در این باب، روایات متعددی به همین مضمون نقل کرده است که جهت اختصار از آوردن آنها صرف نظر شد.

{۱۳} در الصواعق، ص ۱۰۶ روایت کرده است که :

جاء أبو بكر و علي يزوران قبر النبي (صلی الله علیه و آله) بعد وفاته بستة أيام، قال علي (علیه السلام) لأبي بكر: تقدم، فقال أبو بكر: ما كنت لأتقدم رجلاً سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول: علي مني بمنزلة مني من ربي.^۱

شش روز بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ابوبکر و علی (علیه السلام) به زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند، علی (علیه السلام) به ابوبکر فرمود: جلو برو، ابوبکر گفت: من مقدم نمی شوم بر مردی که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: منزلت علی نسبت به من مانند منزلت من از پروردگار من است.

{۱۴} همین مضمون را الرياض النضرة و ذخائر العقبی و سیره حلبی نیز روایت کرده اند.^۲

مؤلف: از روایاتی که نسائی در اختصاص آورده است معلوم می شود که عده ای از مسلمانان، حتی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حضرت امیر (علیه السلام) عداوت داشته و عداوت و کینه خود را در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروز دادند، تا آنجا که رسول

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۰۶، به نقل از مذهب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷.

۲. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۳. همان.



خدا ﷺ را به غضب آوردند، همچنین معلوم می‌شود که مردم دمشق - به خاطر تبلیغات سوء معاویه - سال‌های متمادی، نسبت به حضرت امام علی علیه السلام عداوت و دشمنی داشته و به آن بزرگوار بد می‌گفته‌اند.

همچنین معلوم می‌شود که ابوبکر اعتراف کرده و قبول داشته است که علی علیه السلام مقدم بر او است، و به خود اجازه تقدم بر آن حضرت را نداد.

نیز از کلمه «وانفسنا» آیه شریفه به ضمیمه روایات معتبر و مورد اتفاق اهل تسنن، معلوم شد که علی علیه السلام، نفس و جان پیامبر ﷺ است، و مقام و منزلت علی علیه السلام همانند مقام و منزلت پیامبر ﷺ است، جز این که مقام نبوت ندارد.

بر این اساس، هر مسلمان معتقد به آیات قرآن و روایات صادره از پیامبر ﷺ - که همان سنت است - باید بپذیرد و اعتراف کند که، همان گونه که پیامبر ﷺ افضل، و بهترین انسان‌ها است، علی علیه السلام نیز افضل و بهترین انسان‌ها است، و چنانچه دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح دهد، مانند آن است که دیگری را بر پیامبر ﷺ ترجیح دهد، و در حقیقت از مصادیق بارز «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است، و باید توبه کند، وَ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ.

پیامبر ﷺ فرمود: باید سوره را من ابلاغ کنم یا علی علیه السلام

محدثان و مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که وقتی سوره توبه - یا آیات اول آن - نازل شد، و پیمان‌هایی را که مشرکان با پیامبر ﷺ بسته بودند لغو کرد، رسول خدا ﷺ برای ابلاغ این فرمان، آن را به ابوبکر داد تا در موقع حج، در مکه برای مردم بخواند.

بعد از آن که ابوبکر به جانب مکه رفت، علی علیه السلام را فرستاد و امر فرمود آیات را از ابوبکر بگیرد و خودش برای مردم بخواند، و به مشرکان ابلاغ کند.

خلاصه این موضوع را در صفحه ۴۳۵ بیان کردیم و در اینجا به روایاتی که محدثان معروف و مورد قبول اهل تسنن آورده‌اند اکتفا می‌کنیم و در پایان نتیجه می‌گیریم ان شاء الله.

❶ احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فلان شخص را [منظور ابوبکر است که در روایات دیگر به نام او تصریح شده] فرستاد و سورة توبه را به او داد تا در هنگام مراسم حج به مردم ابلاغ کند.

سپس علی عليه السلام را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود:

لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.^۱

ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم.

❷ نیز در همان کتاب از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله سورة براءة را با ابوبکر فرستاد، اما هنگامی که به مسجد شجره رسید، فرمود:

لَا يُبَلِّغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَبَعَثَ بِهَا مَعَ عَلِيٍّ.^۲

این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند، سپس آن را با علی عليه السلام فرستاد.

❸ و در همان کتاب، به سند دیگر از حضرت علی عليه السلام نقل کرده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله سورة براءة را با او فرستاد، عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من سخنور نیستم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چاره‌ای جز این نیست، یا من باید آن را ببرم و ابلاغ کنم یا تو.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱، دار صادر، بیروت، (۶ جلدی)

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۲، دار صادر، بیروت، (۶ جلدی)

علی علیه السلام فرمود: اکنون که چنین است من می‌برم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنْ طَلِقَ فَإِنَّ اللَّهَ يُثَبِّتُ لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ.

برو که خداوند زبان تو را ثابت می‌دارد و قلب تو را هدایت می‌کند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر دهان علی علیه السلام گذارد [تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد].^۱

{۴} نسائی در کتاب خصائص از زید بن یثیع از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله سوره براءت را با ابوبکر به سوی مکه فرستاد، سپس علی علیه السلام را به دنبال وی اعزام کرد و فرمود: آیات را از ابوبکر بگیر و به سوی مکه برو. علی علیه السلام در راه به ابوبکر رسید، نامه را از او گرفت، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر گفت: أَنْزَلَ فِيَّ شَيْءٌ: آیا در باره من آیه‌ای نازل شده؟ [که مرا از این کار عزل کردی].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر.

إِلَّا أَنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُبَلِّغَهُ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.^۲

من مأمور شدم یا خودم آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آن را ابلاغ کند.

{۵} و نیز به سند دیگر از «عبدالله ابن رقیم» چنین نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، علی علیه السلام را فرستاد، سوره براءت را از او گرفت و آن را با خود به مکه برد. ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد [به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد]،

۱. همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. خصائص، ط قاهره، ص ۲۰.

پیامبر فرمود: «لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي».^۱

همچنین نسائی به سند دیگر نقل کرده است که :

در بین راه، ابوبکر صدای شتر شنید، پس توقف کرد، و گفت: این صدای شتر پیامبر صلی الله علیه و آله است، به سراغ آن آمد، دید علی علیه السلام است که بر شتر پیامبر سوار است، ابوبکر به علی علیه السلام گفت: امیری یا رسول؟ گفت: رسولم که پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را ابلاغ کنم [تا آنکه گوید] پس علی علیه السلام در مکه، قبل از روز ترویجه، و در عرفات، و در منی، ایستاد و آیات را بر مردم خواند و به آنان ابلاغ کرد.

{۶} مفسر معروف، ابن کثیر نیز در تفسیرش نقل کرده است که :

وقتی ده آیه از سورة براءة نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبید و او را برای خواندن آیات برای اهل مکه فرستاد، سپس علی علیه السلام را فرستاد و فرمود: به دنبال ابوبکر برو، هر جا به او رسیدی، آیات را از او بگیر... ابوبکر بازگشت و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: در باره من چیزی نازل شده؟ پیامبر فرمود: خیر.

وَلَكِنْ جِبْرِئِيلُ جَاءَنِي فَقَالَ لَنْ يُؤَدِّيَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ.^۲

{۷} همان مفسر، این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.^۳

{۸} ابن اثیر، دانشمند مشهور دیگر اهل سنت در کتاب جامع الاصول از ترمذی، از انس بن مالک نقل کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله سورة براءة را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود :

۱. همان.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۳۲، ط دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲.

۳. همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذِهِ إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي، فَدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا.^۱
 برای هیچ کس سزاوار نیست این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم،
 سپس علی علیه السلام را خواست و سوره را به او داد.

۹] ابن ماجه [یکی دیگر از محدثان مشهور اهل سنت] از ابن جناده نقل کرده
 است که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي
 إِلَّا عَلِيٌّ.^۲

شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: علی از من است، و من از علی هستم، و ادا
 نمی کند از جانب من مگر علی.

مؤلف: چنانچه فحص شود، شاید به روایات بسیاری برخورد شود که دلالت
 دارند آنکس که لیاقت ابلاغ آیات برائت را داشت، تنها علی علیه السلام بود، آن کس که
 پیامبر ﷺ او را همچون خود، و خویش را همچون او می دانست، فقط علی علیه السلام
 بود، آن شخص که صلاحیت داشت در ابلاغ آیات برائت جای پیامبر ﷺ باشد،
 تنها علی علیه السلام بود.

از مجموع این روایات به خوبی روشن می شود که رسول خدا به امر خدا این
 کار را انجام داد، تا برتر بودن مقام شامخ علی علیه السلام را از سایر صحابه آشکار سازد.
 تا آن که عدم صلاحیت دیگران را - حتی برای ابلاغ چند آیه - برملا سازد،
 هرچند نخواستند بفهمند، و کردند آنچه را نباید می کردند.

ضمناً برخی روایات مربوط به عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام در صفحه ۴۳۵
 گذشت. به آنجا نیز مراجعه شود.

۱. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۵.

۲. ابن ماجه، المقدمة ۱۱: باب فی فضائل اصحاب رسول الله، ح ۱۱۹.

علی علیه السلام جان نثار پیامبر صلی الله علیه و آله

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^۱

بعضی از مردم جان خود را در برابر خوشنودی خدا می فروشند.

مشهور بین مفسران و مورخان اهل تسنن است که این آیه در شأن امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده، و تصریح کرده اند که آیه مبارکه هنگامی نازل شد که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و رسول خدا مکه را ترک و به سوی غار ثور رفت.

❏ ۱ ثعلبی، مفسر مشهور اهل تسنن گفته است :

شب هنگام، مشرکان خانه پیامبر را به قصد کشتن آن حضرت محاصره کردند، رسول خدا دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد، در این وقت خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند و حاضر نشدند. خداوند به آنها وحی کرد، اکنون علی علیه السلام در بستر پیامبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی علیه السلام قرار گرفتند، جبرئیل عرض کرد: به به، آفرین بر تو ای علی علیه السلام! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحات می کند. در این هنگام آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾ نازل گردید، و به همین لحاظ آن شب فراموش نشدنی، به نام «لیلة المبيت» نامیده شد.^۲

۱. سورة بقره / ۲۰۷.

۲. به نقل از الغدير، ج ۲، ص ۴۸.



احمد حنبل از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

وَشَرَىٰ عَلِيٌّ نَفْسَهُ، لَيْسَ ثَوْبُ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ نَامَ مَكَانَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَرْمُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

علی، جان خویش را فروخت، لباس پیامبر ﷺ را پوشید و جای آن حضرت خوابید و مشرکان، پیامبر را سنگ باران می کردند.

ابوبکر آمد، گمان کرد پیامبر ﷺ در بستر است، ناگاه متوجه شد علی علیه السلام است، پرسید پیامبر ﷺ کجاست؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ به جانب چاه میمون رفت، ابوبکر دنبال پیامبر ﷺ رفت تا با آن حضرت داخل غار ثور شد.

وَجَعَلَ عَلِيٌّ يُرْمِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا كَانَ يُرْمِي نَبِيَّ اللَّهِ وَهُوَ يَتَضَوَّرُ قَدْ لَفَّ رَأْسَهُ فِي الثَّوْبِ لَا يُخْرِجُهُ حَتَّىٰ أَصْبَحَ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ رَأْسِهِ...

مشرکان بر علی علیه السلام سنگ پرتاب می کردند، همان گونه که به پیامبر ﷺ سنگ پرتاب می کردند، و او از شدت درد به خود می پیچید و ناله می کرد و سرش را با روانداز می پوشاند و به همان حال ماند تا صبح شد، آنگاه روانداز را از روی سر خویش کنار زد...^۱

در تفسیر مواهب الرحمن، در ذیل آیه فوق فرموده است:

جمع کثیری از مفسران و محدثان اهل تسنن روایت کرده اند که آیه ﴿وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی علیه السلام در لیلۃ المبيت نازل شده است.

حافظ ابونعیم از ابن عباس نقل کرده، ابوالسعادات در فضائل العشرة، حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص مستدرک، اخطب خوارزم در مناقب، جوینی در فضائل الصحابة، و فرائد، احمد بن حنبل، مسلم از ابوداود طیالسی، نسائی در خصائص، غزالی در احیاء، باب الايثار، قرطبی در تفسیر خود، و غیر اینها، نقل

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰ ط الحلبی و ح ۳۰۶۲، ط المعارف.

کرده و گفته اند آیه فوق در شأن علی علیه السلام و در لیلۃ المبیت نازل شده است.^۱
 علامه امینی در الغدیر^۲ از ابو جعفر اسکافی نقل کرده که گفت :
 حدیث لیلۃ المبیت به تواتر ثابت شده و آن را انکار نمی کند مگر دیوانه، یا
 کسی که با مسلمانان رابطه ندارد، و همه مفسران نقل کرده اند که قول خداوند
 متعال: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی علیه السلام در شبی که در بستر
 پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شد.

سپس روایت چگونگی ماجرا را از تفسیر ثعلبی نقل کرده است - که ما در
 ابتدا ترجمه آن را آوردیم - بعد از آن فرموده است :
 غزالی در احیاء العلوم روایت ثعلبی را، علی رغم طولانی بودن آن، کاملاً نقل
 کرده، و همچنین کنجی در کفایة الطالب، صفوری در نزهة المجالس، ابن صباغ
 مالکی در فصول، ابن جوزی در تذکره، شبلنجی در نورالابصار نقل کرده اند.
 پس از آن، از سه کتاب اخیر این اشعار را که ابن عباس از علی علیه السلام شنیده،
 آورده است:

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا وَ أَكْرَمَ خَلْقٍ طَافَ بِالْبَيْتِ وَالْحِجْرِ
 وَ بَتُّ أُرَاعِي مِنْهُمْ مَا يَسْؤُنِي وَقَدْ صَبِرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ
 وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا وَ مَا زَالَ فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَ فِي السَّيْرِ

با جان خود نگه داشتم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاد - و گرامی ترین کسی
 را که طواف کعبه و حجر اسماعیل نمود.
 و شب را صبح کردم و مراقب و نگران بودم از آنچه از جانب آنها مرا آزار
 می داد و بر کشته شدن و اسارت صبر کردم.

۱. تفسیر مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲. الغدیر، ج ۲، ص ۴۷.

و پیامبر ﷺ در غار با امنیت شب را به صبح رساند، و همیشه در حفظ و ستر خدا بود.

علامه امینی رحمته الله در ادامه فرموده است:

حدیث لیلة المبيت در کتاب‌های ذیل موجود است:

- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸. ۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۹. ۳- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۳. ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹. ۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱. ۶- العقد الفريد، ج ۳، ص ۲۹۰. ۷- تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۳، ص ۱۹۱. ۸- تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲. ۹- تاریخ ابی الفدا، ج ۱، ص ۱۲۶، ۱۰، مناقب خوارزمی، ص ۷۵.

مؤلف: از آنچه به طور خلاصه نقل کردیم معلوم شد که جریان لیلة المبيت به تواتر ثابت شده و نزول آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی عليه السلام غیر قابل انکار است.

نیز: این آیه مبارکه گواه روشنی است بر یکی از فضایل بزرگ حضرت امیر عليه السلام و این فضیلت به قدری با اهمیت بوده است که معاویه توان تحمل آن را نداشته، تا آن که ۴۰۰ درهم به سمرة بن جندب داد و از او خواست حدیث جعل کند که این آیه در شأن عبدالرحمن بن ملجم نازل شده است، و آن ناپاک، حدیثی در این باره جعل کرد، اما احدی آن حدیث ساختگی را نپذیرفت.^۱

نکته بسیار با اهمیت:

در این آیه شریفه، فروشنده علی عليه السلام است، خریدار خداوند متعال است، متاع جان، و بها، رضا و خوشنودی خدا است. و حال اینکه در آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲ بهای معامله بهشت است. در این آیه هدف تجارت و خرید بهشت است، در آن آیه تمام مقصد، جلب

۱. مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. سورة توبه / ۱۱۱.

رضا و خوشنودی پروردگار است.

دقت شود در این آیه «اشتری» آمده است، یعنی خدا می‌خرد، در آن آیه «یشری» آمده است، یعنی علی علیه السلام ابتداءً جان خود را می‌فروشد. و تفاوت این و آن زمین تا آسمان است.

بر این اساس، علی علیه السلام با ارزش‌ترین معاملات را با خدا انجام داد. اکنون با توجه به مفهوم آیه شریفه، و با توجه به روایاتی که مفسران بزرگ اهل سنت نقل کرده‌اند، آیا مسلمان با اخلاص، مسلمان حقیقت‌بین و آگاه، به خود اجازه می‌دهد که بگوید: فلان و فلان العیاذ باللّٰه از علی بن ابی طالب علیه السلام برتر و بهترند؟ آیا مؤمن پاک و حقیقی، می‌تواند به زبان آورد که فرارکننده از جبهه جنگ، و تنها گذارنده پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کفار، از علی جان‌نثار، افضل و برتر است. آیا موحد خداپرست چاره‌ای دارد جز این که اعتراف کند علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین و والا مقام‌ترین یاران و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است؟^۱

علی علیه السلام در آیه تطهیر

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و به طور کامل شما را پاک سازد.

به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی، مراد از اهل بیت در این آیه شریفه، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و بدیهی است که اهل بیت شامل صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و اجانب و بیگانگان نمی‌شود. همچنین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول این آیه نبوده و نیستند.

۱. داستان لیلۃ المبیّت را در کتاب پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۰۸ آورده‌ام.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند

برخی گفته‌اند آیه تطهیر شامل زنان پیامبر نیز می‌شود، ولی همان گونه که در صفحه ۹۵ به آن اشاره شد، روایات موجود در کتب معتبر خود اهل سنت آن را نفی می‌کند.

در صحیح مسلم است که ابن حبان گوید: بر زید بن ارقم وارد شدیم و به او گفتیم: تو از صحابه پیامبر ﷺ هستی، با آن حضرت نماز خوانده‌ای و حدیث شنیده‌ای، از احادیثی که شنیده‌ای برای ما نقل کن. زید گفت: روزی در غدیر خم - بین مکه و مدینه - رسول خدا ﷺ ایستاد و خطبه خواند و موعظه کرد، تا آن که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَأَهْلُ بَيْتِي...
فَقُلْنَا لَهُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ نِسَاؤُهُ.

فَالَ لَا، وَأَيُّمُ اللَّهِ، إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ أَلْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ.
ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَعَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ.

از زید بن ارقم سؤال کردیم: اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ زنان پیامبرند؟

زید گفت: نه، سوگند به خدا زنان پیامبر ﷺ اهل بیت پیامبر نیستند، همانا زن مدت زمانی با مرد است، سپس او را طلاق می‌دهد، پس زن به خانه پدر و وابستگانش برمی‌گردد، اهل بیت پیامبر ﷺ اصل و رگ و ریشه آن حضرت هستند، آن چنان کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.^۱

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ح ۳۷-۲۴۰۸.

همچنین روایات دیگر که از امّ سلمه، و از عایشه نقل شده صریح در این است که «اهل البیت» در آیه تطهیر شامل زنان پیامبر ﷺ نمی شود - روایات را در ادامه می آوریم -.

مضافاً بر این که قرائن خارجی گواه بر عدم شمول است (مثل جنگ جمل و آن آتش افروزی و جنگ با امام واجب الاطاعه و کشته شدن جمع کثیری از مسلمانان، که این امر با اراده طهارت از جانب خدا صد در صد منافات دارد). بلکه شاهد گویا بر عدم شمول آیه نسبت به زنان رسول خدا ﷺ اینک عایشه، همیشه سعی می کرد فضیلتی برای خود پیدا کند و آن را بیان کند، اما هرگز ادعا نکرده که آیه تطهیر شامل او می شود، بلکه بر عکس. خودش - طبق روایتی که بعداً می آوریم - تصریح بر عدم شمول کرده است.

در هر حال، عمده روایات است که می گویند، مخاطب، در آیه شریفه منحصرأ پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام).

البته : علاوه بر روایات، قرائن خارج نیز گواه انحصار است، زیرا در صدر اسلام، فقط این پنج نفر، از هنگام تولد تا پایان عمر، از هرگونه پلیدی، شرک، بت پرستی و گناه مصون و پاک بودند، به طوری که اگر روایات هم نبود، چاره ای نبود جز این که گفته شود آیه منحصر به این پنج نفر علیهم صلوات الله است.

اما روایات :

❏ «صحیح مسلم»^۱ :

... عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ. قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ. فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ

۱. باب: فضائل اهل بیت النبوی ﷺ. حدیث (۲۴۲۴).

فَدَخَلَ مَعَهُ. ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا. ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

عایشه گوید: روزی رسول الله ﷺ [از حجره] خارج شد و عبایی بافته شده از موی سپاه با آن حضرت بود، پس حسن بن علی ﷺ آمد، رسول الله ﷺ او را داخل عبا کرد، پس از آن حسین بن علی ﷺ آمد او را نیز داخل عبا کرد، سپس فاطمه ﷺ آمد آن حضرت را نیز داخل عبا کرد، پس از آن علی ﷺ آمد او را هم داخل عبا کرد و در این موقع گفت:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾
خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

البته در صحیح مسلم روایات دیگری با همین مضمون، در همین باب آمده است.

{۲} ثعلبی در تفسیرش از ام سلمه نقل کرده که پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه ﷺ پارچه ای نزد آن حضرت آورد، پیامبر ﷺ فرمود: شوهر و دو فرزندت حسن و حسین ﷺ را صدا بزن، فاطمه ﷺ آنان را حاضر کرد، سپس با رسول خدا غذا خوردند، بعد پیامبر ﷺ عبا بر آنان افکند و فرمود:

أَللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِثْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.
خدایا! اینان خاندان منند، پلیدی را از آنان دور، و از هر آلودگی پاکشان گردان.
و در اینجا آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ نازل شد... [ام سلمه گوید: من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ» «تو بر خیر و نیکی هستی» [اما در زمره این گروه نیستی].

{۳} نیز «ثعلبی» نقل می کند :

هنگامی که از عایشه در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ سؤال کردند گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که در باره علی علیه السلام از او سؤال کردند چنین گفت:

تَسْأَلْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ تَحْتَهُ ابْنَتُهُ وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ ثَوْبًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: فَدَنُوتُ مِنْهُمْ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ ﷺ: تَنْجِي فَإِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ.^۱

آیا از من در باره کسی سؤال می کنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر ﷺ بود، از کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ را دیدم که پیامبر ﷺ آنها را در زیر لباسی جمع کرد و گفت: خداوندا! اینها خاندان منند، رجس را از آنها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما، [عایشه گوید:] من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از اهل بیت شما هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: دور باش، کنار برو، تو بر خیر هستی [اما جزء این جمع نیستی].

{۴} احمد بن حنبل نیز از ابن عباس نقل کرده است که :

أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

رسول خدا ﷺ لباس خود را گرفت و بر علی، و فاطمه و حسن و حسین افکند

۱. این روایت و روایت قبل را ابن کثیر نیز در تفسیرش، ج ۳، ص ۴۹۳ و ۴۹۴ آورده است.

۲. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۳۳۰، وح ۳۰۶۲، ط المعارف.

و فرمود: خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و شما را کاملاً پاک کند.

۵ نیز احمد بن حنبل، از حکیم بن سعید نقل کرده است که گفت: نزد امّ سلمه از علی علیه السلام یاد کردیم، ام سلمه گفت: آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ در خانه من نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد به خانه من و فرمود: اجازه مده کسی بر من وارد شود، ناگاه فاطمه علیها السلام آمد، نتوانستم مانع ورود او بر پدرش شوم، سپس حسن آمد، نتوانستم مانع ورود او بر جدش شوم، بعد حسین آمد، نتوانستم جلوی او را از ورود بر جدش بگیرم، سپس علی علیه السلام آمد، نتوانستم مانع ورود او شوم، پس هنگامی که جمع شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله عبا را بر آنها افکند و گفت:

هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ حِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى الْبِسَاطِ. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا؟ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ، وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ^۱

اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور گردان و آنان را به طور کامل پاکیزه ساز، پس در همان زمان که جمع بودند این آیه نازل شد، امّ سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا! من هم هستم؟ فرمود: تو به خیری.

و در روایات است که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر صلی الله علیه و آله، مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذاشت، صدا می زد: الصلاة يا اهل البيت!! ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛ ای اهل بیت، وقت نماز است، خداوند می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد.^۲

۱. مسند احمد ۱۰: ۱۷۷، ح ۲۶۵۷۰ و تفسیر ابن کثیر ۳: ۴۹۳.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱ و ص ۲۸.

شبهه و پاسخ

گاهی می‌گویند: مراد از ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ در آیه تطهیر، زنان پیامبر ﷺ هستند، زیرا صدر و ذیل آیه مربوط به زنان آن حضرت و خطاب به آنها است.^۱ ولی غافلند از اینکه:

اولاً: در خود آیه شاهد وجود دارد که مراد از «اهل البيت» زنان پیامبر ﷺ نیستند و آن شاهد ضمیرهای متعددی است که در صدر و ذیل آیه به صورت جمع مؤنث آمده است: (وَقَرْنَ)، (بُيُوتِكُنَّ)، (أَقِمْنَ)، (آتِينَ)، (أَطِغْنَ)، (وَادْكُرْنَ)، (فِي بُيُوتِكُنَّ) که مخاطب زنان هستند. ولی در قسمت مربوط به «اهل البيت» ضمیرها به صورت جمع مذکر آمده است: (عَنْكُمْ)، (وَيُطَهَّرُكُمْ) که مخاطب در این قسمت مردان هستند، و مانعی ندارد که در یک آیه چند جمله خطاب به زنان و چند جمله خطاب به مردان باشد، همان گونه که در سوره یوسف آمده است: ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾^۲؛ «ای یوسف! این حادثه را نادیده بگیر و تو [ای بانو] از گناهت استغفار کن، زیرا تو از خطاکارانی». که ابتدا خطاب به حضرت یوسف است. (يُوسُفُ أَعْرِضْ) و بلافاصله خطاب به زلیخا است. (وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ)، (إِنَّكِ كُنْتِ).

ثانیاً: روایاتی که از خود اهل سنت و از کتابهای معتبرشان نقل کردیم، مراد از «اهل البيت» را مشخص کرده و تصریح کردند بر اینکه زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند و مراد از «اهل البيت» تنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند.

۱. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِغْنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا.

۲. سوره یوسف / ۲۹.

نتیجه: اکنون با توجه به آیه تطهیر و این روایات که در کتب معتبر اهل تسنن آمده است، آیا می توان گفت افرادی که سال ها مشرک و بت پرست بودند، افضل و برترند از کسی که «لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»؟ آیا آیه تطهیر، و روایات معتبر، علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و حسنین علیهما السلام را در ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار نداده؟ آیا می توان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله افضل انسان ها است، ولی افراد معلوم الحال، افضل و برتر از علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و حسنین علیهما السلام هستند که هم صف و در ردیف رسول خدایند؟ ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱؛ «یقیناً این چیزی بسیار شگفت است».

غدير خم

علی علیه السلام، ولی هر مؤمن است

یکی دیگر از امتیازات منحصر به فرد امام علی علیه السلام که بیانگر برتری آن حضرت بر تمام صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم است. داستان غدیر خم حاکی از آن است که خداوند متعال ولایت خود، و ولایت رسول خود، و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام را در یک ردیف قرار داده است، و همان گونه که ولایت خدا - دخل و تصرف در امور مردم - عمومی و مطلق است. ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام نیز عمومی و مانند ولایت خدا است. این موضوع را به نقل از کتب شیعه به طور خلاصه در ص ۱۰۷ آوردم و اینجا نیز عرض می کنم که این مطلب در کتب معتبر اهل تسنن در ضمن روایات بسیار نیز بازگو شده است.

نسائی محدث مشهور اهل تسنن، صاحب یکی از صحاح ششگانه آنان، در کتاب خصائص امام علی علیه السلام، روایات مربوط به غدیر خم را در پنج باب، تحت عناوین مختلف، نقل کرده است.

ما به نقل برخی از آنها اکتفا می‌کنیم، و در ادامه روایاتی که احمد حنبل در مسندش نقل کرده می‌آوریم ان شاء الله.

{۱} نسائی از احمد بن شعیب با سند خود روایت کرده که گفت: ما در راه مکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، هنگامی که به غدیر خم رسید توقف کرد و دستور داد آنان که جلو رفته بودند بازگشتند، و آنان که عقب مانده بودند رسیدند، آنگاه که مردم، اطراف آن حضرت جمع شدند، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيَّكُمْ، قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَقَامَهُ
ثُمَّ قَالَ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ.^۱

ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند خدا و رسول خدا، و سه مرتبه این پرسش را کرد و مردم پاسخ دادند، پس از آن دست علی علیه السلام را گرفت و او را به پا داشت و فرمود: هر کس خدا و رسول خدا ولی او است این علی علیه السلام ولی او است.

{۲} نیز به سند دیگر روایت کرده است که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا نَعَمْ صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ
أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ.^۲
آیا نمی‌دانید که من نسبت به شما اولی از خود شما هستم؟ گفتند: بلی می‌دانیم،
تو راست می‌گویی ای رسول خدا! پس آن حضرت دست علی علیه السلام را گرفت و
بالا برد و فرمود: بنابراین، هر کس من ولی او هستم، این علی ولی او است.

{۳} همچنین، مسنداً از زید بن ارقم نقل کرده که گفت:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت، در غدیر خم پیاده شد و دستور داد

زیر درخت‌ها را جارو زدند، سپس فرمود:

كَأَنِّي دُعِيتُ فَاجِبْتُ وَإِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ أَثَقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ
كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا فَانْهَمَا لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مُوَلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ
ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهِ فَهَذَا وَلِيِّهِ...^۱

گویی من دعوت شده‌ام، و اجابت می‌کنم (وفاتم نزدیک شده و آماده وفاتم) و
من دو چیز گران قیمت میان شما می‌گذارم، یکی از آنها بزرگتر از دیگری است،
کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس نگاه کنید بعد از من با آنها چه می‌کنید، به
طور یقین، این دو «قرآن و عترت» هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا نزد حوض
[کوثر] بر من وارد گردند، سپس فرمود: همانا خدا مولای من است، و من
مولای هر مؤمن هستم، پس از آن دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و فرمود: هر کس من
مولای او هستم، این علی مولای او است.

{۴} نسائی در همان کتاب، به سند دیگر نقل کرده که زید بن ارقم گفت:

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَى نَشْهَدُ لَأَنْتَ أَوْلَى
بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، قَالَ فَإِنِّي مَنْ كُنْتُ مُوَلَاهُ فَهَذَا مُوَلَاهُ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ^۲
آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: چرا، ما
شهادت می‌دهیم که شما نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستید، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فرمود: بنابراین هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است، و دست
علی را گرفت.

۱. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲.

{۵} نیز در همان کتاب از عمرو بن سعد روایت کرده است که گفت: شنیدم علی علیه السلام در رحبه (میدان) کوفه حاضران را سوگند داد و فرمود: هر کدام از شما شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است» به آن شهادت دهد.

پس شش نفر به پا ایستادند و به آن شهادت دادند.^۱

{۶} به سند دیگر از سعید بن وهب همان مضمون را نقل کرده و گفته است:

فَقَامَ خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَشَهِدُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.^۲

پس پنج یا شش نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شدند و شهادت دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است.

{۷} در روایت دیگر از یزید بن یثیغ نقل کرده که شش نفر از کنار منبر بلند شدند و شهادت دادند که از پیامبر شنیدند که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.^۳

{۸} همچنین روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام روی منبر کوفه فرمود:

من قسم می‌دهم مردان شما را، و قسم نمی‌دهم مگر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را، که روز غدیر خم آیا شنیدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...، پس شش نفر از کنار منبر به پا ایستادند و شهادت دادند که رسول خدا چنین فرمود.^۴

۱. خصائص نسایی، ط قاهره، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۳.



۹ نیز در همان کتاب از عامر بن وائله روایت کرده که گفت:

علی علیه السلام در رحبه (میدان) کوفه مردم را جمع کرد و فرمود:

شما را به خدا سوگند می‌دهم هر یک از شما شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود: **أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.**^۱

مؤلف: نسائی در پنج باب پی در پی، روایات را با ذکر سند آورده، که تعدادی از آنها از احتجاجات حضرت امیر علیه السلام با مردم کوفه است، و ما به جهت اختصار از نقل همه آنها صرف نظر کردیم، طالبین به اصل کتاب مراجعه کنند.

آری، نسائی، این محدث بزرگ اهل تسنن، این روایات را با سند صحیح نزد خودشان نوشته است، تا سنی‌های دمشق نتوانند انکار کنند.

این کتاب و روایات را از میان صدها روایت برگزیده و در دسترس مردم دمشق قرار داد، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند و بدانند همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله ولی هر مسلمان است، علی علیه السلام هم ولی هر مسلمان است، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله ولی است، و ولی بر مؤلی علیه مقدم است و برتری دارد، علی علیه السلام نیز ولی است و بر مؤلی علیه مقدم است و برتری دارد. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله محترم و سیمت پدری بر مردم دارد، علی علیه السلام هم محترم و سمت پدری بر همه مسلمانان دارد.

اما آیا این کتاب (کتاب خصائص نسائی) آن مردم تربیت شده معاویه را متنبه ساخت؟ آیا بیان واقعیات، تبلیغات چندین ساله معاویه و سایر بنی‌امیه را خنثی کرد و مردم از دشمنی با علی علیه السلام دست برداشتند؟ یا این که:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

غدير خم در مسند احمد حنبل

احمد حنبل در مسند خود، پانزده روايت با سندهای مختلف، در باره جريان غدير خم نقل کرده است، که ما به نقل برخی از آنها اکتفا می کنیم.

{۱} از زید بن ارقم نقل کرده که گفت :

ما همراه پیامبر ﷺ در وادی خم فرود آمدیم، رسول خدا ﷺ دستور داد نماز را بپا داریم، سپس برای ما خطبه خواند، و فرمود: مگر شما نمی دانید و شهادت نمی دهید که من بر هر مؤمنی اولی از خود او هستم، پاسخ دادند: بلی. پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین، هر کس من مولای او هستم، علی ﷺ مولای او است، [سپس گفت:] بار خدایا دوست بدار هر که علی را دوست داشت، و دشمن بدار هر که علی را دشمن داشت.^۱

{۲} نیز از براء بن عازب روايت کرده است که گفت:

ما در سفر با پیامبر ﷺ بودیم، پس در غدير خم فرود آمدیم، مؤذن اذان گفت و نماز ظهر را با آن حضرت خواندیم، بعد از نماز دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: آیا می دانید من نسبت به مومنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: بلی. باز فرمود: آیا می دانید من نسبت به هر مؤمنی اولی از خود او هستم؟ گفتند: بلی. پس دست علی ﷺ را گرفت و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، بار پروردگارا! دوست دار کسی که علی را دوست دارد، و دشمن دار، کسی که علی را دشمن دارد.

[براء بن عازب راوی خبر گوید:] فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: هَنِئُتُ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.

پس از سخنان پیامبر ﷺ، عمر، علی ؑ را ملاقات کرد و گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب، صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد مؤمن و زن مومنه هستی.^۱

{۳} نیز احمد حنبل نقل کرده است که :

زاذان ابی عمر گفت: در رحبه شنیدم که علی ؑ مردم را سوگند می‌داد، کسانی که در غدیر خم حاضر بودند و شنیدند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» شهادت دهند، و سیزده نفر به پا ایستادند و شهادت دادند.^۲

{۴} در روایت دیگر از یثیع نقل کرده که :

حضرت امیر ؑ در رحبه کوفه مردم را سوگند داد، پس از جانب سعید شش نفر، و از جانب زید شش نفر شهادت دادند بر اینکه پیامبر ﷺ در غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».^۳

{۵} در روایت دیگر از ابی لیلا نقل کرده که :

حضرت امیر ؑ در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و دوازده نفر از حاضران در جنگ بدر به پا خواستند و شهادت دادند که در غدیر خم شنیدند پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».^۴

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، ط الحلبی.

۲. همان، ج ۱، ص ۸۴، ط الحلبی، وح ۶۷۰، ط المعارف.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۱۸ وح ۹۵، ط المعارف.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۱۸، ط الحلبی.

همچنین: احمد در مسند، در ضمن نه روایت دیگر، داستان غدير خم را بيان کرده است.^۱

و ظاهراً امام عليه السلام در کوفه، در اجتماعات متعدد، مردم را سوگند می‌داده و هر بار چند نفر گواهی داده‌اند که پیامبر چنین فرمود.

یادآوری: روایاتی که از ائمه معصومین عليهم السلام در باره غدير خم وارد شده، بسیار و از حد و حصر خارج است، ولی ما چون در مقام توضیح جزوه سنی‌های وهابی هستیم، لذا به روایات مقبول نزد خودشان اکتفا کردیم تا نتوانند عذر آورند.

مؤلف: حال می‌گوییم: با توجه به این همه روایت که صراحت دارند در ولایت علی عليه السلام، و بعد از آن که عمر بن خطاب، این منصب رفیع را به علی عليه السلام تهنیت گفت، آیا کسی می‌تواند خود را مسلمان معرفی کند و بگوید من اهل سنت هستم و در عین حال بگوید برخی صحابه، که همه مؤلفی علیه هستند، بر علی عليه السلام که ولی بر آنان است برتری دارند.

آیا مؤلفی علیه، بر ولی مقدم می‌شود؟ آیا فرزند، غلام و عبد، از پدر و سید و مولای خود برتر می‌شوند؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولایت علی عليه السلام را در ردیف ولایت خود قرار نداد؟
آیا پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی عليه السلام را در ردیف ولایت خدا و خود قرار نداد؟ و آیا نفرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ».^۲

آیا ترجیح دادن دیگران بر علی عليه السلام، ترجیح دادن دیگران بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ط الحلبی، و ح ۹۶۱، ط المعارف. صفحات ۱۵۲، ۳۳۰، ۲۸۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲ تا ۳۴۷، ۴۱۹.

۲. خصائص نسائی، ص ۲۵ (تمام روایت در اول این قسمت گذشت).

غدير خم در تذکرة الخواص ابن جوزی حنفی

سبط بن جوزی حنفی (متوفی سنه ۶۵۴ ه.ق) در تذکرة الخواص، حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را با سلسله سند از ابوهریره نقل کرده است :

لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي غَدِيرِ خُمٍ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

وقتی در غدير خم، پیامبر ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است، آیه «الیوم اکملت لکم...» نازل شد...

سپس ابن جوزی گفته است :

این که برخی نقل کرده اند این آیه در عرفات نازل شده، با این روایت که می گوید در غدير خم نازل شده است منافات ندارد، زیرا محتمل است که دوبار نازل شده باشد، یکبار در عرفات و بار دیگر در غدير خم، همان گونه که «بسم الله الرحمن الرحيم» دوبار نازل شده است، یک بار در مکه، و یک بار در مدینه.

سپس گفته است:

علما و مورخان اتفاق دارند که داستان غدير خم بعد از بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع، در ۱۸ ذی حجه اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ صحابه را جمع کرد، وَ كَانُوا مِائَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفًا وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ... نَصَّ ﷺ عَلَى ذَلِكَ بِصَرِيحِ الْعِبَارَةِ دُونَ التَّلْوِيحِ وَالْإِشَارَةِ...

و صحابه صد و بیست هزار نفر بودند و فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای او است... و رسول خدا این امر را به طور روشن و با صراحت، نه به طور کنایه و اشاره، بیان فرمود.

تقاضای عذاب و نزول آن

سپس ابن جوزی چنین گفته است :

ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش با سند نقل کرده است که : وقتی رسول خدا ﷺ، علی (ع) را در غدیر خم بر سر دست گرفت و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» این خبر در شهرها و بلاد منتشر شد، «نعمان فهری» سوار بر شترش شد و خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: شما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به نماز، روزه، حج، جهاد و زکات دادی و ما همه این ها را پذیرفتیم، اما به این ها راضی نشدی تا این که این جوان را (اشاره به علی (ع)) به جانشینی خود منصوب کردی و گفתי: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ». آیا این سخن از جانب خودت است یا از سوی خدا؟ پیامبر ﷺ در حالی که چشمانش قرمز شده بود (قَدْ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خدا بوده نه از جانب من، (و پیامبر این قسم و سخن را سه بار تکرار کرد). نعمان روی برگرداند، در حالی که می گفت :

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

خداوندا اگر این سخن محمد ﷺ حق است، سنگی از آسمان بر ما بباران و یا عذابی دردناک بر ما بفرست.

نعمان هنوز نزد شترش که درب مسجد قرار داشت نرسیده بود که خدا از آسمان سنگی به سوی او پرتاب کرد، آن سنگ بر مغزش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج گردید و او را به هلاکت رساند. و خدا این آیه را نازل کرد:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾^۱

تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد.^۱

ابن جوزی سپس در باره معنای «مولا» سخن گفته و سرانجام چنین گفته است :

وَالْمُرَادُ مِنَ الْحَدِيثِ الطَّاعَةُ الْمَخْضَةُ الْمَخْصُوصَةُ.

معنا و مراد از «مولا» در این سخن پیامبر ﷺ، اطاعت محض و بدون چون و چرا از امام علی بن ابی طالب (ع) است، و این تعبیر پیامبر ﷺ نص صریح است در امامت و قبول اطاعت از او، و همچنین گفته پیامبر ﷺ که فرمود: «وَ أَدِرَّ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ كَيْفَ مَا دَارَ فِيهِ؛ خدایا حق را با علی قرار ده، هر جا او دور زد، و به هر کیفیت دور زد» دلیل بر این است که اختلافاتی که میان علی (ع) و هر یک از صحابه اتفاق افتاده است، همه جا حق با علی بوده، و این مطلب به اجماع امت ثابت است، آیا نمی بینی که علما و دانشمندان، احکام اهل بغی (بغات) را از واقعه جمل و صفین استنباط می کنند.

ابن جوزی سپس گفته است :

شعرا در غدیر خم اشعار فراوانی سروده اند، حسان بن ثابت گفته است :

- ۱- يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمْ فَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
- ۲- وَ قَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ وَلِيَّكُمْ فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا
- ۳- إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَلِيُّنَا وَ مَا لَكَ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا

۱. علامه امینی (رحمته الله) در الغدير، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۴۶ داستان نعمان را از سی نفر از دانشمندان معروف اهل تسنن نقل فرموده است.

۲. الْوَلَايَةُ بِمَعْنَى مَالِكِيَةِ التَّدْبِيرِ ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ﴾ (سورة كهف / ۴۴)

«ولایت» به معنای نصرت و یاری دادن است. «ولایت» به معنای سرپرستی، صاحب اختیار، زمام دار و تدبیر امور است که اولاً و بالذات از آن خداوند سبحان است، و خدا این منصب را، یعنی این مالکیت

۴- فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَاماً وَ هَادِياً
 ۵- فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا
 ۶- هُنَاكَ دَعَا أَلَلَّهُمْ وَالٍ وَلِيَّهُ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيّاً مُعَادِياً
 ۱- پیامبر ﷺ در روز غدیر مسلمانان را آواز داد و با چه آواز رسایی فرمود که همگی شنیدند.

۲- فرمود: کیست فرمانروا و صاحب اختیار شما؟ همگی بدون اظهار دشمنی گفتند.

۳- خدای تو فرمانروای ما است و تو صاحب اختیار مایی، و امروز در میان ما نافرمان و مخالف نخواهی یافت.

۴- پس فرمود: ای علی برخیز که من تو را برای امامت و راهنمایی بعد از خودم پسندیدم و برگزیدم.

۵- پس هر کس من فرمانروای اویم، علی فرمانروا و صاحب اختیار او است و شما برای او یاران باوفا و دوستدار او باشید.

۶- و در اینجا دعا کرد: خدایا دوست دار دوستان او را و با آن کس که با علی دشمنی کند دشمن باش.

ابن جوزی بعد از اشعار حسان، اشعار قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در جنگ صفین، در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام سروده است، نقل کرده، و پس از آن، اشعار کمیت را آورده است که از جمله آنها این دو بیت است :

→ تدبیر و صاحب اختیار بودن را برای پیامبر ﷺ و سپس برای حضرت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند معصومش علیهم السلام قرار داده یعنی برای آن بزرگواران جعل ولایت کرده است. (همان گونه که برای پدر، نسبت به فرزند صغیرش جعل ولایت کرده است) و همان گونه که ابن جوزی اشاره کرده، اطاعت از ولی و صاحب ولایت واجب است. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (سوره مائده / ۵۵) به تفاسیر ذیل همین آیه و مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۸۵ و مجمع البحرین، واژه «وَلَا» و مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۷۰ مراجعه شود.

۱- وَ يَوْمَ الدَّوْحِ^۱ دَوْحٍ غَدِيرِ خُمٍّ أَبَانَ^۲ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا
 ۲- وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرِ مِثْلَهَا خَطَرًا مَنِيعَا

۱- و روز درخت کهنسال و بلند، درخت غدیر خم، آشکار کرد برای او ولایت را، اگر اطاعت می شد (و فرمانش را می بردند).

۲- ولی مردان! آن را معامله و فروختند، اما من چیزی با ارزشتر و بالاتر از آن ندیدم. ابن جوزی پس از نقل این اشعار گفته است :

برای این اشعار داستان عجیبی هست، که آن را استاد ما عمرو بن صافی موصلی (ره) نقل کرده و آن چنین است که: یک نفر از معروفین، اشعار کمیت را خواند، و در حالتی که در باره آن ها فکر می کرد خوابش برد، علی علیه السلام را در خواب دید، آن حضرت به او فرمود: اشعار کمیت را بخوان، وی اشعار را خواند تا رسید به این شعر: «فَلَمْ أَرِ مِثْلَهَا خَطَرًا مَنِيعَا» پس از آن، حضرت امیر علیه السلام این شعر را بر آن افزود و فرمود :

فَلَمْ أَرِ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَلَمْ أَرِ مِثْلَهُ حَقًّا أَضِيعَا
 مانند آن روز، روزی ندیدم و مانند آن حق، حقی ضایع شده ندیدم.
 پس آن شخص در حالی که وحشت زده بود از خواب بیدار شد.

ابن جوزی سپس اشعار سید حمیری، و اشعار احمد بن الحسین همدانی را که در باره غدیر سروده اند نقل کرده است.^۳

۱. دَوْح و دَوْحَة، به معنای درخت کهنسال و بلند است و در اینجا اشاره به آن درختی است که در غدیر خم بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله کنار آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را اعلان فرمود.
 ۲. أَبَانَ، به معنای آشکار و ظاهر ساختن چیزی است، و اینجا اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از این ولایت علی علیه السلام را یاد آور شده بود و در غدیر خم به طور رسمی و در جمع عموم مسلمانان آن را ظاهر و آشکار ساخت.

۳. تذکرة الخواص، علامه سبط بن الجوزی الحنفی، (متولد سال ۵۸۱ ه. ق، متوفی ۶۵۴) چاپ مکتبه

شکایت سپاه از امیرالمؤمنین (ع)

محمدبن جریر طبری از دانشمندان معروف اهل تسنن که مورد اعتماد آنها است، در کتابش «تاریخ الأمم والملوک»^۱ ضمن بیان وقایع سال دهم هجرت، از براء بن عازب نقل کرده است که:

پیامبر اکرم (ص) خالد بن ولید را برای دعوت مردم یمن، بدان سوی اعزام کرد، براء گوید: من همراه خالد بودم و شش ماه در آنجا اقامت کردیم، اما در این مدت کسی اسلام را نپذیرفت، پس از آن، پیامبر (ص)، علی بن ابی طالب (ع) را فرستاد و به او فرمود: خالد و همراهانش را آزاد بگذار، هر کس مایل بود با تو بماند و هر کس نخواست برود.

براء گوید: من از افرادی بودم که با علی بن ابی طالب (ع) همراه شدم، هنگامی که علی (ع) به یمن نزدیک شد، مردم با خبر شدند و نزد آن حضرت اجتماع کردند. امام (ع) برای ما نماز صبح را برگزار کرد و بعد از آن، ما یک صف واحد تشکیل دادیم، سپس آن حضرت در پیش روی ما، جلوی صف قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی، نامه پیامبر (ص) را برای مردم یمن قرائت کرد، قبیله همدان^۲ در آن روز عموماً مسلمان شدند. حضرت امیر (ع) ضمن نامه‌ای، خبر اسلام آوردن همدانیان را به پیامبر (ص) نوشت، وقتی پیامبر (ص) نامه علی (ع) را خواند، سر به سجده گذارد و سجده کرد و پس از آن نشست و دو مرتبه به همدانیان سلام فرستاد و

→ نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی (ص ۲۸ تا ص ۳۴) نقل و ترجمه و تلخیص شد.

این کتاب مانند خصائص نسائی است و این عالم سنی در اواخر عمر این کتاب را نوشته و جا دارد دوستان امیرالمؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم، خصوصاً اهل سنت که ادعا می‌کنند اهل بیت پیامبر (ص) را دوست دارند، این کتاب را بخوانند. والتوفیق من الله والسلام علی من اتبع الهدی.

۱. تاریخ الأمم والملوک، تاریخ طبری، چاپ «بیت الافکار الدولتیة».

۲. قبیله مزبور از قبایل یمن هستند و ارتباطی با شهر همدان ایران ندارند.

فرمود: «السلام علی هَمدان، السلام علی هَمدان»، و بعد از آن که قبیله هَمدان اسلام آوردند، سایر اهل یمن نیز در پی اسلام آنها به تدریج اسلام آوردند.

سبب شکایت سپاه از حضرت علی علیه السلام

طبری در ادامه این داستان، ضمن بیان «حجة الوداع» چنین آورده است: یزید بن طلحه گوید: هنگامی که علی علیه السلام از یمن به سوی مکه بازمی‌گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کند، شخصی را بر سپاه جانشین خود قرارداد و خود قبل از سپاه به ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. آن شخص از حله‌هایی که علی علیه السلام از یمن با خود آورده بود، به هر یک از سپاهیان داد و آنها پوشیدند، وقتی علی علیه السلام نزد سپاه بازگشت و آن حله‌ها را در بر آنان دید، به آن شخص گفت: وای بر تو، چرا چنین کردی؟ او گفت: این حله‌ها را به آنان پوشاندم تا مردم را با آراستگی ملاقات کنند. حضرت فرمود: وای بر تو، پیش از این که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برسیم، حله‌ها را از تن آنان بیرون آور و همه را بازپس گیر. او حله‌ها را از سپاهیان بازپس گرفت و این امر باعث ناراحتی و سبب شکایت آنان از علی علیه السلام شد.^۱

دفاع پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت

طبری در ادامه آورده است:

ابوسعید خدری می‌گوید: سپاهیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی شکایت کردند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بپا خاست و در حالی که خطبه خواند شنیدم که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ لَا خَشْيَ فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكِيَ».^۲

۱. تاریخ الأمم والملوک، ص ۴۶۷.

۲. همان، ص ۴۶۸.

«ای مردم! از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا، ترس علی از خدا و سخت‌گیری او در راه خدا، بالاتر از آن است که از او شکایت شود»

طبری بعد از بیان این داستان گفته است:

سپس پیامبر ﷺ برای انجام اعمال حج و مناسک رفت و آداب حج را به مردم آموخت، آنگاه برای مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي فَإِنِّي لَا أَذْرِي لِعَلِيٍّ لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا، بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا... فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَجَّ... فَكَانَتْ حَجَّةَ الْوِدَاعِ وَحَجَّةَ الْبَلَاغِ»؛

«ای مردم سخن مرا گوش دهید، همانا من خبر ندارم، شاید بعد از این سال شما را در این سرزمین ملاقات نکنم...» پس پیامبر ﷺ حج بجا آورد و این حجة‌الوداع و حجة‌البلاغ بود.^۱

این داستان به گونه‌ای که آوردم در معتبرترین کتابهای تاریخی اهل تسنن آمده است.

روی جلد آن نوشته‌اند:

تاریخ الطبری، الإمام الفقیه، المفسر المؤرخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری .
از این کتاب - که عبارات آن را بطور خلاصه ترجمه کردم - معلوم شد :

۱- سبب این که لشکریان از حضرت امیر عليه السلام شکایت کردند این بود که آن بزرگوار اجازه نداد، اشخاص از پست و مقام خویش سوء استفاده کنند و به دلخواه در بیت‌المال تصرف و از آن استفاده خصوصی کنند و آنها را وادار کرد تا حله‌ها را به بیت‌المال بازگردانند.

۲- همچنین معلوم شد شکایت از علی عليه السلام و سخنان پیامبر ﷺ در مقام دفاع از آن حضرت قبل از رفتن به عرفات و منی بوده است.

۳- معلوم شد سخن پیامبر ﷺ در مقام دفاع از علی علیه السلام، هیچ ارتباطی به خطبه حضرت در عرفات و منی و غیر آنها نداشته است و آن خطبه‌ها بعد از پایان آن ماجرا صورت گرفته است.

۴- معلوم شد شکایت و دفاع، مربوط به گروهی خاص بوده و بلافاصله پایان یافته است ولی خطبه‌های پیامبر ﷺ در عرفات و منی و سپس در طول سفر حجة الوداع و در غدیر خم تماماً مربوط به عموم مسلمانان و در راستای امور مربوط به عالم اسلام بوده است.^۱

خدا منصب را بر حسب لیاقت می‌دهد

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲

و پیامبرشان به آنان گفت: خدا «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث و انتخاب کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد و حال این که ما از او شایسته‌تر هستیم و او ثروت‌مند نیست، گفت: خدا او را بر شما برگزیده و علم و نیروی بدنی او را وسعت بخشیده، خدا ملکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد و احسان خدا وسیع و [از لیاقت افراد برای منصب‌ها] آگاه است.

قوم یهود از پیامبرشان «اشموئیل» خواستند که برای آنها امیر و رهبر انتخاب کند تا تحت فرمان و هدایت او با دشمنانشان نبرد کنند.

۱. این واقعیت با مراجعه به خطبه حضرت که در عرفات و منی و سپس در غدیر خم ایراد فرمود، روشن می‌شود.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.



پیامبرشان از خدا خواست، و خداوند به او وحی کرد که به قوم یهود بگو «طالوت» را [که مردی عالم و نیرومند است] برای رهبری و حکومت بر آنان برگزید.

اشموئیل به آنان گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ خدا برای پادشاهی و رهبری شما طالوت را برگزید.

قوم یهود (که برای رهبری، امتیازاتی را - مانند داشتن مال و ثروت - لازم می‌دانستند) گفتند: ﴿أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا... وَلَمْ يَأْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾ چگونه طالوت بر ما حکومت و رهبری کند، و حال اینکه مال و ثروت ندارد.

پیامبرشان گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ خدا طالوت را برگزید و بر شما امیر قرار داد، و خدا علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشید. [یعنی هر چند طالوت مال و ثروت ندارد، اما علم و نیرومندی که ملاک رهبری، و منشأ لیاقت و شایستگی این منصب است در او هست] ولذا بر شما برتری دارد. ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ و خدا وسعت می‌دهد و [از لیاقت افراد برای منصب و رهبری] آگاه است.^۱

این آیه به چند نکته مهم اشاره دارد: ۱- قوم یهود قبول داشتند که نیاز به رهبر دارند. ۲- قبول داشتند که تعیین رهبر بر عهده پیامبر و از جانب خدا است. ۳- پیامبرشان از خدا خواست که رهبر را انتخاب و معرفی کند. ۴- خدا بر اساس لیاقت و شایستگی افراد، رهبر را انتخاب و معرفی می‌کند. ۵- ملاک لیاقت این منصب، علم و نیرومندی است، نه ثروت و نه سالمندی و نه خواست و انتخاب مردم.^۲

۱. داستان تلخیص شد، به تفسیر ابن کثیر، و مجمع البیان، ذیل آیه مزبور و قصص القرآن مراجعه شود.

۲. فلسفه خبرگان رهبری نیز بر همین اساس، و به منظور تشخیص و تعیین فرد لایق و معرفی او به مردم است.

آری، این آیه مبارکه بیانگر این است که رهبر از جانب خدا و بر حسب لیاقت برگزیده می‌شود و از ضروریات است که لیاقت و ملاک و شایستگی رهبری - که همانا علم و نیروی بدنی است - به طور کامل، تنها در وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود داشت، و در میان صحابه، احدی هم سنگ آن بزرگوار نبود، و از این جا معلوم می‌شود که غدیر خم، و حدیث ثقلین، و حدیث منزلت و... در همین راستا و به همین منظور بوده است. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

تنها علی علیه السلام صلاحیت همسری فاطمه علیها السلام را داشت

نسائی در کتاب خصائص، از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر علیه السلام را با این عبارت بیان کرده است.

ذِكْرُ مَا خَصَّ بِهِ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دُونَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنْ فَاطِمَةَ
بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِضْعَةٍ مِنْهُ وَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا مَرْيَمَ بِنْتَ
عِمْرَانَ^۱

از خصوصیات و امتیازات علی علیه السلام که اولین و آخرین، چنین خصوصیت را نداشتند، همسری آن جناب با فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاره تن آن حضرت. و سیده زنان اهل بهشت، جز مریم دختر عمران است.

مؤلف: نسائی، این محدث معروف و مقبول نزد عامه، تصریح کرده است که ازدواج علی علیه السلام با زهرا علیها السلام از امتیازات مخصوص علی علیه السلام است که اولین و آخرین، از آن محروم و چنین امتیاز بزرگ را نداشتند.

یعنی هیچ انسانی، هیچ صحابه و هیچ یک از وابستگان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لیاقت همسری زهرا را نداشتند، احدی از اطرافیان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شأنیت ازدواج با پاره تن

۱. خصائص نسائی: ص ۳۱، ط قاهره.

پیامبر صلی الله علیه و آله، سیده و بزرگ بانوی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشتند، مگر علی بن ابیطالب علیه السلام. نسائی، اولین روایتی را که در این باب آورده است، خواستگاری ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست رد به سینه آنان زد و خودشان هم به یکدیگر گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله ما را رد کرد.

اکنون روایات :

{۱} ابن سعد در طبقات، از علباء بن احمد یشکری نقل کرده است که :
 أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَطَبَ فَاطِمَةَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَظِرُ بِهَا الْقَضَاءَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: رَدَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ، أُخْطِبَ فَاطِمَةَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَخَطَبَهَا، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَظِرُ بِهَا الْقَضَاءَ، فَجَاءَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ: رَدَّكَ يَا عُمَرُ، ثُمَّ إِنَّ أَهْلَ عَلِيٍّ قَالُوا لِعَلِيِّ: أُخْطِبَ فَاطِمَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: بَعْدَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ؟ فَذَكَرُوا لَهُ قَرَابَتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَخَطَبَهَا فَرَوَّجَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله...

ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را خواستگاری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بینم قضای الهی چیست، ابوبکر این پاسخ را برای عمر نقل کرد، عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ردّت کرد، ابوبکر به عمر گفت: تو برو و فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن، عمر آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله همان پاسخ که به ابوبکر داده بود، به او هم داد، عمر آمد نزد ابوبکر و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کرد، ابوبکر گفت: تو را هم ردّ کرد، (دست ردّ بر سینه هر دو زد).

نزدیکان علی علیه السلام به آن حضرت گفتند: برو خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن، علی علیه السلام گفت: بعد از آن که ابوبکر و عمر را ردّ کرد، مرا چگونه می پذیرد، اطرافیان علی علیه السلام گفتند: تو خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و با آنان فرق داری، پس علی علیه السلام خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را به

همسری علی علیه السلام درآورد.^۱

{۲} نسائی، از عبدالله بن بریده، از پدرش خواستگاری ابوبکر و عمر را نقل کرده، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام کم سال است، و علی علیه السلام خواستگاری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را رد نکرد، و فاطمه علیها السلام را به آن جناب تزویج کرد.^۲

{۳} همچنین، نسائی در خصائص خواستگاری ابوبکر و عمر را نقل کرده، و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام درآورد.^۳

مؤلف: در نقل همین سه روایت کفایت است و از اینها عدم صلاحیت دیگران آشکار شد، و معلوم گردید که تنها علی علیه السلام لیاقت همسری زهرا علیها السلام را داشته است نه فلان و فلان، و خودشان هم اعتراف کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ رد داد.

حال: با وجود چنین واقعیتی، چگونه می توان گفت دیگران بر علی علیه السلام برتری دارند؟ آیا ترجیح صحابه بر علی علیه السلام، انکار حق و واقعیات نیست، زیر پا گذاشتن شخصیت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام نیست؟ دهن کجی به پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را بر آنان مقدم داشت، نیست؟

درها بسته شد

و تنها در خانه علی علیه السلام به مسجد باز ماند

نسائی در خصائص، یکی از فضائل بی مانند و منحصر به فرد حضرت علی علیه السلام را تحت عنوان: «قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرَ بَابِ

۱. طبقات ابن سعد، ص ۱۱، ۲۰، ج ۲، (ط لیدن) و ج ۸، ص ۱۹، ط بیروت.

۲. نسائی در کتاب النکاح، باب تزوج المرأة مثلها فی السن....

۳. خصائص، ص ۲۱.

عَلِيٍّ رضی الله عنه این روایت را آورده است.

﴿۱﴾ محمد بن بشار... از زید بن ارقم نقل کرده که راه رفت و آمد خانه چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درب‌ها را مسدود کنید، مگر درب خانه علی علیه السلام را. مردم به سخن و گفتگو و چون و چرا پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بپای ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أُمِرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ، وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ، وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُهُ وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّي أُمِرْتُ فَاتَّبَعْتُهُ.^۱

اما بعد همانا [از جانب خدا] من مأمور شدم به بستن این درب‌ها، جز درب خانه علی علیه السلام، و برخی شما در این باره حرف زدند، (چون و چرا کردند) سوگند به خدا من از جانب خود نیستم و نگشودم، بلکه امر شدم، پس اطاعت کردم.

﴿۲﴾ نسائی در باب بعد، این عنوان را آورده است:

قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَا أَدْخَلْتُهُ وَأَخْرَجْتُكُمْ بَلَّ اللَّهُ أَدْخَلَهُ وَأَخْرَجَكُمْ.^۲

من علی علیه السلام را [در مسجد] داخل نکردم و من شما را [از مسجد] خارج نکردم، بلکه خدا او را داخل و شما را خارج ساخت.

نسائی، سپس با سند از سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، و گروهی خدمت حضرت نشسته بودند، علی کرم الله وجهه داخل شد، وقتی علی داخل شد آن گروه خارج شدند، و همین که خارج شدند خود را ملامت کردند و گفتند: سوگند به خدا او ما را خارج نکرد و برگشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله، در این موقع پیامبر فرمود:

۱. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳.

وَاللَّهُ مَا أَنَا أَدْخَلْتُهُ وَأَخْرَجْتُكُمْ بَلِ اللَّهُ أَدْخَلَهُ وَأَخْرَجَكُمْ.^۱

به خدا سوگند، من به اختیار خودم علی را داخل نکردم و شما را خارج نکردم، بلکه خدا او را داخل و شما را خارج کرد.

۳ نیز از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که بعد از دستور بستن درب‌ها جز درب خانه علی علیه السلام، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت آمد و گفت: ای پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب و عموهایت را از مسجد بیرون کردی و این جوان را در مسجد ساکن کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من دستور اخراج شما و اسکان او را ندادم، بلکه خدا به آن امر کرد.^۲

۴ همچنین از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد مسدود کنند مگر درب خانه علی علیه السلام را.^۳

۵ نیز از ابن عباس نقل کرده است که درب خانه علی علیه السلام به مسجد باز ماند، و علی علیه السلام در حالی که جنب بود داخل مسجد می‌شد، زیرا خانه او راه به خارج نداشت، جز از داخل مسجد.

فَيَدْخُلُ الْمَسْجِدَ جُنْبًا وَهُوَ طَرِيقُهُ، لَيْسَ لَهُ طَرِيقٌ غَيْرُهُ.^۴

۶ ترمذی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد درب‌ها را مسدود کنند مگر درب خانه علی علیه السلام را.^۵

۱. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۱۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۹.

۵. ترمذی در: ۴۶ - کتاب المناقب، ۲۰: باب حدثنا سفیان بن وکیع.

{۷} احمد حنبل از زید بن ارقم نقل کرده که :

درب خانه چند نفر از اصحاب به مسجد باز می شد، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این درب ها را مسدود کنید جز درب خانه علی علیه السلام را.

مردم شروع به حرف زدن کردن .

پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: من مأمور شدم به بستن درب ها مگر درب خانه علی علیه السلام. به خدا سوگند از پیش خود مسدود و مفتوح نکردم، بلکه امر شدم و تبعیت کردم.^۱

{۸} نیز از عبدالله عمر نقل کرده که : درب های خانه ها مسدود شد، مگر درب خانه علی علیه السلام.^۲

{۹} و از ابن عباس همین مطلب را در ضمن روایت طولانی نقل کرده است.^۳

{۱۰} و از عبدالله بن الرقیم الکنانی نیز نقل کرده است که : پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد به بستن درب هایی که به مسجد باز می شد، ولی درب خانه علی علیه السلام را به حال خود گذاشت.^۴

{۱۱} در ینابیع المودة، باب ۷، از حذیفه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی درهای خانه ها را که به مسجد باز می شد بست، عده ای ناراحت شدند، پیامبر پیا ایستاد و فرمود: گروهی از بیرون راندن آنان از مسجد، و باقی ماندن علی علیه السلام در مسجد، ناراحت هستند، به خدا سوگند من به اختیار خود آنان را بیرون نکردم، و علی را باقی گذاردم، بلکه خدا دستور اخراج آنان و باقی گذاشتن علی علیه السلام را داد.

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹، ط الحلبی.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶، ط الحلبی.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۳۰، ط الحلبی.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۵، ط الحلبی.

[تا آن که فرمود: [علی برادر من است، و کسی که جنب است نمی تواند در مسجد رفت و آمد کند، مگر علی علیه السلام.^۱

در وفاء الوفاء سمهودی پانزده روایت از کتاب های خودشان آورده است که: پیامبر دستور داد تمام درب هایی که به مسجد باز می شد بسته شود، جز درب خانه علی علیه السلام.^۲

خَوْخَه ابوبکر

در اینجا مناسب است اشاره ای به جریان خَوْخَه^۳ ابوبکر بشود. همان گونه که نقل کردیم، وقتی مسجد النبی را بنا کردند، در اطراف مسجد برای عده ای از مهاجران، حجره هایی ساخته شد، درب حجره ها به مسجد باز می شد و رفت و آمد از داخل مسجد انجام می گرفت، تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا، دستور داد درب ها را بستند، جز درب حجره علی علیه السلام، برخی افراد از حجره خود، خَوْخَه و پنجره ای به مسجد باز کردند، ابوبکر هم چنین کرد. در صحیح بخاری است که: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد خَوْخه ها را مسدود کنند، ابوبکر تقاضا کرد خَوْخه اش باز بماند، و پیامبر صلی الله علیه و آله به لحاظ پیرمردی او پذیرفت و خَوْخه اش باز ماند.^۴

البته این موضوع فضیلتی را ثابت نمی کند، چون به امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است برخلاف درب خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام که به امر خدا بود. یادآوری: جزئیات خَوْخَه ابوبکر را در صفحه ۴۸۸ آورده ام.

۱. ینابیع المودة، باب ۱۷.

۲. وفاء الوفاء سمهودی، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳. خَوْخه: روزنه، درب کوچک، پنجره.

۴. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب الخَوْخه و.... فی المسجد، ح ۴۶۶.

مؤلف : از آنچه در باب بسته شدن درها و باز ماندن درب خانه علی علیه السلام - آن هم به امر خداوند متعال - نقل شد، آیا فهمیده نمی شود که علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، افضل و برترین انسان ها است؟ آیا معلوم نمی شود که مقام و منزلت علی علیه السلام در نزد پروردگار عالم، همانند مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

آیا با این همه آیات و روایات که خود اهل سنت در کتب معتبر خویش، با سندهای گوناگون آورده اند، کسی می تواند بگوید دیگری جز پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام مقدم است؟

آیا انسان با انصاف چاره ای جز این دارد که بگوید و اعتراف کند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین انسان علی علیه السلام است! آری، مترس و بگو: بهترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام است، علی است، علی است.

تو به تاریکی علی را دیده ای لاجرم غیری بر او بگزیده ای

علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله است

❏ در صحیح مسلم سه روایت با سندهای مختلف آمده است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

❏ در صحیح بخاری دو روایت در دو باب نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام

فرمود:

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ح ۳۰ (۲۴۰۴) و ح ۳۱ و

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.^۱
 آیا خوشنود نیستی که منزلت و رابطه من و تو مثل منزلت و رابطه حضرت
 موسی و برادرش هارون باشد مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست.

۳ ترمذی نیز نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۲

۴ ابن ماجه نیز نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا بَنِي آدَمَ أَطَالِبُ أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَنْزَلَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.^۳

۵ ابن سعد در طبقات، همین مضمون را نقل کرده است.^۴

۶ احمد حنبل در مسند خود: پانزده روایت با سندهای مختلف همین
 روایت را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است.^۵

۷ ابو داود طیالسی در مسندش همین مضمون را در دو باب آورده است.^۶

علی علیه السلام برادر رسول خدا ﷺ است

۱ ترمذی از عبدالله عمر روایت کرده است که :

پیامبر بین اصحاب خود عقد برادری بست، پس علی علیه السلام در حالی که اشک

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبى ﷺ، باب مناقب علی بن ابی طالب، ح ۱۷۳۸ و در کتاب
 المغازی، باب غزوة تبوک، ح ۱۷۳۸.

۲. الترمذی، ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰، باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۳. ابن ماجه در المقدمة، ۱۱، باب فی فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، ح ۱۱۵.

۴. الطبقات الکبری ص ۱۴، ج ۳، ط لیدن.

۵. احمد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۰ ط الحلبي، تا ص ۱۸۵ و ۳۳۸ و ص ۳۶۹ و ص ۴۳۸.

۶. مسند ابو داود طیالسی، ح ۲۰۹، و ح ۲۱۳.

در چشمانش بود، خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحاب خود برادری برقرار کردی و بین من و دیگری برادری برقرار نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! تو برادر منی، در دنیا و آخرت.

{۲} نسائی در خصائص نقل کرده که:

ام ایمن گفت: صبح شبی که زفاف فاطمه علیها السلام واقع شد، من در خانه فاطمه علیها السلام بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد درب خانه را زد، من خارج شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم علی را خبر کن، گفتم: چگونه علی برادرت باشد و حال این که دختری را به او تزویج کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او برادر من است «إِنَّهُ أَخِي».^۲

{۳} نیز نسائی در خصائص از ربیعة بن ماجد نقل کرده است که:

شخصی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام چه شد که تو وارث پیامبر شدی و عمویت عباس نشد؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله همه فامیل خود را جمع کرد و غذا و نوشیدنی داد، تا همه سیر شدند، سپس فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَإِلَى النَّاسِ عَامَّةً، أَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَارِثِي؟ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ، فَقَالَ اجْلِسْ، ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلِّ ذَلِكَ أَقَوْمٌ إِلَيْهِ، فَيَقُولُ: اجْلِسْ حَتَّى كَانَتْ فِي الثَّالِثَةِ ضَرْبَ بِيَدِهِ عَلَى يَدِي ثُمَّ قَالَ: فَبِذَلِكَ وَرِثْتُ إِبْنَ عَمِّي دُونَ عَمِّي.^۳

۱. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰: باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۲. خصائص نسائی، ص ۳۲.

۳. خصائص نسائی، ص ۱۸.

ای فرزندان عبدالمطلب من به طور خصوصی برای شما و به طور عمومی برای مردم مبعوث شدم، کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و صاحب و وارث من باشد، هیچ یک از حاضران پاسخ ندادند، من که از همه کوچکتر بودم بپای ایستادم، پیامبر ﷺ فرمود: بنشین، دو مرتبه و سه مرتبه همان سخن را بیان کرد، و کسی پاسخ نداد و هر سه بار من ایستادم و می‌فرمود بنشین، تا بعد از سه مرتبه - که کسی از فامیل پاسخ نداد و تنها من پاسخ دادم - پیامبر ﷺ دستش را بر دست من گذاشت (مرا برادر، صاحب و وارث خود قرار داد) و به این جهت من وارث پیامبر ﷺ شدم و عباس عمویم - که اقرب به رسول خدا ﷺ بود - وارث نشد.

۴ نیز نسائی از جُهَنی روایت کرده که شنیدم علی علیه السلام بالای منبر فرمود:
 اَنَا عَبْدُ اللَّهِ، وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.

۵ همچنین از ابن عباس نقل کرده است که علی رضی الله عنه فرمود:
 وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيِّهِ وَوَارِثِهِ وَابْنِ عَمِّهِ فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي.^۲
 به خدا سوگند، همانا من برادر رسول خدا و ولی و وارث و پسر عم آن حضرت هستم، پس چه کسی سزاوارتر و احق به او از من است.

پیامبر ﷺ فرمود: علی از من و من از علی هستم

۱ بخاری نقل کرده که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:
 أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ^۳؛ تو از منی و من از تو هستم.

۱ و ۲. خصائص نسائی، ص ۱۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ (قبل از ح ۳۷۰۱) باب مناقب علی بن ابی طالب (رض).

۲} ترمذی از عمران نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود :

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۱

همانا علی ؑ از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

۳} همچنین ترمذی از جناده نقل کرده که گفت: شنیدم پیامبر ﷺ می فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُودِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.^۲

علی از من است و من از او هستم، و کسی حق من را ادا نمی کند مگر علی.

۴} ابن ماجه از حُشَی روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُودِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.^۳

۵} احمد حنبل از حبشی فرزند جناده - که در حجة الوداع همراه پیامبر ﷺ بوده - نقل کرده که پیامبر فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُودِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ. (وَفِي رِوَايَةٍ) لَا يَقْضِي عَنِّي دَيْنِي، إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ.^۴

علی از من است و من از علی هستم، و ادا نمی کند از طرف من، مگر خودم یا علی، (و در روایت دیگر است که فرمود) ادا نمی کند بدهی مرا مگر خودم، یا علی.

۶} احمد حنبل، همین روایت را به سند دیگر نقل کرده است.^۵

۱. الترمذی : ۴۶، کتاب مناقب : ۱۹ - باب مناقب علی بن ابیطالب ؑ.

۲. الترمذی : ۴۶، کتاب مناقب : ۲۰ - باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۳. ابن ماجه، در مقدمه ۱۱ - باب فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، ح ۱۱۹، طبعنا.

۴. مسند احمد، ص ۱۶۴، ج ۴، ط: الحلبي.

۵. همان، ص ۱۶۵.

{۷} نیز از محمد بن اسامه نقل کرده است که پیامبر ﷺ خطاب به علی ؑ فرمود:

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَخَتْنِي وَأَبُو وَلَدَيَّ، وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ مِنِّي.^۱

اما تو ای علی، همانا تو داماد منی، و پدر دو فرزند من هستی، و من از تو و تو از من هستی.

{۸} نسائی در خصائص تحت باب: ذِكْرُ مَنْزِلَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ

مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، هجده روایت با سندهای گوناگون نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ.^۲

{۹} همچنین تحت باب: «قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ عَلِيُّ وَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»، در

ضمن روایتی از بریده نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.

همانا علی ؑ از من و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

{۱۰} ابن جوزی حنفی از احمد حنبل (از کتاب فضائل) و از محمد بن اسحاق

(در مغازی) روایت کرده است که در جنگ احد، هنگامی که پرچمدار مشرکان به قصد کشتن پیامبر ﷺ حمله کرد، علی ؑ فداکاری و جان نثاری نمود و بر آن پرچمدار حمله کرد و او را به هلاکت رساند. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا لَهِيَ الْمُؤَاسَات.

ای محمد ﷺ! همانا این است برابری و برادری. (مواسات، ترجیح دادن غیر بر خود است).

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴، ط الحلبي.

۲. خصائص نسائی، ص ۱۴ تا ۱۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند :

عَلَيُّ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ : وَأَنَا مِنْكُمْ.

علی از من است و من از علی هستم، جبرئیل گفت: من هم از شما دو نفر هستم. و جبرئیل هنگامی نازل شد و این سخن را گفت که مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله را در میدان جنگ گذاشتند و فرار کردند، حتی عثمان بن عفان نیز فرار کرد و او اول کسی بود که فرار نمود و داخل مدینه شد و این آیه در باره او نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا...﴾^۱

کسانی که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهای که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت.^۲

علی علیه السلام محبوب‌ترین انسان نزد خدا

نسائی از انس بن مالک نقل کرده است که :

إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ عِنْدَهُ طَائِرٌ فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَرَدَّهُ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَرَدَّهُ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَذِنَ لَهُ.^۳
همانا غذایی - جوجه‌ای پخته شده - جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: بار پروردگارا محبوب‌ترین خلقت را برسان، تا با من از این غذا بخورد، ابوبکر آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را رد کرد، عمر آمد، او را نیز رد کرد، علی علیه السلام آمد، به او اجازه داد.

۱. آل عمران / ۱۵۵.

۲. تذکرة الخواص، سبط بن جوزی حنفی، چاپ مکتبة نبوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص ۳۸.

۳. خصائص نسائی، ص ۵، ط قاهره.

دشنام به علی علیه السلام دشنام به رسول الله صلی الله علیه و آله است

۱} نسائی در خصائص، تحت باب «قول النبی صلی الله علیه و آله: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي» از عبدالله الجدلی نقل کرده که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ لِي أَيْسَبُّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِيكُمْ؟ قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ مَعَاذَ اللَّهِ، قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي.^۱

وارد شدم بر امّ سلمه، به من گفت: آیا افرادی از شما پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام می دهند؟ گفتم: سبحان الله، معاذ الله، هرگز چنین نیست. [امّ سلمه گفت:] از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

۲} نسائی، در همین باب از سعد بن مالک نقل کرده که در مدینه، علی علیه السلام را دشنام می دادند و همان روایت را یادآور شده، شاید مردم متنبّه شوند و دیگر دشنام ندهند.^۲

۳} احمد حنبل نیز روایت کرده است که:

عبدالله الجدلی گفت: بر امّ سلمه وارد شدم، به من گفت: آیا به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گوید؟ گفتم: معاذ الله، سبحان الله، گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به علی علیه السلام ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است.^۳

از این روایات معلوم می شود دشنام و ناسزاگویی به حضرت امیر علیه السلام از زمان زنده بودن آن حضرت رواج داشته و اختصاص به مردم شام نداشته است.

۱. خصائص، ص ۲۴.

۲. همان.

۳. مسند احمد: ج ۶، ص ۳۲۳: ط الحلبی.

مؤلف: امر کردن معاویه به سب و دشنام به علی علیه السلام به نقل از صحیح مسلم، در صفحه ۱۰۱ گذشت.

همچنین آل مروان به سب و لعن آن حضرت به نقل از صحیح مسلم در صفحه ۲۶۰ گذشت.

اذیت علی علیه السلام اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است

احمد حنبل، از عمرو بن شاس روایت کرده که گفت:
در سفر یمن با علی علیه السلام بودم، [تا آنکه گوید] وقتی از سفر برگشتم، در مسجد از علی علیه السلام شکوه و گله کردم، این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، روز بعد داخل مسجد شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود، هنگامی که چشمانش به من افتاد با تندی به من نگاه کرد، وقتی نشستم فرمود:

يَا عَمْرُو! وَاللَّهِ لَقَدْ أَذَيْتَنِي، قُلْتُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُوذِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله! قَالَ: بَلَى، مَنْ أَذَى عَلِيًّا فَقَدْ أَذَانِي.^۱

ای عمرو، به خدا سوگند مرا اذیت کردی، گفتم: پناه به خدا که من شما را اذیت کنم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، هر کس علی را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی هر مؤمن است

اهل سنت روایات بسیاری نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام بعد از من ولی هر مؤمن است.

{۱} ترمذی از عمران بن حصین - در ضمن روایت مفصلی - نقل کرده است که

۱. مسند احمد، ج ۳، ط الحلبی، ص ۴۸۳.

پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۱

به تحقیق علی از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

{۲} احمد بن حنبل از ابن عباس - در ضمن روایتی طولانی - نقل کرده است که

پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ وَلِيِّي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي^۲؛ تو بعد از من، ولی هر مؤمنی هستی.

{۳} و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ.^۳

کسی که من مولای او هستم، همانا علی مولای او است.

{۴} همچنین همین مضمون را از عمران بن حصین نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

دَعُوا عَلِيًّا، دَعُوا عَلِيًّا، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۴

علی را رها کنید، علی را رها کنید (این قدر علیه او حرف نزید) همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

{۵} نیز احمد از عبدالله بن بریده، از پدرش نقل کرده است که:

در سفر یمن با علی علیه السلام بودیم، پس از بازگشت، به خاطر ناراحتی که از

علی علیه السلام پیدا کرده بودیم، پشت سر آن حضرت حرف‌هایی زدیم، پیامبر ﷺ فرمود:

لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي، وَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ

وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.^۵

۱. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۱۹، باب مناقب علی بن ابی طالب (رض).

۲ و ۳ و ۴. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۳۳۰ و ح ۳۰۶۲، ط المعارف.

۵. همان، ج ۵، ص ۳۵۶.

حرف ناگوار و ناپسند در باره علی نزنید، زیرا او از من است و من از او هستم، و او ولیّ شما بعد از من است [و با تکرار همان جمله باز تأکید کرد و فرمود:] همانا او از من است و من از او هستم، و او ولیّ شما بعد از من است.

۶} ابو داود طیالسی نیز از عمران روایت کرده تا آن که گفته است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا لَهُمْ وَلِإِلَهِی؟ إِنَّ عَلِیّاً مِنِّیْ وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی.^۱
این افراد با علی چکار دارند؟ آنان را با علی چه کار؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من، ولیّ هر مؤمن است.

۷} همچنین ابو داود، همین مضمون را از ابن عباس نقل کرده است.^۲

۸} نسائی در خصائص در این باره سه باب عنوان کرده است.

اول - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ كُنْتُ وَلِیْهِ فَهَذَا وَلِیْهِ»
و در این باب حدیث غدیر غم را آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

مَنْ كُنْتُ وَلِیْهِ فَهَذَا وَلِیْهِ؛ هر کس من ولیّ او هستم، این علیّ ولیّ او است.
وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیُّ مَوْلَاهُ؛ کسی که من مولای او هستم، علی مولای او است.
و در این باب، نه روایت با سند نقل کرده است.^۳

دوم - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: «عَلِیُّ وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی»
و در این باب، روایت عمران بن حصین را نقل کرده است که گفت: من شکایت

۱. مسند ابو داود طیالسی، ح ۸۲۹.

۲. همان، ح ۲۷۵۲.

۳. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۲۳.

از علی کردم... که سرانجام آثار غضب در چهره پیامبر ﷺ ظاهر شد و فرمود:

مَا تُرِيدُونَ مِنِّي عَلِيٍّ، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.^۱

سوم - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ «عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي»

و در این باب روایت بریده را نقل کرده که گفت: من نسبت به علی

حرف‌های ناپسند زدم، چهره پیامبر ﷺ تغییر کرد و فرمود:

لَا تَبْغِضَنَّ يَا بَرِيدُ لِي عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.^۲

ای بریده! علی را نزد من مبغوض مکن، به طور یقین علی از من است و من از او

هستم، و او بعد از من، ولی هر مؤمن است.

مؤلف: همان گونه که ملاحظه می‌کنید، پیامبر ﷺ در این تعبیرها به طور مکرر

«إِنَّ» و «لَا» و نون تأکید ثقیله «لَا تَبْغِضَنَّ» بکار برده که اهمیت مطلب را

بفهماند. نیز با آن خلق عظیم، در عین حال در این مورد غضب کرده و با تندى و

حدّت تمام، سخن گفته و نگاه کرده و مردم را از اینکه علیه علی علیه السلام حرف بزنند

منع کرده است. همچنین می‌خواهد بفرماید من علی علیه السلام را بزرگ کرده‌ام، من او

را می‌شناسم، من از او، و او از من جدا نبوده و یکی هستیم، و برای من واضح

است که حرف‌های شما در باره علی علیه السلام پایه و اساس ندارد.

نیز از این روایات که با عبارات مختلف نقل شده معلوم می‌شود مردم همه جا

علیه علی علیه السلام صحبت‌های ناشایست داشته، و جو سازی می‌کرده‌اند، تا آن حد که

پیامبر ﷺ در موارد مختلف با آنان برخورد و به افراد مغرض تندى کرده است.^۳

۱. خصائص نسایی، ط قاهره، ص ۲۳.

۲. همان.

۳. بر این اساس، این روایات در موارد مختلف صادر شده و در اصل متعدد است که رسول خدا ﷺ در

مجالس متعدد بیان فرموده است.

علاوه بر اینها، از این روایات استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد بوده است دو مطلب مهم و اساسی را به مسلمانان گوشزد کند.

اول این که: من و علی علیه السلام یکی هستیم، و حرف علیه علی، علیه من است، دشمنی با علی علیه السلام دشمنی با من است.

دوم - که جنبه وصیت داشته - این که: علی علیه السلام بعد از من ولی و سرپرست شما است، علی علیه السلام بعد از من ولی شما و عموم مومنان است، علی علیه السلام همان ولایت و اختیاراتی را نسبت به شما دارد که من دارم، همان اولویتی را دارد که من دارم، و خلاصه در این جهت بین من و علی علیه السلام فرقی وجود ندارد.

از مجموع آنچه از کتاب‌های معتبر اهل سنت آوردم، روشن شد که بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است، و چنانچه افراد، با دیده عقل و انصاف، و وجدان توجه کنند، حکم می‌کنند که علی علیه السلام هم رتبه پیامبر صلی الله علیه و آله است، جز این که پیامبر نیست، همان گونه که عده‌ای از اهل تسنن به آن تصریح کرده‌اند (به ص ۸۸۳ تا ۸۹۷ همین کتاب مراجعه شود) ابن ابی الحدید نیز در ضمن روایات بسیاری این حقیقت را ثابت کرده است (به صفحه ۸۱۸ تا ۸۶۲ مراجعه شود).

عَلِيُّ وَلِيدُ الْكَعْبَةِ

ولادت امام علی علیه السلام در کعبه معظمه

از امتیازهای منحصر به فرد امیرمؤمنان علی علیه السلام ولادت آن حضرت در کعبه معظمه است.

روایات بسیاری در این باره وارد شده تا آنجا که جمعی از بزرگان شیعه و سنی گفته‌اند این روایت در حد تواتر است.

بزرگان اهل سنت که به آن تصریح کرده‌اند عبارتند از:

۱- حاکم در «المستدرک» ۳: ۴۸۳، گفته است:

اخبار متواتر است بر این که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه به دنیا آورد.

۲- حافظ کنجی شافعی در «الکفایة» از طریق ابن نجار از حاکم نیشابوری حکایت کرده است که او گفت:

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در مکه، در بیت الله الحرام، شب جمعه سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از عام الفیل، به دنیا آمد و کسی نه قبل از او و نه بعد از او، در بیت الله الحرام متولد نشد و این خصوصیت به خاطر اکرام و تجلیل و تعظیم آن حضرت بود.

۳- احمد بن عبدالرحیم دهلوی، مشهور به شاه ولی الله ... در کتابش «ازالة الخفاء» گفته است:

اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علیه السلام را در داخل کعبه به دنیا آورد و جز او کسی در کعبه متولد نشده، نه قبل از او و نه بعد از او.

۴- شهاب الدین آلوسی، صاحب تفسیر کبیر، در کتاب «شرح القصيدة العينية» ص ۱۵، گفته است: این که امیرمؤمنان - کرم الله وجهه - در خانه خدا متولد شده، امری است که در دنیا مشهور می‌باشد و در کتاب‌های سنی و شیعه نوشته شده است، ... و شهرت نیافته که غیر او - کرم الله وجهه -، در کعبه متولد شده باشد، بلکه سخنی در تولد غیر آن حضرت در کعبه، مطرح نشده است، و چه به جا و سزاوار است که امام الاثمه، در جایی که قبله مؤمنان است به دنیا بیاید، و منزّه است کسی که چیزها را در جاهای مناسب خودش قرار می‌دهد و او احکم الحاکمین است.

- ۵- أبی الحسن المسعودی الهذلی، در «مروج الذهب».
 - ۶- سبط ابن الجوزی الحنفی، در «تذکره خواص الأمة» ص ۷.
 - ۷- ابن الصباغ المالکی، در «الفصول المهمة»، ص ۱۴.
 - ۸- نورالدین علی الحلبي الشافعی، در «السيرة النبویة»، ج ۱، ص ۱۵۰.
 - ۹- الشیخ علی القاری الحنفی، در «شرح الشفا»، ج ۱ ص ۱۵۱.
 - ۱۰- أبی سالم محمد بن طلحة الشافعی، در «مطالب السؤل»، ص ۱۱.
 - ۱۱- ألسیخ علاءالدین السکتواری، در «محاضرة الأوائل»، ص ۱۲۰.
 - ۱۲- میرزا محمد البدخشی، در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا».
 - ۱۳- ألامیر محمد صالح الترمذی، در «ألمناقب».
 - ۱۴- ألسیخ عبدالحق الدهلوی، در «مدارج النبوة».
 - ۱۵- عبد الرّحمن الصفوری الشافعی، در «نزهة المجالس»، ج ۲ ص ۲۰۴.
 - ۱۶- شاه محمد حسن الجشتی، در «آیینہ تصوّف»، ص ۱۳۱۱.
 - ۱۷- صدرالدین أحمد البرادوانی، در «روائع المصطفی»، ص ۱۰.
 - ۱۸- ألسید علی جلال الدین، در «کتاب الحسین»، ج ۱، ص ۱۶.
 - ۱۹- ألسید محمد مؤمن الشبلنجی، در «نور الأبصار»، ص ۷۶.
 - ۲۰- ألسیخ حبیب الله الشنقیطی، در «کفاية الطالب»، ص ۳۷.
- سید حمیری ولادت آن حضرت را در کعبه، در اشعارش چنین آورده است:

وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمْنِهِ	وَالْبَيْتُ حَيْثُ فِئَاؤُهُ وَالْمَسْجِدُ
بَيْضَاءَ طَاهِرَةِ الثِّيَابِ كَرِيمَةٍ	طَابَتْ وَ طَابَ وَلِيدُهَا وَالْمَوْلِدُ

۱. طالبین به کتاب ارزشمند الغدیر، ج ۶، ص ۲۳ یا به کتاب پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تألیف این حقیر - مؤلف این کتاب - مراجعه کنند.

فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُحُوسُ نَجُومِهَا وَ بَدَتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدِ
مَالَفٌ فِي خَرَقِ الْقَوَائِلِ مِثْلُهُ إِلَّا ابْنُ آمِنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا^۱

* * *

علی است صاحب عزّوجلّال و رفعت و شأن
علی است بحر معارف علی است کوه وقار
دلیل رفعت شأن علی اگر خواهی
بدین کلام دمی گوش خویشان می‌دار
چه خواست مادرش از بهر زادنش جایی
درون خانه خاصش بداد جا جبار
ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان
شکافت حضرت ستّار کعبه را دیوار
پس آن مُطَهَّره با احترام داخل شد
در آن مکان مُقدس بزاد مریم‌وار
برون چه خواست آید پس از چهارم روز
ندا شنید که رو نام او علی بگذار
فدای نام چنین زاده‌ای بود جانم
چنین امام گزینید یا اُولی الأبصار

* * *

شخصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام

از دید مؤلف «فقه السلف»

در «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین»^۱ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را چنین معرفی کرده است:

علی بن ابی طالب: ابوالحسن الهاشمی، قاضی امت و فارس اسلام و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و شهید، پدر شهید و جدّ عترت نبوی...

طبق گفته گروهی از صحابه و تابعین، علی بن ابی طالب، اول کسی است که بعد از خدیجه اسلام آورد. در حالی که سیزده سال داشت و برخی گفته‌اند پانزده سال داشت و برخی گفته‌اند هیجده ساله بود...

ابن عبدالبر گفته است: اجماع است که علی علیه السلام اول کسی است که به دو قبله نماز خواند و اول کسی است که هجرت کرد و در جنگ بدر و احد و سایر جنگ‌ها شرکت داشت. اجماع و اتفاق است که در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر به آزمونی عظیم آزمایش شد و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای بسیاری در دست او بود و در تمام جنگ‌ها حضور داشت جز در جنگ تبوک که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

و دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری او در آورد و به دخترش فرمود:

زَوْجُكَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۱. معجم فقه السلف: عتره و صحابه و تابعین، تألیف «محمد المنتصر الکتانی»، استاد جامعه ام‌القری مکه مکرمه که در تاریخ ۱۴۱۰ ه. ق در مکه در چاپخانه جامعه ام‌القری چاپ شده است.



تو را به کسی شوهر دادم که در دنیا و آخرت سید است.
و به آن حضرت فرمود: دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را
مگر منافق.

در سال ۳۵ هجری خلافت را عهده دار و سال چهارم هجری در ماه رمضان به
شهادت رسید.

اهل شام و خوارج از فرمان او تمرد و سرپیچی کردند و در جنگ با آنان عمار
بن یاسر شهید شد.

به طور تواتر بیش از سی نفر از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ
فرمود:

وَيْحَ عَمَّارَ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ.

افسوس بر عمار، گروه ستمگر او را می کشند.
و او پس قرنی سید تابعین با جمعی از صحابه و تابعین با عمار به شهادت
رسیدند.

همچنین به تواتر از هشتاد و هشت نفر از صحابه نقل شده که رسول خدا ﷺ
فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست.
امام ابن جریر طبری، یک کتاب بزرگ درباره این حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» نوشته است.

و ابن عقده طرق این حدیث را جمع آوری و از هفتاد نفر یا بیشتر آن را
استخراج کرده است.

نیز متواتر است و بیست و چند نفر از صحابه نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ به
علی علیه السلام فرمود:

آیا خوشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز
این که پیامبری بعد از من نیست؟

و ابن عساكر اسناد اين روايت را در يك كتاب جمع آورى كرده است.
و بخارى و مسلم از سهل بن سعد نقل كرده اند كه در جنگ خيبر رسول
خدا ﷺ فرمود:

فردا پرچم را به مردى خواهم داد كه خدا به دست او فتح و پيروزى نصيب
مى كند، او خدا و رسول را دوست مى دارد، خدا و رسول خدا نيز او را دوست
مى دارند. مردم شب را به سر بردند در حالى كه با هم بگو و مگو مى كردند كه
پرچم را به چه كسى خواهد داد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: على بن ابى طالب كجاست؟ گفته شد: چشمان او درد
مى كند، فرمود: او را بياوريد، على را آوردند، رسول خدا ﷺ آب دهان در
چشمان على ريخت و براى او دعا كرد، پس چشمان او خوب شد به طورى كه
گويا اصلاً درد نمى كرد. پس از آن پرچم را به او عطا كرد.

اين حديث را به همين كيفيت طبرانى از ابن عمر و على و عمران بن حصين
استخراج كرده و بزاز آن را از حديث ابن عباس استخراج كرده است.
و از احمد بن حنبل است كه گفت: به قدرى كه فضائل براى على عليه السلام نقل شده
براى احدى از صحابه نقل نشده است.

نسائى و غير او از پيشوايان نيز همين مطلب را گفته اند.^۲

اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه

به ارزش فقه عترت و غدیر خم

در موسم حج ۱۴۲۵ هجرى قمرى، برابر ۱۳۸۳ هجرى شمسى در مکه
معظمه به يك دوره كتاب نُه جزئى در شش جلد دست يافتم به نام «مُعْجَمُ فِقْهِ

۱. مؤلف كتاب «فقه السلف» در اين مورد صلوات را به طور كامل و بدون اضافه آورده است.

۲. جزء نهم معجم فقه السلف، ص ۹۰.

السَّلَفِ عِثْرَةً وَصَحَابَةً وَتَابِعِينَ» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القرى، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در «جامعه ام القرى» مرکز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکه المکرمه چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روى تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه و تابعین» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعریف «فقه عترت» و امتیاز آن از فقه صحابه و تابعین پرداخته و نوشته است:

فقه عترت

فقه عترت، غیر از فقه صحابه و تابعین است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شیر دادن و از شیر گرفتن و دوران سرپرستی و تربیت اطفال، چه پسر یا دختر و تعلیم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ می باشد و قضایای آن انگشت شمار است. (روایات آن حضرت بسیار کم است).

فقه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب [علیه السلام] است و فقه آن حضرت ممکن است در یک کتاب بزرگ جمع آوری شود، و فقه امیرالمؤمنین الحسن بن علی و امام حسین بن علی [علیه السلام]^۱ و محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب [علیه السلام] و عبدالله نوه حسن بن علی [علیه السلام] و امام زین العابدین فرزند حسین بن علی و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر [علیه السلام] و عبدالله فرزند محمد بن حنفیه و حسن فرزند محمد حنفیه، رضی الله عنهم اجمعین.

۱. از نظر شیعیان لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص حضرت علی [علیه السلام] است.

صاحب کتاب مزبور نام سایر ائمه علیهم السلام را نیاورده است و سپس نوشته است:
 دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است.
 دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.
 دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است
 تا داخل شدن در بهشت.

وَ الظَّفَرُ بِفَقْهِ الْعِتْرَةِ ظَفَرٌ بِالْعِلْمِ وَ الْهُدَى، وَالْأَمَانُ مِنَ الضَّلَالِ، وَ بَكِتَابِ
 اللَّهِ مُقْتَرِنًا بِالْهُدَايَةِ وَالْأَمَانِ حَتَّى دُخُولِ الْجَنَّةِ.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب مزبور به حدیث ثقلین استدلال
 کرده و نوشته است:

وَ قَدْ خَطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ حَجَّةِ
 الْوِدَاعِ بِعَرَفَةَ - فِي مِائَةِ أَلْفٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَوْ يَزِيدُونَ - قَالَ جَابِرٌ: رَأَيْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوِدَاعِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ
 هُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ
 أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي آلِ بَيْتِي، وَ قَالَ ابْنُ أَرْقَمَ: قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنِ تَمَسَّكْتُمْ
 بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدَهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ
 مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى
 الْحَوْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم^۱ در حجة الوداع، در صحرای

۱. مؤلف آن کتاب در چند مورد از عبارات این قسمت صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته
 است.

عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، دربارهٔ مطلب مزبور خطابه ایراد کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجة الوداع، در حالی که بر شتر قصوا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود: من در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر آن را اخذ کنید، هرگز گمراه نشوید، [و آن] کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم، اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن ابیطالب علیه السلام زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره، ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمان.

این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتابهایشان آورده‌اند.

مؤلف آن کتاب، پس از تعریف فقه عترت^۱ و دلیل و ارزش و اهمیت آن به

۱. ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده‌اند صحیح است و الا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن علیه السلام نمی‌شود.

تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولی هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیت فقه آنها از قول رسول خدا ﷺ ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا ﷺ وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که: رسول خدا ﷺ به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.

→ چند نکته

- از مجموع آنچه که بطور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل شد نکات ذیل به دست می آید:
- ۱- فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.
- ۲- فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.
- ۳- فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.
- ۴- مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السلام می باشند.
- ۵- پذیرفته و نقل کرده اند که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».
- ۶- سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می شوند و در «مرکز فقه جهانی ام القری» حق را می گویند و تدریس می کنند و می نویسند و با صراحت اعتراف می نمایند که دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.
- یادآور می شوم که جلد اول این کتابها با روایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم - جزء هشتم - به روایات مربوط به حدود و تعزیرات پایان یافته است و در جزء نهم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند (بطور خلاصه) پرداخته است.
- ضمناً، از ابتدا بنا بر اختصار بود، در عین حال از اینکه در برخی موارد مقداری طولانی شد عفو فرمایید.

فاطمه علیها السلام افضل انسانها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

از آیه مبارکه مباحله، و آیه شریفه تطهیر و آیه کریمه مودت «القربی» و آیات مبارکات سوره «هل اتی» و روایات صادره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در صفحه ۹۹ و ۱۰۳ و ۱۱۳ به آنها اشاره شد، روشن گردید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشمول آن آیات و روایات بوده و برای اثبات افضلیت آن بانوی بزرگوار همانها کفایت می کند، در عین حال، از باب تیمّن و تبرک برخی روایات منحصر به فرد و مخصوص به آن حضرت را، که حاکی از افضلیت آن بانوی عظمی است یادآور می شویم.

۱- علامه جلیل القدر، محمدبن حسن صفار (از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، متوفای ۲۹۰ ق، در کتاب بصائر الدرجات، جزء ۳، باب ۱۴، ص ۱۵۳، ح ۶) ضمن روایت مفصلی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که: فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز مکث کرد و در این مدت به خاطر پدرش حزن شدیدی بر او عارض گردید. «وَكَانَ جَبْرِئِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِیْهَا وَيُطِيبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِیْهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ علیه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام»

و [در آن هنگام که زهرا علیها السلام در حزن شدید بود] جبرئیل نزد او می آمد و آن حضرت را در مصیبت پدرش دلداری می داد و از مقام و منزلت پدر بزرگوارش خبر می داد، و از آنچه بعد از او بر فرزندان او وارد می شود، آگاه می ساخت و علی علیه السلام آنها را می نوشت و آن نوشته ها مصحف فاطمه علیها السلام است.

در کافی (ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵) همین روایت آمده است. نیز در کافی (همان، ص ۲۴۰، ح ۲) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «چون خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود فاطمه علیها السلام را از وفات آن حضرت اندوهی گرفت که جز خدا، مقدارش را نداند، بدان جهت خدا فرشته ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد

و با او سخن گوید.. «فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا..».

مؤلف: به همین لحاظ گفته شده که از اعظم و افضل القاب حضرت زهرا علیها السلام «مُحَدِّثَةٌ»^۱ است. و این رتبه عالیه بعد از مقام نبوت و امامت مخصوص آن بانوی عظیم الشان و بزرگوار است.

نیز وقتی آیه مبارکه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾^۲ نازل شد و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به کنیه ام المؤمنین (مادر مؤمنین) شناخته شدند و به این شرافت مفتخر گشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را چون جان شیرین در آغوش گرفت و وی را بوسید و بویید و او را با کنیه «أُمُّ آيِيهَا» (مادر پدرش) خواند، یعنی ای فاطمه علیها السلام اگر زنان من مادر امت من هستند و به این مرتبه مفتخر شدند، قدر و منزلت تو به مراتب بالاتر از آنها است، زیرا تو مادر من (که پیامبر خدایم) هستی، اگر آنها «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» به حساب آمدند، تو «أُمُّ آيِيهَا» (مادر پیامبر صلی الله علیه و آله) محسوب هستی.^۳

۲- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فاطمه علیها السلام فرمود: هنگامی که آیه ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۴ نازل شد، من دیگر پدرم رسول خدا را با عنوان پدر صدا نزدم، بلکه آن حضرت را مانند مردم با عنوان یا رسول الله صدا زدم، پدرم چند مرتبه پاسخ نداد و سرانجام فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ وَلَا فِي نَسْلِكَ، أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ. إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغِلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَلَكِنْ قَوْلِي يَا أَبَه! فَإِنَّهَا أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَ

۱. محدثه به فتح دال، اسم مفعول و به معنای دریافت کننده حدیث است.

۲. سورة احزاب / ۶.

۳. رباحین الشریعة، ج ۱، ص ۷.

۴. ای مردم! صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن برخی از خودتان برخی دیگر را قرار مدهید. (سورة نور

أَرْضِي لِلرَّبِّ»^۱؛ «فاطمه جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیست، تو از من هستی و من از تو، این آیه در مورد انسانهای بی ادب و گستاخ نازل شده، و تو همچنان مرا با عنوان «پدر» صدا بزنی، و به من بگو: ای پدر، که صدای تو قلبم را زنده تر و پروردگارم را خشنودتر می سازد».

۳- در روایت دیگر است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فَفاطِمَةُ حَوْرَاءُ اِنْسِيَّةٌ، فَكُلَّمَا اسْتَقْتُ اِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ»^۲؛ «فاطمه حوریه ای انسان نما است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، بوی دخترم فاطمه را استشمام می کنم.»
۴- حضرت امام محمد باقر علیهما السلام فرمودند: «مَا عَيْدَ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِّنَ التَّحْمِيدِ اَفْضَلُ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ اَفْضَلُ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا»^۳؛ «خدا عبادت نشده است به چیزی افضل تر از تسبیح فاطمه علیها السلام و اگر چیزی بهتر از آن می بود، پیامبر ﷺ آن را به فاطمه علیها السلام عطا می کرد».

۵- حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند: «تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَلْفِ رَكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ»^۴؛ «تسبیح فاطمه علیها السلام بعد از هر نماز بهتر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز».

۶- و همان حضرت فرمودند: «ذکر بسیار که خدا در قرآن مجید به آن امر فرموده، تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است و هر که بعد از نماز بجا آورد، خدا را بسیار یاد کرده است و به آیه ﴿ادْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۵ عمل نموده است»^۶.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۰.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۷.

۳. وسائل الشیعة، ابواب التعقیب، باب ۹، ح ۱.

۴. همان، ح ۹.

۵. سورة احزاب / ۴۱.

۶. وسائل الشیعة، باب ۸، ابواب التعقیب، ح ۱.

مؤلف: روایات در فضیلت و آثار و برکات تسبیح حضرت زهرا علیها السلام بسیار است، و در کتاب شریف «العروة الوثقی» (فصل فی التعقیب) فرموده است: «بهتر است بعد از سلام نماز، سه مرتبه «الله اکبر» گفته شود پس از آن تسبیح حضرت زهرا صلوات الله علیها، و به طوری که جمعی از علما فرموده‌اند: بعد از سه تکبیر، افضل دعاها و ذکرها، تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام است. آری، این افضلیت و این همه ثواب - حتی نزد امام صادق علیه السلام محبوب‌تر بودن آن از هزار رکعت نماز - نیست مگر به خاطر انتساب آن به حضرت زهرا علیها السلام و نیست مگر به جهت اینکه گفتن آن موجب یادآوری حضرت زهرا علیها السلام می‌شود، و جا دارد نمازگزاران بدانند این همه ثواب از برکات و فضائل فاطمه زهرا صلوات الله علیها است.

روایات اهل سنت در فضائل حضرت زهرا علیها السلام

در ادامه مناسب است برخی روایات که اهل سنت در فضائل حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده‌اند بیاوریم.

فاطمه علیها السلام سیده زنان است

{۱} ابن سعد در طبقات دو روایت از عایشه نقل کرده است، در یکی از آنها آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود:

أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؟^۱

آیا خوشنود نمی‌شوی که سیده زنان عالم باشی؟

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ط لیدن، ص ۴۰، ج ۸، ط بیروت، ص ۲۴۸.

و در روایت دیگر نقل کرده که پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود:

أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟

آیا خوشنود نمی شوی که سیده زنان این امت باشی؟

و در هر دو روایت دارد که وقتی فاطمه علیها السلام این جمله را از پدر بزرگوارش شنید لبخند زد. «فَضَحِكَتُ»^۱

{۲} بخاری نیز از عایشه - در ضمن روایت طولانی - نقل کرده است که پیامبر ﷺ در هنگام رحلت به فاطمه علیها السلام فرمود:

يَا فَاطِمَةُ أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟^۲

ای فاطمه! آیا خوشنود نیستی که سیده زنان مؤمنان باشی.

و در روایت دیگر نقل کرده که فرمود:

يَا فَاطِمَةُ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟^۳

ای فاطمه علیها السلام آیا خوشنود نمی شوی که سیده زنان این امت باشی؟

{۳} مسلم نیز همین روایت را نقل کرده است.^۴

{۴} احمد بن حنبل، از انس نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ،
وَفَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.^۵

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ط لیدن، ص ۱۷، و ج ۸، ط بیروت، ص ۲۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان: ۴۳ - باب من ناجی بین یدی الناس، ح ۱۷۰۴.

۳. همان، ح ۱۷۰۵.

۴. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ح ۹۸، طبعنا، و ح ۹۹.

۵. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۳۵، ط الحلبی.

کفایت است از زنان عالم، مریم دختر عمران، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون.

۵} نسائی در خصائص از ابوهریره روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته‌ای از آسمان بر من فرود آمد و به من خبر و مژده داد که:

فَاطِمَةُ بِنْتِي سَيِّدَةُ نِسَاءِ أُمَّتِي، وَأَنْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۱
فاطمه دخترم سیده زنان امتم است، و حسن و حسین، دو سید جوانان اهل بهشتند.

۶} در دو روایت دیگر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست نداری که سیده زنان عالم باشی؟ پس فاطمه لبخند زد.^۲

فاطمه عليها السلام پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله است

۱} بخاری از مِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي.^۳

فاطمه عليها السلام پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد، مرا به غضب درآورده است.

۲} مسلم در صحیح خود همین مضمون را با سه سند نقل کرده است و عنوان باب آن را چنین آورده است: باب فضائل فاطمه، بنت النبی علیها الصلاة والسلام و این در حالی است که زنان دیگر را - مثل ام سلمه و عایشه - با عنوان «رضی الله عنه» آورده است.^۴

۱. خصائص، ص ۳۴.

۲. خصائص، ص ۳۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله ومنقبه فاطمة عليها السلام.
بنت النبی صلی الله علیه و آله، ح ۵۳۸، و باب مناقب فاطمة عليها السلام.

۴. کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶، ح ۲۴۴۹.



ترمذی از ابن زبیر روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود :

إِنَّمَا فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا وَ يُنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا.^۱

فاطمه پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه فاطمه را اذیت می کند، و دشمنی می کند مرا آنچه دشمنی می کند فاطمه را.

احمد حنبل نیز همان روایت را نقل کرده است.^۲

همچنین احمد در چهار مورد دیگر این مضمون را با اضافات و عباراتی مشابه آورده است.^۳

نسائی در خصائص همین مضمون را با عباراتی مشابه آورده است.^۴

فاطمه عليها السلام سیده زنان بهشت است

ترمذی از حذیفه نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود:

فرشته ای بر من نازل شد که پیش از این نازل نشده بود، و از خدا اجازه خواسته که بر من سلام کند و مرا مژده دهد که فاطمه عليها السلام سیده زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین عليهما السلام دو سید جوانان اهل بهشتند.^۵

احمد حنبل از ابن عباس نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

افضل زنان اهل بهشت خدیجه، و فاطمه و آسیه و زن فرعون هستند.^۶

۱. الترمذی : ۴۶، کتاب المناقب، ۶: باب فضل فاطمة بنت محمد عليها السلام.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۵، ط الحلبی.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸ و ۳۳۲.

۴. خصائص : ۳۵.

۵. الترمذی، کتاب المناقب، ۳۰، باب مناقب الحسن والحسين.

۶. مسند احمد، ج ۴، ص ۱، ط الحلبی.

همچنین از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَائِهِمْ إِلَّا مَا
كَانَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ.^۱

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است، الا آنچه برای مریم دختر عمران است.

نیز احمد حنبل همین روایت را - بدون «الا ما كان لمریم» - نقل کرده است.^۲

نسائی در خصائص، همین مضمون را با سه سند آورده است.^۳

پیامبر ﷺ دست فاطمه را می‌بوسید

ابو داود طیالسی از عایشه نقل کرد که گفت:

کسی را شبیه‌تر از فاطمه را ﷺ به رسول خدا ﷺ ندیدم.

كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَآخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ...^۴

هرگاه فاطمه را ﷺ بر پیامبر ﷺ وارد می‌شد، رسول خدا ﷺ جلوی آن حضرت برمی‌خواست، و دست آن مکرمه را می‌گرفت و می‌بوسید و او را در جای خودش می‌نشاند.

مؤلف: این روایات که در کتب معتبر اهل سنت آمده - و شاید یکی از هزار باشد - به روشنی برتری حضرت فاطمه را ﷺ را از همه زنان عالم ثابت می‌کند، این روایات می‌گوید: فاطمه را ﷺ پاره تن پیامبر ﷺ و سیده زنان عالم، و سیده

۱. همان، ج ۳، ص ۶۴ و ص ۸۰.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۹۵.

۳. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۳۳.

۴. ابو داود طیالسی، ۴۰ - کتاب الادب، ۱۴۳ - باب ماجاء فی القيام، ج ۵۲۱۷.

زنان بهشت است، این روایات می‌گوید: حضرت زهرا علیها السلام به قدری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ارجمند و گرامی بوده که آن حضرت به احترام آن مکرمه به پامی ایستاد و با آن مقام منیعش، دست او را می‌بوسید. بنابراین کدام مسلمان است که عده‌ای را - که بعضاً قرآن را نادیده گرفته، و بر علیه امام زمانشان لشکرکشی کرده، و جمع کثیری را به کشتن دادند - از بهترین انسان‌ها معرفی کنند، اما از پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین زنان دنیا و آخرت نامی نبرند و یادی نکنند.

حسن و حسین علیهما السلام بعد از جد و پدر و مادر افضل انسانها

امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از جد و پدر و مادرشان، افضل و بهترین انسانها هستند؛ زیرا این دو بزرگوار نیز، مثل پدر و مادر خویش، مشمول آیه مباحله و آیه تطهیر و آیه مودت «القربی» و آیات سوره «هل اتی» و روایات صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله (که در صفحه..... گذشت) هستند و برای اثبات افضلیت ایشان همین‌ها کفایت می‌کند، در عین حال، از باب تیمن و تبرک، چند روایت که در خصوص آنها نقل شده می‌آورم.

۱- علامه مجلسی رحمته الله از مناقب نقل کرده است که اجماع اهل قبله بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»^۱ حسن و حسین دو امامند، چه قیام کنند و چه بنشینند.

این روایت گویای این است که حسن و حسین علیهما السلام ذاتاً صلاحیت و قابلیت امامت و رهبری امت را داشته‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله با این تصریح، لباس امامت و خلافت را بر اندام رسای این دو بزرگوار پوشانده است، خواه موقعیتشان ایجاب کرده که به امر امامت و رهبری امت قیام کنند و خواه چنین نبوده

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴، و ج ۴۴، ص ۱، ح ۲.

است.^۱ و همین امر به تنهایی بس است برای اثبات تفوق و برتری ایشان بر همه صحابه که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز صلاحیت و لیاقت آنان برای خلافت و رهبری مردم تأیید نشده و هیچگونه دلیلی بر آن وجود ندارد.

۲- شیخ مفید نقل کرده است که: هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله که در همان بیماری رحلت فرمود، حضرت زهرا علیها السلام، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را آورد نزد پدر بزرگوارش و گفت: ای پدر! اینان دو فرزند تو هستند، پس چیزی به آن دو میراث (یادگاری) عطا فرما! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امّا حسن، برای او است شکوه و بزرگی و سیادت من، و امّا حسین، پس برای او است کرم و شجاعت من.^۲

۳- علامه مجلسی رحمته الله از امام باقر، از آباء گرامش علیه السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبَوُهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.^۳

حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، و پدرشان از آن دو بهتر است.

۴- همچنین از حضرت رضا از آباء گرامش علیه السلام نقل کرده است که پیامبر فرمودند:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِي وَبَعْدَ أَبِيهِمَا، وَأُمُّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ.^۴

حسن و حسین، بهترین مردم روی زمین هستند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادر آنها افضل زنان روی زمین است.

۱. در این رابطه، در کتاب چهارده معصوم، بخش زندگی امام حسن علیه السلام، توضیح مختصری داده‌ام.

۲. ارشاد مفید، فی اخبار الحسن بن علی علیهما السلام و بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۳، ح ۱۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳، ح ۸.

۴. همان، ص ۲۶۴، ح ۱۵.

۵- نیز نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۱

هر کس حسن و حسین را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته، و هر کس با آنها دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

۶- و از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ، فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّهُمَا مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ.^۲

هر کس بخواهد چنگ بزند به عروۃ الوثقی (حلقه محکم) که خداوند متعال در قرآنش بیان فرموده است، پس باید دوست بدارد علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام را، زیرا به طور حتم و یقین، خداوند تبارک و تعالی از بالای عرشش آنها را دوست می دارد.

۷- و از ابن مرّة نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.^۳

حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست دارد هر کس را که حسین را دوست بدارد، حسین سبطی^۴ از اسباط است.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴، ح ۱۷.

۲. همان، ص ۲۷۰، ح ۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۰، ح ۳۵.

۴. «سبط» و «انسباط» به معنای توسعه و گسترش و شکفته شدن چیزی است که به راحتی و با سرعت گسترش و توسعه یافته و می یابد، و به فرزند فرزند (نوه) و به شاخه های فامیل سبط و اسباط گفته

۸- شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است که: «امام حسن علیه السلام هنگامی که به سفر حج می‌رفت، پیاده و گاهی با پای برهنه می‌رفت، هنگامی که یاد مرگ می‌کرد اشک می‌ریخت، وقتی به یاد قبر می‌افتاد، یا بیرون آمدن از قبر و صحرای محشر و یا گذشتن از صراط را به خاطر می‌آورد گریه می‌کرد، و چون از حضور در پیشگاه الهی و بررسی اعمال یاد می‌کرد فریاد می‌زد و از هوش می‌رفت، و چون به نماز می‌ایستاد، در پیشگاه پروردگار لرزه بر اندامش می‌افتاد. و هرگاه یاد بهشت و دوزخ می‌نمود پریشان حال می‌شد و مثل مار گزیده به خود می‌پیچید و از خداوند سبCHAN درخواست بهشت می‌کرد و از آتش دوزخ به او پناه می‌برد.^۱ همچنین، شیخ صدوق رحمه الله در ضمن روایتی نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ: إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ.^۲

→ می‌شود، به خاطر گسترش و توسعه در نسل، و گاهی «سبط» به معنای طائفه و به معنای امت نیز آمده است. «حسین سبط من الاسباط» ای طائفه و امة من الامم. (مجمع البحرين: سبط) و پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف، رابطه خود و حسین علیه السلام را با جمله «حسین از من است» روشن و مدلل ساخت و بیان کرد که روحیه و بزرگی و شخصیت و هدف حسین علیه السلام از من که پیامبرم، سرچشمه گرفته است، و با جمله «و من از حسینم» روشن ساخت که آنچه از حسین علیه السلام در راه دین و قرآن و آنچه در راه خدا از فداکاری و شهادت از او واقع شود، همه از من است و هر دو یک روح در دو بدن هستیم، و اینکه فرمود: «حسین سبطی از اسباط است» اشاره به این است که توسعه نسل من از حسین علیه السلام و توسط حسین علیه السلام است، کنایه از این که حسین علیه السلام به تنهایی یک امت و یک طائفه است، امتی است در آثار و برکات و خیرات، امتی است در عظمت و استقلال، امتی است در طول تاریخ و برای همه نسلها و انسانها.

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۳، ج ۱۰، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱، ح ۱.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹، ح ۵۹، و بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۸۴، ح ۱ و ج ۳۶، ص ۲۰۴.

سوگند به آن کسی که مرا به رسالت مبعوث کرد، حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگتر است از آنچه در زمین است (عظمت و جلوه‌اش نزد اهل آسمان بزرگتر و بیشتر است از عظمت او در نظر مردم روی زمین) و در سمت راست عرش الهی نوشته است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.

این چند روایت گزیده‌ای است از صدها روایت که در فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیه السلام وارد شده، و هر یک از آنها کافی است برای اثبات افضلیت آن دو بزرگوار از همه صحابه، و روایات در این باب بسیار است و تنها علامه مجلسی در این مورد هفتاد و پنج روایت نقل کرده است. در ادامه مناسب است برخی روایات اهل تسنن را (که اکثراً در کتب شیعه نیز موجود است) بیاورم.

فضائل امام حسن و امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت

حسن و حسین علیه السلام دو فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

{۱} نسائی در خصائص از اسامة بن زید نقل کرده است که گفت: برای حاجتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، دیدم چیزی روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله است، و حضرت روی آن را پوشانده است، بعد از آن که حاجتم را با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم، عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله! روی زانوی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روانداز آن را کنار زد، ناگاه دیدم حسن و حسین علیه السلام هستند [که در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله خواب بودند].

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَانِ ابْنَايَ، وَإِنَّا بَنَتِي، اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَاحْبَبْهُمَا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این‌ها دو پسر من هستند، و دو پسر دخترم هستند، بار پروردگارا، تو می‌دانی که من اینها را دوست دارم، پس تو دوستشان بدار.

{۲} نیز نسائی در خصائص نقل کرده است که:

شخصی نزد عبدالله عمر آمد، و از او پرسید: اگر در لباس نمازگزار خون مگس باشد، حکم آن چیست؟ عبدالله از او سؤال کرد: اهل کجایی؟ گفت: اهل عراق هستم.

عبدالله رو به حاضران کرد و گفت: نگاه کنید این شخص از خون مگس می‌پرسد، و حال این که پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، در حالی که من شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در باره حسین و برادرش می‌فرمود:

هُمَا رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا؛ اینها دو گل خوشبوی دنیای من هستند.

حسن و حسین علیه السلام دو سید جوانان اهل بهشتند

{۱} ترمذی^۱، و ابن ماجه^۲ روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، و پدرشان بهتر از آنان است.

{۲} همچنین احمد حنبل در چهار مورد از مسندش نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حسن و حسین علیه السلام دو سید جوانان اهل بهشتند.^۳

{۳} نسائی نیز همین مضمون را با سه سند روایت کرده است.^۴

۱. الترمذی، کتاب المناقب، ۳۰، باب مناقب الحسن و الحسين علیه السلام.

۲. ابن ماجه در مقدمه، ۱۱، باب فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱۱۸.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۳ و ۶۲ و ۶۴، ج ۵، ص ۳۹۱، و ص ۹۳۲، ط الحلبی.

۴. خصائص نسائی، ص ۳۶.

دوستی حسنین علیه السلام دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله است و دشمنی با آنان دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله است

{۱} ابن ماجه از ابوهريره روايت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۱

هر کس حسن و حسین را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس حسن و حسین را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است.

{۲} احمد حنبل نیز دو روايت با دو سند آورده است.

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیه السلام را به خود چسباند و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَاحْبِبْهُمَا.^۲

ب: ابوهريره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار برگشت، وارد مسجد شد و نشست، سپس فرمود: حسن کجا است، او را بیاورید، وقتی حسن آمد، در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله جست، رسول خدا لبانش را بر دهان حسن گذارد و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ، ثَلَاثًا.

بار پروردگارا من او را دوست دارم، و هر کس هم او را دوست دارد، دوستش دارم، و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد.

ابوهريره گفت: بعد از این ماجرا، هر وقت حسن علیه السلام را دیدم اشکم جاری

می شد.^۳

{۳} صحيح مسلم نیز عیناً این روايت را آورده است.^۴

۱. ابن ماجه: المقدمة ۱۱ - باب فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱۴۳.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۹، ط الحلبي.

۳. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۵۳۲، ط الحلبي.

۴. صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الحسن والحسين علیه السلام، ح ۲۴۳۱.



و شافعی - یکی از ائمه چهار مذهب اهل تسنن - در ضمن اشعارش، عقیده خود را نسبت به افضل بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و محبت خویش را نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار کرده و گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَضْلِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ
همچنین در مصیبت و عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام گفته است:

تَأْوَهُ قَلْبِي وَالْفُؤَادُ كَيْبُ وَ أَرْقَى نَوْمِي فَالْشَّهَادُ عَجِيبُ
فَمَنْ مُبْلَغُ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَهُ وَ إِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسُ وَ قُلُوبُ
تا آنکه گفته است :

لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوبُ
هُمْ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَ مَوْفِقِي إِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاطِرِينَ خُطُوبُ^۱
و نیز گفته است :

إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي^۲

مؤلف : روایاتی که اهل سنت در فضائل و مناقب حسن و حسین علیه السلام نقل کرده‌اند بسیار است.^۳ ولی متأسفانه در آن جزوه که آنها نوشته‌اند، بهترین انسان‌ها را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شمارش و نام برده‌اند و حتی معاویه را پنجمین نفر ذکر کرده، و عایشه را ذکر کرده‌اند، اما نام و یاد از حسنین علیه السلام و حضرت زهرا علیه السلام به میان نیاورده‌اند و گویا اینان وجود نداشته‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۳.

۲. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۵.

۳. به کتب مناقب و فضائل مراجعه شود.

بهترین زنان پیامبر ﷺ و بهترین صحابه آن حضرت

با توجه به روایات بسیار، و با توجه به عملکرد زنان و صحابه پیامبر اکرم ﷺ، روشن می شود که بهترین زنان پیامبر ﷺ، حضرت خدیجه، و بعد از او ام سلمه است. و بهترین صحابه سلمان فارسی، اباذر، مقداد و عمار یاسر است. متأسفانه، این حقیر فرصت کافی برای بررسی دقیق و ارائه کامل روایات این قسمت را پیدا نکردم و چنانچه توفیق الهی نصیب شد، در آینده به آن می پردازم. ان شاء الله.

* * *

بررسی مطالب آن جزوه

اکنون به بررسی مطالب آن جزوه - که در مدینه منوره توزیع می کردند (و در صفحه ۷۸۴ به آن اشاره کردم) و به زعم خود خواسته اند بگویند و ثابت کنند که بعد از پیامبر ﷺ بهترین انسان ها ابوبکر و عمر و عثمان هستند - می پردازم. هرچند از آنچه در صفحات قبل نقل شد، حقیقت روشن گردید و بهترین انسانها بعد از پیامبر ﷺ با دلیل و برهان معرفی و شناخته شدند و دیگر نیاز به بررسی و پاسخ آن جزوه نیست، در عین حال مروری گذرا بر حرفهای آنها و پاسخ به آنها می نمایم. والتوفیق من الله تعالی.

همان گونه که در ابتدا گفتم: در آن جزوه، برای بزرگ جلوه دادن همه صحابه پیامبر ﷺ به آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾^۱ استناد کرده اند. و بعد از آن که آیه مبارکه را به طور پراکنده ترجمه

۱. محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی، آنها همواره فضل خدا و خوشنودی او را

کرده، به تعریف و تمجید صحابهٔ پیامبر اکرم ﷺ پرداخته و نوشته‌اند:

آنان یاران پیامبر، و بهترین امت‌اند...

و برای تنزیه و بزرگ جلوه دادن همهٔ صحابه به آیهٔ مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ تمسک کرده‌اند، و خواسته‌اند به خورد خواننده بدهند که همهٔ صحابه، بزرگوار، پاک، و بهشتی هستند، همهٔ آنان مقامی رفیع و والا دارند، همهٔ آنان بهترین انسان‌ها و برترین امت پیامبر ﷺ هستند.

ما می‌گوییم: باید آخر آیهٔ مبارکه را مورد توجه قرار داد و از پایان آیه چشم و گوش بسته نگذشت.

خداوند متعال در پایان آیه می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

خداوند کسانی از آنان را [افرادی از صحابه را] که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه بیان شد، ایمان و عمل صالح در آن وجود داشت، بنابراین تکرار این دو صفت در آخر آیه اشاره به تداوم آنها است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران پیامبر ﷺ داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، اما کسانی که روزی در جمع یاران و مؤمنان، و صالح بودند، و روزی دیگر، منحرف شده، خط نفاق و ظلم و گناه پیش گرفتند، هرگز مشمول وعدهٔ مغفرت و اجر عظیم نخواهند بود.

→ می‌طلبند، نشانهٔ آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمود و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است. (سورهٔ فتح / ۲۹).

تعبیر «منهم» نیز گویای تبعیض است، و آیه مبارکه بیان کرده که صحابه به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروهی به ایمان و عمل صالح پای‌بند هستند و تا آخر عمر راه محمد ﷺ را ادامه می‌دهند، - مانند سلمان، اباذر، عمار، ... - این گروه یقیناً مشمول رحمت و مغفرت و اجر عظیم می‌شوند، اما گروهی دیگر مسیر خود را تغییر داده، و منحرف می‌شوند و اعمال صالح و پسندیده را ترک می‌کنند، و این گروه از فیض مغفرت و اجر عظیم محروم خواهند شد.

به علاوه، عقل نیز نمی‌پذیرد که خداوند سبحان به همه صحابه، بدون هیچ قید و شرطی، وعده مغفرت و اجر عظیم داده باشد، هرچند ایمان و عمل صالح را ادامه نداده باشند، و گواه گویا و روشن این مطلب این آیه است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ...﴾^۱؛ «این [صفت نفاق و بدی اعمال] به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان آوردند، سپس کافر شدند، در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شد.» زیرا این منافقین، روزی در زمره یاران محمد ﷺ و از صحابه آن حضرت بودند، ولی منحرف گشتند، و مستحق عذاب الهی گردیدند، تا آنجا که درباره آنان فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ﴾^۲؛ «این منافقان دشمن واقعی‌اند، از آنان بپرهیز، خدا آنان را بکشد».

و آیه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾^۳؛ «وهرگز به جنازه هیچکدام از آن منافقان نماز مخوان و بر گورش [برای طلب آمرزش] نایست».

و چرا چنین نباشد و حال آن‌که حضرت آدم ابوالبشر علیهِ السلام با آن مقام منبع و والا، بواسطه یک ترک اولی، از بهشت اخراج می‌شود، شیطان با سال‌ها عبادت، به خاطر یک نافرمانی رانده و ملعون می‌گردد، قوم حضرت موسی علیهِ السلام به خاطر انحراف از

۱. سوره منافقون / ۳.

۲. سوره منافقون / ۴.

۳. سوره توبه / ۸۴.

راه پیامبرشان، به عذاب سخت مبتلا می‌گردند، بلعم بن باعورا، بعد از سال‌ها عبادت و آن مقام رفیع، به خاطر گناه، به آنجا رسید که خدا در باره‌اش فرمود: ﴿وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ...﴾^۱؛ «و بخوان برای آنها سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او در مقام عمل از آنها جدا شد.» و صدها نمونه و مورد دیگر.

صفات پنجگانه کسانی که محمدی و یار محمدند ﷺ

آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ - که مورد استناد نویسندگان آن جزوه قرار گرفته است - برای یاران و کلیه کسانی که خود را محمدی و یار محمد ﷺ دانسته و می‌دانند، پنج صفت بیان کرده است.

اول: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، برابر کفار شدید، سرسخت و محکم می‌ایستند.
دوم: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، در میان خود رحیم و مهربانند، نسبت به برادران ایمانی خود، دلسوز و خیرخواهند.

سوم: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»، پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، و همواره به عبادت خدا مشغولند. [پیوسته آثار رکوع، و سجود، و عبادت در رفتار، و کردار، و گفتار، و زندگی آنان دیده می‌شود].

چهارم: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»، آنان همواره فضل و خوشنودی خدا را می‌طلبند. (جز خوشنودی خدا انگیزه‌ای ندارند، در پی مال و ریاست و جاه و مقام نیستند، در سقیفه فریاد «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ»، سر نمی‌دهند).

پنجم: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نشانه آنان [کسانی که محمدی هستند] در صورتشان از اثر سجده نمایان است. (چهره، و قیافه آنان به خوبی



نشان می‌دهد که آنان چه انسان‌هایی هستند، و در تمام زندگی و اعمالشان، آثار عدل و عدالت‌خواهی، و حق‌طلبی آشکار است).

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

الْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يُخَوِّفُهُ، وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِ الْجِتْهَادُ فِي التَّوَّاصِلِ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَالمُؤَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَ تَعَاطُفٌ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾، مُتَرَاحِمِينَ، مُعْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند، و سزاوار است مسلمانان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کنند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، و مطابق گفته خداوند «رحماء بینهم» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنند، و حتی در غیاب آنان نسبت به امورشان دلسوزی کنند، آن گونه که انصار، در عصر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند.^۱

آری، اینها صفات صحابه، و یاران محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، اینها نشانه محمدی بودن، و گویای پیروی از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

حال پرسش ما از نویسندگان آن جزوه این است که آیا همه صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای این صفات بودند؟!

البته آنان پاسخ نخواهند داد، ولی پاسخ آن در جریان سقیفه بنی ساعده موجود است، و ما آن را از صحیح بخاری، از قول عمر بن خطاب، می‌آوریم و آن چنین است:

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۷، ح ۹۱: به نقل از اصول کافی.

داستان سقیفه طبق قول عمر

بخاری در کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱ (رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰) ضمن روایت مفصلی، این داستان را از ابن عباس، نقل کرده است، و ما آن را در صفحه ۳۸۹ همین کتاب آوردیم و خلاصه آن چنین است که:

عمر بن خطاب، روز جمعه بالای منبر برای نمازگزاران، داستان سقیفه بنی ساعده را توضیح داد، تا آن که گفت: انصار با ما [مهاجرین] مخالفت کردند، علی (ع) و زبیر و کسانی که با این دو نفر بودند با ما مخالفت کردند... اختلاف میان مهاجران و انصار بالا گرفت، تا این که یک نفر از انصار گفت: یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر هم از شما، «منا امیر و منکم امیر» و سر و صدا و هیاهو بالا گرفت و سرانجام من با ابوبکر بیعت کردم، انصار هم بیعت کردند و در این میان ما روی سعد بن عباد^۱ جستم و او را لگدمال کردیم، یک نفر گفت: سعد بن عباد را کشتید، [عمر گوید:] من گفتم: خدا بکشد سعد بن عباد را... «وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ...»

این روایت گویای این است که صحابه پیامبر (ص) بعد از رحلت آن حضرت، و پیش از دفن جسد مطهرش، برای ریاست به جان هم افتادند، و پس از پیروزی یک گروه، رئیس و بزرگ گروه دیگر را که از یاران پیامبر (ص) بود و در جنگ‌ها شرکت داشت، زیر لگد گرفتند و لگدمالش کردند و عمر گفت: خدا او را بکشد. اینها مطالبی است که خود عمر، در حضور نمازگزاران جمعه که خودش هم امام جمعه بوده است، بیان کرده و در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت نقل شده است.

۱. سعد بن عباد از بزرگان انصار بود و داعیه خلافت داشت و قبیله او وی را با حال بیماری آوردند در سقیفه که با او بیعت کنند و امیر بشود.

در صفحه ۱۱ آن جزوه، مجدداً به مدح و ستایش از صحابه پرداخته و نوشته‌اند:

وَلَا مَدْحَ أَنَانَ فِي قُرْآنِ كَرِيمٍ (خداوند می‌فرماید):
﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَىٰ الْجَنَّةِ بِالْأَعْيُنِ وَالَّذِينَ تَبِعُوا
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

سپس آیه را ترجمه کرده و نوشته‌اند:

این آیه مشتمل بر نهایت درجه مدح و ستایش پروردگار از مهاجر و انصار و تابعین نیک آنها می‌باشد که اعلام می‌دارد که از آنها راضی است و آنها نیز از او خوشنود و راضی هستند...

ما می‌گوییم:

جمله «رضی الله عنهم و رضوا عنه». (خدا از آنها خوشنود است و آنها هم از خدا خوشنود هستند) مخصوص مهاجر و انصار نیست، زیرا در همین آیه، در کنار مهاجران و انصار، «وَالَّذِينَ تَبِعُوا بِإِحْسَانٍ» (و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند) قرار گرفته که مفهومی شامل می‌شود تمام کسانی را که تا قیام قیامت به نیکی از آنها پیروی کنند.

و بدیهی است، همان گونه که تابعان و کسانی که بعد از مهاجران و انصار هستند و خواهند بود، و در احسان و نیکی از آنان تبعیت کرده و بکنند، اگر روزی در خط ایمان و احسان بودند، و روزی دیگر در مسیر گناه و کفر و ارتداد قرار گرفتند، به طور قطع، از تحت رضایت خدا خارج می‌شوند، و دیگر مشمول «رضی الله عنهم» نخواهند بود، مهاجران و انصار نیز چنین خواهند بود، زیرا ملاک در همه افراد، اعم از مهاجر و انصار و تابعین یکی است، و آن تداوم به

صفات مذکور است. خصوصاً که خداوند متعال در آخر آیه ۲۹ سورة فتح می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

خدا از خصوص مؤمنان خوشنود است، و ملاک را تداوم ایمان و عمل صالح، قرار داده است. نه صرف مهاجر و انصار بودن، و نه صرف این که روزی ایمان آوردند و روزی دیگر به ترک اعمال صالح و نفاق روی آور شدند. شاهد آن سورة منافقون است.

خلاصه این که عبارت «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرینه است که خوشنودی خدا از صحابه و تابعان، به یک نحو و طبق یک ضابطه است، و تفاوتی وجود ندارد، و حکم دایر مدار ایمان، عمل صالح، و احسان مداوم و تا پایان عمر است، نه مطلقاً. آری: چگونه می‌توان پذیرفت که آتش افروزان جنگ جمل، صفین، و نهروان، که از صحابه و از مهاجران بودند، همچنان زیر پرچم «رضی الله عنهم» باقی ماندند، و در بهشت برین مستقر و جای دارند؟

در صفحه ۲۸ آن جزوه، بعد از اعتراف به این که گروهی از صحابه مرتکب اعمال خلاف شده‌اند، در مقام تبرئه آنان برآمده و نوشته‌اند:

برای تلافی و جبران اشتباهاتی که از آنان صادر شده، راه‌های متعددی وجود دارد: از جمله:

اول - این که آنان دارای سابقه درخشان هستند که موجب بخشیده شدن اشتباهات آنان می‌شود، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۱ چرا که حسنات، سیئات [و آثار آنها را] از بین می‌برند.

دوم - این که حسنات و نیکی‌های آنان بیشتر از دیگران است، و هیچ کس در فضیلت و برتری با آنان همسان و برابر نیست.

سوم - این که ممکن است از آن گناه توبه کرده باشند، و مسلم است که توبه تمام گناهان را نابود می‌کند.

ما می‌گوییم:

راه‌هایی را که برای تبرئه صحابه گناهکار ذکر کرده‌اند، هیچ‌کدام کارساز و تمام نیست و مشکل آنان را حل نمی‌کند.

اما راه اول: آیه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾

می‌فرماید: چنانچه کسی گناهی مرتکب شود، و پس از آن، کار نیک انجام دهد، آن کار نیک و حسنه، گناه و سیئه پیشین او را از بین می‌برد - یذهب: فعل مضارع و مربوط به آینده است -، اما اگر حسنه قبل از سیئه انجام گرفته است، آیه از آن ساکت است، و نویسندگان جزوه خواسته‌اند با آیه، صورت دوم را اثبات کنند، و حال آن که آیه متعرض آن نیست، و معلوم می‌شود معنای آیه را نفهمیده و به نکته ادبی توجه نکرده‌اند، یا نخواستند بفهمند.

به علاوه - به حکم عقل، و فهم عرف متشرعه، حسنه در صورتی سیئه را جبران می‌کند که در حدّ و درخور آن باشد، و بدیهی است که هیچ حسنه‌ای در حدّ رنجاندن و به غضب درآوردن فاطمه زهرا علیها السلام نمی‌باشد، هیچ حسنه‌ای در خور جبران خسارات روحی و جسمی پاره تن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نخواهد بود، هیچ کار نیکی قابلیت تلافی مصائب وارده بر خیر نساء العالمین را نخواهد داشت. هیچ حسنه‌ای در خور جبران جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام و سبب کشته شدن هزاران مسلمان نخواهد شد.

همچنین، با توجه به این که طلحه و زبیر در جنگ جمل کشته شدند، بر همگان روشن است که بعد از برافروختن آتش جنگ تا کشته شدن، هیچ حسنه‌ای درخور آن سیئه عظیم انجام ندادند، بلکه می‌توان به طور قطع و یقین

گفت که حسنات پیشین آنان هم به مقدار سیئه آنان نبوده است.
مضافاً بر این که آنها کشته شدند در حالی که بیعت امام بر گردنشان نبود.
(بدون امام و به مرگ جاهلیت از دنیا رفتند)

اما راه دوم - که نوشته‌اند: هیچکس در فضیلت به آنان نمی‌رسد.
ما به آنان می‌گوییم: چرا به روایتی که در معتبرترین کتاب‌های خودتان آمده
توجه نکرده‌اید؟

مسلم در صحیح خود نقل کرده است که روزی پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:
«وَدَدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا» ؛ دوست می‌داشتم برادرانمان را می‌دیدیم!!
اصحاب گفتند:

«أَوَلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» ؛ آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟
آن حضرت فرمود:

أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ^۱

شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده‌اند.

این روایت گواه آن است که مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ افضل و برتر از
اصحاب پیامبر ﷺ می‌باشند، زیرا آن حضرت آنان را برادر خود خوانده و بدیهی
است که برادر، اقرب و افضل از صحابه است، لذا صحابه پرسیدند: مگر ما
برادران شما نیستیم؟ و حضرت فرمود: خیر.

در روایت دیگر است که اصحاب پیامبر ﷺ عرض کردند:

نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: لَا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي الَّذِينَ
يَأْتُونَ بَعْدِي، آمَنُوا بِي وَلَمْ يَزُونِي، وَقَالَ: لِلْعَامِلِ مِنْهُمْ أَجْرُ خَمْسِينَ

۱. صحیح مسلم، کتاب الطهارة، ح ۳۹.

مِنْكُمْ، قَالُوا بَلْ مِنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ! رَدُّوْهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: لَا تَكُم تَجِدُون عَلَى الْخَيْرِ أَعْوَانًا!¹

آیا ما برادران توایم ای رسول خدا؟ فرمود: خیر! شما اصحاب من هستید، برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند.

سپس فرمود: افرادی از آنان که اهل عمل صالحند، اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از ما را یا پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟ فرمود: خیر! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنان این سخن را تکرار کردند و پیامبر ﷺ در هر سه مرتبه فرمود: خیر، سپس فرمود: این به خاطر آن است که شما چیزهایی دارید که شما را در کارها و اعمال خیر یاری می‌کند.

آری: از مجموع روایات و قرائن و به حکم عقل فطری و دست نخورده، استفاده می‌شود که مسلمانانی که در دوره‌های بعد از پیامبر ﷺ آمده و می‌آیند، و با آن که پیامبر ﷺ را ندیده و حضور آن حضرت را درک نکرده‌اند، و در عین حال، ایمان راسخ و عمل صالح، و اخلاق و رفتار صددرصد اسلامی دارند، از صحابهٔ پیامبر ﷺ افضلند، چرا که آنان شاهد معجزات و اخلاق رسول خدا بودند، ولی کسانی که بعد از عصر پیامبر ﷺ آمده و می‌آیند، با شنیدن، و با تحقیق در کتاب خدا، در راه خدا و دین اسلام گام نهاده و می‌نهند.

شواهد خارجی هم گویای این مطلب است، ملاحظه شود که صحابه، روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ چه کردند! آن گاه که پیامبر ﷺ فرمود: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده، و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، کنار بستر پیامبر ﷺ سرو صدا بالا

گرفت تا آن که رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «قُومُوا عَنِّي» از پیش من دور شوید.^۱ و بعد از رحلتش سه روز جنازه اش روی زمین بود، و صحابه در سقیفه برای ریاست بر سر یکدیگر کوبیدند، و بلافاصله با پاره تن پیامبر ﷺ آن گونه رفتار کردند، با پسر عمش - که او را برادر خود خواند - چه معامله ای کردند. در هر حال، پیامبر ﷺ فرمود: برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و اهل عمل صالحند، نه هر کس که ادعای مسلمانی کند ولی اعمالش غیر صالح و برخلاف اسلام است.

اما راه سوم: که در آن جزوه، برای تبرئه صحابی گناهکار، مطرح کرده اند، که: ممکن است توبه کرده باشند، و توبه تمام گناهان را نابود می کند.

۱. بخاری، در هفت جای صحیحش حدیث قلم و دوات را با سندهای مختلف نقل کرده است: ۱- در کتاب العلم ح ۱۱۴: ۲- در کتاب الجهاد والسير ح ۳۰۵۳: ۳- در کتاب الجزية والموادعة ح ۳۱۶۸: ۴- در کتاب المغازی ح ۴۴۳۱: ۵- همان، باب قول المريض قوموا عني ح ۴۴۳۲: ۶- در کتاب المرض ح ۵۶۶۹: ۷- در کتاب الاعتصام ح ۷۳۶۶.

مسلم نیز در صحیحش این حدیث را در کتاب الوصية با سه سند نقل کرده است. ما در اینجا ترجمه یکی از آنها را از صحیح بخاری می آوریم.

ابن عباس گوید: در آن بیماری که پیامبر ﷺ از دنیا رفت به گروهی از مردان که دور بسترش جمع شده بودند فرمود: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول خدا غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب ما را کفایت می کند، وقتی عمر این حرف را زد، بین حاضران اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می گفت، برخی می گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول خدا بنویسد، و برخی حرف عمر را می زدند و همه و سروصدا بالا گرفت، پیامبر ﷺ فرمودند: «قوموا عني» از نزد من برخیزید و دور شوید، [ابن عباس گوید:] من در حالی که گریه می کردم خارج شدم، و می گفتم: همه مصیبت ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند پیامبر ﷺ چیزی بنویسد و مانع شدند.. (صحیح بخاری: کتاب المرض، باب قول المريض قوموا عني، ح ۵۶۶۹)

این حدیث را در کتاب «حدیث قلم و دوات» توضیح داده ام که چاپ شد ولی منتشر نشد.

ما به آنان می‌گوییم: توبه از هر گناهی باید متناسب با همان گناه باشد، توبه اگر مربوط به حق الله است، باید علاوه بر ندامت و پشیمانی، عمل مورد گناه، در صورت قابلیت جبران، جبران شود، مثلاً، نمازها، و روزه‌ها را قضا کند، اگر حق الناس باشد باید ادا کند، یا دست کم حلالیت بطلبد، کسی که خون به ناحق ریخته است، باید خود را در اختیار وَلِیِّ دَم قرار دهد، و توبه او با قصاص، یا با رضایت وَلِیِّ دَم، به دیه، یا لا اقل عفو، قبول می‌شود، مال کسی را غصب کرده، به صاحبش برگرداند، و خلاصه توبه شرایط و حدودی دارد.

طلحه و زبیر که باعث کشته شدن هزاران مسلمان شدند، آیا از اولیای خون‌های به ناحق ریخته شده، حلالیت طلبیدند؟ و آیا اصلاً فرصت توبه پیدا کردند؟ بلکه آیا اصلاً پشیمان شدند؟ و آیا اینها عذر بدتر از گناه نیست؟ معاویه در جنگ صفین که جمع کثیری را به کشتن داد، که در میان آنان، عمار یاسر، اویس قرنی و صدها صحابی خالص و مخلص بودند، جبران کرد؟ آری: با این نوشته‌ها و راه کارهای شما، آنان که ظلم کردند و حق را نادیده گرفتند، تبرئه نمی‌شوند، و بهتر است که امر آنان را به خدا واگذار کنیم، و اصرار بر تبرئه و تنزیه و تقدیس آنان نداشته باشیم.

در صفحه ۸ آن جزوه، صحابی را معنا کرده و نوشته‌اند:

صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر ﷺ را ملاقات کرده و در حالی که به او ایمان داشته و در حال مسلمانی فوت کرده باشد.

سپس نوشته‌اند:

صحابی، و از اصحاب پیامبر ﷺ بودن، گاهی با قرآن شناخته می‌شود، و گاهی با نقل.

سپس برای شناخت صحابی بودن ابوبکر آیه ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾^۱ را آورده‌اند.

همچنین در آن جزوه برای شناخت صحابی بودن زید بن حارثه آیه ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا﴾^۲ را آورده‌اند.

و در ادامه نوشته‌اند:

و گاهی صحابی بودن با تواتر و اخبار شناخته می‌شود، مانند صحابی بودن عمر، و عثمان، و علی، و حذیفه، و ابو هریره، و عائشه، و غیر آنها از بزرگان صحابه رضی الله عنهم.

تعجب از نادیده گرفتن حق

آری : جای تعجب است که برای شناخت صحابی بودن ابوبکر، و زید بن حارثه، از آیات قرآن آورده‌اند، و خواسته‌اند بگویند این آیات مرتبط به این دو نفر است، امّا برای شناخت صحابی بودن حضرت امیر (علیه السلام) حتی یک آیه از

۱. سورة توبه / ۴۰: «در حالی که دومین نفر بود، در آن هنگام که آن دو در غار بودند». داستان غار و یار غار در صفحه..... گذشت. و در هر حال شهرت یافته که یار غار، ابوبکر بوده است و وی را یار غار و صاحب رسول خدا ﷺ خوانند. و از آیه مبارکه فهمیده می‌شود که او گرفتار ترس و وحشت و اندوه بوده و پیامبر ﷺ دلداریش داده و فرمودند: «لا تحزن» غصه نخور. برخی از اهل تسنن، مسلم گرفته‌اند که صاحب و همراه پیامبر ﷺ ابوبکر بوده، و این را دلیل بر فضیلت و برتری او ذکر کرده‌اند، غافل از آن که صاحب و همراه و هم‌سفر بودن، دلیل فضیلت نمی‌شود، زیرا ممکن است صاحب و هم‌سفر انسان، شخص خوبی باشد یا بد، همان‌گونه که در قرآن مجید داستان دو نفر را بیان کرده و یک نفر را صاحب دیگری خوانده است، که یک نفرشان مؤمن، و نفر دیگر بی‌ایمان و کافر بوده است، ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ﴾ همراهش در حالی که با او گفتگو می‌کرد به او گفت: آیا به آنکه تو را از خاک آفرید کافر شده‌ای؟! (سورة كهف / ۳۷).

۲. سورة احزاب / ۳۷.

صدها آیه که در شأن آن بزرگوار نازل شده، و خودشان نقل کرده‌اند، نیاورده‌اند.

آیه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾^۱

که به تصریح و نقل صحیح مسلم - که از صحیح‌ترین کتابهایشان است - در رابطه با مباحله با نصارا و دعوت پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را برای مباحله، نازل شده، نیاورده‌اند. - همان گونه که در صفحه ۱۰۱ همین کتاب گذشت. - همچنین آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا...﴾^۲

که به نقل همان کتاب، در شأن فاطمه، و علی، و حسن، و حسین علیهم‌السلام نازل شده است، نیاورده و نادیده گرفته‌اند. - که در صفحه ۹۴ همین کتاب گذشت. - آری، چشمان خود را فرو بسته و فضائل غیر قابل انکار امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و صحابی بودن آن حضرت را که به نص قرآن و طبق اعتراف خودشان، ثابت و محرز است، نادیده گرفته و صحابی بودن آن بزرگوار را به تواتر و اخبار موکول کرده و آن حضرت را در ردیف عمر، و عثمان، و حذیفه، و ابو هریره، و عایشه قرار داده‌اند.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

در صفحه هجدهم آن جزوه نقل کرده‌اند که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ. (متفق علیه)

بهترین شما کسانی‌اند که در این قرن زندگی می‌کنند، سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند. (این حدیث مورد اتفاق است).

بعد از نقل و ترجمه روایت نوشته‌اند:

۱. سورة آل عمران / ۶۱.

۲. سورة احزاب / ۳۳.

امام نووی (ره) می‌گوید: علما متفقند بر این که بهترین «خیرکم قرنی» یارانش می‌باشد.

ما می‌گوییم: اولاً این روایت با عباراتی مختلف نقل شده است، مثلاً در صحیح مسلم و فتح الباری، و مسند احمد... «خَيْرُ الْقُرُونِ قُرْنِي» نقل شده است. ثانیاً: چگونه می‌توان گفت بهترین قرن‌ها قرن پیامبر ﷺ و بهترین انسان‌ها یاران پیامبر ﷺ بوده‌اند، و حال این که در قرن اول خلیفه دوم کشته شد، و خلیفه سوم به دست مسلمانان و در برابر دید مهاجر و انصار کشته شد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به دست خوارج به شهادت رسید، در روزهای بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، دخترش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، با چه مصائب ناگوار مواجه و سرانجام با یک دنیا درد و رنج به شهادت رسید و شبانه به خاک سپرده شد.^۱ همچنین در همان قرن، جنگ جمل به رهبری صحابه، طلحه و زبیر، و عایشه که از اصحاب محسوبند، برافروخته شد، و طلحه و زبیر و هزاران مسلمان، بدون این که بیعت امام بر گردنشان باشد، کشته شدند.

جنگ صفین با حمایت و لشکرکشی معاویه، صحابی پیامبر ﷺ، پیش آمد، و عمار یاسر و هزاران مسلمان کشته شدند.

جنگ نهروان و به هلاکت رسیدن جمع بسیاری مسلمان‌نماها، واقع گردید. در همان قرن، که به قول اهل تسنن، بهترین قرن‌های اسلام و بهترین انسان‌ها بود، حادثه جان‌کاه کربلا و اسارت اهل بیت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، جنگ حرّه و قتل عام مردم مدینه و بی حرمتی به حرم پیامبر ﷺ و هتک حرمت زنان دارالاسلام، و در پی آن هتک حرمت کعبه معظمه و هدف قرار دادن آن، توسط

۱. «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱).

(عین روایت در صفحه ۲۲۵ همین کتاب آمده است).

لشکر یزید، و همچنین اتفاق‌های ناگوار دیگر که در قرن اول برای اهل بیت پیامبر ﷺ و عموم مسلمانان اتفاق افتاد.

آری همه این حوادث تلخ، و مخالف قرآن و سنت نبوی، در قرن اول اتفاق افتاد، و اکثر آنها به دست صحابه و پیشگامی آنان و تابعین ستمگر آنان بوقوع پیوست. بر این اساس چگونه می‌توان این روایت را به رسول خدا ﷺ نسبت داد؟ یا چه جرأتی می‌توان ادعا کرد که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي» یا «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي»؟

لذا باید گفت این روایت صددردصد دروغ و ساخته و پرداخته دست سیاست‌بازان بوده و هرگز دلیل مطلبی نمی‌شود. و الله العالم در صفحه بیست و دوم آن جزوه نوشته‌اند:

ذکر گوشه‌ای از مدح و ستایش‌های بعضی از صحابه
اول: ابوبکر صدیق رضی الله عنه

در آن جزوه، بعد از بیان نسب ابوبکر، برای اثبات فضیلت و برتری او بر سایر صحابه، به دو آیه و پنج روایت استدلال کرده‌اند؛

آیه اول: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾^۱ [که نوشته‌اند: مراد از «صدق به» ابوبکر است.

آیه دوم: ﴿وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲، [و نوشته‌اند: مراد از «صالح المؤمنین» در این آیه، ابوبکر و عمر است.

و در ادامه پنج روایت نیز در بیان فضائل ابوبکر نقل کرده‌اند. یکی از آن روایات این است:

۱. سورة زمر / ۳۳.

۲. سورة تحریم / ۴.

از عمرو بن عاص روایت است که گفت: «از پیامبر ﷺ پرسیدم: چه کسی از مردم را بیشتر دوست داری؟ فرمود: عایشه را، گفتم: از میان مردها؟ فرمود: پدرش را، گفتم: سپس چه کسی را؟ فرمود: عمر بن خطاب را، و بعد از او نیز چند مرد دیگر را شمار کرد.^۱

ما می‌پرسیم: آیا روایت عمرو بن عاص، با آن سوابق و لواحقش حجت است و می‌توان به آن اعتماد کرد؟! و اصلاً این روایت در چه کتابی آمده است، به علاوه آیا انسان عادی و با غیرت حاضر است در پاسخ مردی بیگانه و نامحرم بگوید: من زن جوانم را بیشتر از همه دوست دارم؟ آیا چنین پاسخی از شخص عادی قبیح نیست تا چه رسد به مقام شامخ و ملکوتی پیامبر خدا ﷺ؟! و آیا سزاوار است به منظور بالا بردن مقام برخی افراد، چنین سخنانی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ نسبت داد و چنین بی‌حرمتی را در حق آن بزرگوار روا داشت؟! سپس در ادامه نوشته‌اند:

دوم: عمر بن خطاب رضی الله عنه

و پس از بیان نسب او نوشته‌اند:

احادیث بسیاری در فضیلت عمر وارد شده است.

یکی از آنها این است که پیامبر از شهید شدن او خبر داد و آن چنین است: روزی پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان از کوه احد بالا می‌رفتند، در این اثناء کوه به لرزه درآمد، پیامبر ﷺ با پای مبارکش به آن کویید و فرمود: ای احد، آرام باش، چرا که صرفاً روی تو یک پیامبر، یک صدیق، و دو شهید قرار دارد.^۲

ما می‌گوییم: اولاً، راوی این خبر کیست؟

۱. صفحه ۲۴.

۲. صفحه ۲۶.

ثانیاً، در صحیح مسلم در باب فضائل طلحه و زبیر با دو سند از ابوهریره نقل کرده که پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص بالای کوه حرا بودند و کوه تکان خورد و پیامبر ﷺ به کوه حرا فرمود: آرام باش.^۱ [البته باید از ابوهریره و راویان این خبر پرسید که ابوهریره در آن موقع کجا بوده که پیامبر ﷺ روی کوه حرا در مکه چنین مطلبی فرمود].

ثالثاً، مگر هر کس، به هر علت و دلیلی کشته شد، شهید است و به او شهید می‌گویند؟ رابعاً: برخی از شما اهل تسنن، مدعی هستید که پیامبر ﷺ علم غیب نداشته و حتی از حال فعلی حاضران نزد خودش هم اطلاع نداشته است. این کثیر در تفسیرش، ذیل آیه ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾^۲ گفته است: پیامبر ﷺ منافقین را به طور معین نمی‌شناخت، هر چند صبح و عصر آنان را می‌دید.^۳

و طبق گفته ابن کثیر، پیامبر ﷺ از نفاق افرادی که نزد او حاضر بودند خبر نداشت و آنان را نمی‌شناخت. با این وصف، شما نویسندگان آن جزوه، چگونه مدعی شده و روایت نقل کرده‌اید که پیامبر ﷺ، از کشته شدن عمر و عثمان، آن هم در چندین سال بعد اطلاع داشته و به آنها خبر داده است؟ بنابراین، صدور چنین روایتی از پیامبر ﷺ محل تأمل است، مضافاً بر اینکه از جهت دلالت بر فضیلت شهادت هم غیر قابل قبول، بلکه مردود است.^۴

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۴۷، ح ۲۴۱۷.

۲. سوره توبه / ۱۰۱.

۳. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام الریاض، ص ۵۸۸.

۴. البته عقیده ما شیعیان دوازده امامی این است که پیامبران و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علم غیب داشته‌اند و خداوند سبحان علوم غیب را به آنان افاضه فرموده است: همان گونه که در قرآن

بعد از عمر نوشته‌اند:

سوم: عثمان بن عفَّان رضی الله عنه

سپس روایات بسیاری در فضائل او نقل کرده‌اند و بعد از آن نوشته‌اند:

چهارم: علی بن ابی طالب علیه السلام رضی الله عنه

→ مجید بیان کرده است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾؛ خدا دانای غیب است و هیچ

کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند مگر پیامبرانی را که برگزیده است. (سوره جن / ۲۷)

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾؛ این [داستان] از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی

می‌کنیم. (سوره هود / ۵۰)

﴿وَأَنْتُمْ كُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان

ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. (سوره آل عمران / ۴۹)

و غیر اینها از آیات شریفه قرآن، اما روایات در این باره بسیار است که مجال نقل آنها نیست. تنها به

این جمله از نهج البلاغه (خطبه ۱۲۸) اکتفا می‌کنم که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حوادث آینده

خبر می‌داد، شخصی از حاضران عرض کرد: ای امیرالمؤمنین آیا علم غیب داری؟ آن حضرت لبخند

زد و فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ»؛ این علم غیب نیست، بلکه این علمی

است که از صاحب علم آموخته‌ام.

یادآوری این نکته لازم است که برای جمع بین دو دسته از آیات، (دسته اول که علم غیب را مخصوص

خدا، و دسته دوم که پیامبران را نیز عالم به غیب دانسته) وجوه مختلفی ذکر شده است، مشهورترین

آنها این است که:

علم بر دو قسم است، ذاتی و عرضی.

علم ذاتی استقلالی! و آن مخصوص خدا است که عین ذات پروردگار است.

علم عرضی و آن، از آن غیر خدا است و علم عرضی هم بر دو قسم است: یک قسم اکتسابی است که با

تحصیل و زحمت حاصل می‌شود، و قسمی دیگر لدنی است که از جانب خدا به هر کس که لیاقت

داشته باشد (مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام) بدون واسطه و بدون کسب و تحصیل! افاضه می‌شود و او را از

خبرهای غیبی آگاه می‌کند، از حوادث گذشته و حال و آینده آگاه و عالم به غیب می‌نماید، همان گونه

که فرموده است: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾؛ و از نزد خود علمی ویژه (علم غیب) به او آموختیم.

(سوره کهف / ۶۵)

علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین جوانی است که مسلمان شده است و احادیث بسیاری در فضیلت ایشان وارد شده، به عنوان مثال:

۱- بخاری و مسلم از سهل بن سعد از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او خواهد کرد، خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. پس آن پرچم را به علی علیه السلام داد.^۱

۲- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**: (متفق علیه) تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. (این روایت مورد اتفاق است) [یعنی این روایت را همه اهل سنت قبول دارند].

مؤلف: نویسنده آن جزوه این روایت را نقل کرده و اقرار کرده که مورد اتفاق است، ولی هیچ شرح و توضیحی درباره آن بیان نکرده است، چرا که هرگونه توضیحی درباره آن، برخلاف رویه و مذاق او و هم‌فکرانش بوده است. سپس روایت سوم را در فضیلت حضرت امیر علیه السلام نقل کرده و روایت چهارم را چنین آورده است:

۴- براء بن عازب رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه چنین فرمود: **«أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ»**. البخاری.

تو از من، و من از تو هستم. صحیح بخاری.

مؤلف: نویسنده آن جزوه، در معنا و مراد از این روایت نیز سکوت کرده، و تنها به نقل آن اکتفا کرده است.

۱. تمام روایت را نیاورده است، چون ابتدای آن با حرف‌های باطلشان منافات دارد و باعث رسوایی آنان می‌شود، تمام روایت در ص ۸۷۶ گذشت.

سپس روایت دیگری آورده و آن چنین است:

عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که عمر رضی الله عنه گفت:
«أَقْرُّنَا أَبِي وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ». البخاري.

بهترین قاری ما ابی بن کعب، و بهترین قاضی در بین ما، علی بن ابی طالب است.

مؤلف: نویسنده آن جزوه، از شرح این روایت نیز صرف نظر کرده است، با این که آن را از صحیح‌ترین کتابهایشان، یعنی صحیح بخاری نقل کرده است. و در هر حال ما می‌گوییم:

غلط اندازی و حق‌کشی تا چه حد؟!

اولاً: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را به عنوان صحابه و در ردیف اصحاب، آنهم وسط عثمان و معاویه قرار دادن، غلطی آشکار و بدعتی جدید است، زیرا آن حضرت به اتفاق عموم مسلمانان از اهل بیت و آل پیامبر صلی الله علیه و آله است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها او را اهل بیت خواند، همان گونه که شأن نزول آیه تطهیر و آیه مباحله^۱ و جاهای دیگر به آن تصریح فرمود، نیز بارها فرمود: «علی از من است و من از علی هستم» و هرگز او را جزء صحابه قرار نداد.

۱. تنها به یک مورد که مسلم در صحیحش آورده است اکتفا می‌کنم، هرچند قبلاً آن را نقل کرده‌ام، وی در باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی رضی الله عنه) را سب و دشنام نمی‌گویی؟! گفت: از آن وقت که یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی رضی الله عنه فرمود، افتادم، از سب و دشنام به او صرف نظر کردم... (یکی از آن سه چیز این بود) هنگامی که آیه مباحله نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم دعوت کرد و سپس گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ خدایا اینها خاصان نزدیک و اهل من هستند. (صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۱۰۴۲، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ح ۲۴۰۴).

ثانیاً از صدر اسلام تا کنون، همه اهل تسنن و حتی وهابیون (پیروان و اتباع عبدالوهاب که فعلاً خود را سلفی می‌نامند) در اول کتابها و در تمام نوشته‌ها و خطبه نماز جمعه و سخنرانیهای خود نوشته و می‌گویند: «صلی الله علی محمد و آله و صحبه» و آل را جدا و مقدم بر صحابه ذکر می‌کنند.

ثالثاً: همه مسلمانان اهل فن می‌دانند که آیات بسیاری در فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده، اما نویسندۀ آن جزوه حتّی به یک آیه هم اشاره نکرده است، و حال آن که برای اثبات فضیلت ابوبکر دو آیه آورده، و مدّعی شده که آنها در شأن ابوبکر نازل شده است، در صورتی که - بر فرض صحت آن ادّعاء - هیچ یک از آن دو آیه، دلالت بر فضیلت و برتری او ندارد، که با اندک تأملی معلوم می‌شود. آری، «الْغَرِيقُ يَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ».

همچنین در مقام بیان فضائل حضرت امیر علیه السلام به چند روایت محدود اکتفا کرده و بدون هیچ توضیحی گذشته است، و حال این که همه مسلمانان با اطلاع، بلکه دانشمندان غیر مسلمان نیز، می‌دانند که آیات و روایاتی که در فضائل امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده برای احدی از صحابه وارد نشده، و از حدّ و حصر خارج است، و هر یک از آنها به تنهایی، برتری و تقدّم آن جناب را بر تمام انسان‌ها، جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ثابت و محرز می‌کند، همان گونه که احمد بن حنبل، یکی از چهار امام اهل تسنن، به آن اعتراف کرده و گفته است:

مَا وَرَدَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْفَضَائِلِ مَا وَرَدَ لِعَلِيِّ^۱

وارد نشده برای احدی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از فضائل، آنچه برای علی بن ابی طالب وارد شده است.

۱. الخلفاء الراشدون: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۸.

همچنین، شافعی یکی دیگر از چهار امام اهل تسنن، در فضیلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته است:

كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ وَقُوعُ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ
وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَذَرِي عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ^۱

جالب توجه این که خود اهل تسنن روایت کرده‌اند که ابوبکر نیز علی علیه السلام را بر خود مقدم داشته است:

جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يَزُورَانِ قَبْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بَعْدَ وَفَاتِهِ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ قَالَ
عَلِيٌّ عليه السلام لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمْ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كُنْتُ لَأَتَقَدَّمَ رَجُلًا سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي.^۲

شش روز بعد از رحلت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ابوبکر و علی علیه السلام به زیارت پیامبر صلى الله عليه وآله آمدند، علی علیه السلام به ابوبکر گفت جلو برو، ابوبکر گفت: من هرگز جلوی مردی نمی‌روم (مقدم بر مردی نمی‌شوم) که شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: منزلت علی نسبت به من، همانند منزلت من نزد پروردگار است.

در هر حال: در آن جزوه، بعد از آن که حضرت امیر علیه السلام را در مرتبه چهارم معرفی کرده، نوشته است:

پنجم: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه

سپس به بیان نسب وی پرداخته و ۹ روایت در فضیلت او نقل کرده، و درباره آنها شرح و بسط نسبتاً مفصلی داده است. و به زعم خودش ثابت کرده که افضل انسان‌ها بعد از ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام، معاویه است.

۱. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۶۳ و مجموعه مقالات آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، ص ۱۵۱، و مناقب مرتضوی، طبع بمبئی، ص ۱۵.

۲. الصواعق، ص ۱۰۶ و الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۲، مهذب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷.



حق‌کشی بزرگ و آشکار

آنچه قلب هر مسلمان با انصاف، بلکه قلب هر انسان با وجدان و آگاه را به درد می‌آورد، این است که آنان - برخی نویسنده‌های اهل تسنن - به خود اجازه داده‌اند که صحابی را معرفی کرده، و معاویه را پنجمین صحابی با فضیلت، و در رتبه پنجم قرار دهند، اما نام و یادی از سبط اکبر، امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام و امام حسین، سید الشهداء علیهما‌السلام به میان نیاورده، و گویا این دو بزرگوار از صحابه هم نبوده، و العیاذ باللّه، حتی معاویه بر آنان برتر و با فضیلت‌تر بوده است.

گویا آیه مبارکه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۱

و آیه مبارکه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۲

و آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳ و غیر اینها، ارتباطی به دو امام بزرگوار، یعنی حسن و حسین علیهما‌السلام، ندارد، گویا به نظر نویسنده آن جزوه، معاویه، با آنکه - به نقل صحیح مسلم - امر به سبّ امیرمؤمنان علی علیهما‌السلام کرده^۴ و با آن اعمال و سوابقش، افضل و برتر از سلمان، عمار، ابذر، و مقداد بوده است، بلکه گویا «العیاذ باللّه»، معاویه از حضرت زهرا علیها‌السلام و خدیجه کبرا برتر بوده است.

آری: حُبُّ الشَّيْءِ يُغْمِي وَيُصِمُّ؛ «دوستی چیزی انسان را کور و کر می‌کند».

۱. سوره آل عمران / ۶۱.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

۳. سوره شورا / ۲۳.

۴. عین روایت در صفحه ۳۲۸ و ۶۹۸ همین کتاب به نقل از صحیح مسلم گذشت.

در صفحه ۳۹ نوشته‌اند:

بزرگوارترین اصحاب به ترتیب، خلفای چهارگانه:

ابوبکر، عمر، عثمان، و علی علیه السلام می‌باشند، و بعد از آنان، عشره مبشره: طلحه، زبیر عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید...

مؤلف: به نظر نویسنده آن جزوه، طلحه و زبیر و عبد الرحمن و دیگر افرادی را که نام برده است - العیاذ باللّه - افضل و برترند از حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام، همچنین به نظر نویسنده آن جزوه، طلحه و زبیر - که بیعت خود را با امام زمانشان شکستند، و اولین جنگ میان مسلمانان را، آن هم در مقابل امام زمانشان، شعله‌ور ساختند، و باعث کشته شدن عدّه کثیری از امت اسلام شدند، و سرانجام خودشان هم بدون این که بیعت امام برگردنشان باشد، کشته شدند^۱ - افضل و برترند از حضرت حمزه سید الشهداء، از سلمان، و اباذر، و عمار، و صدها مؤمن صحابی خالص و مخلص دیگر.

آری، انسان بافهم و با انصاف، از این جزوه‌ها و کتاب‌ها که در مدینه منوره، در جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و ائمه مظلوم بقیع علیه السلام توزیع می‌شود، متوجه می‌شود که هدف آنان، و عقاید و روحیه‌های آنان چیست، و از چه کسانی دفاع می‌کنند و می‌خواهند چه افرادی را اسوه و جلودار معرفی، و با شخصیت جلوه دهند و چه کسانی به فراموشی سپرده شوند.

۱. از همین نوشته‌ها معلوم می‌شود که روایت عشره مبشره کذب محض و ساخته و پرداخته دست سیاست بوده است، همان گونه که در کتاب «فقه الآل» تألیف (امین بن صالح هران الحداء) به جعلی بودن آن تصریح شده است، بعلاوه در روایات شیعه و اهل تسنن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. در صحیح مسلم چهار روایت، با ۹ سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این است: عبدالرحمن... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةٍ» (صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶، ح ۱۸۵۱)

و از همین نوشته‌ها و فعالیت‌ها معلوم می‌شود که می‌خواهند مسلمانان به جای محبت اهل بیت پیامبر ﷺ، محبت برخی افراد منفور و شناخته شده را بدل بگیرند، می‌خواهند مسلمانان آیه مبارکه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ را فراموش کنند و بجای آن، محبت و دوستی آل ابوسفیان و آل مروان و دشمنان اهل بیت ﷺ را جایگزین کنند، می‌خواهند نام و یاد و آثار اهل بیت ﷺ را به طور کلی محو کنند و بجای آن، نام و یاد ستمکاران به آنان را زنده کنند - همان گونه که در مدینه نام و یاد دختر پیامبر ﷺ، پاره تن رسول خدا ﷺ را محو و پنهان کردند - ولی غافل از آن که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲؛ «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

آری: ﴿مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳؛ «برای کسانی که خدا [به خاطر عناد و لجاجتشان] گمراهشان کند، هدایت کننده‌ای نیست.» در آخر آن جزوه، آیات و روایتی آورده‌اند مبنی بر لزوم دوست داشتن، و محترم شمردن اصحاب پیامبر ﷺ و حرمت بغض و کینه داشتن نسبت به آنان. ما می‌گوییم: آری محبت اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ به نص قرآن مجید، آیه مبارکه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۴ بر هر مسلمانی فرض و واجب است.

۱. سوره شورا / ۲۳.

۲. سوره صف / ۸.

۳. سوره اعراف / ۱۸۶.

۴. سوره شورا / ۲۳.

ولی هیچ دلیلی بر لزوم دوست داشتن غیر اهل بیت وجود ندارد، هر چند مؤمن باید حرمت مؤمن را حفظ کند و کینه کسی را در دل نگیرد، که گفته‌اند: درخت دوستی بنشان که خیر بی حساب آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

همچنین در آن جزوه نقل کرده‌اند که ابن تیمیه گفته است:

جایز نیست یکی از یاران پیامبر ﷺ را به درود فرستادن مختص نماید، نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان و نه علی، و هر کس چنین کند بدعت‌گزار است، پس باید بر همه آنها صلوات بفرستد، یا اینکه همه آنها را ترک کند.^۱

ما می‌گوییم: اختصاص دادن آل پیامبر ﷺ و علی علیه السلام را به درود و صلوات، نه تنها بدعت نیست، بلکه عمل به سنت و امر پیامبر ﷺ است، همان گونه که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «در صلوات بر من بگوئید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ»^۲ و نیز اگر باید بر همه یاران پیامبر ﷺ (یعنی بر ابوبکر و عمر و عثمان و...) صلوات فرستاد، پس چرا در تشهد نمازهایتان و در نماز بر مرده‌هایتان و برای مستجاب شدن دعا‌هایتان! تنها بر محمد و آلش صلوات می‌فرستید؟ و چرا دیگران را یاد نمی‌کنید؟^۳

بعلاوه، اگر فرق گذاشتن جایز نیست و بدعت است، چرا عایشه - طبق نقل بخاری - گفته است: «اِنَّ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَرْسَلَتْ اِلٰی اَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِیرَاثَهَا مِنْ النَّبِيِّ ﷺ»^۴ و به حضرت زهرا علیه السلام درود و سلام فرستاده و به پدرش ابوبکر،

۱. صفحه ۳۸.

۲. روایات مربوط به کیفیت صلوات را طبق نقل بخاری و مسلم در صفحه ۱۹۳ تا ۱۹۵ همین کتاب مطالعه کنید.

۳. به صفحه ۱۸۹ همین کتاب مراجعه کنید.

۴. صحیح بخاری، چاپ دارالسلام، الرياض، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۴۲۶، ح ۳۷۱۱.

حتی «رضی الله عنه» هم نگفته است.

نیز چرا مسلم، در صحیحش نوشته است: «باب: فضائل فاطمة بنت النبی علیها الصلاة والسلام»^۱ ولی در باب فضائل ابوبکر و عمر و عثمان و ام سلمه و عایشه و دیگران، تنها به «رضی الله عنه» اکتفا کرده است و به هیچ یک از آنها درود و سلام نفرستاده است.^۲

همچنین، بخاری در صحیحش فرق گذاشته و گفته است: «باب: مناقب فاطمة علیها السلام» ولی در باب مناقب ابوبکر و عمر و دیگران گفته است: «رضی الله عنه» و بر آنها درود و سلام نفرستاده است.^۳

آری، وجدان بیدار هر مسلمانی حکم می‌کند به اینکه اهل بیت پیامبر ﷺ، با دیگران، از زمین تا آسمان، بلکه تا عرش الهی تفاوت دارند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر دوش پیامبر ﷺ و بر بام کعبه

در «التاریخ القویم» نقل کرده است که:

علی (علیه السلام) گفت: آن گاه که ما آمدیم کنار کعبه، رسول خدا ﷺ به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم، رسول خدا ﷺ بر دوش من بالا رفت همین که خواستم برخیزم، رسول خدا ﷺ متوجه شد که من توان برخاستن را ندارم، لذا به من فرمود: بنشین، من نشستم، آن حضرت از دوش من پایین آمد و نشست و به من فرمود: بر شانه من بالا برو، من بر شانه آن حضرت بالا رفتم، مرا بلند کرد، در آن حال به خیال من گذشت که اگر می‌خواستم به افق آسمان دست می‌یافتم، تا آنکه رفتم روی بام کعبه.

۱. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶.

۲. همان، ص ۱۰۳۴ تا ۱۰۵۱.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶ تا ۶۳۳.

و از شواهد النبوة نقل کرده است:

آنگاه که علی علیه السلام بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد: چه می بینی؟ علی گفت: می بینم که گویا حجابها بر طرف شده و خیال می کنم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان دست یابم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوش به حالت، گوارایت باد - که برای حق کار می کنی و خوش به حال من - گوارایم باد - که (ترا) برای حق حمل می کنم (ترا برای حق بر دوش می گیرم). علی علیه السلام گفت: پس بالای بام کعبه رفتم، مجسمه بزرگترین بت آنها که از فلز برنجی و مس، ساخته شده بود روی بام نصب و میخکوب شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار کعبه دور شد و به من فرمود: بت بزرگ آنها را بینداز پایین، و فرمود: شتاب کن، شتاب کن و درکندن بت جدیت و تلاش نما، زیرا حق آمد و باطل نابود شد و باطل نابود شدنی است.

علی علیه السلام گفت: من بت را با تلاش و کوشش زیاد، به این سو و آن سو حرکت دادم تا آن را کندم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را بینداز روی زمین، آن را پایین انداختم، پس مانند شیشه خرد شد.

پس از آن، علی علیه السلام وقتی خواست پایین بیاید، به جهت رعایت ادب و علاقه به رسول الله صلی الله علیه و آله (برای پایین آمدن پا بر دوش آن حضرت نگذاشت بلکه) از سمت ناودان، خود را پایین انداخت هنگامی که روی زمین قرار گرفت، لبخند زد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، سبب خنده او را سؤال کرد، گفت: من خود را از مکان بلندی انداختم و آسیب ندیدم (جایی از بدنم لطمه ندید) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه آسیب بینی و حال اینکه محمد صلی الله علیه و آله بلندت کرد و جبرئیل پاینت آورد.^۱

۱. عن علي أنه قال: حين أتينا الكعبة، قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله: اجلس فجلست إلى جنب الكعبة، فصعد علي منكبي، فذهبت لأنهض به، فرأى ضعفاً مني تحته، قال لي: اجلس فجلست، فنزل عني، و جلس لي رسول الله صلی الله علیه و آله و قال لي: اصعد علي منكبي. فصعدت علي منكبيه، فنهض لي، وإنه يخيل إليّ أني لو

آیا مقایسه علی (علیه السلام) با دیگران ظالمانه نیست؟

ما می‌گوییم: آیا سزاوار است کسی را که خداوند سبحان، نفس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرارش داده است: «وَأَنْفُسُنَا»، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را واجد با ارزشترین صفات انبیاء بزرگ دانسته است (روایت در صفحه ۷۹۱ گذشت) مقایسه و حتی در رتبه بعد از کسی قرارش داد که گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ»؛ مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم و حال اینکه علی (علیه السلام) در میان شما است.^۱

→ شئت لملت أفق السماء حتى صعدت البيت.

و في شواهد النبوة: سأل رسول الله (صلی الله علیه و آله) علياً، حين صعد منكب: كيف تراكم؟ قال علي: أراني كأن الحجب قد ارتفعت، و يخيل إليّ أني لو شئت لملت أفق السماء. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) طوبى لك تعمل للحق، و طوبى لي أحمل للحق، أو كما قال. انتهى.

قال: فصعدت البيت و كان عليه تمثال صفر أو نحاس و هو أكبر أصنامهم، و تنحى رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فقال لي: ألق صنمهم الأكبر، و كان موطئاً على البيت بأوتاد حديد إلى الأرض، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): إيه إيه [إيه اسم سمّي به الفعل لأن معناه الأمر يقال للرجل إذا استزدته من حديث أو عمل....] (مجمع البحرين، إيه) [عالمه، جاء الحق و زهق الباطل، إن الباطل كان زهوقاً، فجعلت أزاوله أو قال أعالجه عن يمينه و عن شماله و من بين يديه و من خلفه، حتى إذا استكملت منه، قال لي رسول الله (صلی الله علیه و آله): اقذف به، فقدفت به فتكسر كما تتكسر القوارير، ثم نزلت. و زاد الحاكم: فما صعدت حتى الساعة. و يروى أنه كان من قوارير. رواه الطبراني و قال: خرّجه أحمد، و رواه الزرندي و الصالحاني.

ثم إن علياً أراد أن ينزل، فألقى نفسه من صوب الميزاب، تأدباً و شفقة على النبي (صلی الله علیه و آله)، و لما وقع على الأرض تبسم، فسأله النبي (صلی الله علیه و آله) عن تبسمه، قال: لأنني ألقى نفسي من هذا المكان الرفيع و ما أصابني ألم، قال: كيف يصيبك ألم و قد رفعت محمد و أنزلت جبريل؟ انتهى من «تاريخ الخميس». (التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، تأليف: محمد طاهر الكردي المكي، المجلد الثاني، الجزء الثالث، ص ۱۲۲.

۱. این جمله را ابوبکر گفته است. تجريد العقائد خواجه نصیرالدین طوسی (رحمته الله)، مبحث امامت و خلافت. و قوشچی (که از دانشمندان اهل تسنن است) متن تجريد را آورده است [که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ»] و بیان کرده است که: اگر ابوبکر در این کلامش صادق بوده است،

آیا انصاف است کسی را که فرمود: «وَيُنْخَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ»، سبیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و پرندگان بلند پرواز اندیشه‌ها، به بلندای دانش من نتوانند پرواز کرد.^۱ و پیامبر ﷺ در باره‌اش فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا»، مقایسه و حتی بعد از کسی قرارش داد که بارها گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرُ حَتَّى الْمَخْدَرَاتِ فِي الْحِجَالِ»؛ همه مردم عالم‌تر از عمر هستند، حتی زنان و دختران در حجله.^۲ و خلاصه آیا این مقایسه‌ها ظالمانه نیست؟

مؤلف: در پایان متذکر می‌شوم که بنای اینجانب است که مطالب را مستند، روان، بدون غلط، مختصر و مفید پیاده کنم.

از حضرت امیر عليه السلام نقل است که فرمودند: «لَا تَطْلُبْ سُرْعَةَ الْعَمَلِ وَأُطْلُبْ تَجْوِيدَهُ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَسْأَلُونَ فِي كَمِّ فَرْغٍ مِنَ الْعَمَلِ إِنَّمَا يَسْأَلُونَ عَنْ جَوْدَةِ صَنْعَتِهِ»^۳ «در انجام کار شتاب نکن، بلکه سعی کن آن را خوب انجام دهی، زیرا مردم از مدت انجام کار نمی‌پرسند، بلکه از خوبی آن می‌پرسند».

در عین حال، از تذکر و پیشنهاد استقبال می‌کنم.

→ صلاحیت امامت نداشته و اگر هم کاذب بوده است، باز هم صلاحیت نداشته... (شرح تجرید قوشچی، چاپ منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ص ۳۷۱). و الامامة والسياسة ابن قتيبة، ج ۱، ص ۳۱؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۷، و شرح ابن ابی الحديد (بيست جلدی) ج ۱، ص ۱۶۹ و تذكرة الخواص، ص ۶۲. البته در تذكرة الخواص و برخی منابع ذکر شده «و علی فیکم» نیامده است. (به پاورقی ص ۱۲ همین کتاب نیز مراجعه شود).

۱. نهج البلاغه، خطبة ۳.

۲. تجرید الاعتقاد خواجه نصیر رحمته الله، مبحث خلافت و امامت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، چهار جلدی، ج ۴، ص ۵۶۳ و ۲۰ جلدی، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

حکمت ۱۰۳.

در پایان یک فرع فقهی^۱

تقدم پدر و اعظم بودن حق او بر مادر

در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام است که فرمود: زنی خدمت پیامبر اکرم رسید و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الرَّجُلِ؟ قَالَ: وَالِدُهُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الْمَرْأَةِ؟ قَالَ: زَوْجُهَا».

از بین مردم چه کسی حقش بر مرد عظیم تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدرش. گفت: چه کسی حقش بر زن عظیم تر است؟ فرمود: شوهرش.^۲

نیز در ابواب فقه برای خصوص پدر مزایایی منظور شده که حاکی از اعظمیت حق پدر و تقدم او بر مادر است.

۱- در احکام اموات: برای دستور غسل و کفن و نماز بر میت، پدر مقدم بر مادر است.^۳

۲- در احکام و مسائل نماز و روزه: همه فقها و مراجع فرموده‌اند: نماز و روزه قضای پدر، پس از فوتش، بر پسر بزرگتر واجب است، ولی نسبت به وجوب

۱. در مدینه منوره یک نفر از اهل علم فرمودند: راجع به تقدم پدر یا مادر و در مورد تعارض امر آن دو، تحقیقی کنم، حقیر پس از مراجعت این جزوه را نوشتم.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۰۷، و وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۷۹ از ابواب مقدمات نکاح و آداب آن، ح ۱.

۳. العروة الوثقی، فی احکام الأموات، فصل فی مراتب الأولیاء، مسأله ۲.

- قضای نماز و روزه مادر اختلاف وجود دارد.^۱
- ۳- مسائل روزه : روزه مستحبی فرزند، بدون اذن پدر مکروه است.^۲ و شهید در قواعد فرموده است: فرزند بدون اذن پدر روزه مستحبی نگیرد.^۳
- ۴- مسائل اعتکاف : احتیاط است که فرزند برای اعتکاف از پدر اذن بگیرد ولی اذن مادر گفته نشده است.^۴
- ۵- مسائل حج : مشهور فقها فرموده‌اند صحت حج کودک ممیز، مشروط به اذن پدر است، ولی اذن مادر را شرط ندانسته‌اند.^۵
- ۶- نیز در مسائل حج : در صحت حج نیابی شرط است منوب عنه مسلمان باشد، ولی نیابت فرزند از پدرش که ناصبی و اکفر کفار است صحیح است، اما نیابت او از مادرش که ناصبی است صحیح نیست.^۶
- ۷- همچنین در باب حج : برخی فرموده‌اند: جایز است پدر از مال فرزندش بردارد و حج بجا آورد، ولی چنین اجازه‌ای به مادر داده نشده است.^۷
- ۸- مسائل معاملات : ربای معاملی - خرید و فروش - بین پدر و فرزند جایز است اما بین مادر و فرزند جایز نیست (البته برخی از مراجع مطلقاً

۱. العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی قضاء الولی، مسأله ۱، و حواشی آن، و کتاب الصوم، فی احکام القضاء، مسأله ۱۹، و توضیح المسائل مراجع، نماز قضای پدر...، مسأله ۱۳۹۰.

۲. العروة الوثقی، اقسام الصوم، مسأله ۲... و منها صوم الولد.

۳. سفینه البحار، واژه (ولد)، فی حقوق الوالدین.

۴. العروة الوثقی، شرایط الاعتکاف، السابع اذن... و حواشی آن.

۵. همان، فی شرایط وجوب حجة الاسلام، مسأله ۱.

۶. همان، فصل فی النيابة، مسأله ۳، حاشیه مرحوم آیه الله خوئی.

۷. همان، فی شرایط وجوب الحج، مسأله ۵۹ (روایت صحیح نیز در این مورد وارد شده که اصحاب از آن اعراض کرده‌اند، همان)



احتیاط کرده‌اند).^۱

۹- پدر و جدّ پدری صغیر اختیار مال فرزند صغیر خود را دارند،^۲ ولی مادر چنین اختیاری را ندارد.^۳

۱۰- احکام اجاره: پدر می‌تواند مال فرزند غیربالغش را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید، ولی مادر نمی‌تواند.^۴

۱۱- در همین باب: پدر مجاز است فرزند صغیرش را برای زیارات و تعزیه و قرائت قرآن و نماز به نیابت از اموات، اجیر دیگری نماید، و اجرت آن را برای خود کودک بگیرد، اما مادر مجاز نیست و اجاره دادن او صحیح نمی‌باشد.^۵

۱۲- احکام حجر (کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرف کنند)، ولایت و اختیار تصرف در مال فرزند نابالغ، و نظر در شئون و کارها و مصالح او برای پدر و جدّ پدری او ثابت و مسلم است، ولی مادر و پدر مادر و جد مادری ولایت و اختیاری ندارند.^۶

۱۳- فرزندی که از کودکی مجنون بوده و بعد از بلوغ همچنان مجنون است، ولایت و سرپرستی او، حتی بعد از بلوغ با پدر او است و مادر، بر او ولایت ندارد.^۷

۱۴- احکام هبه: اگر چیزی به کودک هبه شود، در صورتی ملک او می‌شود که پدر وی هبه را برای او قبول کند، ولی قبول مادر فایده و اثر ندارد.^۸

۱. توضیح المسائل مراجع، ج ۲، مسأله ۲۰۸۰.

۲. همان، مسأله ۲۰۸۱.

۳. همان، مسأله ۲۰۸۷.

۴. همان، احکام اجاره، مسأله ۲۱۷۵.

۵. العروة الوثقی، کتاب الاجارة، خاتمة، فیها مسائل ... الثالثة.

۶. تحریر الوسیلة، ج ۲، کتاب الحجر، مسأله ۵.

۷. همان، مسأله ۱۴.

۸. همان، کتاب الهبة، مسأله ۱.

- ۱۵- احکام وصیت : بنابر احتیاط واجب، بر پسر واجب است وصیت پدر را قبول و پس از فوت او به آن عمل کند و جایز نیست آن را رد کند، ولی قبول وصیت مادر بر او واجب نیست و می تواند بگوید دیگری را وصی خود قرار بده.^۱
- ۱۶- در همین باب : پدر و جد پدری می توانند وصیت کنند که سرپرستی اطفالشان برای شخص دیگری باشد. [هر یک از پدر یا جد پدری می توانند برای فرزند غیر بالغ خود قیم و سرپرست تعیین کنند] ولی مادر نمی تواند.^۲
- ۱۷- احکام قسم : قسم فرزند بدون رضایت و اذن پدر صحیح نیست، نیز اگر پدر فرزندش را از قسم منع کند، قسم او صحیح نیست، ولی رضایت و اذن مادر شرط نیست و منع او نیز اثر ندارد.^۳
- ۱۸- احکام نذر : برخی از مراجع فرموده اند: اگر پدر، بعد از نذر فرزند وی را منع کند نذرش منحل می شود، هر چند برخی در این مسأله مادر را ملحق به پدر کرده اند.^۴
- ۱۹- در احکام ازدواج : پدر و جد پدری می توانند برای فرزند پسر یا دختر نابالغ خود ازدواج کنند، ولی مادر نمی تواند.^۵
- ۲۰- همچنین دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، چنانچه باکره باشد و بخواهد شوهر کند، برخی فرموده اند باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد و برخی احتیاط کرده اند، ولی اجازه مادر لازم نیست.^۶

۱. همان، کتاب الوصیة، مسأله ۴۱.

۲. همان، مسأله ۵۴.

۳. همان، کتاب الایمان والندور، مسأله ۹.

۴. توضیح المسائل مراجع، احکام نذر، مسأله ۲۶۴۶.

۵. همان، احکام نکاح، مسأله ۲۳۷۵.

۶. همان، مسأله ۲۴۲۹.

- نیز پدر و جد پدری می‌توانند برای محرم شدن، زنی را به عقد پسر نابالغ، یا دختر نابالغ خود را به عقد کسی درآورند، ولی مادر نمی‌تواند.^۱
- بر مادر واجب نیست، فرزند خود را شیر دهد و می‌تواند از پدر او برای شیر دادن فرزند خود مطالبه اجرت کند، ولی بر پدر واجب است غذای طفل و فرزند را تأمین نماید و اجرت شیردادن به طفلش را بپردازد.^۲
- ۲۱- نفقه و لباس و مخارج بر پدر واجب است نه بر مادر، مگر اینکه پدر و پدر بزرگ پدری نباشند یا قدرت مالی و انفاق نداشته باشند.^۳
- ۲۲- اگر مرد زنش را که حامله است، طلاق بدهد، واجب است تا وضع حمل او - بخاطر فرزندش که هنوز به دنیا نیامده - مخارج زنش را بدهد و مادر می‌تواند مطالبه و اخذ کند.^۴
- ۲۳- احکام طلاق: پدر و جد پدری دیوانه، اگر مصلحت باشد، می‌توانند زن او را طلاق دهند، ولی مادر نمی‌تواند.^۵
- ۲۴- احکام ارث: چنانچه فرزند کسی فوت کند، پدر دو قسمت از اموال او را به ارث می‌برد و مادر یک قسمت از آن را.^۶
- ۲۵- احکام قضاوت: [برخی از فقهای بزرگ فرموده‌اند] قضاوت و حکم فرزند علیه پدرش نافذ نیست، ولی نسبت به مادر گفته نشده و چنین نیست.^۷

۱. همان، مسألة ۲۴۲۹.

۲. تحریر الوسيلة، فی احکام الولادة، مسألة ۱۱.

۳. همان، فی نفقة الأقارب، مسألة ۱۰ و ۱۲.

۴. تحریر الوسيلة، فی النفقات، مسألة ۶.

۵. توضیح المسائل مراجع، احکام طلاق، مسألة ۲۵۴۱.

۶. همان، احکام ارث، ارث دسته اول، مسألة ۲۷۳۲.

۷. محقق در کتاب شرائع الاسلام: ۴ / ۸۶۴، و جواهر الکلام، ج ۴۰ / ۷۱.

- ۲۶- احکام شهادت : بنابر مشهور، شهادت فرزند علیه پدر خود پذیرفته نیست، ولی علیه مادرش پذیرفته است.^۱
- ۲۷- احکام حدود : چنانچه پدر نسبت زنا یا لواط به فرزندش بدهد، که موجب حدّ قذف باشد، حدّ قذف بر او جاری نمی‌شود، و فقط تعزیر می‌شود، ولی اگر مادر چنین نسبتی به فرزندش بدهد، حدّ بر او جاری می‌شود.^۲
- ۲۸- اگر پدر از مال فرزندش دزدی کند، دستش را به جرم دزدی قطع نمی‌کنند، ولی اگر مادر از مال فرزندش دزدی کند، دستش را قطع می‌کنند.^۳
- ۲۹- احکام قصاص : اگر پدر فرزندش را عمداً بکشد، قصاص نمی‌شود و دیه می‌دهد ولی اگر مادر فرزندش را عمداً بکشد قصاص می‌شود.^۴
- ۳۰- اگر پدر زخم و جراحتی بر فرزندش وارد کند که موجب قصاص باشد، یا عضوی از بدن او را قطع کند قصاص نمی‌شود و فقط دیه بر عهده او است، اما مادر چنین نیست و قصاص می‌شود.^۵
- ۳۱- در روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به فرزند فرمود: «انت و مالک لابیك» (تو و مالیت برای پدرت می‌باشد) ولی در باره مادر نفرمود.^۶
- ۳۲- خداوند متعال در قرآن کریم به پدر سوگند یاد کرده ﴿ووالد و ما ولد﴾^۷ که حاکی از بزرگی مقام پدر است، ولی به مادر سوگند یاد نکرده است.

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱ / ۷۸.

۲. تحریر الوسیلة، کتاب الحدود، القول فی القاذف والمقدوف، مسأله ۵.

۳. همان، القول فی السارق، مسأله ۱، السابع.

۴. همان، القول فی الشرايط المعتمدة فی القصاص، و من لواحق هذا الباب فروع، مسأله ۱، ۲، و ۳.

۵. همان، فی قصاص مادون النفس، مسأله ۲.

۶. وسائل الشیعه، باب ۷۸، از ابواب (مایکتسب به)، ح ۱.

۷. سوره بلد / ۳.

۳۳- در دعاها و زیارات اول توجه به آباء شده (آبائنا) و بعد به امّهات (و امهاتنا).

۳۴- امام سجاده علیه السلام پدر را اصل معرفی کرده و مادر را حامل.

«وَأَمَّا حَقُّ أَبِيكَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ أَصْلُكَ وَأَنَّكَ فَرْعُهُ، وَأَنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يُعْجِبُكَ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ، وَاحْمَدِ اللَّهَ وَاشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ»

(و اما حق پدرت این است که بدانی به راستی او ریشه (وجود) توست و تو شاخه اوایی و چون او نبود تو نیز نبودی، پس هرگاه در خویش چیزی دیدی که به نظرت پسندیده و ارزشمند آمد، پس آگاه باش که این نکویی و نعمت در تو ریشه در پدرت دارد، پس خدا را شکر کن و به اندازه آن نکویی، ستایشش نما).

«وَأَمَّا حَقُّ أُمِّكَ فَإِنَّ تَعْلَمُ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا، وَأَطْعَمَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهَا مَا لَا يُطْعِمُ أَحَدٌ أَحَدًا، وَأَنَّهَا وَقَّتَكَ بِسَمْعِهَا وَبَصَرِهَا وَيَدِهَا وَرِجْلِهَا وَشَعْرِهَا وَبَشْرِهَا وَجَمِيعِ جَوَارِحِهَا مُسْتَبْشِرَةً بِذَلِكَ، فَرَحَةً مُوَابِلَةً مُحْتَمِلَةً لِمَا فِيهِ مَكْرُوهُهَا وَآلَمُهَا وَثِقَلُهَا وَغَمُّهَا...»

(و اما حق مادرت این است که بدانی او تو را [در شکم] حمل کرده آن گونه که کسی، کس دیگر را حمل نکند و از شیرۀ جاننش تو را خورانده آن گونه که کسی، دیگری را نخوراند و به راستی او با گوش و چشم و دست و پا و مو و پوست و تمام اندامش تو را نگهداری کرده و به این نگهداری، خوشنود و شاد و پیوسته کار بوده و هر ناگواری و رنج و سختی و نگرانی را تحمل کرده است...^۱

۱. تحف العقول، رساله حقوق امام سجاده علیه السلام. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶، با مختصر اختلاف در عبارات.

آنچه موهم تقدم و اعظم بودن حق مادر بر پدر است و پاسخ آنها

۱- ﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي
عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾^۱

ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با رنج روی رنج حمل کرد - ضعف و سستی بدن و ناراحتی روز به روز دوران حمل را که پی در پی مضاعف می شد، تحمل کرد - و دوران حمل و دوران شیرخوارگی دو سال طول کشید، که برای من و پدر و مادرت شکرگزار باش.

در این آیه اشاره است به زحمات فوق العاده مادر، و اینکه از ابتدای حمل هر روز ضعف و سستی تازه ای بر مادر مستولی و مضاعف شده (حملته اُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ).

خلاصه ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی و ضعف و بهم خوردگی مزاج می شوند، حالت تهوع و تمایل به خوردن چیزهای نامناسب و حتی مضر و کم خوری و از سویی برای پرورش جنین از شیر جانشان سرمایه گذاری می کنند، خصوصاً که جنین روز به روز بزرگتر و نیازش به مواد حیاتی افزونتر می شود.

آری شخصی که باری را حمل کرده است، هرگاه احساس خستگی کرد، به منظور استراحت، بار را بر زمین گذاشته، یا آنرا دست به دست و یا از این شانه به شانه دیگر منتقل می کند، ولی مادر از این امور محروم است و با کمال مهر و علاقه و ایثار، زحمت و سنگینی فرزند را تحمل می کند.



ماه‌های نزدیک به زایمان، برای خواب و پهلوی به پهلوی شدن ناراحت و مشکل دارد، و از سویی ترس زایمان و وحشت اینکه مبادا زایمان منجر به رفتن به بیمارستان و عمل جراحی شود بیشتر او را نگران می‌کند، و خلاصه معمولاً این ناراحتی‌ها در دوران حمل دامن‌گیر مادران است که آیه شریفه (وهنا علی وهن) به آنها اشاره دارد.

اما دوران شیرخوارگی: مادر از شیرۀ جانش به فرزند خویش می‌خوراند، گریه‌های او و بی‌خوابی خود را تحمل می‌کند، او را شستشو و لباس آلوده‌اش را تمیز و هرگز به روی خود نمی‌آورد. این زحمات طاقت‌فرسا که بزرگترین فداکاری، از نظر روحی و عاطفی و جسمی و خدمات رسانی خالصانه است، تنها بر دوش مادر و فقط از او ساخته است، و پدر در این امور نقشی بسیار ناچیز دارد.

بر این اساس ممکن است ادعا شود که حق مادر اعظم و آیه مبارکه فوق گویای این مطلب است.

۲- در روایت صحیح است که شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد به چه کسی نیکی کنم؟ آن حضرت فرمود: به مادرت، باز پرسید پس از وی به چه کسی نیکی کنم؟ باز حضرت فرمود: به مادرت، نوبت سوم پرسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز هم فرمود: به مادرت، بار چهارم سؤال کرد که بعد از مادر به چه کسی نیکی کنم؟ آن حضرت در مرتبه چهارم فرمود: به پدرت.^۱

پاسخ: آنچه از آیه مبارکه برداشت شده - که مادر در مدت حمل و شیر دادن فرزند، رنج و زحمت زیاد متحمل می‌شود - صحیح و مسلم است، اما این امور دلیل بر تقدم و اعظمیت و آحق بودن او نسبت به پدر نمی‌شود، زیرا چه بسا

۱. وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۹۴، از ابواب احکام اولاد، ح ۱.

زحمت و رنج کارگر، به مراتب بیشتر از زحمت کارفرما است ولی هرگز موجب تقدم و احق و اعظمیت او نمی شود.

اما روایت، اولاً: سائل برای مرتبه پنجم سؤال نکرد که پس از پدر به چه کسی نیکی کنم، و شاید اگر سؤال می کرد، پیامبر ﷺ می فرمود: به پدر، به پدر، ثانیاً: در روایت دیگر است که مردی آمد نزد پیامبر ﷺ و از نیکی به پدر و مادر سؤال کرد. پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ او سه مرتبه فرمود: به مادرت، به مادرت، به مادرت نیکی کن، [و سه مرتبه نیز فرمود: به پدرت، به پدرت، به پدرت نیکی کن].^۱

روایات دیگری نیز مشابه دو روایت مزبور وارد شده که بر نیکی به مادر بیشتر سفارش فرموده اند، و صاحب وسائل الشیعة، روایات مربوط به برّ و نیکی به پدر و مادر را، تحت عنوان «باب استحباب الزیادة فی برّ الأم علی برّ الأب» آورده است، و در هر حال، ظاهراً پاسخ کلی این است که، با توجه به رقیق القلب بودن زن و زودرنجی و کم صبری و ضعف ذاتی او، سفارش اکید شده که در مقام برّ و نیکی به والدین، مادر را مقدم دارند.

از حضرت رضا علیه السلام نقل است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْإِنَاثِ أَرْقٌ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ، وَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فَرْحَةً عَلَى إِمْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حُرْمَةٌ إِلَّا فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۲

خداوند تبارک و تعالی نسبت به زن رؤوف تر است تا بر مرد. و نیست مردی که خوشنود کند زنی را که با وی خویشاوندی دارد و با او محرم است، مگر اینکه خداوند در روز قیامت او را خوشنود نماید.

۱. همان، ح ۳.

* أَرْقٌ: دل سوزتر. [در کافی، (ج ۶، ص ۶، کتاب العقیقة) به جای کلمه «أَرْق»، «أَرَف» آمده است].

۲. همان، ابواب احکام الأولاد، باب ۷، ح ۱.

و از ابن عباس نقل است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُخْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مُحَاوِجٍ وَلَيَبْدَأُ بِالْإِنِّاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَمَنْ أَقَرَّ بَعِينَ ابْنٍ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^۱

شخصی که برود بازار و تحفه و هدیه‌ای بخرد و برای زن و فرزندش ببرد ثواب کسی را دارد که برای فقرا و نیازمندان صدقه ببرد، و باید [در تقسیم هدایا] ابتدا کند به دختران قبل از پسران، همانا کسی که دخترش را خوشحال کند گویا بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است و هر کس چشم پسر را روشن [شاد] کند گویا از خوف خدا گریسته و هر کس از خوف خدا بگرید، خدای عزوجل او را داخل بهشت پر نعمت کند.

و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي الضَّعِيفِينَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْيَتِيمَ وَالنِّسَاءَ»^۲

از خدا بترسید در باره دو گروه ناتوان، یعنی یتیمان و زنان.

ضمناً: از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَدَعَاهُ الْوَالِدَ فَلْيُسَبِّحْ فَإِذَا دَعَتْهُ الْوَالِدَةُ فَلْيَقُلْ لَبَّيْكَ»^۳

چنانچه مردی مشغول نماز باشد و پدرش او را صدا بزند، باید سبحان الله بگوید، [یعنی نماز را قطع نکند و با ذکر خدا پدر را متوجه کند که در حال نماز است.] اما اگر مادرش او را صدا زد، باید بگوید لبیک (یعنی نماز را با گفتن لبیک

۱. همان، ابواب النفقات، باب ۳، ح ۱.

۲. همان، ابواب مقدمات النکاح و آدابه، باب ۸۸، ح ۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۳۴، به نقل از تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۶ و به نقل از شهید در ذکر.

که کلام آدمی است، قطع کند).

ولی این روایت از جهت سند ضعیف است و ظاهر آن این است که در این حکم فرقی بین نماز واجب و مستحب نیست، و لذا فقها به آن عمل نکرده و طبق آن فتوا نداده‌اند.

نیز مرحوم شهید^۱ در قواعد فرموده است: بعضی از علماء گفته‌اند: اگر در نماز مستحبی پدر و مادر، فرزند را صدا بزنند نماز را قطع کند، برای آنچه از پیامبر اکرم^ص وارد شده، در اینکه زنی پسرش را که در حال نماز بود صدا زد و او پاسخ مادر را نداد و طبق این نقل، پیامبر^ص آن عابد را مذمت کرده که چرا نماز را بخاطر مادرش قطع نکرد، و این دلیل بر اعظمیت حق مادر است، (داستان او در بحار نقل شده است).^۱

ولی این روایت نیز از جهت سند مخدوش است، به علاوه دلیل بر اعظمیت حق مادر نمی‌شود.

سه تذکر:

الف: در مواردی که پدر ولایت بر فرزند دارد، جدّ پدری نیز ولایت دارد و فرقی بین آن دو نیست.

ب: در مواردی که پدر و جد پدری مجازند در مال و شؤون فرزند دخالت و تصرف کنند، شرایطی وجود دارد که در هر مورد به همان جا مراجعه و با وجود شرایط مجازند نه مطلقاً.

ج: اعظم بودن حق پدر - خود به خود - دلیل نمی‌شود که در صورت تعارض امر پدر با امر مادر، امر پدر مقدم بر امر مادر باشد، و در چنین مواردی لازم است

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷.



فرزند رضایت هر دو را تحصیل نماید، بلی اگر مخالفت یکی از آنها موجب اذیت وی شود آن را مقدم بدارد، و بطور کلی موارد متفاوت است، لذا لازم است مرجحات و جهات خارجی را در نظر گرفته و طبق آن عمل نماید.

لکن همان گونه که اشاره شد، اعظم بودن حق دلیل تعیین اطاعت از اعظم حقاً - که پدر است - نمی شود، و عقل به طور مطلق چنین قضاوتی نمی کند، بلکه در موارد تعارض ارجاع به جهات خارجی و عوارض و پیامدها و مرجحات می دهد و به نظر می رسد که در موارد اختلاف امر پدر با مادر و دوران امر بین اطاعت یکی از آن دو، در صورت امکان رضایت هر دو را تحصیل نمایند و چنانچه مقدور نبود، مخیرند، هر چند (به لحاظ رقت قلب مادر و عاطفی بودن وی) بهتر است جانب مادر را بگیرند و امر او را مقدم دارند. والله العالم.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا إِنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ذی قعدة ۱۴۳۳ هـ. ق - مهرماه ۱۳۹۱ هـ. ش

حوزه مقدسه علمیه قم
علی عطایی اصفهانی

فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار : حدیث ثقلین و حدیث سفینه	۷
تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در بیان آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله	۹
کمال نهایی در پرتو وحدت است	۱۱
منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندانند	۱۵

بخش اول : پیدایش شیعه

اسلام و شیعه	۱۹
شیعه پیرو قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام	۲۱
است	۲۱
شیعه و تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت	۲۲
پیدایش و نشو و نمای شیعه در اسلام	۲۵
اموری که منشأ پیدایش شیعه شد	۲۵
سبب جدا شدن شیعه از اهل تسنن و بروز	۲۸
اختلاف	۲۸
جانشینی و مرجعیت دینی	۲۹
روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با	۳۰
نظر شیعه	۳۰
خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روش آن	۳۴
حضرت	۳۴
بهره‌برداری شیعه از خلافت پنج ساله	۳۷
امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۳۷
انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت	۳۸
موروثی	۳۸
سخت‌ترین روزگار برای شیعه	۴۰
سلطنت بنی امیه	۴۱



۴۸ خلاصه تاریخچه شیعه	۴۴ شیعه در قرن دوم هجری
۴۹ انشعابات شیعه	۴۵ شیعه در قرن سوم هجری
۵۱ زیدیه و اسماعیلیه	۴۶ شیعه در قرن چهارم هجری
شیعه دوازده امامی و فرق ایشان با زیدیه و	۴۷ شیعه در قرن پنجم تا نهم هجری
۵۲ اسماعیلیه	۴۸ شیعه در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری

بخش دوم : عقاید شیعه دوازده امامی

۸۳ ... «قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است	۵۴ عقیده شیعه در شناخت اصول دین
۸۴ حضرت محمد ﷺ خاتم انبیاء است	۵۵ اصول دین تقلیدی نیست
پیامبر اسلام ﷺ افضل همه پیامبران است	۵۷ اعتقاد به وجود خداوند یگانه
۸۵ شریعت محمد ﷺ حاوی همه فضائل و	۶۲ توحید
عصاره آئین همه انبیا است	۶۷ عدل
۸۶ امامت	۷۱ نبوت
۸۷ زمین از وجود حجت خدا خالی نمی ماند	شرایط نبوت و شمار پیامبران
۸۹ امام باید مثل پیامبر ﷺ معصوم باشد	۷۳ پیامبران اولوالعزم
۹۱ شأن نزول آیه تطهیر	۷۴ همه انبیاء مخلوق و بنده خدایند
۹۳ زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند	۷۴ همه پیامبران معصوم و محترمند
۹۵ تعیین امام اول	۷۴ خلاصه ای از زندگی پیغمبر ﷺ
۹۷ آیه مباهله و اهل بیت 	حضرت محمد ﷺ واجد تمام شرایط نبوت
۹۹ آیه مبارکه «مودت»، «القربی» و اهل بیت 	بود
۱۰۲ سورة «هل اتی» و اهل بیت 	معجزه اخلاقی آن حضرت
۱۰۳ اهل بیت  کشتی نجاتند	معجزه علمی آن حضرت
۱۰۶ خلاصه جریان غدیر خم	معجزه عملی آن حضرت
۱۰۷ معجزه معنوی آن حضرت	۸۲ معجزه وجودی پیامبر ﷺ
	۸۳ معجزه معنوی آن حضرت

- ۱۲۷ تقلید
- ۱۲۸ عمل به احتیاط
- ۱۲۹ شیعه واقعی کیست؟
- ۱۳۱ تبری از ظلم و ظالم
- ۱۳۷ سب و دشنام ممنوع و حرام است
- پیدایش چهار مذهب اهل تسنن و علت انحصار به این چهار مذهب و مذهب جعفری
- ۱۳۸ شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن
- ۱۴۲ صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی و عجم بوده‌اند
- ۱۴۳ پیدایش و عقاید وهابیون
- ۱۴۴ ۱۱۰ خلفای بر حق پیامبر ﷺ دوازده نفرند
- ۱۱۳ اسامی مبارک امامان معصوم علیهم السلام
- ۱۱۳ حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت
- ۱۱۶ آل عبا علیهم صلوات الله
- خلاصه‌ای از وضعیت عمومی ائمه اطهار علیهم السلام
- ۱۱۶ مجموعه روایات مربوط به حضرت حجت علیها السلام
- ۱۲۴ معاد
- ۱۲۵ شناخت فروع دین و مطالب متفرقه
- ۱۲۶ اجتهاد
- ۱۲۷

بخش سوم : چرا چراها؟ در ضمن پرسش و پاسخ

- ۱۴۷ کیفیت وضو و تفاوت ما با آنها
- ۱۵۰ نماز در سه وقت یا پنج وقت؟
- ۱۵۲ اذان قبل از طلوع فجر
- ۱۵۴ شهادت به ولایت در اذان و اقامه
- ۱۵۵ یک اذان کامل در مسجد النبی
- ۱۵۸ پیدایش «الصلوة خیر من النوم»
- ۱۵۹ حتی علی خیر العمل در اذان و اقامه
- ۱۶۰ چرت زدن را مبطل وضو نمی‌دانند
- ۱۶۱ پلیس و ادار به بستن مغازه‌ها می‌کند
- ۱۶۲ چرا بعد از اذان مقداری صبر می‌کنند؟
- ۱۶۳ ایستادن در یک صف و وجوب جماعت به نظر آنها
- ۱۶۴ شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند
- ۱۶۴ چرا «بسم الله» نمی‌گویند
- ۱۶۶ چرا دست بسته نماز می‌خوانند؟
- ۱۶۸ چرا بعد از حمد «آمین» می‌گویند
- ۱۷۰ چرا مأومنین در جماعت سوره حمد را می‌خوانند
- ۱۷۲ چرا در نماز سوره کامل نمی‌خوانند؟



بی‌اعتنایی ما به برخی صحابه و غضب	چرا گاهی نماز جماعت را طول می‌دهند؟
حضرت زهرا علیها السلام ۲۱۸	 ۱۷۲
تهدید و هتک حرمت زهرا علیها السلام توسط خلیفه	سجده بر مهر و زمین یا بر فرش؟! ۱۷۴
..... ۲۲۰	سجده بر زمین و حصیر طبق روایات اهل
اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ ۲۲۳	سنت ۱۷۶
علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد ... ۲۲۵	مناظره ۱۸۴
مناظره ۲۳۰	جلسه استراحت ۱۸۶
چرا زنان را از زیارت بقیع منع می‌کنند؟ ۲۳۱	قنوت در تمام نمازها ۱۸۷
حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف	صلوات در نماز و غیره ۱۸۸
مسلمانان ۲۳۸	چرا ما در صلوات «آل» را می‌آوریم؟ ... ۱۹۱
به این مناظره توجه فرمایید ۲۴۳	فضیلت صلوات در کتب اهل تسنن ۱۹۶
مناظره دیگر ۲۴۴	صلوات با صدای بلند ۲۰۲
چرا گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» را شرک	یک مناظره مفصل ۲۰۳
می‌دانند؟ ۲۵۱	در تشهد انگشت را حرکت می‌هند ۲۰۷
تحریف و تغییر بجای تسلیم و قبول ۲۵۴	چرا هنگام سلام نماز صورت را از قبله
مناظره کوتاه ۲۵۴	برمی‌گردانند؟ ۲۰۸
مناظره مفصل ۲۵۶	چرا ما بعد از سلام نماز در حال بالا بردن
چرا ما متهم به شرک می‌شویم؟ ۲۶۴	دستها تکبیر می‌گوییم؟ ۲۱۰
چیزهایی را که بدعت و موجب شرک می‌دانند	از جلوی نمازگزار عبور نکنیم ۲۱۱
..... ۲۶۵	چرا ما، در مسجد النبی کمتر قرآن می‌خوانیم؟
چرا این نسبتها تهمت است؟ ۲۶۶	 ۲۱۲
ما را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و حال	دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
اینکه خودشان ... ۲۷۷	 ۲۱۴
معنای بدعت ۲۷۷	پشت بقیع نماز نخوانیم ۲۱۵
بدعت‌های برخی از آنها طبق قرآن مجید و طبق	در چه ساعات و کجا نماز نخوانیم؟ ۲۱۶
فقه خودشان ۲۷۹	

۳۴۰	مناظره	۲۸۳	بدعتهای آنان در مورد مساجد طبق گفته‌های خودشان
۳۴۵	سجده در اثنای نماز صبح جمعه	۲۸۶	بدعتهای اهل تسنن طبق فقه شیعه
	دو یادآوری:	۲۸۸	عقد موقت و مشروعیت آن
۳۴۶	اگر صبح جمعه با آنها بودیم چه کنیم؟	۳۰۰	اسلام دین کامل است
۳۴۶	بطلان نماز در صورت زیاد کردن رکوع	۳۰۲	پاسخ امام علیه السلام به تحریم متعه
۳۴۶	پوشیدن عبا و عمامه	۳۰۳	مناظره‌ای در باره عقد موقت
۳۴۷	هدف ما از شرکت در نماز آنها		تحریر روایت «متعه» به نقل از آیه الله خوئی رحمته الله
۳۵۰	نصیحت و ارشاد	۳۰۵	حسن خلق شیعیان
۳۵۵	نوشته‌های روی تابلو در بقیع		برخی اعمال دیگر که به نظر عده‌ای از آنان بدعت و حرام است
۳۶۱	سفر زیارتی را بدعت می‌دانند	۳۱۰	خشونت عمر به نقل از بخاری
۳۶۳	چرا تشهد نماز را طول می‌دهند؟		مناظره مرحوم آیه الله خویی، با عالم حجازی
۳۶۵	بعد از اذان از مسجد خارج نشوید	۳۱۴	یک گفتگو
	وقتی جماعت برقرار می‌شود نافله نخوانید	۳۱۵	نماز تراویح و پیدایش آن
۳۶۶	تا در صف جلو جا هست تنها نایستید	۳۱۸	شرکت در نماز تراویح جایز نیست
۳۶۶	چرا امام جماعت مسجد النبی سکوت می‌کند؟	۳۱۹	دو تذکر: هنگام برگزاری نماز تراویح قرآن بخوانیم - علت طرح نماز تراویح
۳۶۹	برخی از مستحبات نماز به نظر آنها	۳۲۳	همه چیز دین، حتی نماز هم ضایع شد
۳۷۲	قنوت و محل آن به نظر اهل سنت	۳۲۴	ما دعا‌های مفاتیح را می‌خوانیم
۳۷۳	هلال فلزی بالای مناره‌ها	۳۲۶	مناظره
۳۷۴	اتصال صفها را شرط نمی‌دانند		گریه ما بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام
۳۷۴	نماز جمعه را واجب عینی می‌دانند	۳۳۰	اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه
	چرا در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟	۳۳۹	
۳۷۵			
۳۷۵	کیفیت نماز میت طبق فقه اهل تسنن		

- ۳۹۹ «بخاری» و امام صادق علیه السلام
- ۴۰۰ نماز بر مرده‌ها در مسجدالنبی
- ۴۰۳ حقیقت بندگی و عبودیت
- ۴۰۷ وجوب خمس و ادله آن
- ۴۰۸ روایات خمس در بخاری
- اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج ۴۱۱
- آیا همه زنان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بهشتی هستند؟ ۴۱۳
- چرا شیعیان به همه صحابه احترام نمی‌گذارند؟ ۴۱۶
- تقیه و دلیل آن ۴۲۳
- پرسش برخی از اهل تسنن در باره امام زمان علیه السلام و پاسخ ما ۴۲۷
- وجود امام لطف الهی است ۴۲۹
- داستان مرد قفل ساز (مسلمان واقعی) .. ۴۳۰
- ۳۷۷ شرکت ما در نماز بر اموات آنها
- ۳۷۷ کیفیت نماز بر اموات آنها طبق فقه شیعه
- چرا غروب اذان می‌گویند و افطار می‌کنند؟ ۳۷۸
- چرا ریش را بیش از حد بلند نمی‌گذارند؟ ۳۸۰
- چرا برخی توالتهای آنها به سمت قبله است؟ ۳۸۱
- تهمت تحریف قرآن چرا؟! ۳۸۲
- روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است ۳۸۲
- تحریف قرآن طبق گفته عمر ۳۸۳
- تحریف قرآن طبق گفته عایشه ۳۸۶
- تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر ۳۸۷
- تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی ۳۸۸
- داستان سقیفه به نقل عمر و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شر بود ۳۸۹
- چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی‌کنند؟ ۳۹۷

بخش چهارم : پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مکه

- ۴۳۸ حج اکبر و حج اصغر
- ۴۴۰ آداب دعا و تلبیه
- یک حج یا عمره برای خود و به نیابت از چند نفر ۴۵۰
- ۴۳۳ معنای حج و عمره
- ۴۳۳ حج اکبر و ابلاغ آیات برائت از مشرکان
- عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام برای ابلاغ برائت ۴۳۵

اسامی بر ستونهای صحن مسجدالحرام . ۴۶۰	برای عموم اموات طلب آموزش کنیم .. ۴۵۱
جمرات به صورت دیوار ساخته شد ۴۶۱	طواف و زیارت به نیابت از دیگران ۴۵۳
چرا برخی در حال طواف لباس احرام را زیر بغل قرار داده و هروله می کنند؟ ۴۶۳	ارزش نماز در مسجدالحرام و مسجدالنبی ۴۵۴
مستحبات طواف ۴۶۴	زیارت و حج از طرف ائمه علیهم السلام ۴۵۷
ختم قرآن در مکه مکرمه ۴۶۵	در مکه و مدینه به همه دعا کنیم ۴۵۹

بخش پنجم : پرسش و پاسخ و متفرقات مربوط به مدینه

۱- محراب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۴۸۴	حرمت مدینه را رعایت کنیم ۴۶۶
۲- محراب تهجد ۴۸۵	وظیفه مؤمنان در مدینه منوره ۴۶۷
۳- محراب حضرت زهرا علیها السلام ۴۸۵	دوستان و رفقا و خصوصاً اموات و ذوی الحقوق را فراموش نکنیم ۴۶۸
۴- محراب عثمانی ۴۸۶	اشکال و پاسخ ۴۷۰
۵- محراب سلیمانی ۴۸۸	معنای «عبدکم» در اذن دخول ائمه علیهم السلام . ۴۷۲
خَوْحَةُ ابوبکر ۴۸۸	اشکال به نام گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا» ۴۷۴
خَوْحَةُ ابوبکر حتی با تغییر محل آن می ماند	روضه مبارکه مسجد النبی ۴۷۷
اثماً ۴۹۰	منبر مسجد النبی ۴۷۸
محل درب خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام .. ۴۹۱	ستون حنّانه ۴۷۸
محل دفن حضرت زهرا علیها السلام ۴۹۲	حدیث بالای درب ورودی روضه مبارکه ۴۸۱
محل دفن حضرت زهرا علیها السلام طبق نقل اهل تسنن ۴۹۳	قفل درب حجره حضرت زهرا علیها السلام ۴۸۱
محدوده قدیم مسجد النبی ۴۹۷	نوشته های اطراف حجره پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۸۱
تغییر قبله و مسجد ذوقبلتین ۴۹۸	محراب های مسجد النبی صلی الله علیه و آله ۴۸۴
نوشته های کتیبه صحن مسجد النبی ۵۰۱	
به نظر اهل سنت اعمال صالحه برای اموات چیست؟ ۵۰۳	



جهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد ... ۵۰۵	حضرت حمزه (علیه السلام) ۵۰۶
شعار در جنگ احد ۵۰۶	سه نفر از شهدای احد ۵۱۳
فراریان جنگ احد ۵۰۶	دفن اموات در مکه و مدینه ۵۱۶

بخش ششم: توسل و معنای آن

توسل و معنای آن ۵۱۷	توسل به وجه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۵۲۲
توسل به افراد صالح و شایسته ۵۲۰	دریچه برگنبد خضرا ۵۲۵
توسل عمر به عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۵۲۰	برخی روایات دال بر حیات پس از مرگ از صحیح بخاری ۵۲۵
وسیله ها بسیارند ۵۲۱	پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) ۵۲۱

بخش هفتم: مناظرات

مقدمه ۵۳۴	کثرت روایات عایشه و ابوهریره ۵۸۹
سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۵۷۳	بازگشت به بیان مناظره ۵۹۲
گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل ۵۷۴	نتیجه این مناظره ۶۰۴
مناظره ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه ۵۸۵	مناظره ای پر محتوا ۶۴۱
ساختمان سازی روی قبور ۵۸۷	مناظره ای در مدینه منوره در باره مذهب و امامت ۶۵۱
ازدواج با یهود و نصارا را جایز می دانند ۵۸۸	مناظره ای دوستانه ۶۵۵
	ادب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ادب شیعه ۶۶۴
	مناظره ای در مسجد الحرام ۶۷۲

بخش هشتم: پاسخ به جزوه وحدت و شفقت صحابه

- پاسخ به جزوه وحدت و شفقت صحابه . ۶۸۶
- جلو انداختن یاران پیامبر ﷺ بر خاندان آن حضرت ۶۸۸
- ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده‌اند ۶۹۰
- صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ ۶۹۱
- مناظره عالم شیعی با عالم سنی ۶۹۵
- ادعای تحریف تاریخ ۶۹۶
- ادعایی صد در صد کذب ۶۹۹
- عامل تفرقه به عقیده اهل سنت ۷۰۰
- عامل تفرقه به عقیده شیعه ۷۰۱
- ارتباط صحابه با اهل بیت ﷺ ۷۰۲
- صحابه را بر عترت مقدم داشته‌اند ۷۰۲
- تهمت از روی نادانی ۷۰۳
- آیا به همه صحابه وعده بهشت داده شده است؟ ۷۰۴
- ارتداد گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم ۷۱۲
- از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت ۷۱۸
- اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی .. ۷۲۰
- غم و اندوه امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ ۷۲۱
- آیا صحابه، فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند؟! ۷۲۴
- نمونه‌ای از شفقت عمر ۷۲۹
- طلب مغفرت برای همه! ۷۳۰
- ادعای دوستی میان اهل بیت و خلفا ... ۷۳۲
- نام‌گذاری و هم‌نامی برخی فرزندان ائمه ﷺ با خلفا ۷۳۲
- نادانی بیش از حد را ملاحظه کنید ۷۳۵
- نامهای رایج آن زمان و وجه هم‌نامی برخی فرزندان ائمه ﷺ با خلفا ۷۴۱
- توضیح بیشتر اینکه هر نامی پیامی دارد ۷۴۳
- داستان ازدواج ام‌کلثوم با عمر ۷۴۵
- روایت اصلی داستان خواستگاری عمر ۷۴۸
- ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان ۷۵۷
- آیا باید همه صحابه را دوست بداریم؟ .. ۷۶۱
- یک داستان جالب ۷۶۲
- داستانی جالب تر ۷۶۲
- ادعای ستایش ائمه ﷺ از صحابه ۷۶۳
- ثقل اکبر و اصغر ۷۶۵
- ادعای دوستی اهل بیت ﷺ با خلفا ۷۶۶
- حقوق اهل بیت ﷺ ۷۶۸
- مخالفت با پرداخت خمس ۷۷۱
- انکار شهادت حضرت زهرا ﷺ ۷۷۲
- شهادت حضرت زهرا ﷺ به نقل از کافی ۷۷۲



اعتراف به اینکه دشنام و لعن بر علی علیه السلام	آرزوی شیعیان همدلی همه انسانها است
۷۷۴	۷۸۲
بغی است	
از الغدير و المراجعات نام نبرده اند	۷۸۲

بخش نهم : بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جزوهای دیگر و باز حق کشی و نادیده گرفتن	بیان ابن ابی الحدید در علت آوردن این
آیات و واقعیات	روایات
۷۸۴	۸۵۷
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افضل انسان ها	روایات دیگر محدثان معروف اهل سنت در
۷۸۷	فضائل علی علیه السلام
افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۶۲
۷۸۷	سبقت و پیشگامی علی علیه السلام در ایمان و نماز
علی علیه السلام افضل انسان ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۶۲
۷۸۹	علی علیه السلام هفت سال قبل از مردم نماز خواند
علی علیه السلام و تقسیم عادلانه بیت المال	۷۹۴
۷۹۷	توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان
علی علیه السلام و تسریع در تقسیم بیت المال	۷۹۷
افضل بودن علی علیه السلام در بیان خواجه نصیر رحمه الله	۸۰۲
سخنان ابن ابی الحدید در باره افضل بودن	۸۱۶
حضرت امیر علیه السلام	فضائل امیر المؤمنین علیه السلام به گفته ابن ابی الحدید
۸۱۸	۸۱۹
شانزده فضیلت از فضائل علی علیه السلام به نقل ابن	ابی الحدید
۸۱۹	بیست و چهار روایت در فضائل علی علیه السلام به
نقل از ابن ابی الحدید معتزلی	۸۴۲
	غدير خم : علی علیه السلام ، ولی هر مؤمن است
	۹۰۴

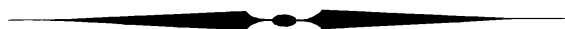
- غدير خم در مسند احمد حنبل ۹۰۹
- غدير خم در تذکرة الخواص ابن جوزی حنفی ۹۱۲
- تقاضای عذاب و نزول آن ۹۱۳
- شکایت سپاه از امير المؤمنين عليه السلام ۹۱۷
- سبب شکایت سپاه از حضرت علي عليه السلام ۹۱۸
- دفاع پیامبر صلى الله عليه وآله از آن حضرت ۹۱۸
- خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد .. ۹۲۰
- تنها علي عليه السلام صلاحیت همسری فاطمه عليه السلام را داشت ۹۲۲
- درها بسته شد و تنها در خانه علي عليه السلام به مسجد باز ماند ۹۲۴
- خَوْخَه ابوبکر ۹۲۸
- علي عليه السلام به منزله پیامبر صلى الله عليه وآله است ۹۲۹
- علي عليه السلام برادر رسول خدا صلى الله عليه وآله است ۹۳۰
- پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: علي از من و من از علي هستم ۹۳۲
- علي عليه السلام محبوب ترین انسان نزد خدا ... ۹۳۵
- دشنام به علي عليه السلام دشنام به رسول الله صلى الله عليه وآله است ۹۳۶
- اذیت علي عليه السلام اذیت رسول خدا صلى الله عليه وآله است ۹۳۷
- علي عليه السلام بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله ولی هر مؤمن است ۹۳۷
- ولادت امام علي عليه السلام در کعبه معظمه ۹۴۱
- شخصیت امير مؤمنان علي عليه السلام از دید مؤلف ۹۴۵
- «فقه السلف» ۹۴۵
- اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه به ارزش فقه عترت و غدير خم ۹۴۷
- فاطمه عليه السلام افضل انسانها بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام ۹۵۲
- روایات اهل سنت در فضائل فاطمه زهرا عليه السلام : فاطمه عليه السلام سيده زنان است .. ۹۵۵
- فاطمه عليه السلام پاره تن پیامبر صلى الله عليه وآله است ۹۵۷
- فاطمه عليه السلام سيده زنان بهشت است ۹۵۸
- پیامبر صلى الله عليه وآله دست فاطمه عليه السلام را می بوسید ۹۵۹
- حسن و حسين عليه السلام بعد از جد و پدر و مادر افضل انسانهايند ۹۶۰
- فضائل امام حسن و امام حسين عليه السلام در کتب اهل سنت ۹۶۴
- حسن و حسين عليه السلام دو فرزند رسول الله صلى الله عليه وآله ۹۶۴
- حسن و حسين عليه السلام دو سيد جوانان اهل بهشتند ۹۶۵
- دوستی حسنين عليه السلام دوستی پیامبر صلى الله عليه وآله و دشمنی با آنان دشمنی با پیامبر صلى الله عليه وآله است ۹۶۶
- بهترین زنان پیامبر صلى الله عليه وآله و بهترین صحابه آن حضرت ۹۶۷
- بررسی مطالب آن جزوه ۹۶۸

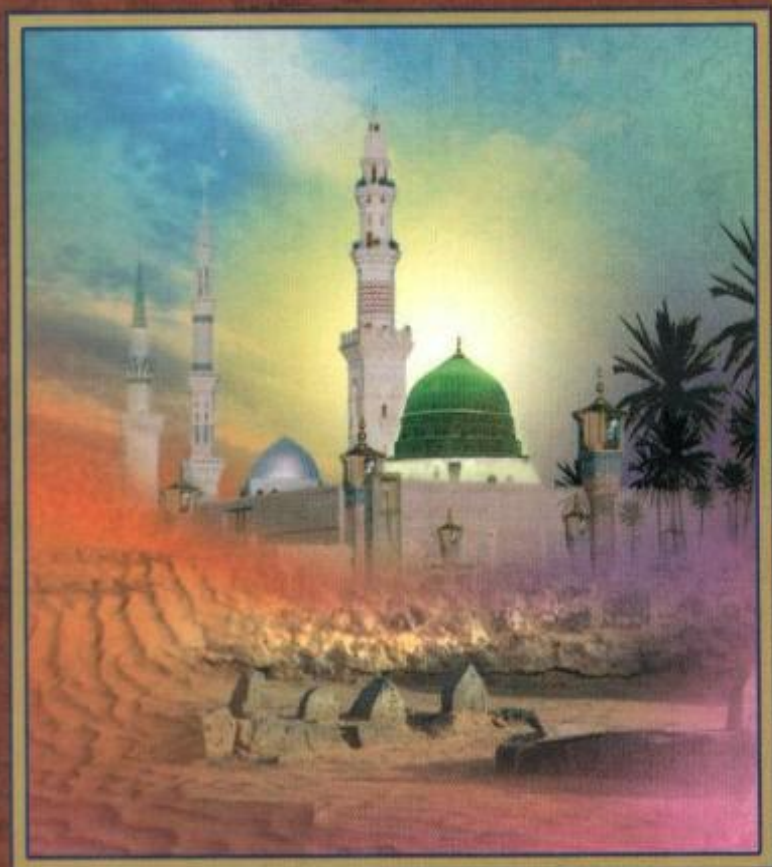


- صفات پنجگانه کسانی که محمدی و یار ۹۷۱
 محمدند ﷺ ۹۷۳
 داستان سقیفه طبق قول عمر ۹۸۱
 تعجب از نادیده گرفتن حق ۹۸۹
 غلط اندازی و حق کشی تا چه حد؟! ۹۹۲
 حق کشی بزرگ و آشکار ۹۹۶
 امیرالمؤمنین علیه السلام بر دوش پیامبر ﷺ و بر بام
 کعبه
 آیا مقایسه علی علیه السلام با دیگران ظالمانه نیست؟
 غلط اندازی و حق کشی تا چه حد؟!

در پایان، یک فرع فقهی :

- تقدم پدر و اعظم بودن حق او بر مادر ۱۰۰۰
 فهرست تفصیلی مطالب ۱۰۱۳





انتشارات آیین دانش

قم / خیابان خاکفرج - کوچه ۷۵ تلفن ۷۱-۲۶ ۶۱ ۶۱ ۳۶ (۰۲۵)